

سکون

ای پیکت استمان خبریاری ما کبو
احوال گل بییل وستان سکر املبو
مخاطب

پیکت استمان

حادی آثار نبار که طلعات تقدسه بجائی و شرح احوال و شمار
جناب سیم الله الاصدق و احضای
خاندان ایشان

تالیف
وحید رفعتی



عصر جدید

نورساز چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

پیک راستان

تألیف: دکتر وحید رافتی

ناشر: مؤسسه عصر جدید، آلمان

چاپ اول، حق چاپ محفوظ

۱۶۲ بدیع - ۱۳۸۴ شمسی - ۲۰۰۵ میلادی

ISBN ۳۰۰-۱۶۸۶۶۴



Boissonnas & Capenier
Paris, 12, Rue de la Paix



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى
الذي بعث في الخلق
أخيراً
آمين

تصویر مندرج در صفحه قبل را حضرت عبدالبهاء به همسر جناب ابن اصدق ضیاءالحاجیه هدیه نموده و چنانکه در گراور فوق ملاحظه می شود در روی پاکت حاوی آن تصویر به خط مبارک چنین مرقوم فرموده اند: "امه الله المقربه ضلع حضرت شهید سلیل حضرت اسم الله الاصدق علیه بهاء الله".



نسخه اصلی یکی از الواح مبارکه حضرت بهاء الله خطاب به جناب اسم الله الاصدق

فهرست مندرجات

مقدمه

بخش اول: آثار مبارکه

۳	آثار حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به جناب اسم الله الاصدق
۵	آثار حضرت بهاء الله خطاب به جناب اسم الله الاصدق
۳۵	آثار حضرت بهاء الله خطاب به اعضای عائله جناب اسم الله الاصدق
۴۵	آثار حضرت بهاء الله خطاب به جناب ابن اصدق
۲۰۵	آثار حضرت بهاء الله خطاب به اعضای عائله جناب ابن اصدق
۲۲۳	آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن اصدق
۲۸۷	آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به اعضای عائله جناب ابن اصدق
۳۱۵	آثار حضرت ولی امر الله خطاب به جناب ابن اصدق و اعضای عائله ایشان
۳۲۱	آثار حضرت ورقه مبارکه علیا خطاب به جناب ابن اصدق و اعضای عائله ایشان

بخش دوم: شرح احوال

۳۲۹	شرح حال جناب اسم الله الاصدق
۳۳۹	شرح حال جناب ابن اصدق
۳۵۴	شرح حال منتسبین جناب ابن اصدق

بخش سوم: رسائل و مکاتیب

۳۷۱	رسائل و مکاتیب جناب ابن اصدق
۴۵۷	مکاتیب اعضای عائله جناب ابن اصدق

۴۶۳

۵۰۱

۵۲۵

۵۳۱

بخش چهارم: تعلیقات و توضیحات

بخش پنجم: تصاویر

کتاب‌شناسی

فهرست اعلام و اهمّ مواضع

مقدمه

به اعزاز جناب ملا صادق مقدس خراسانی مشهور به اسم الله الاصدق و اعضای عاتله شریفه ایشان آثار و الواح و توابع عدیده‌ای از اقلام طلعات مقدسه بهائی عز صدور یافته که اگرچه بعضی از آنها به صورت پراکنده طبع و منتشر شده ولی مجموعه‌ای که حاوی جمیع آنها باشد تا کنون تألیف و تنظیم نیافته است. اهمیت، کثرت و تنوع این آثار ثمینة مبارکه این عبد را بر آن داشت تا با مساعدت بی دریغ اعضای آن فامیل جلیل به جمع آوری و تنظیم این آثار پردازد و بر اساس اوثق نسخ موجود مجموعه آنها را در این کتاب برای طبع و انتشار آماده نماید.

کتاب حاضر حاوی پنج بخش جداگانه است: در بخش اول که مفصل‌ترین و مهم‌ترین بخش این کتاب محسوب می‌گردد آثار حضرت ربّ اعلی، جمال اقدس ابهی، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله و حضرت ورقه مبارکه علیا که به اعزاز جناب اسم الله الاصدق و اعضای عاتله ایشان عز صدور یافته به طبع رسیده است. بدیهی است که تعداد دقیق همه آثار مبارکه‌ای که به اعزاز آن خاندان جلیل عز صدور یافته بر حقیر معلوم نیست و لذا با تحقیقات و تتبعات وسیع تر در آینده ایام ممکن است آثار مبارکه دیگری نیز به دست آید و به مجموعه فعلی افزوده گردد.

نکته دیگر آنکه محامد و نعوت و سجایای اعضای این خاندان گرانقدر در الواح و آثاری که از اقلام طلعات مقدسه بهائی به اعزاز سایر اجبای الهی صادر گشته نیز انعکاس یافته و این قبیل الواح به استثنای چند مورد معدود در این بخش مندرج نگردیده است. جناب ابن اصدق البتّه واسطه ارسال بعضی از آثار مبارکه نیز بوده‌اند که آن آثار نیز در این بخش منظور نشده است.

در بخش اول، آثار و الواح مبارکه خطاب به جناب ابن اصدق حتی الامکان به ترتیب نزول و صدور آنها مرتب شده است. بخش دوم کتاب حاوی شرح مختصر احوال جناب اسم الله الاصدق و اعضای برجسته آن خاندان جلیل است که غالباً مخاطب آثار مبارکه مندرج در بخش اول قرار گرفته‌اند. بخش سوم این کتاب حاوی منتخباتی از آثار قلمی بعضی از اعضای عاتله جناب اسم الله الاصدق است.

کثرت و تنوع اشارات و نکات مندرجه در الواح مبارکه‌ای که در بخش اول به طبع رسیده حقیر را بر آن داشت تا بخش چهارم این کتاب را تحت عنوان "تعلیقات و توضیحات" به شرح و توضیح اشارات و نکات مزبور اختصاص دهد. نکته‌ای که در این مقام قابل توجه است آنکه در بسیاری از این الواح اسامی اشخاص گوناگون مذکور شده، به منطوق کتب مقدسه و احادیث اسلامی اشاره گشته، نکات و وقایع تاریخی عدیده مورد اشاره واقع شده و طبیعتاً شرح و بسط جمیع این مطالب و ده‌ها اشاره و تلمیح دیگری که در این آثار به عمل آمده تحریر رسائل عدیده را برای هر یک از این الواح ایجاب می‌نماید و از حدود امکانات این کتاب خارج بوده است. با توجه به این نکته در بخش چهارم کتاب به توضیح اهم مسائل مندرجه در الواح مبارکه پرداخته و بعضی از اشارات مندرج در مواد بخش سوم را نیز در بخش "تعلیقات و توضیحات" شرح و توضیح داده است.

بخش پنجم کتاب شامل تصاویر مهمه تاریخیه مربوط به این خاندان شریف است که همراه با توضیحاتی مختصر به طبع رسیده است.

غزلی از حافظ که "ای پیک راستان خبر یار ما بگو" مطلع خجسته آن است الهام بخش عنوان "پیک راستان" برای این کتاب گردید تا واژه "پیک" رساندن پیام جدید و نشر نفحات یوم ظهور را حکایت نماید و لفظ فارسی "راستان" نشان از القاب و اسامی شامخ صادق، اصدق و صدیق باشد که در آثار مبارکه بهائی در وصف جناب ملا صادق مقدس خراسانی و اعضای عائله ایشان به کار رفته است. "پیک راستان" همچنین نشان از قیام قاصدانی تواند داشت که ندای مظاهر صدق و راستی را به گوش قریب و بعید رساندند و با نشر انفاس قدسیه الهیه سبب احیاء نفوس و هدایت خلق شدند. در ذیل چنین عنوانی بنا به گفته حافظ در غزل مذکور "قصه ارباب معرفت" و رمزی از حدیث دلدادگی آنان بازگو شده است به این امید که پرورش جان و حظ معنوی "محرمان خلوت انس" را به ارمغان آرد.

در این مقام شایسته چنان است که از زحمات و مساعی خستگی‌ناپذیر امه موقنه الهیه سرکار خانم مینو معارفی و جناب ایرج خدادوست که از نوادگان جناب ابن اصدق می‌باشند صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نمایم. این دو نفس عزیز با پشتکار و علاقه‌ای وفیر و مجاهدتی کم‌نظیر در تهیه مواد و آثار منتشره در این کتاب زحمات عمده را بر عهده داشته و به یاد مادر گرامی خود خانم روحا اصدق به انجام این مقاصد توفیق یافته‌اند. امید آنکه ثمره این اقدامات حمیده سبب شادمانی ارواح نورانیه فقیدان آن عائله مبارکه در ملکوت ابهی گردد و هدیه‌ای برای ابراز قدردانی

وفاداری نسبت به میراث روحانی آنان به شمار آید.

مساعی مجدّانه جناب سیامک ذبیحی مقدّم در تعیین ترتیب تاریخی صدور الواح مبارکه در حدّ امکان و دقّت و مهارتی که با حسن سلیقه در ویرایش، صفحه‌آرایی و تهیه نسخه نهائی این اثر مبذول داشته‌اند نیز از هر نظر سبب تشکّر و امتنان و فیر است.

امید و طیّد چنان است که نشر مجموعه آثار نازله به اعزاز اعضای خاندان جلیل القدر جناب اسم الله الاصدق مورد توجّه و عنایت علاقمندان به معارف امر بهائی قرار گیرد و قدمی فزاینده در سیل نشر و مطالعه آثار مبارکه بهائی محسوب گردد.

وحید رأفتی

حیفا - اکتبر ۲۰۰۰

بخش اول
آثار مبارکه

آثار حضرت ربّ اعلى خطاب به جناب اسم الله الاصدق

[١]

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذكر ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور لا اله الا هو قل اياى فاخرجون ولقد نزلنا اليك كتاباً من قبل فيه آيات بينات من لدنا لقوم يسمعون ولقد سمعنا اليوم انك بعد مقرك في تلك الارض قد اتبعت اهواء الذين لا يعلمون حكم بقیة الله من لدن عبده على حكيم وما بلغت حكم الله جهرة من خوف ما كان الناس في آيات الله ينصتون. ان اقره آياتنا في كل يوم بين الناس من دون قدر خردل من الخوف فان امر الله لحوق مثل ما كان الناس ينطقون ولقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما نزلنا في كتاب الملوك ان اعرفوا حكم الله جهرة لعلمكم تفلاحون. يا ايها الرجل صل في المسجد الذي نزل الايات من ربك فيه وادرس باياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين وانه اول بيت نزل فيه الكتاب وان فيه قد آمنوا رجال ارض المقدسة وان اولئك هم السابقون. وانه لمسجد قد اسس من حكم ربك بالعدل وكان في يوم الاول بيت اليهود وان الآن ارض المقدسة في كتاب الله لمسطور. ولقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان ارسل حين النزول وما كتبت من آياتنا البديعة لتكونن من الشاهدين لمكتوب. بلغ ذلك الحكم من لدني فانه حكم عدل من لدن امام مبين ولقد فرضنا لاثنتين نفس من علماء تلك البلدان ان يخرجوا بحكم بقیة الله الى تلك الجزيرة لتأمر حكم الله عليهما وليكونا من الناصرين في كتاب الله لمكتوب. قل لأكبرهما ان اخرجوا لامر الله لتكونا من الفائزين لمسطور. وان اول من يخرج من بيته مهاجراً الى يدخل يوم القيمة قبل الناس في جنات كريم وقرء ذلك الكتاب في كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذى حزن فصيح واكتب الى شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله العزيز الحميد وارسل كل اليوم شأن من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل وكان الله ربك لسميع عليم. وان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم الله وكل علينا يعرضون. قل امحوا كل الكتب وادرسوا بين

النَّاسَ بِآيَاتِنَا وَكَتَبُوا مَا نَزَّلَ مِنْ يَدَيْ بِالْمَدَادِ الذَّهَبِ لِتَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَّقِينَ لِمَكْتُوبٍ. وَقُلْ لِلْعُلَمَاءِ إِنْ اتَّقَوْا اللَّهَ وَلَا تَعْرَضُوا مِنْ أَمْرِنَا فَإِنَّ الْحَكْمَ قَدْ نَزَّلَ فِي شَأْنِ الْمُعْرَضِينَ بِمِثْلِ مَا نَزَّلَ فِي شَأْنِ أَبِي لَهَبٍ وَأَمْرَاتِهِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيَقْرَأُونَ مِنْ بَعْدِ أَحْكَامِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ. وَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَقَدْ نَزَّلَ الْيَوْمَ كِتَابٌ مِنْ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَذْكَرُ فِيهِ كَلِمَةُ الشَّيْطَانِ عَنِ النَّفْسِ الَّتِي قَدْ رَجَعَ عَنِ الْبَيْتِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. قُلْ لِلَّذِي اتَّبَعَ كَلِمَاتِهِ بِغَيْرِ حَكْمِ الْكِتَابِ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ مِنْ دُونِ عِلْمٍ وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ. وَمَنْ [يَتَعَدَّ] مِنْ حَكْمِ اللَّهِ [نَنْزَلَ] حَكْمَهُ فِي الْكِتَابِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ عَلِيمٌ. إِنْ أقرءَ كِتَابَ الذِّكْرِ عَلَيْهِ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ بِآيَاتِنَا وَكَانَ مِنَ الْخَاشِعِينَ. (ظهور الحق، ج ٣، صص ١٤٩-١٥٠).

قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بهاء الله وبهاء كل شيء [٢] شهد الله لعبده انه قد آمن بالله وآياته وكان من الصادقين اللهم انك تعلم كل شيء وما يعمل العاملون لوجهك وانك قد وعدت على لسان اوليائك للذين يصبرون على كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك ولا رب في حكمك ولا شك في امرك ان البلاء يتجدد في كل حين بامضاء قضائك ويتضاعف بما لا حد له من الحكم اللهم انك تعلم ما قد تحمل عبدك في سبيلك وان هذا مقام من البلاء لا تقدمه احد في الامضاء ولا يساوقه بعد ذلك احد في المقام وكل لديه من المحضرين. اللهم اعط له من الجزاء ما انت اهله واكتب له كلمة اليداء في يوم اللقاء انك تعز من تشاء بما تشاء كيف تشاء وترحم من تشاء بما تشاء كيف تشاء انك انت الغفور الرحيم. (ظهور الحق، ج ٣، صص ١٥٠-١٥١).

ونيز حضرت رب اعلى در كتاب چهار شأن درباره جناب اسم الله الاصدق چنين مى فرمايند: "وَقَدْ رَأَيْتَ يَا ذَلِكَ الْاسْمِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا يَحْزُنُ بِهِ قُلُوبَ الْعَالَمِينَ سَيَجْزِيكَ اللَّهُ مِنْ عِنْدِهِ وَمَا فِي الْكِتَابِ اعْظَمَ جَزَاءً مِثْلَ مَا قَدْ رَضِيتَ نَفْسَكَ بِأَنْ تَكُونَ لِلَّهِ وَسَبَباً لِرَفْعِ أَمْرِهِ وَدَلِيلًا لِمَتَاعِ عَزِّهِ وَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ لِيَبْقِيَنَّكَ بِذِكْرِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ." (حضرت نقطه اولی، ص ١٥٨).

آثار حضرت بهاء الله خطاب به جناب اسم الله الاصدق

هو العلي الأعلى

[١]

ذكر بديع من العبد على كل من في السموات والأرض ليدخلن الكل في قباب عز منيعا الذين هم دخلوا في سرادق الروح وآمنوا بما نزل من عند الله اولئك اصحاب الهدى وعليهم صلوات من الله ورحمة منه وسينصرهم الله بجنود الغيب ويرفعهم الى مقام قدس عليا وسينزل عليهم ملائكة الروح ويبشرونهم بقاء الله ويزقنهم من ثمرات الفردوس في رفرف عز رفيعا. قل هذا من آيات الروح نلقى عليكم لتحيى بها افئدة الذينهم انقطعوا الى الله وتجعلهم من انوار هذا الفجر طاهرا ومنيرا ليقمن الكل عن مقابر الغفلة ويسرعن الى شاطئ الروح بقلوبهم ويطيرن بجناحين العرفان في هواء نور لطيفا ويلقهن الى مقام لن يأخذهم لومة لائم ولا منع مانع. ويسرعن الى الخيرات ويقومن على الأمر ولو يعترض عليهم كل من في الأرض جميعا. قل ان الذينهم صعدوا الى الله بأموالهم وانفسهم اولئك هم الذين جعلهم الله من انوار الأرض وخلق من نورهم ملا العالين وارفعهم الى معارج كان في أم الكتاب عظيما. وسوف يظهرهم الله على غمام النور وتلقينهم ملائكة الأمر وعلى ايديهن سيوف القدرة ويقتلن المشركين بأسياف القهر وكان ذلك على الله حتما مقضيا. ان يا حرف الصاد اسمع نداء من يناديك من عرش البقاء ويذكرك في هذا الليل في مقام عز كريما لتذكرن العباد برضوان الأحديّة وتبشرونهم بأيام الله وترزقهم من اثمار التي قدر الله لهم في كتاب قرب حفيظا لئلا يصدّهم البأساء عن سبل ربهم ويعدهم عن صراط الذي خلقه الله خلف عوالم القدس وجعله على العالمين مبشرا ونذيرا. ثم اذكر من لدنا اسمائنا الذين كانوا على ارضك وكبر على وجوههم من عندنا وكذلك على الذينهم يذكرون الله بقلوبهم وكانوا اليوم من انوار الشمس في مشرق البقاء بالحق مضيتا. وانك انت فاحفظ هذه الكلمات ثم اقرها بلسان الفطرة لتقلب المخلصين الى جمال وجه جميلا. ١٥٢

بسم الله الأعز الأمتع الأقدس الأبهى

هذا لوح قد فصل من لوح المحفوظ ليكون بنفسه هداية ورحمة على كل من فى السموات و الأرضين و ذكر فيه بقية من آلى الذى ورد عليه فى سبيل ربه ما فرغ عنه ملاً المقرين. طوبى لك يا اسمى بما مرت عليك نسمة القميص من يوسف العزيز الذى سمي بمحمد قبل على و انه لسمى باسمنا القدوس فى ملاً الأعلى و بالسبوح فى مدائن البقاء و بكل الأسماء فى ملكوت الأسماء و به ظهر سلطتى و اقتدارى ثم عظمتى و كبريائى لو انتم من العارفين. و رشحنا عليه من هذا البحر ما اخذه عن دونى و قلبه عن مغرب السكون الى مشرق الاهتزاز الى ان فدى نفسه فى سبيلى و بذلك استفرح ذاته و يكت عيون المقرين. طوبى لك بما شرفت بلقائه و سمعت نغماته و آنتت بنفسه المظلوم الغريب اذاً يكون حاضراً تلقاء العرش و يبكى على نفسى بما ورد على من جنود الشياطين. تالله يا حبيب ما مضى على من يوم الآ و قد ورد فيه ما عجزت عن احصائه الخلائق اجمعين. فى يوم يقولون المشركون ان هذا لهو الذى افترى على الله كما سمعت مثل هذا فى يوم الذى جاء على بالحق سلطان مبين و فى يوم يقولون انه قد ظهر بغير ما حدّد فى الكتاب و فى يوم يقولون ان به احتجب ملاً البيان عن ذكر الله العلى العظيم. اذاً تفكر فى قلة عرفانهم يتكلمون بما يلعنهم به حقائق كل شىء ولكن هم لا يشعرون. ان الذى ينطق بينهم بآيات الله يكذبونه بأهواء انفسهم و يقرؤون ما نزل من قبل من قلمى العزيز البديع. ان انظر فى قدرة ربك كيف اخذ الشعور عنهم و جعلهم فى تيه الوهم لمن الهائمين. تالله يا اسمى ان الذى اتخذوه الناس لأنفسهم حبيباً من دون الله لن يقدر ان يتكلم تلقاء الوجه ولكنّ الناس هم فى سكر عظيم. فونفسى الحق لو تطلع عليه و بفعله لتبكى على نفسى و لا تستريح على مفرك الى ان يرتقى روحك الى الرفيق الأعلى مقرّ الذى تستضىء فيه انوار وجه ربك العلى الأبهى و كان الله على ذلك شهيد و خبير. اسمع منى ثم دع كل اسم عن ورائك و تمسك بعروة الله و لا تخف من جنود المشركين. انهم و ما عندهم لن يذكر عند الله و لو يأتون بكتب الأولين. قل يا احباء الله لا تخافوا من اجسادكم تالله انتم الملوك فى ممالك الأرواح فىا حبذا لهذا الشأن المتعالى العزيز الرفيع. ان الذى يسفك دمه فى سبيلى يبعث الله من كل قطرة منه هياكل المقرين و المخلصين و انى لو اذكر اسرار ذلك المقام ليفدين الناس انفسهم فى سبيل ربهم العزيز المنيع. ان يا اسمى اسمع ندائى بسمع الفطرة تالله به يستجذب كل العالمين لو يكونون من المتوجهين.

ان يا قلم الأعلى ذكر اسمك نبأ هذه المدينة ليكون من المطلعين اذ جائك محمد من لدى المشركين وقال انهم ارادوا ان يجتمعوا معك في مقر آخر فلما سمعنا خرجنا عن البيت بسطان ميين وقلنا يا محمد خرج الروح عن مقره وخرجت معه ارواح الأصفياء ثم حقائق المرسلين. انك اذا فاشهد اهل منظر الأعلى فوق رأسى ثم فى قبضتى حجج التبيين. فافتح عينك هذا لعلى ثم محمد رسول الله قد طلع عن افق البيت بسطان ميين و اتاكم بكل الآيات من لدى الله المقندر القدير. قل لو يجتمع كل من على الأرض من العلماء والعرفاء ثم الملوك والسلاطين اتى لأحضر تلقاء وجوههم وانطق بآيات الله الملك العزيز الحكيم. انا الذى لا اخاف من احد ولو يجتمع على كل من فى السموات والأرضين. قد خضعت الآيات لوجهى وخشعت الأصوات لنعماتى الأبدع البديع. هذا كفى قد جعله الله بيضاء للعالمين وهى عصاى لو نلقها لتبتلع كل الخلاق اجمعين. كلما خلق بين السموات والأرض عند ربك كقبضة من الطين انك انت يا محمد اذهب الى ملا المشركين وقل قد جائكم الغلام ومعهم جنود الوحي والالهام ويمشى قدماه ملكوت الأمر ثم عن ورائه قبائل ملا الأعلى ثم سكان مدائن البقاء ثم ملائكة المقرين. قل خافوا عن الله ولا تتعرضوا على الذى بأمره قدر كل امر حكيم. اذا فاحضروا بين يدى الله بحبالكم وعصيكم وما كان عندكم لو انتم من القادرين. انا نذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الملوك وسمى بالسليم واتى وحده قد جئتكم من مطلع البقاء نبأ الله الأعظم العظيم واتوقف الى ان تغرب الشمس فى مغربها لعل يستحيين المعرضون فى انفسهم ويكونون من التائبين. ثم اعلم بأن الله حرم على احبائه لقاء المشركين والمنافقين ولكن انا خرجنا عن البيت متوكلاً على الله وناظراً الى شطر الأمر لعل يتنبه بذلك عباد الله الغافلين. والذينهم كفروا واشركوا اولئك لن يؤمنوا بالله ولو يأتهم بصحائف القدس او بجنود الغيب او بحجج المرسلين. وما يزيدهم لقاء الله الا طغياناً وكفراً كذلك نزل فى الألواح وهذا اللوح العزيز المنيع. ان يا محمد فاعلم بأن كل اسم لنسبته الى نفسى قد استعلى فى ملكوت الأسماء لو انت من العالمين وانقطعت اليوم نسبة كل ذى نسبة الا من دخل فى ظل هذا الوجه المشرق المنير. ومن تمسك باسم من الأسماء وكان غافلاً عن موجدتها انه ليس منى وكان الله بريئاً منه انا خلقنا كل الأسماء كخلق كل شىء ان انتم من العارفين. قل اتى قد اظهرت لله و خرجت لله و اتكلم امام كل من على الأرض كما اتكلم امام وجهك ولا اخاف من احد و فعلى يشهد بما اقول لو انت من المدركين. قل ان آثار الحق لمشهود كضياء الشمس وانوارها تالله انه اظهر عند كل ذى بصر حديد. هل تظن بأن دونه يقدر بأن يقوم معه لا فونفسه العلى العظيم. قل ان

بمشى الغلام يمشى حقائق كل شيء ثم يسكونه يسكن عبادنا المستقرين. ان انقطع عن الأسماء ثم أكف بربك ولا تكن من الجاهلين. ان الذين اعتكفوا على الأسماء اولئك من عبدة الأصنام لو انت من العارفين. قل ان النبي من اخبر الناس بهذا التبا الأقوم الأقدم القديم والرسول من بلغ رسالاتي الى الذين ضلوا السبيل والامام من قام امام وجهي بخضوع وخشوع مبين والولي من استحصن في حصن ولايتي المحكم المتين والوصي من وصي الناس بما امرناهم به في لوح حفيظ. ان الذي اتخذوه المشركون رباً لأنفسهم واعترضوا به على الله المقندر العزيز الجميل انه كان كأحد من عبادي وكان ان يحضر تلقاء الوجه في كل بكور واصيل وهبت عليه من شطر نفسه ارياح الهوى بما اكتسبت يدها الى ان حركته عن مقره وتركه في اسفل السافلين. انا اشتهرنا اسمه بين العباد لحكمة من لدنا وان ربك لهو الحاكم على ما يريد و اذا اتمنا القول انه ذهب الى المشركين و ذهب الغلام الى مقر الذي قرناه كذلك كان الأمر وكنا شاهدين الى ان رجع محمد بعد مدة وحده قلنا اين الذين هم ارادوا وجه الغلام واين الذين كفروا بالله العلي العظيم. قل ان الشمس لما اشرقت عن افق الأمر يفر عنها طيور الليل ولن يقدر ان يقربها كذلك كان الحكم ان اتم من العارفين. كذلك قصصنا لك من امر الذي ظهر في تلك الأيام فضلاً من لدنا عليك وعلى عبادنا الموقنين. يا ليت كنت معنا في ذلك اليوم وشهدت استعلاء الله على العالمين ثم قدرته على الخلائق اجمعين ثم سلطته بين السموات والأرضين ولكن لا تحزن عن ذلك لأننا كتبنا لك في اللوح اجر ذلك اليوم وانا كنا على كل شيء لقادرين. انك انت قم على الأمر ثم اجتمع الناس ولا تكن من الساكنين. ألف بين قلوب اجبتى ثم ذكرهم في كل حين بذكرى الجميل. فانفق نفسك وروحك لتبليغ امر الله وهذا من سجية ربك العزيز الحكيم. ان يصيبك من ضرر فاصبر كما صبر ربك وانه يوفى اجور الصابرين. لا تحزن عما ورد عليك ان ربك معك في كل الأحوال وينصرك بالحق بجنود غيبه العالين. فأتق التكبير من قبلي على وجه التي آمنت بربها و فازت بلقاء الله وورد في شاطئ بحر عظيم الذي كل موج من امواجه ينطق بأنه لا اله الا انا الغفور الرحيم. طوبى لها بما سمعت نغمات ربها و اشرقت عليها انوار القدس من منظر الله رب العالمين و الرحمة التي تنزل من سحاب مشيتي و سماء ارادتي عليها وعلى بنتها وان هذا لفضل عظيم عليك يا اسمى ذكرى وثنائي ثم بهائي وبهاء العالمين.

ثم ذكر من لدنا احبائي كلهم اجمعين. قل يا اصفياء الله ان استقيموا على امر ربكم الرحمن على شأن لن يحرككم ارياح الافتتان وكونوا في امر الله لمن الراسخين. ان اجتمعوا في محافل

الأنس ثم ذكروا هذا المسجون الذي ابتلى بين المنافقين. ان اجتمعوا في حول ذلك الاسم اياكم ان تفرقوا لأنّ الذباب عن وراثكم بمكر كبير. توكلوا في كلّ الأمور على الله ثم اجتنبوا عن المعرضين. ان وجدتم من احد مرّت على قلبه نفحات الرحمن آنسوا به ثم ذكروه بهذا الذكر العظيم. اياكم ان تحزنوا في شيء او تضطربوا في البأساء والضراء تالله قد قدر لكم في ملكوتنا الأعلى مقام عز رفيع. ان اتحدوا في انفسكم وانّ بالاتحاد يظهر امرتكم العزيز الوهاب ان اتم من المتبصرين. انّ الذين يقرؤون البيان وكفروا بآيات الرحمن اولئك حقّت عليهم كلمة العذاب فسوف يدخلنّ السعير. كونوا امنائي بين خلقى واصفيائي بين برتي ومطالع انوارى بين العالمين. كذلك القيناكم قول الحق وانزلنا عليكم ما تظمننّ به قلوبكم ونفوسكم وتكوننّ من الثابتين.

للاين ١١٠ [على] قبل نبيل

هو الله الأقدس الأقدس

ان يا اسمى اسمع ندائى وانّ بندائى تحيى الأرواح والعقول. قل يا قوم انّ هذا لهو الذى نزل البيان فى ذكره وثنائه اياكم ان تحتجبوا بشيء عن ذكر الله المهيمن المقتدر القيوم. قل يا قوم انه قد جائكم بكلّ الآيات لو انتم تشعرون. قد جائكم علىّ بالحق ان انتم تعرفون وقد اخذ عهد نفسى عنكم فى ذرّ البيان ولكن احتجب اكثر الناس وهم حينئذ ميّتون. قل انّ الذين اخذ عنهم روح الحيوان انهم لا يقومنّ عن قبور الغفلة كذلك كان الأمر ان انتم تعلمون. قل يا قوم اتقوا الله ولا تشركوا به وانّ الشرك لظلم عظيم ان انتم تفقهون. هذا غلام الله بينكم ويدعوكم اليه فى كلّ الأحيان ويشهد بذلك عباد مقرّبون وما اراد منكم جزاء ولا يريد منكم شكور. انّ محبوبكم العليّ الأعلى قد بعث لهذا الظهور المقدّس الأبهى ويشهد بذلك ما نزل من عنده اذا فانظروا فى البيان لكى تجدون وصاكم بأن لا تتوقّفوا فى هذا الظهور ولا تحتجبوا بما نزل فى البيان عن طلعة الرحمن تالله انه هو هذا وانّ هذا لهو الموعود يشهد له كلّ الدّرات لو انتم لا تشهدون ويكى يحزنه كلّ الأشياء لو انتم لا تبيكون وينوحنّ عليه اهل ملاء الأعلى ولكن انتم تفرحون انه هو فى هذا السّجن وانكم على مقاعدكم تستريحون انه يشرب من دمه وانتم من كلّ كأس تشربون انه قد حبس غريباً وانتم فى الأوطان تستقرون. تالله انّ الحسين يكى لحزنى وينوح علىّ ما خلق بين الكاف والنون اذا يكى على ضرّى علىّ فى افق الأبهى ان انتم تعلمون. اتقوا الله ثم ارحموا على نفسى ولا تجاوزوا عمّا حدّد فى الراح عزّ محفوظ. قل لو لا ذكرى ما نزل البيان علىّ وما اشرفت شمس الفرقان عن افق الحجاز وما ظهر الروح بآيات الله المهيمن القيوم. اتقوا الله ولا

تعرّضوا بالذی اعترض عليه من على الأرض كلها يكفيه ما ورد عليه وما يرد من هؤلاء الذين كفروا بالله العزيز المحبوب و انتك انت يا ايها الناظر الى منظر ربك العليّ الأبهى اسمع نغمات الورقاء ثم انقطع عما خلق بين الأرض والسّماء ثم ذكر الناس بهذا النبأ المكنون ثم اشرب في كلّ حين كأس الحيوان ولو أنك شربت منها في أيام ربك ويشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس هم لا يسمعون. ان اشرب منها غرفة بعد غرفة كذلك قدرنا لك في لوح عزّ مسطور. ان استقم على حبّ الله و امره ثم انصره بما استطعت وهذا خير لك عما كان و عما يكون.

ثم ذكر من لدنا الذي سمى بالحسن ليستفرح بذكر الله العليّ العظيم. ان يا حسن طوبى لك بما شربت من كأس حبّ الحسين في تلك الأيام التي ابتلى بين هؤلاء الظالمين. ان يا حسن فاعلم بأنّ هذا الحسين في كلّ حين يشهد الشمر عن يمينه ثمّ السنان عن يساره ثمّ الخولج عن ورائه و كان الله على ما اقول شهيد و ما كان جرمه الاّ بأنّ دعى الكلّ الى الله الملك العزيز الحميد. و طوبى لك بما آنت بأحبّاء الله و عاشرت معهم و هذا من سجيّة المخلصين و الرّوح عليك و على اختك و على الذينهم استقاموا على هذا الأمر المبرم العظيم. ثمّ كبر من قبل الله على وجه الذي كان ان يخدمكم حباً لله ربكم و ربّ آباؤكم الأولين. قل يا عبد تمسك بأحبّاء الله و لا تفارق منهم كذلك امرناك من قبل و حينئذ امرأ من لدن عزيز جميل. ان اصبر في الشدائد و انّ ربك قد كان في شدة عظيم بحيث سدّت على وجهه ابواب السرور و أنّه كان راضياً بما رضى الله له و قضى عليه في لوح عزّ حفيظ. ان يا اسمى بلّغ رسالات ربك الى الذينهم ذكروا في هذا اللّوح ثمّ الذينهم آمنوا بالله العليّ العظيم. اياك ان تكون صامتاً في ذكر ربك و مخموداً من حرارة حبّك كذلك ينصحك هذا القلم الدرّي المنير و التور الذي اشرق عن افق البهّاء عليكم و على من معكم و على من يحبّكم من عباده الموقنين.

لابن آخر

بسم الله الأعزّ الأطهر

هذا كتاب من لدنا الى الذي سمى بالحبيب ليكون بذكر الله مذكوراً و انّ ذكره سبق الممكنات و كان الله على ذلك شهيداً. أنّه لولا يذكر عباده لن يقدر احد ان يذكره كذلك كان الأمر في الألواح مرقوما. قم على ذكر الله و ثنائه ثمّ تجنّب عن كلّ مشرك اثيماً. ان اتبع ملة الرّوح في هذا الأمر الذي اتى في ظلل من الأنوار بسلطان مبين و لا تتوقّف في امر ربك اقلّ من حيناً. تقرب اليه بقلبك ثمّ ذكره بلسان بديعا ثمّ اقرء ما نزل عليك من آياته و كذلك كان الأمر من جبروت عزّ عليّاً. لا تحزن

من شیء فتوکل علی ربک الرحمن و انه یحرسک عن کل کافر شقیباً. قل قد جرى کوثر الحيوان من قلم ربی الرحمن اذاً هلموا یا ملأ الأکوان بکؤوس الايقان وخذوا منه علی قدر مقدورا. أ تسکن فی بیتک بعد الذی اهتز کل شیء من اهتزاز ربک و قد شغف کل ذی روح حباً لنفسی الذی کان بالاسم بهیاً و الذی ما شغف فی حبی انه میت و بذلك شهد هذا اللسان فی هذا المقر الذی استوی علیه عرش السبحان و يطوفن فی حوله حقائق کل ما کان ولكن الناس هم فی وهم غلیظاً. كذلك امرک سلطان الأمر لتکون فی امّ الألواح من العاملين مذکوراً. کبر من لدنا علی وجه امک ثم استقمها علی هذا الأمر الذی کان فی اللوح عظیماً. و العز علیک و علیها و علی الذینهم کانوا فی الکتاب تقیاً.

اگر از احوال مسجون [بخواهید] هدف سهام اشقیاست و محلّ سیوف اعدا. از کأس بلا مشروبست و از کوب بآساء و ضراء مرزوق. اگرچه احبای ظاهره مشهود و لکن بی معین و مدعیان حبّ موجود و لکن من غیر ناصر، به سجن یوسف و نوح نُوح و نار خلیل و ضرّ ایوب و کرب ذکرآ و ندبه شعیا و ابتلائی روح و رزایای نقطه اولی مبتلا و لکن هر یک از اصفیا به ظلم اعدا مبتلا بودند و بر این عبد در کلّ حین وارد شده و می شود از احباً و اعدا ما لا یحصیه احد الا الله ربی و ربّ العالمین. ظلم اعدا که معلوم، احتیاج به ذکر نداشته و ندارد و لکن ضجیح و صریخ و حنین و نوحه و ندبه و انین این عبد از بلائی وارد از مدعیان محبت ظهور قلم بوده چه که جمیع احبب از ملل قبل مشاهده می شوند چنانچه ملاحظه شد که کل به نقطه فرقان ادعای محبت و اطاعت و تسلیم می نمودند و بعد از ظهور حقیقتش کل در تیه ضلال مانده به شأنی که جمیع بر اعراض و اعتراض بر نفسش قیام نمودند، فویل لهم و بما عملوا فی ایام الله من غیر بیته و لا کتاب. در جمیع بیان ناس را به این ظهور قدس ربّانی و طلوع عزّ صمدانی بشارت فرموده اند به شأنی که جمیع الواح را به این اسم بدنه نموده و به آن ختم فرموده اند مع ذلک اکثری از غمام رحمتش معرض و از سحاب مکرمتش درگزینند. به نفاقی ظاهر شده اند که در ابداع شبه آن دیده نشده به شأنی که به تمام جدّ و جهد بر قطع سدره ربّانیّه افتاده اند مع آنکه ارذل کلّ ناس و احقر کلّ عندالله محسوبند. حال مشاهده نمائید اگر این انفس مشرکه به قدرت ظاهره ظاهر می شدند چه وارد می آوردند. در کلّ حین پناه به خدا برده که مباد به وساوس شیاطین نفس و هوی عباد ضعفا از جمال الله محروم مانند و از عرفانش بی نصیب گردند. از خدا بصر بخواهید چه که بی بصر ناظر به منظر اکبر نه. پس خوشا حال نفوسی که به بصر حقّ به حقّ ناظرند. این نفوس را اشارات منع ننماید و دلالات محتجب

نسازد چه که به مقصود بیان فائز شوند و به لآلی علم الهیه که در بحر کلمات مستور است مطلع گردند و دون این نفوس را از این کأس نصیبی نه الا بعد رجوعهم الی الله. مثلاً در بیانات نقطه بیان جلّت عظمته ملاحظه نمائید. در مقامی می فرمایند آن شمس عزّ صمدانی در مستغاث از افق مشیت ربّانی اشراق می فرماید و در مقامی به یکی از حروفات حیّ می فرمایند که تو ادراک می نمائی چنانچه نموده و در مقام دیگر لوحی نازل که در مکتب خانه بین یدی الله حاضر شود و در مقامی می فرمایند هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق به آن شمس حقیقت نمایند و شکر الهی به جا آورند. حال مشاهده نمائید که این بیانات متّحده که در ظاهر مختلف و متغایر مشاهده می شوند چگونه می توانند این عباد ضعفا ادراک نمایند و از زلال کوثر معانی که از انهار کلمات ربّانی جاری شده بیاشامند. شگّی نیست که جز افنده طاهره و صدور منیره و ابصر حدیده و نفوس زکیّه و اذن واعیه و قلوب مطمئنّه احدی فائز نشود مگر نفوسی که اریاح فضلیّه بر ایشان مرور نماید و این مقامیست که من غیر استحقاق عنایت می شود و من غیر طلب داده می شود. عن قریب است که شهدای نفی که در بیان ظاهر شده اند و به مناصب مغرور گشته و از شاطی عزّ احدیه محروم مانده اند هر کدام به یکی از این بیانات متمسک شده دیگری را تأویل خواهد نمود یما یامرہ نفسه و هواه و هر یک مطلبی اخذ نموده به هوای نفس خود مطابق نماید و ناس ضعیف را به همان بیان که از حقّ ظاهر شده از نفس حقّ محتجب سازد. مثلاً در قائم ملاحظه کن که موعود بود و جمیع فرق شیعه به احادیث وارده و اخبار متواتره ثابت می نمودند که حال موجود است و از ارض مخصوصه به علائم مخصوصه باید ظاهر شود و در ظهور نقطه بیان معلوم شد که کل در وادی ضلال مشی می نمودند و در تیه جهل سالک بوده اند و اگر قدری تفکر در آنچه از قبل دست این فئه بوده نمائید بر بسیاری از امور مستوره مکنونه واقف و مطلع شوید.

باری اصحاب بصر و یقین الیوم آنانند که به اصل امر ناظرند و به آنچه که نقطه بیان را به آن شناخته و عارف شده اند به همان نظر به منظر اکبر توجه نمایند و جمیع کلمات جمال قدم را که از قلم امر برم جاری شده در ما یظهر من نفس الظهور تفسیر نمایند چه که بیان و آنچه نازل شده بعینه کلمات این ظهور است. پس از خدا توفیق طلب نمائید و به دوش توجه نمائید و اگر بر معضلات اصول الهیه بنفسه عارف نشوید از منبع معانی قدمیه سائل شوید چه که دوش بر کلماتش مطلع نبوده و نخواهد بود چنانچه مشاهده می شود که رؤمای بیان به کلمات بیان حقّ رحمن را برده اند و از نفسی که به اراده او بیان نازل بالمرّه محتجب مانده اند. جمیع این بیانات مختلفه که فرموده اند

در تحت کلمه واحده مجتمع می‌شوند و آن اینست که می‌فرمایند در حین ظهور به بیان و ما نزل فیہ از او محتجب نشوید و الآن قد حصحص الحقّ وزهق الباطل. روحی لنفسه الفداء ما قصر فی اظهار امری و ثناء نفسی و این کلمه اعظم کلمه‌ایست که هر نفسی از آن محتجب شد از کلّ بیان در حین ظهور محتجب است. حال ملاحظه نمائید مع آنکه آن جمال قدم فرموده‌اند که هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق نمایند و شکر الهی به جا آورند مع ذلک به این اکتفا فرموده‌اند چه که مشهود بوده که اهل بیان چه ارتکاب خواهند نمود لذا این کلمات نازل: ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان. مع این کلمات محکّمات متقنات احتجب اکثرهم عن الله المهیمن القیوم و دیگر به افعال و اعمالی ظاهر شده‌اند که نزدیک است اسم غفّار از تطهیر ذنوب این فجّار خجلت برد. جمیع کبائر را مرتکبند و از صغایر ناس را منع می‌نمایند اظهاراً لتقویهم مثل آنکه در ما حرّم علیهم فی کلّ الألواح تصرّف نموده‌اند و بر نفس ظهور بعد که در جمیع الواح الله مرقوم که اگر به غیر حجّت هم ظاهر شود نفسی سخن نالایق ذکر نماید مع ظهور حجّت و برهان بآئمه و اکمله بر قتلش فتوی داده‌اند و لکن در الواح ناریه خود می‌نویسند لا تأکلوا البصل و لا تشرّبوا الدّخان و امثال ذلک، الا لعنة الله علیهم و علی ما ظهر منهم و یظهر و ما متواهم الا النار فبتس مثنوی الظالمین.

آن جناب بسیار جهد مبذول فرمایند در حفظ و صیانت ناس چه که ضعیفند و به ریحی متحرک. ان شاء الله باید به مجاهده و سعی آن جناب کلّ بر امر الله مستقیم شوند و متحد گردند که همان اتّحاد نصرت الهی است لو هم یعرفون. سعی نمائید که به سجایای الهی و اخلاق او عبادش متخلّق شوند و مابین ناس ظاهر گردند. از اوّل این ظهور بدیع در کلّ الواح نهی از نزاع و جدال و محاربه و معارضه و قتل شده مع ذلک بعضی عامل شدند آنچه را که ضرر آن به اصل شجره الهیه راجع شده. قسم به جمال محبوب که حجّت بالغه الهی بر عباد تمام نشده اگرچه لازال حجّتش بالغ و کامل و تام بوده و خواهد بود. مثلاً ملاحظه نمائید اکثری از ناس به منبع فیوضات رحمانیه و معدن لآلی اسرار علم ربّانیه وارد نشده‌اند و از حجّیت حجّت بنفسها و ما یظهر من عندها غافل بوده و خواهند بود چه که مقرّ استوای عرش ظهور مخصوص محلّ واحد است لذا از اکثری مستور و اکثری از او محجوب. آنچه در مابین ناس منتشر و ظاهر و باهر است کلمات او است و احبّای او و اما از احبّای او که به اسم او مذکورند و به حیث منسوب احدی رایحه تقدیس و تنزیه استشمام نموده چه که اکثری به اعمال غیر مرضیه و افعال قبیحه عامل و مرتکبند. ناس هم از اهل قیاسند،

آنچه از این فئه مشاهده می‌نمایند به مظهر انوار احدیه نسبت می‌دهند، به این جهت است که قهر الهی الی حین مشرکین را اخذ نموده. قسم به جمال قدم که اگر احبای حق به تقدیس و تنزیه و اعمال و اخلاق او علی قدرهم در مابین بریه ظاهر می‌شدند اکثری از ناس را الیوم مؤمن و مقبل الی الله مشاهده می‌نمودی. مثلاً در شجر ملاحظه نمائید، قبل از آنکه اثمار او ظاهر آگر وصف از او شود بعضی از ناس مذعن شوند و بعضی مابین اقرار و انکار متوقف خواهند بود تا ظهور اثمار و بعد از ظهور ثمره اگر تلخ است البته اوصاف آن و اصف را نپذیرند و جمیع بر انکار قیام نمایند چه از متوقفین و چه از مقبلین. پس سدره وجود انسانی به اثمار اعمال معلوم می‌شود و مبرهن می‌گردد و جمیع به اعمال و افعال او ناظرند، اگر طیب و لطیف مشاهده نمایند البته اقبال نمایند و من دون ذلك البته اعراض کنند. حال از احبای الهی که از اثمار سدره رحمانی محسوند ناس جز اعمال غیر طیبه ادراک نموده‌اند لذا کل معرض و محجوب مانده‌اند. ان شاء الله باید در این ربیع ایام از قاصدان حرم ملیک علام نفحات رضوان قدس الهی استنشاق شود تا آنکه عباد از استنشام روائح آن نفوس مقدسه به اصل رضوان راجع شوند. باری بعضی از احباً سبب شده‌اند که ردای عز تقدیس به غبار اوهام ناس آلوده شده و جمال امر در حجابات ظنون مستور مانده، نسل الله بأن یقدسهم عما یکرهه رضاه و انه مجیب لمن دعاه. قل: سبحانک اللهم یا الهی طهر قلوب عبادک من میاه رحمتک و عنایتک ثم من کوثر فضلک و اکرامک ثم من تسنیم مواهبک و الطافک ثم من سلسیل جودک و افضالک لیقومن کلّ بین السموات و الأرض علی ثناء مظهر نفسک و مطلع ذاتک و مکمن وحیک و مخزن الهامک و مشرق امرک و استلک یا محبوبی باسمک الذی جعلته مقدساً عن دلالات المشرکین و اشارات المعرضین و به فصلت بین عبادک و به اجریت بینهم شرائع امرک و انهار سنتک و قضائک بأن تجمع کلّ علی شاطئ بحر توحیدک لیقدسک عن کلّ شیء و یسبحک بأبدع اللسان بین اهل الاکوان ثم اصعدهم یا الهی مقام الذی لا یشهدن فی شیء الا تجلی انوار احدیتک و ظهورات عز رحمانیتک لیقبلن بکلهم الیک و یقطعن عما سواک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الحکیم. ای رب فاحفظ بریتک عن ذیاب الأرض الذینهم کفروا بک و بآیاتک و جادلوا بالذی اخذت عهد نفسه قبل اخذ عهد نفسک و نزلت الیابان فی ذکره و ثنائه و ما تحرکت الا بذکره و ما تنفست الا بوصفه و ما اردت فی ایامک الا جماله و انک انت المقتدر علی ما تشاء و الحاکم علی ما ترید لا اله الا انت العالم الحاکم العلی المتعالی المهیمن القیوم القدیر.

صور تنزيل كه بين يدى الوجه تحرير شد ارسال شده. بايد سواد الواح الله به جميع مدن بفرستيد وهم سواد كل خدمت آن جناب ضبط شود. طوبى لك بما فزت بأنوار وجه ربك. عليك ثناء الله وبهائه ثم ذكره وذكر العالمين.

[۳] قد نزل لاسم الله الذى شرب عن معين الصاد وكان بهذا الاسم بين ملأ البقاء مذكورا

هو البديع فى افق الأبهى

ان يا بقیة اسمائنا الحسنی اسمع ما یوحى الیک عن شطر القدم مقر ربک العلی العظیم ان یا بقیة ما ترک من آل الحسین فى ارض الطّف قم على الأمرین السّموات والأرضین ثم ناد المناد لیناد العباد فى هذه الأيام الشّداد بمنظر الله ربک وربّ العالمین. انّ الذینهم كانوا الیوم فى معزل من الغفلة اولئک غفلوا عن ذکر ربهم وسوّلت لهم انفسهم امرأ وربک المستعان لغنی عنهم وعن الخلاق اجمعین. قل یا قوم خافوا عن الله ولا تکفروا بالذی به ظهر کل امر حکیم والیه یرجع الأمر فى الآخرة والأولى وعدأ علينا انا کنا مرجعین. ومن لن یقطع الیوم عن کل شیء لن یقدر ان یدخل ملکوت الله ربک کذلک نزل الأمر من لدن عزیز علیم. قل یا قوم ان اتبعوا ما نزل فى الکتاب ولا تكوننّ من الجاهلین. طهروا انفسکم بذكر الله ولا تتبعوا خطوات الشیاطین. قل تالله انا قدسنا نفسنا عن کل شیء وسترنا الوجه عن انظر العالمین وکنا صامتاً عن کل الأذکار وعن کل ذکر بديع وشهدنا بأنّ الناس احتججوا عن امر الله الملك المقتر العلی العلیم وما کان احد ان یدکر الناس و یقرّبهم الی الفردوس و یهدیهم الی صراط الله العزیز الحمید اذا قمت على الأمر و اظهرنا الوجه بسطان مبین الی ان بلغ الأمر الی شرق الأرض وغربها و ظهرت قدرة الله و احاطت الناس اجمعین واستقرت قلوب المضطربة و اشرقت شمس الاطمینان عن افق الاقتدار بأنوار لائح منبع. اذا قاموا علی ملأ البیان و انکرونی و کذبونی بما کانوا مقتدرأ علیه و کان الله علی ذلک شهید و خیر. قل یا ملأ البیان اما اخذ الله عنکم العهد فى کلّ الألواح بأنّ لویأتیکم احد آیات الله العزیز القدير انتم لا تحتججوا بشیء عمّا خلق ثم اسرعوا الیه و کونوا من السّارعین. وانتم کفرتم به وبالذی منه نزلت کلّ الآیات فى کلّ الأعصار من قرون الأولین تمسکتکم بالآیات و کفرتم بمنزلها فویل لکم یا معشر الغافلین. تالله الحقّ من ینطق الیوم بآیات الله فى البیان ولن یؤمن بهذا الأمر لیکفره نفس الآیات و کینوتها و یشهد بذلك کلّ منصف علیم. ومن یکون فى بیته الواح البیان و یکون محتجباً عمّا نزل الله بالحقّ یکذبه الألواح بل کلّ الأشیاء لو کان من السّامعین. و یخاطبه فى سرّه یا ایها الغافل بأی

حجة اخذتني لنفسك سبيلاً الى الله وتركت منزلي عن ورائك فاذكرو ولا تكن من الصّامتين. تالله الحقّ مثلك كمثّل الذينهم ملئت بيوتهم من كتب الله وصحافه ثمّ كذبوا بآياته وحاربوا بنفسه و انكروا بلقائه وكانوا من المشركين. قل يا قوم تالله ما انا الا عبد آمنت بالله وآياته اياكم ان لا تكذبوني ثمّ ارحموا على نفسي و انفس العباد ولا تكوننّ من المنكرين. هل نفع شيء اولي الفرقان حين الذي اشرفت شمس اسم عليّ بالحقّ عن افق مشية الله ربكم ورب العالمين؟ لا فومحبوبى ما نفعهم شيء و لن ينفعهم ابدأ و انهم حينئذ على خسران ميين. قل يا قوم توبوا الى الله الذى خلقكم و سوّىكم و انزل عليكم الواح الأمر بيد سفرائه ليشرنكم برضوان رحمته و يبلغكم ما يقربكم الى مقرّ قدس رفيع الى ان انتهت الأيام الى هذا اليوم اذا اظهرني بالحقّ و ارسلني اليكم بكلّ الآيات ان انتم من العارفين. و من الناس من قال ما مضى من ايام الله الا ايام معدودات و سنين معلومات لذا لا ينبغي ان يظهر احد كذلك حدّدوا امر الله بحدود انفسهم كما حدّدوه الذينهم قبلهم وكانوا من المشركين. و يقولون كما قالوا ملأ الفرقان حين الذى اتى الله على هيكل اسمه العليّ العظيم و ما تركوا هؤلاء حرفاً عمّا تكلم به ملأ الفرقان بل وجدناهم اشدّ احتجاجاً من ملل القبل و انتم تشهدون بذلك لو تكوننّ فى آيات الله و ما يخرج من افواههم لمن المتفكرين. اولئك كفروا بنعمة الله كلّها و جعلوا الآيات عضيين كذلك نبأناك من نبأ المشركين ثمّ فصلنا لك نبأ الله المهيمن العزيز القدير. قل يا قوم فأنصفوا فى انفسكم ائىّ الحزين اقرب الى الله و سبيله بينوا يا ملأ اليانبيين. و انك تجنّب عن الذينهم كفروا بالله جهرة ولو تكون عيناك كذلك امرك لسان الرحمن حين الذى احاطته الأحران من مظاهر الشيطان و كان على حزن ميين. تالله يا ايها الموقن بالله لما شهدوا المنكرون بأنّ الآيات نزلت من سماء الأمر و احاطت العالمين اذا قاموا على قتلى فلما نزلت جنود النّصر و حفظني الله عن شرهم قاموا على مكر اخرى بما اوحى فى قلوبهم الشيطان و كذلك كان الأمر ان انت من السّامعين. افتروا على ما ينبغي لأنفسهم و نسبوا الى نفسي ما ارتكبت به انفسهم و ايديهم ليدخلوا غلّ الغلام فى قلوب الموحّدين. تالله الحقّ من شرب عن هذا الكأس لن يلتفت الى كلّ من فى السّموات و الأرض و يستغنى عن العالمين. كذلك بينا لك الأمر و مننّا عليك مرّة اخرى لشكر الله ربك و تكون من الشاكرين. و الرّحمة التى لا لها من اول و لا من آخر عليك و على من معك و على الذين يسمعون قولك فى الله ربك و ربهم و ربّ الخلايق اجمعين.

بسم الله الرَّؤُفِ الرَّحِيمِ

ص و النَّبَأُ الْعَظِيمِ قَدْ أَتَى الرَّحْمَنُ بِسُلْطَانٍ مَبِينٍ وَوَضَعَ الْمِيزَانَ وَحَشَرَ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ. قَدْ نَفَخَ فِي الصُّورِ إِذَا شَاحَصَتِ الْأَبْصَارُ وَاضْطَرَبَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ إِلَّا مَنْ أَخَذَتْهُ نَفْحَاتِ الْآيَاتِ وَانْقَطَعَ عَنِ الْعَالَمِينَ. هَذَا يَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَحَدَّثَتِ الْأَرْضُ بِمَا فِيهَا وَالْمَجْرُمُونَ اثْقَالَهَا لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. وَانْشَقَّ قَمَرُ الْوَهْمِ وَاتَى السَّمَاءَ بِدُخَانٍ مَبِينٍ. تَرَى النَّاسَ صَرَغِي مِنْ خَشْيَةِ رَبِّكَ الْمَقْتَدِرِ الْقَدِيرِ. نَادَى الْمَنَادُ وَانْفَعَرَتِ اعْجَازُ النَّفُوسِ ذَلِكَ قَهْرٌ شَدِيدٌ. إِنَّ أَصْحَابَ الشَّمَالِ فِي زَفْرَةٍ وَشَهِيقٍ وَأَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي مَقَامٍ كَرِيمٍ يَشْرَبُونَ خَمْرَ الْحَيَوَانِ مِنْ أَيْدِي الرَّحْمَنِ إِلَّا أَنَّهُمْ مِنَ الْفَائِزِينَ. قَدْ رَجَّتِ الْأَرْضُ وَرَمَّتِ الْجِبَالُ وَالْمَلَائِكَةُ مُرْدَفِينَ. أَخَذَ السَّكْرَ أَكْثَرَ الْعِبَادِ نَرَى فِي وَجُوهِهِمْ آثَارَ الْقَهْرِ كَذَلِكَ حَشَرْنَا الْمَجْرِمِينَ يَهْرَعُونَ إِلَى الطَّاعُوتِ قُلْ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ذَلِكَ يَوْمٌ عَظِيمٌ. نَرِيهِمُ الَّذِينَ اضْطَلَّوْهُمُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمَا وَلَا يَشْعُرُونَ قَدْ سَكَّرَتْ أَبْصَارَهُمْ وَهُمْ قَوْمٌ عَمُونَ. حَجَّتَهُمْ مَفْتَرِيَاتِ انْفَسَهُمْ وَأَنَّهَا دَاحِضَةٌ عِنْدَ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ. قَدْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ فِي صُدُورِهِمْ وَهُمْ الْيَوْمَ فِي عَذَابٍ غَيْرِ مُرْدُودٍ يَسْرَعُونَ إِلَى الْأَشْرَارِ بِكُتَابِ الْفَجَّارِ كَذَلِكَ يَعْمَلُونَ. قُلْ طَوَيْتِ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ فِي قَبْضَتِهِ وَالْمَجْرُمُونَ أَخَذُوا بِنَاصِيَتِهِمْ وَلَا يَفْقَهُونَ يَشْرَبُونَ مَاءَ الصَّدِيدِ وَلَا يَعْرِفُونَ. قُلْ قَدْ أَتَى الصَّيْحَةَ وَخَرَجَ النَّاسُ مِنَ الْأَجْدَاثِ وَهُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَمِنْهُمْ مَسْرِعًا إِلَى شَطْرِ الرَّحْمَنِ وَمِنْهُمْ مَكْبَأٌ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ وَمِنْهُمْ مُتَحَيِّرُونَ. قَدْ نَزَلَتِ الْآيَاتُ وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَاتَى الْبِرْهَانَ وَهُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. إِذَا رَأَوْا وَجْهَ الرَّحْمَنِ سَيِّئَتْ وَجُوهِهِمْ وَهُمْ مَلْعَبُونَ يَهْطَعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهَا نُورٌ فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُظَنُّونَ. قُلْ لَوْ تَفَرَّحُونَ أَوْ تَمَيِّزُونَ مِنَ الْغَيْظِ قَدْ شَقَّتِ السَّمَاءُ وَاتَى اللَّهُ بِسُلْطَانٍ مَبِينٍ يَنْطِقُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا الْمَلِكُ اللَّهُ الْمَقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. ثُمَّ أَعْلَمَ بِأَنَّا فِي سَجْنٍ عَظِيمٍ وَاحْطَطْنَا جُنُودَ الظُّلْمِ بِمَا أَكْتَسَبَتْ أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنَّ الْغُلَامَ فِي بَهْجَةٍ لَا يَعَادِلُهَا مَا فِي الْأَرْضِ كُلَّهَا تَالَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَحْزَنُهُ ضَرُّ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَلَا سَطْوَةُ الْمُنْكَرِينَ. قُلْ إِنَّ الْبَلَاءَ أَفْقَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَمَنْهُ اسْتَشْرَقَتْ شَمْسُ الْفَضْلِ بِضِيَاءٍ لَا تَمْنَعُهُ سَبْحَاتِ الْأَوْهَامِ وَلَا ظَنُونِ الْمُعْتَدِينَ. إِنْ أَتَيْعَ مَوْلَاكَ ثُمَّ ذَكَرَ الْعِبَادَ كَمَا أَنَّهُ يَذْكُرُكَ تَحْتَ السَّيْفِ وَمَا مَنَعَهُ نَعَاقُ الْغَافِلِينَ. قَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ لَوْحًا مِنْ قَبْلِ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ كُلِّ بَلَدٍ نَزَلَتْ آيَاتِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. نَسْتَلِ اللَّهَ بِأَنْ تَقْرَأَ عَيْنُكَ بِهِ وَبِهَا أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. إِنْ انْتَشَرَ نَفْحَاتِ رَبِّكَ فِي الْأَطْرَافِ وَلَا تَوَقَّفَ فِي أَمْرِهِ أَقْلٌ مِنْ أَنْ سَوْفَ يَأْتِي نَصْرَةٌ رَبِّكَ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ. ذَكَرَ النَّاسُ مِنْ قَبْلِ رَبِّكَ ثُمَّ اجْتَمَعَهُمْ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ وَلَا تَكُنْ مِنْ

الصّابرين. و البهآء عليك من لدى الله ربّ العالمين و على اهلك من كلّ صغير و كبير.

[5] خ اسم الله الأصدق عليه بهآء الله

بسمه الباقي بلا فناء

كتابت لدى العرش حاضر و به لحاظ عنایت فائز و آنچه مسطور مقبول افتاد. نعیماً لك بما فزت ببحر الفضل و شربت رحيق الوصال من ايادي الطاف ربك الرحمن اذ كان في شطر العراق و نزل لك في الألواح ما ثبت به شهادة القبل و يبقى به ذكرك في الآفاق. لازال تحت لحاظ الطاف مالك ايجاد بوده ايد و ان شاء الله خواهيد بود. بايد در كلّ احيان به روح و ريحان به خدمت امر مشغول باشيد. بلى آنچه بر شما در سبيل مقصود وارد شده كلّ در كتاب الهی ثبت و در لوح محفوظ مذکور، ان ربك لهو العليم الخبير، و ما اردت في توجهك الى هذا الشطر قد قدر لك اجر من فاز بقاء الله هذا ما اخبرناك به من قبل فضلاً من عندنا ان ربك لهو الفضال القديم. لو اردنا التوقف في الملك نأمرك بما هو المختار عند ربك العزيز الحكيم. يا اسمي، اجر لقا مخصوص آن جناب در صحايف الهیه از قلم امریه ثبت شده، لعمری لا يعادله ما خلق في الأرض و يراه كلّ ذی عين. اليوم امری که لازم و واجبت ذکر حقّ ما بين بریه به حکمت و بيان بوده و خواهد بود. الحمد لله به آن مشغول بوده و هستيد و ما ذكرت في ابنك انه لهو المذكور لدى العرش و نزل له الواح شتى التي بها تقرّ اعين المخلصين. چون اراده چنان تعلق گرفته که رافع را به تعجيل روانه نمائيم لذا لوح مخصوص نازل نشد. لو شاء الله ينزل له ما يفرح به قلبه و تقرّ به عينه و يستريح به فؤاده و يهتّر من الشوق روحه انه لهو الغفور الكريم. جميع احباى الهی را از قبل حقّ تكبير منبع برسانيد. كلّ بايد به عنایت الهیه مسرور باشند. انما البهآء عليك و على ابنك و من معك و ذريتك من لدن مقضى عليم.

هو الأبدع في افق الأبهي

[6]

ان يا اسمي اسمع نداء الله عن مطلع كلّ اللسان بأني انا الله ربك و ربّ كلّ شيء و ربّ العالمين. ثمّ استمع لما يوحى اليك عن شطر البيان نفسى الرحمن الرحيم بأنه لا اله الا انا العزيز الحكيم. قم ثمّ انذر العباد بما قرطوا في جنب الله ثمّ بشرهم برضوان الله العليّ المقتدر العظيم. قل يا قوم أتعجبون بأن جائقكم جمال الأولى مرة اخرى في هذا القميص المشرق المنير. قل ان في هذا

الظهور لآيات للعارفين وبيئات للمقربين و اشارات للمتفرسين. ان يا اسمى ول وجهك شطر الحرم
 تالله ان هذا لحرم الله فيكم وحلّ القدس بينكم ومشعر الأمرين السموات والأرضين. دع الاسم
 عن ورائك ثم الرسم تحت قدمك ثم الملك على اهله لأن ربك احب ان يشهدك عرباً عن كل
 الأثواب ليزينك بطراز امره بين العالمين. ثم اعلم بأن نصب بيننا وبين العباد سلم وله ثلاثة
 درجات الأولى تذكر بالدنيا وزخرفها والثانية تذكر بالآخرة وما قدر فيها والثالثة تذكر بالأسماء و
 ملكوتها ومن جاز عن هذه المقامات يصل الى ملك الأسماء والصفات اقرب من حين. اياكم يا
 اهل البهائم لا تعطلوا انفسكم على هذه المواقف ثم مروا عنها كمر السحاب وكذلك ينبغي لعبادنا
 المقربين. والذي يمر عنها ويكون ثابتاً في حبي لويرفع رأسه الى الفوق ليشهد ملكوتي ويسمع
 نعماتي ويكون من الفائزين.

قل يا ملأ البيان لا تحرموا انفسكم عن فضل تلك الأيام فاغتنموها ثم ارتقبوا امرى المشرق
 العزيز البديع. قل خلصوا انفسكم يا قوم ثم طهروها عن التوجه الى غيرى وبذكرى يطهر كل شىء ان
 انتم من العارفين. قل اليوم لو يخلصن كل الأشياء عن حجبات النفس والهوى ليلبس الله كلها
 قميص يفعل ما يشاء فى ملكوت الانشاء ليظهر آية سلطانه فى كل شىء فتعالى من هذا السلطان
 المقتدر المهيم العزيز القدير. ان اقرأ يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بروات المقربين لتستجذب
 بها نفسك وتستجذب من نعماتك افئدة الخلايق اجمعين ومن يقرأ آيات الله فى بيته وحده لينشر
 نجاتها ملائكة الناشرات الى كل الجهات وينقلب بها كل نفس سليم ولولن يستشعر فى نفسه
 ولكن يظهر عليه هذا الفضل فى يوم من الأيام كذلك قدر خفيات الأمر من لدن مقدر حكيم.

ان يا خليل تالله اذا يحرك القلم على اللوح ولكن يبكى ويصيح فى نفسه ويضح مع السراج
 بين يدي العرش بما ورد على جمال القدم من الذينهم بعثوا بارادة من عنده وكان الله على ذلك
 لشهيد وعلیم. ومن يطهر اذنه من نعيق المشركين ويتوجه الى الأشياء لیسمع ضجيجها ثم صريخها
 فيما مستنا الضراء من عبادنا المشركين. كذلك القيناك ذكراً من مصائبنا لتطلع بما ورد على نفسى
 وتكون فيما ورد عليك لمن الصابرين. ان انصر ربك فى كل شأن وكن من الناصرين ثم ذكر
 الناس بما نطق الروح فى هذا اللوح الدرى المبین.

قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض ولا تحاربوا مع احد ان اصبروا فى كل الأمور وتوكلوا على الله و
 كونوا من المتوكلين. ان انصروا ربكم الرحمن بسيوف الحكمة والبيان وان هذا شأن الانسان ومن
 دون ذلك لا ينبغي لله الملك السبحان ولكن الناس غفلوا عن ذلك وكانوا من الغافلين. ان

افتحوا يا قوم مصاريع القلوب بمفاتيح الذكر من هذا الذكر الحكيم. ما اراد الله من الأرض و ما عليها الآ قلوب عباده وجعلها عرشاً لظهور تجلياته اذاً قدسوها عن دونها ليرسم عليها ما خلقت لها و انّ هذا الفضل عظيم. قل يا قوم زينوا لسانكم بالصدق و نفوسكم بالأمانة اياكم يا قوم لا تخانوا في شيء و كونوا امتاً لله بين برّيته و كونوا من المحسنين. انّ الذين يرتكبون البغى و الفحشاء اولئك ضلّ سعيهم و كانوا من الخاسرين. ان اجهدوا يا قوم بأن يكون عيونكم ناظرة الى شطر رحمة الله و قلوبكم متذكراً ببدايع ذكره و نفوسكم مطمئنة بمواهبه و فضله و ارجلكم ماشية على سبيل رضائه و هذا وصيتي عليكم ان انتم من العاملين. و من لن تهبّ منه روايح الأمر و اثر مولاه انّه لن يذكر عند الله الملك العالم الخبير. قل اليوم لن ينسب احد بالله و مظهر نفسه الا بأن يكون علم الهداية بين العباد بحيث يظهر من افعاله ما يهتدى به المريدين و يشهد من وجهه نضرة الرحمن و يسمع من قلبه و لسانه ذكر الله العليّ العالم العليم. كذلك علمكم قوئ الأمر في هذا الليل الذي تغنّ حمامة الأمر بآيات حزين.

ثمّ اعلم يا ايها الموقن بالله بأن ربك اختارك لحبه و منّ عليك في كثير من المواضع و نجاك عن الغفلة و ايدك لعرفان نفسه و فضلك على كثير من برّيته و جعلك من العارفين و علم ما ورد عليك في سبيله و ما حملته من الشدايد في حبه و رضاه و انّ عنده علم السموات و الأرض و لن يغادر عن لوح القضاء ذرة من اعمال الخلائق اجمعين. فهنيئاً لك بما صبرت في ايام الله و فزت بها و كنت من المدركين اذاً فاسع في نفسك لتكون ثابتاً على الأمر بحيث لا يزلك السن العالمين ثمّ قم على ثناء مولاك و بلّغ رسالاته الى الذينهم آمنوا بالله و آياته ثمّ اثبتهم على الأمر و كن من الثابتين.

هو الله المقتدر على كلّ شيء و كلّ من خيفته و جلون و ان لا يشعرون [V]
فسبحان الذي نزل الآيات بالحقّ و سينزل كيف يشاء و انه هو الحقّ لا اله الا هو يؤتى الأمر على من يشاء بأمره و انه كان على كلّ شيء قدير و سيعطي عباده فيما سئل عنه و يلقي التقى في قلب من يشاء و سيهدى الذينهم انقطعوا اليه بأموالهم و انفسهم و كذلك يجزي المحسنين.
يا ايها العبد بشرّ الذين هم آمنوا بالله و آياته بأن لا يحزنوا في شيء و لا يسدّهم الشيطان عن سبيل الله و لا يظنّوا بالله ظنّ السوء ليكوننّ من الغافلين. نبئ عبادي بأن ترضين فيما قدرناه لهم و لا تريدنّ ما لا نريد لأنفسهم و كذلك كان الأمر من لدنا في التوراة و الانجيل و الزبور و كذلك نحكم

من عندنا على المتقين. قل توكّلوا على الله في منقلبكم ومثواكم ولا تتبّعوا أهواء الذين هم كفروا و
اعرضوا بعدما آمنوا وكذلك كنّا مقتدرًا على ما نشاء ونقلب الذين في قلوبهم مرض من الغلّ
ليكون تذكرة للمتقين. قل إنّ الذين آمنوا بالهدى واستقاموا في تقى الأمر سيظهر عليهم الروح
يأتيهم الله في ظلل من الأنوار وتستضيء وجوههم من نور ربهم وبها تستنير السموات والأرض إذا
فابشروا يا أيها المخلصين. كذلك يهب من يشاء ويلقى العلم والحكمة على الذين صبروا في
جنبه وكانوا عليه يتوكّلون. قل اتقوا الله ثمّ أتبعوا ما يلقي الروح اليكم ولا تسلكوا سبل الشياطين
بعدما نزلنا الآيات في كتاب عزّ حكيم الذي لا يأتيه الباطل و قدر فيه مقادير كلّ شيء و فضلنا فيه
كلّ امر على احسن تفصيل مبيّن لتعرفوا سبل الحقّ والهدى ثمّ اجتنبوا كبائر الاثمّ و الفحشاء و
تكوننّ من المهتدين. كذلك نصرف عنكم السوء كما صرفنا عن الذين كانوا من قبل و نذكركم
حينئذ في الألواح على احسن ذكر جميل. قل هذه من نعمات الروح يبشركم بلقاء الله و تنطق بالحقّ
الخالص ليكون نوراً ورحمةً من لدنا على الذين آمنوا و صبروا و أنّه كذلك يوفى اجور المحسنين
الذين لا يسدهم من شيء و لا يخافون من احد و اذا سمعهم النداء من عند ربك يقومون على
النصر و لا يصيرون اقلّ من آن اذا تلقّيتهم ملائكة الروح بالنور ان ادخلوا جنّة التي ارتفعت في كلمة
النصر و لا تكوننّ من الخائفين. قل إنّ الذين خرجوا عن ديارهم و انقطعوا الى الله و هاجروا فيه و
سافروا في سبيله ليطوفنّ حول ذاته و يزورنّ غيب جماله اولئك هم اصحاب الحقّ و الهدى عليهم
صلوة من ربهم و مغفرة و اجر من الله كبير. لو يعرفون العباد و يستشعرون بالأمر ليفعلون بمثل ما فعلوا
هؤلاء و ينقطع الروح عن ابدانهم شوقاً للقاء الله و لكن احتجوا عن ذلك لما اشتغلوا بأنفسهم و
كانوا من الغافلين. قل إنّ الله قد رضى عنكم و قضى عليكم ما اراد و سيدذكركم في كتاب الأمر على
الواح عزّ منير و يشرفكم بلقائه و يرزقكم زيارة جماله و كعبه ذاته و يؤيدكم على الأمر كيف يشاء و أنّه
كذلك يفعل بالمحسنين. قل يا أيها الملأ ذكروا عباد الله بأن لا يقتلوا الذين هم آمنوا بالله و آياته و
ان شهدتم احد في البيان آمن و اعرض ثمّ اقبل و ادبر ثمّ طغى و اكفر ذكروه بالحبّ و بما وصّى الله
في الكتاب و ان لم يتذكر دعوه بنفسه و توكّلوا على الله و لا تكوننّ من المتعرضين لأنّ الله انهيكم
عن ذلك و ما من امر الا بعد اذنه و كذلك فصل في الكتاب تفصيل كلّ شيء و نزل على قسطاس
حقّ يقين. قل الله بالغ امره على من يشاء و يأخذ الذين هم كفروا و اشركوا بعدما آمنوا و اقبلوا و أنّه
ما من اله الا هو و أنّه سيعذب المجرمين.

فسبحانك اللهم يا الهى فاغفر لهؤلاء ثمّ اغفر لى و ارحمنى ثمّ اعف عنى فيما اجترحت بين

يديك لأنّ هذا شأن اختصاصته لنفسك وجعلته برهاناً لذاتك وهدى ونوراً ورحمةً للعالمين. و
 أنك انت تعلم يا الهى بأتى ما اخترت لنفسى من شىء وما اردت ألا ظهور قدرتك فى ملكك و
 شئون سلطنتك فى بلادك ولما شهدت بأن هؤلاء اقبلوا الى حرم قدسك وتوجهوا الى ميادين
 رحمتك احببت ان اذكرهم بأحسن ذكر من عندك ليكون تذكرة للآخرين. وانت تعلم كيف تموج
 بحر الغلّ والتفاق فى صدور الذين يدعون الايمان فى الجهر ويكفرون فى السرّ ويتبعون هواهم و
 ينسبونها الى نفسك و ارادوا لعبدك ما ارادوا فاغفر عنهم ونبّتهم فى امرهم وذكّهم بأيامك ثم
 اهدهم الى سواء السبيل لأنهم لا يعرفون من شىء ولا يملكون لأنفسهم من شىء فارحمهم
 بجدك لأنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت ارحم الراحمين.

قل هنا لك طلع الصّبح من فجر العماء ونطق روح القدس بالحقّ وجاء النور فى سحاب من
 الضياء وقام الله بأمره ولاح الوجه خلف الحجابات ان اسرعوا ولا تكونن من الساكنين.

بها

هو الغنى

[A]

هذا لوح يلقى الذكر على العالمين ويهدى الغافلين الى رضوان الله العليّ العظيم وفيه شفاء لصدور
 الذين هم توجهوا الى شطر الله بقلوبهم وللمشركين عذاب اليم. ان يا عبد فاستقم على الأمر الذى
 لن يقوم عليه احد الا الذينهم انقطعوا عن كلّ من فى السموات والأرضين ثمّ تمسك بهذه العروة
 التى بها تمسكت افئدة المقرّين. قل يا قوم فاعلموا بأن الله جعلنا غنياً عنكم وعمّا عندكم وعن
 العالمين ولن نحتاج بكم ولا بما عندكم بل كلّ شىء يحتاج بفضل من عندى وانا الجواد
 الكريم. قل انه لغنى بغناء نفسه ودونه بغنائه لو انتم من الشاعرين. وانا لو قبلنا من احد من شىء
 ذلك من فضلنا عليه ان انتم من العارفين. قل تالله كلّ من فى السموات والأرض لن يعادل بحرف
 التى يخرج من قلمى وانا المعطى الفضال القديم. قل ما عندكم ينبغى لكم ويليق لشأنكم يا ملأ
 الغافلين فوالله لو تفقون كلّ من فى السموات والأرض وما عندكم من الذهب والفضة ودونهما
 من ارواحكم و اجسادكم لمن يبشركم بهذا الأمر فى هذا الاسم ليكون احقر عن كلّ شىء لو انتم
 من العالمين. قل يا ملأ البيان تالله الحقّ قد اخذتكم الغفلة والسّكر اشدّ عن امم القبل ويشهد
 بذلك هذا القلم الصادق الأمين. قل انا حبسنا فى هذا السّجن خلف رواسى شامخات وما نطلب
 منكم لا ناصراً ولا معين الا الله الذى خلقنا و اياكم وما النّصر الا من عنده وهو النّصار المقتدر

القدیر. قل الیوم لن ینفعکم شیء ولو تنفقون کلما خلق بین الأرض و السماء الا بأن تؤمنوا بهذا الذکر الحکیم. ولن یقبل من احد من شیء ولو یصوم ویصلی بدوام الله الا بأن یقرب بهذا الصلوة المرتفع الرفیع. قل تالله الحق لن یحل الیوم لأحد ان یتنفس الا بعد اذنی و کیف دونه ان انتم من المتقین. و بذلك یحدث نار البغضاء فی صدور الذینهم کفروا و اشركوا و سکینة فی قلوب الموحدین. قل ان تنکروا بهذه الآیات فبأی حجة آمتتم بکل النیین و المرسلین فأتوا بها ان کتتم صادقین. قل انتم فاسکونوا فی بیوتکم و مقاعدکم ثم اشتغلوا بما یأمرکم هویکم و لا تتعرضوا بهذه الأسراء فی هذه الأرض البعید. خافوا عن الله و لا تجادلوا بالذی ظهر بسلطان مبین الذی ما ظهر بمثله لا من قبل و لن یظهر الی ابد الابدین و کان فی ستر الستر لما وجدکم فی سبحات الغفلة و فی حجبات غلیظ. و ائتک انت فافقره هذا اللوح ثم انشره بین یدی حرف المیم لعل یطلع بغناء الله و یكون من الموقنین و یرسل سوادها الی ارضه لعل یقلب اهلها من شمال الوهم الی یمین الیقین. ثم ذکر من لدنا حرف الزاء و دونه من احباء الله الراسخین الذین لن یزل اقدمهم عن هذا الصراط الذی یزل عنه اقدام العارفين. قل لهم فاخرجوا عن ظلمات الغفلة و بلغوا انفسکم ثم انفس العباد و لا تكونن من الخائفین. ان الله یحرسکم عن الذین هم کفروا و ظلموا و عن جنود المشرکین.

[۹] مظهر صدق الله فی الحق و الخلق جناب ملا محمد صادق ملاحظه فرمایند

هو الله تعالی جل بهائه

آگرچه مدت ها است که هبوب عنایتی از شطر آن جناب بر قلب این مسکین نوزیده و قلم محبت به اسم این فانی رقم نزده و لکن این عبد به مقتضای اینکه المؤمنون نفس واحدة و روح واحد و جسد واحد لذا مراتب حب و اتحاد که در نفس خود و آن جناب مشاهده می نمودم کذلک آن جناب را هم به همین قسم حمل نموده تا آنکه در این ایام جناب شیخ روح الله روحه به شطر محبوب توجه نموده در تلقاء عرش بین یدی مقصود حاضر شد مع دو نفس دیگر جناب آقا علی اکبر و جناب آقا سید اشرف و چون میقات و قوف در جوار رحمت سلطان رؤف به اتمام رسید و اذن رجوع از سماء مشیت نازل لذا این عبد بر خود لازم شمرده که در محضر آن جناب خود را به وسیله مراسله مذکور دارم تا مراتب حب مستوره در دل در عالم ظاهر جلوه نماید و باطن به قمیص ظاهر و ظاهر به طراز باطن ظاهر و هویدا گردد چه که لازال محبوب ذو الجلال دوست داشته که جمیع اعمال عاملین که خود را منسوب به حق دانسته اند به تمام عمل ظاهر شوند یعنی آنچه از ایشان صادر می شود قابل

امورات ظاهریه و شئونات باطنیه هر دو باشد لیدل ظاهرهم علی باطنهم و باطنهم علی ظاهرهم. و بعد آنکه اگر این عبد بخواید از قضایای وارده و بلاای نازل که در این ارض بر جمال احدیه وارد شده ذکر نماید البتّه خود را قاصر مشاهده نماید و بر حزن آن جناب هم بیفزاید. لذا این عبد به این اذکار نپرداخته و به عهده راجعین گذارده که به قدر وسع خود آنچه ادراک نموده اند البتّه معروض خواهند داشت. و لکن خدمت آن جناب معروض می دارم که آن قدر معلوم آن حضرت بوده که این ایام را شبهی و نظیری و مانند نبوده و نخواهد بود و بر هر نفسی لازم که به قدر وسع در اثبات امر الهی و تبلیغ ظهور عزّ صمدانی تقصیر ننماید و به جمیع ارکان در نصر امر که تبلیغ محض است بکوشند و دیگر چه عرض نمایم از احتجاب بعضی با آنکه شمس عزّ اقبال از افق قدس اجلال به شانی اشراق فرموده که جمیع عالم را احاطه نموده و به کمال قدرت و سلطنت ظاهر شده و مع ذلک بعضی به اوهام تشبّث جسته و از عرفان جمال ملیک علام دور مانده اند، زهی حسرت بر چنین نفوس. با وصایای شافی و مواظب بالغه که از مصدر عزّ احدیه در صحف منزله نازل شده مع ذلک ابعد از ملل قبل و اغفل از کلّ من علی الأرض ملاحظه می شوند. باید در کلّ حین پناه به خدا برده که شاید از بدایع عنایت محیطه و رحمت منبسطه خود این عباد را از شاطی عزّ قدمیه محروم نفرماید و بر صراط امریه که الیوم جمیع عالم را احاطه نموده مستقیم و مستقرّ دارد. در این حین از یمین عرش نازل که بنویس به بقیه آل الله فی الأرض که ای مظهر صدقم، اگر بر فراش آرمیده ای سر بردار و اگر نشسته ای به قوه اسمم برخیز و اگر ایستاده ای به شوق جمال طیر و اگر در طیرانی به سلطان قدرتم عرج و اگر در عروجی به ملیک امرم قف علی مفرک فی هواء الروح ثمّ افتح شفتاک باسمی الفتاح ثمّ حرک لسانک باسمی المحرک ثمّ انطق علی لحنی قل یا ملأ الأرض و السماء تالله الحقّ قد ظهر ملیک البقاء و اشرق عن افق البداء بسلطانه العلیّ الاعلیّ ثمّ بدّل قمیص اسمه و ظهر باسمه الابهی فوق منظر الاعلیّ مقرّ الذی یطوفن فی حوله ملکوت الصفات و الاسماء. ان یا قوم ان تریدن ان تشهدن قدرة الله فاشهدن قدرته الّتی احاطت کلّ شیء و ان تریدن ان تنظرن سلطنة الله فانظرن سلطنته الّتی غلبت کلّ شیء و ان تقصدن ان تلاحظن رحمة الله فانظرن الی رحمته الّتی سبقت کلّ شیء و ان تریدن ان تنظرن الی عظمة الله و هیمنته حولن البصر الی عظمته الّتی قامت علی کلّ شیء و ان تریدن ان تسمعن نغماته فلتسمعن کلمته الّتی خلقت بامرّه و ارتفعت علی کلّ شیء و ان تریدن ان تشرّفن بلقائه تالله هذا جماله قد ظهر علی کلّ شیء کذلک نطق لسان القدم حینئذ ان استمع لما اوحی الیک ثمّ بلغه الی العباد لعلّ تطهرون

انفسهم عن دنس الأوهام و يبلغنّ الى مقام الّذی قدر لهم و كذلك امرک قلم الأمر حينئذ من لدى الله المقتدر المهيمن العزيز القيوم. پس ای مظهر صدقم، جهد نما که مطابق به این اسم در ارض ظاهر شوی و صدقی که عندالله محبوب بوده آنست که به ثناء نفسش قیام نمائی و به ذکر امرش مشغول شوی چه که هیچ صدقی با کلمه ای که الله به آن تکلم می شود برابری ننموده و نخواهد نمود. پس خوشا حال آن نفوسی که به این رتبه بلند اعلی فائز شوند و از برای صدق مراتب لایحصى عندالله مقرر است که ذکر آن در این ورقه ننگنجد و از جمله آن مراتب صدقی است که در میانه ناس معروفست و به این رتبه که انشاءالله فائز شده، پس سزاوار آنکه جهد منبع مبدول داری که به صدق اعظم که طائف حول منظر اکبر است فائز شوید و مرزوق گردید فہنئناً للواصلین، انتہت کلمات الله. و این عبد در آخر عریضه معروض می دارد که انشاءالله لازال آن جناب به ذکر محبوب مشغول بوده به شأنی که اثرش در تمام عالم ظاهر شود و ما من کلمة الا ولها اثر عند ربک و كذلك قدر من لدن عزیز قدیر. و از خدا می طلبم که به لقا مرزوق شوم تا از اسرار خفیہ و رموزات مستوره بی لسان و بیان معروض و مذکور دارم.

جناب این که منظور نظر حقّ جلّ اعزازه بوده از لسان این عبد به بدایع ذکر منبع اظهار خلوص فرمائید و مراتب حبّ این بنده در آن حضرت اظهار از آنست که به ذکر ظاهر شود و یا به بیان ثابت گردد و کان الله عالم بما فی قلبی و انه لهو العليم الخبير. و دیگر احباب آن ارض یعنی آنان که از کأس تجرید نوشیده اند و از جام تفرید مرزوق گشته اند به ذکر لانهایه از جانب این عبد متذکر فرمایند. و الروح و العز و البهاء علیک و علی الذینهم کانوا معک ثمّ علیهم جمیعاً.
عبد الله و خادم احبائه آقا جان

[۱۰] قد حضرت لدى العرش فی ليلة من اللیال كنت قائماً فی الحضور مقدار عشرين دقیقة او ازيد اذا توجه الى جمال القدم بغتةً و تكلم لسان العظمة مخاطباً لاسم الله الأصدق عليه بهاء الله قوله عزّ کبريائه: ان يا اسمنا الأصدق توجه الى المنظر الأكبر منقطعاً عن العالمين. اذا سمعت النداء ضع الوری عن وراک مقبلاً الى الله العلیّ العظیم. ان اسرع و لا توقّف لعلّ ترى نفسک فی هذا المنظر الکریم. ان اقبل علی شأن ینبغی للاقبال الى الفرد الخبير و بقلب لا یخطر فیہ الا ذکرى العزيز البديع كذلك امرت من لدن مقتدر قدیر. توجه علی شأن یتوجه بتوجهک حقایق الأشياء کلها كذلك یامرک مالک الأسماء انه لهو الأمر علی ما یرید ان بلغت المقام انه لأصل المرام و الا تبلیغ

امر ربك في السَّيْل. ان اجعل ابنك في البيت ثم اكف في الطريق برجل واحد امين كذلك نزل من سماء الوحي امرى المبرم المهيمن العزيز المتين.

[١١] هذا ما نزل عن يمين العرش لاسم الله الأصدق الصادق الأمين عليه بهاء الله الملك العزيز الحكيم
بسم الله الأقدس الأعز الأمتع الأبهي

ان يا بقيتي اسمع ندائي عن شطر عرشي ليجذبك نفحاتي الى سماء عنائتي وينقطعك عما سوائي ويعلمك ما هو المستور في صحائف علمي وما هو المكنون في خزائن حكمتي. تالله لو تقرأ كلمة من صحيفة امرى لتطلع علم ما كان في خزائن قدرتي وما يكون في كناثر قوتي وكبريائي. ان يا اثرى اسمع ندائي ولا تخمد من نار الحب شوقاً للقائي وطلباً لوصالي. ان اشتعل على شأن يشتعل الغافلون من عبادي ويقومن النائمون من برتي. ان يا بقية آلي اسمع هذا النداء الذي ما سمعه احد من قبل تالله لن يسمعه احد من بعد لو انت من العارفين. ثم اعلم بأن ندائه اياك خير لك عما خلق بين السموات والأرضين. ان الذي لم يجد نفحات الله وكان ساكناً على مقره انه مزكوم بزكام الدنيا ولذا كان من الصابرين. فونفسي وجمالي ثم عزى وكبريائي من يجد ليحترق نفسه حباً لنفسي المقدس المشعشع العزيز المنير. انا ارسلنا اليك قميصاً من قبل ثم من قبله قميصاً وبنفحة منه استجذبت حقائق اهل ملاء الأعلى ثم عبادنا المقربين. ان يا اسمي فاعلم بأن من نفحات قميصي قد قام ظهور القبل على ثناء نفسي وفدى نفسه في سبيلي فانظر في البيان لتجد ما القيناك بالحق ويشعلك نار حبي ويستضيئك شمس جمالي ويحركك ارياح مشيتي ويبلغك الى مقام لا تستقر الا بذكرى ولا تشتغل الا بثنائي وتبليغ امرى بين الخلائق اجمعين. اسمع ما يخرج من افواه المشركين الذين تمسكوا بكلماتي واحتجبوا عن نفسي واعتكفوا على الأسماء التي خلقت بقولي وبها اعترضوا على الذي بارادة منه خلقت حقائق الأولين والآخريين.

قل يا قوم اتقوا الله ولا تتبعوا اهوائكم ان اتبعوا ربكم العلي العظيم. ومن المشركين من قال ان هذا ظهر قريباً قل فويل لكم يا ملاء المحتجيين. ومنهم من قال انه ليس الموعود الذي وعد به العباد وهذا بغى منهم على الله المقتر المهيمن العزيز القدير. قل لو لم يكن هذا ما وعدتم به في الألواح فانتظروا كما انتظر اليهود ثم اهل الانجيل ثم ملاء الفرقان كذلك بينا لك ما يستيقظ به عبادنا الراقدين. قل ان الموعود نفسي ولو لم يكن نفسي تالله انه يطوف في حولي وما ظهر من عندي لبرهاني ثم حجتي ودليلي اذا موتوا بغيظكم يا ملاء المشركين. قل يا ملاء الحمراء هل رأيتم في

الألواح بأن لويأتيكم احد بسطان ميين ثم آيات الله الملك المقتدر العلي العظيم ثم بيّنات الله المقدس المتعالى العليم الحكيم انتم لا تؤمنوا به لا فونفسه الرحمن الرحيم ما نزل فى البيان الآ ذكرى وما شرع فيه قد كان مقبوضاً فى قبضة قدرتى ويشهد بذلك كل ما نزل على على من قبل من لدن عزيز جميل. قل فويل لكم يا ملأ المشركين كفرتم بالذى لولاه ما نزل البيان وما ظهر على بالحق وما خلقت السموات والأرضين. قل ما كان مقصوده الآ نفسى و اشراق ظهورى من هذا الأفق المشرق المنير. اتقوا الله يا ملأ البيان لا تعترضوا على الذى اعترض عليه كل الملل ويكي فى حزنه اهل ملأ العالمين. انتم سكنتم فى بيوتكم وجمال القدم فى سجن عظيم وانتم تفرحون بما عندكم وان ربكم الرحمن فى حزن ميين. أ تعدون مستريحاً ونفس الله بين يدي الأعداء فما لكم كيف تعدون وتكونن من المستريحين.

ان يا اسمى ما احصى الله احجب من ملأ البيان كذلك شهد لسانه عن شطر عرش اسمه الرحمن لعل الناس يكونن من المنتهين. وانك انت طهر نفسك عن كل من فى السموات والأرض ثم قم على ثنائى و تبليغ امرى وهذا خير لك عن عبادة الثقلين. اياك ان تجاوز عن الحكمة وبما امرت فى كل الألواح ثم عبادنا الفائزين. ان الذين يفسدون فى الأرض ويسفكون الدماء اولئك غفلوا عن امر ربهم وهم فى حجبات غليظ.

قل يا قوم قد ظهر الغلام ليأمركم بالاتحاد ويمنعكم عن الفساد وبذلك امرت من لدن مقتدر قدير. وفى أول هذا الظهور منعنا الناس عن سفك الدماء ثم الفساد وهم نبذوا امر الله عن ورائهم و ارتكبوا ما امرهم انفسهم واهوائهم تالله ان هم آلا فى ضلال ميين. قل يا قوم من اراد ان يعرض بأحد فليعرض أولاً بنفسى وهذا احب عندى وكان الله على ما اقول شهيد. وانا قدرنا التصرف فى الذكر والبيان كذلك نزل فى الألواح ان انتم من العارفين. فسوف يأتيكم السلطان بالواح من النار ان احترزوا منها وتوكلوا على الله محبوب العالمين. وكذلك اخبرناك من قبل من نبأ الذى رقم فى الواح عز حفيظ و اذأ نخبرك مرة اخرى لئلا تنسى ما امرت به وتكون من الراسخين. قم على الأمر ودع ما سواه عن ورائك وانه يكفيك عن كل العالمين. قل يا قوم تخلقوا بأخلاقى لتجدن العباد منكم تقديس نفسى العزيز المنيع لأن بكم تظهر آثار الله بين العباد وتهب نفحات امره فى البلاد اياكم ان ترتكبوا ما تصيغ به حرمة الله بين هؤلاء الغافلين كما ارتكب الذى اتخذه ملأ البيان رباً من دون الله تالله به ضيعت حرمة الأمر وانه يفرح فى نفسه ويكون من الهالكين.

اي اسم من، به نار الهى مشتعل شو وناس را به حكمت و بيان به شريعة رحمن هدايت كن.

اليوم يومی است که شبه آن در ابداع ظاهر نشده و اگر اقل من آن تفکر نمائی هرآینه تصدیق می‌نمائید آنچه از قلم عز نازل شده. تو بقیة آل منی، بین عباد من باید هر صاحب شمی فحاحات قمیص از تو بیابد و به مصر الهی وارد شود. از فتنه سنه شدیده محزون مباش و از قبل در کلّ الواح سداد اخبار به فتنه ایام شداد نمودیم که شاید عباد در ظهور آن نلغزند و از حق محروم نمانند، مع ذلک قضی ما قضی. ان شاء الله باید به کمال استقامت به شطر امر ناظر باشید و به هدایت ناس مشغول. اینست جوهر امر الهی در این یوم اکبر، طوبی للفائزین. فساد لم یزل و لایزال محبوب نبوده مخصوص در این ظهور که جز ائتلاف و اتحاد ناس منظور نه. بگو ای احبای الهی، فخر شما به کشتن نفوس نبوده و نخواهد بود بلکه فخر در احیای نفوس مرده بوده. جهد نمائید تا از زلال سلسال کوثر بی مثال حضرت لایزال نفوس مرده را زنده نمائید و حیات بخشید. اینست شأن احبای حق، ایاکم ان تجاوزوا منه یا ملأ الموقنین.

اذأ توجه نفس الله الی ابنک الذی سمی بعلی فی ملکوتنا الأعلى و یخاطبه لیستفرح بنداآ ربّه العزیز العلیم. ان یا علی علیک ذکری و ثنائی و سلامی و رحمتی و تکبیر کلّ شیء فی کلّ حین ایاک ان تجاوز عن الحکمة لأنک اسم من اسمائنا الحسنی فی الواح عزّ عظیم. ان احفظ نفسک ثمّ ایبک و أنّه بقیّتی بینکم و بین العالمین. طوبی لمن سمع کلماته فی ذکری و ثنائی و یستهدی به الی رضوان امری و خبآء مجدی و سرادق عزّی و کعبه وصلی و بیت لقائی و حرم اجلالی و حصن ولایتی الأعظم الأكبر المحکم المتقن المتعالی العزیز المنیع. طوبی لک ثمّ طوبی لک بما استقمّت علی امر الذی فرغ عنه کلّ من فی السّموات و الأرض ألا من عصمه الله بالحقّ و سقاه من کوثر عرفانه و حفظه من جنود الشیاطین. ان اشکر ربّک فی ذلک و کن علی فرح عظیم ثمّ اسئله فی کلّ الاّیام بأن یوفّقک بالاستقامة علی امره و هذا خیر عن کلّ ما خلق و یخلق لو انت من العارفين. و البهآء الذی اشرق من جهة العرش علیک و علی ایبک و علی من معکم من امآء القانتات و عباد الله القانتین و الحمد لمحبوب العالمین و هو حیثنذ یتکلم بالحقّ و ینطق فی کلّ شیء بأنه لا اله الا انا المقننر المتعالی المهیمن العزیز القننر.

عرض این عبد خادم الله آنکه از ملکوت امر این آیات نازل و همین تنزیل اولیّه است که ارسال شد. ان یا حبیبی ان استقم علی امر المحبوب باستقامة یستقیم بها عباد الله المضطربین و علیک ثنآء الله و ثنآء کلّ شیء و ذکر هذا العبد الخادم الغریب المسجون الحزین ثمّ علی ابنک الذی قبل الله هجرته قبل و روده فی ساحة عزّ عظیم علیه بهآء الله و بهآء العالمین.

بسمی الدائم الباقي العليم الحكيم

ان يا اسمنا الأصدق قد شربت رحيق اللقآء اذ كان مالك الأسماء في الزوراء و مرة اخرى كوثر الحيوان اذ كان مليك الامكان في هذا السجن العظيم. قد توجهت الى الله باذن من عنده و اقبلت الى مقبل العالم الى ان دخلت فسطاط القدم الذي فيه ارتفع نداء الله رب العالمين و حضرت لدى العرش و سمعت و رأيت ما هو المسطور في لوح الله ربك العلي العظيم و طفت عرش الله من قبل الذين اقبلوا اليه و آمنوا به اذ ظهر بسلطان مبين كل ذلك من فضله عليك انه لهو الغفور الكريم. ان ارجع الى الديار بنفحات الله و آياته و ذكر الأحياب من لدن ربك العليم الخبير. لا تنس ما وصيناك في الحضور ان تعمل بما امرت به ان ربك لهو السميع البصير. الحمد لله از فضل نامتناهي الهی به شطر اقدس وارد شدی و شهور متوالیه در ظل سدره ربانیه مستريح بودی. وصایای الهیه که از لسان عظمت اصفا نمودی به کل برسان تا جمیع به اخلاق روحانیه و اعمال مقدسه مزین شوند. افضل جمیع اعمال الیوم استقامت بر امر الله بوده به شانی که اوهام نفوس مدعیه موهومه احبای حق را از شطر احدیه منع ننماید. دو مجهول درگیلان رفته و ادعای حقیقت نموده اند و بعضی عبارات مجعوله سقیمه گفته اند و جمعی متابعت آن نفوس نموده و این متابعت بر غرور آن دو نفس و غفلتشان افزود تا آنکه بعضی از نفوس موفنه در آن ارض وارد و به کلمات طیبیه آن نفوس غافله را از نوم غفلت بیدار نمودند. اگر فضل الهی اعانت نمی نمود کل به نیران راجع می شدند. نسئل الله بأن يطهر الأرض من هؤلاء. قسم به آفتاب مشرق از افق امر که ضرر امثال این نفوس اعظمست از ضرر مشرکین و منکرین چه که این امور سبب اختلاف و اضطراب و فساد بوده و خواهد بود. نسئل الله بان یسلط علیهم من لا یرحمهم انه لهو المقتدر القدير. و فی الحقیقه این گونه امور از احباب احداث می شود چه که متابعت ایشان امثال این نفوس را سبب می شود که بر خود نفوس مدعیه امر مشتبه می گردد. در حین توقف در عراق و ارض سرو اول ورود در سجن اعظم کل را اخبار نمودیم به ارتفاع ناعقین در اکثر مدن و دیار. نسئل الله بأن یحفظ احبائه من شر هؤلاء و یجعلهم مستقیمین علی شأن لا یغیرهم ناعق کل ناعق و لا یزلهم اوهام المریین الحمد لله رب العالمین.

ان يا اسمي الأصدق ان اشكر بما احضرناك لدى العرش و اسمعناك و اريتناك انوار وجه ربك
العلج الفرد الواحد العظيم و ارجعناك لتذكر الناس بما رأيت و عرفت و تدعوهم بالاستقامة الكبرى
لتلا نزل اقدمهم من نعاك كل مدع ائيم. يا اسمي تذكر في كل يوم ما وصيناك به في الحضور ان
ربك لهو العليم الخبير. عليك بهائي ورحمتي و عنايتي التي احاطت العالمين.

[١٤] هذا ما نزل من قلمي الأقدس لاسمي المقدس الذي اودعناه في ارض الهاء و الميم عليه بهاء الله
رب العالمين

بسمه الذي به ماج البحر و هاج العرف

البهاء المشرق اللائح من افق سماء عناية مالك القدم و الاسم الأعظم عليك يا اسم الله الأصدق
الأقدم و ذكره بين الأمم. اشهد أنك ما توقفت اقل من آن اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء
اقبلت و سمعت و اجبت و سرعت الي ان فزت بما كان مسطوراً من القلم الأعلى و مذكوراً في كتب
الله مولى الورى. يا اسمي افرح في الرفيق الأعلى بما توجه اليك وجه مولى الأسماء و مالك
ملكوت البقاء الذي ما عجزته جنود الأمراء و لا اعراض العلماء. نذكر في كل الأحيان اولياء الرحمن
الذين ما اضعفتهم قوة الأقوياء و ما خوفتهم سطوة الأعداء قاموا و قالوا الله ربنا و رب العرش و الثرى
و مالك الآخرة و الأولى. يا اسمي انا نذكر اذ اشرفت لك شمس الاذن من افق سماء امرى و
توجهت الي ملكوتي بوجه توجهت به الكائنات و بخضوع خضعت له الممكنات. اشهد أنك
خرجت من بيتك مقبلاً الي جبروت البقاء و الذروة العليا و قطعت البر و البحر الي ان حضرت لدى
الباب و سمعت نداء ربك الوهاب في المآب الذي خلقت الآذان لاصغائه و الأفئدة و القلوب
لادراكه و رأيت افقه و فزت بقاء من منع الكليم عن لقائه اذ قال ارني انظر اليك. انت الذي
اخذت الرحيق المختوم باسمي القيوم و ما منعك ظلم القوم عن ذكر اليوم. اخذت كأس محبة
ربك مالك اليجاد و شربت منها امام وجوه العباد. بذلك ورد عليك ما ناح به اهل الجبروت و
سكان مدائن الملكوت. نشهد بمصيبتك توقف قلم ربك مالك ملكوت الأسماء و ركذت الأنهار
في الجنة العليا. بك هدى الله عباده الي صراطه المستقيم و الثبأ العظيم و امره المحكم المتين.
رحم الله عبداً شرب رحيق بيانك و سمع ذكرك و سرع الي تربك و زار قبرك و قرء تلقاء الرمس ما
نطق به القلم الأعلى في سجن عكاء. طوبى لك و لمن تمسك بك في سبيل الله رب العالمين و

مالك يوم الدين.

سبحانك اللهم يا الهى وسيدى وسندى و اله الملك و الملكوت و مالك مدائن الحكمة و الجبروت اسئلك باصبع قدرتك و ارادتك التى بها دارت افلاك البيان بين ملاً الامكان و بلائح بحر علمك و ظهورات عظمتك فى ناسوت الانشاء و بهذا القبر الذى جعلته مطاف عبادك و خلقتك بأن تغفر لى و لأبى و أمى و لمن سرع الى باب عظمتك و امام كرسى ظهورك أنك انت الذى لا تمنعك ضوضاء العباد و لا سطوة فراعنة البلاد تحكم ما تشاء بأمرك المحكم المتين لا اله الا انت المقتدر العزيز العظيم.

قسمتى از لوح الاحباب خطاب به جناب اسم الله الاصدق

... طوبى لك يا اسمنا الاصدق بما وفيت ميثاق الله و عهده فى يوم فيه اضاءت الوجوه من انوار وجه ربك و قرّت ابصار الذين اقبلوا الى الله بخضوع و اناب. سحرّ مدائن القلوب بهذا الذكر الأعظم و كن منادياً بين الأمم بهذا الاسم الذى به اخذت الزلازل كلّ القبائل و نادى الصخرة بأعلى الصيحة قد اتى المختار بسلطان العظمة و الاقتدار. لعمرى لو يتوجّه احد بقلبه الى قبلة الوجود ليجد رايحة التقديس من هذا القميص الذى به فاحت نفحات الرحمن فى الديار. كم من عالم احتجب اليوم و كم من جاهل سرع الى ان دخل ملكوت ربه الغنى المتعال. كم من ذى حكمة منعه الأوهام و كم من صبيّ كسر الأصنام بسلطان ربه المقتدر العزيز العلام. طوبى لمن اخذته نفحات الآيات على شأن خرق الأحجاب قام و قال يا قوم قد اتى القيوم ان انظروا يا اولى الأبصار. طوبى لك بما كنت مذكوراً فى كلّ الأحيان عند ربك الرحمن و نزل لك فى كلّ سنة ما قرّت به العيون و طارت به الأرواح. قد سمع الله ما سئلت و اردت لا يعزب عن علمه من شىء يقدر لمن يشاء ما يشاء أنه لهو العزيز الغفار. توكلّ عليه فى كلّ الأمور ينبغى ان يكون مرادك ما اراده الله لأنك انت اسم الأوّل فى الكتاب قد قضينا لك و لذريّتك ما يثبت به ذكركم فى الابداع. انا قدّرنا لك ما لا ادركه اليوم لعمرى لو تعرف تخرّ على التراب و تقول لك الحمد يا من احاط فضلك الكائنات و يأخذك الشوق على شأن يأخذ عنك زمام الاضطبار و نفسى المهيمنة على الممكنات. ان استقم على شأن لو يجتمع عليك المشركون بأسياف البغضاء تنادى بينهم بوجهة بيضاء و طلعة حمراء يا قوم اتقوا اليوم قد ظهر موجد الأشياء باسمه الأبهى و اذاً ينادى من شطر السجّ و يدع الكلّ الى الله مسخّر الأرياح...

قسمتی از سورة البیان خطاب به جناب اسم الله الاصدق
 ... ثم اذکر اسم الله ص الذي كان من بقية آل الحسين بين السموات والأرضين الذين انفقوا
 ارواحهم في سبيل الله بارئهم وكانوا من المجاهدين. اولئك الذين جاهدوا بأموالهم وانفسهم تلقاء
 الوجه الى ان دخلوا جنة الرحمن وكانوا فيها لمن الأمنين. اذاً يحبرن في جنة الأعلى ويطوفن
 عليهم غلمان الأبي بكؤوس البقاء ويخدمنهم حوريات العز في كل بكور واصيل كذلك يجزي
 الله الذين استشهدوا في سبيله و يوفى اجور الذين اصابتهم الشدائد في امره فنعم اجر
 المجاهدين...

حضرت بهاء الله در لوح نازله از لسان ميرزا آقا جان خادم الله خطاب به جناب زين المقرين كه
 به تاريخ ۱۹ صفر سنه ۱۲۹۵ هـ ق مورخ می باشد درباره جناب اسم الله الاصدق چنین می فرماید:

الحمد لله الذي نطق حين استوائه على عرش الظهور انه لا اله الا انا المهيمن القيوم... فاعلم ان
 القلم الأعلى يذكر اسم الله الاصدق الذي توجه الى الأفق الأبي في ارض السجن باذن مولاه
 وله مقاماً آخر اذ توجه الى العراق وفاز بما فاز به المقرين. انه لهو النجم الذي اشرق من افق
 السماء ان هذا لمقام كريم. طوبى لمن زاره في ارض الهاء بما نطق به قلم ربه العزيز الحكيم.
 اول نور انار من افق البقاء و اول عرف تضيوع من قميص رحمة مالك الأسماء عليك يا ايها
 العبد الناظر الى الأفق الأعلى اشهد انك سمعت النداء واجبت موليك القديم و اقبلت الى
 الوجه اذ اعرض عنه العباد واعترفت باليوم الذي نزل في الكتاب. طوبى لك ثم طوبى لك و
 لمن اقبل اليك وزار مرقدك المنير. اشهد انك شربت الرحيق المختوم من ايادي عطاء ربك
 المهيمن القيوم الذي ينطق بالحق انه لا اله الا هو المقتدر العزيز الخبير. انا ذكرناه في مقامات
 اخرى انه لهو الموقى العليم. انتهى...

و نیز حضرت بهاء الله در لوح نازله از لسان خادم الله خطاب به جناب زين المقرين كه به تاريخ
 ۱۲ ذی قعدة سنه ۱۲۹۵ هـ ق مورخ است درباره جناب اسم الله الاصدق چنین می فرماید:

الحمد لله الذي حكم بالقضاء و اظهر البلاء بالامضاء و به رفع امره في ملكوت الانشاء... و
 اينكه درباره جناب اسم الله الاصدق عليه بهاء الله الأبي به مقتضای عهد ذكر نمودید عرض

شد. هذا ما نزل له من لدى الله العزيز الودود: يا زين انا نذكر من شرب رحيق بياني وسمع ندائي وتوجه الى افق امرى وطار فى هواء قبرى ودخل سجنى باذنى وطاف حولى بعنابتى وسمع ندائى الأحدى فى البقعة البيضاء. عليه بهائى وبهاء الملائ الأعلی والتور الذى به انار الزوراء اذ جعلها الله مقر عرشه العظيم. كذلك ذكرناه من قبل ومن قبله قد نزل له فى لوحى المحفوظ ما اهتز به العالم شوقاً الى الله العليم الحكيم. طوبى له ولمن يذكره ويكبر عليه كذلك يعلم الله عباده انه لهو المعلم الحكيم. انتهى...

و نیز حضرت بهاء الله در لوح نازله از لسان میرزا آقا جان خادم الله خطاب به جناب حاجی محمد کریم عطار که به تاریخ ۲۸ ذی قعدة ۱۲۹۷ هـ ق مورخ می باشد درباره جناب اسم الله الاصدق چنین می فرماید:

الحمد لمن نطق بعد تقدیسه عن اللسان و علم بعد تنزیهه عن البیان... یا کریم ان لعبدی الاصدق مقاماً عظیماً عند ربک انه ممن فاز فی اول الامر بعرفان الله المهیمن القیوم. انا ذکرناه فی الكتب و الزیر و نذکره فی ایامی ان ربک لهو العطوف الغفور. طوبی لمن آنس معه فی حیوته و زاره بعد مماته یشهد قلمی الأعلی انه وجد عرفی و سرع بأمری الى شطری و قام علی هذا الأمر الذى تززع منه کل بنیان مرصوص. قد حضر لدى العرش بوجه منیر و كان ان يقوم لدى الباب فی اکثر الايام و یسمع نداء الله رب العرش المرفوع. البهاء علیه و علی من یزوره من لدى الله مالک الغیب و الشهود...

و نیز حضرت بهاء الله در لوح صادره از لسان خادم الله خطاب به جناب زین المقرین که به تاریخ ۱۷ ربیع الاول سنة ۱۳۰۱ هـ ق مورخ می باشد درباره جناب اسم الله الاصدق چنین می فرماید: "الحمد لله الذى خلق الكائنات من الكلمة الأولى... و نذکر فی آخر القول من سمي بأصدق كما ذكرناه من قبل و نستل الله بأن يظهر له فى كل حين ما يدل على عنايته و رحمته و شفقتة التى سبقت الوجود. انتهى."

و نیز حضرت بهاء الله در لوح دیگری می فرماید:

هو الناظر من افقه الأعلی

مراسلات آن جناب پی در پی رسید و اکثر آن به فیوضات فیاض حقیقی فائز یعنی به لحاظ

عنايت مشرف و به اصغاء مفتخر و به جواب مزین. این ایام ابن اسمی اصدق علیهما بهاء الله
الأبھی امام وجه حاضر و به افق اعلى متوجه و ناظر. طوبی لاسمی الأصدق الذى اقبل الى
افقى الأعلى منقطعاً عن الوری الى ان حضر و قام لدى الباب و سمع ما سمعه الحبيب فى
المعراج و الکلیم فى طور العرفان. انا ذکرناه بما یبقى به ذکره و عزه و عمله بدوام ملكی و
ملكوتی و بقاء سلطنتی و جبروتی ان ربک هو الکریم الفضال. انه ذکرک ذکرناک بهذا الذکر
المشیر...

آثار حضرت بهاء الله خطاب به اعضاء عائلة جناب اسم الله الاصدق

الواحد خطاب به جناب بي بي ضلع جناب اسم الله الاصدق
هو الله

[١]

فسبحانك اللهم يا الهى ان هذه امة من امائك التى آمنت بآياتك الأحديّة فى سرّاسمك العلويّة
فى قميص المحمديّة و طراز القديميّة فى هيكل الأزيّة و احبّت مظهر نفسك و منبع ذاتك حتّى
دخلت ليجّة الفردوس فى جوار رحمتك الكبرى فى ظلّ سدرة البقاء و فازت بقاء الحبّ فى
جبروت الوفاء و ملكوت العماء و سمعت نداء الله عن غصن الهويّة سدرة السنّا بأنّه هو الله المقتدر
العزیز الجبار اذا استلک يا الهى بأن ترزقها من طبيّات رزقک و تسمعها من تغنيّات بدعک و نزل
عليها ما تقرّ به عينها و تسكن قلبها و تفرح سرّها و تجرى دموعها شوقاً للقائك و طلباً لمرضاتك و
فرحاً لوصالک اذ أنّک انت المقتدر على ما تشاء و أنّک انت العزیز القيوم.

ب ه ا

[٢] أم من سافر الى الله عليها و عليه بهاء الله

هو الأعظم العلى الأبهى

هذا يوم فيه اطمئنت قلوب الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى و شربوا كوثر البقاء من يد عطاء ربهم
المهيمن القيوم. و هذا يوم فيه اخذ الاضطراب سكّان الأرض الآ من حفظته يد القدرة من لدن
مقتدر قدير. و هذا يوم فيه ظهر كلّ مستور و برز كلّ مكنون و نطق كلّ كليل و جلس كلّ نائم و قام كلّ
قاعد و تحرك كلّ ساكن كذلك نطق لسان العظمة فى هذا المقام الممنوع. و هذا يوم فيه يذكر الله
امة من امائه التى كانت تخدم اسمه الأصدق الذى انقطع عن الدنيا بأمر مالک الأسماء و توجه
الى البقعة الحمراء هذا المقام الأعلى الذى تنطق فيه الدّرّات انه لا اله الا هو الحقّ علام الغيوب.

طوبى لك يا أيتها الورقة بما كنت معه فى الليالى والأيام وسمعت ما نطق به ان ربك لهو العزيز الودود. لا تحزنى فيه انه فى الرفيق الأعلى يشهد بذلك قللى فى هذا المقام المرفوع. تمسكى بحبل عناية ربك وقولى: لك الحمد يا اله البحر والبر وسلطان الخلق والأمر بما جعلتنى مقبلة الى كعبة ظهورك وناطقة بثنائك اى رب فاكتب لى ما يجعلنى من الطائفات حول عرشك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز المحبوب.

[۳] ضلع الصادق

هو الله

هذا كتاب من عبد الله الى التى آمنت برّبها وكانت من القانتات بين يدى الله مذكوراً. ان اذكرى ربك فى آناء الليل واطراف النهار ثم اسجدى لوجه ربك انه كان بكلّ شىء عليمًا. ان لا تحزنى من شىء توكللى على الله انه يكفيك عن العالمين جميعاً. ثم ذكرى من لدى العبد بناتك ليتخذن الى ذى العرش سبيلاً والروح عليك.

[۴] ضلع جناب اصدق عليهما بهاء الله

الأقدس الأعظم الأقدم

قد بعثنا كتاباً لدى العرش باسمك وقرآناه واجيناك بهذا الكتاب المبين. ان ربك يراك ويسمع ما تذكره وانه لهو السميع البصير. اياك ان تحزنك شئون الدنيا ان اثبتى على الأمر ثم افرحى بذكرى الجميل. قد حملت الشدائد فى سبيل الله ان ربك لهو العليم الخبير. لا يبقى عز كل عزيز و اقتدار كل مقتدر وسطوة كل جبار عنيد وما يبقى هو ما نزل لك من جبروتى المقدس الرفيع. طوبى لك بما سمعت واقبلت الى الله اذ اعرض عنه اكثر الرجال هذا يكفيك ورب العالمين. ان اطمئننى بفضل موليك ثم اذكره فى ايامك انه يحب امائه الذآكرات وعباده الذآكرين.

[۵] ضلع اسم اصدق المقدس عليهما بهاء الله

به نام خداوند يكتا

الحمد لله از بحر عرفان آشاميدى و به عنایت حقّ جلّ جلاله به آنچه اكثر رجال ارض از آن غافلند فائز گشتى. اين عطية كبرى و موهبت عظمى را به اسم الهى از عيون غافلين محفوظ دار. تمسكى

فی کلّ الأحوال بالسُدرة ائها تنادی و تذکرک فی هذا الحین بما یبقی بدوام اسماء الله ربّ العالمین. انا تکبیر من هذا المقام علیک و علی اللّائی فزن بهذا الأمر العظیم. کبری من قبلی علی وجوه امائی و بشریهنّ بذکری الجمیل و رحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین الحمد لله ربّ العالمین.

دو لوح از الواح امة الله هدهد ضلع جناب اسم الله الاصدق

[۱] ط ام شمس جهان

به نام محبوب یکتا

ایامیست که سکر سگان سموات و ارض را اخذ نموده و اشراقات شمس افتتان و امتحان بر کلّ اشیاء تجلّی فرموده. ای دوستان الهی، به ذکر دوست از ذکر عالمیان منقطع باشید و به یادش از یاد من فی الاکوان فارغ شوید. از بلاای و آورده محزون مباشید. عن قریب از افق نصر ربّانی شمس سرور طالع شود و اریاح عزّ مرور نماید و خباء مجد مرتفع گردد و آیه غلبه الهیه کلّ بریه را احاطه فرماید و نقطه ظلم از لوح کون محو شود، هذا وعد غیر مکذوب. ان شاء الله لازل در ظلّ عنایت ساکن باشید و در سایه سدره مرحمت مستریح و البهّاء علیک.

[۲] ط ام شمسی

الأقدس الأمنع

ای امة الله، ان شاء الله به حقّ متمسک باشی و از ما سواه فارغ و آزاد. ایام ایام استقامتست. از حقّ جلّ و عزّ آمل و سائل باش که بر حبّش ثابت و بر امرش مستقیم مانی. چه بسیار از نفوس قویه که حین هبوب اریاح امتحانیّه متزلزل و مضطرب مشاهده شده اند و چه مقدار از نفوس ضعیفه که به عنایت ربّانیّه به طراز استقامت کبری مزین گشته اند. اوست حاکم بر کلّ و اوست مانع و اوست معطی. احدی بر حکمت های خفیّه الهیه مطلع نه الا نفسه العظیم الخبیر. حمد کن جمال قدم را که در سجن اعظم ترا ذکر نموده و این کلمات بدیعه منیعه را مخصوص تو نازل فرموده. لذا به شکرش قیام نما و به ذکرش ذاکر شو. نسئل الله بأن یوفّقک فی کلّ الأحوال علی حبه و ذکره و یجعلک من اللّائی انقطعن عمّا سواه و طفن حول امره و ما حکم به فی الألواح اّنه لهو العزیز المختار.

چند لوح از الواح خطاب به امة الله شمس جهان بنت جناب اسم الله الاصدق

[۱] ط امة الله شمسی

هو الباقي ببقاء نفسه

ان شاء الله به ذکر حق مشعوف باشی و به یادش مسرور. قلب که محل تجلی الهیه است از دونش منزّه و مقدّس دارید تا انوار تجلی سلطان حقیقی در آن ظاهر شود. حق تعالی شأنه و تعالی علوه لم یزل و لایزال مقدّس از صعود و نزول بوده و لکن هر محلی که مقدّس از غبار نفس و خاشاک هوی شد به انوار تجلیش فائز خواهد گشت. باید به کمال سعی و اجتهاد در تحصیل این مقام بلند اعلی کوشش نمود. طوبی لک بما اقبلت الی الله و لأبیک الذی صعد الیه بوجه منیر. انه لهو الذی سئیناه باسمنا الاصدق و ادخلناه مقر العرش و تجلینا علیه بأسمائنا الحسنی و صفاتنا العلیا نشهد انه شرب الرحیق المختوم من ید عطاء ربّه المهیمن القیوم. طوبی لمن یزوره فی ارض الهاء و یتقرب به الی الله ربّ ما کان و ما یکون. در کلّ احوال به حق ناظر باش و به جبل کرمش متمسک. امت لدی العرش مذکور است و به عنایات الهی فائز. ان شاء الله باید به افق اعلی متوجّه باشد و از دونش منقطع و فارغ. کبری من قبلی علی وجهها و علی خالتک الّتی ارادت ان تشرب رحیق الحیوان فی هذا الیوم البدیع. قولی لها لا توقفی ان اسلکی سیلی الواضح المستقیم الحمد لله ربّ العالمین.

[۲] ط ضلع جناب کریم بنت اصدق المقدّس علیهما بهاء الله

به نام خداوند یکتا

یا بنت اسمی اصدق و ضلع عبدی کریم، بشنو ندای مظلوم را و تمسک نما به آنچه که الیوم سزاوار است. قدر امروز را بدان و مقامش را بشناس. ظلم ظالمین و جنود غافلین یک دویومی به مثابه حجاب بر وجه آب حرکت می نمایند و بعد راجع می گردند به مقامی که لویراه احد یتعیذ بالله من حرّه و ما خلق فیه. امروز روز میزان و یوم صراط و هنگام استقامتست. امروز روزیست که آنچه در انسانست ظاهر و هویدا می شود. از حق می طلبیم آن بیت را حفظ فرماید و چون به اسمش مرتفع شده نفحات حییه از او قطع نشود. طوبی لک و للآئی ما منعنّ ظلم الدین انکروا حق الله ربّ العالمین.

بسمی المشرق من افق سماء الیابان

یا ورقتی و یا امتی، لازال ذکر ت لدی المظلوم مذکور و نازل شد از برای شما آنچه که باقی و دائمست. از حوادث دنیا محزون مباش. به جبل صبر تمسک نما و به ذیل اصطبار تشبث. لله الحمد به انوار آفتاب توحید فائز شدی و از بحر عرفان رحمن آشامیدی. از حقّ جلّ جلاله بطلیبید اماء خود را مؤید فرماید بر حفظ لآلی محبتش چه که خائنین و سارقین و ناعقین بر مراصد مترصد، لعمر الله انهم فی ضلال مبین. از اول ایام تا حین نفس حقّ در دست اعدا بوده. گاهی در سجن و هنگامی تحت زنجیر و وقتی به مثابه اسرا دیار به دیار و در جمیع احوال صریر قلم مرتفع و ندا ظاهر. غفلت عالم مالک قدم را از اراده اش منع نمود. هر منصفی شاهد و هر عادلّی گواه. یا امتی اماء الله را از قبل مظلوم تکبیر برسان. بگو از حقّ جلّ جلاله از برای کلّ توفیق می طلبیم و استقامت کبری می خواهیم. باید به کمال تقدیس و تنزیه و اعمال طیّبه و اخلاق راضیه مرضیه به ذکر حقّ جلّ جلاله مشغول باشند، اینست وصیت مظلوم اماء خود را. البهَاء الظاهر الألائح من افق هذا الاسم الأعظم علیک و علی الاماء اللآئی اقبلن و آمن بالله رب العالمین.

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله در تاریخ ۱۷ رجب سنه ۱۲۹۸ هـ ق به اعزاز جناب "علی قبل اکبر" عزّ صدور یافته درباره بنت جناب اسم الله الاصدق چنین می فرمایند:

حمد محبوبی را لایق و سزااست که به اصبع قدرت حجبات مجلله عظیمه را خرق فرمود... و اینکه درباره بنت جناب اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتید عرض شد. الحمد لله به عنایت فائزند و این لوح ابداع امنع در این حین مخصوص او نازل، ان شاء الله به آن فائز شوند.

به نام خداوند یکتا

یا امتی، ان شاء الله به عنایت حقّ فائز باشی. امروز روزیست که باید جواهر وجود انسانی به اسم الهی ظاهر شود. امروز صراط منصوب و میزان مشهود. از حقّ منیع بخواهید تا جمیع عباد و اماء را بما ینبغی لایامه مؤید فرماید. امروز روز اعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه است. جهد نما تا بما اراده الله فائز شوی. ذکر ت لدی الوجه بوده و ان شاء الله خواهد بود. ان افرحی بفضل ربک ثمّ

اشكره بذكره الجميل. طوبى لأبيك قد شهد له لسان عظمتي بما يبقى به ذكره بدوام اسمائي الحسنى ان ريك لهو الفضال القديم. انه فاز بقاء الله مرة في الزوراء و اخرى في هذا السجن العظيم. اقبل بوجه منير باذن ربه الى ان دخل وحضر لدى الباب وسمع آيات الله رب العالمين. في اكثر الايام حضر تلقاء الوجه وسمع ما سمعه الحبيب في المعراج والكليم في طور العرفان كذلك نطق قلمي الأعلى والقوم أكثرهم من الغافلين. اى امة الله، فضل حق بسيار عظيمنت و عنایتش بزرگ. جميع عالم از احصای مقدار او عاجز مشاهده می شوند. انه غفرک فضلاً من عنده و يأمرک بما ينبغى لك انه لهو الکریم ونفسه المهيمنة على العالمين. ان شاء الله اماء الرحمن بما يليق لمقامهن عامل باشند. اينست وصيت دوست يكتا. البهاء عليك و على من اتبع الهدى انتهى...

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله خطاب به جناب ابن ابهر عز صدر یافته و به تاریخ ۹ رمضان سنه ۱۳۰۰ هـ ق مورخ می باشد درباره شمس جهان بنت جناب اسم الله الاصدق چنین می فرماید:

جوهر حمد و ساذج آن مالکی را لایق و سزاست که ملوک عالم به مملوکیتش فخر نموده و می نمایند... و نذکر بنت اسمی المظلوم الذي سمى باصدق في لوحى العظيم. انه نبذ العالم عن ورائه مقبلاً الى مالک القدم و سلطان الأمم الى ان حضر تلقاء الوجه وسمع نداء الله مالک هذا اليوم البديع. يا ايها الورقة انا نريد ان نراك مستقيمة على الأمر على شأن لا ترزعزك ضوضاء من على الأرض ولا يحجبك اشارات الذين كفروا بيوم الدين. ان اخاك فاز بخدمة الأمر انا ايدناه و رفعتاه امرأ من عندنا اعرفى مقامه ان ريك هو المبين العليم. انه قام على خدمة امرى و نطق بثنائى و دار البلاد لاسمى و طار فى هوائى و هدى الناس الى صراطى و حمل الشدائد لأمرى العزيز المتين...

لوحی از الواح جناب محمدکریم عطار همسر امة الله شمس جهان

[۱] ط جناب کریم ع ط

به نام خداوند بی مانند

ان شاء الله به عنایت محبوب آفاق از ما سوی الله فارغ باشی و به او مشغول و در جمیع اوان و احیان به او امر الهیه ناظر باشی و بما نزل فی الكتاب عامل گردی. قلم اعلی می فرماید تفریق و اختلاف سبب تزییع امر الله بوده و خواهد بود چنانچه بعضی از نفوس مقبله به سبب اختلافاتی که در آن ارض واقع شد در امر الله توقف نمودند و متحیر ماندند. اختلاف ناراست سوزاننده. باید او را به ماء حکمت و بیان افسرده نمود. طوبی از برای نفسی که در اتحاد قلوب و الفت نفوس ساعی شود، ان اجره علی الله المهیمن القیوم. ناس به مرتبه ای ضعیفند که این قدر ادراک ننموده اند که حق جل جلاله مقدس از اعمال ناس بوده. نه از سیئات به او ضرری وارد و نه از حسنات به او نفعی راجع. نفوسی که این مقام را ادراک ننموده اند چگونه غوامض مسائل الهیه را ادراک نمایند. مثل آن جناب باید در کل احیان به حکمت و بیان احباب و اصحاب را به کلمه جامع الهیه متذکر دارند تا مجموع در امر الهی متحد شوند و حکم یک شخص و یک ذات به هم رسانند. هیچ عملی از حق مستور نبوده و نیست. انه یجزی الدین قاموا علی نصره امره و نطقوا بثنائه انه لهو العلیم الخیر.

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله عز صدور یافته چنین می فرمایند:

سبحانک یا من باسمک سرع الموحّدون الی مطلع اتوار وجهک و المقربون الی مشرق آیات احدیتک... اینکه ذکر جناب ابن ع ط علیه ۶۶۹ [بهاء الله] فرموده بودند، مکتوب ایشان رسید و سبب و علت فرح شد. الحمد لله در محضر قدس مذکورند و ان شاء الله به کمال روح و ریحان به ذکر مقصود عالمیان مشغول باشند. ذکر ایشان در ساحت امع اقدس عرض شد. هذا ما نزل فی الكتاب من لدی الله العزیز الوهاب، قوله جل کبرائه:

بسمی المشفق الکریم

یا کریم قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقاء وجه المظلوم. قد سمعنا ما فیہ و اجبناک رحمة من عندنا ان ربک لهو المهیمن القیوم. طوبی لک و لابیک الّذی صعد الی الله العزیز الودود. انا ذکرناک من قبل و قبل القبل لتذکر ربک مالک الوجود. ان الّذی خضع له ملکوت

البيان اعترض عليه من لا يعرف اليمين عن الشمال كذلك يقص لك الحقّ علام الغيوب. قل يا ملأ البيان ان انصفوا بالله ولا تتبعوا اهلآ الذين كانوا خلف الحجاب و اذا اظهرنا الأمر خرجوا وقالوا ما لا قاله المشركون. قل تالله لا يغنيكم ما عندكم ولا ينفعكم الذى اخذتموه لأنفسكم ربأ من دون الله اتقوا الرحمن ثم انطقوا بالحقّ الخالص فى هذا الأمر الذى به خرقت حجبات الأوهام والظنون. ونذكر اخاك الذى فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله أنه اقبل وحضر ورأى وسمع أنّ ربك لهو الحاكم على ما يشآ بقوله كن فيكون. ونذكر اخاك الآخر قد شهد له القلم الأعلى بأنه فاز باللقاء اذ توجه الى انوار الوجه فى مقام محمود. ونذكر أمك التى آمنت بالله اذ اعرض عنه العباد الذين نقضوا الميثاق واتبعوا كل جاهل موهوم. كذلك ذكرناك واريناك لآلى البيان من هذا البحر المسجور. انا نذكر بنت اسمى الأصدق الذى فدى روحه فى سبلى ونبد العالم فى حبي ونذكر ابنك الذى كان مذكوراً لدى المسجون. ونذكر اماتى فيهنالك اللآئى اقبلن وسمعن وآمن بالله الفرد الواحد العزيز المحبوب. البهآ عليك وعلى من معك من لدى الله مالک الوجود. انتهى...

لوحى از الواح صمديّه بنت جناب اسم الله الاصدق

[١٧] صمديّه عليها بهآء الله

هو الأقدس الأبهى

كتاب قد تشرف بنفحات الوحي و اراد محبوب العالم ان يرسله الى امة من اماته التى تغمست فى بحر الايمان و اقبلت الى الله فى يوم فيه اعرض أكثر العلماء و أكثر الاماء بذلك شهد القلم الأعلى أنه لهو الصادق الأمين. يا امتى ان افرحى بذكرى أنه شمس قد اشرقت من افق سمآء عنائتى أنّ ربك لهو العزيز الحميد. لا تحزنى من شىء انه معكم يشهد ويرى من افقه الأبهى كذلك قضى الأمر فى كتاب مبين. البهآ عليك وعلى اللآئى وجدن نفحات القميص وآمن بالله الفرد الخبير.

سه لوح از الواح جناب حبيب الله ابن جناب اسم الله الاصدق

هو الأقدس الأعظم العلى الأبهى

[١٨]

شهد القيوم أنه لا اله الا هو العزيز المحبوب و شهد المحبوب أنه لا اله الا هو العزيز القيوم. طوبى

لمن وجد عرف الله في أيامه وتمسك به منقطعاً عن الذين كفروا بالله رب ما كان وما يكون. قل تمسكوا بالمعروف هذا من امر انزله الرحمن في كتابه المحبوب. قل اياكم يا ملاء الأرض ان تتبعوا الذين كفروا بالله وسلطانه بعد الذي اتى بالحق سلطان احاط كل الوجود. قل توجهوا الى الأفق الأعلى ولا تتبعوا كل همج مردود انه يبشركم بكوثر الحيوان وانتم عنه معرضون. انا سمعنا ندائك و رأينا اقبالك الى قبلة العالم ذكرناك في هذا المقام المحمود ان اشكر ربك بما ذكرك في السجن الأعظم وقل لك الحمد يا اله الغيب والشهود.

[۲]

هو الله تعالى شأنه العظمة والاعتدار

يا ابن اسمي الأصدق عليك بهائي و عليه بهائي ورحمتي و عنائتي، ان شاء الله شونات عالم و اعتراضات امم ترا از ذكر و ثنائى مالك قدم منع نمايد. به نار محبت الهى به شأنى مشتعل باشى كه اثر آن در عالم ظاهر شود. طوبى لأبيك و طوبى لمن يزوره بما نزل من قلمي الأعلى و طوبى لأخييك الذى فاز بقاء الله رب العالمين و توجه الى البلاد ناطقاً ذاكراً مثنياً معيناً ان ربك لهو الخبير. طوبى از برای نفوسى كه اليوم بخدمة الله قيام نمودند و بما امروا به فى الكتاب عاملند. و اينكه ارادة توجه به شطر اقدس نمودى، هذا ينبغي لكل من اقبل الى الله الفرد العليم ولكن كل به حكمت مأمورند و به مقتضای آن بايد عمل نمود. ناس غافل و محتجب و مفسد و ظالم مشاهده مى شوند و اين ارض هم در حرکت. ان شاء الله اگر به روح و ريحان واقع شود انه لهو السامع المعجب. جميع دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان. الهاء عليكم و على اهلكم و من معكم.

[۳]

جناب حبيب الله الذى هاجر و فاز

هو الأقدس الأمنع العلي الأبهي

يا ابن اسمي الأصدق ان استمع النداء من ملكوتى المقدس انه لا اله الا انا العزيز الوهاب. قد قرت عيون المظاهر كلها بظهورى و الأنوار باسراقى و الكتب بكتابى الذى ينطق بين الأرض و السماء انه لا اله الا انا الواحد المختار. اذهب بكتابى الى ديارى و بشر اوليائى بعنايتى التى سبقت الأرضين و السموات. هاجرت باذننى و رجعت بأمرى طوبى لنفس فازت بلقائى الذى زين الله بذكره الزبر و الألواح. قل يا اوليائى قوموا على خدمة الأمر باستقامة لا تمنعها جنود الفجار الذين نبذوا

آيات الله ورائهم واتبعوا كل ملحد مكار. انا نوصيك و الذين آمنوا بما ينبغي لأيامي و حضورك
تلقاء وجهي و توجهك الى الله رب الأرباب و نوصي الكل بالآداب و الأخلاق و بالأمانة و الشفقة
و الديانة و الاتحاد. كسروا بأيادي اقتداري اصنام الضغينة و البغضاء نسئل الله بأن يطهر القلوب
منهما و يزينها بطراز المحبة و الوداد. كذلك ترئم لسان الوحي اذ كان مقر العرش في الجبال. البهآء
المشرق من افق عنايتي عليك و على كل مستقيم قام على الأمر على شأن ما زلته الجنود و
الإشارات.

آثار حضرت بهاء الله خطاب

به جناب ابن اصدق

هو الله

[۱]

فسبحانک اللهم یا الهی انّ هذا عبدک و ابن عبدک الّذی حرّک الی لجة ابحر عنایتک و سافر فی صغره عن وطنه طلباً للقائک و قطع السبیل حتّی دخل فی عرش الدلیل و فاز بنور القرب فی ساحة عزّ جلیل و اشراق طلعة جمیل اذا اسئلتک یا الهی بأن تشریه من لبّ عنایتک لیرفع اعلام نصرتک فی [صغره] و یقیم فی کبره علی امرک کما قام فی صغره علی حکمک لیتمّ برهانک فی حقّه و یأخذه نفحات القرب بعنایتک اذ انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المحبوب.

ب ه ا

[۲] م ش جناب علی قبل نبیل علیه بهاء الله الملك العزيز الجلیل ملاحظه فرماید

بسم الله الأقدس الأبهی

ورقة نورانیة که به طراز محبت رحمانیه مزین گشته بود و از کلمات علیّه عالیّه آن عرف خلوص آن جناب لله ربّ الأرباب استشاق می شد به بهجت بدیعه و فرح لاحدیّه به این خادم مالک بریه وارد. لله الحمد آیتی محکم و دلیلی اتمّ و اقوم ملاحظه شد بر مراتب حبّ و فنا و نیستی و استقامت آن جناب بر امر مالک قدم. به ذات امنع اقدس قسم که مقامی اعظم از آن نه که کلّ به فنای محض و عبودیت صرفه ظاهر شوند و به تمام همت به خدمت امر قیام نمایند. له الحمد و المنة که آن جناب به این موهبت کبری و عنایت عظمی من لدی الله مؤید و موفق بوده و هستند. آنچه لازمال عند الله مرضی و مرقاة عباد الی ملکوت السّداد و صعودهم الی جبروت عنایة مالک الایجاد آن بوده که در هیچ شأن از شئون ظاهراً و باطناً عباد مخلصین به خود ناظر نباشند بلکه فی الحقیقه در جمیع مراتب خود را لاشیء محض و فنای صرف مشاهده نمایند تا جمیع نفوس به تربیت آن

انفس مقدسه از شمال هواهای نفسانیّه و مشتبهات عالم بشریّه به یمین تقی و شطر ابهی توجّه نمایند. اگر این نفوس که از ریح اصفی نوشیده‌اند و اول خلق لدی الحقّ مذکورند اقلّ عمّا یحصی به خود ناظر باشند البتّه از عنایات مکنونه الهیه محروم مانند و از ثمرات لانهایی که در عوالم امریه از برای ایشان مقدّر شده ممنوع گردند. باید این نفوس به شأنی مابین ناس حرکت نمایند که احدی گمان حیات در ایشان ننماید تا چه رسد به مقامات دیگر. نسل الله بأن یوفّق الکملّ علی الورد فی هذا المقام علی شأن نقطع بکلی عن انفسنا و نطق بکلّ لسان و کلّ بیان و کلّ لحن بذکره العزیز المنیع.

و دیگر عریضه که به ساحت عرش معروض داشته بودند تلقاء وجه قدم عرض شد. کمال عنایت از مشرق فضل ظاهر. ان شاء الله از بعد علی ما اراد سلطان مشیته جواب نازل و ارسال می‌شود. اغصان سدره الهیه روحی لثراب مقدمهم الفداء به ذکر بدیع منیع آن جناب را ذاکرند و به تکبیر رفیع مبلغ و همچنین طائفین حول عرش مبین کلّ تکبیر می‌رسانند. لازال تفصیلات امور را مرقوم فرمائید. اگرچه لدی العرش مشهود است و لکن هر وقت طالب آن هستیم که تفصیل احوال خود را بر حسب ظاهر مرقوم فرمائید تا سبب بهجت قلب این فانی گردد. و دیگر خدمت حضرت والد علیه بهاء الله الأبهی عرض خلوص لایحصی و تکبیر ابدع ارفع اعلی از جانب این عبد فانی معروض دارید و همچنین جمیع احبای الهی که از کأس استقامت و استقلال بر امرملیک عظمت و اجلال نوشیده‌اند و در جمیع احوال به مالک مبدء و مآل ناظرند به اذکار نامتناهی الهیه ذاکر شوید. انما البهآء علیک و علیهم.

خادم الله

[۳] ابن اسم الله صادق

قد نزل لعبد الله علی محمد من سماء الّذی کان بأمر الله مرفوعا

هو البهیّ الأبهی

ان یا علی قبل محمد بشر فی نفسک بما کبر الله حینتذ علی وجهک و ارسل الیک نفحات القدس من هذا السّجن الّذی کان بعیدا. قل قد قدّس ساحة التّقدیس عن القرب و البعد و کلّ عنده فی حدّ سواء لن یمنعه البعد عمّا اراد و لن یحجبه حجبات الامکان و انه کان لمن دعاه قریبا. و فی حین الّذی خرج التّکبیر عن فم الله ربّک فتحت السن اهل ملأ البقاء علی التّکبیر علی نفسک و هذا من

فضل كان لدى العرش عظيماً. فطوبى لك بما فزت بقاء الله و كنت صغيراً فلما صرت كبيراً اخذتك نفحات الرحمن من هذا الرضوان الذى كان من كلمة الله فى بدع الزمان عن يمين العرش مشهوداً. ان استقم على حب الله ثم ادخل على فلك البقاء و انّها قد جرت على بحر الأسماء باسمى الأبهى و لا تخف من احد فتوكل على الله و ائه يقدرسك عن رب الذين اخذتهم الظنون و الأوهام و كانوا فى تيه الغفلة بالسكر الأكبر على غير الحق موقوفاً. قل يا قوم لا تلتفتوا اليوم الى اليمين و الشمال فانظروا الى ما اشرق عن افق القدس بسلطان كان على العالمين محيطاً. تالله هذا لنقطة الأولى قد جائكم بكل الآيات و ظهر فى هذه الكرة الأخرى من سر الأظم سراً اقل من ان يحصى اذا انفضوا المشركون عن حوله و اودعوه فى بئر الظلماء و فى كل حين يرمونه برمى الشقاء و ما اطلع بذلك احد الا الله و ائه كان بكل شىء عليماً. و هو فى قعر الحب ينادى و يقول يا ملأ البيان فانصفوا بالله ثم انظروا الى ما نزل عن جهة العرش و لا تكونن فى الأرض جباراً شقيماً. و يا قوم ان هى من تلقاء نفسى و ان الروح تنطق فى صدرى و ملأ الآفاق برهانى و من دونه ما نزل من لدن مهيمن قيوماً. قل ان كنتم فى ريب فاحضروا تلقاء العرش لتشهدوا كيف ينزل الآيات من جبروت عز علياً. قل قد نزل معادل ما نزل من قبل و يشهد بذلك عباد الذينهم حضروا لدى العرش و كانوا بأنوار القدس مضيئاً. كذلك نبأناك لتكون على استقامة مبينا لأننا احببناك و اباك الذى كان حينئذ لدى الوجه مشهوداً. و نسئل الله بأن يوقفه على الأمر بحيث يشق ستر الكبرى بقوة من لدنا و يقوم على الأمر بوجه منيرا.

[٤] جناب على قبل نبيل عليه بهاء الله

بسمى الظاهر من هذا الأفق المبين

أنا اردنا ان نذكر من اقبل الينا و نسقيه كوثر العناية مرة بعد مرة ليقربه الى افقى و يزيته بأخلاقى و يطيره فى هوائى و يؤيده على ما يظهر به تقديس امرى بين خلقى و ينطقه بشنائى على شأن يسرع به كل متوقف و يطير به كل ساكن و يذوب كل جسد و يسرى كل منجمد و يفور كل منخمد هذا ما ينبغي لمن توجه الى وجهى و دخل فى ظل عنايتى و فاز بآياتى المهيمنة على العالمين. ان يا على يخاطبك مشرق الأمر بأبداع البيان تالله لو كنت حاضراً لدى العرش و سمعته من لسان العظمة و الاقتدار لتقدى جسدك ثم روحك ثم ذاتك حباً لله الملك المهيمن العليم الحكيم و يجذبك جذب النداء الى مقام عجزت عن ذكره الأقلام و حارت عن بيانه كل متكلم فصيح. فكرر فى هذا

الظهور وسلطانه ثم انصره بما ينبغي لموليك العزيز الكريم. ان اهد الناس الى الأفق الأعلى وانه
هيكله المستقر على عرشه العظيم وبه انار افق السجن وبه استضاء من فى السموات والأرضين. انا
ذكرناك من قبل وفي هذا اللوح الكريم لتجد عرف الرحمن مرة بعد اخرى هذا من فضلى عليك
ان احمد ربك الفضال البصير. لا تحزن من احتجاب الخلق سوف ترونهم متوجهين الى الله رب
العالمين. قد احطنا العالم بكلمتنا العليا سوف يسخر الله بها افئدة من على الأرض انه لهو المقتدر
القدرير. و نذكر اخاك من هذا المقام ليفرح بذكرى آياه ويكون من المتذكرين. ان يا حبيب ان
المحبيب يناديك من شطر سجنه الأعظم و نوصيك بما نزل من قلمي المقدس فى كتابي
الأقدس لتأخذه بقوة من عندنا و قدرة من لدنا و انا الأمر الحكيم. طوبى لكم بما احاطكم الفضل
و ايدكم على هذا الأمر الذى به طويت السماء و نسف كل جبل باذخ رفيع. و نذكر بالرحمة الكبرى
امكم التى فازت بعرفان الله و تكبر على وجهها من هذا المقام المنيع. انا نذكر كلكم من الاناث و
الذكور و نراكم نفساً واحدة فى هذا المنظر البديع و نبشركم بالرحمة التى سبقت الكائنات و ذكرى
الذى احاط كل صغير و كبير. ان البهاء عليكم يا اهل البهاء ان افرحوا بذكرى انه معكم فى كل
حين.

به نام بيننده دانا

[5]

جميع عباد لعرفان الله خلق شده اند و نفوسى كه اليوم به شطر اقدس و اسم اعظم توجه نموده اند به
تبليغ امر الهى مأمورند. و از شرايط تبليغ در كتاب الله حكمت بوده. لذا بايد هر نفسى را به قدر
مقام او با او تكلم نمود تا به ايدى تربيت طبائى حقيقى به مقام بلوغ فائز شود. طوبى لك بما فزت
بتبليغ امر ربك العليم الخبير. ثم طوبى لك بما نطقت بثناء موليك و حملت الشدائد فى سبيل
ربك المتعالى العزيز الحميد. انا كنا معك اذ كنت ناطقاً بهذا المقام الكريم. ان اطمئن بفضل الله
انه يكفيك بالحق انه وليّ الذاكرين.

انا نذكر اباك نشهد انه صعد الى الله المهيمن القيوم و حين صعوده استقبله الملائة الأعلى و اهل
مدائن الاسماء يا حيداً هذا المقام العزيز المرفوع. طوبى لمن يتقرب اليه و يزوره بعده و يقول: البهاء
عليك يا من بك انار افق الايمان و توجه المقربون الى الله رب ما كان و ما يكون اشهد انك
شريت رحيق الحيوان فى ايام ربك الرحمن و بلغت امره و نطقت بثنائه العزيز المحبوب. انت الذى
ما منعتك اوهام العلماء و لا سطوة الأمراء و لا ضوضاء الذين اعرضوا عن هذا المقام المحمود.

انك انت تقرب الى قبره وكن اول زائر له ثم اتل ما نزل في هذا اللوح الممنوع. انا ذكرناه في الواح شتى ان ربك لهو المؤيد المعطي العزيز الودود.

جميع دوستان آن ارض را از قبل اين مظلوم تكبير برسان تا كل به نفحات عنايات مشرق آيات مسرور شوند. بگو اليوم بر كل لازم است كه به افق امر و ما يظهر من عنده ناظر باشند و به تهذيب انفس خود مشغول گردند تا جميع به طراز امانت و ديانت و صدق و صفا و اعمال حسنه طيبه و ما انزله الله في الكتاب مزين و فائز گردند. بعضي از نفوس غافله خود را به حق نسبت داده اند و سبب تضييع امر الله شده اند و از معروف گذشته ناس را به منكر دعوت نموده اند. بگو اي دوستان، اليوم كلمه طيبه و اعمال خالصه محبوب است چه كه غير آن به سماء قبول صعود ننمايد و مردود بوده و خواهد بود. قل يا احباء الله ان اجتنبوا عن الذين يدعون الايمان وينسبون انفسهم الى الله ويرتكبون ما ينوح به الاشياء ويرتعد به فرائص الاسماء ان ربك لهو العليم الخبير. در كل احوال آن جناب مراقب امر الله باشند تا ساده دلان به فريب بعضي از سبيل مستقيم دور نمانند. طوبى لمن فاز بر حيق الاستقامة انه من اعلى الخلق لدى الحق يشهد بذلك قلبي الاعلى في هذا اللوح المبين. و البهاء عليك و على احبائي في هناك الذين استقاموا على هذا الامر البديع.

[6] جناب على قبل محمد عليه بهاء الله

به نام خداوند دانا

انشاء الله در كل اوان به ذكر محبوب يكتا مشغول باشيد و رحيق عرفان را به اعانت اسم اعظم بر امم مبدول داريد تا جميع احزاب در اين يوم ايباب از نفحات وحي رب الارباب محروم نمانند و به آنچه مقصود اصلي خلقت انسانيت فائز گردند. يا على لا تحزن عما ورد عليك ان اسمنا الاصدق قد فاز بما لا فاز به احد الا من شاء ربك ان ربك يعزيك فضلاً من عنده تفكر في هذا المقام العظيم وكن من الشاكرين. هذا ما اخبرناه به من قبل في لوحنا الذي ارسلناه اليه ان ربك لهو العليم الخبير. الحمد لله از فضل نامتناهي الهي حسب الاذن بارادة الله به شطر اقدس توجه نمودند و مرة بعد مرة و كرة بعد كرة از كوثر لقا و رحيق وصال آشاميدند. قد ازيناه افقى الاعلى و اسمعناه آياتى الكبرى نشهد له انه قد حضر تلقاء العرش كما ينبغى له ورجع باذن من عندنا مطهراً عما يكرهه رضائي كذلك يختص الله من يشاء بفضل من عنده انه لهو المجزى الغفور الكريم. لو تطلع بما قدرناه له لتطير من الشوق و تصيح و تقول لك الحمد يا اله العالمين. عليه بهائي و بهاء

كلّ شيء طوبى لأرض حملته أنّه وديعتى فيها سوف تنزل له من القلم الأعلى ما تفرح به افئدة العارفين وقلوب المخلصين. چون اليوم شمس حقيقت مشرقست بايد به او ناظر باشيد و به خدمت امر قيام نمايد. حزن جايز نبوده و نيست. جميع را از قبل حقّ تعزيت بگوئيد و تسلى دهيد. كذلك امرت من لدن آمر عليم. البهآ عليكم من لدى الله ربّ العالمين.

[V] ابن اسم الله الأصدق على قبل نبيل عليه ٦٦٩ [بهآ الله]

بسم الله الباقي الأبدى

ذكر من لدنا لمن اقر بما شهد به الله اذ استوى بالحق على عرشه العظيم ووجد نفحات الوحي اذ تضرعت في البلاد و اقبل الى مشرق الأمر بوجه منير. أنّه ممّن اهتر من نسمة الله اذا سرت من رضوان اسمه البديع. انا اجبتك من قبل و قدرنا لك مقاماً في اللوح ان احفظه باسمى المهيمن على العالمين. قد كنت مذكوراً لدى العرش و نزلنا لك من الآيات ما لا تعادلها كنوز الابداع ان ربك لهو الفضال الغفور الكريم. طوبى لك بما اجبت موليك اذ نطقت السدرة أنّه لا اله الا انا العزيز العليم. كن على استقامة يستقيم بك العباد و تستقرّ بك افئدة المضطربين. اياك ان تحركك اشارات الذين يدعون في الظاهر حبّ الله و امره و فى الباطن يتكلمون بما ينشئ به ستر الحرمة ان ربك لهو العليم الخبير. يعلم ما فى قلوبهم و يسمع نجوهم عنده علم السموات و الأرضين. اولئك جعلوا ذكر الباطن فتحاً للعباد نشهد أنّهم ما وجدوا عرف الله لو وجدوا شهدوا بما شهد الرحمن لهذا الظهور الذى به انزجر العمق الأكبر و انصعق من فى السموات و الأرض الا من شاء ربك المقتدر القدير. يعبدون اهوائهم و يحسبون أنّهم من المخلصين. لو يعبد اليوم احد بدوام الملك و الملكوت و يقرء ما نزل من لدى الله فى ازل الآزال لا يقبل منه الا باسمى العزيز المنيع. سوف يظهر الله ما فى قلوبهم و تجد منهم ما نزله الرحمن فى هذا اللوح البديع. أنّه اعلم بهم من انفسهم عنده علم كلّ شيء فى كتاب ما احاطه احد الا علمه المحيط. فانظر الخلق كيوم لم يكن احد مذكوراً الا من تمسك بحبل الأمر و تشبث بذيل اسمى الرحيم. لا تحزن من شئون الدنيا و مكارها ان اذكر ربك بالروح و الریحان على شأن ينجذب به الامكان هذا ينبغى لك لأننا اختصصناك لخدمة هذا الثبا العظيم. انا ذكرناك فى الألواح و نذكرك اذا شاء الله و اراد بذكر تفرح به قلوب العارفين. و نزلنا لك ما اردت من الألواح و ارسلناها اليك فضلاً من لدنا لتكون من الشاكرين. انما البهآ عليكم و على الذين معكم من كلّ صغير و كبير.

[٨] ابن اسمى اصدق عليهما ٦٦٩ [بهاء الله] الأبهى

بسمه الأبدى بلا زوال

ان استمع ما ينطق به لسان القدس فى الفردوس الأعلى لتجد عرف الرحمن من بيان ربك المقتردر العلى العظيم. من دخل اليوم فى ظل الله يطوفه الملاء الأعلى وسكان مدائن الأسماء طوبى لمن فاز بهذا المقام المقدس العزيز المنيع. كن طائراً بقوادم الانقطاع فى هواء محبة ربك مالك الابداع ثم اذكره بذكر تنجذب به افئدة العالمين. لعمرى من شرب هذا الرحيق انه يسخر من فى الامكان بهذا الاسم الذى جعله الله سلطاناً على من فى السموات والأرضين. قل يا قوم طهروا الأنظار وتوجهوا الى مطلع الأنوار قد اتى يوم بشركم به سرفاء الله وانبيائه ان اقرئوا ما نزل فى الألواح من لدى الله العليم الحكيم. قد ظهر ما هو المسطور فى الكتاب اذ اتى الوهاب بسلطان مبین ونطق بالكلمة العليا وبها بعثت الأرواح وحشرت الأبدان واهتركل عظم رميم. قل يا قوم خافوا الله ولا تحضوا الحق بما عندكم دعوا الظنون ثم استمعوا ما ينطق به مطلع الوحي هذا ما اختاره الله لكم ان انتم من العارفين. هذا يوم فيه ظهر المكنون وخرقت احجاب الذين كفروا بالله العزيز الحميد. اياكم ان تحتجوا بما عندكم عن هذا البحر العظيم. انك انت قم بالاستقامة الكبرى على امر ربك مالك الورى كذلك قضى الأمر فى هذا اللوح المنير. تمسك بالعروة الوثقى انها تنطق بالحق وتدع الكل الى هذا الأفق البديع. لا تياس من روح الله ورحمته انه يرى من توجهه اليه ويسمع حنين المشتاقين. انما بهاء عليك وعلى الذين استقاموا على الأمر وكانوا من الراسخين.

[٩] على قبل نبيل ابن اسم الله الأصدق

بسمى المقدس عن ملكوت البيان

انا نلقى الآيات من لوحنا المحفوظ الى الذين وجدوا عرف الله وتوجهوا اليه بقلوب استضاءت من انوار وجه ربهم المهيم القيوم. قد احاط كرمى العالم وسبقت رحمتى من فى الغيب والشهود. قل يا قوم لو اردتم الآيات انها نزلت بالحق ولو اردتم البيئات انها قد ظهرت من هذا الأفق المشهود. قد اخبرناكم بما هو المكنون فى علم ربكم الرحمن ان اقرؤوا الألواح لتستنير به الصدور وتطمئن به القلوب. قل ان اخرجوا الأحجاب وتوجهوا الى مالك المآب الذى ظهر من هذا الكثر المخزون. قل يا قوم لا تكفروا بنعمة الله انها نزلت من سماء الفضل والعطاء تقرؤوا اليها بهذا الاسم الذى به ظهر

كَلِّ سَرْمَسْتور. اَنَا نَزَلْنَا فِي كَلِّ شَانْ مَا لَا يَعَادِلُهُ مَا نَزَلَ فِي الْاِبْدَاعِ وَ اَنَا الْحَقُّ عَلَامُ الْغُيُوبِ. اَتَكَ فَاشْكُرُ اللهُ بِمَا وَجَدْتَ عَرَفَ الْقَمِيصِ وَ فَوَيْتَ بِعِرْفَانِ اللهِ اِذْ مَنَعَ عَنْهُ كَلِّ مُشْرِكٍ مُرْدُودٍ ثُمَّ اَذْكُرُهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِالْحِكْمَةِ الَّتِي فَصَّلْنَا بِهَا بِالْحَقِّ وَ نَزَلْنَا فِي كَلِّ رَقِّ مَنشُورٍ.

[١٠] حبيب روحاني جناب علي قبل نبيل عليه ٦٦٩ [بهاء الله] العزيز الجميل

١٥٢

هو الأقدس الأعظم العلي الأبهي

سبحان من انار افق العالم بنير اسمه الأعظم الذي به اخذت الزلازل كل القبائل واضطرب منه الأمم الا من انقذته يد الاقتدار و انه لهو الفرد المختار و انه لهو الذي به نطق القلم الأعلى بين ملأ الانشاء و شهد بما شهد مالک الأسماء انه لهو السلطان الذي لا يحويه عرفان اهل الامكان و لا يطرق اليه طيور افئدة اهل الايقان. قد استضعف كل قوى عند ظهور اقتداره و استعجز كل قادر عند بروز سطوته و كبريائه. قد تزينت كتب السماء بذكره و ثنائه و لوح المحفوظ باسمه و سلطانه. لولاه ما انزل الرحمن اسرار ما يكون و ما قد كان. به شهد الاسم المكنون و مسجد الاسم المخزون و به فتح باب الكنز و طلع الغيب المستور الذي كان مسطوراً في الصحف و الزبر و الكتب. ينادى و يقول يا ملأ الامكان قد اتى الرحمن بالحجة و البرهان طوبى لنفس اقبلت و فازت بالبحر الأعظم الذي جرى من معين بيانه بين خلقه. اسئل الله بأن يوفق عباده على الاقبال الى الأفق الأعلى و عرفان ما هو المستور من اعين اهل الانشاء. انه لهو الفرد المهيمن على الأسماء لا اله الا هو المقدر المتعالى العليم الحكيم.

و بعد قد فاز الخادم بكتابك و وجد منه عرف خلوصك لله رب العالمين. فلما عرفت و علمت و اطلعت بما فيه توجهت الى الأفق الأعلى و استقرت الى الغاية القصوى الى ان حضرت و عرضت ما ناديت به مولينا و مولى العارفين. اذا فتح باب الفضل و اشرق نير عطاء مالک العدل قال جل كبريائه يا على قبل نبيل طوبى لعينك بما تشرفت بمشاهدة جمال القدم و لاذنك بما سمعت ندائه الأهل في ارض الزوراء و لهيكلك بما حضر لدى المظلوم كذلك يذكرك القيوم في هذا السحن المبين. ثم طوبى لأتمك بما توجهت و حضرت و فازت بما هو المقصود من كتب الله العليم الخبير. طوبى ثم طوبى لأبيك الذي به تزينت العبودية لله الحق لعمري انه قد فاز اذ قام لدى العرش بما لا فاز به أكثر العباد و انه لهو الذي في مصيبتة نطق القلم الأعلى بما يبقى به ذكره في

ملکوت الله المقتدر العزیز الکریم. نشهد انه خرج من بيته بأمر ربه منقطعاً عن دونه وقطع الصحارى والبرارى والجبال والأتلال الى ان ورد شاطئ البحر ومرّ عنه باسمه الى ان دخل البقعة النوراء والأرض البيضاء المقام الذى طافه الطور السيناى وسمع نداء الله مالك الأسماء وفاطر السماء نعيماً له ولمن زاره بأمرى المبرم الحكيم. قد نزل له ما فاحت به نفحة المحبوب بين العالم ان ربك لهو المخبر الأمين. ان اشكر الله بما عرفكم وأيدكم ورفع اسمائكم بين الخلق انه ولى المخلصين.

ان شاء الله بايد به فضل نامتناهى الهى در جميع احيان مسرور باشى وبه كمال روح وريحان به ذكر محبوب عالميان مشغول. الحمد لله به شاطى بحر اعظم وارد شدى واز كوثر وصال آشاميدى و به مشاهده وجه محبوب در ايامى كه جميع اشياء به فنا راجع فائزگشتى. قدر اين نعمت كبرى را بدانيد و چون جان حفظش نمائيد. اى على قبل نبيل، حق بصير و سميع است. آنچه بر شما در سيلش وارد جميع را مشاهده نموده و در لوح محفوظ از قلم اعلى ثبت فرموده. هيچ فضلى به اين فضل برابرى ننموده و نخواهد نمود. لا تنظر الى الناس و اطوارهم ان انظر الى الأفق الأعلى و قل: يا مالك الأسماء و فاطر السماء قد اقبلت بكلى اليك ايدنى على العمل بما ينبغى لا يامك و نسبتى الى اسمك العزیز البديع.

هر شىء را عرفى بوده و خواهد بود. البته عرف عملى كه خالصاً لله ظاهر شود عالم را احاطه نمايد و هر ذى شىء آن را بيابد. ان اطمئن بفضل مولاك و تشبث بذيله المنير. در جميع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانيه و افعال مرضيه به اسمى الأصدق المقدس اقتدا نما. او از نفوسيست كه فى الحقيقه به طراز عبوديه لله مزين شده. ينبغى لكل نفس ان يذكره بما ذكره لسان عظمتى فى ملكوت بيانى البديع. ان يا على قبل نبيل ان استمع ما يناديك به الربّ الجليل من هذا المقام الجميل انه لا اله الا انا المقتدر القدير. ان استمع ما يقولون المشركون يقولون ما لا قاله اهل التوراة و الفرقان و الانجيل. منهم من قال انه ادعى الربوبية قل اى وربّ البرية انه نطق بما اخبر به الرحمن فى البيان يشهد بذلك من وجد عرف قميصى و توجه الى افق فضلى و طار فى هوائى و انقطع عما سوائى كذلك يذكرك قلمى الأعلى و انا الخير.

اهل بيان يعنى نفوسى كه از مالك امكان اعراض نموده اند به كلمات و اشارات اهل فرقان متشبث و به آن ناطق. حال ملاحظه كنيد امر حقّ در چه مقام و عرفان نفوس غافله در چه مقام. تباً لهم و سحقاً لهم بما عرضوا عن الحقّ و تكلموا بما لا يتكلم به صبيان هذا الظهور يشهد بذلك كلّ ذى بصرو ذى دراية و عن ورائهما قلم الله العزیز الحميد. اى على قبل نبيل، بايد به عنايت

الهی و فضل نامتناهی ربّانی به استقامت تمام بر امر الله ثابت و راسخ باشی و ریحی استقامت را به اسم حقّ مبذول داری تا دوستان الهی از افق ایقان و اطمینان مشرق شوند. بعضی از نفوس موهومه مجعوله که از طلعت احدیه اعراض نموده‌اند و به هیکل وهم تشبّث جسته‌اند در جمیع احیان به وسوس شیطانیّه و دسایس خناسیّه به گمراهی ناس بیچاره مشغول شده‌اند و به اوهمات اهل فرقان تمسک نموده‌اند. بگو ای صاحبان بصر، اهل منظر اکبر فوق عالم حرکت می‌نمایند. باید در جمیع اوقات به افق اعلیٰ ناظر باشید و ما سوی الله را یعنی نفوسی که از مقصود گذشته‌اند و به موهوم تمسک جسته‌اند معدوم صرف و مفقود بحث شمردید. آنچه در خدمت امر از آن جناب ظاهر شده لدی العرش مذکور بوده و خواهد بود. انا کنا معک اذ کنت متکلماً فی الرضوان بین احبّاء الله و سمعنا ما کنت به ناطقاً فی ثناء مولیک القدیم. فاسئل الله بأن یوفّقک و یؤیّدک علی خدمته فی کلّ الأحوال انه لهو المقتدر القدر. انا رأیناک فی ارض الهاء و المیم و فی دیار اخری و سمعنا ما ذکرک به فی هذا الذکر الحکیم. انتهى.

ان شاء الله باید آن محبوب در کلّ حین به نصرت امر الله به حکمت و بیان مشغول باشند که شاید قلوب پزمرده از ریحی ذکر احدیه تازه شوند و به افق امر توجه نمایند. از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم جمیع را حفظ فرماید. اکثری از ناس هنوز نمی‌دانند که این یوم چه یوم است و این امر چه امر. مثلهم کمثل الأغنام اذا سبق احدها فی طریق یسلک کلّها عن ورائه. ملاحظه در اسّ اساس دینیّه انفس غافله از اهل فرقان نمائید که خود را اعلیٰ الخلق می‌شمردند و اعظم از کلّ می‌دانستند و در عهدها و قرن‌ها متابعت کلمات موهومه نمودند. جابلقائی ترتیب دادند و سردابی به گل وهم ساختند و محلّ موهومی را به اساس ظنون تأسیس نمودند و به ناحیه مقدسه نامیدند. هل من ذی بصر لیبصر و هل من ذی سمع لیسمع ما یتکلّم به الصادق الامین. ای برادر حقیقی و محبوب واقعی، صدق نمی‌توان گفت چنانچه در اکثر احیان از قلم رحمن جاری. می‌فرماید آنچه از حجبّات غلیظه و سبّحات ضخیمه که به اصبع اقتدار خرق نمودیم باز مشاهده شد که ناس حجبّاتی اعظم از آن و سبّحاتی اکبر از آن از برای خود درست نموده‌اند. انتهى. هزار سال بل ازید خلق موهوم که خود را جواهر وجود می‌دانستند به شهر موهوم و به سرداب غیر معلوم و به ناحیه ظنون ناظر و متوجه بودند و گاه‌گاهی هم ذکر تواقع می‌شد که از آن ناحیه بیرون می‌آید. یا لله هل من قوی لا تضعفه اوهام الناس و هل من مطمئن لا یخوفه ضوضاء العباد. ملاحظه می‌شود بعضی از اهل بیان که از طلعت رحمن احتراز جسته‌اند به همان خیالات مشغولند. قوله تبارک و تعالیٰ: قل

أَفْ لَكُمْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ بِمَا عَمَلْتُمْ مَا لَا عَمَلَهُ أَهْلُ الْفِرْقَانِ أَنَّهُمْ اتَّبَعُوا الْاَوْهَامَ وَانْتَمَ اتَّبَعْتُمْ ظَنُونَهُمْ
بعد الذی تبرئتم عنها. انتهى.

از حق می طلبم که نفوس مطمئنه قویه مبعوث فرماید تا به حکمت و بیان ناس غافل را به شریعه
رحمن دعوت نمایند. مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست داشتند اس
اساس آن موهوم بوده مع ذلك نمی توان همین یک فقره را درست به ایشان القا نمود چه که
فی الحین متزلزل و مضطرب مشاهده می شوند. مثلاً چراغ علم را مشاهده می نمایند که خاموش
است مع ذلك اگر همین یک چیزی که مشهود ایشانست به لسان گفته شود منقلب می شوند و هم
علی اعقابهم منقلبون و یتقهقرون الی ان یرجعوا الی مقرهم فی النار لو کنت مأذوناً لذکرت ما تفتح
به الأبصار.

باری ظنون و اوهام را به مقامی رسانده اند که سبب و علت شهادت محبوب عالمیان نقطه بیان
روح من فی الامکان فداه شد چه اگر توابع کاذبه مجعوله و ذکر شهرین موهومین و ما یتعلق بهما
عما کان الکتب مشحونه به نبود طلعت رحمن را انکار نمی نمودند و بر سفک دم اطهرش قیام
نمی کردند. اگر بیش ازین شرح و بسط داده شود از جمیع جهات ضوضا و اوایلا بلند گردد. المعجب
کلّ العجب ینکرون ما یشهدون. نسل الله بأن یربعث بسلطانه رجالاً اولی استقامه عظیمه و اولی قوه
شدید لیرعفوا اهل الأرض ما ینفعهم فی الدنیا و الآخرة انه ولی المخلصین.

اینکه درباره متعلقان نوشته بودید به ساحت اقدس عرض شد. فرمودند ان شاء الله حق مؤید
می فرماید نفوسی را که حقوق الله را به قدر وسع ادا نمایند و به قدر احتیاج به ایشان برسانند. یا
علی قبل نبیل، شکی نبوده و نیست که آنچه از قلم اعلی صادر و جاری شده از اوامر و نواهی نفع
آن به خود عباد راجع است. مثلاً از جمله حقوق الله نازل و اگر ناس به ادای آن موفق شوند البتّه
حق جلّ و عزّ برکت عنایت فرماید و هم آن مال نصیب خود آن شخص و ذریّه او شود چنانچه
مشاهده می نمائی اکثری از اموال ناس نصیب ایشان نشده و نمی شود و اغیار را حق بر آن مسلط
می فرماید و یا ورثائی که اغیار بر ایشان ترجیح دارد. حکمت بالغه الهی فوق ذکر و بیانست. انّ
الناس یشهدون ثم ینکرون و یعرفون ثم ینجهلون. اگر به اوامر عمل می نمودند خیر دنیا و آخرت را
تحصیل می کردند. فاسئل الله بأن یؤید عباده علی ما ینفعهم انه لهو المؤید الکریم. انتهى.

عرض این عید آنکه هر هنگام خدمت متعلقان حضرة الأصدق المقدس علیه من کلّ بهاء ابهائه
و من کلّ ثناء اثناءه و من کلّ نور انوره و من کلّ ضیاء اجمله چیزی مرقوم می فرماید از قبل این فانی

تکبیر لایحصى برسانید، البهآ علیه وعلیک وعلیهم.

عرض دیگر حسب الأمر این ایام توجّه به ارض مقصود جایز نه. باید ان شاء الله به کمال روح و ریحان در دیار الهی به خدمت امرش مشغول باشید که شاید از اشعه آفتاب حقیقی مداین قلوب روشن و منور گردد. هذا من اعظم الأعمال ونفسی المهیمنة علی العالمین. انتهى.

جميع طائفین و عاکفین خدمت آن جناب و الذی معکم تکبیر می‌رسانند و دیگر این عبد خدمت حبیب معنوی جناب آقا محمدعلی علیه بهآ الله تکبیر و ثنا می‌رساند.

اینکه درباره علی نام از اهل قائل ذکر نموده بودید تلقاء وجه عرض شد. قال جلّ کبریاة: ای علی، بحر اطمینان موج و آفتاب ایقان از افق سماء اراده محبوب عالم مشرق و ظاهر. به ذکر حقّ قدم بردار و به اسمش بر مقامی گذار که جمیع ناس و اوهمات و ظنونشان تحت او واقع شود. ای علی، از شرایط مؤمن الیوم اینست که چون نسیم سحری تر و تازه از امکان مرور نماید و به مبارکی اسم اعظم به لامکان درآید. اگر ناس بی انصاف حقّ را انکار نمی‌نمودند و به مظلومیت کبری در زندان نفوس حاسدین محبوس نمی‌شد البتّه ظاهر می‌فرمود آنچه را که همه عالم غنی و مستغنی شوند از کلّ اشیاء.

باری این آفتاب حقیقی معنوی را صاحبان غل و بغضا اراده نموده‌اند به سبحات ظنون و اوهام مستور نمایند. لعمر الله یتحیر القلم عن ذکر ما اکتسبوا فی الحیوة الباطلة سوف یرون انفسهم فی خسران مبین. لو ینکر احد هذا المقام الی ایّ مقام یتوجّه یشهد له کلّ الوجود من الغیب و الشهود ولكنّ القوم فی حجاب عظیم و الحمد لله ربّ العالمین. انتهى.

عرض دیگر آنکه خدمت جناب آقا محمدعلی علیه من کلّ بهآ ابهآ را از قول این فانی تکبیر بدیع برسانید. نسئل الله بأن یوقّقه و یؤیّده علی امره الأعظم و یرزقه خیر الدنیا و الآخرة و یقدّر له ما تقرّ به العیون و تفرّج به القلوب. لوح ابداع امنع اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیت نازل و ارسال شد. ان شاء الله به آن فائز شوند. ثمّ البهآ علیک وعلیه وعلی کلّ آمن بالله وهدی.

خادم

فی ۲۵ رمضان سنة ۱۲۹۵

[۱۱] جناب علی قبل نبیل علیہ بہاء اللہ ملاحظہ فرمایند

۱۵۲

هو الله تعالى

لله الحمد بما وصلتكم شاطئ بحر الوصال وبلغتم ما هو اصل الآمال في المبدء والمآل. الحمد لله لله از وطن خارج شدید و فی سبیل الله توجه نمودید و لِحَبِّ الله مشقات سفر را حمل نمودید و حال بفضلہ و مَنہ در قرب مدینتہ قرب وارد و در جوار کعبۂ دوست نازل و بہ لقای دوست حقیقی دوست حقیقی الّذی اصطفاه الله لخدمتہ و امرہ و حَبِّہ و ذکرہ بین عبادہ و سَمَّاهُ بهذا الاسم فی ملکوت اسمائہ مأنوس. کَلَّ ذلك من فضل الله و رحمته و جود الله و عنایتہ. این عبد بہ صدهزار لسان محبوب حقیقی را شکر می نماید کہ آن جناب بہ اذن بہ ارض سجن توجه و هذا فضل آخر و اکبر لدى منظر الأکبر. طوبی لحضرتکم و کَلَّ البهَاء و الطوبی لحضرة المقدس اسم الله الأصدق علیہ ثناء الله و ثناء من فی العالمین.

و بعد عرض می شود خبر آن جناب از تلغراف رسید و ذکر مختصر اخبار شد. حال مفصل عرض می شود. بعض از اوقات کاروان از بیروت بہ این ارض می آید چون طریق بر امنیت ندارد لذا آن جناب ملاحظہ فرمایند، اگر کاروان معتبری عازم باشد بہ اتفاق او توجه نمایند و الا صبر فرمایند و از طریق بحر با واپور عازم شوند. البتہ در این فقرہ کمال ملاحظہ لازم چہ کہ بہ هیچ وجه بدون کاروان معتبر صحیح درست جایز نیست از این طریق. همراهان را از قبل این فانی تکبیر منیع برسانید. بشری لهم ثم بشری لهم تالله ان حقیقة البشری تفتخر بشریهم ولكن البشر فی غفلة عن هذا الفضل الأکبر. خدمت سرور معظم مکرم جناب محمدمصطفی علیہ من کَلَّ [بهاء] ابهائ عرض خلوص محض و تکبیر اقدس اعلی معروض می دارم و همچنین خدمت سایر دوستان آن ارض تکبیر می رسانم. البهَاء علیکم و علیهم و علی اهل البهَاء فی المبدء و المنتهی.

خادم

هو الله تبارک و تعالی

[۱۲]

این کلمه تامّة علیا در این حین از ملکوت امر الهمی نازل: یا ابن اصدق المقدس ارجع الی ارض الخاء امراً من لدى الله مولی الوری انا سمعنا ندآء اولیائی و اجبناهم فیما ارادوا و انا السامع المجیب. زین رأس الاقبال باکلیل الانقطاع و هیکل الوجود بتقوی الله المقندر العلیم الحکیم. اولیا

را بشارت ده به عنایت حقّ جلّ جلاله و نور قلوبهم بنور بیانی البدیع البهّاء المشرق من افق سمّاء
رحمتی علیک و علیهم و علی کلّ ثابت مستقیم.

[۱۳] جناب ابن اصدق المقدّس الّذی هاجر و فاز

هو الأقدس العلّی الأبهی

لوح من لدنّا و کتاب من عندنا الی من اقبل الی قبلة الوجود و قطع البرّ و البحر الی ان دخل
الفردوس الأعلى المقام الّذی فیہ نطقت سدره المنتهی أنّه لا اله الا هو العلیم الحکیم. تشهد انک
دخلت السّجن و حضرت و قمت لدى الباب و سمعت باذنک ندآء المظلوم الّذی به اوقد کلّ
سراج و طلع کلّ شمس و لاح کلّ قمر و الاح کلّ افق منیر. طوبی لأبیک الّذی انقطع عن الدّنیاء و
ما فیها و اقبل بکله الی الله مالک الأسماء و فاطر السّماء الی ان حضر تلقّاء العرش و تجلّی علیه الله
بأنوار الوجه أنّ ربّک لهو المخبر العلیم. انا آویناه فی ظلّ سدره رحمتی اشهرأ معدودات الی ان
قضی المیقات امرناه بالرجوع و رجع بأمر مولاه الی ان ورد المقام الّذی صعد فیہ الی الله ربّ
العالمین. کذلک اخبرناه من قبل من قلمی الأعلى أنّ ربّک احاط علمه السّموات و الأرض و لکن
القوم اکثرهم من الغافلین و انزلنا له قبل ارتقائه و بعده ما یبقی به ذکره بدوام ملکوتی المنیع. ان
اشکر الله بذلك و انا نشکر فی هذا الحین بلسانه أنّ ربّک لهو الغفور الکریم. انک قد کنت فی
جوار رحمة ربّک و حضرت لدى العرش مرّة بعد اخری أنّ ربّک لهو الفضال القدیم. فلما جاء
الوعد امرناک بالرجوع لتذکر الناس نبیاً الله و تبشّره بهذا الذکر الّذی اذا ارتفع نطق البحر أنّه لا اله
الا هو و البرّ أنّه هو الحقّ المقتدر العزیز الحمید. بندائه نادت الأشياء و اقبل کلّ بصیر الی الأفق
الأعلى و کلّ سمیع الی بیانه الأحلی و کلّ موقن الی صراطه المستقیم. کذلک رشح البحر الأعظم
لتفريح بعناية مولاک و تكون من الفائزین.

الحمد لله به عنایت الهی مؤید شدی و به شطرش توجّه نمودی تا آنکه وارد سجن اعظم گشتی
و ندای مظلوم آفاق را به گوش ظاهر و باطن اصغا نمودی و کوثر لقا که امل مقرّبین و مخلصین بود
از ید عطا آشامیدی. ینبغی لک ان تحمد الله و تشکره بدوام الملک و الملکوت. ان شاء الله باید به
خدمت امر مشغول شوی و آن تبلیغ بوده یعنی نفوسی که در بیدای غفلت سائرند به مبارکی اسم
اعظم به بحر علم و حکمت الهی دلالت نمائی. بگو ای دوستان، امروز باید کلّ به شأنی از
حرارت محبّت الهی مشتعل باشید که اثر حرارت آن از جمیع رگها و اعضا و اجزای شما ظاهر

شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت مشتعل شوند و به افق مقصود توجه نمایند و کُل را وصیت می‌نمائیم به عمل ما انزلناه فی الكتاب. باید جمیع به طراز اخلاق الهیه مزین شوند و به آنچه سبب ارتفاع امر الله و اعزاز نقوس است عامل گردند. طوبی از برای ارضی که نسمة الله بر او مرور نموده و عرف الله را ادراک کرده. ای اهل بها، قدر این ایام را بدانید و به عملی که قابل و لایق این یوم است قیام نمائید. هر یک از شما باید به شأنی ظاهر شود که ناس از او عرف محبت رحمن را استشمام نمایند و اخلاق حق را بیابند. اگر آنچه از قلم اعلی جاری شده فی الحقیقه اصفا می‌شد حال در ارض پزمرده و مرده مشاهده نمی‌شد. عظمت امروز به مقامیست که روح به کلمة مبارکه لك الحمد یا الهی بما جعلتني فائزاً بلقائک ناطق و الکلیم به لك الشکر یا الهی بما اريتني جمالك و تجلیت علیّ بأنوار وجهک متکلم. لعمر الله انّ الحیب یصبح و ینادی لك الحمد بما سقیتني كأس وصالک و اريتني افق ظهورک و عرفتني حق معرفتک و المحبوب ینطق و یقول لك الحمد یا مقصود البیان بما اظهرت وجهک و عرفت العباد نفسک و لك الثناء بما خرقت الأحجاب فی التسع و اظهرت نفسک فی الثمانین ولو کره البیانین. ای اهل بها، قسم به بحر معانی که از هر کلمه‌ای بحر حیوان جاری. آیا می‌نوشید و مخمود مشاهده می‌شوید و یا ملتفت نیستید. امروز جمیع ذرات به ندای قد اتی المالك ناطقند و جمیع ملاً اعلی اهل انشاء را به جاء ربک و الملك یومئذ لله بشارت می‌دهند. آیا آذان از اصغای این نعمات روحانیّه محرومست و یا به اسباب ظاهره از آن ممنوع؟ بشنوید ندای مظلوم را و وقت را از دست مدهید. کمال جهد را مبذول دارید که از فیوضات یوم الله محروم نمائید. و جمیع را به استقامت کبری دعوت کن که شاید این عطیة عظمی را از دست ندهند و به اسم حق حفظش نمایند. مشاهده نمودی مع آنکه در اکثری از الواح دوستان را به این مقام بلند اعلی که مقام استقامت است وصیت نمودیم نفسی به زخارفی چند از بحر فضل محروم و از سماء کرم ممنوع شد. اف له و للذین اتبعوه. امروز نفوسی که از این بحر آشامیده‌اند باید خود را در مقامی مشاهده کنند که جمیع من علی الأرض قادر نباشند بر تکلم به رد ایشان چه جای آنکه سبب گمراهی شوند. عباراتی که از نقطه اولی در حضور اصفا نمودی در مجالس ذکر کن لعل یعرفون المقام الذی غفل عنه اکثر العباد ان ربک لهو المعلم الخیر. البهاء علیک و علی ابیک و امک و اخیک و الذین آمنوا بالفرد العلیم. قل: سبحانک یا اله العجروت و مالک الملکوت و المهیمن علی من فی السموات و الأرض اشهد انک ایدتني و وقفتني الی ان حضرت تلقاء باب فضلک و سمعت ندائک الأهلی و رأیت تجلیات انوار عرشک الأعلی الذی

به اشرفت الأرض والسَّمَاء وعزّتك يا مالک الملوك لو اذکرک بدوام اسمائك وصفاتک لا يليق
 لحضرتک ولا يعادل ما اعطيتني بجودک وعنايتک. اسئلک يا فائق الأصباح ومسخر الأرياح
 بأن تؤيدني على خدمة امرک على شأن اذکرک بين عبادک بما علمتني في زبرک والواحد. اي
 ربّ لا تمنعني عن بحر فضلک وشمس جودک وسماء کرمک. فاذکرني بعنايتک في الملاء
 الأعلى كما ذکرت عبادک الذين نبذوا ما دونک واقبلوا الي وجهک المنير. فيا الهي اسئلک بأن
 تؤيدني على ما تحبّ وترضى انک انت فعّال لما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم.

[۱۴] حبيب معنوی الذي سمى بجناب على قبل محمّد عليه بهاء الله ونوره ملاحظه فرمايد

۱۵۲

بسم ربنا الأعظم الأقدم الأقدس العليّ الأبهي

الحمد لله الذي تجلّى بأثر قلمه الأعلى على من في ملكوت الانشاء اذا نطق كلّ كليل وبرئ كلّ
 عليل واستعلم كلّ جاهل واستغنى كلّ فقير وقام كلّ مقعد وسرع كلّ متوقّف وبه توجّهت الوجوه و
 اقبلت النفوس وهدرت حمامة البيان على اغصان سدرة البرهان انه لا اله الا هو العزيز المتان.
 البهاء المشرق من افق مشية الرحمن على مطالع العرفان ومشارك الايقان الذين قاموا بأرجلهم و
 نطقوا بألسنهم و اومأوا بأكمامهم و اشاروا بعيونهم و حواجبههم الى الله بارئهم وخالقهم ورازقهم و
 محييهم ومميتهم اولئك عباد شهد لهم القلم الأعلى باقبالهم و خلوصهم و خضوعهم و خشوعهم و
 قيامهم على هذا الأمر الذي به اندكّت الجبال واسودّت وجوه اهل الضلال الذين اعرضوا عن
 المال و اقبلوا الى كلّ غافل محتال.

سبحانک اللهم يا اله الأسماء و مالک العرش و الثرى اسئلک باسمک الذي به تحرك القلم
 على اللوح و ظهر منه عبادک وبريتک بأن تؤيد اصفيائك على خدمة امرک على شأن لا تمنعهم
 اعراض العلماء ولا ظلم الأمراء ثمّ قرّيا الهي عيونهم بأنوار وجهک و نور قلوبهم بضياء معرفتک ثمّ
 اظهر منهم في الملك ما يبقى بدوام ملكوتک و جبروتک انک انت المقتدر المتعالی العليم
 الحكيم.

و بعد يا مهجة قلبي و بهجة فؤادي قد تضرّع عرف الخلوص لله الحقّ اذ فتحت كتابک. لعمر
 المحبوب قد وجدت منه ما وجدت الأشجار من الأمطار فلما قرئت و عرفت اردت الغيب المكنون
 و الكثر المخزون فلما حضرت و تشرّفت اشرفت شمس الاذن و عرضت ما فيه تلقاء الوجه اذا نطق

لسان العظمة بما كان الروح للأبدان و التور للأبصار و كوثر الحيوان للعطشان و رحيق العرفان لأهل الامكان. قال جل كبرياته و عظم سلطانه: يا أيها الشارب من كأس حبی ان استمع ندائی من حول ضریحی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم. قد سمعنا ندائك و اجبتناک فضلاً من عندنا و هذا اول كتاب منك احضره العبد الحاضر لدى العرش و قرته امرأ من عندنا ان ربك لهو القادر الحكيم. لله درك يا من اقبلت الى الوجه و حضرت هذا المقام الذي سمي بالأسماء الحسنی فی كتاب الأسماء و سمعت نداء المظلوم اذ كان ناطقاً باسمه المهیمن على ما كان و ما يكون. قد فزت بما یبقى به ذكرك بدوام الملك و الملكوت كن مشتعلاً بنار الأمر و مضیئاً بهذا التور الذي به انار من فی ملكوت الغیب و الشهود طوبی لك بما اردت خدمة مولاك و نطقت بین العباد بما سمعت و رأیت فی هذا المقام المحمود. ذكر الناس بالاستقامة الكبرى و بشرهم بعنايتی و فضلی و رحمتی التي سبقت الوجود. انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى على شأن لا يمنعهم كتاب السجين و اوراق الزقوم. قل لو يأتيكم احد بكتاب الفجار دعوه عن ورائكم ثم اقرؤوا ما انزله الرحمن فی لوح محفوظ.

جميع دوستان را از قبل مظلوم تكبير برسان و بگو در اكثری از الواح ذكر امر و عظمت آن و ذكر استقامت و مقام آن شده تا جميع به عنایت الهی به شأنی فائز شوند كه عالم و شئونات آن و ظهورات آن و سطوت آن ایشان را از افق رحمن منع ننماید. ذكر ناعق و طیور لیل در احيان توقف در عراق و در ارض سر و سجن اعظم در الواح نازل و به اطراف ارسال شد تا كل مطلع شوند و بما اراد الله عامل گردند. بعضی از نفوس مشاهده شد به مواء ستور از تغذات عندلیب ظهور محروم ماندند مع آنكه مدعی رتبه بلند استقامت بودند. ان شاء الله باید نفاتح رحمن در آن دیار به شأنی متضوع شود كه از برای احدی مجال توقف نماند. كن قائماً على خدمة مولاك و ناطقاً بذكرك و ثنائیه بین العباد كذلك یامرک من عنده ام الكتاب. انتهى.

يا حبيب قوادی، عجب در اینست كه بعضی از نفوس مابین راتحة دفرا و عنبر سارا فرق نگذارند. ملاحظه در اهل بیان كه الیوم معرضند نمائید. بعینه در سیل اهل فرقان ماشیند و خود را از اهل بیان می نامند و به کمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدسه مشغولند. از جمله میرزا احمد کرمانی كه از اول کمال اقبال و خلوص را اظهار می نمود و بعد نظر به جنون و اعمال شنیعه مردوده و گذاشته شد در بعضی از مدن ارض خا رفته و بما امره النفس و الهوی ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عریضه به کمال ابتهال و انابه و استغفار به ساحت

اقدس ارسال داشت و بعد به ارض ها رفته و التجا به یکی از نفوس مقدّسه نموده و ایشان عریضه به ساحت اقدس ارسال داشتند و توسط نمودند. بعد در مدینه کبیره رفته و نقض عهد نمود و بعضی کلمات واهی شیطان را به اطراف فرستاد. لعمر الله انسان از چنین نفوس متخیر می شود. حال چند عریضه این بی انصاف موجود است و به قسمی اظهار عجز نموده که هر نفسی مشاهده نماید یقین می کند بر صدق و اقبال و ایمان او و هر جا رفته خود اعمال و اقوالش مترجم باطن او شده و حال از مدینه کبیره اخراجش نموده اند. اعاذنا الله و معشر الموحّدين من مکره و مکر امثاله. نزد موافق به موافقت تمام ظاهر می شود و ادّعی ایمان و ایقان می نماید و نزد منافق به کمال اتفاق ظاهر. این ایام کتابی از سجّین به دست آورده به آباده شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب سجّین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستادند. تفصیل به ساحت اقدس عرض شد. این بیان از لسان رحمن ظاهر، قوله عزّ کبریا: نفوسی که از ثمره شجره قلم اعلی مرزوقند کتب عالم ایشان را از مالک قدم منع ننماید تا چه رسد به این هدیانات. انتهى.

و همچنین در لوح یکی از ابناء خلیل که در آن اراضی هستند این کلمه محکمه مبارکه نازل، قوله جلّ اجلاله: در سنه اولیه از صریر قلم اعلی این کلمه مبارکه استماع شد: طوبی از برای نفوسی که امر بدیع را عارف شدند و به صراط بدیع توجه نمودند و این مقام بلند اعلی حاصل نمی شود مگر به محو آنچه از قبل بوده و آذان اصفا نموده، نعیماً لمن فاز بهذا المقام الاعزّ الابهی. انتهى.

از حق می طلبم جمیع را تأیید فرماید بر اصغای کلمه الهیه. فوالذی تفرد بالبیان و توحد بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس عالم به اصغای آن فائز شوند البتّه حلاوت بیان رحمن را بیابند و از حرارت محبت مالک امکان به شانی مشتعل شوند که ما سوی الله را معدوم و فانی مشاهده کنند، حبذا ذاک العرف اذ تضوّع بین الأمم. یسئل الخادم ربّه بأن یؤیّد العباد علی عرفان هذا الأمر الذی به ترعزع بنیان الوجود الا من شاء الله مالک الغیب و الشهود.

در این آیه منزله در کتاب اقدس که در اول ورود سجن اعظم نازل شده تفکر نمایند که می فرماید قوله عزّ اجلاله: ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین. انتهى.

صدق الله ربّنا و ربّ آبائنا و ربّ من فی السموات و الارض انا آمنّا به و بعلمه الذی سبق الکائنات و برحمته الّتی احاطت العالمین. خود آن جناب می دانند وقتی که کتاب اقدس از سماء

مشیت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود. از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد ولیکن بعد لسان قدم بشارت می دهد آن ارض را به قوله تعالی: لا تحزنی بذلك سوف یظهر الله فیک اولی بأس شدید یذکروننی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبههم شبهات المریین. اولئک ینظرون الله بأعینهم ینصرونه بأنفسهم الا انهم من الراسخین. انتهى.

طوبی لعین رأی و لأذن سمعت ما نطق به لسان العظمة فی اللیالی و الأيام. در چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله در ساحت اقدس حاضر بودند. وجه قدم به او متوجه و فرمودند: انا وجدنا رائحة ذرقاء من ارض الکاف و الرآء و این عبد فانی این فقره را چند سنه قبل در جواب یکی از دوستان نوشته. سبحان الله چه مقدار این نفوس مریبه از صراط مستقیم بعید دیده می شوند. مع آیات منزله و براهین ساطعه و بیّنات مشرقه و علامات مشهوده در تیه اوهام سائر و سالکند. معنی یوم الله را ادراک ننموده اند چه اگر ادراک نموده بودند اقل من آن محتجب نمی ماندند و به چشم و سر به بحر اعظم توجه می نمودند و می شتافتند. گویا از نقره کبری غافلند و از صور اعظم بی خبر.

یکی از حروفات حی از نقطه اولی روح ما سواه فداه سؤال از آن نیر اعظم و مولی الأمم که به من یظهر در بیان مذکور است نمود. به قسمی جواب از مصدر امر صادر که هر متصفی ادراک می نماید که این مقام به ذکر و وصف و تعریف و ثنا محتاج نه بلکه مقدّست از آنچه گفته شده و می شود چه که علم احدی به او احاطه ننموده و نخواهد نمود و ادراک نفسی به او پی نبرده و نخواهد برد. این عبد متحیر است که نفوس غافله چه ادراک نموده اند و به چه متمسکند. باری نقطه اولی روح ما سواه فداه در جواب سائل به این کلمات عالیات تکلم فرموده قوله عز ذکره: فقد سمعت کتابک و انّ ما فیه جوهر لولا ما فیه ما اجبتک علی ذلک القرطاس و لا حیثنذ بأعلی ما قدر فی الابداع فما اعظم ذکر من قد سئل عنه و انّ ذلک اعلی و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفتدة بعرفانها و الأرواح بالسجود له و الأنفس بثنائها و الأجساد بذكر بهائه فما عظمت سنلتک و صغرت کینونیتک هل الشمس الّتی هی فی مرایا ظهوره فی نقطه البیان یسئل عن الشمس الّتی تلک الشمس فی یوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان کانت شمساً حقیقیة و الا لا ینبغی لعلو قدسها و سمو ذکرها و لولا کنت من الواحد الأوّل ل جعلت لک من الحدّ حیث قد سئل عن الله الّذی قد خلقتک و رزقتک و امانتک و ابعثتک فی هیکلک هذا بالنقطة البیان فی ذلک الظهور المتفرّد بالکیان فقلّ أوّلاً اذا اردت ان تخطر بعلمک ذکره سبحان الله ذو الملك و الملكوت تسعة

عشرمّة، الى آخر قوله عزّ وجلّ.

اگر اهل بیان و یا اهل عالم به نور انصاف منور شوند و به این کلمات درّیات که از مشرق سماء علم الهی اشراق نموده نظر نمایند و تفکر کنند البتّه جمیع به جان به بحر حیوان توجّه نمایند. از جمیع بیان جوهری اخذ نموده‌اند و آن را به ابداع بیان ذکر فرموده‌اند. فی الحقیقه این کلمه مبارکه جوهر لا عدل له بوده و از کلمه لا نظیر لها فی الكتاب محسوبست. یکتا لؤلؤ دریای عرفان است و یکتا کلمه ملکوت بیان. قوله عزّ بیانه: وقد کتبت جوهره فی ذکره و هو آتیه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّه تلك الکلمه عند الله اکبر عن عبادة من علی الأرض اذ جوهر کلّ العبادة ینتهی الی ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من ینظره الله فانه اجلّ و اعلى من ان یرکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و انّی انا اول عبد قد آمنت به و بآیاته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّه هو الحقّ لا اله الا هو وکلّ بأمره قائمون. انتهى.

با این بیانات واضح و کلمات محکمه و آیات منیع و براهین ثابت اهل بیان از ذکر الوهیت اجتناب نموده و بر اعراض و اعتراض به شأنی قیام کرده‌اند که ذکر آن ممکن نه. ملاحظه در علو امر و سمو آن و عزّ او و مقام او نمائید و در پستی این خلق جاهل نادان. بعینه مثل اهل فرقان اراده نموده‌اند یک دو هزار سالی وصیّ‌بازی به میان آرند، یک چند امام و همچنین نقبا و نجبائی تعیین نمایند. قلم اعلى در این ظهور اعظم می‌فرماید هذا یوم الله ان انتم تعرفون و هذا یوم الظهور ان انتم تشهدون لا ینکر فیہ الا الله وحده ان انتم تشعرون. انه قد اتی بالحقّ مقدساً عن کلّ شاهد و مشهود و مترهاً عن کلّ ما جرى من القلم و ظهر من اللسان ان انتم تعلمون. انتهى.

هر چیزی از احزاب به کلمه‌ای تشبّث نموده و از مالک آن و منزل آن و خالق آن اعراض کرده. بعضی گفته‌اند که مقام الوهیت مقامیست بزرگ، نمی‌توان این مقام را از احدی قبول نمود. اولئک انکروا ما نطق به نقطة البیان و ما بشر به کتب الله المهیمن القیوم. نقطة بیان روح ما سواه فداه می‌فرماید: انه ینطق فی کلّ شیء انّی انا الله و همچنین می‌فرماید لو یستقرّ علی التراب تنادی ذرات التراب علی انّ ذلک عرش قد استوی الرحمن علیه. انتهى.

نقطه ظهور ایوم به لسان اهل بها به این کلمه ذکر می‌شود: انه قد کان مقدساً عن ذکر الأسماء و فوقها و دونها و اختها انه لا یرف بغیره و لا یوصف بدونه قد شهد کلّ شیء بأنه لهو المقدس المنزه عن الاشارات و البیانات و الدلالات و الأحادیث و الأبدیات. و برخی اعتراض نموده‌اند بر اینکه باید در مستغاث ظاهر شود و حال وقت ظهور نبوده. سلطان قدمی را که نقطه بیان در ذکرش

می‌فرماید او مقدّست از بیان و اشاره من این قوم بی‌حیا وقت از برای او معین می‌فرماید. این ذکر مستغاث که حضرت فرموده از برای آنست که خارج را منع نماید و این کلمه وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده. نفسی که به شهادت خود نقطه بیان به جمیع بیان معروف نمی‌شود چگونه به کلمه مستغاث معروف می‌گردد و مستغاث از بیان محسوسست و آنه لا یعرف بالبیان، با اینکه می‌فرماید اگر این حین ظاهر شود بر کلّ لازم است اقرار بر آن شجره مبارکه، در کتاب هیاکل سرّ مستغاث مشهود است، طوبی للعارفین. و به همین نفس سائل که حرف حیّ است و حال هم موجود است بشارت فرموده‌اند که به شرف لقا فائز می‌شود، قوله عزّ ذکره: لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرک اولاً تدرک آخره ولكن ایقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر. انتهى.

باید نفوسی که متمسک به ذکر مستغاثند در این کلمات عالیات تفکر نمایند شاید به الفاظ از بحر معانی محروم نمانند و به ذکر مستغاث از سلطان او ممنوع نگردند. ای وریّ انّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر، طوبی للعارفین و نعیماً للمتفرّسین و المتفکرین. این خادم فانی این اذکار را مکرراً در نامه‌های دوستان ذکر نموده و لکن چون این ایام نعیق ناعتی که وعده داده شده بود مرتفع گشته و کتاب سجّین به میان آمده مجدداً ذکر شد تا آن محبوب دوستان را آگاه نماید و اهل بها خود را بما ینبغی لهم مشاهده نمایند و به استقامت کبری ظاهر گردند. ان شاء الله باید کلّ بیانات حقّ را ملاحظه نمایند بلکه حفظ نمایند تا از حلاوت کوثر عرفان در کلّ احیان محظوظ باشند.

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن به لقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آن جهات و شئونات استقامت قبل نسبت به بعد نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منبع جلّ کبریائه و عظیم اجلاله سائل شدید که آن جناب را به مقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کلّ بگذرند، این مراتب بتمامها در ساحت اقدس امنع اعزّ ابهی جلّت عظمته عرض شد. هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان: ان شاء الله به کمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و به مقام شهادت کبری فائز گردد. الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است. باید نفوس مطمئنّه به کمال حکمت به تبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفعات قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد. این شهادت محدود به ذبح و انفاق دم نبوده چه که می‌شود انسان با نعمت حیات از

شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود. طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی. انتهى.

در این مقام این خادم فانی بیان رحمن را که در ذکر مقام شهادت سلطان الشَّهَدَاء ظاهر شده خدمت آن جناب ذکر می نماید تا جمیع دوستان لآلی بدیعۀ منیعۀ از دریای بیان الهی اخذ نمایند، قوله عز کبریائه مخاطباً لعلی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر: ان شاء الله باید جمیع اصفیا بما یرتفع به امر الله قیام نمایند و عامل شوند. تفکر نمایند الیوم کدام یک از اعمال سبب ارتقای عباد و ارتفاع امر است. نزاع و جدال و فساد در اکثر از الواح منع شده و این کلمۀ مبارکه از سماء اراده از قبل نازل: نصرت امر الله به سیف حکمت و بیان است نه به سیف حدید و دون آن. امثال این بیانات در آیات الهی بسیار است. ان شاء الله صاحبان ابصار دیده و دانسته اند. در این صورت باید اهل حق تفکر نمایند که الیوم چه کشف حجاب های خلق نماید و سبب علو و سمو امر الهی گردد. یا علی در آنچه از قلم جاری شده تفکر نما. با زندگی خود را فدای سبیل حق کن. این شهادت است که به قلم و لسان و بیان و الواح منتهی نشود. اسم حا علیه من کلّ بهاء ابهائه به این شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه که از خود به هیچ وجه اراده و مشیت و خیالی نداشت. جمیع این مراتب را فدای دوست نمود و بعد هم به شهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود. افسر حیات از سر برداشت و بر قدم دوست نثار نمود. طوبی لمن عرف هذا المقام و طوبی لمن وجد عرف بیان الرحمن. هر نفسی فی الحقیقه خود را به حق سپرد و در سبیل حق از خود فانی شد او ملاحظه شأن و مقام و ننگ و نام خود را ننماید و ناظر به امر الله و ما یثبت به حکمه شود. اقسام بشمس بیانی من فاز بما نطق به قلمی انه ریح فی کلّ عالم من عوالمی ایاکم ان یمنعکم شیء عن سبیلی المستقیم. کلّ باید به کمال جهد تحصیل کلمۀ رضا نمایند. ناس جاهلند و هم غافل. مبین لازم است و اگر آن مبین به امر حق عامل شود البتّه نور بیانش عالم را منور نماید و امم را به شطر قدم کشاند.

یا علی، چون نصرت امر را حق جلّ جلاله و عظم کبریائه مقدّس نموده از نزاع و جدال و سلّ سیف و امثال آن لذا باید به حبل اعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه تشبّث نمود. اگر نفسی لله به آنچه ذکر شد عمل نماید البتّه در عالم اثر کند و خرق حجبات غلیظه نماید چه که آنچه را حق سبب و علت نصرت و ارتفاع امر قرار فرمود نافذ و مؤثر است، یشهد بذلک کلّ عالم بصیر. انتهى.

این عبد فانی از هنگام مقدمه ارض صاد به یا لیثی کنت معهم ذاکر است. فی الحقیقه به مقامی فائز شدند که حسرت آن از برای مقربین و مخلصین و امثال این عبد فانی باقی خواهد بود. حال از حقّ منیع استدعا آنکه آن جناب و این عبد را به این شهادت که از قلم اعلی جاری شد فائز فرماید تا در زندگی خود را نثار خلعت دوست نمائیم و بما اراده الله فائز گردیم.

و اینکه مرقوم داشته بودید که مشرق الأذکار در ارض طامعین شده و همچنین در بلاد اخری به عنایت حقّ جاری شده و می شود این مراتب در ساحت امع اقدس عرض شد. هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب: طوبی لمحلّ و لیت و لمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لأودية و لبر و لبحر و لجزيرة و لدسكرة ارتفاع فیها ذکر الله و ثنائه. این حکم محکم در کتاب اقدس نازل و لکن این امور معلق به حکمت است. در هر حال باید به افق حکمت ناظر شد چه که مفسدین و مغلبین در کمین بوده و هستند تا مستمسکی بیابند و به ضوضا قیام نمایند.

از اصول احکام الهی و شریعة الله مابین اهل فرقان جزاسمی نمانده. کلّ در بادیه های ظنون و اوهام سالک و به جهال ارض متمسک مع ذلک به کمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی که از مشرق آسمان دانائی طلوع نموده بوده و هستند، افّ لهم و للذین تمسکوا بهم. قسم به انوار وجه باقی بعد فناء اشیاء که اهل بیان محتجب تر و خاسر تر و پست تر مشاهده می شوند چه که بعد از خرق حجبات و حرق اشارات و سبحات به اوهام قبل تمسک نموده اند. قد اتخذوا لأنفسهم صنماً من دون الله الا انهم من الأخسرين فی کتاب مبین.

ارتفاع مشارق الأذکار در مدن و دیار ارض خا محبوبست چه که مطابق کتاب الله و سنن اوست و ستر آن از اعظم امور الا از نفوس مطمئنة مستقیمه. طوبی لنفس قامت علی خدمة الأمر و طوبی لعبد دار البلاد لا انتشار آثار مالک الایجاد و لکن در ارض طا و یا و ش و غیرها باید توقّف نمود و به جبل صبر متمسک جست الی ان یطلع نیر الأمر من افق الاذن چه که در این اماکن ظهور این امور از مقتضیات حکمت خارج است. ای کاش ناس غافل منافع ظاهره خود را ادراک می نمودند. نریهم فی جهل عظیم. هر نفسی خیر خود را ادراک نماید یک حرف از اوامر الهی را به جمیع عالم مبادله نماید. هیئات هیئات قد جعلتهم اعمالهم محرومین عن رحمة الله و عرفانه و اوامر. انتهى.

اما فقره محلّ البرکة بسیار محبوبست و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلی نازل و لکن باید امرش در ستر باشد چه که بعضی از دوستان ضعیفند، به اندک وهنی و وهمی ذکر می نمایند و نفوس ظالمه هم منتظر، اگر متعرض نشوند شاید مطالبه وجه موجود را بنمایند. اخذ وجه قابل نبوده

و نیست و لکن امثال این امور شاید سبب احزان نفوس مقدّسه گردد لذا باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود. از حقّ می‌طلبیم آن جناب را بر خدمت امر مؤیّد فرماید، آنّه لهو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته ملکوت ملک السموات و الارضین. ملاحظه نمائید این محلّ البرکة را حقّ قرار داده از برای خیر من علی الارض مع ذلک اگر مطلع شوند به نوحه و ندبه و واشریعتا قیام نمایند.

و اینکه مرقوم داشته بودید که نامه‌های متعدّده ارسال فرموده‌اند و جواب عرض نشده مدّت‌ها گذشت بلکه عهدها و قرن‌ها و خبری از آن جناب نرسید تا اینکه این ایّام متوالیاً متواتراً حضرت زین‌المقرّبین علیه بهاء الله الملک الحقّ المبین دستخط‌های آن جناب را که به اسم این فانی بود فرستادند و مرقوم داشته بودند که مکاتیب در عرض راه مانده، و همچنین جعبه کاغذ و قلم، این روزها نوشته بودند جعبه هم رسیده. مقصود آنکه بر حسب ظاهر خبر نرسید و الا در جواب اهمال نمی‌رفت. ان‌شاءالله از حرارت محبّت الهی به شأنی مشتعل شوید که سبب اشتعال انفس افسرده گردد. تا این مقام جواب یک نامه نامی آن جناب بود که عرض شد و بعد نامه دیگر مسرت‌بخش خاطر غمگین گردید. از نفعاتش بهجت تمام حاصل چه که مصدر بود به ذکر محبوبکم و محبوبنا و محبوب من فی السموات و الارض و بعد در ساحت اقدس عرض شد، قوله عزّ کبریاثه: ان‌شاءالله آنچه را از حقّ منیع مسئلت نموده‌اند به آن فائز شوند. طوبی له بما اقبل الی الأفق الأعلى و شرب کوثر البقاء و تسنیم اللّقاء من ید عطاء مالک الاسماء و ان‌شاءالله مقدّساً عن کلّ شیء به ذکر حقّ ناطق و ذاکر باشند لعلّ نفوس مرده از نفعات ذکر زنده شوند و به مقام انا الیه راجعون فائز گردند. یوم ظاهر و این یومی است که جمیع به آن موعودند و انوار آفتاب حقیقت مشهود و لکن جهال ارض از آن معرض چه که طبیعت خفّاشی در آن نفوس غلبه نموده، اینست که از اشعه شمس معانی محرومند. دوستان ارض خا را از قیل مالک اسماء تکبیر برسان. انا نبشّرم بتکبیری و ذکری و عنایتی و نذکرهم فضلاً من عندی انّ ربّک لهو الغفور العطوف. نفوسی که به معارج ایقان ارتقا نموده‌اند و از سلسبیل حیوان در ایّام رحمن آشامیده‌اند جمیع لدی المظلوم مذکورند. بگو ای اشجار حدیقه محبّت الهی، امطار رحمت در کلّ حین جاری و نازل است. ان‌شاءالله شئون عالم و ظلم امم شما را از آن محروم ننماید. لعمر الله دنیا فانی و ما فیها فانی. جهد نمائید تا از فرات رحمت رحمن بیاشامید. قسم به ذات حقّ هر نفسی آشامید او به حیات ابدیه و طراز باقی مزین است و یقوم علی خدمه مولا علی شأن لا تأخذ لومه لائم و لا شماتة الذین کفروا بالله ربّ العالمین. ای دوستان به روح و ریحان و به کمال حکمت و بیان جمع شوید و از ریح اظهر انور به

اسم مالک قدر بیاشامید و آنه لِحَبِّی العزیز البدیع و بیانی العزیز المنیع و ذکری المقدّس المتعالی العزیز الرّقیع. از حوادث دنیا محزون مباشید. تالله بحر فرح لقای شما را آمل چه که هر خیری مخصوص شما خلق شده و به اقتضای اوقات ظاهر خواهد شد. کذلک یشترکم قلمی الأعلى من هذا السّجن الأعظم فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم. انتهى.

اینکه ذکر شده بود توجّه به ارض خا نمودید و وارد ارض با شدید و توقّف آن جناب نه ۹ یوم کامل در آن ارض و ظهور نار محبت مابین نفوس مقبله، لله الحمد و له المته که آن جناب را مؤید فرمود به ذکر و ثنا و خدمت امر. ان شاء الله روایح اختلاف از جمیع جهات مقطوع شود و نفعات اتحاد و اتفاق مابین احباب متضوّع گردد. آنچه سبب و علت اعلاّی امر الله مابین عباد است اول اتحاد و اتفاق است و همچنین صفات و اخلاق. ان شاء الله جمیع به آن فائز شوند.

و اینکه درباره سادات شهمیرزاد علیهم بهاء الله و قیام ایشان بر ذکر و ثنا و خدمت امر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد، فرمودند: ان شاء الله لازال به این مقام اعزّ ارجمند اعلی فائز باشند. انا نذکرهم کما ذکرناهم من قبل و نوصیهم بما یرتفع به امر الله فی المدن و الدیار. انتهى.

و همچنین در ذکر ممالک و بلدان آنچه مذکور داشتید مایه فرح و مسرت شد. ان شاء الله در هر حین به نار محبت الهی به شعله ای فوق شعله اول ظاهر شوند و در صدد آن باشند که در هر یوم خود را صاحب مقامی که فوق مقام یوم قبل است در محبّه الله مشاهده کنند.

و اینکه درباره ابناء خلیل و دوستان آن ارض نوشته بودید جمیع در ساحت اقدس اعلی عرض شد، قوله عزّ کبریا: یا احبائی فی الخاء ان استمعوا نداء الله ربکم الأبهی انه یذکرکم بما یبقی به اذکارکم و ارواحکم فی ملکوت الله ربّ العالمین. ان استبقوا فی خدمة الله و امره هذا ما ینفعکم فی الدنیا و الآخرة ان ربکم الرحمن لهو المخبر العلیم. لا تحزنوا عمّا ترونه الیوم سیأتی یوم فی تنادی السن الأمم الملك الله المقتدر الفرد الواحد الخیر. کذلک نورنا افق سماء البیان بهذا التّیر المشرق المقدّس المنیر. نوصیکم یا احبائی بالأمانة و الصدق و العمل بما امرتم به فی کتابی الکریم. البهاء علیکم و علی من یحبکم من لدی الله الفرد الواحد الحکیم. انتهى.

و اینکه مذکور داشتند به ارض صاد تشریف بردند و عنایات الهیه را از برای بقیه آل اسم الله حا علیه من کلّ بهاء ابهاه ذکر نمودند این معلوم و واضحست هر نفسی الیوم به بقیه آل اظهار محبت نماید لدی الله محبوبست. الحمد لله آن جناب موقّق بوده و هستند و در ساحت اقدس اعظم این

عمل مبرور مقبول افتاد، نعیماً لک و هنیئاً لک. از جناب آقا میرزا اسم و جناب ابن شهید علیه بهاء الله عرایض رسیده و همچنین به این عبد هم مکتوبی مرقوم داشته بودند، جواب ارسال شد. الحمد لله به طراز محبت الهی مزینند و این ثوب موافق کل نفوس بوده و هست اگر اهل عالم به آن مزین گردند.

و اینکه مرقوم داشته بودید از جانب این فانی نیابت نمودید، این منتهی آمال این فانی بوده، نشکر الله بذلک. فی الحقیقه این فقره از فوز اعظم است. از حقّ جلّ جلاله سائل و آملم که اجر عظیم عنایت فرماید. اشهد انه لا اله الا هو و الذي زارهما كمن زار مالک القدم علی العرش الأعظم. و این کلمه مبارکه را این عبد از لسان عظمت اصفا نمود و تمثال بی مثال در احسن احوال به ساحت اقدس فائز و به انوار عرش منیر. فرمودند: هذا من افخر الهدايا قد حضر تلقاء وجه مالک الأسماء طوبى له وللذين حضرت اسمائهم لدى العرش كذلك يذكر الله عباده المقبلين. انتهى.

اگرچه این خادم فانی سبب زحمت آن جناب شده به قول اعجام بسیار دراز نفسی نموده و لکن چون مقصود اولیه و امل حقیقی ذکر مقصود عالمیان و دوستان او بوده بآسی نبوده و نیست. جواب دوستان و آقایان آن ارض بعضی عرض شده و می شود و ان شاء الله به تدریج ارسال می گردد چه که ارسال پاکت ضخیم موافق حکمت نبوده و نیست و همچنین بعضی الواح منیعه مبارکه مقدسه از سماء مشیت در جواب عریضه جناب الّاه ورم علیه بهاء الله و اسماء مذکوره در عریضه ایشان نازل، لو شاء الله از بعد ارسال می شود.

عرض دیگر آنکه از طرف حدیبا خبر رسید که جناب حبیب روحانی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله مراجعت می نمایند لذا این کره چیزی خدمت ایشان عرض نشد. اسئله تعالی بأن یؤیده فی کلّ الأحوال و یقدّر له خیر الآخرة و الأولى. عرایض ایشان در ساحت اقدس عرض شد و جواب هم نازل، ان شاء الله ارسال می شود. خدمت حبیب مکرم جناب ملا علی علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله و سایر آقایان علیهم بهاء الله عرض تکبیر و فنا و نیستی خود را معروض می دارم. آنچه نزد این عبد ارسال داشتند در ساحت ارفع اقدس عرض شد و همچنین این عبد هم خدمت بعضی جواب معروض داشت. از حقّ توفیق می طلبم موفق شوم بر ارسال آن از بعد.

اینکه مذکور داشتند که جناب ملا غلامرضا از شاه به آن جناب نوشته اند قلیل وجهی از مال الله نزد این ذره هست و چند نفر مسکین و پریشان هم در این شهر هستند و علاوه بر این بعضی الواح و

آثار هم لازم است که نوشته شود و به اطراف این بلد ارسال گردد، آیا جایز است که این وجه به این مصارف برسد، انتهی، امثال این فقره از قبل به ساحت اقدس عرض شده. حکم محکم اینکه در هر بلد آنچه از حقوق الله موجود است و یا بشود باید در ساحت اقدس عرض شود، آنچه حکم صادر معمول گردد تا هر امری منظم باشد و لکن در این فقره مخصوص اذن فرمودند که آنچه جناب ملاً غلام رضا اراده نموده عمل نماید و از بعد محبوب آنکه آنچه در کتاب اقدس نازل به آن عامل شوند تا جمیع به طراز اراده محبوب عالمیان مزین باشد.

ذکر مخدّره والده علیها بهاء الله و سائرین در ساحت اقدس اعلی عرض شد. هذا ما نطق به لسان القدرة والقوة: جمیع تحت لحاظ عنایت و ظلّ سدره رحمت ساکن و مستریح باشند. انا نکبر من هذا المقام علی وجوهنّ و نذکرنّ بآیات الله المهیمن القیوم. طوبی لهنّ بما فزن بآیات الله و ذکره و عرفانه فی آیامه ان هذا الّا مقام عظیم. البهآء علیهنّ و علی اللآئی آمنّ بالفرد الخیر. انا نذکر فی هذا المقام اخاک الّذی حضر کتابه لدی العرش بشّره بذکری آیاه لیكون من الشاکرین. انا قرئنا کتابه و اجبناه سوف نرسل الیه لو شاء الله لوح کریم لیجد منه عرف ذکری و بیانی ان ربک لهو الذاکر العلیم. البهآء علیه من لدی الله رب العالمین. انتهی.

عرض می شود حضرت غصن ۶۶ [الله] الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه العزیز فدا چندیست به محلّی که دو یوم مسافت به این ارض است تشریف برده اند. ان شاء الله بعد از مراجعت آنچه از مراتب خلوص و نیستی و فنا خدمت ایشان معروض داشته بودند عرض می شود و اظهار عنایتشان نزد آن جناب ارسال می گردد. البهآء و الثناء علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بهذا الأمر العظیم.

خادم

۲۷ محرم سنة ۱۲۹۸

به نام دوست ظاهر هویدا

[۱۵]

یا علی، ان شاء الله به نجات قمیص بیان الهی فائز باشی و از فیوضات سحاب رحمت رحمانی قسمت بری. از هنگام رجوع الی حین به عنایت رب العالمین فائزی. کن قائماً علی خدمة مولاک بالحکمة انه یعینک فضلاً من عنده و یؤیدک امراً من لدنه ان ربک لهو المقتدر القدر. در چند مقام ذکرت از قلم اعلی نازل. انک لا تنظر الی الیمین و الشمال ان انظر افاق ارادة ربک ثم اذکره

خالصاً لوجهه أنّه يسمع ويرى ويكون مع من معه كما كان أنّه لهو المبشّر الصادق الحكيم. يا محمّد، فرد احد در سجن اعظم جميع را الى الله دعوت نمود و به أعلى البيان حجّت و برهان را ظاهر فرمود. بعضی به مجرد اصفا من غير توقّف از رحيق وحى آشاميدند و برخی به سبب حجبات مانعه از افق ظهور محروم و ممنوع شدند. سبب و علّت اين امور آنکه مبيّنی که الى الله ناظر باشد منقطعاً عن الكلّ والله تكلمّ نمايد متوجّهاً الى الكلّ كما ينبغى ظاهره. ناس مرّی لازم دارند. بايد نفوس مستقيمه ثابتة راضيه مرضيه در جميع احوال به تبليغ امر الهی به کمال حکمت مشغول باشند.

يا ابن اسمى الأصدق عليه عناية و رحمتى و بهائى بشر العباد بفضلى و ذكرهم بما نزل فى كتابى. در اكثر الواح الهى مقصود از نصرت به کمال وضوح ذکر شده مع ذلك مشاهده مى شود اكثرى على ما ينبغى آگاهی نيافته اند. بعض عرايض از اطراف رسيد، مشاهده شد فساد را نصرت دانسته اند و اذيت عباد را محبوب شمرده اند و اين نيست مگر از عدم اطلاع احباً. قسم به آفتاب افق بيان که اگر نفسى اليوم به اذيت نفسى راضى شود به مثابه آنست که به اذيت نفس حقّ راضى شده. بايد جميع به اين کلمه محکمه الهيه مطلع شوند و به استماع آن فائز. بسيار عجبت از نفوسى که تا حين مقصود از نصرت را ادراک نموده اند. لعمر الله أنّه ينصر امره بالحكمة و البيان هذا ما انزله الرحمن فى اكثر الألواح انّ ربك لهو المبيّن الحكيم. حکمت الهيه مهيمن و غالب بوده و خواهد بود. يك عمل خالص به منزله سراجست مابين آسمان و زمين و راه را مى نمايد و غافلين را به خود دلالت مى کند. قل ان استمعوا يا قوم ما نطق به لسان العظمة فى كتابه الأقدس الأعظم المبين. جميع نفوسى که از رحيق مختوم آشاميده اند تکبير برسان و بگو بايد در ايام الهى به شأنى ظاهر باشيد که کدورات معرضين و اشارات مغلّين و حجبات غافلين شما را از صراط مستقيم منع نمايد. تمسكوا بالله و دعوا ما سواه عن ورائكم مستقيمين على هذا الأمر الذى به تزلزلت الأركان فى الامكان. البهآ عليك و عليهم و على من معك و على اهلك من لدن فضال كريم.

[١٦] جناب محبوب روحانى آقا ميرزا على محمد ابن جناب اسم الله الأصدق عليهما ٦٦٩ [بهاء الله]

ملاحظه فرمايند

١٥٢

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

يا محبوب فؤادى والمذكور فى قلبى قد سرتنى نسمات الحب التى سرت من حدائق عرفانكم و
هزنتى ظهورات مودتكم التى ظهرت من قلم ارادتكم فى ذكر الله و ثنائه و حب الله و امره كأن
جنابك ارسل مع نسيم الصبا عرف الحدائق كلها علم الله ان به انتعش جسمى و انتشرح صدرى و
انبسط روحى اذاً حمدت الله محبوب العالم و مقصود الأمم بما ايدكم على خدمة امره و اظهار
نعمته و اعلاء كلمته و اسئله تعالى ان يقدر لكم ما ينبغى لجوده و كرمه و افضاله انه لهو المقتدر
القدير.

سبحانك يا من بك انار افق العالم و ظهر ما كان مكنوناً فى افئدة الأمم اسئلك بالاسم الذى
به توجه كل وجه و نطق كل كليل و بلغ كل غافل و ظهر كل مكنون و برز كل مخزون بأن تؤيد عبادك
و خلقتك على الاقبال اليك. اى رب ترى اصفيائك و اوليائك قاموا على نصرة امرك و دخلوا
كل بلد باسمك و عاشروا مع احبائك بالروح و الريحان و عرفوهم سبيل رضائك و ما امرتهم به فى
كتابك. اى رب انر بانوار وجوههم ابصار قلوب عبادك ثم ارزقهم حلاوة آياتك فى ايامك. اى
رب هذا يوم بشرت الكل به فى الواحك و نسبته الى نفسك و جعلته سلطان الايام بأمرك و
قدرتك فلما ظهر اعرض عنه العباد الذين جادلوا بآياتك و انكروا برهانك و كفروا بنفسك و نبذوا
كتابك الذى اذا نزل من سماء مشيتك و هوآء ارادتك خضع له كل كتب و كل صحف و كل زبر
اى رب اسئلك بالقدرة التى احاطت بالممكنات و بالقوة التى غلبت الكائنات بأن تنزل من سماء
جودك على اهل مملكته ما يقربهم اليك و يسقيهم كوثر عطائك و يعرفهم ما نزل فى كتابك و
سطر من قلم تقديرك. اى رب هم الفقراء و انت الغنى الكريم و هم الضعفاء و انت القوى القدير
اسئلك يا من باسمك تحرك القلم الأعلى و نطق لسان العرفان فى ملكوت الانشاء بأن تكتب
لمن قام على ذكرك و خدمتك كل خير قدرته فى كتابك. تراه يا الهى ناطقاً باسمك و صائحاً فى
امرک و متوجهاً الى وجهك و مقبلاً الى افقك ايده بوجودك و احسانك على ما تنجذب به افئدة
خلقك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك ملكوت الانشاء لا اله الا انت العليم
الحكيم.

اصلى و اسلم و اكبر على انجم سماء عرفانك و ايدى امرک الذين طافوا حول ارادتك و ما تكلموا الا باذنك و ما تشبثوا الا بذيلك اولئك عباد شهدت بخدمتهم و نصرتهم و قيامهم و ذكرهم و ثنائهم كتيك و زبرك و صحفك و الواحك و بهم نصبت اعلام توحيدك فى مدنك و ديارك و رايات تقديسك فى مملكتك اولئك لم يسبقوك بالقول فى امر من الأمور قد كانت آذانهم مترصدة لاصغاء اوامرک و عيونهم منتظرة لأنوار وجهك اولئك عباد مكرمون اولئك عباد فائزون اولئك عباد قائمون يصلين عليهم اهل الملك و الملكوت و اهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتك لك الحمد يا الهى بما ايدتني على ذكرهم و ثنائهم و على ما هم عليه فى امرک و فى ايامك لا اله الا انت المحصى المحيط العليم.

و بعد عرض اين فانى آنکه پس از اطلاع بر آنچه در دستخط عالی مذکور بود قصد ساحت اقدس اقدس نموده و تمام آن در پیشگاه حضور معروض افتاد، هذا ما نطق به لسان المحبوب از كان ماشياً فى منظره الأعرز الأقدس المنير، قوله عز كبريائه: انا تكبر من هذا المقام عليك يا من كنت ناظراً الى افقى و قائماً على خدمة امرى و ناطقاً بثنائى و نذكر ورودك و ما فزت به من بحر الوصال و خروجك بعد الاذن و توجهك الى الجهات لأمر الله منزل الآيات و مظهر البيئات طوبى لعلل فاز بطراز القبول و للسان فاز بثناء الله و لرجل سرع الى الأمصار و الأقطار لخدمة امره العزيز البديع.

امروز روزیست که قرون اولی به ساعتی از آن معادله نمی نماید. لم یزل و لا یزال این یوم امنع اقدس مخصوص بوده و در کتب الهی به او منسوب. هر عملی که خالصاً لوجه الله در او ظاهر شود او از سید اعمال لدى الله مذکور است. طوبی از برای نفسی که لله قیام نماید و لوجه الله ناطق گردد. یا ایها الساکن فى السفینة الحمراء، باید به اعانت حق جلّ جلاله در کلّ احیان به خدمت امر رحمن مشغول باشی که شاید نفوس بعیده را به کوثر قرب فائز نمائی و اجساد مرده را از رشحات بحر بیان زنده کنی. ناس مرّی و مذکر لازم داشته و دارند. خلق بیان مع آنکه به بصر ظاهر و گوش ظاهر دیده و شنیده اند حجباتی را که حزب موهوم به آن متمسک و محتجب بودند حال خود آن نفوس احجب و اضلّ مشاهده می شوند. باید کوثر حیوان را به کمال حکمت و بیان مبذول داشت که شاید آگاه شوند و بر عظمت این امر گواهی دهند. جوهر وجودی را که عمرها و قرن‌ها و عهد‌ها منتظر ظهورش بودند و در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله لقائش را سائل و آمل چون فجر یوم الهی طالع شد کلّ محتجب و معرض مشاهده شدند الا من شاء ربک. ای کاش به آن اکتفا می رفت.

ضعیفه و بغضا به شأنی ظاهر که فتوی برقتلش دادند. قسم به آفتاب افق امر که محتجین اهل بیان از آن نفوس اشقی و اطعی و اصل مشاهده می شوند. لذا باید لوجه الله آن جناب و نفوس مطمئنه موقته راضیه بر حفظ نفوس ضعیفه قیام نمایند که شاید از نار نفس و هوی محفوظ مانند و به خباء مجد و سرادق فضل توجه کنند.

يا ايها المتوجه الى وجهي والمقبل الى افقى ان اسمع ندائى انه يذكرک بما لا تعادله خزائن العالم ولا كنازئ الأمم لتشکر ربک المهيمن القيوم. انا ذکرناک مره بعد مره فى هذا المقام الأعلى اذ كان الخادم قائماً تلقاء وجه ربه الأبهى ان ربک لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو الحق علام الغيوب. قد نطق اللسان فى ملكوت البيان على شأن طاف حوله ام البيان ولكن الناس اكثرهم لا يفقهون. قد اشرفت انوار الجمال من افق الاجلال وهم لا يبصرون. يمشى امام وجوههم الكتاب الأعظم وهم لا يشعرون. قد اخذوا اهوائهم ونبذوا ما امروا به من لدى الله مالک الوجود. قد انكروا النعمة وعرضوا عن الذى اتاهم بما كان مسطوراً فى كتب الله رب ما كان وما يكون. طوبى لسمیع سمع ندائى الأحملى ولبصیر رأى مقامى المحمود. نعیماً لبعید قصد بحر قربى باذننى ولطالب تمسک بحبل رضائى العزیز الممنوع. کبر من قبل المظلوم على وجوه عبادى الذين شربوا رحيقى المختوم وشرهم بذکرى وعاتى وفضلى الذى احاط الغيب والشهود. قل تالله هذا يوم القيام طوبى لمن قام على نصره امر ربه بالحكمة والبيان بين الامکان انه من اهل البهاء فى لوح محفوظ. هذا يوم فيه ينادى الروح من جهة والكليم من جهة اخرى والحبيب امام وجه المحبوب. قل يا ملأ الأرض اياکم ان تمنعوا انفسکم عن هذا المقام الأعلى اتقوا الله ولا تتبعوا کل غافل محجوب. قل ان انظروا الى الأفق الأعلى الذى انار من انوار وجه ربکم مالک الأسماء اياکم ان تمنعکم شبهات المعرضين او تخوفکم اشارات الغافلين دعوا الورى عن ورائکم متوکلين على الله المهيمن القيوم. كذلك تحرك القلم الأعلى واهتز ملکوت الأسماء من نسيمات الوحى اذ مرت بأمر الله المقتدر العزیز الودود. انتهى.

يا محبوب قلبى، فى الحقیقه اگر انسان فى الجملة تفکر نماید در هر کلمه ای از کلمات الهی بحر عنایت مشاهده می نماید. طبایع محجوبه غافله متنته هدیر عندلیب را ادراک نمایند و به گلستان معارف الهی توجه نکنند. آن که به نعیق دل داده قدر رحيق نشناسد. آن که از برکة ملحیه اجاجیه آشامیده و به او انس گرفته به کوثر حیوان اقبال نماید. لم یزال و لا یزال از او محروم بوده و خواهد بود مگر آنکه ید عنایت اخذش نماید و از برکت انفاس نفوس طیبه موقنه به صراط مستقیم

الهی راه یابد. از حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله این خادم فانی سائل و آمل است که حجبات اوهام و ظنون عباد غافل را به حرارت آفتاب یقین بسوزاند و معدوم نماید تا کلّ به بحر توحید فائز شوند و در ظلّ کلمهٔ جامعه جمع گردند. صد هزار افسوس صد هزار افسوس که این ایّام در مرور است و احدی قدر و مقام آن را ادراک ننموده الا من شاء الله المحصى العلیم. ان شاء الله از همت آن جناب و نفوس کامله امید هست که غافلین از بحر آگاهی بیاشامند و معرضین از انوار آفتاب اقبال روشن و منیر شوند. هر امر صعبی که نزد عباد بسیار مشکل است نزد او سهل و آسان بوده و خواهد بود. یسئل الخادم ربّه بأن یفتح علی وجه العباد بید القدرة باباً لیدخلوا فیه باذنه و اسمه و ذکره و عنایته. البهَاء علی حضرتک و علی من معک و یتبع امر مولاک الذی ظهر بالحقّ بسلطان غلب من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین.

اینکه سؤال از الفت و ایّتلاف جناب آقا میرزا اسد ۶۶ [الله] علیه بهاء الله و عزّه شده بود در ساحت امنع اقدس عرض شد. هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن فی الجواب: این فقره مقبول و محبوبست. مقام محبت و الفت و اتفاق و اتحاد بعد از عرفان الهی و استقامت بر امر از اکثری از اعمال حسنه مقدم است. هذا ما شهد به الله فی الزّبر و الألواح هذا ما اعترف به المقصود فی المساء و الصّباح. ان شاء الله بما نزل فی کتاب الأقدس عمل نمایند یعنی به رضای طرفین و رضای آن جناب، انتهی، چه که آن جناب حال به جای والد محسوب می شوند. ای کاش این خادم در آن مجلس حاضر می شد و بما تفرح به القلوب از کلمات محبوب ذکر می نمود و در فرح و انبساط با اهل بساط شریک بود. یا محبوب فؤادی، دستخط آن جناب دو بار در ساحت اقدس عرض شد. فی الحقیقه از مراتب خلوص و توجّه و قیام آن محبوب بر امر الله و انتشار آثاره کمال رضامندی از ساحت امنع اقدس مشاهده شد. طویبی لحضرتک بما فزت بعنایته و رضائه. و در آخر بیانات که از لسانه تعالی ظاهر به این کلمهٔ محکمه مبارکه منتهی شد، قوله جلّ بیانه: ان شاء الله جمیع آنچه با اوست از اعضا و جوارح و ایقان و اطمینان و اقبال و روح و وجود و انفاس در سبیل خدمت الهی صرف شود انا معه و معینه. انتهی.

اینکه دربارهٔ ارض خا و آن دیار و اقبال و استقامت و اطمینان و توجّهشان ذکر نمودید این مراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد، قوله جلّ کبریائه: هذا من فضل الله علیهم یا ایّها الناطق بشنائی، باید کلّ حقّ منبع را شاکر باشند چه که ایشان را به این مقام بلند اعلی فائز نمود. لعمر الله این علویست که هر علوی نزد او خاضع است. انا نعترف باقبالهم و توجّههم و ذکرهم و بیانهم و

جبهه و ودادهم و استقامتهم انا نحب ان نراهم اعلى عما هم عليه. ان شاء الله در مقام استقامت به شأني ظاهر شوند که اگر جميع عالم يعنى اهل علم و دانش و عرفان او مع كعب الأولين و الآخرين اراده نمایند ایشان را از سلسيل رحمن و رحيق مختوم منع نمایند خود را عاجز مشاهده کنند و جميع را مانند كف ترايى ملاحظه نمایند. الحمد لله آن جناب و جناب اسد عليه بهائي و رحمتي در خدمت و تبليغ امر منتهای جهد را نموده اند، البته اثمار آن ظاهر خواهد شد. بذر معرفت در اراضى طيبه البته خواهد روئيد و سرسبز و خرم در عالم جلوه خواهد نمود. از بعد هم بايد در كلّ احوال به اين امر اعظم اعظم و مقام اكبر اكبر مشغول باشند. انا تكبر من هذا المقام على وجه اهل الخاء الذين نبذوا العالم و اقبلوا الى الاسم الأعظم الذى به انارت آفاق قلوب المقربين و المخلصين و نبشروهم و نذكرهم فى هذا اليوم الذى لا تعادل بساعة منه الأعصار و القرون. قد شهد لهم القلم الأعلى من قبل بما ترضون به عرف عناية ربهم المهيمن القيوم. فاسئل الله فى كلّ الأحوال بأن يوقفهم و يؤيدهم على تبليغ هذا الأمر المحتوم. قد نزل لهم من قبل و فى هذه الأيام ما استفرحت به الأفئدة و القلوب. ان شاء الله در جميع احوال به انوار صبح يوم الهى منور باشند و بر خدمت امرش قائم. به اسمش بگویند و به حبش بنوشند و به ذكرش ناطق باشند. لله الحمد فائز شدند به آنچه اكثر علما و عرفا و امرا اليوم از آن محرومند. كذلك نطق لسان البيان فى ملكوت العرفان طوبى لسميع سمع و ويل للغافلين الحمد لله رب العالمين. انتهى.

و اینکه مرقوم داشتید که اراده شورا دارید که اگر موافق باشد با محبوبى جناب ميرزا عليه بهاء الله و نوره به ارض خا توجه نماييد، اين فقره در ساحت امنع اقدس معروض گشت، قوله عزكبرياته: از قبل از قلم اعلى جارى که به اطراف ارض ط توجه نمایند و لكن حال آنچه از مشورتى که اراده نموده ايد ظاهر شود مقبولست. بايد در جميع احوال به امورى که سبب و علت تبليغ امر الله و ارتفاع كلمة اوست متمسک باشيد. نفوسى که اليوم مشغول به زخارف و مغرور به عزت ظاهره اند اگر هم اقبال نمایند على قدر معلومست و لكن بعد از تمسک به تبليغ و ظهور امر و ارتفاع كلمة تراهم متوجهين و مقبلين خاضعين خاشعين للذكر الله و امره. در جميع اعصار چنين بوده، اينست که از قبل ذکر نموده دخول جمل در سم ابره اسهل است از دخول غنى در ملكوت الله. عزت و ثروت دو مانع بزرگند از برای انفس غافله و لكن عن قريب اتب من ابى لهب مشاهده شوند. ميت لايق اصفا نبوده و نيست اگرچه حال جمعى از اطراف از اين نفوس مدعى مقام اقبال و توجهند و لكن ان ربك لهو العليم الخبير. اقبال امثال اين نفوس در هر حال محدود است. از حق بطلبيد كل را بما يحب و

یرضی موفق فرماید. انتهى.

فی الحقیقه امر تبلیغ امر بزرگیست. باید آن محبوب و سایر آقایان به آن ناظر باشند و در جمیع جهات نفوس مطمئنه ساکنه با کمال روح و ریحان و حکمت منزله به تبلیغ امر الهی مشغول شوند. و دیگر ذکر محبوب جان جناب آقا میرزا حیدرعلی علیه بهاء الله را فرموده بودند. الحمد لله به عنایت حق فائزند. چندی قبل دستخط ایشان رسید و الواحی خواسته بودند، در همان ایام نازل و ارسال شد و بعد هم دستخط دیگر از طرف حدبا رسید، مخصوص ارض ک و اطراف آن الواح بدیعه منیعه خواسته بودند و لکن از تاریخ آن قریب یک سنه گذشته بود لذا در ارسال آن الواح تأخیر شد. در این ایام مجدداً در ساحت اقدس عرض شد، چند لوح مخصوص ق م ص نازل، امید هست که مابقی هم نازل شود. مقصود آنکه تعویق الواح به واسطه تعویق وصول دستخط ایشان بوده. از قول این فانی خدمت ایشان تکبیر منیع ابلاغ دارید. ذکرشان در ساحت اقدس بوده و ان شاء الله همیشه خواهد بود.

و اینکه مرقوم داشته بودید که اسامی در ورقه علیحده ارسال می شود در پاکت آن حضرت نبود. اینکه درباره توجّه به شطرنج اقدس مرقوم داشتید عرض شد. این کلمه از لسان مبارک اصفا گشت: قد نطق بالحق. جناب اسد علیه بهائی هم اذن دارند. این دو به تصدیق فائز است و به قبول مزین و لکن الحمد لله به ساحت اقدس توجّه نمودند و بر و بحر را طح کردند و در مسیبل الهی شتاید دیدند لله الحمد عاقبت به غایت قصوی رسیدند و به مقام لقا و وصال که در جمیع کتب الهی مذکور است فائز گشتند، هنیئاً لهما مرئناً لهما. حال نظر به اینکه امر تبلیغ اهم از کل امور است لذا به این امر نموده ایم. لعمر الله عظمت این امر به مقامیست که هر عظیمی به عظمت آن شهادت داده، ان شاء الله به آن موفق شوند و جمیع آفاق را به انوار وجه منور و به نار محبت الهی مشتعل نمایند. حال هم منع ننمودیم. چون این فقره واقع شده بود به امر آخر که امروز اهم است امر نمودیم، علیهما بهائی و فضلی و رحمتی و عنایتی. انتهى.

اینکه درباره جناب م ۶۰ [م س] نوشته بودید چند فقره این عبد آگاهست که حق جلّ جلاله ایشان را حفظ فرموده و از خطرات کلیه نجات داده و لکن خود ایشان را کثرت مشاغل گاهی مشغول نموده، ان شاء الله فرج می رسد، وقتی از اوقات این خادم فانی این کلمه را از لسان مبارک استماع نمود، فرمودند: یا عبد حاضر، جناب م و سین را عنایت حق چند کره از خطرات کلیه نجات بخشید و لکن لوح الهی که به او ارسال می شد از کثرت توجّه به دنیا به تلاوت ما نزل فیه و

تفکر در آن فائز نمی‌گشت تا مقصود را بیابد و او را به امری که باقی و دائمست بدارد. انتهى. بعد از استماع این عبد دربارهٔ ایشان دعا نمود که موفق شوند بر آنچه رضای الهی در اوست و انشاءالله امیدوارم که آنچه عرض شد به شرف اجابت فائز شود. در این کَرهٔ آخر که ایشان را به ارض ط احضار نمودند حسب الامر این عبد دائرةٔ مبارکهٔ معروفه را لأجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت. از حقّ این خادم فانی در کلّ احوال سائل و آمل است که ایشان را حفظ فرماید و به آنچه سزاوار است مؤید نماید.

و هذا ما نزل لمن سمى بمحمد قبل حسين وصعد الى الله قوله عزّ كبريائه:

هو الغافر الكريم

انا نذكر من ذكره من اقبل الى نفسى وطاف حولى وطار فى هوائى ونشر آثارى ونطق بشائى اذا اراد نصرتى وانا الشاهد العليم. يا محمد قبل حسين ائتك فى الرفيق الاعلى ويدرکک مالک الأسماء فى هذا السجن العظيم. قد غفرک الله فى اول حين توجه اليک وجه القدم وانزل لک من القلم ما ماج به بحر الغفران وهاج عرف عناية الرحمن وانا الغفور الرحيم. لعمر الله فزت بما لا ينقطع عرفه عن العالم كذلك يشهد مالک القدم وانا المخير الخبير. طوبى لنفس فازت بما فزت به فى هذا اليوم الذى فيه ينادى نقطة البيان امام وجه الرحمن الملك لله العليم الحكيم. انتهى.

و هذا ما انزله الله لمن سمى بحاجى محمد قوله عزّ بيانه وكبر كبريائه:

هو الشاهد السامع العليم

يا محمد ان استمع ما يناديك المظلوم فى هذا اليوم الذى كان مسطوراً من القلم الاعلى فى الصحف الاولى ومذكوراً فى افئدة المرسلين. كن على شأن لا تحجبك حجبات الأعداء ولا تمتعك شبهات المغلّين. انا انزلنا البيان وفيه بشرنا الكلّ بهذا الظهور الذى ظهر و اظهر صراطه المستقيم قل هذا يوم الله لو انتم من العارفين. قد شهد له كتب العالم لو انتم من السامعين. قل هذا يوم ظهر فيه ام الكتاب وشهد انه لا اله الا انا المنزل القديم. انه لا يحتاج فى اثبات امره بشيء من الأشياء ولا بذكر من الأذكار ولا باسم من الأسماء ولا بكتاب من الكتب الاولى كذلك نطق لسان الكبرياء اذ كان يمشى فى هذا السجن المبين. هذا يوم ما فاز به الا الذين نبذوا العالم عن ورائهم واخذوا ما امروا به من لدى الله رب العالمين. ان افرح بهذا اللوح الذى به فاح عرف قميصى وسرت نصحات بيانى ونطق كلّ كليل انه لا اله الا هو العزيز الجميل. خذ الكتاب بقوة من لدنا ثم اقرئه بربوات المقرّبين. انا نوصيك واحبائنا بالاستقامة على هذا الامر الذى به زلّ كلّ قدم الا من

شَاءَ اللهُ مالک هذا اليوم البديع. البهَاءُ عليك وعلى الَّذِينَ فازوا بعناية الله ورحمته واعترفوا بما اعترف به الله في هذا اللوح المنيع. انتهى.

در این ایام مکتوبی از جناب آقا میرزا کاظم و جناب آقا خداداد علیهما بهَاءُ اللهُ رسید و همچنین از جناب آقا ملا علی علیه بهَاءُ اللهُ و ذکر جناب آقا عزیزالله و سایر دوستان علیهم بهَاءُ اللهُ در آن بود. الحمد لله کلّ لیدی العرش مذکور آمدند و به عنایت لانهایه فائز گشتند و آن محبوب هم ذکر جناب آقا اسحق و آقا رجب علیهما بهَاءُ اللهُ را نموده بودند، دربارهٔ جمیع این کلمه مبارکه از مصدر امر ظاهر، قوله عز کبریاته: اَنَا سَمِعْنَا نِدَائِهِمْ اجْبِنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَرَأَيْنَا اِقْبَالَهِمْ اِقْبَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ الْأَعْلَى لِيَفْرَحُوا بِعِنَايَةِ رَبِّهِمُ الْمَهِيمِنِ الْقَيُومِ وَنَكْبِرَ عَلَيَّ وَجُوهَهُمْ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ الْمُنَوَّعِ وَنَبْشُرَهُمْ بِعِنَايَةِ اللهِ وَرَحْمَتِهِ وَنَذَكِّرُهُمْ بِالِاسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى وَنَأْمُرُهُمْ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ أَمْرُ اللهِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ. اگر جمیع دوستان الهی به کلمه‌ای از نزد او فائز شوند هرآینه کلّ را کافی است چه که معادله نمی نماید به آن کلمه آنچه در ارض ظاهر و مستور است. یشهد بذلك من عنده علم کلّ شیء فی کتاب کان مختوماً بختام الله و مستوراً عن اعین من فی السموات و الأرضین. انک بشرهم من لیدی المظلوم ثمّ الق علیهم ما القی الله علیک فی هذا اللوح العزیز المحتوم. انتهى.

این عید در این کره فرصت نمود جواب ایشان را معروض دارد. ان شاء الله از بعد ارسال می شود. ذکر جناب محمدرضا خان و سلیمان خان علیهما بهَاءُ اللهُ را نموده بودید، در ساحت اقدس عرض شد، هذا ما نزل لهما من سماء مشیة ربنا العزیز الوهاب:

هو الأقدس الأعظم

یا محمد قبل رضا، امروز هر نفسی که دربارهٔ او کلمه رضا از مطلع وحی مالک اسماء نازل شد او به فیوضات نامتناهیة الهی فائز است. طوبی از برای نفسی که از بحر رضا آشامید و به استقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمود. امروز روز عمل طیب و کلمه طیبه و اخلاق مرضیه است، طوبی لنفس بها نصرت امر ربّه المهیمین علی من فی السموات و الأرضین. هر عمل نیکی اليوم سبب و علت ذکر باقی بوده و هست، تعالی هذا المقام العظیم. ان شاء الله در جمیع احیان به افق اعلی ناظر باشید و به نار محبت الهی مشتعل. هر شیء تحت مخالف فنا بوده و هست الا ما ظهر من القلم الاعلی، او باقی و دائم بوده و خواهد بود. ان افرح بذكر ربک ثمّ اشکر الله رب العالمین انه ذکرک فضلاً من عنده انه لهو الفضال الکریم. البهَاءُ علیک و علی ابنک و علی الَّذِينَ فازوا بهذا الأمر الّذی ارتعدت منه فرائض کلّ غافل بعید. انتهى.

و هذا ما نزل لمن سمى بغلام قبل رضا من سماء عناية ربنا فاطر السماء:

هو الناطق البصير

يا غلام قبل رضا ان افرح بما يذكرك المظلوم من شطر المنظر الأكبر المقام الذي جعله الله مطاف المقرين. كن مشتعلاً بنار حبي و طائراً في هوائي و ناطقاً بالحكمة و البيان بشائى الجميل. خذ رحيق البيان باسم ربك الرحمن ثم اشرب منه بذكره البديع. سوف يرتفع التعيق فى أكثر البلاد هذا ما اخبركم من فكك باسمه الرحيق المنير. لعمر الله لو تجد حلاوة البيان ليأخذك الفرح على شأن لا تحزنك شبهات العلماء و لا اشارات الغافلين. كذلك دلغ ديك العرش اذ كان المظلوم فى هذا المقام الكريم. قلم اعلى جميع را وصيت مى فرمايد بر استقامت كبرى تا به شأنى بر امر ثابت و راسخ و مستقيم مشاهده شوند كه نفاق من على الأرض ايشان را از ملكوت امر الهى محروم نسا زد. معرضين اهل بيان احجب از ملل قبل مشاهده مى شوند. از يوم الله جز اسمى ادراك نموده اند و از ما اراده الله غافل و بى خبرند. دوستان آن ارض را از قبل حق تكبير برسان و آگاه نما. انا نكبر من هذا المقام عليهم و نبشرهم بفضل الله و رحمته و نامرهم بالحكمة التى نزلناها فى الزبر و الألواح. البهآء عليك و عليهم من لدى الله منزل الآيات. انتهى.

و همچنين ذكر مخدومان يعنى سادات ارض س و ش و دوستان آن اراضى عليهم بهآء الله را نموده بوديد. در ساحت امع اقدس عرض شد، هذا ما نطق به لسان العظمة:

به نام گوینده دانا

قلم مظلوم و لسان مظلوم آنى در تبليغ امر الهى توقف نموده الا على قدر. قسم به آفتاب ظهور كه از افق سجن طالع است در حينى كه احزان از جميع اطراف احاطه نموده بود و بلايا و رزايا به مثابة غيث هاطل جارى و نازل به تمام قدرت و قوت عباد ارض را به افق اعلى دعوت نموديم. ان شاء الله سادات آن ارض بر نصرت امر قيام نمايند قيامى كه فتور آن را اخذ نمايد و قعود آن را درك نكند. امروز هر عمل طيبى كه الله ظاهر شود اثرش و ذكرش به دوام اسماء باقى و دائمست. بايد به كمال همت به تبليغ امر حق جل جلاله مشغول باشند. امروز يوم اين آيه مباركه است كه مى فرمايد: ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و بشرهم بايام الله. از حق مى طلبيم ايشان را بر حفظ نفوس ضعيفه مؤيد فرمايد تا هريك اثب از ثوابت و ارسخ از جبال مشاهده شوند. امر بسيار عظيمست و ناس ضعيف، بايد ايشان به قوت ايمان اهل آن ديار را به حكمت و بيان بر امر رحمن تأييد نمايند، ان ربهم القيوم لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيم العزيز الفضال.

ناعقین در هر ارضی موجود و این فقره از قبل در زبر و الواح الهی نازل شده و البتّه آنچه از قلم اعلی جاری ظاهر خواهد شد. باید نفوس را به کلمه علیا به شأنی تربیت نمود که ارباب مختلفه ایشان را از شاطی بحر احدیّه دور نماید و به شأنی ثابت مشاهده شوند که قدرت و قوّت عالم معدوم و مفقود مشاهده گردد. جمیع دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسانند و به عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ جلاله بشارت دهند. الحمد لله کلّ در سجن اعظم مذکورند و امام وجه قائم. البهآ علیهم و علی الذین نبذوا العالم فی هذا الیوم الأعظم و اخذوا ما امروا به من لدن قویّ قدیر. انتهى.

و اینکه نوشته بودید یکی از امآء الله به واسطه وجع استعمال افیون می نمود و بعد از حکم حرمت ترک نمود و قریب به هلاکت رسید، حکم الله آنکه مریض به تجویز اطبا باید عمل نماید و لکن حکیم باید حاذق باشد. در این صورت آنچه امر کند باید به آن عمل نمود چه که حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است. حقّ جلّ جلاله علم ابدان را مقدّم داشته چه که در وجود و سلامتی آن اجرای احکام بر او لازم و واجب، در این صورت سلامتی مقدّم بوده و خواهد بود. اینکه درباره مخدره ضلع علیها بهآء الله مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد. فرمودند: ان شاء الله بما یحبّه الله و یرضی فائز باشند و به عنایت محبوب مسرور. انا نکبر من هذا المقام علیها و نذکرها فضلاً من لدنا انّ ربک لهو السّامع المعجیب. انتهى. ان شاء الله از بعد لوح اقدس مخصوص آن مخدره ارسال می شود.

اینکه در ختام نامه ذکر جناب اسم الله الأصدق المقدّس علیه من کلّ بهآء ابهاه و من کلّ علاء اعلاه فرموده بودید تلقاء عرش عرض شد، قوله عزّ اعزازه و جلّ کبریائه: انا نختّم آخر کتاب عبدنا الحاضر بذكر من سمی بالأصدق فی ملکوت الله ربّ العالمین. یا قلم الأعلی ان اذکر من اقبل الی مالک الأسماء بشأن اقبل معه قبیل من الملائ الأعلی انّ ربّه الرّحمن لهو العلیم الخیر. بتوجّهه توجّهت الوجوه و بقیامه قام العباد تلقاء وجه ربّهم المهیمن العزیز الحکیم. قد اخذه سکر کوثر العرفان علی شأن طار الی الرّحمن الی ان قام امام وجه ربّه المقتدر القدیر. نشهد انه فاز بما هو المسطور فی کتب الله و شهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الفرد القدیم. قد اخذته انوار العرش علی شأن تتصاعد من الشوق زفراته و تنزل عبراته کالغیث الهاطل فی زمن الرّیبع. انا ذکرناه مرّة بعد مرّة فی لوح من سمی بزین المقربین فی کتاب الله العلیّ العظیم و كذلك ذکرناه فی الواح شتی بما لا تعادله کنوز الأرض و السّماء یشهد بذلك من ینطق فی کلّ شیء انه لا اله الا انا العزیز الحمید.

طوبى لنفس تقرّبت اليه وزارته بما نطق به لسان العظمة في مقامه الكريم. البهَاء من لدنا عليه و
على الذين نسبوا اليه من كل اناث وذكور ومن كل صغير وكبير. يا ايها الناطق بذكرى والقائم على
خدمتى بشر من قبلى اهله قل لعمر الله انتم امام وجه ربكم مالک هذا اليوم البديع. اياكم ان
تحزنكم شئون الخلق دعوا الدنيا لأهلها وتشبثوا بذيل رحمة ربكم الغفور الرحيم. انتهى.

ديگر خدمت جميع دوستان آن ارض اظهار خلوص و توجه و نيستی اين عبد معلق به عنایت آن
محبوبست. ان شاء الله كل به كوثر استقامت فائز باشند به شأنى كه آثار آن ظاهر شود. خدمت
محبوب حقيقى جناب من سمى لدى المنظر الأكبر بعلى قبل اكبر عليه عنایت الله و عزه و الطافه ذكر
فنا و نيستی معروض مى دارم و همچنين خدمت آقايان ديگر كه كل در نظرند. جناب حاجى مهاجر
آقا عبدالرحيم و اخوى ايشان عليهما بهاء الرحمن ان شاء الله تا حال رسیده اند، خدمت ايشان هم
تكبير عرض مى نمايم. البهَاء على حضرتك و على الذين انفقوا ارواحهم و اجسادهم و ما عندهم
فى خدمة امر الله محبوبنا و محبوبهم و مقصودنا و مقصودهم و مقصود من فى السموات و الارضين
والحمد لله رب العالمين.

خادم

فى ٢٩ رمضان سنة ١٢٩٨

عرض ديگر اين ايام اگر نفسى به اطراف ارض صاد يعنى نج و ارد و اراضى ديگر توجه نمايد
بسيار محبوبست ولكن بايد شخص مبينى باشد و همچنين قلبش به عنایت حق متصل، در اين
صورت مؤثر واقع مى شود آنچه ذكر نمايد و همچنين اراضى اخرى از مدن و قرى.

[١٧] محبوب روحانى جناب آقا ميرزا على محمد ابن اسم الله الأصدق المقدس عليهما ٦٦٩ [بهاء الله]
ملاحظه فرمايند

١٥٢

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

الحمد لله الذى سر الخادم بنفحات بيان اولياته الذين نبذوا العالم وقاموا على خدمة الأمم امرأ من
لدنه و هو الحاكم المرید. يا محبوب فؤادى لله درك و لله قيامك و لله توجهك قد فاز
الخادم بذكركم و ثنائكم و بيانكم و خدمتكم و ما ظهر من قلمكم فى امر الله مقصودنا و مقصودكم
لعمر المحبوب قد اخذنى الجذب و الشوق على شأن كل اللسان عن ذكره يشهد بذلك لسان قلبى

و قوادى و عن وراثتهما من كان شاهداً ناظراً رقيباً مهيمناً على من فى السموات و الأرضين. فلما قرأت ما نطق به القلم قصدت المقام الذى استقرّ عليه العرش الأعظم فلما حضرت و عرضت توجه الحى مالك القدم و نطق لسان العظمة بما انجذب به قلب العالم، قال و قوله الحق:

قد كنتا جالسا على العرش دخل العبد الحاضر بكتابك و عرضه لدى الوجه اجبتاك و ارسلنا اليك لآلى العرفان من عمان علم ربك الرحمن لتفرح و تشكر ربك الناطق الخبير. طوبى لك بما نطقت بالحق و منعت ما لا ينبغي اتباعاً لأمر الله العليم الحكيم. نعيماً للذين نبذوا اراداتهم و اخذوا ما اراد به الله رب العالمين. قل بقوة اسمى الأعظم يا معشر الأمم تالله قد اتى مالك القدم لاصلاح العالم اياكم ان تمنعكم شبهات علمائكم عن بحر علم ربكم المقتدر القدير. انه ما نطق الا بما ينفعكم فى الآخرة و الأولى يشهد بذلك مولى الورى الذى ينطق فى السجن الأعظم انه لا اله الا انا السامع البصير.

و نذكر من سمى بالأسد القائم على خدمة امرته و الناطق بذكره الجميل. قد انزلنا له من قبل و فى هذه الأيام ما تفرح به افئدة المخلصين. و نذكر من اخبركم بما اراد عبد من عبادنا الذى سمى بالكريم فى لوح مبین و اقبلنا فى هذا الحين من هذا المقام الى من اراد نصرة ربه المظلوم القريد الذى كاد ان يتزعزع به بنیان السكون و تضطرب به افئدة العارفين. يا أيها الناظر الى وجهى و الشارب رحيق عنائتى، آنچه ذكر نمودى لدى المظلوم مذکور، ان شاء الله لزال به خدمت امردى الجلال قائم باشيد و بما يحب و يرضى عامل. آنچه عمل نمودید لدى المظلوم بسیار محبوب. از این فقره فساد بزرگی ظاهر می شد. مع آنکه حق جل جلاله اصلاح عالم را خواسته از جميع جهات منافی و مخالف امر الله بوده و چون از سماء جود از برای او طلب عنایت نمودید ان شاء الله در ظل عنایت ساکن باشند و بما اراده الله عامل. فى الحقیقه مقصودشان خدمت حق بوده چه که از منع الهی و ما نزل فى الألواح على ما ینبغى آگاه نبوده اند. انا نکبر من هذا المقام على وجهه و نبشره برحمتى و عنائتى و فضلى و مغفرتى و الطافى ليشکر ربه الکريم. البهآ علیه و على ابيه و اخيه و على الذین تمسکوا بحبلی المتین. باید جميع نفوس به افق رضا ناظر باشند، آنچه لدى الوجه محبوبست به آن تمسک نمایند. جميع امور در کتاب الهی به حکمت معلق شده، يشهد بذلك صحفى و کتبی و وزیرى و الواحى و نقسى و قلمى المتحرک السریع. انتهى.

از بیانات منزل آیات معلوم و واضحست آنچه که اليوم لدى العرش محبوبست چنانچه قلم اعلى در مواضع عدیده بلکه در اکثرى از الواح جميع اهل عالم را به حکمت امر فرموده. امر تبليغ

که اعظم امور است او هم به حکمت معلق است که اگر مقامی حکمت اقتضا نماید تبلیغ جایز نه. طوبی از برای نفوسی که بما اراده الله فائز شده‌اند.

خدمت جناب آقا قاسم علیه بهاء الله این خادم فانی تکبیر مقدس از ذکری و فکری و علمی و عرفانی می‌رساند و بشارت می‌دهد ایشان را به عنایت حق جلّ جلاله، ان شاء الله مؤید باشند بر آنچه سبب ارتفاع امر الله هست در این ایام. الحمد لله نصایح آن محبوب را قبول نمودند و به مجرد آنکه آن عمل را مخالف اراده حق فهمیدند از او گذشتند و بما اراده الله تمسک جستند. طوبی له ثم طوبی له نعیماً له ثم نعیماً له. آنچه درباره ایشان مرقوم داشتید لدى العرش به طراز قبول فائز فرمودند اگرچه استقرار این ارض معلوم نیست چنانچه در سنین قبل در الواح الهی نازل و لکن به روح و ریحان به شطر الله توجه نمایند و هذا ما اشرق من افق فم ربنا العلیّ العظیم، قوله عزّ کبریاؤه: یا قاسم توجه الی القبلة الّتی اقبل الیها کلّ قبلة قدرها الله للعباد فی اولّ یوم نطق باول کلمة و هی انتی انا الله الواحد الفرد الخبیر. ان اقبل باقطع یمحو اثر ما عرفته من قبل عن قلبک ثم اقبل بوجه ینبغی له ان یتوجه الی وجه الله رب العالمین. انتهى.

وربّ السموات و الأرض جمیع عالم به این دو آیه معادله نمی‌نماید. طوبی لمن قرء و سمع و کتب و عرف و یل للمنکرین و الغافلین.

چندی قبل خدمت آن محبوب و محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب میرزا حا و س علیه بهاء الله و مخصوص جناب ملاً صادق علیه بهاء الله این عبد عرایض مفصله ارسال داشته که هر یک حامل انوار مقدسه لائحه منزله منیره بوده، ان شاء الله رسیده. و چندی قبل خدمت محبوب فؤاد جناب من سَمی بلسان مالک الایجاد بعلی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر عریضة مفصلی ارسال شد، آن هم حامل الواح و آیات الهی بوده، ان شاء الله تا حال رسیده و می‌رسد. خدمت جمیع دوستان اظهار عرض تکبیر و فنا و نیستی و عدم این وجود فانی منوط به عنایت آن محبوبست.

خدمت محبوب روحانی جناب آقا میرزا حیدرعلی علیه بهاء الله تکبیر معروض می‌دارم. امید است که حق مؤید فرماید در این دو یوم جواب دستخط ایشان به تفصیل ارسال شود. دستخط آن محبوب که به تاریخ بیست و نهم ۲۹ شعبان بود در هفتم ۷ شوال رسید و همان حین این مکتوب که مطرّز به آیات عظمت است نوشته ارسال شد، ان شاء الله کلّ از ریحش بیاشامند و به عنایتش فائز گردند. البهاء علی حضرتک و علی من معک و علی الذین عملوا بما امروا به من لدن آمر

حکیم.

خادم

فی شوال سنة ۱۲۹۸

[۱۸] محبوب روحانی جناب ابن اسم ۶۶ [الله] الأصدق المقدس علیهما من کلّ بهاء ابهه ملاحظه

فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

لله الحمد آذان طلب متتابعاً به هدیر حمامه محبت و وداد فائز و ابصار به ملاحظه آثار روشن. حق شاهد و گواهد که از ورود نامه آن محبوب در هر کوزه فرح بی اندازه حاصل چه که جمیع مطرزه به ذکر محبوب و ثنای محبوب و خدمت امر محبوب و ذکر اصحاب محبوب بوده. فی الحقیقه این نعمت نعمتی است که طعم آن تغییر ننماید و لذت آن در جان باقی بماند. از بادع اکوان و صانع امکان به کمال عجز و ابتهاج می طلبیم که این نعمت را منع نفرماید و آن محبوب را به ناری مشتعل نماید که آثار آن از جمیع جهات ظاهر و هویدا گردد.

یا الهی و اله من فی العالم تسمع زفراتی فی فراق اولیائک و تری عبراتی حباً لهم فی ایامک استلک بالاسم الأعظم الذی اذا تجلی علی مرآت الوجود انطیع فیها کلمه انه لا اله الا هو بان تؤید المقرین من خلقک و الموحّدين من عبادک و المخلصین من بریتک علی القيام علی خدمه امرک علی شأن لا تمنعهم جنود العالم و شبهات الأمم. ای ربّ تراهم یدورون فی دیارک آملمین نفوذ کلمتک فی افئدة اهل مملکتک. ای ربّ وفقهم بقدرتک و قوتک و سلطانک و عرف عبادک ما قدرته لهم من قلمک الأعلى انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم.

ای محبوب عالم و مالک قدم، از تو سؤال می نمایم به آفتاب کرم تو و دریای جود تو که به عنایت این نفوس مستقیمه فرات رحمت را بر کلّ برسانی تا کلّ به همت آن نفوس مجرّده از آن بیاشامند و محروم نمانند. امروز روزیست که در جمیع کتب و صحف و زبر و الواح به انزال آیات و اظهار بیّنات وعده فرمودی. ای عالم دانا، بر اراضی قلوب از سحاب عنایت امطار رحمت بیار و عباد غافل را مؤید فرما تا خود را از رحمت ربیع رحمانی محروم ننمایند و از اولیا و اصفیای تو اخذ

نمایند آنچه سبب نجات کلّ است. ای ربّ ارحم عبادک و خلّک ثمّ ارزقهم ما نزل من سماء فضلك انک انت المقتدر الّذی لا یمنعک منع کلّ عالم ولا یخوفک ظلم کلّ ظالم قد شهدت الذّرات بقدرتک و قوتک و الکائنات بعظمتک و اقتدارک لا اله الا انت المقتدر القدير. یا الهی و سیّدی هذا یوم فیه ظهر ما قضی من قبل من مبرم قضائک علی احد من احبّائک و احضرت اهله تلقّاء وجهک و نطقت بما نبت فی ریاض القلوب سنبلات علمک و حکمتک. ای ربّ استلک بأغصانک و ایادی الأمرین عبادک بأن تزینته بقمیص فضلك و تغمسه فی بحر غفرانک. انت الّذی لم تزل کنت مقتدراً بارادتک و مهیماً علی من فی ارضک و سماءک لا اله الا انت الغفور الرّحیم.

یا محبوب فؤادی، بعد از اطلاع فانی به دستخطّ آن حبیب روحانی به ساحت امنع اقدس اعلیّ توجّه نموده و جمیع تلقّاء وجه عرض شد. هذا ما جرى من سلسیل عنایة مولی الوری، قوله عزّ کبریاة: قلم اعلیّ لا زال مخلصین و مقرّبین را ذکر نموده، طوبی لابن اسمی الّذی فاز بلقائی و اهترّ من نسائم عنایتی و شرب من ریحق فضلی و قام تلقّاء عرشی و طاف سجنی و سمع ندائی و قام علی نصره امری العظیم. ان شاء الله عنایات الهیه شامل بوده و هست. در هنگام حضور لسان عظمت و عده تأیید به او داده. در جمیع احوال در ظلّ لحاظ مکرمت بوده و خواهند بود. قد شرب ما ترشّح من اناء الکرّم. باید محتجبین و غافلین را به این ماء حقیقی روحانی آگاه نمود. اکثر عباد به هوی مشغول و از مالک عرش و ثری غافل و ممنوع. یا علی قم علی خدمة الأمر علی شأن یشهد بقیامک من علی الأرض انا شهدنا بذلك و انا الشاهد العلیم ثمّ انطق بالذکر و الثناء بین ملاً الانشاء لیجذبهم الی الأفق الّاعلیّ و یقرّبهم الی الفرد الخیر. قد انزلنا من سماء الفضل ما عجزت عن ثنائه السن الخلق یشهد بذلك من نطق فی کلّ شیء أنّه لا اله الا انا الناطق البصیر. ان انظر ثمّ اذکر فی کلّ الأحوال اذ کنت لدی الباب و سمعت ما نطق به لسان العظمة فی هذا المقام المنیر. جمیع دوستان آن ارض و دیار اخری را از قبل مظلوم تکبیر برسان. ان شاء الله کلّ از کوثر بیان رحمن یاشامند چه اگر به آن فائز شوند و نفسی الحقّ اگر جمیع من علی الأرض به نعیب و نعیق ظاهر گردند کلّ را معدوم و مفقود مشاهده نمایند. یا محمّد علیک بهائی ان استمع ندائی أنّه یدکرک اذ یمشی فی السّجن انّ ربّک لهو الذّاکر السّمع. قومی که قابل ذکر نبوده و نیستند و از امر الهی غافل و بی خبر به تکذیب امری که شبه آن در ابداع ظاهر نشده مشغول گشته اند. یعبدون اصنام الظنون و الأوہام ولا یشعرون. قل یا ملاً الغافلین فأتوا بما عندکم و نأتی بما عندنا ثمّ اتصفوا خالصین لوجه

الله المهيمن القيوم. هل ينبغي للانسان ان يتبع التعيق ويدع عن ورائه صرير القلم الأعلى اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين. قل ان انصفوا يا ملاء الأرض في امر الله رب العالمين. لا تنقضوا ميثاق الله و عهده و لا تتبعوا الأوهام ان اتتم من السامعين. قد طوى بساط الظنون من ايدى قدرة ربكم القوي القدير. قل ضعوا ما عندكم وخذوا ما امرتم به من لدى الله العزيز الحميد. انا نكبر من هذا المقام عليك و على من معك و على الذين فازوا بأنوار الايقان اذ اشرق نير العلم من افق هذا المقام الكريم. انتهى.

چند يوم قبل اين كلمه محكمه مبارکه از لسان حق جل جلاله استماع شد، قوله عز کبرياته: يا عبد حاضر، بنویس به ابن اسم الله عليه بهائی یا جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله و همچنین جناب اسد علیه بهاء الله مشورت نمایند و از برای هر محلی نفسی تعیین کنند تا موافق اصول و قانون الهی به تبلیغ امر مشغول گردد و این امر اهم از کل امور است. انتهى. فی الحقیقه این فقره بسیار عظیمست. باید نفوسی که از برای این امر مناسبند به مدن و قری توجه نمایند در اطراف ارض تا اگر یک دو نفر که ترکی بدانند و از اهل حکمت باشند به آن جهات توجه نمایند بسیار خوست. مع آنکه مبلغی در آن سمت ها نیست در این سنه جمع کثیری توجه نموده اند. این امور بسته به همت و عزم محکم آن محبوبان و سایر دوستانست.

و اینکه درباره جناب حرف م علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مرقوم فرموده بودید حق جل جلاله مره بعد مره ایشان را نجات داده و به ذراعی قدرت و قوت خود حفظ فرموده و در این کره آخر مخصوص ایشان حسب الامر این عبد دائره عظیمه منیعه را نوشته ارسال داشت. سلام و تکبیر این فانی را خدمت ایشان برسانید و مذکور دارید مقام شما عظیم است، حفظش نمائید چه که در سجن اعظم الواح متعدده مخصوص شما از سماء مشیت مقصود عالمیان نازل. قسم به آفتاب آسمان توحید که معادله نمی نماید به یکی از الواح آنچه مکنون و مشهود است. امروز روز عمل است و روز فیض اعظم است. بحر حیوان مواج و حضرت فیاض موجود. بسیار حیف است مثل آن جناب در مثل چنین ایامی بما ینبغی فائز نشوند. ایام در مرور است و آنچه در او موجود به فنا راجع خواهد شد. باید بما بقیقی توجه نمود. باری ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد. هذا ما نطق به لسان ۶۶ [الله] فی الجواب، قوله عز ذکره: باید مثل ایشان بما نزل فی الکتاب عمل نمایند. آنچه در دنیا در تحصیل ثروت و اسم و عزت کوشیده و یا بکوشند ثمری نداشته و نخواهد داشت چنانچه از برای غیر ایشان ثمر نداشته. آنچه در این يوم الهی از ایشان ظاهر شود اوست باقی و دائم. امروز روزیست

هر نفسی آنچه را اراده نماید می‌تواند مالک شود چه که آفتاب کرم مشرقست و بحر جود ظاهر و مشهود، تحت لحاظ عنایت حق بوده و خواهند بود و له ان يعمل بما ینبغی لآیام الله رب العالمین. ان شاء الله بر حفظ مقام خود مؤید شوند و بما یحب و یرضی موفق. انتهى.

این خادم فانی راجی و آمل که از فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله بما اراده الله له فائز شوند. چندی قبل این کلمه علیا از لسان مالک اسماء استماع شد، قوله عز کبریا: به این اسمی علیهما بهائی بنویس جناب م س باید حقوق الهی را برساند و به ظالمین نسپارد. این کلمه محکمه مبارکه به کمال شفقت و عنایت از افق اراده ظاهر. ان شاء الله بر عمل به آن فائز شود و از عاملین در کتاب مبین از قلم اعلی ثبت گردد. سیفنی العالم و ما ینفعه فی الآخرة و الأولى هذه الکلمة العلیا ان ربک لهو التاصح المشفق العلیم الخیر. انتهى.

این خادم فانی از حق جلّ جلاله مسئلت می‌نماید که ایشان را مؤید فرماید بر قرائت الواحی که از سماء مشیت رحمن مخصوص ایشان نازل شده چه که از قرائت آن مفتوح می‌شود بر وجه ایشان ابواب رحمت الهی و ادراک می‌نمایند آنچه که الیوم از ایشان مستور است.

و اینکه درباره حقوق الهی که از ارض خضرا ارسال شد مرقوم داشتند لدى الوجه عرض شد. هذا ما صدر من مصدر الأمر: خبر این فقره به اصغا فائز و امر نمودیم دویست تومان آن را به جناب میرزا عب نو علیه بهاء الله برسانند و او حسب الحواله برساند و مابقی را ارسال دارند. هذا من فضلی و انا الفضال الکریم. انا نحب مرسله و وجدنا منه عرف محبتی فی کلّ الأحيان انه فاز بشهادة قلمی الاعلی من قبل و فی هذا الحین الحمد لله رب العالمین. انتهى.

و اینکه در ذکر مخدّره حضرت ثمره علیها بهاء الله و رحمته و عنایت مرقوم داشتید در سراق عصمت و عظمت عرض شد. بسیار اظهار عنایت فرمودند و فرمودند ان شاء الله آن جناب همیشه تفصیل ایشان را بنویسند. از حق جلّ جلاله می‌طلبم آن ورقه مبارکه را صبر عنایت فرماید و به طراز اصطبار مزین نماید. بلایای ایشان و حضرت ورقة الحمراء التي بها اشرفت نیر الحب من افق سماء الوفاء عظیم بوده. حضرت ورقة الحمراء تا بودند در بلایا و رزایا بودند و لکن جمیع آن در محبت محبوب عالمیان در مذاقشان احلی از حلو عالم بوده و خود ایشان به حضرت ثمره مبارکه مرقوم می‌فرمایند آنچه سبب تسلی است.

و اینکه درباره جناب آقا میرزا ایوب علیه ۶۶۹ [بهاء الله] و عزلت و سکوت ایشان مرقوم داشتید به ساحت اقدس عرض شد. قوله تبارک و تعالی: یا ایوب لیس هذا یوم الاتروا ان اطلع من افق

الایقان بما یتستیر به کلّ ظلمة و یقوم به کلّ قاعد و یسرع به کلّ متوقّف و یسمع کلّ ابکم و ینطق کلّ صامت و یفرح کلّ محزون و یتقرّب کلّ غافل بعید. آیاک ان تحزنک شئونات العالم انّ الفرح الأكبر ینادیک من شطر السّجن بما کان احلی من الکوثر و السّلسیل قم باسم فالتی الأصباح و خذ قدح الفلاح ثمّ اشرب منه باسمی العزیز البدیع. باید از شما آنچه لایق است ظاهر شود و ثمره شجره انسانی هویدا گردد. ایام ایام زرع است. ان ازرع فی الأراضی الطّیبة ما ینبت به کلاً الحکمة و البیان فی ایام ربّک الرّحمن کذلک امرت من قبل و فی هذا الحین. وقت گفتار است، صمت محبوب نه. ایام مکاشفه و شهود است، ستر جایز نه. ان اشکر ربّک بما عرفک و علّمک و امرک فی هذا اللّوح ما ینبغی لک انه لهو المبین الحکیم. انتهى.

اینکه دربارهٔ مخدّره فاطمه جهان علیها بهاء الله مرقوم داشتید وجه ضیافت به ساحت اقدس وارد و به طراز قبول فائز و به آنچه مقصود بود عمل شد. آن محبوب به آن ورقه بشارت دهند لتقرّ عینها و یطمئن قلبها و تشکر ربّها الغفور الکریم. ان شاء الله در جمیع احیان به ذکر محبوب امکان مشغول باشند و به حبّش مشتعل.

اینکه در تأخیر جواب دستخطها مرقوم داشتید حقّ شاهد و گواه است که آنچه از آن محبوب رسید واحداً بعد واحد قرائت شد و جواب ارسال گشت. در ایامی که از ساحت اقدس حسب الأمر متوجّه دیار شدند چندی یعنی چند شهری بر حسب ظاهر دستخط آن محبوب نرسید. بعد معلوم شد در حدبای جمع شده و نظر به عدم اسباب و یا اغتشاش سبیل و یا امور دیگر در ارسال آن تعویق رفت و بعد حضرت زین المقربین علیه بهاء الله ربّ العالمین متابعاً ارسال داشتند چنانچه تفصیل از قبل عرض شد و همچنین الواح منیعۀ متعدّده از سماء مشیت الهی مخصوص آن محبوب نازل و ارسال شد. ان شاء الله این عبد مؤید است بر جواب دستخطهای مبارکه آقایان و محبوبان. تا حال اهمال نشده و ان شاء الله از بعد هم نخواهد شد مخصوص آن محبوب که از اول امر ربط باطنی و محبت قلبی محکم و مستحکم بوده. بلی گاهی تأخیر می شود و سبب آن نزد آن محبوب و جمیع آقایان معلومست احتیاج به عرض جدید نیست.

عرض دیگر آنکه عریضه جناب آقا عبدالحسین علیه ۶۶۹ [بهاء الله] در ساحت اقدس عرض شد. هذا ما نطق به لسان القدم: طوبی لاسمک یا عبدالحسین قد حضر کتابک و فاز بالاصغاء فی مدینة عکاء الّتی بنیت لاسمی. اینست آن مدینه که در کتب قبل به مدینه الله و مدینه محبوبه ذکر شده و از قلم اعلی در این ظهور به سجن اعظم مذکور و مسطور، طوبی لمن فاز بالعرفان و ویل

للعالمین. دوستان آن ارض را تکبیر برسان و بگو عمری انّ الأمر عظیم عظیم. اهل ظنون و اوهام در آن ارض موجود و در جمیع احوال در اضلال نفوس مقدّسه ساعی و جاهدند. یعبدون العجل و لا یשמرون. یسرعون الی النار و هم لا یعرفون. یهرعون الی الطّاغوت و لا یفقهون. ان شاء الله دوستان الهی به طراز استقامت مزین باشند و به انوار یقین منیر. یا عبدالحسین انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین انّ ربک لهو الشّاهد العلیم. البهّاء علیک و علی الذّین نبذوا مشارق الأوهام عن وراثهم و تمسکوا بحبل الله العلیّ العظیم. انتهى.

یک لوح امنع اقدس هم مخصوص ایشان نازل صورت این کلمات محکّمت را مع لوح امنع به ایشان برسانید و اینکه ذکر نفوس مقبله نموده بودند تلقّاء وجه عرض شد. هذا ما نطق به امّ الكتاب فی الجواب: یابن اسمی علیکما بهائی، نفوس مذکوره در مکتوب جمیع به عنایت حقّ فائزگشتند. چندی قبل ذکرشان از قلم اعلی جاری. ان شاء الله در تبلیغ امر سعی نمایند که شاید اهل آفاق به مقصود آگاه شوند و سبب و علّت خلق را بیابند. افضل الأعمال تبلیغ امر ربهم الغنیّ المتعال. در این ایام به ارض خا و مدینه خضرا آیات و الواح ارسال شد. کلّ را از قبل حقّ تکبیر برسانید و به فضل و عنایت بشارت دهید. ان شاء الله کلّ به طراز ما یحبّه الله فائز شوند به شأنی که الوان عالم و زخارف و اشیای آن ایشان را مشغول ننماید و از جمال قدم بازندارد. قد انزلنا لک مرّة بعد مرّة ما ینطق بأفصح البیان فی الامکان بعنایتی و شفقتی و فضلی ایاک ان اشکر ربک الغفور الرّحیم. انتهى.

و اینکه ذکر مخدّره جناب امّ علیها بهّاء الله را نمودید در ساحت اقدس عرض شد. فرمودند: نعم ما نطقت به انا ذکرناها من قبل و نذکرها فی الحین و نزلنا لها لوحاً و ارسلناه الیها لتکون من الفائزات فی کتابی المبین و انزلنا لأمتی الّتی سمّیت بفاطمه و لأختک الأخری ما قرّت به عیونهما انّ ربک لهو المنزل الکریم. انتهى.

مخصوص هر یک لوح امنع اقدس ارسال شد. ان شاء الله به نفعات بیانات مالک اسماء و صفات فائز شوند و از بحر محبتش در کلّ حین بیاشامند، انه لهو المعطی الکریم. و اینکه درباره اخت حضرت سلطان الشّهداء و امّاء الله علیها و علیهنّ بهّاء الله ذکر نمودید تلقّاء عرش عرض شد. نسبت به هر یک شمس عنایت مشرق، هذا ما نطق به لسان المحبوب، قوله جلّ کبریائه: یا ابن اسمی، جمیع تحت لحاظ عنایت حقّ بوده و هستند. ذکرشان در ساحت اقدس مذکور و شمس فضل نسبت به هر یک مشرق. ان شاء الرّحمن در کلّ احیان از ریحیق استقامت

بیاشامند و به ذکر دوست مشغول. طوبی لامة انقطعت عن سوائی و نطقت بشائی الجمیل. انتهى.

یا محبوب فؤادی این ایام امر تبلیغ از جمیع امور اهم و اعظم است. باید نفوس زکیة ناطقه به بلاد توجه نمایند و به حکمت و بردباری ناس غافل را به کوثر الهی هدایت کنند. باید اراضی قلوب را مستعد نمود و القای کلمه فرمود و باید کل بدانند و به یقین کامل عارف شوند که مقصود از این ظهور اعظم اصلاح عالم بوده و هست. حکم نزاع و جدال و فوق آن و دون آن مرتفع شده. ان شاء الله کل بما یحب و یرضی عامل شوند. طوبی لمن یأمر بالمعروف خالصاً لوجه الله رب العالمین.

عرض دیگر، محبوب روحانی جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله دستخطی از قبل به این عبد فانی مرقوم داشته بودند و اسامی نفوس متعدده از ارض ک و اطراف آن در دستخط مذکور بود و از بحر جود و الطاف الواح مقدسه ممتنع مخصوص آن نفوس طلب نمودند و لکن آن دستخط بعد از هفت هشت شهر به این فانی رسید لذا آنچه طلب نموده بودند در عهده تعویق ماند تا در این ایام بعض الواح از سماء رحمت نازل. ان شاء الله ارسال می شود تا ایشان به هر که مصلحت باشد برسانند. خود ایشان مذکور داشتند که اگر غیر ایشان نفسی به آن اطراف یعنی دیاری که ایشان رفته اند برود بسیار محبوبست چه که رجای کلی آنست که جمیع به طراز استقامت مزین شوند لذا هر نفسی را مصلحت دانند بعد از مشورت به آن جهات ارسال فرمایند و اگر جناب محبوب جان حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر توجه فرمایند چنانچه اراده فرموده بودند بسیار محبوبست. ان شاء الله در هیاکل منقره عالم از نفس ایشان روح حیوان دمیده شود و به کمال استقامت قیام نمایند و به خدمت امر مشغول گردند. لیس هذا علی الله بعزیز.

عرض دیگر، دوستان آن مدینه و دیار اخری را که از کوثر بقا آشامیده اند و به افق اعلی ناظرند عرض تکبیر مقدس از شئونات عرضیه این خادم فانی می رساند و عرض می نماید ان شاء الله مشتعل شوید به ناری که میاه عالم از اخماد آن عاجز باشد و به نوری منور گردید که حجاب امم او را منع نماید و به استقامتی ظاهر شوید که کینونت استقامت از عظمت استقامت شما به تکبیر و تهلیل ناطق گردد. اینست مقام اهل بها که بر سفینه حمرا را کینند. این مقام را جز قلب پاک ادراک ننماید، طوبی لمن عرف و دونه للغافلین الحمد لله رب العالمین. انما البهائم الظاهر من هذا الأفق المنیر مقام ربنا المقتدر المتعالی العلیم الخبیر علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بأمر الله رب العرش العظیم.

خادم

۹ ذی الحجّة سنه ۱۲۹۸

در باره مواصلت مرقوم داشته بودید. تلقاء وجه عرض شد. فرمودند: اَنَّهُ بِيَارِكْ عَلَيْهِمَا وَيُوقِّعُهُمَا عَلَى ذِكْرِهِ وَثَنَاتِهِ وَيُؤَيِّدُهُمَا عَلَى مَا أَرَادَهُ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. یا ابن اسمی کبیر من عندنا علی وجه بنت خاله و بشرها بفضلی و رحمتی و عنایتی. به شروط مذکوره این فقره لدى العرش مقبول، ان شاء الله به کمال روح و ریحان بما امر به الرحمن عامل باشند و حق را شاکر.

[۱۹] جناب شهید ابن اسم الله الأصدق محبوب مکرم حضرت نبیل بعد علی علیه من کلّ بهاء ابهاه
ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى

حمد مقدّس از لم یزل و لایزال ساحت قرب قدس حضرت محبوب بی زوالی را لایق و سزااست که افق سماء انسان را به نیر عرفان منور فرمود. زهی حسرت و افسوس که معشر کرویّین و مقربین در تغنی و حوریات عرفات فردوس در ترنم و ساقی الهی قائم و یر دستش ریحی باقی و لکن نه گوشه که از اول قسمت برد و نه لبی که به ثانی فائز گردد. جلّ من اظهر للموحّدين من عباده و ستر عن المشرکین من بریته. اوست ذات مقدّسی که السن عالم از ثنایش عاجز و افتده امم از عرفانش قاصر. به قدرت کامله از آب آتش هویدا نموده و از نار نور ظاهر فرموده. دست قدرتش زمام عالم را اخذ نموده و لکن ابصار از او غافل و سلطان اراده اش کلّ را احاطه فرموده و لکن ادراک عباد قاصر. طوبی از برای نفوسی که به بصر حدید فائز شدند و به اذن واعیه تازه مزین گشتند. ایشان از بحر دانائی نوشیده اند و از اثمار سدره بینائی چشیده اند. امثال این سمع و بصر مطهر و مقلّب و منور بوده و هست. طوبی از برای نفوسی که منظر آن بصر واقع شدند و محلّ اصفا. لله الأمر من قبل و من بعد.

سبحانک یا من فی فراقک ارتفعت ضجیح المقربین و المخلصین و فی هجرک صعّدت زفرات الموحّدين و الفائزین و نزلت عبرات المشتاقین. اسئلک بنار سدرتک و انوار وجهک و لآلیج بحر بیانک و اسرار ملکوتک و جبروتک بأن تؤیّد اصفیائک علی القيام علی خدمتک و التوجّه الی دیارک. ای ربّ تری الدین انقطعوا عن دونک و قاموا علی خدمه امرک و اختاروا مکاره الغریبه

فی حبیب و رضائک و شدائد البریة رجاء ما عندک. اسئلک ببحر جودک و سماء فضلک بأن تحفظهم عن الذین سعوا فی اطفاء نورک و نقضوا عهدک و میثاقک. انت الّذی یا الهی خضعت کینونة القدرة عند ظهورات قدرتک و سجد هیکل القوّة لذی شئونات قوتک. ای ربّ فأنزل علی من قام علی خدمتک ما یجعله ناطقاً علی شأن لا یعتبره الضمت بما اکتسبت ایدى الأشرار فی مملکتک. اسئلک یا محبوب القلوب و مقصود الوجود بأن تکتب له من قلمک الأعلى ما ینظره باسمک بین عبادک و یرفقه بعنایتک بین خلقتک لا اله الا انت المهیمن الغفور الکریم. اصلی و اسلم یا الهی علیه و علی الذین طافوا لارتفاع کلمتک و اظهار امرک. ای ربّ فاجعلهم سرج هدایتک و اعلام نصرتک انک انت الّذی لا تمنعک شیء عن ارادتک لم تزل کنت مقتدرأ علی ما تشاء و لا تزال تکنون بمثل ما قد کنت فی ازل الازال لا اله الا انت الغنی المتعال.

و بعد یا محبوب فزادی قد کنت راقداً ایقظتنی نسائم حبکم الّتی سرت من آثار قلمکم و اسرت من عالم المحبة ما عجز عن ذکره قلمی و لسانی فلما عرفت و اطّلمت قصدت الارتقاء الی مقام استقرّ فیه کرسی مالک الاسماء حضرت و عرضت اذاً نطق لسان المقصود بما انجذب به حقایق الأشياء قال و قوله الأهلی:

هو الحافظ الناظر العلیم الخبیر

یا ایها الطائر فی هوائی و المقبل الی ملکوتی و الناظر الی افقی و الناطق بثنائی فی ایامی و القائم علی خدمة امری قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه لذی المظلوم اذ کان یمشی فی مقام جعله الله المنظر الأكبر ان ربک لهو المقتدر القدير. سمعنا ندائک اجبتاک و وجدنا عرف خلوصک ارسلنا الیک ما تضرع منه رائحة قمیصی المنیر. طوبی لعبد هرته جذبات بیانک فی ذکر الله ربک و رب العالمین. قد کنا معک فی کلّ الأحوال و انزلنا لک من قلمی الأعلى ما یکون باقیاً ببقاء اسمائی الحسنی ان افرح بهذا الفضل المبین. ان شاء الله در جمیع احوال مؤیدی و لحاظ عنایت با شما بوده و خواهد بود. احبای الهی را از قبل مظلوم تکبیر برسان و جمیع را به فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده. ان شاء الله موفق شونید بر آنچه لایق این یوم عزیز عظیم است. طوبی از برای نفسی که الیوم به خدمت امر قیام نمود. نفسی که صاحب بیانند باید به تبلیغ مشغول شونید، اینست امر مبرم الهی که در کتب و صحف از قلم اعلی جاری و نازل گشته. این فقره بسیار بزرگست. از حقّ جلّ جلاله بخواهید تا کلّ را از این مقام بلند محروم نفرماید. اگر از اول امر نفوس مشتعلّه مطمئنّه به تبلیغ متمسک می شدند هرآینه عالم از نیر اعظم منور و روشن مشاهده می گشت.

امید هست که اولیای حقّ طراً بر تبلیغ امر قیام نمایند قیامی که سبب قیام اهل عالم شود به بیانی که سبب نطق و بیان امم گردد. در سحرگاهان هریز نسایم عنایت رحمن بر کلّ مرور می نماید و اسرار وصل و لقا بر هر شیء القا می فرماید. برخی به اصفا فائز و بعضی محروم. کلّ یعمل علی شاکلته. قسم به آفتاب بیان که هر نفسی از عظمت این یوم آگاه شود عالم عالم زخارف و عالم عالم اشیاء و عالم عالم کتب او را منع ننماید و محروم نسازد. جمیع را بر اتحاد امر نمودیم. ان شاء الله کلّ به همّت اولیا به این مقام فائز شوند. یا علی قل لا انسان الا بالانصاف و لا قوّة الا بالاتحاد و لا خیر و لا سلامة الا بالمشورة. یا محمد، قلم اعلی در کلّ حین مشغولست. از حقّ بخواه تا تشنگان بادیّه عشق از این فرات جاری محروم نمانند و ممنوع نشوند. در اطراف عالم این ذکر منتشر و انوارش ظاهر و لائح مع ذلک اهل ارض محجوب و غافلند. هر طائفه از طوائف امت عظیمه در مدن کبیره به امری از امور تمسک می نمایند و در اعلاء آن جهد بلیغ مبدول می دارند به شأنی که از بذل جان و مال دریغ ندارند و اهل ایران از این امر اعظم که به مثابه آفتاب در قطب زوال روشن و منیر است غافل و محتجبند، ذرهم فی خوضهم یلعون. ان شاء الله نفوسی که الیوم به حقّ منسوبند و به اسمش مذکور مقامات خود را بشناسند و حفظ نمایند. شأن ایشان عند الله عظیمست. از حقّ بطلبید تا کلّ را مؤید فرماید بر حفظ مقامات خود به شأنی که هیچ امری از امور و هیچ شیئی از اشیاء ایشان را سدّ ننماید و غافل نسازد. انتهی.

یا محبوبی، اهل ارض از این فضل اعظم و عطیة کبری غافلند. به ایادی خود صنم می تراشند و به کمال جدّ و جهد او را تقویت می نمایند و بعد از ظلمش نوحه می کنند. مقصود از صنم که ذکر شده و می شود جاهلی است که به اسم علم معروف. در هر عهد و عصر سبب و علت منع عباد از فیوضات مالک ایجاد در مبداء و معاد بوده و هستند. اگر صاحب بصری تفکر نماید و در کتب الهی از قبل و بعد تفرّس کند به آنچه ذکر شد گواهی دهد.

اینکه مرقوم داشته بودند به اتفاق جناب محبوبی حاجی میرزا حیدر علی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] به ارض هم تشریف برده اند لأجل اعلاء کلمة الهی این فقره تلقاء وجه عرض شد. هذا ما نطق به لسان الوحی فی هذا المقام، قوله تعالی: ان شاء الله نهال های بستان الهی از آب بیان اولیائش به خلع تازه فائز شوند و از حرارت محبتشان به منتهی نمو و اثمار مزین گردند، انه لهو المؤید الحکیم و الموفق العلیم. انتهی. البتّه از توجّه به جهات لأجل اظهار امر و اعلاء کلمه خالصاً لوجه الله ثمرهای کلیه ظاهر شده و می شود. بیان فی سبیل الرحمن مؤثر بوده و هست.

اینکه مرقوم داشتند نظر به حکم قبل اراده توجّه به ارض ص و اطراف آن نموده‌اند، این فقره بسیار محبوبست. امر تبلیغ الیوم بر مثل آن محبوب لازمست. حسب الأمر آنکه هر نفسی را مصلحت بدانند یعنی دارای بیان و قلب فارغ باشد به مدن و دیار الهی از برای تطهیر نفوس از کوثر جاری از قلم اعلی بفرستند لدی الوجه محبوب و مقبولست. انتهى.

جميع نفوس از برای این یوم خلق شده‌اند. ان شاء الله باید آن محبوب در این فقره سعی بلیغ مبذول دارند و اگر نفوسی هم به قبایل توجّه نمایند مثلاً به سمت کرمانشاه و همچنین محالّ بختیاری از اطراف فارس و غیره محبوبست بلکه لازم و لکن در صورتی که آن نفوس به طراز حکمت منزله مزین باشند. در هر محلّ که وارد شوند سبب ترکیه نفوس و اصلاح اهالی و اعمال طیّه و اخلاق حسنه گردند. امید هست که از نار سدره انجمنی در عالم از این قبیل یافت شوند و به نور حکمت عالم را منور دارند، ان ربنا الرحمن لهو الغفور الرحيم و هو المقتدر القدير.

امروز روزیست که اشعیای نبی از آن خیر داده. اخبار این یوم به مثابه نیر اعظم از آفاق صحف الهی مشرق. جميع انبیا اهل عالم را به این یوم اعظم بشارت داده‌اند و جميع کتب الهی شاهد و گواهدست و لکن جهل حایل شده و ناس را از دریای علم محروم ساخته به قسمی که نمی‌دانند چه نافع است و چه مضرّ عالم را بلا و ظلمت احاطه نموده مع ذلک احدی ملتفت نه، صدق ربنا العلوی الأبهی. اگر نفسی در سرور و الواحی که از قبل نازل شده به بصر انصاف ملاحظه نماید و تفکر کند شهادت می‌دهد به آنچه ظاهر شد حرف به حرف از ملکوت علم الهی به کمال تصریح نازل گشته. خلق را گمان آنکه اهل انصاف و علم و حکمت و زهد و تقوی علمای ارضند غافل از اینکه نزد حقّ از جهلا مذکور و محسوب. این نفوس غافله سبب غفلت و منع عباد از افق اعلی بوده هستند. می‌فرماید انّ العالم من هدی الناس الی صراطی و علمهم سیلی المستقیم. عالمی که به این مقام فائز شود او به منزله بصر است از برای هیکل عالم. قوله عزّ اجلاله: حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم. ان شاء الله ارض از این دو عطیه کبری محروم نماند و ممنوع نشود. انتهى.

اینکه در ذکر اوراق ناربه و انتشار آن مرقوم داشتند حقّ شاهد و گواهدست که همان میرزا هادی که حال در ارض ظا به اضلال نفوس مشغول است ابدأً از امر نفسی که خود را به او نسبت می‌دهد مطلع نبوده و نیست. ای کاش خرق حجاب می‌شد و لله در دقائق معدوده به اصفا فائز می‌گشت یعنی به اصفاء کلماتی که اگر بر صخره صمّا القا شود مثل ماء جاری گردد. معشر معشر غافلین

است. قسم به آفتاب افق بیان که به مثابه آنست که کوری کور دیگر را راهنمایی نماید و یا غافل به غافل دیگر متمسک شود. یتکلمون بأهوائهم و لا یشعرون. ای کاش موفق می شدند اقلأً به آثار رجوع می نمودند. این خادم فانی متحیر و مبهور آیا به چه متمسکند و چه می گویند. عالم را آیات الهی احاطه نموده علی شأن ملئت الآفاق منها و والله الذی لا اله الا هو این عبد و امثال او از احصای آن عاجز و جمیع نفوس مقبله بر این شهادت می دهند مع ذلک رئیس المفتترین نوشته دو کلمه از اینجا دو کلمه از آنجا اخذ می نمایند و به اطراف می فرستند. ملاحظه نمائید چه مقدار از غفلت و عدم درایت و بی بصری تبعه خود مطمئن است. اگر مطمئن نبود به این هدیانات که کذبش به مثل آفتاب روشنست تکلم نمی نمود. اگر کسی لله فی الجمله تفکر نماید در شئونات ظاهره از افق اعلی بر اول امر و اصل آن مطلع می شود که چه قسم بوده. از حق می طلبم غافلین را به طراز آگاهی مزین فرماید و به اکیل انصاف سرافراز نماید، انه لهو المقتدر القدیر.

و اینکه درباره محمدتقی مرقوم داشتید از او سؤال شود که در حین مرخصی به او چه فرمودند لعل یتذکر او یخشی. به زخرف فانیه از مطلع نور احدیه گذشت و یوسف الهی را به دراهم فانیه تبدیل نمود. در پست فطرتی او همین کافیسست که حسین سوخته او را از حق منع نموده و به جزیره معروفه برده، العجب کل العجب و آن شخصه ای که در طهران به او جبه داده قسم به جمال حق که او هم مثل او ابدأ از اصل این امر اطلاع نداشته. او و دو اخوی او از اول خارج بودند و از امر نقطه اولی روح ما سواه فداه بی خبر بلکه تبری می نمودند. بیت آن نفوس در محله ای و بیت مقصود در محله آخری و نظریه اعراض سالها مابین فصل بود و اکثری بر این فقره گواه بوده و هستند.

اینکه ذکر جناب حاجی میرزا ۸ ۶۰ [حس] علیه بهاء الله و اراده جناب وزیر را نمودید، این مراتب تلقاء وجه عرض شد. فرمودند آنچه الیوم لازمست تمسک به امر تبلیغ است. اگر فی الجمله علو امر الله ظاهر شود جمیع وزرا به اعانت قیام نمایند و آنچه هم الیوم سبب و علت آسایش و حریت شود محبوبست. انتهی.

عرض این فانی آنکه در جمیع امور مشورت لازم. باید آن محبوب در این فقره بسیار تأکید فرمایند تا امر مشورت مابین کل جاری شود. آنچه در این فقره از قلم اعلی جاری شده و می شود مقصود آنکه امر مشورت مابین دوستان محقق گردد چه که او سبب و علت آگاهی و هوشیاری و خیر و سلامتی بوده و خواهد بود.

اینکه درباره دوستان الهی در هر محل مرقوم داشتید ان شاء الله در جمیع اوان به اصلاح خود و

عالم مشغول باشند و به انوار وجه منور و فائز. فی الحقیقه نفوسی که الیوم به ناموس اکبر تمسک جسته‌اند و به افق اعلی ناظرند به منزله سرچند در عالم. ان شاء الله در صدد آن باشند که در ایام الهی ظاهر شود از ایشان آنچه که به دوام ملک و ملکوت ذکرش از دفتر عالم محو نشود. اگر بر مقامات خود آگاه شوند لعمرالمحبوب به فرح اکبر فائز گردند. در سبیل الهی حمل نمودند آنچه را احدی از قبل حمل ننمود. از حق می طلبیم اولیا را مؤید فرماید بر حفظ مقامات خود، انّه علی کلّ شیء قدیر.

اینکه از ارض خ و ک و ق و هم تعریف فرمودند لله درهم و طوبی لهم. ان شاء الله به کمال همت بر این امر اعظم ثابت و راسخ و مستقیم باشند. ذکرشان در ساحت اقدس عرض شد، آفتاب عنایت نسبت به هریک مشرق. از حق می طلبیم بر نار محبت و نور معرفتشان در هر حین بیفزاید به شأنی که شئونات جباره ایشان را از ما هم علیه منع ننماید. جباره و فراغت و امثال آن که از قبل و بعد ذکر شده در رتبه اولیه جهلائی هستند که به علما معروفند مابین همج رعاع. لعمر الله ایشانند قاطعان طریق الهی و ایشانند حجب مانعه و کتب کاذبه. فی الحقیقه علمای ایران بسیار غافلند. آنچه در دست آن فتنه ضالّه مضلّه بوده اکثر مفتريات خود آن نفوسست که از قبل و بعد گفته‌اند و در کتب نوشته‌اند. ایشانند صحف اوهامیه و دفاتر ظنونیه و توابع ناحیه کذب که به مقلّسه نامیده‌اند. وقتی از اوقات این فانی قصد مقصد اعلی و ذروه علیا نموده، بعد از حضور در ساحت امنع اقدس فرمودند ای عبد حاضر، بگو بینم آن رصاصی که حضرت اعلی و مبشر جمال کبریا را شهید نمود از چه معدن و حقیقت آن چه بوده و آن سیوفی که اجساد اولیا را قطعه قطعه نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده. یا عبد حاضر لدی الوجه، در بیانات مظلوم آفاق تفکر نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و کلّ به بصیرت تمام در آنچه واقع شده تفکر نمایند. در آن حین اشعه انوار بیان رحمن این فانی را به شأنی اخذ نمود که قادر بر ذکر آن نشده و نخواهد شد. مدتی این عبد قائم و جمال قدم صامت و ساکت. بالأخره فرمودند یا عبد، آن حدید و رصاصی که سبب نوحه مقرّبین و ضجیح مخلصین شد آن کلمات نفوس غافله بوده که سالها در معادن جهل و کذب تربیت یافته و بالأخره از قم علما ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائش را شهید نمود. یا عبد، درست تفکر نما. اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحیه مقدسه و وجود قائم به اوصاف مذکوره نبود وارد نمی‌شد آنچه وارد شد و دیده نمی‌شد آنچه که قلم و لسان از ذکر آن مضطربست. فرمودند یا عبد حاضر، اگر نفسی به انصاف نظر نماید همان کلمه که از معدن کذب ظاهر شد که گفته آن حضرت

موجود است و قاتل بر تولد او از کفار محسوب رصاصی بود که بر بدن آن سید عالم وارد شد و حال معرضین بیان به همان طریق مشی می نمایند و در ترتیب همان موهوماتند. انتهى.

اعاذنا الله و معشر الأنسان من مكرهم و افترائهم و ما يخرج من افواههم أنه لهُو الحافظ المقدر القدير. آیا یک گوش یافت نمی شود؟ آیا حکم بصر محوشده؟ آیا انصاف به کدام عالم سفر نموده و یا صدق وفات کرده؟ این کلیل نادان نمی داند چه عرض نماید. این مقامات از ذکر و بیان خارج است. زفرات مرتفع و عبرات نازل و الأمرید الله ربّ الذاکر و القائل.

و اینکه درباره یکی از اماء الله مرقوم داشتید که از حقّ جلّ جلاله طلب عنایت از برای زوجش نموده، این مراتب در پیشگاه حضور مالک قدم عرض شد. هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب، قوله عزّ اجلاله: یا علی یا ایها القائم علی خدمتی یا محمد یا ایها الناظر الی افقی و المتوجّه الی وجهی ان استمع ندائی و بشرها من قبلی لها ان تقرء ما نزل من قلمی الأعلى فی هذا المقام الکریم:

سبحانک یا من باسّمک ماج بحر الکرّم و حاج عرف الفضل بین الأمم اسئلک بندائک الأحملی و حقیف سدره المنتهی بأن تقدّر لی من قلمک الأعلى ما ینفعنی فی الآخرة و الأولى ثمّ اکتب لعبدک ما یقرّبه الیک و یعرفه ظهورک و بروزک و سلطانک و یعلّمه ما کان غافلاً عنه فی ایامک. ای ربّ فضلک سبق و رحمتک سبقت کلّ الأشياء اسئلک بسلطان الأسماء بأن لا تخیننی و آتاه عن بحر جودک و سماء فضلک و شمس عطاک. ای ربّ انا لا نعلم ما ینفعنا انت اعلم بنا ممّا لا اله الا انت الغفور الکریم. انتهى.

ملاحظه عنایت حقّ جلّ جلاله را نمائید، به مقامی رسیده که هر منصفی اقرار و اعتراف نموده به ان لا مثل لها و لا نظیر لها. ان شاء الله جمیع من علی الأرض مؤید شوند و به باب فضلش توجه نمایند و البتّه خائب نشوند. آنچه در این مقام نازل شد به امه الله علیها بهاء الله برسانند.

و اینکه ذکر متسبین مرحوم مرفوع حضرت اسم الله الأصدق علیها من کلّ بهاء ابهاه را نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد. فرمودند نظر عنایت به ایشان بوده و لحاظ فضل قطع نشده و نخواهد شد. جمیع را از قبل حقّ تکبیر برسانید. از قبل و بعد ذکر ایشان در کتاب الهی نازل و الواح مقدّسه هم از قبل ارسال شد. جمیع را از قبل حقّ به اذکار بیدیع منیعه که سبب و علت فرح و ابتهاج است متذکر دار، انا معهم نسمع و نری. ان شاء الله ظاهر می شود آنچه که از برای ایشان مقدر شد، انه یبسط امرأ من عنده و هو المقدر البازل الکریم. انتهى.

اینکه درباره سرور مکرم جناب حاجی منشی حقیقی علیه بهاء الله و عزه مرقوم داشتید فی الحقیقه همان قسم است که آن محبوب مرقوم داشته‌اند. از حق منبع این خادم فانی مسئلت می‌نماید که در هر حین بر شوق و شغف و محبت ایشان بیفزاید. ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست و این فانی هم مکتوبی در جواب دستخطشان عرض و ارسال می‌دارد.

و اینکه مجدد در دستخط دیگر ذکر جناب وزیر نموده‌اید ایشان و حزبشان در رفاهیت و حریت کلیه ساعی بوده و هستند. هنگامی که اشعه انوار ظهور از افق زوراء ظاهر و لائح بود قنصلی که در عراق بودند به کمال محبت به حضور آمدند و هر امری به ایشان ذکر می‌شد همان حین بر اجرای آن قیام می‌نمودند و جمال مبارک هم یک روز به منزل ایشان تشریف بردند و کان یومئذ یوما مشهودا و به حرارتی استقبال و مشایعت نمودند که سبب حیرت بعضی شد و در هنگام هجرت از آن ارض جناب میرزا مهدی حضور را که منشی سفارت بود فرستادند و بعد از حضور در ساحت اقدس معروض داشت که جناب صاحب سلام می‌رساند و می‌گوید اگر به سمت ما توجه فرمایند جهاز حاضر است و اگر هم مطلبی باشد مرقوم فرمایند، به جلالت ملکه ارسال می‌دارم و جواب آن را به زودی می‌رسانم. فرمودند فی الحقیقه کمال مسرت از محبت جناب صاحب و دولت ایشان حاصل و لکن حال نظر به استدعای والی و وزیرای دولت علیه به آن سمت توجه می‌شود، الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العلیم الخبیر. از قول ما خدمت صاحب سلام برسان و بگو کمال ممنونیت از مهربانی‌های شما داریم و از حق جل جلاله می‌طلبیم مکافات این عمل مبرور را به دولت بهیه عطا فرماید. انتهی. و این عمل ایشان از جمیع اعمالی که از اول ظهور و بروز دولت بهیه تا حال ظاهر شده مقدم بوده و خواهد بود چه که ذکر این فقره به دوام ملک و ملکوت باقیست. ان‌شاء الله امروز موفق شوند بر امری که سبب علو و سمو و رفعت و ذکر ایشان به دوام اسماء و صفات الهی گردد.

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا ابراهیم علیه بهاء الله نموده بودند، تلقاء وجه عرض شد. هذا ما نطق به ملکوت البیان، قوله عز کبریائه: یا ابراهیم، یوم عظیم است و امر بزرگ. هر نفسی الیوم از بحر ایقان آشامید و به افق اعلی راه یافت او از سید نفوس لدی الله مذکور. طوبی از برای بصری که به انوار وجه فائز شد و از برای سمعی که ندای مظلوم را اصغا نمود. امروز بعد از عرفان مشرق امر و مطلع وحی الهی استقامت از اعظم اعمال است، هر نفسی به آن فائز شد او به ذروه علیا فائز. ان‌شاء الله به این مقام اعظم به عنایت حق برسی و به اسم حق حفظش نمائی. طوبی لمن سقاک و

عَرَفَكَ مَا احتجَب عنه العباد إلا من شاء الله رب العالمين. انتهى.

مخصوص نفوسی که ذکرشان از قلم آن محبوب جاری عنایات لانهایات حقّ جلّ جلاله ظاهر و لایح. ان شاء الله کلّ از کأس عنایت بنوشند و به فضل و رحمتش شاکر و حامد و مبسوط و مسرور باشند. انّ الخادم يدعو لهم فی کلّ الأحوال وربنا الرحمن لهو السامع المجیب.

دستخط دیگر آن حضرت که به تاریخ ۲۰ صفر ارسال نمودید نفعه جان از او متصوّع بود چه که مزین به طراز محبت محبوب عالمیان مشاهده شد. الحمد لله بشارت بشیر معنوی پی در پی می‌رسد، له الحمد و الشکر و الثناء فی کلّ صباح و مساء. و چون خادم فانی از حرارت محبت گرم شد و از کأس ذکر و بیان سرمست گشت قصد ذروه علیا و غایت قصوی نمود و مراتب را تلقاء وجه معروض داشت، هذا ما نطق به لسان مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض، قوله جلّ جلاله: یا ذاکری و ناظری و الطائف حول امری، لعمری اگر نسیم گلشن بیان رحمن بر عظم ریمم مرور نماید هرآینه از هزیز آن به مقام فکسونا لحماً فتبارک الله احسن الخالقین فائز گردد و بر نفوس غافله مرور نمود و اثری از آن ظاهر نه چه که از ثدی ظنون آشامیده‌اند و از بحر یقین محروم و ممنوعند. از خود به هیچ وجه صاحب بصر و سمع نبوده و نیستند. جاهلی چند زمام آن نفوس را اخذ نموده و به هر سمت اراده نمایند می‌برند، تحرکهم احوالهم الا انهم فی خسران مین، ولكن عن قریب ثمرات اعمال خود را مشاهده نمایند و به یا لیتنا کتاً تراباً ناطق شوند. دوستان الهی را که از صهبای توحید آشامیده‌اند و به نارحب مشتعلند از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید از نفعه تکبیر به حیات جدید فائز شوند و به کمال اتحاد بر امر مالک ایجاد راسخ و ثابت و مستقیم مشاهده کردند. البهآ علیک و علی الذین نسبهم الله الی اسمی الأصدق علیه بهائی و عنایتی و رحمتی و شفقتی. بگو از شئون دنیا و مکاره آن محزون مباشید. ان شاء الله ظاهر می‌شود آنچه که سبب و علت فرح و نشاط مقرّبین و موحدین و مخلصین است. انتهى.

اشراقات آفتاب فضل به شأنیست که صد هزار مثل این عید از تحریر آن عاجز است. خود آن جناب مشرف بوده‌اند و امواج بحر اعظم را مشاهده نموده‌اند، دیگر محتاج به ذکر این فانی نبوده و نیست.

و اینکه دربارهٔ مخدّره امّ و اخت علیهما بهآء الله که در طا ساکنند مرقوم داشتید، اظهار عنایت نسبت به ایشان شده و می‌شود و این فانی بر این فقره شاهد و گواه است مع ذلک تفصیل عرض شد و به شرف اصغاء محبوب عالمیان فائز گشت، قوله جلّ کبریائه: یا امة الله، ذکر در احیان متعدّد

از قلم احدیه جاری و نازل. آنچه شما به آن فائز شدید ملکه های ارض به آن فائز نشدند. بگوشت از لسان حقّ جلّ جلاله کلمه یا امتی می شنوی. فوالذی سخر السموات و الأرض بکلمة من عنده لآلی و جواهر ثمینه ارض به این کلمه معادله نمی نماید، ان افرحی بذکری و اطمئنی بعنایتی. اماء موقنه ثابتة راسخه از اوراق سدره محسونند و به اماء در کتاب مذکور و به حقّ منسوب، کدام مقام اعظم از اینست؟ ان شاء الله بما یحبّه الله متمسک باشید و به شطر سجن ناظر. جمیع اماء آن ارض را تکبیر می رسانیم و به عنایت و شفقت و مکرمت حقّ بشارت می دهیم، البهاء علیک و علی بتک و علیهنّ. انتهى.

اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد کاتب علیه ۶۶۹ [بهاء الله] نمودید هذا ما نزل له من سماء مشیه ربنا الغفور الکریم، قوله عز کبرياته:

هو الشاهد السامع العليم الخبير

ان یا قلم الأبهی ان اذکر من اقبل الی افقی الأعلى و سماع النداء اذ ارتفع بین الأرض و السماء و اجاب مالک الأسماء الذی اتی بسلطان احاط من فی السموات و الأرض و بامر خضعت له الأعناق. یا محمد هل تعرف من یذکرک فی السجن لعمر الله یذکرک مکلم الطور و اقبل الیک مالک الوجود الذی به نفخ فی الصور و نصب صراط الله ربّ الأرباب. لو تطّلع بعنایتی و تجد عرف قمیصی لتقوم علی ذکری و ثنائی علی شأن لا تمنعک شئونات الأرض و الوانها ان ربک لهو العزیز العلام. طوبی لبصر رأی آیاتی الکبری و لسمع سمع ندائی الأحلی و لوجه توجهه الی افقی الأعلى و لید اشتغلت بتحریر ما نزل من سماء عناية ربها العزیز الوهاب. انا سمعنا نداءک اجبتاک و رأینا اقبالک ذکرناک بهذا اللوح الذی یكون باقیاً بقاء اسمائی فی ملکوتی ان ربک لهو المقنن علی ما یشاء یعطی و یمنع و هو العزیز الفضال. انا دخلنا السجن و دعونا کلّ الی البحر الأعظم من الناس من نقض میثاق الله و عهده و منهم من قال لییک لییک یا منزل الآیات. انا ذکرنا کلّ من اقبل الی الوجه یشهد بذلك قلمی و لسانی و عن وراثهما علمی الذی احاط الآفاق. انک اذا فزت باللوح و سمعت ما نزل من سماء مشیه ربک و له وجهک شطری و قل اشهد ان بک نزلت الآیات و ظهرت العلامات و ما کان مکنوناً مخزوناً مستوراً فی ازل الآزال. اسئلک ان لا تخیبنی عن بدایع فضلک یا من فی قبضتک زمام الکائنات. کذلک ارسلنا الیک من فرات رحمتی ما جعله الله علّة الحیوة لمن فی الأرضین و السموات. انا غفرنا التي اردت غفرانها ان ربک لهو العزیز الفقار. البهاء علیک و علیها و علی الذین نبذوا العالم و اقبلوا الی الأسم الأعظم الذی ینطق فی کلّ شأن انه لا

اله الا انا المقتدر المختار. انتهى. ان شاء الله از اشراقات انوار آفتاب کلمه الهی منور باشند و از بحور مودعه در آن به اسم دوست یکتا بیاشامند، هنیئاً له و مریئاً له.

و همچنین عرایضی که در بین پاکت آن محبوب بود جواب آن از سماء عنایت نازل و ارسال شد، ان شاء الله برسد و از بیانات منزله از سماء مشیت حق جلّ جلاله قسمت و نصیب بردارند و فائز شوند به آنچه الیوم لایق و سزاوار است.

و اینکه از حرکت سجن اعظم که در الواح از قلم اعلی جاری شده سؤال فرمودند عرض شد. فرمودند انه یظهر ویری الأمرید الله مالک الوری. انتهى.

و اینکه در شهادت فی سبیل الله مرقوم داشتید عرض شد. قال جلّ کبریاؤه: انا کتبنا له هذا المقام الاعلی و هذا الذکر الأسنی طوبی له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فی الله الواحد الفرد العلیم الخبیر. انتهى.

اینکه درباره جناب ملا محمد قاضی مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیت نازل و ارسال شد. ان شاء الله به آن فائز شوند و از بحر معانی بیاشامند. و همچنین عدد اسم اعظم ۹ الواح منیعه من غیر اسم ارسال شد، به نفوس مذکوره در ورقه اسامی برسانند. اسماء ایشان حکمه للأمر نوشته نشد. الواح مقدسه بی اسم از این قرار باید داده شود: آن محبوب اول به ذکر الهی به عدد اسم اعظم مشغول شوند و بعد به وضو شروع نمایند و بعد از وضو مره آخری به ذکر اول مشغول گردند و الواح را در محل مرتفعی بگذارند و به مندیل لطیفی روی آن را مستور دارند و بعد به اسم هر که اراده نمایند دست برده یک لوح بیرون آورند و آن اسم را بنویسند و بدهند. ان شاء الله از بعد هم الواح مقدسه به همین نحو ارسال می شود. یکمرتبه ارسال آن جایز نه. از حق جلّ جلاله این خادم فانی می طلبد که از نفس آن محبوب هیاکل افتاده بی شعور به شعور آیند و بخدمه الله قیام نمایند.

ذکر توجه به ارض خا نموده بودند. جمیع دوستان آن ارض را حسب الأمر تکبیر برسانید. این ایام مخصوص نفوسی که عرایضشان به ساحت اقدس رسید و همچنین بعضی مراسلات که به حضرت مرفوع اهل قائن علیه من کلّ بهاء ابهاه ارسال داشته بودند جواب بعضی نازل و ارسال شد لتقرّ عیونهم و تستنیر وجوههم و تطمئن افئدة الذین سعروا الی صراط الله رب العالمین. امری که در این ایام در سجن اعظم به ظهور رسیده ارتقای حضرت نبیل قبل علی از اهل قائن علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ تور انوره بوده. ایشان در اول فجر چهارشنبه بیستم ۲۰ شهر ربیع الاول به رفیق اعلی

صعود فرمودند و حسب الأمر حضرت غصن الله الأكبر روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء و همچنین غصنین انورین روحی لهما الفداء که در قصر حضور داشتند به تشییع مأمور شدند و پیاده تشریف بردند و حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء در ارض سجن تشریف داشتند و در آن لیل و صبح یوم عند من صعد الی الله حضور داشتند و این عبد هم طلب اذن نمود لأجل تشییع توجّه نماید، فرمودند توجّه تو جایزه چه که هوا سرد است و آثار ضعف در تو مشاهده می شود. بعد این فانی مع اوراق و قلم و مداد در ساحت اقدس امام وجه حاضر و قائم. در همان یوم از سماء فضل مخصوص آن مرحوم مرفوع نازل شد آنچه که عرف آن به دوام ملک و ملکوت باقی و ذکرش از السن اهل عالم جاری. فضل و عنایت و شفقت و رحمت حقّ به مقامی است که جمیع عالم از ادراک آن علی ما ینبغی عاجز و قاصرند. از قبل این فانی دوستان الهی را تکبیر برسانید. ان شاء الله فائز شوند به آنچه که لدی الله محبوب و در کتاب مسطور است. البهَاء علی حضرتکم و علی الدین شربوا کوثر العرفان من ایادی عطّاء ربّهم الکریم الحمد لله العلیّ العظیم.

خادم

فی ۲۹ جمادی الأولى سنة ۱۲۹۹

۹

[۲۰]

محبوب قلب و فؤاد جناب ابن اسم الله الأصدق علیهما من کلّ بهاء ابهاه ملاحظه فرمایند

۱۵۲

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

اشکو بئى و حزنى الى الله مالک الأنام قد انقلبت الأمور و اضطربت البلدان و ضعف بها الاسلام قد احاطه الأعداء و هو محاط ینبغى لذلك الحزب ان يدعوا الله فى الصّباح و المساء و يستلوه بأن یؤید المسلمین كافة علی ما یحبّ و یرضی و یرفعهم بأمره و سلطانه و یعرفهم ما یعلمه مقاماتهم و ان یبدل ذلهم بالعزّ و فقرهم بالغنّاء و خرابهم بالعمار و اضطرابهم بالاطمینان و خوفهم بالأمن و الأمان انه هو الرّحمن لا اله الا هو المشفق الکریم.

یا محبوب فؤادی، عالم را نار غفلت احاطه نموده و آنچه حقّ جلّ جلاله در کتب و زبر از قبل اخبار فرموده کلّ ظاهر و مشهود. بلایا و قضایای ارض مثل غذاهاى عادى شده، هر یوم می رسد. از

۱۰۴

یک طرف بلایا، از یک طرف حرب‌های غیر عادله و مدافع ظالمه و بنادق باغیۀ طاغیه عالم و اهل آن را احاطه نموده و احدی سبب و علت آن را نیافته. باری دین الهی به مثابۀ طیر روحانی تحت مخالب فراعنه مشاهده می‌شود و یا تحت برائن سیاح. اسکندریه که به جمیع زینت‌های عالم مزین شده بود در ساعات معدوده برهنه و عریان مشاهده شد بلکه خراب و ویران، لا حول و لا قوه الا بالله. جزایهای اعمال مجسم شده و به اشکال مختلفه درآمده، یفرون و لا مهرب، یستغیثون و لا حین استغاثه، یهربون و لات حین مناص. حق جلّ جلاله توفیق عنایت فرماید که انسان اقلّاً بدانند و آگاه شود که این اسباب از چه سببی تولید نموده و از چه عملی ظاهر شده، هیهات هیهات انّ الأعمال سدّت باب العرفان. اعمال شنیعه سبیل دانائی را سدّ نموده و انسان را از آگاهی منع کرده. امید هست که این زلزال را از پی سکون درآید و این اضطراب ارض را اطمینان اخذ کند. این ایام این کلمه علیا از لسان مالک اسماء اصغا شد، قوله تعالی: یا عبد حاضر، این ایام زمین و زمان و آسمان هریک به دولسان اخبار خود را عرض می‌نمایند. انتهی.

از برای اهل این اطراف آسایش و راحت مفقود است. امر به مقامی رسیده که ارسال پوسته و مکتوبات صعب شده بل صعب مستصعب و حال اراده است که این مکتوب را در حیفاً به برید برسانند. دیگر حقّ عالم است که چه قسم برسد و کی برسد. چون جواب نامه آن محبوب روحانی لازم بود لذا مختصر این عبد عرض می‌نماید و امید هست که برسد. نامه آن محبوب که تاریخ آن بیست و ششم ۲۶ شهر جمادی الثانی بود از قبل رسید. گویا حمامه مدینه وفا بود که با نامه‌های محبت و مودت و شوق و اشتیاق وارد گشت. نغمه‌اش بهجت آورد و هدیرش بر شوق افزود. امید هست حقّ جلّ جلاله آوارگان کشور توحید را در ظلّ قباب عنایت جمع فرماید، انه هو المقتدر القدیر.

اینکه درباره ارسال جناب آقا سید صادق و اخوی ایشان علیهما بهاء الله و عنایت مرقوم داشتید بسیار بسیار مقبول و پسندیده افتاد. امروز روز عمل خالص و خدمت امر است که شاید انوار اخلاق عالم را احاطه نماید و جنود اعمال طیّبه قلوب غافله را اخذ فرماید و به شطر آگاهی کشاند. آنچه در این خصوصات مرقوم داشتید عرض شد. فرمودند الحمد لله موفق شدند بر خدمت و تربیت عباد. ان شاء الله جمیع فائز شوند به آنچه که مقصود است و آن اینکه کلّ لوجه الله حرکت نمایند و مذهب الهی را سبب و علت ضغینه و بغضا ننمایند. با کلّ به کمال رفق و مدارا و محبت ملاقات کنند و کلمه را القا نمایند. اگر قبول شد و از وجهه‌اش نصره رحمن مشاهده گشت حقّ متعال را شاکر شوند

وَأَلَّا أورا به او واگذارند بدون آنکه ادراک عدم محبت نماید. نفوس زکیه مطمئنه راضیه مرضیه را لأجل صفات پسندیده و اخلاق روحانیه هر نفسی اظهار محبت می نماید و دوست می دارد و لکن نفوس غافله را باید لوجه الله محبت نمود که شاید مبدء رحمت و فضل را سبب و علت عناد ندانند و ارض فی الجملة مستریح شود. نشهد ان لا اله الا هو اعترافاً بما نطق به القلم الأعلى فی اول الأیام و نشهد انک اقبلت و رأیت و سمعت و فزت و قمت علی خدمة اهل العالم امرأ من لدى الله مالک القدم. طوبی لک و لأهلک و لمن معک و نسلّم و نکبر علی احبّاء الله فی هناك و فی الأقطار و نبشّره بذكر الله و رحمته و نوصیهم بالاستقامه و الأمانة و الصدق و الوفاء و بما انزله الله فی الكتاب. انتهى.

اینکه ذکر جناب آقا غلام علی من ک علیه بهاء الله و اخلاق پسندیده اش نموده بودند، فی الحقیقه چنین است که آن محبوب مرقوم داشته اند چه که مکرر ذکرش از ملکوت بیان شنیده شد. ان شاء الله مؤید باشند و به آکسیر خلوص نحاس وجود را به ذهب ابریز تقلیب نمایند و هیاکل تزییه را از امطار عرفان مالک ایام خلعت جدید بخشند، لیس هذا علی الله بعزیز.

و اینکه در ذکر صیافت و هجرت بعضی لوجه الله مرقوم داشتید تلقاء وجه عرض شد. فرمودند الحمد لله از عنایت حقّ جلّ جلاله نفوسی در ارض خا ظاهر شده اند که لایقند از برای ذکر الهی و تهذیب نفوس. جناب معلّم لازال نزد مظلوم مذکور بوده و هست. لوح مفصّلی مخصوص ایشان نازل شده و لکن تا حال در ارسالش توقّف رفته، لو شاء الله یرسله انه لهو المؤید الحکیم و السلام علیه یوم سمع و اعترف و یوم نطق بین العباد و یوم یرجع الی الله ربّ العالمین. انتهى.

و اینکه درباره صعود ورقه علیها بهاء الله و رحمته و فضله مرقوم داشتید مع وصایای آن مخذّره تلقاء وجه عرض شد. فرمودند یا ایها المشتعل بنار حبّی علیک بهائی ان استمع ندائی انه ذکرک فی هذا اللیل مرّة بعد مرّة و هذه تارة اخرى لتشکر الله ربّ العالمین. و ما ذکرک فی الورقة الّتی رجعت الی سدره المنتهی عند ربّها الأبهی نشهد انها سمعت و فازت و اعترفت و شربت رحیق الوصال و صعدت الی الغنی المتعال کذلک شهد لها قلمی و لسانی فی هذا المقام العظیم. اشهد انها آمنت برّبها اذ کفر به اکثر العباد و اقبلت الی الأفق الأعلى اذ اعرض عنه الوری طوبی لها و لمن یذکرها بما ذکرها لسان الله العظیم الحکیم. یا ورقتی انّ المظلوم یحبّ ان یذکر اباک الّذی اذا سمع بشارة الحضور نبذ العالم عن ورائه مقبلاً الی البیت الأعظم بوجه کرّمه الله عن التوجّه الی غیره و ذکرناه فی الواح شتی و فی الصّحیفه الحمراء الّتی ما اطّلع بها الا الفرد الخبیر. هو الّذی

بقیامه علی خدمه الأمر ظهرت الاستقامة فی البلاد وبتوجهه الی شطر السّجن توجّهت افئدة البالغین. الثور الساطع من افق الجبین علیه وعلیک وعلی الذین شهدوا بما شهد الله قبل خلق السموات والأرض انه لا اله الا هو المشفق الکریم. انتهى. ووصایای ایشان هم به طراز قبول فائز شد و به امضا مفتخر گشت. فرمودند همان قسم که ورقه اراده نموده عمل نمائید. وصایای او شهادت می دهد بر مقام او عندالله. آنچه در آن ارض باید عمل شود عمل نمائید و آنچه بر حق است البته عمل خواهد شد. انتهى. این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله مسألت می نماید که جمیع اماء را تأیید فرمایند تا به آنچه از آن ورقه دیده و شنیده اند متذکر شوند و جهد نمایند تا بما یحبّه الله ویرضی فائز گردند، اینست اصل کلّ خیر و مبدئه. حسب الامر با جناب زوج اگر مدارا شود اقرب و احسن است. اگر خود ایشان به صرافت طبع به وصیّت عمل نمایند لدى الله محبوب است، انه یأمر عباده بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالمه.

اینکه درباره استقرار بازماندگان در ارض خا و طا مرقوم داشتید عرض شد. هذا ما نزل فی الجواب: یا ایها القائم علی خدمتی و الناظر الی وجهی، خود آن جناب گاهی ساکن و گاهی سایر باشند، هذا ما اختار لک المختار. و اما بازماندگان نفوسی که سالها در ارض خا بوده اند حال هم به همان قسم در آن محل ساکن باشند احسنست و اگر وقتی از اوقات حکمت مقتضی حرکت شود لا بأس و این اراضی حال فی حرکت و ولج و اطراف بسیار منقلب، نسئل الله بأن یحفظها من شرّ المدافع و البنادق و من الذین غرّتهم الدنیا بغرور عجزت عن ذکره الأقدام. انتهى.

و اینکه درباره ارسال عرایض احباً مرقوم داشتید، حسب الامر اگر عرایض را به کمال اختصار عرض نمایند ارسال آن جایز چه که هم به فیض فائز می شوند و هم از آن جناب مسرور می گردند. در جمیع امور حسب الامر باید حکمت امام وجه ملاحظه شود و باید جمیع دوستان به او تمسک نمایند. امر تبلیغ که از اعظم امور است در کتاب الهی آن را هم معلق و منوط به حکمت فرموده اند. می فرماید بالحکمة و البیان، اول حکمت و بعد بیان. تعالی الذی اراد لنا فی کلّ الامور خیراً من عنده و علمنا ما یرتفع به الامر من دون ان یرتفع ضوضاء کلّ غافل مریب. وقتی از اوقات این کلمه مبارکه علیا از لسان عظمت استماع شد، فرمودند انسان می تواند افسردگان را به ماء عنایت تازه نماید و مردگان را به کوثر حیوان زنده کند من دون ان ینطق بما کان منکراً فی عرف العباد. و فرمودند طوبی از برای نفسی که ناس را از دریای بیان رحمن بنوشاند من دون آنکه به کلمه ای تکلم نماید که سبب اعراض و اعتراض شود. انتهى. فی الحقیقه مدارا بسیار محبوبست. هر نفسی که فی الجملة

اقبال نمود بعد خود او اکثر مطالب را ادراک می‌نماید و لکن اگر در اوّل کلمه‌ای که فوق طاقت اوست اظهار شود تحمّل نکند و بر اعراض قیام نماید.

و اینکه مرقوم داشتند اگر خطی غیر الواح الهیه و همچنین غیر اغصان الله روحی و ذاتی لتراب قدمهم الفداء و این عبد یکی از دوستان بخواد خطی به آن جهات ارسال دارد ملاحظه شود و بعد ارسال گردد، فی الحقیقه این فقره بسیار محبوبست چه که حال در این ارض به قدر دوست نفس از احبای الهی موجودند و همین قسم که در اخلاق و اطوار متفاوتند البتّه در بیان هم همین قسمند و لکن این مطالبی است که نمی‌توان به کلّ اظهار نمود چه که شاید بعضی مکذّر شوند لذا باید دوستان الهی در هر دیار که هستند اگر مکتوب و یا نامه‌ای به ایشان برسد مشاهده نمایند، هرگاه مغایر است با احکام الهی و بیانات ربّانی بر حسب ظاهر ظاهر نپذیرند و از مبدء سؤال نمایند، اگر به شرف امضا فائز شد مقبول و الاّ مردود. مقصود آنکه در هیچ امری اختلاف واقع نشود.

در باره جناب مس علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مرقوم داشته بودند، از قبل حسب الاستدعای آن محبوب از سماء عنایت الهی لوح امع اقدس ابدع مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و چون خواهش نموده بودند که مؤید شوند بر امری که سبب و علّت ذکر ابدی دائمی شود امر فرمودند و کیلی معین نمایند در بنای بیت رفیع عالی و این فقره امریست که به دوام اسماء حسنی باقی و پاینده است و اثارش از صد هزار اولاد اعظم و اکبر و احسن و لکن بعد از نامه ثانی آن جناب که مرقوم داشته‌اند خود ایشان اراده حقوق الهی دارند بعد از عرض این مطلب فرمودند اگر حقوق ادا شود و از آن این بنا مرتفع گردد لدی الله اقرب و احسنست و به طراز قبول فائز، در این صورت حرّیت مطلقه حاصل است، انه يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الامر العامل المختار. فی الحقیقه این فضلی است عظیم درباره ایشان. باید در لیالی و ایام به حمد و شکر الهی مشغول شوند و به کمال روح و ریحان و تسلیم و رضا به آنچه امر شد عمل نمایند، هنیئاً له.

و اینکه درباره مخدّره امّ و بنت اسم الله علیهما بهاء الله مرقوم داشتید تلقاء وجه عرض شد. هذا ما نزل لهما من ملکوت عنایة ربنا المشفق الکریم، قوله جلّ اجلاله:

هو العالم الخبیر

یا ورتقی و المنتسبة الی اسمی ان استمعی نداء المظلوم الّذی افتی علیه علماء الأرض کما افتوا علی اسمی من قبل الّذی جاهد فی سبیلی الی ان استشهد فی ارض الطّفّ شوقاً للقائی العزیز

البديع. انا نزيك و امائي فيما ورد عليك في ايام الله العزيز الحميد. انا ذكرناها بذكر لا يعادله شيء في الارض ان اشكري ربك الغفور الرحيم. انا ذكرناك من قبل فضلاً من لدنا وفي هذا الحين في سجنى العظيم. لا تحزنى من شيء سوف يقضى ما اشتغل به القوم و يبقى ما نزل لك من قلمه المحكم المتين. يا ورقتى و بنت اسمى الذى طاف عرشى بنور مبین انا نكون معكم فى كل الأحوال و نرى من فى البيت و نسمع ما يتكلمون به و انا السامع البصير. اليهآ و السلام على رجالكم و نسائكم و اولكم الذى شهد باقباله الملاء الأعلى فى يوم فيه اقصرت جلود العلماء من خشية الأمر كذلك شهد قلمى الأعلى فى هذا المقام الرفيع. انتهى.

از برای اهل ه و م هم الواح بديعة منيعه نازل و ارسال شد، ان شاء الله تا حال رسیده و الواحی که به جهت ش ه استدعا نمودید بعنايته تعالى ارسال می شود و این عبد فانی خدمت جميع از آنچه اسامی ایشان ذکر شده و از آنچه مستور است تکبير و سلام می رساند و امیدوار است که کلّ بما ینبغى لا یام الله عامل شوند و در جميع احوال بما نزل فى الكتاب متمسک گردند تا از اشجار وجود آثار بديعة منيعه و ائمار جنیة لطيفه در انجمن عالم ظاهر شود به طراوت و لطافتی که کلّ را به اراده و من غير اراده جذب نماید.

اینکه ذکر جناب میرزا حبیب الله و جناب آقا میرزا حیدر علی و جناب شیخ محمد و جناب عزیز الله علیهم بهآء الله فرمودند در پیشگاه حضور به شرف اصفا فائز گشتند. اگرچه این ایام نظر به حکمت در این اراضی صمت اولی از نطق و سکون احبّ از حرکت است مع ذلك لسان عنایت به این کلمات عالیات ناطق، قوله تعالى: يا حبيب، ان شاء الله به عنایت حقّ فائز باشی. از قبل و بعد تلقاء وجه مذکورى و این از اعظم نعمت های الهی بوده و هست. جهد نما تا در کلّ احیان و اوان به افق اعلى ناظر باشی و به ذکر حقّ جلّ جلاله ناطق. اگر مقوم های عالم بخواهند آنی از این ایام را به قیمت درآورند خود را عاجز مشاهده نمایند، لعمر الله انه على القدر و غالى المقام بوده و هست.

و نذكر من سمى بحيدر قبل على و نبشّره برحمتى و عنایتى و فضلى و انا المشفق الكريم. انا ذكرناه بما لا يعادله شيء و انا المخبر الصادق الأمين. و نذكر من سمى بمحمد الذى كان مذكوراً لدى الله العلى العظيم. قل: يا الهى اسئلك بنفحاتك التى تضرعت فى الحجاز و بأنوار وجهك الذى تنورت به البطحاء بأن تحفظ دينك عن الأشقياء الذين احاطوا مدنك و ديارك يا مالك الأسماء و فاطر السمآء ثم ارزقنى رحيق الاستقامة على هذا الأمر الذى زلت به الأقدام لا اله الا

انت العزيز العلام.

یا عزیز علیک بهائی، چندی قبل یک لوح اقدس مخصوص تو نازل و ارسال شد. الحمد لله به رحیق عنایت فائز شدی و از کوثر اقبال نوشیدی و به تسنیم فضل مرزوق گشتی و به مائده جاودانی رسیدی. جهد نما تا این مقامات عالیة متعالیه محفوظ ماند. البهآء من لدنا علیک و علی احبائى فى هناك الذين طهرهم الله عن دنس الأوهام و قرّبهم اليه و عرفهم صراطه المستقيم الحمد لله العزيز العليم. انتهى.

و دستخط ثانی آن محبوب که به تاریخ ۲۲ شهر رجب مرقوم بود گویا دهنی بود از برای سراج قلب و یا ضوئی بود که به ضوئی متصل شد. مختصر آنکه جمیع اعضا را از نور بهجت روشن نمود. چندی قبل از این دو نامه که خبری بر حسب ظاهر از آن محبوب نرسید این فقره سبب حزن شد. گاهی این خادم فانی به کلمه گمشده در کجاست جویم در سرسرتنم و لکن از آنچه از لسان بیان حضرت رحمن اصفا می شد سبب سکون و اطمینان بود. لله الحمد که از بعد بشارت بعد بشارت رسید یعنی دو دستخط وارد. در هر حال از مقتدر قدیر این عاجز فقیر سائل و آمل که آن محبوب را از تأییدات مخصوصه خود مؤید فرماید و به جنود غیب و شهاده از سردشمنان حفظ نماید، ان ربنا الرحمن لهو الحافظ المقتدر العزيز الحكيم. و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقصد اعلى نموده تلقاء وجه عرض شد. فرمودند یا عبد حاضر، الحمد لله ابن اسمی علیه بهائی مؤید شده و فائز می شود به آنچه از قلم اعلى مخصوص او نازل گشته و فرمودند در ایامی که لدى الباب قائم و سامع و لدى الوجه حاضر و ناظر و به کوثر وصال فائز بودند زیارت مختصری از برای ورقة الحمراء از سماء جود مالک وجود طلب نمودند و به این فیض اعظم وعده دادیم لذا در این حین از سماء مشیت نازل می شود آنچه که هر حرف آن شاهد و گواهد است از برای عنایت و شفقت و مرحمت حق جل جلاله:

يا ايتها الورقة الحمراء والآية الأبهى اشهد بك اشتعلت نار المحبة والوداد فى قلوب العباد. انت الذى كنت مترمة فى اللیالی والأیام بذكر الله مالک الأنام. انت الذى سمعت النداء فى أول الأیام و اخذك جذب بیان الرحمن على شأن ذاب به كبك و اشتعلت ارکانك بك ظهر حفيف السدرة و برزت رنة الملكوت بين البرية اشهد أنك خرقت الأحجاب باسم ربك مالک المآب و سرعت بقلبك الى الأفق الأعلى و توجهت الى الوجه على شأن ما منعك ظنون العلماء و لا اوهام العرفاء و لا سطوة الأمراء. اشهد أنك نحت فى الفراق كنوح الثكلى و تركت ما فى العالم متمسكة بالعروة الوثقى. البهآء المشرق من افق سماء عنایة ربك مالک الأسماء علیک و على أولک و

آخرک و علی من احبک و ذکر ایامک و ما ورد علیک فی سبیل ربک طویبی لأمة تقربت الیک و آنت معک فی ایامک و ویل لمن ظلمک و نطق فی حقک ما ناح به الملائة الاعلی و سکان الفردوس فی العشی و الاشراق. سبحانک یا الهی استلک بهذه النقرة الجبروتیة و الرثة الملکوتیة و الآیة الأحدیة بأن تغفر لمن توجه إليها خالصاً لوجهک و کفر عنه خطیئاته الکبری و سیئاته العظمی ثم اغفر اياه و امه و کل قاصد قصدها و زار قبرها انک انت المقدر الّذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید انک انت المشفق العزیز الحکیم.

یا ابن اسمی، هر نفسی اراده کند حضرت اخت و ورقة الحمراء و آل الله من اهل البیت اللائی فزن برضآء الله را زیارت نماید له ان یزور بما نزل من براءة الأحدیة من لدی الله مالک البریة. هذه موهبة اخرى من لدنا علیک ان اشکر و کن من الحامدین. انتهى. این فقره مبارکه بغتة از سماء مشیت نازل. در حین عرض نامه ثانی آن جناب فرمودند به ابن اسمی علیه بهائی وعده دادیم که زیارتی مختصر از برای ورقة الحمراء نازل و ارسال شود چه که آنچه از قبل از قلم اعلی نازل شد قرائتش از برای عموم قدری مشکل است. حال اراده نمودیم به وعده وفا نمائیم و آنچه طلب نموده عطا کنیم، اّنه لهو القرب المجیب. انتهى. و هذا فضل من لدنه لجنابکم. امید هست که فضل و رحمت و عنایتش در کمال ظهور و بروز متتابعاً آن محبوب را اخذ نماید، اّنه ولی من والاه و مونس من دعاه فی منقلبه و مثواه.

و اینکه در نامه اخیری ذکر اشتعال و اتحاد و استقامت اهل دیار را فرموده بودند سبب و علت کبری است از برای طلوع نور بهجت و سرور. فی الحقیقه این فقره اسّ اساس عالم است. راحت و سکون و برکت و عمار عالم به این فقره منوط است، قوله تبارک و تعالی: به نور اتحاد عالم روشن و به حرارت اتفاق آفاق مشتعل. انتهى. ان شاء الله هیاکل اهل بها در هیچ حال از احوال از این طراز که از طراز اول محسوبست محروم نمانند.

اینکه مرقوم داشتند که از ارض طا به توسط جناب ثمره علیها بهآء الله از برای امّ ضلع آن محبوب علیهما ۶۶۹ [بهآء الله] اذن توجه به شطراقدس حاصل شده، این فقره را این عبد اطلاع ندارد و اصفا هم ننموده. اگرچه حقّ جلّ جلاله لازال لحاظ عنایتش نسبت به اسمه الأصدق و آن جناب و متسین او بوده و خواهد بود چنانچه الواح الهیة بر این فقره ناطق و شاهد و گواهست و لکن این اطراف کلّ منقلب و مضطرب، جهازات ناربه و مدافع کبیره اطراف را احاطه نموده. اسکندریة در ده ساعت عالیها سافلها شد و خلق بیچاره به اطراف متفرّق. جغدهای ویرانه های عالم

بر بازهای سفید ستم می نمایند و دیوهای روزگار بر مرصده مترصد فرشته‌های دیار معانی بوده و هستند، اعاذنا الله و ایاکم من شر الظالمین. جمعی از احباً و دوستان الهی که در آن ارض مشغول بودند آنچه داشتند از مال و اموال گذاشتند و مقدس از زخارف فانیه به شطراحتیّه توجه نمودند و حال طائفند. در این صورت معلومست که حرکت جایز نه و در هر یوم هم خبر این ارض هست که حزبی بر حزبی قیام نمایند. از بعض جهات اخبار رسیده که بعض از نفوس که سنین قبل اذن داشته‌اند در این سنه اراده توجه نموده‌اند. گویا بر امورات این اطراف و آنچه واقع شده واقف نشده‌اند. در هر حال این عبد فانی از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد که لحاظ عنایتش را از اهل عالم منع نفرماید. سالهاست که ارض منقلب مشاهده می‌شود. در هر روز بلائی ظاهر و در هر حین ضوضائی مرتفع و آنچه هم شده و بشود ناس متنبّه نشده و نخواهند شد الا بامر مهیمن محیط نافذ مؤثر من لدی الله ربّ العالمین.

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا حیدرعلی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] و اهل مدینه خضرا نمودید ذکر ایشان از قبل و بعد الحمد لله در ساحت اقدس بوده و هست و الواحی که از برای مازندران خواسته بودند بعضی نازل و لکن ارسال آن در این ایام بسیار مشکل شده چه که اکثر امور در این ارض و اطراف آن منقلب است نظر به قیام اهل اروپا بر اسلام فقیر بیچاره. وقت دعاست، دعا از ما، اجابت از خدا، انه علی ما یشاء قدیر.

و همچنین مکتوبی از جناب آقا عبدالحسین از مدینه خضرا رسید و ذکر جناب آقا محمدکاظم و منتسبین ایشان و سایر دوستان علیهم بهاء الله در آن مذکور و از برای هر یک نازل شد آنچه که به او معادله نمی‌نماید عالم و ما فیہ و ارسال گشت، ان شاء الله به آن فائز گردند. و همچنین این دو یوم مکتوبی هم از جناب آقا محمدکاظم علیه بهاء الله رسید، آن هم شامل اسامی نفوس مقبله بوده و لکن چون چند یوم قبل از برای اکثری آیات بدیعه منیعه از سماء عنایت نازل شده دیگر مجدد فرمودند لازم نیست. حسب الامر آن محبوب تفصیل را به جناب آقا محمدکاظم علیه بهاء الله مرقوم دارند و ایشان دوستان آن ارض را به عنایت محیطه و رحمت سابقه و فضل بدیع منبع بشارت دهند تا در جبین کلّ از خاتم بیان نقش الملك للرحمن منطبع شود و از وجوهشان نصره البهائیه ظاهر و هویدا گردد. الحمد لله به خدمت امر و ذکر حقّ جلّ جلاله ناطق و قائم و مشغولند. قد فضل الله بعضهم علی بعض و اید الکلّ علی الاقبال الیه، انه لهو الفرد الخبیر. زود است که آثار و اثار سدرات مغروسه به ایادی قدرت در عالم ظاهر شود. وعده‌های الهی البتّه در عالم ملک به ظهور

آید، البهَاء علیهم من لدى الله المشفق الکریم.

اینکه مرقوم داشته‌اند که اراده توجّه به بعض جهات نموده‌اند ان شاء الله مبارکست و البتّه حقّ جلّ جلاله ثمر آن را ظاهر فرماید، انه يؤیّدک فضلاً من عنده انه لهو الفضال المؤیّد الکریم. و اینکه در آخر دستخطّ ذکر زیارت نموده بودند، در یوم پنجشنبه سیم شهر شوال که آخر ایام عید رمضان المبارکست بعد از تحریر آیات در حضور به نیابت آن محبوب عمل آمد آنچه که مقصود عالمیانست. باید حال به جمیع السن کائنات هنیئاً و مرئئاً گفت. از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم که لازال این عبد و آن محبوب را مؤیّد فرماید بر آنچه رضای او در اوست و سزاوار ایام اوست، نعیماً لحضرتک و هنیئاً للذین تمسکوا بکتاب الله و عملوا بما امروا به من لدن آمر علیم. البهَاء المشرق من افق القلم الأعلى علی حضرتکم و علی الذین نبذوا العالم مقبلین الی الله مالک القدم الّذی اذا ظهر نظقت الأشياء الملك لله العزیز الحکیم الحمد لله المقتدر القدير.

خادم

۳ شهر شوال المکرّم سنة ۱۲۹۹

جواب زوج ورقه اخت علیها ۶۶۹ [بهَاء الله] و جناب طیب از بعد ارسال می‌شود.

[۲۱] محبوبی ابن اسم الله اص جناب نبیل قبل علی علیه بهَاء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

۱۵۲

هو الله تعالی شأنه العظمة و الأقدار

الحمد لله الّذی کان فی علو الرّفعة و العظمة و الجلال و یكون بمثل ما قد کان فی ازل الآزال انه لا یوصف بالمقال و لا ینعت بما عند الرجال و هو الغنی المتعال. یا محبوب فؤادی قد ورد علی دین الله ما ناح به سکان الفردوس الأعلى و اهل الجنة العلیا. قد احاطت الأعداء من کلّ الجهات و ارادوا اطفاء التور الّذی اشرق من افق البطحاء. انّ الخادم یسئل ربّه بأن یحفظ اولیائه و اصفیائه و یشرفهم بلقائه فی یوم فیهِ اسودّت الوجوه و شاخصت الأبصار.

به لسان پارسی عرض می‌شود. اسکندریّه که فی الحقیقه تاج مدن اسلامیّه بود و به مثابه عروس بود مابین ممالک و دیار از سطوت مدافع انگلیس از اثواب امنیّت و اطمینان و طراز عزّت و عمار عاری مشاهده شد. در ده ساعت عالیها سافلها به ظهور رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیّه به غایت قویّ و غالب، القدرة و الغلبة لله الفرد الخبیر. اینست بقیّه ظهورات ما انزله الله فی الكتاب

طوبی للعارفین الفائزین. در این ایام نامه مفصلی در جواب دستخط آن محبوب روحانی نوشته شد و لکن چون امورات پوسته منقلب است لذا ارسال آن در عهده تعویق ماند و این ورقه به کمال اختصار عرض شد و امید هست که آن هم از بعد ارسال شود. چون دول اجنبیه بر سر مصر هجوم نموده اند لذا این دیار هم خالی از اغتشاش نیست. احبای الهی که در اسکندریه بودند جمیع به این ارض راجع شدند و آنچه داشتند مع اموال ناس کلّ به غارت رفت. البلیه اذا عمّت طابت. اسکندریه و ما فیہ خراب و سوخته و منهوب و لکن عنایت حقّ دوستان را حفظ نمود، نحمده فی کلّ الأحوال. از قبل هم نامه مفصلی ارسال شد و تا حین خبر آن نرسیده، ان شاء الله تا حال حضور و مشاهده را ادراک نموده.

و اینکه درباره جناب م س علیه بهاء الله مرقوم داشتید، از قبل لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و در مکتوب مفصلی که این عبد به آن محبوب نوشته تفصیلی ذکر نموده و حال مجدداً آن تفصیل عرض می شود. باری در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آن محبوب را حفظ فرماید و جناب م س علیه بهاء الله را بر آنچه سبب و علت بقاء دائمی است مؤید نماید، انّه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدیر. ذکر ایشان مکرر در ساحت اقدس شده و چون خواهش نموده بودند که مؤید شوند بر امری که سبب و علت ذکر ابدی دائمی شود امر فرمودند و کیلی معین نمایند در بنای بیت رفیع عالی و این فقره امریست که به دوام اسماء حسنی باقی و پاینده است و اثمارش از صدهزار اولاد اعظم و اکبر و احسن است و لکن بعد از نامه ثانی آن محبوب که مرقوم داشته بودند ایشان اراده حقوق الهی دارند بعد از عرض این مطلب فرمودند اگر حقوق ادا شود و از آن این بنا مرتفع گردد لدی الله اقرب و احسن است و به طراز قبول فائز، در این صورت حرّیت مطلقه حاصل است، انّه يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الامر العامل المختار. انتهى. فی الحقیقه این فضلی است عظیم درباره ایشان. باید در لیالی و ایام به حمد و شکر الهی مشغول شوند و به کمال روح و ریحان و تسلیم و رضا به آنچه امر شد عمل نمایند، هینئاً له.

جواب های دو دستخط آن محبوب تماماً در مکتوب مفصل نوشته شده و همچنین جواب دستخط قبل آن محبوب که حاوی مطالب متعدده بود نوشته ارسال شد. ان شاء الله آن رسیده و این هم از بعد می رسد. کلّ عسر یتزین برداء اليسر اذا شاء و اراد. و ذکر منتسبین آن محبوب هم به تفصیل شده، استدعا آنکه جمیع منتسبین و اولیا و اصفیا را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید. امید هست که کلّ فائز شوند به عنایت و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله. البهائ علی حضرتکم و

على من معكم وعلى الذين فازوا بعرفان الله رب العالمين.

خادم

في ١٩ شوال المكرم سنة ١٢٩٩

[٢٢] جناب [نبيل] قبل على

بسم الله الأقدس الأبهي

ذكر الله عبده ليكون بذكره مسرورا ولا يعادل مع ذكره ما خلق بين السموات والأرض ان انت بذلك عليما. طوبى لك بما هاجرت مع النبيل وقطعت السبيل معه تالله قد قدر لك بذلك مقام كان على الحق رقيعا. ان اطمئن بفضل مولاك ولا تحزن من شيء انه كان عليك رقيبا. وقد كتب لك في اللوح جزء من فاز بلقائه في هذا السجن الذي وقع خلف الجبال وكان عن وراء بحر عظيما. ان اذكر هذا المظلوم بين احبائه قل انه فدى نفسه في سبيل الله ربكم ليقربكم الى مقر عز عليا. اتقوا الله يا قوم لا تفتروا عليه ولا ترتكبوا ما نهيتم عنه في كل الألواح كذلك امركم هذا المسجون حبا لأنفسكم وكان الله بما يقول شهيدا. والروح عليك وعلى ضلعك وعلى كل موقن تقيا.

هو الله البهي الأبهي

[٢٣]

تلك آيات الكتاب قد نزلت على احسن النعمات وانها بنفسها ليكون حجة على من في السموات والأرض وان بها قد خلقت ملكوت الأسماء والصفات ولكل حرف منها قدر لسان ينطق بين الأرض والسماء بأن هذا لهو المحبوب بين ملا الأعلى والمقصود بين ملا الانشاء والمستور في كبد البهاء بأبداع الریوات. ومن عرف ربه وآمن به فقد فاز بعرفان الله ولقائه ومن كفر فقد رجع الى اسفل الدركات. قل قد نصب صراط العدل ولن يمر عليه الا الذينهم صعدوا الى مقر القصى والمشركون يومئذ في هاوية القهر ويضجن في اسفل الطبقات. قل قد شقت سماء الأسماء بسحاب القضاء واشرت عن افقها شمس البقاء على هيئة البهاء واضائت بشأن لا يمنعها الحجبات. يا قوم تالله الحق ان جمال الرحمن عن قطب الرضوان ينادى ملا البيان بأبداع اللحنات ويقول يا قوم ا كفرتم بجمالي بعد الذي بدلت قميصي وجسكم عن مخزن الغيب بأتم الكلمات. يا قوم كأني ما خرجت عن بينكم بل سافرت اياما ورجعت اليكم بجمالي الذي يشهد بسلطانه كل الذرات. وانتم

ما عرفتموني وكفرتم بأمرى بعد الذى به خلق كلّ الممكنات. وبذلك ظهر بأنكم فى ظهورنا الأولى ما عرفتم جمالى وما عرفتموه هوثوبى وردائى بين الأرضين والسّموات. ولو عرفتم جمالى الأولى لعرفتموه فى ظهورى الأخرى حين الذى اظهرت نفسى عن خلف السّبحات. ان افتحوا ابصاركم ثم اعرفوا ربكم الرّحمن بنفسه المنان ودعوا الأسماء وملكوتها لأنّها قمايص امرنا نبدلها كيف نشاء ونحن الحاكم بالحقّ ونزل من سماء الفضل بدايح الآيات. يا قوم خافوا عن الله ولا تبطلوا اعمالكم بما يأمركم انفسكم وهاكم اتقوا من يوم يضطرب فيه كلّ من فى الأرضين و السّموات. هل ينفى لأحد ان يستنور بعد اشراق الشّمس من السّراج ولو كان متيراً فى نفسه لا فوالذى فى قبضته كان زمام الموجودات. ان اتبعوا يا قوم مظهر نفس الله ثم انقطعوا عن الذينهم كفروا بالله وانكروا آياته وكانوا ممن اتبع الشّهوات. قل قد ظهر جمال القدم ثم استوى على العرش ويطوفنّ فى حوله سكّان جبروت البقاء ثم حقايق الأزليّات. قل قد قام كلّ الأسماء على فناء هذا الرّضوان لتهبّ عليهم عن شطر الرّوح رقايق النّسمات. ويا قوم أ تشكّون فى الله مبدع السّموات والأرض وما بينهما أ كفرتم بالذى آمتم به فى يوم الذى انفطرت فيه السّموات وانشقّت الأرض و انقطع الرّضايح عن المرضعات. و اذك انت يا عبد تجنّب عن الذينهم كفروا بالله وسلطانه بعد الذى نزلت عليهم حجج بالغات. قم على الأمر بسلطان من لدنا واستقامة من عندنا ولا تخف من الذينهم بعدوا عن صراط الأمر وكانوا من اهل الوقوف لدى الحجابات. دع الممكنات عن ورائك ثم اصعد بقوة الايمان الى رضوان الرّحمن لتسمع نداء السّبحان عن نار الموقدة فى السّدرات. كذلك علّمك الرّوح حين الذى احاطته ذياب الشّرك من كلّ الجهات. و البهاء عليك وعلى الذينهم استقرّوا على الأمر وعلى اللّواتى آمنّ بالله وكنّ من القانتات.

[٢٤] على قبل نبيل ابن اسم الله الأصدق عليهما ٦٦٩ [بهاء الله] الأبهى

هو الأقدس الأعظم المتعالى العلى العظيم

هذا يوم فيه تغرّدت الطيور بما اخذها جذب الظهور ولكنّ النّاس هم لا يشعرون. قد انجذبت الأشياء من الحان مالِك الأسماء ولكنّ القوم عنها معرضون. يسمع كلّ سميع من الصّخرة ما سمع الكليم فى البريّة ولكنّ النّاس هم لا يفقهون. قل تالله قد فتح باب السّماء بمفتاح اسمى الأعظم و ظهر ما لا ظهر من قبل ان انتم تعرفون. قل ان انصفوا بالله ان تنكروا هذا الأمر هل تقدرون ان تثبتوا امراً آخرأ لا ومالك القدر ولكنّ القوم هم لا ينصفون. كذلك دلّع ديك البقاء فى سجن عكا ان

استمعوا يا قوم ولا تكونن من الذين سمعوا نداء الله ثم عنه معرضون. قل لعمر الله هذه كأس الحيوان تقرّبوا إليها باسمي وخذوا باذني ثم اشربوا بذكرى العزيز المحبوب. البهَاء على اهل البهَاء الذين اقبلوا الى الله بوجوه بيضاء وما منعهم شبهات الذين كفروا بالله مالک الغيب والشهود.

[٢٥] على قبل نبيل ابن اسم الله الأصدق

هو المنادي من افق البيان

سبحان الذي اظهر امره وعرف العباد ما كان مسطوراً في الزبر والألواح. قل يا ملأ الأرض دعوا ما عندكم من الظنون والأوهام خذوا ما امرتم به من لدى الله منزل الآيات. هذا يوم بذكره زينت الكتب وبشائه غنت الطيور على الأفنان. قل اتقوا الله يا ملأ الأرض ان اتبعوا ما انزله الرحمن في الكتاب ولا تتبعوا كلّ مشرك مرتاب. لعمر الله قد سجّر بحر العلم وارتفعت سماء العرفان في يوم فيه استوى الرحمن على عرش اسمه المتان. قد خلقتم لهذا اليوم تشهد بذلك كلّ الذرات. اين الآذان تالله انها لهذا اليوم والأبصار لهذا الحين الذي اشرق النير الأعظم من افق اسمه العزيز الوهاب. اياكم ان تمنعوا انفسكم عن نفحات ايامي واياكم ان تعقبوا كلّ جاهل كفار. ضعوا الدنيا وخذوا ما اتى به مالک الایجاد. كذلك نطق قلبي الأعلى على سدرة ذكرى وثنائي طوبى لمن سمع وقال لك الحمد يا مولی العباد.

[٢٦] على قبل نبيل ابن اسم الله اصدق عليهما ٦٦٩ [بهَاء الله]

هو الأقدس

شهد القلم الملك لمالک القدم. قد شهد اللسان الأمر لاسمى الأعظم. قد شهدت الأسماء العزة لله فاطر السماء الذي به هاج عرف الظهور وماج بحر الكرم. قد شهدت الأشياء انه لا اله الا هو الذي اتى انه لهو الناطق بين الأمم. انك اذا فزت بأنوار العرش وتشرفت باللوح قل لك الثناء يا مالک الأسماء و لك البهَاء يا مولی العالم. كذلك انزلنا الكتاب وارسلناه اليك لتشكر ربك الذي به ظهر الميزان ونصب العلم. ان احمد الذي خلقتك ورزقتك وسقاك كوثر البيان من هذا القلم. اذا اخذك جذب الآيات قل يا مالک العالم اسئلك باسمك الذي به شهدت الذرات بأن تحفظني في ظلّ عنايتك الكبرى انك انت الحاكم على ما تشاء لا اله الا انت الأكرم الأقدم.

[٢٧] على قبل نبيل ابن اسم الله الأصدق عليه ٦٦٩ [بهاء الله]

بسمى المقدّس عن الأسماء

كتاب الانقطاع قد كان من افق العدل بالحقّ مشهودا. وبه نصبت راية الأمانة بين البرية و علم العدل على هذا العلم الذي كان باسم الله مرفوعا. يا قوم اجيبوا منادى الله بينكم ولا تتبعوا كلّ جاهل كان عن بحر العلم محروما. كم من عبد عبد الأصنام وظنّ أنّه آمن بالله مالك الأنام كذلك غفل عن الأمر وكان عن نفحات الوحي ممنوعا. فانظر في أوّل من كفر بالله أنّه كان قائماً بين يدي الوجه والقينا عليه الآيات الى ان غره الشيطان أنّه كان للانسان عدوّاً مبيناً. يدعى الأمر في نفسه بعدما كفر بالله الذي خلقه بأمر من عنده يشهد بذلك الأشياء وعن وراثها كلّ لوح كان من قلم الله مرقوما. انا ذكرناك من شطر سجنى الأعظم لتذكر الناس بهذا الأمر الذي كان باسم الله معروفاً.

[٢٨] ابن اسم الله الأصدق عليهما ٦٦٩ الأبهى [بهاء الله]

بسمى الأبهى

لك الحمد يا الهى بما جعلتنى متغمّساً فى بحر عرفانك و متوجّهاً الى افق اشرفت منه شمس جمالك. اى ربّ انا الفقير القائم عند باب مدين كرمك و العاجز المتمسك بحبل اقتدارك. اسئلك بأن تجعلنى مستقيماً على امرك و منادياً باسمك بين عبادك. اى ربّ وقضى على ما تحبّ و ترضى فوعزّتك يا محبوب العالم عزيز على ان اراك مظلوماً بين طغاة خلقك و مسجوناً بين عصاة برّيتك. اسئلك بنفسك بأن تظهر بسلطانك ما يبذل الحزن بالسّرور و الدّلّ بالعزّاتك انت المقتدر على ما تشاء و انتك انت الحقّ علام الغيوب.

[٢٩] جناب على قبل محمّد

الأعظم الأعظم

ان يا على توجه بأذن القلب الى ما يتكلّم به لسان القدرة بين البرية السّجن لمظهر امر الله بما اكتسبت ايدي اهل التّفاق. بالكلمة نفخنا فى الصّور و بها نصب الصّراط و وضع الميزان. مرّة اظهرناها على صورة اللّوح و طوراً على هيئة الرّوح ثمّ على هيكل البديع تبارك الرّحمن الذي خلق ما اراد أنّه لهو الغنى المتعال. قل أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز المتّان. ان يا محمّد قل تمسكوا بحبل العبوديّة لله الحقّ بها تظهر مقامات البرية ثمّ زينوا الأعمال بطراز التّقديس

ليتضوِّع منكم رايحة الخلوص بين العباد. انَّ الذين غفلوا اولئك في مرية و حجاب. قد كمل ما كتب و ظهر ما سطر و اتى ما وعد في الكتاب. من يدعى بعده امراً انه هو الكذاب وربّ الأرباب. انتم جنود الله في الأرض ان احفظوا حصن امرى من كلّ طاغى مرتاب. طوبى لكم و لمن معكم من كلّ ذكور و اناث. قد حضر لدى العرش كتابك و ذكرن فيه امائى طوبى لك و لهنّ من لدن عزيز و هاب. انا نريد الألفة بينكم ان اجعلوا المراد ما اراده ربكم العزيز المختار.

[۳۰] ابن اسم الله اصدق عليهما ۶۶۹ [بهاء الله]

هو المشهود من افقه الأعلى

كتاب انزلناه بالحقّ رحمة من عندنا على الذين فازوا بأيام الله و توجهوا بقلوبهم الى مقامه الكريم. ليس الفضل لمن اعترف باللسان بل لمن عمل بما انزله الرحمن في كتابه البديع. هل من ذى شمّ ليجد عرف الله من كلمته العليا و هل من ذى بصريرى منظرى المنير و هل من ذى سمع يسمع ندائى الأحدى و هل من ذى قلب يجد عرفى المتضوِّع بين السموات و الأرضين و هل من ذى لسان ينطق بما ينطق به لسان العظمة فى هذا السجن العظيم و هل من ذى استقامة يدع الدنيا عن ورائه و يقوم بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الخطير. انك انت يا ايها الناطق بشنائى فاعلم انا سمعنا ندائك و وجدنا منك عرف حبيبى العزيز لذا ذكرناك و ارسلنا اليك هذا اللوح لتشكر ربك الكريم الذى سجن فى هذا المقام بما فتح باب الفضل على من فى السموات و الأرضين. فاعلم ان جرمى بين هؤلاء قيامى على امر الله و ذكرى آياه و شهادتى بظهوره الظاهر من هذا الأفق الأعزّ الأمتع المنير.

[۳۱] حضرت محبوب فؤاد جناب ۲۰۲ [على محمد] ابن اسم الله الأصدق عليهما من كلّ بهاء ابهاه ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم الأقدم العلى الأبهى

حمد مقدّس از لفظ و معنى ساحت امنع اقدس مالک ورى را لايق و سزاست که در ایامى که ظلمت ظلم عالم را فراگرفته کلّ را به نور عدل به صراط مستقيم و نبأ عظيم راه نمايد و هدايت فرمايد. اوست مقتدرى که از صفوف شرک بر وحدانيتش نقصى راه نيابد و جنود امم او را از امرش

بازندارد. قادر است از ظلمت ظلم نور عدل اشراق فرماید و از قطره فساد بحر اصلاح ظاهر نماید. من یقدر ان یقوم معه و من یقدر ان یدعی عرفانه او یتقرّب الیه سبحانه سبحانه انا کُلّ عاجزون. سبحانک یا من فی قبضتک زمام الظلم و العدل و فی یمینک ازمّة الأخذ و الفضل. اسئلک بهبوب اریاح عنایتک و خیر فرات رحمتک بأن تنصر احبتک بچودک و فضلک و خلصهم من سجن الذین انکروا حقک و جادلوا بآیاتک. ای ربّ تری و تعلم بأنّ الخادم اراد ان یذکر الذی قام علی خدمة امرک و دار لا یتنشر احکامک فی بلادک. اسئلک یا مولی العالم و الظاهر بالاسم الأعظم بأن تؤیّده حقّ التّأیید و تنصره بجنود امرک ثمّ اجعله یا الهی معزّزاً بعزک و مشتعلاً بنار حبک علی شأن لا تخمدّه زماجیر القوم فی یومک و لا ضوضاء العباد عما اردته بقدرتک و قوتک لا اله الا انت المهیمن العلیم الحکیم.

یا محبوب فؤادی قد طال توقّفی و تجاوز عن الاعتدال صبری و سکونی فی مقام لا ینبغی فیهِ الصبر و السکون الاّ بأمر الله الظاهر الباهر المهیمن المکنون. کمال تأسّف حاصل چه که مدّت ها این فانی موفّق نشد بر جواب دستخط های آن محبوب فؤاد. سبب و علت آن اشتعال نار ظلم و فساد و عدم استعداد عباد. فی الحقیقه اگر انسان قدری تفکر نماید کمال حیرت حاصل چه که هر نفسی صاحب عطایای کثیره بوده و هست و عنایات لا تحصی شامل او، مثل سمع و بصر و فؤاد و ادراک و حواس ظاهره و باطنه، مع ذلك به مثابه مرده مشاهده می شوند، العجب کلّ العجب. انسان تغییرات و اختلافات عالم را مشاهده می نماید مع ذلك به شیئی که محقق است فنای او متمسک و از نعمت باقیه دائمه غافل و محروم. اطمینان به زندگی ساعتی نداشته و ندارد و لکن در تدارک معیشت قرون و اعصار است. از حقّ می طلبم بصر را بینائی حقیقی بخشد چه که این دیدن ها ثمری نداشته و ندارد. ای بسا ضریر که شنید و اقبال نمود و به أنوار وجه بعد فناء اشیاء فائز گشت و ای بسا بصیر که با چشم از مشاهده ممنوع و محروم. سبحانه سبحانه انّ الأمر بیده و التوفیق فی قبضته و التّأیید فی یمینه انّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد المقدر العلیم الحکیم.

بعد از ملاحظه و اطلاع بر دستخط آخر آن محبوب روحانی که به تاریخ بیست و نهم ۲۹ جمادی الثانیة مزین بود قصد سماء معانی نموده تلقاء وجه عرض شد. هذا ما نطق به لسان العظمة، قوله عزّ بیانہ و کبر کبریائه:

بسمی المهیمن علی من فی الأرض و السماء

آنچه در کتب قبل و بعد مذکور و مسطور ظاهر و وعده های الهی به مثابه نور مشرق و لایح آنه و فی

بما وعد فی کتبه و صحفه و الواحه. و آنچه را هم که قلم اعلی در ارض زورا و ارض سر و سجن
 اعظم اخبار فرمود مشهود. نعیق از ارض کاف و مرتفع و وضوهای مشرکین به مثابه طنین ذباب از
 خلف حجاب مسموع. سبحان الله مع آنکه به نص صریح نقطه اولی می فرماید به اشاره من و ما نزل
 فی البیان محدود و معروف نه، جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او و می فرماید من از اول
 عابدینم مع ذلک به کلمات بیان بر نفس حق اعتراض کرده اند به مثل اهل فرقان این قدر شاعر
 نیستند که علم بیان الیوم نزد حق است، باید از او سؤال نمود. و بل لهم و لمن سمع زخرف القول
 فی هذا الیوم الذی قام الله علی امره المحکم المتین. ام کتاب را گذاشته اند و به هواهای خود به
 کتاب سجین تمسک بسته اند. امروز ام کتاب امام وجوه عباد ندا می فرماید: ای نائمن برخیزید و
 ای غافلین آگاه شوید. امروز از نسایم فجر ظهور عالم معطر گشته و از اتوار وجه منور. مطالع اوهام را
 بگذارید و اصنام ظنون را به عضد ایقان بشکنید و با قلب طاهر و صدر مقدس و بصر حدید و وجه
 منیر به شاطی بحر عرفان توجه نمائید. بعضی از اهل بیان به کلماتی ناطقند که هیچ جاهلی شبه آن
 تکلم ننموده. بگو ای مظاهر ظنون و اوهام، به این کلمه علیا که به مثابه روح معانی است از برای
 عالم عرفان ناظر باشید، لعمر الله انها تکفیکم لو انتم تعرفون: ان اجعلوا حرکتکم و سکونکم و
 صمتکم و نطقکم باراده ربکم الامر الحکیم. بگو ای اهل بیان، به این کلمه مبارکه ناظر باشید و به
 او عامل. امروز یوم الله است، ذکر دوش جایز نه. اگر آیات طلایید اوست ملکوت آیات و اگر بیانات
 طلایید اوست مشرق آن. لعمر الله ام کتاب و ام البیان از او ظاهر و از او ناطق و حول او طائف.
 امروز جمیع ادکار و اعمال به قبول و رضای او معلق و منوط. یا ایها المشرق من افق الایقان غافلین
 را آگاه نما و به آنچه از قلم اعلی جاری شده متذکر دار، شاید به طراز استقامت کبری مزین شوند و
 از مکر ماکرین و خادعین محفوظ مانند. بعضی از معرضین به لباس دوستی ظاهر و در بیان رقیق
 لطیف سم غلیظ پنهان نموده اند. به کمال مکر و خدعه ظاهرند، از نفحات ایام الهی محرومند و از
 اصغاء کلامش ممنوع. فی الحقیقه کلمه ای از کلماتش را ادراک نموده اند و به بحر معانیش
 پی نبرده اند. در یوم الله سؤال از تبوت عامه و خاصه نموده و می نمایند. این کلمه برستی و غفلت
 آن نفوس گواهی است ناطق و شاهدیست گویا. اولیای الهی را که به اسم قیوم از ریحیق مختوم
 آشامیده اند از قبل مظلوم تکبیر برسان. بگو امروز روز ظهور جوهر انسانیست، جهد نمائید تا فائز
 شوید به عملی که سزاوار ایام حق است یا به قولی که لایق اوست. لازال تحت لحاظ عنایت بوده
 و هستید. قدر این مقام اعلی را بدانید و به کمال روح و ریحان به ذکر مقصود عالمیان ناطق باشید

نظقی که از برای معرضین اهل بیان ناریست سوزنده و از برای اهل بها نوری است تابنده. البهآ
المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و علی الذین هدیناهم الی صراطی
المستقیم. انتهى.

عالم را دخان ظلم و اعتساف احاطه نموده. مشاهده می شود دنیا در هر یوم شری از او متولد.
خیر به مثل عنقا و از همه کمیاب تر وفا بوده و خواهد بود. یا محبوب فوادی، نقش های مختلفه
متغایره دیده می شود. نفسی که پنجاه سنه او اقل او ازید به کمال دوستی و محبت ظاهر بغتة من دون
جهت و سبب بر اعراض قیام می نماید به شأنی که هیچ عدوی و هیچ ظالمی آن قسم عداوت از او
ظاهر نه. نفسی سال ها در ظل عنایت بوده و مکرر اذن رجوع به او عنایت شد که به وطن خود راجع
شود، اطاعت نمود و همچو اظهار می نمود که این از غایت محبت است و بر حسب ظاهر ظاهر
صاحب اموال و دارای عزت و راحت مع ذلک به سنی ظاهر و به عنادی مشهود که قلم از ذکرش
عاجز. از حق جلّ جلاله می طلبیم عالم را به نور انصاف منور فرماید و از اشراقات انوار آفتاب وفا
محروم نسازد. فی الحقیقه باید همین قسم باشد. هم اهل علین طائف و هم اهل سجین قائم. الأمر
بید الله مقصودنا و مقصودنا من فی السموات و الارضین.

اینکه درباره محبوب فوآد حضرت حا قبل یا علیه من کلّ بهآ ابهآ مرقوم داشتید سبب فرح
عظیم شد. لله الحمد مقناطیس عنایت سبب جمع گشت. در مقام صدق و امن و مقرّ مبروک
نشستید و گفتید و شنیدید لله و فی الله و خالصاً لوجهه. چندی قبل دستخط ایشان رسید و مخصوص
لوح مفصل مبسوطی از سماء عنایت نازل و ارسال شد. ان شاء الله به آن فائز شوند و از اشراقات انوار
آفتاب بیان منور.

اینکه مرقوم داشتید توجه ایشان به ارض طام و خضرا منع شده، حق لا ریب فیه چه که در آن
ایام نار بغضا در آن اطراف مشتعل ولکن اگر ورود و دخول به حکمت واقع شود باسی نبوده و
نیست چنانچه در لوح قبل هم این فقره از قلم اعلی نازل. حسب الأمر آن محبوب هم باید در هر
حال حکمت را مقدم دارند و به او ناظر باشند لثلاً یرتفع ضوضاء الذین کفروا بالله المهیمن القیوم.
اینکه درباره تبلیغ و توجه بعضی به بعضی از اطراف مرقوم داشتید این فقره عین صوابست و
مسئله بی جواب چه که چندی قبل مکرر از لسان عظمت این فقره استماع شد و این عبد هم حسب
الأمر به بعضی از دوستان نوشته که نفوس مستقیمه راسخه باید به بعضی از جهات توجه نمایند.
اطراف فارس لازم است چه که در بعضی از مدن و قری مستعدین موجودند و همچنین در ارض یا و

توابع آن ولكن بايد در کمال حکمت توجه نمايند چه اگر در اول معروف به اين اسم شوند ناس اجتناب نمايند و مقصود حاصل نشود و همچنين اطراف کاف و را ولكن نفوس مرسله بايد به اخلاق روحانيه و اعمال طيبه و انقطاع کامل مزین باشند. باری بعد از عرض اين فقره فرمودند نعم ما نطق به من ارادنی و فاز بلفائی و عنایتی و رحمتی. در هر حال مشورت نمايند و عمل کنند. انتهی.

جناب محبوبی امين عليه بهاء الله و عنایته در چند مکتوب ذکر آن حضرت را نموده اند و همچنین از دوستان ارض خا و اولیای اراضی اخري في الحقیقه به اخلاص و شفقت تمام نسبت به اصفیای حقّ بوده و هستند. در این حین به مقرّ مقصود عالمیان توجه نموده و بعد از حضور هذا ما نطق به لسان العظيمة: يا عبد حاضر، بنویس به جناب ابن اسمی الأصدق علیهما عنایتی و رحمتی و فضلی بگویند به دوستان محزون نباشند از ظلم ظالمین و غفلت غافلین. لعمر الله جميع عالم تلقاء وجه قدم به مثابة كفى از تراب بوده و هست و ندای كلّ در جنب نداء الله به مثابة طنين ذباب. امروز نار سدره مشتعل و انوار وجه ظاهر و مشرق. به کمال اتحاد و اتفاق بر تربیت اهل آفاق قیام نمايند. موت امریست محتوم و فنا و تغییر عالم ظاهر و مشهود. بايد نفوسی که از نسّمات ایام الهی و اشراقات انوار فجر معانی به حیات ابدی فائز گشته اند به اسم حقّ جلّ جلاله بر احیای اهل عالم بایستند و از رحيق مختم که از معین اسم قیوم جاری و ساریست مینول دارند. قلم اعلی شهادت می دهد از برای نفوس قائمه مستقیمه که در ایام فتنه کبری ناس را به افق اعلی دعوت نموده اند و ضوضاء علما و نعیق فقها ایشان را منع ننمود و از نفحات امر محروم نداشت. از حقّ می طلبیم به فضل و عنایت خود کلّ را مشتعل فرماید و به صراط مستقیم راه نماید. يا أيها المقبل الی افقی و القائم علی خدمتی ان استمع ندائی من شطر سجنی لعمری قد قبلت ظلم العالم و اعتسافه و بلاياه ليرتفع به امر الله بين عباده و يتصوّع عرف القميص في بلاد طوبی لبصير فاز بالمشاهدة و لسمیع تشرف باصغاء نداء الله مالک البرية الذی ینادی الروح امام وجهه و الحبيب فوق رأسه و الخلیل عن یمینه و عن يساره قبائل الملأ الأعلى ینطقون و ییشرون بما ظهر و لاح و سطح و الاح ما كان مکنوناً فی العلم و مستوراً فی کتب الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العالمین. يا اولیاء الله ایاکم ان تحزنکم شئون الخلق و تمنعکم عن الحقّ ضعوا ما عندهم متمسکین بما نزل من لدى الله العزيز العظيم. ان انصروا ربکم بجنود الحکمة و البیان هذا ما امرتم به من قبل و فی هذا المقام الرفیع. البهَاء المشرق من افق سماء جبروتی علیک و علیهم و علی الذین ما اضعفتهم جنود العالم و ما

خوفتهم ضوضاء الأمم في هذا الأمر الذي اذ ظهر سجدت له الأشياء كلها ونطق لسان العظمة في الجنة العليا قد اتى الوعد و ظهر الموعود وينطق مكلم الطور الذي كان مذكوراً في صحف الله العليم الحكيم. انتهى.

حقّ جلّ جلاله شاهد و آگاه که این عید ایام معاشرت و حضور را فراموش ننموده و نمی نماید و از حقّ می طلبد مقدر فرماید آنچه را که سبب انشراح صدر و روشنائی چشم و نورانیت قلب است و آن اجتماع اولیاست در ظلّ سدره مبارکه. با کریمان کارها دشوار نیست. امید هست افق امل منور گردد و دعا به اجابت مقرون، انّ ربنا الرحمن لهو المقتدر المهيمن القيوم.

و اینکه مرقوم داشتند با جناب محبوب روحانی حضرت اسد علیه بهاء الله الأبهي و همچنين محبوب مکرم جناب امين عليه بهاء الله رب العالمين ملاقات نمایند لأجل مشورت، این فقره عرض شد و این کلمه علیا از افق سماء اراده مشرق، قوله تعالی: نعم ما اراد چه که از ملاقات نفعات محبت ساطع و اشراقات انوار یگانگی ظاهر و فی الاجتماع لآیات للذین ارادوا وجه ربهم العزيز العليم. انتهى. باری نتیجه بیان آنکه توجه نفوس مطمئنه که به حکمت ناظرند به مدن و قری مقبول بوده و هست. از حقّ می طلبم کلّ را تأیید فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه مطاعه بوده و هست.

اینکه درباره حضرت فائز علیه بهاء الله و عنایت مرقوم داشته بودند عرض شد. هذا ما نطق به لسان العظمة: قد قدرنا له خيراً عظيماً في الكتاب و امرناه بما يبقي به ذكره بدوام الملك و الملكوت. دنیا را اعتباری نبوده و نیست و اهل آن را هم وفائی نه، چه اولاد و چه غیر او چنانچه مشاهده شده و می شود الا من شاء الله. عملی که امروز به اذن حقّ ظاهر شود و به طراز قبول فائز گردد از صد هزار آثار و اولاد نیکوتر و مقبول تر. الأمر بيد الله يفعل و يحكم و هو الأمر الحكيم. انتهى. لله الحمد ایشان موفق بوده و هستند، يشهد بذلك ما نزل له في الزبر والألواح. حسب الأمر مختصری علیحده نوشته شد. اگر نزد ایشان ارسال شود محبوبست چه که عرف عنایت و شفقت و الطاف الهی از او متصوّع لیفرح به قلبه فضلاً من لدى الله رب العالمين.

اینکه درباره حقوق مبلغ ۴۴ تومان مرقوم داشتید که به آن محبوب داده اند که برسانند و آن محبوب صرف نموده اند این فقره در ساحت امنع اقدس عرض شد و به امضا و قبول فائز گشت، هنيئاً لكم.

و اینکه از قبل مرقوم داشتند که قریب یکصد تومان از حقوق نزد بعضی از دوستان موجود و

منتظر امرند در وصول و ارسال آن این فقره هم عرض شد. حسب الأمر آنچه را آن محبوب تصرف نموده اند موافق و مقبول است و مابقی را یا در ارض خضرا به جناب ک ظ علیه بهاء الله برسانند و یا در ارض ق به جناب س م علیه بهاء الله برسانند و اگر هم محلّ دیگر ارسال دارند مقبولست. طوبی از برای نفوسی که حقوق الهی را ادا نموده اند و بما فی الكتاب عامل شده اند.

و اینکه درباره جناب آقا میرزا مسعود علیه بهاء الله و مرسله ایشان (زعفران) مرقوم داشتند از ارض ها نوشته بودند. این خادم فانی از حق سائل و آمل که ایشان و سایر دوستان را توفیق عطا فرماید تا کلّ بر خدمت امر علی ما ینبغی له و لهم قیام نمایند. ادای حقوق در کتاب الهی محکم و ثابت و در سنین معدودات اخذ آن را نهی فرمودند و بعد نظر به بعض مصالح و ترتیب بعضی از امور لازمه امر به اخذ فرمودند، اَنَّهُ لهُوَ الْأَمْرُ الْمَشْفُوقُ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ.

اینکه ذکر نفوسی که به طراز استقامت فائزند نمودند این فقره امام وجه مالک قدم عرض شد. به اسم هر یک یک آیه از سماء مشیت نازل تا به عنایت مخصوصه حقّ جلّ جلاله فائز باشند و در بحر سرور متغمّس. هذا ما انزله الله من ملکوت بیان فضلاً لعباده اَنَّهُ لهُوَ الْفَضَالُ الْكَرِيمُ، قوله تبارک و تعالی:

يا على قد شهدنا ونشهد انك اقبلت الى الأفق الأعلى و شربت الرّيح المختوم الذي فكّ ختمه باسمی القيوم و سرعت الى مشارق الأذکار حباً لله الواحد المختار.
يا محمّد يذکرک المظلوم في هذا الشهر الذي سمى برمضان من لدى الرحمن بذكره ماج بحر البيان و اشرفت شمس العرفان و هدرت حمامة الايقان على الأغصان اَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ.

و نذکر من سمی بمیرزا قبل محمّد لیاخذہ الفرح و الابتهاج من شطر اسمی البهّاج علی شأن تطير بقوادم العرفان في هذا الهوّاء الذي يسمع الموحّدون من هزیز ارياحه اَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ الْمَهِيمُنْ عَلِي مِنْ فِي الْأَرْضِيْنَ وَالسَّمَوَاتِ.

يا محمّد قبل حسين قد اقبل اليك المظلوم اذ قام عليه المعرضون بأسيايف الظلم و الاعتساف و اعرض عنه علماء الأرض و فقهاؤها الذين نقضوا ميثاق الله ربّ الأرباب.

يا كاظم انا ذكرناك بما لا ينقطع عرفه يشهد بذلك الملائة الأعلى و اهل مدائن الأسماء و عن وراثها الأشياء كلّها و عن وراثها لسان الله في اعلى المقام.

و يذکر المظلوم من سمی بمحمّد يا شيخ ان استمع النداء من سدره المنتهى عن وراء قلزم

الكبرياء لعمر الله به سرع كل موحد الى الله فاطر السماء وكل مقبل الى الأفق الأعلى وكل ظمان الى كوثر البقاء وكل فقير الى مطلع الغناء وكل عليل الى بحر الشفاء وكل صامت الى ملكوت بيان الله مالك الرقاب.

يا محمد قبل تقى قد ظهر ما اخبرنا العباد به فى الكاف والراء ينبغى لكل مقبل ان يقرء ما انزلناه فى كتابنا المقدس الذى سمي بالاقدمس بارادة الله منزل الآيات.

يا عزيز طوبى لك بما ايدك الله على عرفان بحر علمه وسماء حكمته وشمس امره وريحه الذى فك ختمه باصبع الاقتدان.

ونذكر عبدالحسين ونوصيه والذين آمنوا بالاستقامة وبما امروا به من لدى الله مالك المبدء و المآب ونختم الآيات بذكرك طوبى لك ولاسمى الأصدق الذى طار بجناحين الاشتياق الى ان دخل السجن الأعظم وزار البيت وقام لدى الباب وسمع ما نطق مكلم الطور ورأى ما منع عنه اكثر العباد انا ذكرناه فى الألواح بما لا تعادله كنوز الأرض يشهد بذلك من ينطق هذا الحين انه لا اله الا انا الواحد المختار. انتهى.

در آخر دستخط آن محبوب خط حضرت محبوبى جناب ميرزا حى عليه بهاء الله الأبهى ديدہ شد. لله الحمد نامه به دو مسک ختم يافت و بعد از قرائت و اطلاع بر مضامين آن در ساحت امنع اقدس اعلى حاضر و بعد از اذن به شرف اصفا فائز و يك لوح اعز ابداع از سماء مشيت نازل. حسب الأمر حضرت غصن الله الأكبر روحى و ذاتى و كينونتى لتراب قدومه القداء نوشته ارسال شد. ان شاء الله اهل عالم عرفش را بيابند و از فيض اعظم محروم نمانند. چندی قبل اين فانى خدمت ايشان مکتوبى ارسال داشت، ان شاء الله تا حال رسیده.

ذکر جمعى از قانات عليهم بهاء الله را مرقوم داشتند. واحده بعد واحده در ساحت امنع اقدس مذکور و به عنايات حق جل جلاله فائز. طوبى لهن و نعيماً لهن و بشرى لهن چه که فائز شدند به آنچه که جواهر مجردة و قلوب مقدسه او را سائل و آمل بوده اند.

چندی قبل جناب اخ معظم مکرم حضرت حکيم (رى) عليه بهاء الله و عنايته عازم آن صوب گشتند. مخصوص بعضى از قانات مذکورات الواح بديعه منيحه نازل و ارسال شد. از حق مى طلبم به آن فائز شوند و بما ينبغى به ذکر و ثنائى دوست يکتا مشغول گردند.

و اينکه درباره توجه به اين شطر مع عيال مرقوم داشتند تلقاء وجه عرض شد. هذا ما نطق به لسان العظمة: يا ايها الناظر الى افقى و القائم على خدمتى، حادثه ارض طا فى الجملة در اين

ارض هم تأثیر نموده و بعضی گفتگوها به میان آمده. سبحان الله جميع ذرات شهادت می دهند بر سکون و تمکین و عدل و انصاف اولیای حقّ و لکن مفسدین عکس خود را در اشیاء ملاحظه می نمایند. از بحر عنایت الهی و اشراقات انوار آفتاب حقیقی ممنوع و محرومند. و از قرار معلوم اولیای دولت آن ارض به اولیای دولت مدینه کبیره در امر این مسجون نوشته اند آنچه را که از نتایج ظنون و اوهام بوده، انّ ربک يعلم انهم لا یعلمون لذا توقّف اهل اولی الامر بید الله مولی الوری. انتهی.

عرض این فانی آنکه دوستان الهی که از کوثر وفا آشامیده اند و به افق اعلی ناظرند خدمت هر یک سلام و تکبیر عرض می نمایم. آن حضرت به وکالت این خادم فانی هر هنگام که ملاقات فرمایند به این کلمه علیا که از قلم مبارک نقطه اولی روح ما سواه فداه جاری کلّ را متذکر دارند، قوله تبارک و تعالی: وقد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی الیابن. لعمر محبوبی و محبوبکم، اگر نفسی قطره ای از بحر معانی این بیان که از مطلع اراده رحمن ظاهر شده بیاشامد جمیع بیان و اهلش قادر بر منع او نباشند و به یقین مبین شهادت دهد که مقصود از ندای اول بشارتی بود من عند الله تا مقرّبین و مخلصین آگاه شوند و راه را از خار و خاشاک مقدّس نمایند. اگر این کلمه جامعه را احبّای الهی بر مرآت قلب ضبط نمایند جمیع اهل بیان قادر بر تکلم در محضرشان نباشند تا چه رسد به فوق آن. امید هست که دوستان یستبرکون بأنفاسکم و یستضیئون بنبراس بیانکم.

عرض دیگر هر یک از متسبین را از ذکور و اناث به وکالت این فانی آنچه قابل دانند مذکور دارند. السّلام و التّکبیر و البهّاء ثمّ الرّوح و المجد و الثّناء علی حضرتکم و علی من یحبکم لوجه الله ربّ العالمین و الحمد لرّبنا العلیم الخیر.

خادم

فی ۱۵ رمضان المبارک سنه ۱۳۰۱

سبحان الله بعد از ختم مشاهده شد حکم ابتدا اتمام پذیرفته. از جمله الواح بدیعه منیعه که مخصوص جناب ابن فائز و بعضی از خوانین علیه و علیهم بهاء الله از سماء فضل نازل عرض نشد و همچنین ذکر رجای آن محبوب از برای بعضی از احبّای الهی. باری مجدّد این عبد قصد ذروه علیا نموده و بعد از حضور ذکر نفوس مذکوره به شرف اصغا فائز و کلّ به عنایت الهی فائز شدند به آنچه که عرف بقا از آن متضوع است، قوله تبارک و تعالی:

بسمی العزیز الکریم

یا حسین، امروز این کلمه مبارک از حقیق سدرهٔ منتهی اصفا شده: قد اتی المالك و الملك لله المهيم القیوم. لله الحمد فائز شدی به اصفاء ندای الهی در یومی که منتظرین معرضین مشاهده شدتد و آملین غافل و محجوب. جزای اعمال قبیحة کبیره اهل عالم را از فیض اعظم منع نموده آلا من شاء ربک ائک فزت فی هذا الیوم بلوح آخر و بهذه الآیات المنزلة من سماء عنایة ربک القدیم. یا قلمی الأعلى ان اذکر من سَمی بکاظم و بشره بذکری آیاه فی هذا المقام الذی سَمی بسماء هذه السماء فی لوحی العظیم. و نذکر من سَمی بمهدی و بشره بما انزلنا له فی لوح آخر من آیات ربّه و نذکره فی هذا الحین بذکریتحرک کلّ عظم رمیم. یا رجب، لله الحمد رمضان مبارک به انتها رسید و شوال آمد منادیاً یا قوم ان اغتتموا الفرصة فی ایام الله و لا تكونوا من الغافلین. یا اسحق یذکرک مولی الآفاق الذی به ظهر حکم الميثاق فی یوم الطلاق و یبشرك بهذا الذکر الذی به خلق الله العالم و هدی الأمم الی صراطه المستقیم. یا قلم و لّ وجهک شطر من اخذه الاهتزاز اذ تحرکت افلاک البیان من نسّمات وحی ربک الرحمن و قل طوبی لغریب عرف وطنه و لموجود علم مطلع و لذی روح فاز بکلمة الله رب العالمین. یا شاهویردی یذکرک المظلوم اذ کان مستویاً علی العرش و یدع کلّ الی الله الفرد الخبیر.

یا بن اسمی علیک بهائی و عنایتی قد ذکرنا کلّ اسم ذکرته بما لا تعادله اشجار العالم و لا اثمارها و لا ثروة الأغنیاء و لا خزائن الملوک و السلاطین. ان اشکر الله بهذا الفضل و وصّ عبادی بالحکمة و البیان لئلا یرتفع نفاق الذین کفروا بالرحمن ان ربک لهو المبین العلیم. البهّاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی الذین ذکرتمهم و فازوا بنعمة الله العزیز العظیم. انتهى.

یا محبوب فؤادی، عرض شده بود که نامه به دو مسک ختم یافت. لله الحمد که به ثالث هم فائز گشت رغماً للأعداء و عنایة للأحباء. در فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله باید تفکر نمود. به مجرد حضور و عرض، آیات بدیعه منیعه مرّة اخرى نازل. لعمر ربنا لا یقدر احد ان یحصی الفضل یشهد بذلك کلّ منصف بصیر. البهّاء و الثناء و السلام و الرّوح و الرّحمة علی حضرتکم و علی من یحبکم لوجه الله ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرضین و الحمد لله رب العالمین.

خادم

فی ۱۹ شهر شوال المکرم سنة ۱۳۰۱

این آیام و قبل عرایضی از ارض خا رسید، تا حین جواب ارسال نشد و در این آیام بعضی الواح منیعۀ مقدّسه در جواب عرایض شتی که به ساحت اقدس رسیده و جواب بعضی از نامه‌های مرسله ارسال شد. مقصود اطلاع آن حضرت است. این فانی از حقّ می‌طلبد کلّ را از بحر بیانش بنوشاند و قسمت کامل روزی فرماید چه که هر نفسی به آن فائز شود اعراض اهل عالم و سطوت امم ایشان را از حقّ جلّ جلاله منع نماید، ثمّ البهآء علی حضرتک و علیهم.

[۳۲] ابن اسمی اصدق علیه بهآء الله

هو الله تعالی شأنه الحکمة و الیابان

بشنو بشنو، قلم اعلی از اعلی مقام عالم ندا می‌فرماید، بین بین، نیر برهان از اعلی افق امکان مشرق و لائح تا قوت بخشد و قوادم روحانی عطا نماید تا در هواء محبت دوست یکتا طیران نمائی و متوقفین را یعنی نفوسی که پرهاشان به طین اوهام آلوده است به اسم حقّ ظاهر نمائی و پرواز بیاموزی. یا ابن اسمی، علیک بهائی و عنایتی، این آیام حضرت کلیم صعود نمود و عبد حاضر در بستر خوابیده و لسان عظمت به آیات ناطق و از ید بیده ملکوت کلّ شیء عطا می‌فرماید و اخذ می‌کند. بگو یا حزب الله، باید در امر الله به شانی مستقیم باشید که حوادث و سطوت اقویا شما را ضعیف نماید. الله بایستید و الله بگوئید. حقّ با شما بوده و خواهد بود و نفوذ قلم اعلی و قدرت کلمه علیا را وضوای علما و فقها منع ننموده و نخواهد نمود. یا ابن اسمی، اگر عالم روح بتمامه به قوه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لایق اصغاء این بیانست که از قلم رحمن جاری گشته و آلا آذان‌های مشهوده قابل این ندا نبوده و نخواهد بود الا عدّه معدودات. از حقّ بطلب تا بصیرت بخشد و قوه سامعه عطا فرماید که شاید عباد مسکین از نفحات یوم الهی محروم نمانند. اهل ارض غافلند، امر الله را مثل سایر امور دانسته و می‌دانند، تبأ لهم و سحقاً لهم. زود است مشاهده نمایند آنچه را که حال منکرند و اقبال نمایند آنچه را که از او معرضند. بگو ای بی‌دانش‌ها، به زوراء توجه نمایند تا قصر ملک الملوک را مشاهده کنید، شاید پند گیرید و فی الجملة متنبّه شوید و شوکت و ثروت و عظمت و عزّت دو یوم شما را از عزّت دائمه و نعمت باقیه و مائده سمائی منع ننماید و محروم نسازد. قسم به سفینه برهان که به امر رحمن بر بحر بیان جاری است این مظلوم آنچه گفته لوجه الله بوده. بگو بر خود رحم کنید و بر مافات قیام نمائید. دی رفت و امروز هم می‌رود. این ناپایداری پیک الهی است، کلّ را آگاه می‌نماید و خبر می‌دهد، شاید به تدارک تمام قصد مقصد

و مقام نمایند. منادی در کلّ حین از جهت عرش ندا می فرماید و به عنایت و شفقت تمام نصیحت می نماید که شاید عباد از ظلم به عدل و از اعتساف به انصاف راجع شوند. یا ابن اسمی، از برای تو تأیید می طلبیم که مابقی ایام را در خدمت مالک انام صرف نمائی به شأنی که سزاوار این امر اعظم و نبأ عظیم است. لازال اقبال و توجه و قیام آن جناب لدی الوجه مذکور. این کَره را همت دیگر باید و استقامت دیگر. ان شاء الله به قمیص جدید عنایت حقّ جلّ جلاله مزین باشی و به انوار عرش منور. اولیا را تکبیر برسان، شاید از کلمه الهی مشتعل شوند و بما ینبغی لایامه قیام نمایند. آنچه امروز لازم و واجب و مکرر از قلم اعلی نازل اتحاد و اتفاق نفوس معلومه بوده که به طراز تخصیص فائزند و همچنین سایر احبّا. طوبی از برای نفسی که به اصغاء نداء الهی فائز شد و به اراده تمسک نمود. البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی الذین عملوا بما امروا به من لدی الله ربّ العالمین.

[۳۳] محبوب روحانی جناب ابن اسم الله الأصدق ۲۲۰ علیهما من کلّ بهآء ابهآء ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

یا حبذا نصره الله علم انه هو المقتدر علی ما یشآء بر اعلی مقام عالم نصب فرمود. ذلتش مالک عزت ها و شکستش سلطان فتح ها. قد خسر الدین انکروا قدرة الله و سلطانه و نقضوا میثاقه و کفروا بآیاته و جاهدوا علی اطفآء نوره و جاحدوا ما اتی به فی آیامه. تعالی الملک الفرد الحقّ العزیز القیوم و تعالی سلطانه المهیمن علی ما کان و ما یکون. عالم را از کلمه پدید آورد و انهار معانی و بیان در او جاری و ساری فرمود. باب ملکوت را به اسم مبارکش گشود و من علی الأرض را به آن دعوت نمود. چه مقدار از عباد جزای اعمالشان حجاب شد و ایشان را از مشاهده اشراقات انوار توحید منع نمود و چه مقدار از ما سوی الله گذشتند و به ظلّ عنایتش پیوستند. اوست مقتدری که حجبات غلیظه را به اصبع اراده شقّ نمود و سبحات جلیله را خرق فرمود. جنود عالم قادر بر منع نه و صفوف امم لایق ذکر نه. بلند نمود هر که را خواست، هو الفرد الواحد المقتدر الذی یفعل بسلطانه ما اراد انه هو المراد فی المبدء و المعاد.

سبحانک یا من بنورک انارت آفاق المعانی و البیان و باسمک تزینت سمآء العرفان بأنجم الذکر و التبیان. اسئلک بقدرتک و قوتک و سلطانک و عزک و عظمتک و اقتدارک بأن تکتب

لأولياتك من قلم فضلك ما يقربهم اليك و يسقيهم كأس العطاء باسمك و عنايتك. اي رب تراهم ناظرين الى افقك و متمسكين بحبل جودك. ترى يا الهى اعينهم منتظرة بدائع رحمتك و اياديهم مرتفعة الى سماء جودك. اي رب لا تخيهم عما ينبغي لكرمك و الطافك و لا تمنعهم عن اشراقات انوار وجهك. اي رب ترى الذى دار البلاد لاعلاء كلمتك و ذكرك و حمل الشدائد فى ايامك. اسئلك بأن تؤيده فى كل الأحوال بمظاهر قوتك و اقتدارك و مطالع قدرتك و اختيارك. انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت المهمين القيوم.

يا محبوب فزادى، دستخطهاى متواتره به مثابه امطار رياض وجود را سقايه نمود و تازه فرمود. الحمد لله الذى وقفكم على الارسال و وقفنى على قرائة ما فيها من الأذكار و بعد از اطلاع قصد مقام نموده امام وجه مالک انام عرض شد. در هرگز از سماء عنایت مالک احدیه نازل شد آنچه که خلق عالم از ذکرش عاجز و قاصر تا در این کره بعد از عرض در ساحت امع اقدس این کلمات عالیات از مشرق اراده اشراق فرمود، قوله تبارک و تعالی:

بسمی السامع البصیر

يا ايها الناظر الى الوجه، نامه‌هاى متعدده از شما رسيد و كلّ تلقاء وجه مظلوم به شرف اصغا فائز. له الحمد و له الشكر بما ايدك على الاقبال و على الاقرار و على الاعتراف و على التوجه و على الاصغاء و على الاستقامة على امر فرت منه قساورة العالم الآ من شاء الله ربك القوى الغالب القدير. ابطال عوالم معانى و بيان نفوسى هستند که سطوت امرا و شك و ريب علما ايشان را از مالک اسماء منع نمود و از بحر فيض فياض محروم نساخت. الله أكبر، آن نفوس را شبه و مثلى نبوده و نيست. جميع كتب الهى از قبل و بعد بر علو و سمو مقام آن نفوس مطمئنه شاهد و گواه. طوبى از برای نفسى که به طراز استقامت مزین و به رداء وفا فائز. حزب الله را از قبل مظلوم تکبير برسان. بگو راضى مشويد که به مثابه حزب قبل به امور لایسمنه لايغنيه مشغول گردید. در قرون و اعصار عابد اصنام بودند و عاکف اوهام و خود را اعلى الخلق و افضلهم می دانستند و در ليالى و ايام ظهور مالک انام را از حق جلّ جلاله به کمال تضرع و ابتهال مسئلت می نمودند و چون باب لقا مفتوح و سرّ مکنون از افق غيب ظاهر و مشرق و بحر بيان موج از عالم و جاهل بر اعراض قيام نمودند. سبحان الله به قطره‌ای از دریاى مکاشفه و شهود فائز نگشتند، فاعتبروا يا اولى الأبصار. حال مجدّد اهل بيان به همان اوهامات ناطق و مشغولند. گاهی ذکر تحريف و هنگامى ذکر وصى و وقتى ذکر مرآت و فوق آن نموده و می نمایند. بگو ای بی دانشان، هزار و دويست سنه و ازید به این اسباب

مشغول بودید، ثمر آن را نیاوردید تا بر عالمیان ظاهر و هویدا گردد. بلی ثمر آن شد که به سب و لعن سلطان وجود مشغول گشتید و بالأخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادید. ای کاش عالم خلق نمی شد و این ظلم کبیر ظاهر نمی گشت. یهود از ظلم آن حزب به حق پناه برده و می برد و کذلک احزاب اخری. بگو امروز یوم توحید حقیقی است. آفتاب ظهور از افق سماء فضل مشرق و لائح، ذکر غیر الله جایز نبوده و نیست. نفوسی که به اسماء متمسکند تازه از برای مطلع اوهام اذکار جدیده تتبع نموده اند. قد خسر الذین کذبوا بآیات الله و بیناته و انکروا حجته و برهانه الا انهم من المعتدین فی کتاب الله رب العالمین. منتسبین و بیت ع ط کل را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به عنایت حق بشارت ده. صعدت ام الأولیاء و فازت بما لا فاز به اماء الأرض الا من شاء الله المقتدر القدرین البهآء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الأمر الأعظم و هذا الثبأ العظیم. انتهى.

لازال در ساحت حضرت غنی متعال مذکور بوده و هستید. امطار نازل و فرات جاری و فضل مشهود و نور ساطع و بحر مواج و عرف متضوع و آفتاب توحید حقیقی مشرق و لکن کل غافل و محجوب. سلطان وجودی که از اول ایام تا حین امام وجوه عالم قیام فرمود و اهل آفاق را من غیر ستر و حجاب به افق اعلی دعوت نمود اهل بیان از او اعراض نموده اند و به اوهامات جدیده که صدهزار بار از اوهامات عتیقه حزب شیعه سقیم تر است تمسک نموده اند. فی الحقیقه انسان متحیر و صاحبان ابصار متحیر بل کل اشیاء متحیر، حق منعی که آیاتش عالم را احاطه نموده و ظهوراتش به مثل شمس در وسط زوال ظاهر و لائح او را گذاشته اند و به نفوسی تمسک جسته اند که قابل ذکر نبوده و نیستند. سبحان الله این چه غفلتی است که عالم را اخذ نموده، لعمر ربنا ان القوم فی غفلة عظیمه و سکر عظیم.

اینکه درباره جناب میرزا محمدباقر خان علیه بهآء الله مرقوم داشتند عریضه ایشان در یوم ششم ماه مبارک رمضان چهار ساعت و نیم از روز گذشته امام وجه مولی العالم عرض شد و به شرف اصغا فائز و یک لوح امنع اقدس از سماء فضل مخصوص ایشان نازل. لله الحمد فائز شدند به آنچه که عرفش به دوام صفات علیا باقی و دائم است، هنیئاً له و مریئاً له. این فانی هم خدمت ایشان سلام می رساند و عرض می نماید آنچه را که سبب ارتفاع کلمه الله است. از حق تعالی شأنه این خادم سائل و آمل که ایشان را مؤید فرماید بر آنچه لایق ایام اوست.

و اینکه ذکر جناب آقا محمد و آقا حیدرعلی من اهل یا علیهما بهآء الله را فرمودند و همچنین

استدعای ذکرشان در ساحت امنع اقدس این امل محقق گشت و ذکرشان در پیشگاه حضور مالک ظهور به شرف عرض فائز، قوله تبارک و تعالی: یا حزب الله، چندی قبل مخصوص اولیاء آن ارض الواح بدیعه منیعه نازل و به توسط یکی از افتان علیه بهائی ارسال شد. ان شاء الله به آن فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند. یا حزب الله، آنچه از قلم اعلی جاری و نازل کل ظاهر و مشهود. ناعقین از اطراف هجوم نموده اند و به مثابه ذیاب قصد اغنام الله کرده اند. ای کاش نفسی از آن قوم سؤال می نمود که حزب قبل یعنی شیعه از آنچه گفته اند و عمل نموده اند اجرش چه شد و جزای ایشان در یوم جزا چه بود. لعمر الله به اوهام متمسک بودند و خود را اهل یقین می شمردند و عبده اسماء بودند و خود را اهل توحید می دانستند، اف لهم و بما اکسبت ایادیهیم. ثمره اعمال آن نفوس مجعوله مردوده غافله کاذبه اعراض از حق بوده چنانچه ظاهر و هویدا گشت. قولوا انه يعلم خائنة الأعین و خافية الصدور. به کمال اتحاد و اتفاق از کوثر عرفان بیاشامید رغماً للذین انکروا حجة الله و برهانه و قالوا ما لعنوا به فی الدنیا و الآخرة انه هو الحق لا اله الا هو و هو الامر الحکیم و هو الامر المبین. تازه به حیل تحریف و امثال آن تمسک نموده اند. بر حزب الله کل لازم و واجب که نفوس ضعیفه را از نفاق ناعقین و شبهات معتدین حفظ نمایند. لعمر الله اهل بها ما سوی الله را به مثابه کف تراب مشاهده می نمایند. ایشان بر سر استقامت مستوی و بر نمارق نور چالس طویبی للعارفین.

الهی الهی تری اصفیائک مشتعلین بنار حبک و متوجهین الی افقک و متمسکین بحبل عنایتک. لک الحمد یا مقصود العالم و معبود الأمم بما اوضحت لهم السبیل و انزلت لهم الدلیل و اظهرت لهم ما قربهم الی بحر لقائک و سماء جودک. ای رب اسئلک بآیاتک الکبری و ظهورات قدرتک فی ناسوت الانشاء و ببحور المعانی المکنونة الّتی کانت مستورة فی آیاتک و کلماتک و بالسّفینة الّتی تتحرک مرّة فی الهوآء و تارة علی البرّ و اخری علی بحر ارادتک و مشیتک بأن تؤید اصفیائک علی الاستقامة علی امرک علی شأن لا یرون سواک الا کسواد عین نملة میّنة. ای رب قربهم الی مقام فیہ ارتفع خبآء مجدک و نصبت خیام امرک و ارتفعت اعلام نصرتک. انک انت المقتدر علی ما تشآء و فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین. انتهى.

عند هر کلمه از کلمات حق جلّ جلاله و عمّ نواله و عزّ بیانه کتب عالم خاضع و خاشع. صد هزار افسوس که نفوس موهومه خائنه از مشرق غیب مکنون محروم مشاهده می گردند. امروز ربیع عنایت است و امروز آسمان فضل مرتفع. جهد نمایند شاید به ذکر ربی فائز شوید و یا به خدمتی مفتخر.

یوم عظیم است و امر عظیم و فضل عظیم، طوبی للعارفین و طوبی للبالغین و ویل للغافلین. اینکه درباره ناعقین مرقوم داشتید هر نفسی به اقل از سم ابره به بصر فائز شود کل را معدوم و مفقود مشاهده نماید. کثرت نعمت سبب غفلت عباد شده. لعمر ربنا نازل شده آنچه که مهیمن است بر اسماء و ملکوتها و صفات و جبروتها و بیان و علوه و فرقان و ضیائه. حال نائمند، زود است نزد حشر آیات الهی به هوش آیند و بر اعمال خبیثه خود شهادت دهند. ای قوم، بترسید از خداوند قادر غالب قاهر. اینست آن ظهوری که نقطه بیان روح ما سواه فداء عند ذکر اسمش به کلمه انا اول العابدین ناطق. باری از دریای کرم الهی و سماء جودش سائل و آمل که کل را بر رجوع تأیید فرماید که شاید عباد از نفحات ایام مالک ایجاد محروم نمانند، انه علی کل شیء قدير.

و از قبل در دستخطهای آن محبوب عرایض بعضی از امام بوده، جواب هر یک از سماء فضل الهی نازل و ارسال شد، ان شاء الله به آن فائز شوند و از بحر رحمت بیاشامند. هر اسمی تلقاء وجه حاضر به آیات الله فائز. آیا چه شده که عالم از بحر علم و فرات رحمت و سدره دانش محروم مانده اند؟ آیا به چه متمسکند؟ لعمر ربنا و مقصودنا سیل و دلیل و عبادت و توجهشان از ظنون و اوهام ظاهر گشته، بش عمل المریین الامر بید الله رب العالمین.

حق را شکر و سپاس که امواج بحر بیان را به شکل نیر برهان از افق سماء سفینه حمرا ظاهر و آشکار فرمود. سبحان الله دریا موج، آفتاب مشرق، نور ساطع و لامع، مع ذلک غافلین و ملحدین و ناعقین در رب مبین، تلعب بهم الأشياء كلها و هم لا یشعرون. انسان متحیر که معرضین بیان چه ادراک نموده اند و چه فهمیده اند. آیا رشحات انا معانی را ندیده اند و یا تغردات حمامه ابدی را نشنیده اند؟ حیات از کیست و ممات از که؟ در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل، قوله تبارک و تعالی: انا نفخنا فی الصور و هو قلمی الاعلی و به احینا من فی الارض و السماء الی آخر بیان روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداء. حق جل جلاله اولیاء خود را حفظ فرماید. آن محبوب باید به کمال همت بر حفظ نفوس ضعیفه قیام نمایند، شاید به مثل اوهامات قبل مبتلا نشوند. وقتی از اوقات فرمودند بگو یا حزب الله، باید به شأنی بر امر الله ثابت و مستقیم باشید که ما سواه را معدوم و مفقود مشاهده نمائید. اگر از جمیع اشطار نعین مرتفع شود به مثابه طنین ذباب شمرد بل احقر لو انتم تعلمون. نفحات آیات در قطب عالم متضوع و ید اقتدار با علم اتنی انا المختار آشکار، بگو ای ناعقین، بساط ظنون و اوهام را بریچید. بساط الله ظاهر و مالک قدم بر او جالس، اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمین. انتهى.

لعمر مقصودنا و مقصودکم شعله آيات الهی و انوار بیان رحمانی عالم را اخذ نموده ولكن المحتجین فی حجاب مبین. و اینکه ذکر شهدا عليهم من کل بهاء ابهات و تفصیل واقعات آن ارض را مرقوم داشتند، این فقرات را حضرت غصن الله الأكبر روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدمه الفداء خواسته بودند. اگر صحیح آن مقدس از کذب و ظنّ به دست افتد ارسال نمایند بسیار محبوبست چه که مقصود حضرت غصن الله روحی فداه آنکه بر حسب ظاهر آنچه در این امر واقع شده مرقوم دارند تا سبب دانائی و آگاهی اهل عالم شود. و اینکه ذکر دره جز و اقبالشان به افق اعلی و تقدیستان از ما سوی الله مرقوم داشتند، این فقرات در ساحت امنع اقدس به شرف اصغاء مولی الوری فائز، قوله تبارک و تعالی:

يا ابن اسمی یا ایها السائر فی البلاد لذكری، خائن و سارق و ناعق و ملحد در اطراف و اقطار ظاهر و این آن خبریست که در اول ایام از قلم اعلی جاری و نازل، انه اخبر الكل بما ظهر و يظهر يشهد بذلك من ينطق فی هذا الحین اننی انا الله رب العالمین. انا نذكر اولیائی فی دره جز الذين ذکرتم و نبشّهم بعناية الله و رحمته و نذكرهم بما نزل من قلمی فی زبری و الواحی و نخبرهم بما قدر لهم امرأ من عندی و انا المقدر القديم. یا حزب الله، در امر این مظلوم تفکر نمائید. از اول ایام تا حین در دست اعدا مبتلا، آنی به راحت و حفظ خود نپرداخت. امام وجوه امرا و علما و فقها ندا نمود و کلّ را به افق اعلی دعوت فرمود و چون نور ساطع و امر فی الجملة ظاهر معرضین از خلف حجاب با اسیاف بغضا بیرون آمدند و قصد مقصود عالمیان نمودند. لعمر الله از بحر عرفان محرومند و از اشراقات انوار آفتاب معانی ممنوع و از اصل امر غافل و بی خبر، یلعبون بأهوائهم و لا يشعرون و قالوا ما لا قاله الأولون و قصدوا ما لا قصده الآخرون. بعضی از جهال اعتراضاتی ترتیب داده اند و او را دام حزب الله نموده اند. آیا از یفعل ما یشاء چه ادراک کرده اند و از یحکم ما یرید چه فهمیده اند؟ هر صاحب بصر و انصافی شهادت می دهد بر عظمت امر و علوش و همچنین بر تقدیس و تنزهش. ما خلف حجاب نبودیم، امام وجوه ظاهر و آشکار، بیان ظاهر و عمل آشکار. از حقّ می طلبیم عباد خود را از نور نیر عدل و انصاف محروم نفرماید و بر رجوع تأیید نماید، اوست قادر و توانا لا اله الا هو العزیز الأبهی. انتهى.

طوبی از برای آن نفوس که از کأس استقامت آشامیدند. این عبد فانی از حقّ باقی تأیید و توفیق از برای دوستان می طلبد و به هر یک ذکر و سلام و تکبیر می رساند. در هر حال ان شاء الله غلبه با آن محبوب روحانی بوده و هست.

اینکه درباره ناعقین و معتدین و مفتین و ظالمین بیان مرقوم داشتند، آن حزب قابل ذکر نبوده و نیستند. الحمد لله اکثری از اولیا به ارض مقصود فائز و مدّت‌ها در جوار ساکن و در ظلّ قباب عظمت مستریح، دیدند و شنیدند و آگاه گشتند. فرمودند یا ابن اسمی، این امر نبأ اعظم است. البتّه به مراتب از اقوال و مفتریات مشرکین قبل باید اعظم و اکبر مشاهده شود. هر یوم نفسی او نفسین او جمعی به ارض اقدس وارد، کلّ دیدند و شنیدند و آگاه گشتند و لکن در این مدّت یک نفس در جزیره با حضرات بوده، البتّه تفصیل آن به سمع آن محبوب رسیده و یا می‌رسد. مع آنکه در بلد انگریز است یک نفس را نگذاشته در آنجا ساکن شود و یا به شغلی مشغول گردد لثلاً یطلع بما عندهم. باری این ارض ذکرش و عملش آشکار است، از شمس ظاهرتر و از سماء مرتفع‌تر، طوبی للناظرین و طوبی للسامعین و المنصفین. بیان الهی به مقامی ظاهر که امّ الکتاب و امّ البیان متحیر از حقّ می‌طلبیم انصاف عطا فرماید و عباد خود را از نور عدل محروم نسازد. تکلیف آن محبوب حقیقی حفظ عباد است و آنچه از شدائد نوشتید حقّ لا ریب فیها، این خادم فانی از حقّ سائل و آمل یدلّها بالسط و الرّخاء انه هو مولی الوری و المقتدر علی ما یشاء.

و اینکه مرقوم داشتند دو ماه او ازید است که آنچه نوشته‌اند این فانی به جواب آن مؤید نشده، فی الحقیقه همین قسم است که مرقوم داشته‌اند و لکن قلب آن محبوب شاهد و گواه که این اهمال را دو سبب بوده، یکی اطمینان که لله الحمد آن محبوب فؤاد فائز شده‌اند و امواج بحر اعظم را دیده‌اند و نداء الله را شنیده‌اند و آثار هم در هر شهری رفته آنچه که از وصف و ادراک اهل عالم مقدّس و میراست و سبب دیگر کثرت اشغال تحریر. لازال فرموده و می‌فرمایند نهال‌های تازه جدیدۀ بدیعه را باید توجه نمود و آب داد که مباد از سموم مفتریات معرضین به مرض خشکی مبتلا شوند. آن محبوب لله الحمد به خدمت مشغولند و به نصرت قائم. یسئل الخادم ربّه بأن یفتح علی وجهکم ابواب فضله و رحمته انه هو المشفق الکریم و السّامع المجیب.

و اینکه درباره جناب آقا صادق از ابناء خلیل مرقوم داشتند و ذکر اینکه اراده اداء حقوق داشتند و بعد موقّ نگشتند، این فقرات تلقاء وجه به شرف اصفا فائز، قوله تبارک و تعالی: یا ابن اسمی علیک بهائی، اداء حقوق الهی بر کلّ فرض است و حکمش از قلم اعلی در کتاب نازل و ثابت و لکن اظهار و اصرار ابدأ جایز نه. هر نفسی موقّ شود بر اداء آن و به روح و ریحان برساند مقبولست و الا فلا. از بابت تذکریک بار باید عموماً در مجلس ذکری بشود و بس. نفوس موقّنه ثابتۀ بصیره خود اقدام می‌نمایند و یما امروا به من لدی الله عامل می‌شوند. نفع این فقره به خود آن نفوس

راجع، انّ الله غنی عن العالمین. حزب الله محزون نباشند. لعمر الله مقدر شده از برای ایشان آنچه که محصین از احصائش عاجزند. انتهى.

آنچه آن محبوب از عدم قبول مرقوم داشتند بعد از عرض فرمودند: نطق بالصدق چه که به غنا و استغنا امر الله مرتفع شده و می شود. ینبغی لأولیائی ان یتمسکوا بما یرتفع به امر الله و سلطانه. انتهى. فی الحقیقه همان قسم است که آن محبوب نوشته اند. این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که اولیا را یعنی نفوسی که ایادی امرند و به طراز تبلیغ مزینند و بر خدمت امر قائم موفق فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست. این ایام در این فقره ذکر شده، امید هست باب فضل مفتوح شود و ید عنایت عطا فرماید آنچه را که سبب و علت علو و سمو اولیاء او است.

جناب آقا محمد فارانی علیه بهاء الله به این عبد ورقه ای ارسال داشته اند و مخصوص خواسته اند این عبد به نیابت ایشان به زیارت فائز شود لذا در لیل دوشنبه پنجم ماه مبارک رمضان سه ساعت گذشته قصد مقام اعلی و ذروه علیا نموده و عمل شد آنچه مقصود بود. بعد از اتمام لسان عظمت به این کلمه مبارکه ناطق، قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه: یا عبد حاضر، لله الحمد فائز شدی و عمل به طراز قبول مزین. بشر الّذی اراد لقاء الله المهیمن القیوم، له ان یقول: الّهی الّهی قد وجدت عرف ظهورک و اقبلت الی طور عرفانک. استلک بالآلیح بحر علمک و حکمتک و آیات کتابک و اسرارها و قلوب اولیائک و ضیائها و نورها بأن تقدّر لی من قلمک الّاعلی ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک و یقرّنی الیک. تعلم یا الّهی و سیدی بأنّی لا اعلم ما ینفعنی و یضرنّی انک تری و تعلم و تسمع و انک انت السّمع البصیر. انتهى.

لله الحمد فائز شدند به آنچه که مقصود مقربین و امل مخلصین است. این فانی از حقّ می طلبد که ایشان را موفق فرماید و مؤید دارد به شأنی که به حقّ وحده تمسک نمایند و از دوش فارغ و آزاد. اینست مقام توحید حقیقی که در این ظهور ظاهر شده، صدهزار طوبی از برای آملین و عاملین.

و دیگر در دستخطهای قبل آن محبوب فؤاد بعض اسامی مذکور، هر یک به آیات الّهی فائز و به انوار بیان رحمن منور. لعمر مقصودنا و مقصودکم بحر بیان الّهی بعد از ذکر اسماء به شأنی مواج که السن و اقلام از ذکرش عاجز و قاصر است. حسب الأمر کلّ را تکبیر برسانید و بما نزل لهم من القلم الّاعلی بشارت دهید. امید هست آفاق آن جهات به نور اتحاد و اتفاق منور شود و کلّ بما ینبغی عامل. مکرر لسان عظمت به این کلمه علیا ناطق: یا حزب الله، وقت را از دست مدهید،

قدرش را بدانید. لعمر الله معادله نمی نماید به آنی از این ایام قرون و اعصار. هذا ما شهد به الله اذ استوى على عرشه الأعظم بسلطانه العظيم. انتهى.

امید هست که کلّ به کلمه رضا فائز شوند و به ذکر و ثناء حقّ جلّ جلاله ناطق. السّلام و الثّناء و التّكبير و البهّاء على جنابكم و على من معكم و على الّذين ما منعهم سطوة الجابرة و القراعة الّذين زینوا رؤوسهم بالبيضاء و الخضراء و صدّوا النّاس عن سبيل الله ربّ العالمين.

خادم

فی ۱۹ شهر رجب سنه ۱۳۰۴

[۳۴] محبوب فؤاد ابن حضرت اسم الله الأصدق جناب علی قبل محمّد علیهما بهّاء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبھی

تسبیح و تقدیس ذات بی چون را لایق و سزاست که لآلی بحر حکمت و بیان را نمود و افتدّه صافیّه منیره را به آن جذب فرمود، له الحمد و العطاء و له الفضل و الثّناء. از رحمت منبسطه و عنایت محیطه اصحاب ملکوت امر و خلق را به مقام مقدّس از زوال و فنا آگاه نمود و اخبار فرمود، سبحانه سبحانه، از او می طلبیم عباد خود را مؤید فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن: عبراتی که از خشیه الله نازل شود و قطرات دمی که در سیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازال لدى العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نهی شد ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سیل شناسائی او، بشناسد و بشناساند.

اسئلك يا اله الأسماء و مالک العرش و الثرى بالدماء الّتی سفکت فی سیلک شوقاً للقائك و بالعبرات الّتی نزلت من خشیتک بأن تجعلنی و احبائک مستعدّین لظهار امرک بین عبادک بالحکمة و البیان لا اله الا انت المقتدر العزیز المنان. ای ربّ ترى الّذی اقبل الیک فی اولّ الايام و کان ان یذکرک بین الأنام. ای ربّ ایّده بچودک و کرمک علی نصره امرک بجنود الذکر و البیان و قدر له ما یرفعه بین عبادک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأوّلین و الآخرین الحمد لک يا اله العالمین. ای ربّ ترى عبدک اراد ان یذکر من سافر خالصاً لوجهک مرّة اخرى اظهاراً لحيّی اياه و شوقی الی ذکره فی کلّ صباح و مساء. ای ربّ فاجعل لسانه سیفاً لیفصل بین

الحقّ و الباطل و بصره حديداً لمشاهدة آثارك و انوارك و رحله ثابتاً كالجبل بحيث لا ترعزعه سطوة العالم و وضوءآء الأمم ثمّ اجعل يا الهى شجر وجوده مشتعلاً بنار حبك ليحترق بها سبحات خلقتك و حجابات عبادك انك انت الفرد الواحد المهيمن القيوم.

و بعد يا محبوب فؤادى، دستخطهاى عالى مكرّر رسيد. فى الحقيقة مكرّرش مطلوب چه كه هر يك به طراز محبّت محبوب عالميان مزين. عرف خلوص از آن متضوّع و رايحه خدمت و وفا از آن منتشر، طوبى لأذن سمعت نداء الله مولى الأسماء و فاطر السّماء و هر يك بابى بود از براى مدينة محبّت و مودّت و وداد و اتّحاد و بعد از ملاحظه و قرائت و ادراك و استشمام قصد مقام مولى الأنام نموده امام كرسى ربّ عرض شد و به شرف اصفا فائزگشت، قوله جلّ جلاله و عمّ نواله:

بسمى الذى به قام من فى القبور

كتاب انزله مكلّم الطّور اذ استوى على عرش الظّهور الى من هاجر الى الله المهيمن القيوم و حضر امام الوجه و سمع النداء اذ ارتفع بالحقّ و فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله ربّ ما كان و ما يكون. قد شهد القلم الأعلى باقبالك و حضورك و قيامك لدى باب فتح على من فى الغيب و الشّهود. طوبى لأذنك بما سمع صرير قلمى و لعينك بما رأيت منظرى و لقلبك بما اقبل الى مقامى المحمود. احفظ ما اوتيت من لدى الله ثمّ اشكره بهذا الفضل الذى لا تعادله الكنوز. نور القلوب بأنوار بيانى و العيون بضيآء وجهى و النفوس بما اشرف و لاح من افق الله ربك مالک الوجود. اذا شريت رحيق البيان من يد عطاء ربك الرحمن قل: الهى الهى لك الحمد بما ذكرتنى و اظهرت لى من خزائن قلمك الأعلى لآلى الحكمة و البيان. اسلك بآياتك الكبرى التى بها انجذبت افئدة الملائة الأعلى و بكلمتك التى بها سبقت رحمتك من فى الأرض و السّماء بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال ناطقاً بشنائك و حافظاً امرک و ناصراً دينك و متوكلاً عليك و مفوضاً امورى اليك. كيف اشكر يا الهى مواهبك التى احاطتنى من كلّ الجهات و آثار قلمك التى اجتذبتنى من كلّ الأقطار. اى ربّ ترانى ناظراً الى افق رضائك و مریداً ما يسكننى فى جوارك. اى ربّ قلبى لا يسكن الا فى قباب عظمتك و روحى لا يستريح الا بالطواف فى حولك. اسلك يا من بأمرک ظهرت الكائنات و خضعت له الممكنات بأن توقفتنى على ما ترتفع به كلمتك العليا و ظهوراتك فى ناسوت الانشاء انت الذى لا تضعفك سطوة الأقويآء و لا تمنعك شوكة الأمراء تفعل بقدرتك ما تشاء انك انت المقتدر المهيمن العليم الحكيم.

يا ابن اسمى عليك بهائى، لازال مذكور بوده و هستى. لحاظ عنايت به تو متوجه و امواج بحر

بیان الهی به صور حروفات ارسال شده و می شود و همچنین لالی حکمت که از اصداف بحر علم ربّانی ظاهر رسیده و می رسد. از حقّ جلّ جلاله مسئلت نما ابصار را قوّت بخشد تا قابل مشاهده گردد و آنچه ظاهر شده ببیند. آن جناب و اهل مدائن صدق و راستی گواه بوده و هستند که این مظلوم از اوّل امر به قوّت غالبه و قدرت محیطه امام وجوه عباد قیام نمود و کشف غطا فرمود و لکن عباد جاهل غافل بر اعراض قیام نمودند و وارد آوردند آنچه را که اکباد عارفین محترق و افئده مفرّین مضطرب. بگو ای قوم، تا کی در بیدای ضلالت متحیر و الی م از حقّ و خود بی خبر و غافلید. ایام عن قریب منتهی می شود و انتم ترون انفسکم فی ضلال مبین. جهد نمائید شاید در ایام ظهور از کوثر باقی بیاشامید و از ریحی مختوم قسمت برید. این ریحی گاهی به صورت نار ظاهر و هنگامی به هیئت نور باهر. حیات ابدی بخشد و حبّ سرمدی عطا فرماید. طوبی از برای نفوسی که بر تدارک مافات قیام نمودند و از دریای بیان مقصود عالمیان قسمت بردند. دوستان را تکبیر برسان و به عنایت حقّ بشارت ده. لعمر الله قد قدر للمستقیمین ما لو یتجلی علی قدر سمّ الابرّة لینصعق من فی السموات و الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین. البهّاء المشرق من افق سمّاء فضلی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النّبأ الأعظم و علی الذّین تمسکوا بحبل الاتّحاد امرأ من لدی الله مالک الایجاد و الظاهر فی المعاد. انتهى.

یا محبوب فزادی، ایادی عنایت حقّ جلّ جلاله در ظاهر ظاهر به عطا مشهود و در باطن باطن به عنایت لایعرف مبسوط. سماء فضل مرتفع و سحاب رحمت هاطل. ربّعی ظاهر شده که سنگ را به شجر تبدیل نمود و از آن شجر ندای هل من فتور مرتفع. حقّ شاهد و عالم گواه که آنی تجلیات لحاظ عنایت قطع نشده مع ذلک عباد را مشاهده می فرمائید چه مقدار غافل و چه مقدار جاهل و چه مقدار محجوب و چه مقدار ممنوع، قهر الله اخذهم سطوة الله منعتهم جزاءً لأعمالهم مجازاً لأفعالهم. امری که نفحاتش عالم را احاطه نموده و بیناتش امام وجوه کلّ ظاهر گشته و آیاتش فوق کلّ آیا دیگر چه امری را منتظرند و چه ظهوری را طالبند؟ قل موتوا بغيظکم قد ظهر من کان بحركة اصبعه تحرك الكائنات. فی الحقیقه کلمه قبل بر کرسی خود ساکن و مستقرّ که می فرماید: اذا فسد العالم فسد العالم. جمیع فساد از آن نفوس غافله بوده. وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش قاصرو زیان عاجزو بر منابر سيعلم الذّین قرائت می کنند، افّ لهم. سبحان الله اعلى الأحزاب اسفل الأحزاب شد و اربح الأديان اخسر الأديان، کذلک جعل اعليهم اسفلهم. باید به این کلمه مبارکه که از معین قلم اعلى جاری شده تمسک نمائیم، قوله تبارک و تعالی: اصبر ان ربک هو

الصَّبَارُ

اینکه درباره توجّه به ارض قم مرقوم داشتند، لله الحمد هر ارضی به انوار نیر اعظم فائز است ولو منحصر به فرد واحد باشد. ویل از برای نفوسی که اراده نموده‌اند این سراج را خاموش کنند و این نور را اظفا نمایند، تضحک علیهم ارکانهم و هم لا یشعرون. و بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمه علیا از افق اعلی ظاهر، قوله تبارک و تعالی:

یا ابن اسمی، علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین، همت مفتاح است و در مقامی کوثر بیان. آنچه در ارض ظاهر شده و یا بشود به اراده حقّ جلّ جلاله از خدمت و همت اولیا بوده. لازال تأیید و توفیق با شما بوده و هست ولکن این ایام را خدمتی لایق او باید و عملی سزاوار او شاید، اگرچه در سبیل حقّ از اوّل ایام تا حین اسمی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی و شما در سبیل مقصود عالمیان شنیدید آنچه لایق شنیدن نبود و حمل نمودید آنچه که ائقل اشیای عالم بود، ظلم ظالمین و سطوت معتدین منع ننمود. حال به قوت و قدرت حقّ جلّ جلاله قیام نما قیامی که سبب و علت استقامت عباد گردد. بحر بیان در جمیع احیان مواج و انوار آفتاب کرم امام وجوه عالم مشرق و لائح. امّ الکتاب من غیر ستر و حجاب ناطق. از یک نقطه نقطه علوم اوّلین و آخرین ظاهر نماید. هر حرفی از آن کتیبست و در آن لالی حکمت و بیان مقصود عالمیان مکنون و محفوظ. این آفتاب را غمام ستر ننماید و این نور را ظلم ظالمین و شبّهات مرئیین از روشنی باز ندارد. امروز ندای رحمن از ملکوت بیان مرتفع، کلیم به ربّ فزت و خلیل به ربّ اغفر ناطق ولکن اعمال عباد حجایبست غلیظ، آذان را منع نموده و ابصار را از بینائی باز داشته. از حقّ می طلبیم ترا تأیید فرماید تا به کحل حکمت الهی ابصار را از رمد پاک نمائی. یا ابن اسمی، به انقطاع تمام مفاتیح افتده و قلوب را اخذ نما و آن کلمات الله جلّ جلاله است. هر بابی به آن گشوده شده و می شود و هر مدینه‌ای به آن فتح شده و می شود. اوست صاحب رایت حمرا. از قلم مالک ابداع کلمه مبارکه قد اتی الحقّ بر او مسطور و منقوش. ذکر حمرا در این مقام ظهور و بروز کلمه اّنه هو الله است نه حرب و سفک دماء. کوثر حیوان از یمین عرش رحمن جاری ولکن طالب مفقود و غیر موجود، نسل الله ان یجعل فی بیان اولیائه اثرّاً لتتقلب به الأفئدة و القلوب الأمرید الله مالک الغیب والشّهود. انتهى.

غیث رحمت نه به شأنی هاطل که انسان بتواند از عهده تحریر برآید مخصوص این ضعیف فانی. در لیالی و ایام آیات عزّ صمدانی نازل ولکن خلق را به شأنی غفلت و زخارف عالم اخذ

نموده که انسان مأیوسست از آگاهی و دانائی ایشان، مگرید تربیت ربّانی عنایتی فرماید و خلق را از دریای غفلت و نادانی نجات بخشد، اِنَّهٗ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ.
اینکه دربارهٔ اولیای الهی در خلیج آباد و قریهٔ عب (عبدالرحیم) و ها و میم و مزاجرد و صالح آباد و اسدآباد و صحنه مرقوم داشتند امام حضور عرض شد و این آیات از سماء عنایت نازل، قوله تبارک و تعالی:

یا ابن اسمی، علیک بهائی و عنایتی، مدن و دیاری که از آن مرور نمودی هر یک به ذکر مالک قدر در منظر اکبر فائز و به لحاظ عنایت مزین و نفوس مذکوره طراً به آثار قلم اعلیٰ مفتخر. اَنَا نَبِيْرُهُمْ بِعَنَایَتِي وَ نَذَرَهُمْ بِالْآیَاتِ الَّتِي لَا تَعَادِلُهَا كَتَبَ الْعَالَمُ. طوبی لمن فاز بها و عرف مقامها و عمل بما نَزَلَ فِيْهَا مِنْ لَدُنِّ عَلِيْمٍ حَكِيْمٍ. طوبی لعبد ذکر لدی الوجه و لادیار فازت بأنوار بیان ربّها الغفور الکریم. هذا یوم خضعت له الایّام و ظهر فیہ ما طافه الملائة الأعلیٰ و اهل الفردوس فی البکور و الأصل. نسل الله ان یوقّتهم علی نصره امره و یقدّر لهم ما یجعلهم اقویاء بحیث لا تضعفهم سطوة الظالمین. ستمضی الایّام و تفتنی الدنیا و تبقى العزّة و الرّفعة و الملک لأولیاء الله العزیز الحمید.

به لسان پارسی ندای الهی را که از شطر سجن مرتفع است بشنو. خذ ما یرتفع به امری و یظهر به تقدیس ذاتی بین عبادی و تنزیه نفسی بین بریتی کذلک یا امرک من عنده کتاب مبین. جناب امین علیه بهاء الله و عنایته از اولیای ارض خل و هم و دیار اخری مکرّر ذکر نموده و از برای اسامی مذکوره آیات بدیعهٔ منیعه نازل و ارسال شده. جناب آقا سید علی علیه بهائی را مکرّر ذکر نموده. الله الحمد به اسم حقّ معروفند و بر خدمت قائم. بیت صغیر گنجایش ظهور و بروز آفتاب را نداشته و ندارد تا چه رسد به انوار اعمال مقربین و مخلصین و منقطعین. فی الحقیقه عرصهٔ عالم تنگ است از برای ظهور این مراتب علی ما هی علیها. از حقّ می طلبیم از آنچه مستور است علی قدر سمّ ابره ظاهر فرماید، اوست قادر و توانا. سوف یظهر الله مقامات اولیائه و یرفع ادکارهم بین الأمم اِنَّهٗ لَا یضیع اجر المحسنین.

اولیای ارض کرمانشاه را ذکر می نمائیم لیفرحوا بذكر الله و عنایته. انّ ابراهیم ارتکب ما ناح به الفردوس الأعلیٰ اذا رأى المشرکین قال انّی معکم و علی قدمکم و لما رأى الموحّدين قال بمثل ما قال ولكنّ الله غفره رحمةً من عنده و فضلاً من لدنه و هو الغفور الکریم. با نفسی از خافلین در اوّل متحد، اَنَا سترنا ذنبه و ما عمل فی الحیوة الباطلة نسل الله ان یؤید عباده علی ما یحبّ و یرضی.

اولیای آن ارض را طراً ذکر می‌نمائیم و از حق می‌طلییم هر یک را مقدّس فرماید از آنچه سزاوار ایّام نبوده و نیست. یا اولیائی، امروز روز نصرتست و جنودی که ناصر امرند اخلاق و اعمال طیّبه و حکمت و بیان بوده و هست. تمسکوا بها منقطعین عمّا لا یحبّه الله کذلک یا مرکم القلم الأعلى امرأ من عنده و هو الناصح الأمين. به اتّحاد و اتّفاق بر نصرت حقّ قیام نمائید و به اسم حقّ جلّ جلاله کوثر بیان بر عباد مبذول دارید. محبّت الله مرئی کلّ بوده و هست. چه بسیار از نفوس که مکتب را ندیده‌اند و از محبّت الهی به مقامی رسیده‌اند که فرات حکمت از افنده و السن ایشان جاری. جهد نمائید شاید موفق شوید به آنچه که ذکرش باقی و در کتاب الهی مخلّد ماند.

الهی الهی یشهد المظلوم بوحدانیتک و فردانیتک و بأن لیس لک شیبه و لا شریک و لا وزیر قد انزلت نعمتک و اظهرت کنوز بیانک استلک بالنقطة الّتی منها فصلت کتب العالم و بأمرک الّذی کان مهیماً علی الأمم و بأمواج بحر علمک و اشراقات انوار شمس حکمتک بأن تؤیّد احبائک علی العمل بما امرتهم به فی کتابک ثم انزل علیهم من سماء عطااک غیث رحمتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن الّقیوم. انتهى.

نازل شد آنچه که رحمتش عالم را احاطه فرمود و جذبش اخذ نمود، طویبی از برای اهل این مقام. حجر را از مقام لؤلؤ خبری نه و بحر عذب را با غدیر شرکتی نه. در لیالی و ایّام قلم اعلی جاری فضلاً علی احبائه و عباده. مخصوص اولیای اسدآباد دو سنه قبل نازل شد آنچه که عرفش عالم را معطر نمود. از قرار مذکور به صاحبانش نرسید. در سبیل به دست سارقی افتاد و برد. مقصود آنکه لازال احبای حقّ جلّ جلاله تلقاء عرش مذکور بوده و هستند. انّ الخادم یشهرهم بعنایاته و یخبرهم بعطائه و یعرفهم مواهبه و یذکر لهم سماء جوده و نیّر فضله. و همچنین از برای هر یک مسألت می‌نمایم آنچه را که سبب ارتفاع امر الله جلّ جلاله است. اگر نفسی از اولیا همّت نماید و به آنچه سبب جذب قلوبست تمسک جوید نفوس کثیره به افق اعلی توجّه نمایند. امروز علو و سمو کلمه الله از هر مدینه ظاهر و اشراق نیّر امر بازغ لذا اکثری قابل القاء کلمه مشاهده می‌گردند. این بسته به همّت اولیاست. یستل الخادم ربّه بأن یوفّقهم و یؤیّدهم و یقرّبهم و یکتب لهم خیر الآخرة و الأوّلی انّه هو مولی الوری و ربّ العرش و الثری.

در نامه و دستخطّ قبل آن محبوب کتابی از مخدّره منجذبه روحانی علیها بهاء الله و عنایته بوده که در اثبات امر اعظم و نبأ عظیم مرقوم داشته، رسید و تلقاء وجه به شرف اصغا فائز و بعد به اهل حرم عنایت فرمودند و فرمودند: قد غرّدت حمامة بیانها و نطق لسان فؤادها طویبی لها و نعیماً لها انّها

شهدت و اعترفت و اقرت بما نطق به لسان العظمة قبل خلق الأشياء و القى الله على فؤادها ما جرى منه عين الحكمة و البيان فى هذا الأمر الذى ارتعدت به فرائص الأبطال نسئل الله ان يؤيدها و يوفقها فى كل حين على ما ينبغى لأيامه انه هو المؤيد الكريم. بشرها من قبلى و ذكرها من جانبي و انا الذآكر العليم. و نذكر امائى هناك و نبشروهن بآياتى و نذكرهن بكلماتى نسئل الله تعالى ان يكتب لكل واحد منهن ما يكون معهن فى كل عالم من عوالمه انه على كل شىء قدير. و نختم كلامى بذكر ورقة الفردوس التى ذكرناها فى الصحيفة الحمراء من قلمى الأعلى و فى الواح شتى و صحائفى و زبرى و كتبى ما لا يحصياها الا الله المحصى العليم. انتهى.

بحر آمد و قطره را برد. شمس آمد و ذره را فرا گرفت. فى الحقيقة هر حرفى از [حروفات] منور عالم و محبى عالم و مجذب عالم و محرک عالم بوده و هست، ديگر در اين صورت خادم را يارای ذکر و بيان نه و لكن چون اين ورق از بستان اوست و اين قطره از نهر او لذا على قدره و مقامه دوست داشته که اولياى حق را ذکر نماید. حق شاهد و گواهست که هر يك در قلب مکنون و مخزون يعنى ذکرشان و حبشان. نسئل الله ربنا رب الارض و السماء ان يؤيدهم على عمل يخضع له الأعمال و على اخلاق تتزين بها الآفاق. اختتم القول فى هذا الحين بالذكر و التکبير و البهاء و الثناء على حضرتکم و على من معکم و يحبکم لوجه الله ربنا و ربکم رب العرش العظيم و رب الكرسى الرفيع.

خادم

فى ۹ شهر صفر سنة ۱۳۰۵

[۳۵] جناب ابن اسم الله اصدق عليهما بهاء الله الأبهى

هو المهيمن على من فى الأرض و السماء

يا ابن اسمى اصدق، عليكما بهائى و عنايتى، چندی قبل به آثار قلم اعلى فائز شدى. جناب عط امام وجه مظلوم حاضر. لله الحمد ايدى حفظ الهى حفظ نمود و به روح و ريحان وارد ارض سجن شد. ندا را به سمع خود شنيد و به مشاهدة افق ظهور فائز گشت. قد فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله رب العالمين و ذکر شما و متسبين را نمود و هر يك فائز گشت به آنچه که سبب حيات ابدى و علّت بقاء سرمدیست.

يا ابن اصدق، از حق جلّ جلاله مى طلبيم ترا تأييد فرمايد بر آنچه سزاوار اين امر اعظم و مقام

اکرم است. در اسفار باید به اسبابی حرکت نمائی که سبب اعلاء کلمه و ظهور تقوی و علت انقطاع است. ایام به مثابه برق رفته و می رود. جهد نما شاید فائز شوی به آنچه که سبب فرح و سرور و تقرب عباد است. حزب الله را از قبل مظلوم تکبیر برسان، انا توصیهم بما یرتفع به ذکر الله و امره بین عباد و خلقه. قل: الهی الهی ای دنی علی القیام علی خدمتک و اظهر منی ما یسرع به الموحدون الی صراطک ای رب قو ظاهری و باطنی بجنود الحکمة و البیان انک انت المقتدر العزیز المنان. اسئلک یا اله الوجود بأن تنزل علی اولیائک امطار رحمتک و کرمک ثم اکتب لهم خیر الآخرة و الأولى بمشیتک و ارادتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز العظیم.

[۳۶] جناب ابن اصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الظاهر الباهر القائم امام الوجوه

یا ابن اصدق علیک بهائی و عنایتی انا سمعنا نداء الذین اشتعلوا بنار محبة الله و قاموا علی خدمة امره بميثاق مبین و عهد متین. نسل الله تبارک و تعالی ان یمدھم بجنود الحکمة و البیان و یؤیدھم علی ما یرتفع به امره انه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو العزیز المنان. طوبی لمقام تشرف فی اول الرضوان بذكر ربہ الرحمن مولى الأديان. لله الحمد مع اعراض عالم و اغماض امم ایادی امر الهی به همت تمام بر امر قیام دارند و از کوثر بقا رغماً للأعداء به اسم ابهی می آشامند. یا اولیاء الله باجماعکم و حبکم فی یومه افترثر نقطة البیان فی قطب الجنان و قال هنیئاً لکم یا اهل البهء انتم الذین وفیتم بميثاقی و عهدی اشهد انکم من لآلئ اصداق بحر البیان و امواج عمان ربکم الرحمن. طوبی لیت تشرف بقدمکم و ارتفع فی ذکر محبوی و محبویکم. انی اباهی فی الجنة العلیا بوجودکم و حبکم و اجتماعکم و استقامتکم. طوبی لصاحب البيت الذی قام بین الأنام علی خلعة الله مالک الأيام.

در این حین جناب اسم رضا علیه بهائی و عنایتی حسب الأمر از سجن به نیابت نفوس قائمه قصد مقام نمود و در آخریوم به زیارت فائز و به قبول مزین.

الهی الهی اسئلک بالأسرار المکنونة فی آیاتک و بالأنوار المشرقة من افق ظهورک ان تقدر لكل واحد من ایادی امرک ما تنصب به اعلام هدايتک بین بریتک و رایات نصرتک فی بلادک. ای رب تراهم مقبلین الیک و متمسکین بحبل عنایتک. اولئک عباد ذکرتهم فی کتیبک و زبرک و الواحک. انت الذی یا الهی رفعت امرک الی مقام تحیرت به الأفكار و ارتعدت به فرائض الأشرار.

ما من مدينة ألا وقد فازت بأنوار ذكرك. اسئلك يا مالك الأسماء و فاطر السَّماء باسمك الذي به سَخرت مدائن الأرض و نورت افئدة عبادك ان توقعهم في كلِّ الأحوال على ما ينبغي لأَيامك و ظهورك و يليق لعظمتك و سلطانتك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم.

[۳۷] جناب ابن اصدق عليه بهاء الله الأبهى

هو التاطق بالحق و الظاهر بالعدل

يا ابن اصدق المقدس عليك بهائي و عنائتي ان المظلوم في بحوجة البلاء يذكر اوليائه و اصفياته و عباده و يوصيهم باستقامة لا تمنعهم الأسماء عن مالکها و لا الأشياء عن سلطانها و لا الأرض و كنوزها و لا السَّماء و انجمها و لا البحار و امواجها كذلك نطق اللسان اذ كان المظلوم في قصر تنطق ذراته الملك لله رب العالمين. لعمر الله ان البهاء ما اراد الا تطهير العالم من غبار النفس و الهوى يشهد بذلك ما نزل من سماء مشيئة للأبرار.

نامه شما رسيد و جناب امين عليه بهائي را اخبار نموديم، نسئل الله ان يؤيده على ما يحب و يرضى. و اما فقرة مذكوره اگرچه بعضى از نفوس از قبل اراده نمودند که امر الله را نصرت نمايند و لكن به عز قبول فائز نه و حال ملاحظه می شود که اين فقره بسيار لازم شده چه که ارکان عالم حرکت نموده و در ممالک خارجه انتشار کلی یافته، عن قريب ظاهر می شود آنچه که سبب اضطراب و خجالت منکرين و معرضين است. و نظربه فضلى که متوجه به جناب مذکور است اراده اوبه ارادة الله فائز و به طراز رضا مزین. ان شاء الله فائز شود به نصرتی که سبب اعلاء اين امر است در عالم و ارکانش، اينست فضل اعظم که از افق سماء عنایت حق جل جلاله اشراق نمود، طوبی له و نعيماً له ان ربك هو المشفق الكريم. جواب های عرايض در کرة اخري می رسد. البهاء و السلام عليك و على من معك و يسمع قولك في امر الله رب العالمين.

[۳۸] جناب ابن اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله الأبهى

هو المنادى امام وجوه الأحزاب

يا أيها الناظر الى الوجه و القائم لدى الباب اسمع ما ارتفع من حفيف سدره المتهدى في سجن عكاه انه يجذبك و يقربك الى الله المهيمن القیوم. قد ظهرت الأسرار و الناس اكثرهم لا يفقهون و نزلت الآيات و هم لا يسمعون. انا اظهرنا ما كان مستوراً ان ربك هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن

فیکون. یابن اسمی، علیک بهائی و عنایتی، لازال لدی الوجه مذکور بوده‌ای. از حق می طلبیم ترا مؤید فرماید بر اعمالی که سبب تقدیس و علت تزیه است. ابن مریم می فرماید به اصحاب خود باید از هر ارضی لوجه الله برای اعلاء کلمه الهی هجرت می نمائید از آن ارض با شما چیزی نباشد حتی تراب آن ارض را با خود نبرید. مقصود آنکه لباس و اعضا به تراب هم آلوده نباشد. الله الحمد به عنایت مخصوصه فائز بوده و لحاظ عنایت در جمیع احیان به تو متوجه. قل:

الهی الهی اید عبدک هذا علی ما یرتفع به امرک بین عبادک و ینتشر به آثارک فی دیارک. ای رب ترانی متمسکاً بک و منقطعاً عن دونک. اسئلک باحتراق افئدة عاشقیک فی فراقک و بحنین مشتاقیک فی هجرک ان تؤیدنی علی ما تنجذب به افئدة خلقک و ترتفع به مقامات اولیائک. ای رب انت الکریم ذو الفضل العظیم قدر لی ما یقرینی الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنی المتعال.

سبحان الله مع آنکه خرق حجیات ظنون و اوهام به اصبح اراده الهی شده و در لیالی و ایام قلم مالک انام به نصایح و مواعظ مشغول حال ملاحظه می شود حجباتی اعظم از قبل ناس را منع نموده. هادی دولت آبادی مع آنکه بر منبر رفته و مکرر بما ذابت به اکباد المقرین نطق نموده حال مجدد به تربیت حزب شیعه مشغول. در یک آن خالصاً لوجه الله در آثار الهی توجه ننموده. مکرر او را ذکر نمودیم و به نصایح و مواعظ مشفقانه به صراط مستقیم الهی دعوت کردیم و لکن اثری ظاهر نه. بر آن جناب و سایر اولیا لازم بل واجب عیاد ضعیف را از برائت بغضای او حفظ نمایند شاید به مثابه حزب قبل مبتلا نشوند. مع آنکه ایام ایام حق جلّ جلاله است و باید آذان در جمیع احیان به افق اعلی متوجه باشد لیسمع ما ینظر من ملکوت بیان الله رب العالمین بعضی به اسمی از اسماء و یا به کلمه ای از کلمات ناعقین از حق محروم و به موهوم متمسک مشاهده می شوند. قل الهی الهی احفظ خلیلک الذی ذکرته بآیات لا تعادلها ذکر العالم من همزات من اعرض عنک انک انت المقتدر العزیز المختار.

نامه جناب فائز علیه بهاء الله و عنایت و رحمته را که ارسال نمودی به ساحت اقدس فائز و جواب از سماء عنایت نازل و ارسال شد لیفرح و یكون من الشاکرین. قل لا تحزن من شیء سوف یفتح علی وجهک باب الفرح و السرور من لدی الله مالک هذا الیوم البدیع.

یابن اسمی، عنایت عظمی درباره ایشان ظاهر. به او امر نمودیم آنچه را که سبب بقاء ابدی و دولت سرمدی است. قل: الهی الهی اید علی ما ینبغی لایامک ثم انصره بجنود الغیب و الشهادة

ثم افتح على وجهه ابواب المواهب والألطف أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العظيم. اولياى آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان. البهآء من لدنآ عليك وعلى من يسمع قولك فى هذا النبأ العظيم.

[۳۹] محبوب فؤاد حضرت على قبل نبيل ابن حضرت اسم ۶۶ [الله] الأصدق عليهما بهآء الله الأبهى
ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

انسان بصير لازال منفعل و خجل چه كه وصف مى نمايد مقصودى را كه جميع اركان و اعضا به كلمه لا يوصف مقر و ذكر مى نمايد مقامى را كه به كلمه لا يذكر معترف. هر خيبرى از وصف رايحه تحديد استشمام مى نمايد و از ذكر و ثنا رايحه عرفان. بعد از اصفا و ايقان و اعتراف به آنكه سيد لولاك ما عرفناك فرموده فى الحقيقه مقام ذكر و وصف اگرچه نزد متغمسين بحر عرفان بى انتهاست و لكن در مقامى حكايه از تحديد و عرفان مى نمايد و مقربين و مخلصين از اين كلمه رايحه غرور استشمام مى نمايند، لذا استغفر الله، مرة اخرى استغفر الله، كره اخرى استغفر الله. آه من خجلتى و انفعالى و عدم حياىى لآنى ايقنت بأن ذكرى آياه يدل على وجودى تلقآء القدم و اظهار مقامى لى تجليات انوار مالک الأمم و مقصود العالم، ايضاً استغفر الله.

الهى الهى ترى ضعفى عند ظهورات قدرتك و عجزى لى شونات اقتدارك و فقرى تلقآء بحر غنائك. و عزتك حين ذكرك تأخذنى الحيرة و الخجلة على شأن اريد ان استر نفسى تحت اطباق تراب ارضك. فآه من جهلى عند تجليات نير علمك. اشهد انى فى هذا المقام حين ما انطق بذكرك ترتعد فرائصى و اركانى من خشيتك. فآه آرى عملى مخالفاً بما يخرج من فمى تلقآء ملكوت بيانك. و فى مقام ينادينى ظاهرى و باطنى و اسارى و عروقى و شعراتى لا تحزن بذلك لأنه جل جلاله لما ماج بحر فضله و هاج عرف عطائه اذن لعباده بذكره و ثنائه. و عزتك و جلالك فى مقام آخر انك خلقت اللسان لذكرك و العيون لمشاهدة انوار ظهورك. اى رب اسئلك بأسرار اسمك الأعظم و بنور امرك الذى اشرق به العالم بأن تبدل ما لا يليق لك و لا يامك بما يليق لظهورك و سلطنتك. انا عبدك و ابن عبدك اعترفت باقتدارك و اختيارك و برحمتك التى سبقت عبادك و خلقتك. اى رب قدر لعبدك و لأولياك ما يقربهم اليك و يقدرهم عن كل ما لا

ينبغي لساحة عزك وبساط قربك أنك انت المقتدر على الرّد و القبول و على المنع و البلوغ و
أنك انت المقتدر المهيمن على ما كان و ما يكون.

و بعد دستخط آن محبوب فؤاد مکرر رسید و مکرر تلقاء کرسی ربّ به اصفا فائز و کرة بعد کرة
امواج بحر فضل به کمال اوج ظاهر و از لسان عظمت جاری شد آنچه که هیچ قلمی احصا نتواند و
هیچ مدادی از عهده بر نیاید و لکن تأخیر جواب از کثرت تحریر بوده، ذلک تقدیر من لدن علیم
خبیر و خود آن محبوب بر آنچه ذکر شد شاهد و گواه تا آنکه نامه‌ها به این نامه که به تاریخ چهارم
شهر شعبان المعظم بود منتهی گشت. عوالم علم سرمدی گواهیست صادق که آنچه از قلم آن
محبوب جاری گشت فرح اکبر را منبع بود و سرور اعظم را مطلع چه که از هر حرف و هر کلمه آن
عرف ذکر و ثنا و اقبال و توجّه و استقامت بر امر محبوب عالمیان استشمام گشت و بعد از قرائت
قصده مقام نموده امام وجه مولی الأنام عرض شد، اذاً تحرک ملکوت الیّان و انزل ما انجذبت به
افئدة اهل مدائن العلم و العرفان، قول الربّ تعالی و تقدّس:

هو المشرق من افق سماء العطاء

یا ابن اسمی، علیک بهائی و عنایتی، در امر مظلوم تفکر نما و فی ما ورد علیه من البلیایا و الرزایا.
در جمیع احوال از افق سماء فضل اشراق نمود آنچه که عالم رجا و طلب را منور فرمود و از قلم
اعلی جاری شد آنچه که اهل قبور را برانگیخت و به حیات تازه جدیدة منیعه فائز نمود. یا ابن
اصدق، اگر صاحب اذن حقیقی یافت شود اصفا می نماید آنچه را که مخلصین و مقربین در طور
عرفان اصفا نمودند و مقصود از ظهور و ذکر و بیان آنکه نفاق برخیزد و به جایش اتفاق مقام اخذ
نماید و کلّ به صفات و اخلاق مبارکه ممدوحه که سبب حفظ و علّت ارتفاع است مزین گردند
ولکن در بعضی عکس آن ظاهر، مقام اتفاق نفاق مشهود و مقام امانت خیانت. از حق بطلب عباد
خود را مؤید فرماید تا از کأس انقطاع بنوشند و به طراز تقوی مزین گردند. نصیح الهی را فراموش
نمودند. بعضی به اعمالی ظاهر شده‌اند که سبب تزییح امر الله مابین غافلین و تارکین شده.
بی دانش‌های دنیا هر امر منکری را که از مدعیان محبت مشاهده می نمایند به حق نسبت داده و
می دهند، بذلک ناح قلمی الاعلی فی الذروة العلیا و بکت العیون فی الفردوس الابهی. اولیا را از
قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان تکبیری که کلّ را مشتعل نماید و از برای اصفا نداء مکلم طور
مستعد فرماید. قل یا اولیاء الله فی الأرض اسمعوا نداء المظلوم و زینوا رؤوسکم بأکالیل التقوی و
هیالکم بأثواب الانقطاع ثم انصروا ربکم بالأعمال هذا ما امرتم به من لدى الله الغنی المتعال.

امروز اعمال و اخلاق ناصر و معین حقّ جلّ جلاله‌اند. طوبی از برای رجالی که لوجه الله به این دو تمسک نمودند. تقوی سراجی است منیر. اوست سبب روشنی عالم و علّت هدایت امم. اگر از اوّل امر مدّعیان محبّت الهی به اوامر و احکامش تمسک می‌جستند حال عالم به نور ایمان منور مشاهده می‌گشت. این ایّام از مدّعیان محبّت وارد شد آنچه که از اعدا وارد نشده، لعمر الله انّ المظلوم فی حزن مبین. انتهى.

لازال مواعظ حسنه و نصایح مشفقانه که فی الحقیقه سبب قرب و لقا و علّت فیوضات لاتناهی مولی الوری است از لسان عظمت جاری و نازل و به شأنی نازل که قلم و مداد از احصای آن عاجز و قاصر مع ذلک از بعضی ظاهر شده آنچه که عین عدل و انصاف می‌گیرد و قلوب ناله می‌کند. باید این عبد و آن محبوب و اولیا کلّ از سماء عفو و عطای حقّ جلّ جلاله مسثلت نمائیم غافلین را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است و کلّ را توفیق رجوع عطا نماید تا بر تدارک ما فات عنهم قیام کنند و در این یوم اقدس انور خود را از فیوضات و عنایات مقصود عالمیان محروم نسازند، انّ ربّنا هو العطوف الغفور.

ذکر توجه به اطراف را لأجل اعلاء کلمة الله نمودند و همچنین ورود در مقامی که از لسان عظمت به فروغ نامیده شده. بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات از سماء فضل نازل، قوله تبارک و تعالی:

هو الذّاکر العلیم

یا اولیائی فی فروغ اسمعوا نداء الله المقتدر العزیز الودود انّه ذکرکم بذکر اشتعلت منه الأفئدة و القلوب و به شهدت الأشياء و من فی ملکوت الأسماء انّه لا اله الاّ انا المهیمن القیوم. قد ذکرناکم مرّة بعد مرّة فضلاً من لدنا و انا الفضال فی ممالک الغیب و الشّهود و انزلنا لمن زیناه بطراز التّخصیص و ابنائه و من معه ما انجذبت به حقائق الموجودات و توجّهت الوجوه الی الله مالک الیوم الموعود. نسئل الله ان یؤیدهم علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره العزیز المحبوب. بذلک اشرفت شمس البیان من افق سماء عنایة الله مالک الملک و المملکوت. طوبی لمن شهد و رأى و وبل لكلّ غافل محبوب. البهاء من لدنا علیکم و علی امائی اللائی آمنّ بالله اذ اتی من سماء الأمر سلطان مشهود. انتهى.

وهذا ما نزل لأحباء الله فى حصار:

هو المقتدر العليم الحكيم

يا اوليائى فى حصار افرحوا بما توجه اليكم من شطر السجن وجه ربكم المختار و ذكركم بما انجذبت به افئدة الأبرار. استمعوا النداء من شطر السجن انه يقربكم الى الله رب الأرباب. انا ذكرنا من احببنا الذى سعد الينا بنور اشرفت منه الآفاق. قد استقبله حين العروج قبيل من الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا يشهد بذلك من اتى من سماء الفضل برايات الآيات. و ذكرنا الذين نسبهم الله اليه و قدرنا لهم فى الصحيفة الحمراء ما غرد به العندليب و قرّت به الأبصار. نسئل الله ان يؤيدهم على ما يحب و يرضى و يكتب لهم ما كتبه لأصفيائه انه هو العزيز الوهاب.

انا اردنا ان نذكر من سمى بمير قبل حسن (حاجى مير حسن بيك) ليفرح بعناية ربه فى هذا اليوم الذى فيه نادى المناد من كل الجهات.

و نذكر من سمى باللهيار (بيك) ليمسك بحبل المختار و يشهد لسان ظاهره و باطنه بما شهد به مكلم الطور اذ استوى على عرش الظهور و يطوف حول الأمر باستقامة لا تمنعه فراعنة الأرض و لا جابرة البلاد.

و اردنا ان نذكر من سمى بمحمود (كربلائى) فى كتاب الأسماء و انا العزيز الغفار. يا محمود خذ كأس البيان باسم مالك الأديان ثم اشرب منها امرأ من لدنا و قل يا قوم تالله قد نزل من سماء البرهان ما قام به اهل القبور و نفخ فى الصور و نطقت الأشياء الملك لله فائق الأصباح.

يا جهانگير (بيك) اسمع نداء الله المقتدر القدير من السدرة الحمراء المغروسة فى الفردوس الأعلى من يد ارادة مولى الورى و قل: سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما هديتنى الى صراطك و سقيتنى كوثر بيانك و عرفتنى اذ كان القوم فى نوم عجاب.

يا اسمعيل اشكر الله ربك بما جعلك فائزاً باصغاء ندائى الأهلئ الذى كان امل المقرئين و المخلصين فى ازل الآزال. اشهد بجودك الذى سبق الوجود و بأمرك الذى سخرت به الأحزاب.

يا اوليائى فى نامق انا ذكرناكم من قبل و فى هذا الحين بما اشرف به نير البيان من افق سماء رحمة ربكم مالك اليجاد. انا ذكرنا الذى شرب رحيق الشهادة فى سبيل ربه امام العيون و الأبصار و بذلك فاز بما لا فاز به احد الا من شاء الله مالك الرقاب.

يا ابن الشهيد طوبى لك بما تمسكت بعروتى و تشببت بذيل رحمتى اذ كان القوم فى غفلة و ضلال. نسئل الله ان يقربك اليه و يقدر لك من قلمه الأعلى ما ارتفع به النداء بين الأرض و

السَّمَاءُ الْمَلِكُ اللَّهُ رَبُّ مَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى وَرَبُّ مَشَارِقِ الْأَذْكَارِ.

يا اباالقاسم قد حضر اسمك امام الوجه اقبل اليك وجه الله من هذا المقام و انزل لك ما اشتعلت به النار في الأشجار و نطقت أنه لا اله الا هو المقتدر المهيمن العزيز الجبار. ذكر الناس بآيات ربك و بشرهم بما نزل من القلم الأعلى في اعلى المقام. انتهى.

لله الحمد در این ایام بعضی مکرر به عنایت حق جلّ جلاله فائز شدند. نامهها و عرایض متتابع رسیده و می رسد و در هر یک اماکن و دیار آن اطراف مذکور و هر یک از اولیا فائز شده به آنچه که گواهی می دهد بر عنایت و شفقت و فضل حق جلّ جلاله. صد هزار طویلی از برای نفوسی که در این ایام به عنایت الله فائز گشتند چه که کلمه الله را فنا اخذ ننماید و تغییر راه نیابد، يشهد بذلك لسان العظمة كما شهد من قبل أنه هو المقتدر على ما يشاء في المبدء والمآب.

ذكر بجستان را نمودند. بعد از عرض امام وجه این آیات از سماء عطا نازل، قوله جلّ جلاله و

عزبرهانه:

يا بجستان افرح ثم احمد سبح ثم اشكر بما ذكرك الذي بكلمة منه خلقت السموات والأرض. كم من عالم ما ذكر لدى المظلوم و كم من عارف انكر المعروف و كم من رجل منع عن بحر الحيوان في أيام ربّه الرحمن و انت فزت بعناية الله و رحمته و ذكرك من كان مذكورا في افئدة المقربين و المخلصين. انا ذكرنا علياً في الكتاب و في الزبر و الألواح مرة بعد مرة ثم الذين آمنوا بالله ربّ العرش العظيم. نسئل الله ان يعث منك رجالا ينصرون ربهم في الأعمال و يعظوا الناس بالأخلاق و نوصيهم بالمحبة و الوداد أنه هو العليم الحكيم. انا سمعنا نداء الذين اقبلوا و اجبناهم بلوح يشهد لهم في كلّ عالم من عوالم الله الملك الفرد العزيز الحميد. يا ابن اسمي كبر على وجوه عبادي في بلادي ثم اتل عليهم آيات الله ربك و ربّ آبائك الأولين. قد انزلنا لك في هذه الأيام ما ابتسم به ثغر البيان ان ربك هو الغفور الرحيم.

و هذا ما نزل لأولياء الله في فاران، قوله جلّ جلاله و عظم شأنه: لله الحمد اولياي آن ارض فائز شدند به نور ايمان. فاران خوب اسميست. از آن عرف محبت استشمام می شود. لهم ان يفتخروا بهذا الاسم الذي خرج من فم مشية الله ربّ العالمين. ان شاء الله آثار این اسم به ارادة الله در اولياي آن ارض ظاهر و مشهود گردد. كلّ را در این حين ذكر می نمائيم. نفوسی که قصد کعبه الله نمودند و رحيق لقا را از ايادی عطا آشامیدند كلّ در ساحت اقدس مذکورند. لله الحمد آن نفوس به ذکر و حضور و لقا فائز گشتند و همچنين ساير اوليا در این ایام مکرر ذکرشان از قلم اعلى جاری. يا ابن

اصدق، عليك بهائي و عنایتی، حال اراده آنکه نفوس مذکوره در نامه را ذکر نمائیم لتعرف اولیائی بعنایتی و رحمتی التي سبقت من فی السموات و الارضین.

هذا ما نزل لجناب میر آقا حسین بیك علیه بهاء الله:

هو الله

یا حسین علیک بهائی، در این حین مصباح الهی به این کلمه مبارکه ناطق: یا حزب الله خذوا كأس الفلاح من ید عطاء ربکم مسخر الأریاح ثم اشربوا منها باسمی العزیز البدیع. طوبی لک بما تمسکت بحبل الله و اقبلت الیه اذ کان الظالمون فی ظلم عظیم و اعراض مبین. نسئل الله ان یؤیدک علی ما اردته فی سبیلہ الواضح المستقیم.

ما نزل لجناب حاجی میرزا عبدالعلی علیه بهاء الله:

هو الله

یا عبدالعلی علیک بهاء الله الأبدی اشکر الله بما توجه الیک وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و انزل لک ما انجذبت به افئدة الأمم الذین وفوا بعهد الله و میثاقه و اخذوا الكتاب بقوة من لدنه انه هو المؤید العظیم. طوبی لک و لمن فاز برحیق بیانی و کوثر عرفانی و سلسبیل ذکرى العزیز المنیر. البهاء من لدنا علی اهل البهاء الذین اقبلوا بالقلوب الی هذا النبأ العظیم.

و هذا ما نزل لجناب استاد علی اکبر علیه بهاء الله:

هو الله

یا علی قبل اکبر علیک بهائی، در کتاب قبل بشارت داده می فرماید کلّ به اسماء ذکر می شوند. حمد کن محبوب عالم را که ترا فاطر فرمود به آنچه که مظاهر جلال و مطالع کمال از آن محرومند. مقصود از این کمال امور است که نزد مظاهر او هام مقبول. سبحان الله حزب غافل اسم منکر را معروف گذاشته اند و جهل را علم. نسئل الله ان یعرفهم خسرانهم و ما فات عنهم فی هذا الیوم الذی بذکره نطقت الأوراق فی الأشجار قد اتی المختار و معه فرات العلم و الحکمة اقبلوا و لا تكونوا من الغافلین.

هذا ما نزل لجناب کربلائی حسن علیه بهاء الله:

هو الله

یا حسن علیک بهائی، حسین را علمای عصر بر شهادتش فتوی دادند چنانچه در این عصر بر مالکش فتوی دادند. کتب الهی از ظلم علمای آن عصر و این عصر نوحه می نماید و لکن آذان از

اصفا ممنوع. احفظ لؤلؤ محبة الله في خزينة قلبك ثم استره من اعين الخائنين وقل لك الحمد يا اله العالم ومعبود من في السموات والارضين.

وهذا ما نزل لجناب مير احمد بيك عليه بهاء الله:

هو الله

يا احمد، عليك بهاء الله الفرد الأحد، بگو یا قوم امروز روز ذکر و ثناست چه که جمال قدم و محبوب اسم بر عرش عطا مستوی. خود را از این فیض اعظم و فضل اکبر منع منمائید. جهد نمائید شاید فائز شوید به آنچه که به عز قبول فائز گردد و به دوام ملک و ملکوت باقی ماند. عالم منتظر این یوم بوده و چون ظاهر شد اهلش به عدم راجع. طوبی لمن عرف المقصود و تمسک بالمعروف انه من المقربین عند الله رب العالمین.

هذا ما نزل لجناب مير غلام رضا بيك عليه بهاء الله:

هو الله

يا غلام قبل رضا، مقصود یکتا از سجن عکا به تو اقبال نموده و ترا ذکر می نماید لیجذبک ذکره الی مقام تسقی بید العطاء اهل البهآ کوثر البقاء انه هو مولی الوری. یذکر اولیائه بما تبقی به اسمائهم بدوام اسمائه و صفاته انه ولی المقبلین و مقصود العارفين. انا نوصی عبادنا و امامنا بتقوی الله رب العرش العظيم. طوبی لمن تمسک بحیلی و نطق بثنائی بین عبادی انه من المخلصین فی لوحی المبین.

وهذا ما نزل لجناب محمد هاشم عليه بهاء الله:

هو الله تعالی

يا محمد قبل هاشم، عليك بهائی و عنایتی، مکرر ذکرت از قلم اعلی نازل، انه معک و سمع ندائک فی ذکره و ثنائه و هو السميع البصير و هو العليم الحكيم. ان شاء الله در جمع احوال و احیان به نار حبش مشتعل باشی و به نور عرفانش منور. اولیا را تکبیر برسان و به ضیاء سراج الهی مشتعل نما تا کل به حکمت و بیان عباد را به شریعة مقصود عالمیان فائز نمایند. یوم یوم حکمت است و خدمت و خدمت حق جل جلاله در رتبه اولی تبلیغ امرش بوده و هست. از حق می طلبیم اولیای خود را مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه و ارتقاء مقام است. البهآ عليك من لدن مشفق کریم. انتهى.

این یوم الحمد لله یوم ابصار مخلصین و آذان مقربین است چه که جز ابصار حدیده و آذان واعیه

لايق مشاهدة امواج بحر بيان الهى واصفا حفيف سدره ربانى نبوده و نيست، هنيئاً لهم و مريئاً لهم. هم به اصفا فائز و هم به مشاهده فائز. يوم يوم اولياست و وقت وقت اصفيا. فى الحقيقه ساعت موعوده متخير چه كه مقام مقاميست كه جز حق آگاه نه و جز اراده و علمش محيط نه. يسئل الخادم ربه بأن يقدر لأحبابه ما قدر للذين فازوا بكوثر الانقطاع فى أيامه اولئك عباد زين الله السن الملاء الأعلى بذكرهم و ثنائهم. من يقدر ان يصفهم حق الوصف او يعرفهم حق العرفان. اولئك رجال استقروا فى ظلّ قباب العظمة و الاجلال امرأ من لدى الله الغنى المتعال.

ذكر توجه به ارض با و شين و قره را نمودند. بعد از عرض در ساحت امتح اقدس اين آيات بينات از لسان عظمت ظاهر و نازل، قوله جلّ جلاله و عمّ نواله:

بسمى الذى به انجذب اهل مدائن العلم و العرفان

اولياى ارض با و شين لدى الله مذکور بوده و هستند. در اين ايام مکرر ذکرشان از سماء مشيت نازل و هريك به امواج بحر بيان مقصود عالميان فائز. لله الحمد از کأس عرفان و ايقان آشاميدند و لدى الله از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور. انه يحب اوليايه هناك و ذکرهم من قبل بذكر [احيى] الله به عباده و يذکرهم فى هذا الحين بما فاحت به نفحات الوحي فى الامكان انه هو العزيز المنان. لا يعزب عن علمه من شيء يشهد و يرى و هو العزيز البصّار. يا اولياي اسمعوا ندائى من شطر سجنى ثم اذكروا ما ورد على المظلوم من الذين يدعون العرفان فى انفسهم و يرتكبون ما ارتفع به حين الملاء الأعلى يشهد بذلك من اتى بالحق يملكوت الآيات. انا نبشركل واحد منهم من القانتين و القانتات بما قدر لهم من لدى الله ربّ الأرباب. البهء المشرق من افق سماء رحمتى عليكم و على الذين سمعوا النداء و قالوا لك الحمد يا من فى قبضتك زمام من فى الأرضين و السموات.

و نذكر اولياي فى خير القرى و نذكرهم بآيات الله مولى الأنام. يا ملاء محمد قبل رفيع قد ذكرك من قام على خدمتى ذكرناك بلوح تضيوع منه عرف عناية الله ربّ الأرباب. طوبى لك و لمن اتخذ لنفسه مقاماً فى ايام الله مالک المبدء و المآب. احمد الله بما ذكرك من نطقت الأشياء عند ظهوره قد اتى المخزون بأمر لا يعادله ما كثر فى الأراضى و الجبال.

يا ملاء محمد قبل تقى قل لك الحمد يا الهى بما ذكرتنى مرّة بعد مرّة و ايدتنى على الاستقامة على امرك اشهد انك انت العزيز الفضال. اسئلك بأن تنزل على و على عبادك من سحب رحمتك امطار العنايه و الألفاف انك انت المقدر العزيز الوهاب.

یا ابن اصدق قد ذکرنا من صعد الی الله الذی سَمیَ بمحمد قبل علی ثم الذین نسبهم الله الیه ان ربک هو المشفق العزیز الفیاض. انا نذکرهم فی هذا الحین و نکبر علی وجوههم و نستل لهم ما یقریبهم الی الغنی المتعال. انتهى.

ذکر هر یک از اولیا که در محضر مولی الوری عرض شد به عنایت کبری فائز گشت. مقصود از خلقت آنکه در حضور مذکور آیند تا به خدمتی فائز شوند. امطار رحمت از سحاب فضل و عنایت من غیر تعطیل و تعویق نازل. ما ذکر من اسم آلا و قد نزل له ما یکون باقیاً باسمه الباقی. طوبی از برای نفوسی که در این ایام موجودند و لدی الوجه مذکور

ذکر ورقه بنت محبوب فؤاد جناب حا و سین و همچنین ورقه بنت اخت ایشان علیه و علیهن بهاء الله را نمودند. لله الحمد از سنین گذشته الی حین عند الله مذکور بوده اند و به ذکر و عنایت و الطاف و شفقت سدره مبارکه مزین و مرزوق و مخصوص هر یک این ایام لوح اقدس ابدع انور ابهی نازل، نزد جناب محبوب فؤاد حا و سین علیه بهاء الله ابهی ارسال شد. یستل الخادم ربّه بأن یجعلهما من اللّائی طفن العرش فی العشی و الاشراق و یسبحن ربهن فی الغدو و الاصال و یقدر لهما ما تقر بهما الابصار. فی الحقیقه اولیای با و شین در هر سنه بلکه در هر شهر بلکه در هر یوم در پیشگاه حضور مذکور بوده اند. منتعمند به نعمت های ذکر و بیان و حکمت و عرفان. مجدّد بعد از عرض با و شین در ساحت امنع اقدس اعلی این آیات از مشرق اراده اشراق نمود، قوله جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم سلطانه:

هو السّامع العلیم

یا امتی یا ورقة الفردوس قد فزت بآیات قد خلق الله بكلّ حرف منها عوالم ما اطلع بها الا نفسه ان ربک هو العلیم الخبیر. قد فزت فی اکثر الاّیام بنداء الله مقصود العارفین انا ذکرناک ثم اللّائی آمن بالله ربّ العالمین. قد توجه الیک ملکوت البیان و انزل لک و لمن معک ما شهدت به الدّرات بفضل الله و عنایته و رحمته و عطاءه انه هو الفضال الکریم.

یا روحانی علیک بهائی و عنایتی نطق بالحقّ اذ اقبلت الی الله مقصود المخلصین. قد فاز ما جرى من فؤادک و لسانک باصغاء ربک ربّ العرش العظیم. تشهد بعنایتی لک کتبی و صحفی و ما جرى من قلمی العزیز البدیع. طوبی لک و لمن احبک و ذکرک و لأمة سمعت قولک فی هذا التّبأ المبین. قد فاز عملک بطراز القبول نستله ان یؤتدک علی ما یبقی به ذکرک و ذکره بدوام امری المحکم المتین.

يا غلام قبل رضا قد فاز اوليائي هناك بذكري مرة بعد مرة وفي هذه الأيام ذكرناهم كرامة بعد كرامة
بذكر انجذب به الملائة الأعلى وسكان هذا المقام الرفيع. اشكر الله بما توجه اليك الوجه وزين
عملك وعمل اوليائي بطراز تنورت بها مدائن الأعمال. فكّر في ما جرى من قلبي الأعلى لتجد
حلاوة ذكرى وما نزل من ملكوتي وسماء عنايتي التي سبقت من في السموات والأرضين.

يا محمد قبل علي قد ناح قلبي وقلبي بما ورد علي من جنود الغافلين الذين ينسبون انفسهم
الى نفسي ويأكلون اموال الناس بالباطل الا انهم من الأخسرين في كتابي العظيم. قد ارتكبوا في
المدينة الكبيرة ما صاحت به الصخرة وناحت به الأشجار وذرفت دموع العارفين. نستل الله ان
يوفق الكلّ على العدل والانصاف ويؤيدهم على الرجوع انه هو المقتدر القدير. الحمد لله الذي
أيدك واوليائي على خدمة امره وما يرتفع به ذكره انه هو المؤيد الحكيم.

يا حاجي ميرزا حسين انّ المظلوم اقبل اليك وذكرك بما انجذبت به مدائن الأذكار منهم من
قال يا اولياء الله قوموا ثم اقبلوا بقلوب طاهرة ونفوس زكية ووجوه منيرة وآذان واعية وارجل
مستقيمة تالله قد ارتفع ما طارت به الأشياء وظهر ما خضع عند ظهوره من في السموات والأرضين.
قد انزلنا لك ما يجد منه المقربون عرف حبي طوبى لك ولمن فاز بأيام الله وسمع ما ارتفع من
الفردوس الأعلى انه من المخلصين يشهد بذلك كلّ منصف خبير. كبر من قلبي على وجوه اوليائي
وبشّهم برحمتي وفضلي انّ ربك هو المشفق الغفور الرحيم. البهاء من لدنا عليك وعلى ابنك و
على الذين ما منعهم ضوضاء الغافلين عن صراطى المستقيم.

يا عبدالوهاب اسمع نداء مالك الرقاب الذي ارتفع في المآب رغماً لكلّ عالم بعيد. قل هذا
يوم فيه استوى مالك القدم على عرش اسمه الأعظم ونطق بما هدى الأمم الى منظره المنير.
طوبى لعين رأّت ولأذن سمعت وقلب فاز بالاقبال الى مشرق آيات ربه الناطق البصير.

ونذكر في هذا الحين اماني اللآئي شرين رحيق البيان من كأس عطائي وسمعن النداء من شطر
سجني و تمسكن بحبلى وتشبّثن بذيل الله المقتدر العزيز الحكيم. يا ورقتي يا أم مهاجري انّ
المظلوم لا ينساک قد ذكرک ویدکرک بدوام ملکوته العزيز الجميل. ونذكر امة الأخرى انه يحبّ
اوليائه و امائه الذين نبذوا العالم في حبه ورضائه واخذوا ما امروا به في كتابه الذي اذا نزل خضع
له ما عند الأمم انّ ربك هو المبين الخبير. ونوصي الكلّ مرة اخرى بالأمانة الكبرى لعمري قد
ظهرت في المدينة الكبيرة خيانة بها ناح عباد مكرمون انا لله وانا اليه راجعون.

يا قلم الأعلى اذكر اوليائك في سرايان وبشّهم بعناية الله ربّ الأرباب. يا محمد قبل طاهر انا

ذكرناك من قبل و الذين آمنوا فى المدن و الديار. تالله قد سرت نسمة الرحمن فى البلدان و القوم اكثرهم فى غفلة و ضلال. هل تعرف ما منعهم قل اهوائهم و هل تعرف بأى شىء يتحركون قل بشبهات الذين كفروا بالمبدء و المآب. ذكر احبائى من قبلى و نورهم بما سطع و لاح من افق لوح الله مالک الرقاب. قد فتح باب السماء و اتى الموعد بنور ما منعه السحاب. قل لك الحمد يا مولى العالم و لك الثناء يا منزل الآيات اشهد انك ظهرت و اظهرت ما هدى الناس الى سواء الصراط.

يا مسعود اسمع نداء الله العزيز الودود. قد حضر اسمك من قبل امام وجه مالک الفضل و اجابك رحمة من عنده و هو العزيز المحبوب. قد ظهر كل سر و برز كل امر و نطق كل لسان الملك لمالک الوجود. قد حضر اسمك مرة اخرى ذكرناك كرة بعد كرة امراً من عندنا و انا المقتدر المهيمن القيوم. طوبى لك بما سمعت و اقبلت و وبل لكل غافل مردود. نوصيك و الذين آمنوا بما تشتعل به الأفئدة و القلوب و بالأمانة و العفة و الاتحاد طوبى لمن سمع و عمل بما امر به فى لوحى المحتوم. طوبى لمن اقتصر امره على تأليف قلوب الأولياء و طوبى لمن تمسك بحبله الممدود. ذكر اوليائى من قبلى و بشرهم بما نزل لهم من لدى الله رب الجنود. لعمرى من اقبل الى من العباد و الاماء قد تحرك على ذكره القلم و فاز بعناية مالک القدم الذى نطق امام وجوه الأمم الملك لله مالک الملك و الملكوت. انتهى.

يا اولياء الله و احبائه، از برای هريك از دوستان از سماء بيان نازل شده آنچه كه سبب حیات عالم و امم است. عالم از نفعه الهى تازه و خرم، لعمر ربنا و ربكم هر يوم كتابى نازل و هر لیل حجتى با هر و لكن قوم غافل. از حق مى طلبم اوليای خود را بر تبليغ امرش مؤيد فرمايد يعنى به حكمت و بيان. عالم را برهان احاطه نموده و نور ظهور منور داشته ولكن غافلين بى خبرند. آيا سبب بى خبرى چه بوده، علمه عند ربنا العليم الخبير.

و هذا ما نزل من سماء مشية ربنا مالک الایجاد لا وليائه فى كاخك و جناباد، قوله تبارك و تعالى:

بسمى السميع و بسمى البصير

يا محمد سمع الله ندائك و انزل لك ما لا يعادله ما عند القوم يشهد بذلك كتاب الله المهيمن القيوم. طوبى لأذن فازت باصغاء ندائى و لوجه توجه الى شطرى و لعين رأت آثار قلمى و ليد اخذت كتاب الله رب ما كان و ما يكون. فضائل أيام الهى خارج از تحديد و فيوضاتش مقدس از

انتها واحصا. طوبى از برای نفسى كه ضوضا و زماجير و غوغا و نعاق اورا از نير آفاق منع نمود. به وجه منير اقبال نمود و به عين مقدس از رمد و اذن منزّه از مانع قصد مقام اعلى و ذرّوة عليا كرد. يشهد لسان العظمة بأنّه هو اهل البهَاء المستقرّ على السفينة الحمراء كذلك اشرق نير العطاء من افق سماء عناية مولى الورى طوبى لقوم يعرفون. طوبى لك بما اقبلت و سمعت اذ منع عن الاقبال أكثر الاماء و الرجال. نستل الله ان يوفقك على خدمة امرى و يكتب لك خير كلّ عالم من عوالمه أنّه هو المشفق العزيز الودود.

يا اسمعيل اسمع ندائى من ملكوت بيانى أنّه يجذبك الى افق اشرق منه النور و اضاء به الديجور. قد ذكرك من احببى و قام على خدمتى ذكرناك بآيات لا يذكر عندها ذكر الخزائن و الكنوز نعيماً لك و لمن عمل بما امر به فى لوحه المحفوظ. انا زيننا سماء البرهان بأنجم الذكر و البيان طوبى لمن سمع و فاز أنّه من الذين وصفهم الله فى الفرقان بقوله لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون.

و نذكر امائى اللائى اقبلن الى الأفق الأعلى و عملن ما امرن به فى كتابى المحتوم. يا امائى و اوراقى فى المدن و الديار اسمعوا نداء ربكم المختار أنّه اتى من افق الاقتدار بسلطان احاط الغيب و الشهود و ذكر كلّ عبد اقبل اليه و كلّ امة اقبلت و سمعت و قالت لك الحمد يا اله الأسماء بما هدبت عبادك الى افقك و اوراقك الى سدرة امرك اسلك بأمرك الذى سخر العالم و الأمم بأن تغفر لهم و تؤيّدهم على ما يقربهم اليك فى كلّ الأحوال انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الحقّ علام الغيوب. البهَاء المشرق من افق سماء رحمتى على عبادى و ورقاتى اللائى آمنّ به و بآياته فى يوم فيه نصب الميزان و نفخ فى الصور.

يا استاد محمّد قبل باقر قد توجه اليك المظلوم من شطر الله المهيمن القيوم. أنّه يدعوك بما يقربك اليه و يلقى على العالم ما يؤيّدهم على خدمة مالك القدم هذا الاسم الأعظم الذى به حدثت الأرض اخبارها و اظهرت كنوزها و خزائنها طوبى لمن سمع و رأى و وبل للغافلين. احفظ ما نزل لك و قل لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الوجود من الغيب و الشهود. انّ الكتاب ينطق و القوم لا يسمعون و النور اشرق و القوم أكثرهم لا يفقهون. قد اتى الميقات و سلطان الآيات استوى على العرش و قال العزة لله مالك الوجود.

يا اوليائى فى الجيم و التون قد انجز الله وعده و اظهر ما اراد بقوله كن فيكون. ما منعتة ضوضاء العباد و لا صفوف الذين انكروا حجة الله و برهانه و قالوا ما لا قاله الأولون. يا محمّد قبل باقر (يا)

لعمرك الله قد تبدلت الأرض و الناس في رب عظيم و نطقت الأشجار و القوم أكثرهم من الزاقدین. قد سمعوا النداء و انكروه و احاطت الجهات حجة رتك و هم لا يشهدون. اذا قيل لهم بأى حجة آتمتم برسل الله يقولون الكتاب فلما نزل أمه كفروا و قالوا ما نأح به المقربون. لعمرك الله لا يعرفون ما يخرج من افواههم اولئك همج رعا عاتبوا احوالهم في يوم فيه نادى المناد من الأفق الأعلى یا ملأ الانشاء قد استقر العرش في عكاء اسرعوا هذا خير لكم عما خلق في الأرض ان انتم تعلمون. اذا اخذك كوثر بياني قل: الهی الهی لك الحمد بما هديتني و لك الشكر بما ذكرتني و لك البهاء بما القيت علي ما قربني اليك اشهد انك انت مولی العالم قد ظهرت و اظهرت ما كان مكنوناً في العلم و مخزوناً عند الله مالک الملكوت. البهاء من لدنا على اهل البهاء الذين سمعوا و قالوا لك الحمد یا اله الغیب و الشهود.

یا اولیائی فی خیرآباد لا اشکو بی و حزنی ولكن ذکر می نمائیم آنچه را که سبب تنبه و بیداری و آگاهیست. هر بلد و هر مدینه که الیوم به لقاء اهل بها فائز او به سبب و علت ظهور خود آگاه گشته و از فائزین عندالله مذکور و محسوب و لكن اهل بها نفوسی هستند که به ارادة الله تمسک نموده اند و به ذیل مشیتش تشبث. ایشانند مطالع عفت و امانت و مشارق عهد و وفا. قسم به مالک الیوم که اگر نفسی الیوم ندا نماید آیا و صایای الهی در چه وقت نازل و در کدام ورق مسطور در آن وقت الواح لاتحصی از اطراف عالم ندا نماید مائیم حامل نصایح الهی و مواعظ ربانی و بر هر نفسی القا نمودیم آنچه را که سبب نجات ابدی و عزت سرمدیست و لكن بعضی از مدعیان محبت هیکل امانت را اخذ نمودند و به زنجیرش کشیدند. آن ظالم بی وفا در صباح و مساء از ضرب سیاط جفا معذبش دارد. ظلم به مقامی رسیده که حنین حصاة بلند شده و نواة و اسفا می گوید. ینبغی لكل نفس ان يقول الهی الهی لك الحمد بما هديتني و ایدتني على عرفان بحر آیاتك و سماء رحمتك استلک بأن تؤید عبادك على ما تحب و ترضی و زين هياكلهم بطراز الأمانة و الوفاء. بدل الی الهی کذبهم بالصّدق و اعراضهم بالاقبال و انکارهم بالاقرار و ظلمهم بالعدل و اعتسافهم بالانصاف. ای رب و قفهم على الرجوع اليك و الانابة لدى باب عفوك انك انت التّواب الغفور الرحيم و الفضال العزيز الكريم. انتهى.

از فضل نامتناهی و رحمت لاتحصی هر یک از اسماء که در ورقة آن محبوب فؤاد بود فائز شد بما لا عدل له. اگر یاب انصاف و عدل بر وجه عباد باز شود کلّ شهادت دهند از آنچه نازل گشته بر عنایت و شفقت و فضل حقّ جلّ جلاله. چه بسیار از لیالی که کلّ در مهاده راحت بوده اند و لسان

مقصود عالمیان به ذکر احبائش ناطق و ذاکر. آیا کدام حمد و شکر لایق این عنایاتست؟ ما یظهر من الخلق لم یکن لایقاً للحقّ جلّ کرمه و جلّ فضله و جلّ جوده الّذی احاط الوجود.

الهی الهی به چه لسان و به چه استعداد می‌توانیم تدارک عمل‌های ناکرده را نمایم. پا در گل غفلت فرو رفته و ید را اوهام و آمال از اخذ کتاب بازداشته. مقام اعراض اقبال فرموده‌اند و به عنایت خفیه ستر نموده‌اند. غیر او که را داریم تا از او مسئلت نمایم آنچه را که سبب تدارک ما فات عتاً گردد و لکن نظریه به انحصار مبتلا و به حدود محدود کجا لایق مشاهده و یا قابل عمل است و چون سیلی جز سیلش نه و راهی جز راهش نه با حمل کبائر و صغائر به او راجعیم چه که غیر او نداریم و نشنیدیم و ندیدیم. پس باید دست توسّل به ذیل اظهارش بلند نمایم و به حبل رحمتش تمسک جوئیم. اوست قادر یکتا و بخشنده یکتا و عالم یکتا و کریم یکتا. به صد هزار لسان مسئلت می‌نمایم که کلّ را مؤید فرماید بر عمل به آنچه تعلیم داده و اخبار فرموده. ای پروردگار، ما به مثابه اطفالیم، تربیت لازم داریم. از دریای کرمت مسئلت می‌نمایم که ما را به ایادی اراده‌ات تربیت نمائی و به مقام بلوغ که انقطاع از غیر و توجّه به فناء باب تو است مزین و فائز فرمائی. قدّر لنا فی کلّ الأحوال ما یقرّبنا الیک و یطهّرنا عن دونک انّک انت الفضال الکریم و تمنعنا عما لا یلیق لعظمتک و سلطانتک و قدرتک و اقتدارک لا اله الا انت الفرد الواحد القویّ القدیر.

ذکر زاوه و اولیای الهی را در آن ارض نمودند، مخصوص ذکر جناب آقا سید جواد علیه بهاء الله و عنایت و ذکر اشتعال و توجّه و قیامشان را بر خدمت امر. بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس ابهی یک لوح مبارک از سماء مشیت مالک رقاب نازل و ارسال شد. یسئل الخادم ربّه بأن یشرفه بلقاء لوحه و یرزقه ما کان مستوراً فی کلماته المطاعة. امید آنکه از نار سدره و نور احدیه آن جهات را مشتعل نمایند و منور دارند، انّ ربنا الرحمن هو المبین العلیم و هو المشفق الکریم. این عبد از برای ایشان توفیق و تأیید می‌طلبد تا به حکمت و بیان اهل امکان را راه نمایند و به مقصود رسانند. در لوح حکمت این کلمات عالیات از سماء مشیت منزل آیات نازل، قوله تبارک و تعالی: انّ البیان جوهر یطلب التفوذ و الاعتدال اما التفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزلناها فی الزّبر و الألواح. انتهى. اکثری غیر بالغ مشاهده می‌شوند لذا باید به ایادی محبت و رفق و مدارا اهل آن اطراف را از نوم غفلت برانگیزانند و به بحر اعظم هدایت فرمایند. انّ الله یمده و یؤیده فضلاً من عنده و رحمةً من لدنه و هو الجواد الغفور الّرحیم.

وهذا ما نزل من سماء مشية ربنا الرحمن لأوليائه هناك قوله عز برهانه وعز بيانه:

بسمي الذآكر العليم

يا شيخ قاسم احمد الله تبارك وتعالى بما آيدك على التوجه اليه والاقرار بما انزله في كتابه في يوم فيه اعرض عنه أكثر خلقه وانكروا ما سطع ولاح من افق سماء قلمه الأعلى طوبى لقوى ما اضعفته الشبهات وما منعه اشارات الذين كفروا بيوم الدين. افرح بما جرى ذكرك واسمك من لسان العظمة في هذا السجن البعيد وانزل لك ما يبقى بدوام الملك والملكوت من لدن عليم حكيم. لا يعادل بكلمة من كلماته ما عند القوم يشهد بذلك من عنده لوح حفيظ. نسئل الله تعالى ان يوفقك على ذكره وثنائه ويمدك بجنود البيان انه هو المقتدر القدير. اذا سمعت النداء من هذا الأفق الأعلى قل: الهى الهى لك الحمد بما زينت هيكلى بطراز الاقبال اليك ورأسى باكليل حبك وعينى بمشاهدة آثارك وقلبى بالاقبال الى ساحة عزك. استلك بوجودك الذى احاط الوجود وباسمك الذى به سخرت من فى الغيب والشهود بأن تؤيدنى على الاستقامة على امرك انك انت المقتدر العزيز الوهاب.

وهذا ما نزل لجناب شيخ سمي حضرة المقصود:

هو الناطق بالحق

يا شيخ يا من سميت باسم ربك قد توجه اليك وجه المظلوم وذكرك بما تضيوع به عرف الفضل اشكر وقل: لك الحمد يا مقصود العالم استلك بالأكباد التي ذابت في هجرك وفراقك وبنور وجهك الذي به اشرفت مدائن علمك وحكمتك وبيحرفضلك وعمان آياتك ان تقدر لي خير الآخرة والأولى. اى رب لا تمنعني عن فيوضات أيامك و لا تجعلني محروماً عما قدرته لأصفيائك الذين بهم نصبت راية ظهورك في طور العرفان وارتفعت اعلام هدايتك بين الأنام بأن تجعلني من الذين نصرؤا امرك بالحكمة والبيان وطاقوا حول ارادتك منقطعين عن اراداتهم و اخذوا كتابك بقوة من عندك وسلطان من لذنك. اى رب انت الذى ايقظتني واسمعتني و هديتني الى صراطك المستقيم وامرك المحكم المتين لا اله الا انت المقتدر القدير
ما نزل لجناب ملا رجب على عليه بهاء الله:

هو الظاهر المستوي على عرش البيان

يا رجب قبل على عليك بهائي قد اتت الأيام التي فيها قصد القاصدون بيت الله الحرام وطاقوا حوله بأمره و عملوا ما امرهم به في كتابه. طوبى لطائف انقطع عن دونه و فاز بما فاز به المقربون

بفضله وعطائه. اسئله ان يقدر لهم من قلمه الأعلى ما تقرّ به عيون الورى أنّه يشهد ويرى وهو بالمنظر الأبهى لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم. قم على ذكر ربك وبشر العباد بالحكمة والبيان بما نزل لهم ليشكروا ربهم ربّ من فى السموات والأرضين. هذا يوم المشاهدة والاصغاء طوبى لأذن ما منعها القصص الأولى ولعين ما حجبتها حجابات الغافلين. كبر من قبل المظلوم على وجوه اجبائى ونورهم بما اشرق ولاح من افق سماء عناية ربك الكريم. كذلك انزلنا الآيات وارسلناها اليك لتشكروا تقول لك الحمد يا مقصود العارفين بما نورت قلبى فى أيامك وهديتنى الى صراطك الأعظم العظيم.

ما نزل لمن سمى بمحمد قبل حسين عليه بهاء الله:

هو السميع من افقه الأبهى

يا محمد قبل حسين انا ذكرنا اولياء الله واجبائه من قبل ومن بعد أنّه اقبل اليهم قبل اقبالهم اليه و ذكرهم قبل اذكارهم وتوجه اليهم قبل توجههم ان ربك هو الفياض ذو الفضل العظيم. وفى مقام اقبل اليهم بعد اقبالهم و ذكرهم بعد اذكارهم أنّه فى كلّ حين فى شأن بديع لا يشغله شأن عن شأن ولا تمنعه جنود الظالمين. به ظهر حكم الاثبات ونزل كلّ امر حكيم. انصروا ربكم بالحكمة والبيان لئلا ترتفع ضوضاء الغافلين. أنّه ظهر بالفضل واطهر ما كان مكتوناً فى علم الله رب العالمين. طوبى لبصير ما منع عن مشاهدة آثارى ولسميع سمع نداء الله رب العرش العظيم. كذلك ماج بحر البيان فضلاً من لدى الله لتشكروا تقول لك الحمد يا مقصود المقرين بما هديتني الى ساحة عزك وسقيتني كأس حبك ونورتنى بنور معرفتك و ذكرتنى فى سجنك وانزلت لى ما انجذبت به افئدة المخلصين.

وهذا ما نزل لجناب ملا حسين عليه بهاء الله:

هو البصير فى الأفق الأبهى

يا حسين فكّر فى ما ورد على هذا الحسين بعد القائم وهذا القيوم الذى قام امام الوجوه بسطان مبين. قد ورد علينا من علماء ايران ما ناح به سكان الفردوس يشهد بذلك من انصف فى هذا النبأ العظيم. قل أنّه هو الذى وعدتم بظهوره بعد القائم لعمر الله لولاه ما ظهر التقطعة وما نزل البيان اتقوا الله يا قوم لا تكفروا الذى به ظهر كلّ برهان وثبت كلّ حجة وتنور كلّ افق ونزل كلّ آية وماج كلّ بحر وهاج عرف الله العليم الخبير. قل يا ملا الأديان طهروا آذانكم من القصص الأولى لتسمعوا صرير القلم الأعلى من الأفق الأبهى هذا ما امرتم به من قبل وفى هذا الحين من لدن عزيز حكيم.

ایاکم یا قوم ان تمنعوا انفسکم عن رحيق عناية ربکم اقبلوا باسمه وخذوه بحبّه ثم اشربوا بذكره العزيز البديع. قل تالله لا يغنيكم اليوم ما عند القوم ضعوا مظاهر الأوهام ومطالعتها مقبلين الى الله ربکم وربّ آبائکم الأولین كذلك نطق القلم اذ كان الاسم الأعظم فی سجنه العظيم. قل یا معشر العلماء من الأعجام قد اخذتم زمام العباد باسمی وتعدون علی الصدور بنسبتکم الى امری فلما اظهرت نفسی اعرضتم وعلمتم ما جرت به دموع العارفين. سوف يفنى ما عندکم ويبدل عزکم بالذلّة الكبرى وترون جزاء اعمالکم من الله الأمر الحکيم. طوبى لک بما نبذت الموهوم واخذت القيوم معيناً لنفسک انه مع من احبه يسمع ويرى وهو السميع البصير. انتهى.

این بنده هم خدمت هر یک تکبیر می‌رساند و از حقّ جلّ جلاله می‌طلبد بر اشتعال ایشان بیفزاید لیشتعل به المتوقّفين و يسرعون الى الله العزيز العليم.

ذکر اولیای ارض خدا را نمودند. لله الحمد هر یک به عنایت وفضل ورحمت الهی از قبل و بعد فائز شده و می‌شود. حبیب روحانی جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و عنایتی از بحر ذکر الهی قسمت کلّی برده‌اند چه که مکرّر ذکرشان مذکور، ان ربنا هو المشفق الکریم. و حبیب فؤاد جناب عین و لام علیه بهاء الله و عنایتی مکرّر نامه ایشان رسیده و جواب از کثرت تحریر در عهده تأخیر ماند. امید هست این ایام به ایشان چیزی عرض شود. آن محبوب می‌دانند و دیده‌اند که در جواب دستخطّ آن محبوب چه مقدار عرض می‌شود و ارسال می‌گردد و همچنین از اطراف متصل می‌آید و جواب باید برود. فی الحقیقه این عبد متحیر است از قدرت و اقتدار آنچه ظاهر شده و می‌شود و در هر جواب اسامی متعدّده مذکور و از برای هر یک نازل شده آنچه که شبیه و نظیر نداشته. عنایت به مقامی رسیده که هیچ مقبلی محروم نمانده و هیچ سائلی ممنوع نه. کلّ به عنایت و آثار الله فائز. کدام قلم لایق ذکر این مقام و کدام لسان قابل وصف این اکرام؟ مع ذلك مشرکین بیان کلّ را انکار نموده‌اند. هرگز گمان نمی‌رفت از ایشان چنین ظلمی ظاهر شود. وصیّت‌های نقطه اولی روح ما سواه فداه از میان رفته، التماس و تدبیرشان محو شده. فرقی که کرده اینست که همان اوهامات حزب شیعه محکم‌تر به میان آمده. هزار و دو بیست سنه یاوصی گفتند و حضرت مقصودی که هزار وصی به قولش خلق می‌شود شهیدش نمودند، فاعتبروا فاعتبروا فاعتبروا فاعتبروا یا اولی الأبصار یا اولی الأنظار یا اولی الألباب یا اولی العرفان یا اولی الاقبال. عالم متحیر، بر منابر حرفی از حروفات را ذکر می‌کنند و نوحه می‌نمایند و بر خالق و رازق و محیی و ممیت و مبعثش لعن می‌نمایند و از منبر به زیر می‌آیند، اینست شأن این قوم غافل ظالم.

و حبيب روحانى جناب حاجى محمد عليه بهاء الله مكرّر به ذكر و عنايت و فضل و رحمت حقّ جلّ جلاله فائز گشته اند. الحمد لله الذى عمّت عنايته و كملت حجّته و احاط برهانه. بعد از عرض فقرات مذكوره امام وجه مولى البرية مخصوص هر يك لوح اقدس نازل و ارسال شد. يستل الخادم ربه بأن يؤيدهم جميعاً على عرفان ما كان مستوراً فى كلماته و مخزوناً فى حروفاته. الهى الهى ايدهم على اخذ الواحك بقوة من عندك و ارزقهم لقاءها بجودك و كرمك ثم اشريهم الكوثر الذى قدر فيها بأمرك و اقتدارك انك انت المقدر القدير.

اميد هست از رحمت مسبوقة آنچه در اين ايام از بحر جود مالک وجود ظاهر شده غافلين را آگاه نمايد و كلّ را به افق هدايت كشاند. ما من اسم الا و فاز بذكره و ما من عبد الا و قد احاطه ما ظهر من ملكوت بيانه انه هو الفضل بالفضل و الحاكم بالعدل لا اله الا هو الناصح الرحيم و هو الناطق العليم. از حقّ جلّ جلاله مى طلبم بر نور ابصار بيفزايد و همچنين بر قوه اصغا تا بشنوند و بيابند آنچه را كه از براى آن از عدم به وجود آمده اند، انّ ربنا هو المقدر القدير و هو المشفق العطوف الكريم.

ذكر جناب ملا محمد عليه بهاء الله را نمودند و همچنين اشتعال ايشان را در امر حقّ و توجهشان به اطراف لاعلاء كلمة الله. بعد از عرض اين مراتب در افق اعلى يك لوح اقدس اظهار [اطهر؟] ابهى از سماء مشيت مخصوص ايشان نازل و ارسال شد ليشرب من بحر الآيات ما يجعله ساقى سلسيل البيان بين الأديان و قائد العباد الى اعلى الجنان و نسل له التأييد و التوفيق فى كلّ الأحوال انه هو الغنى المتعال.

و ذكر جناب آقا ميرزا محمود عليه بهاء الله به عز اصغا فائز. الله الحمد مكرّر از قلم اعلى مذكور و كره بعد كره ذكرشان از لسان عظمت جارى و همچنين سفرهاى ايشان لاعلاء كلمة الله و در اين ايام هم در الواح شتى ذكر ايشان نازل. و اينكه اذن توجه از سماء عنايت الهى طلب نموده اند، بعد از عرض فرمودند در همان اطراف لوجه الله منقطعاً عن دونه به تبليغ مشغول گردند. در آستانه عليه شخص اصفهانى مع آنكه كمال عنايت درباره اش ظاهر با عدو الله متحد شده و بعضى ارادل را تحريك نموده اند مقبلين را شتم مى نمايند. عمل کرده اند آنچه را كه هيچ ظالمى عمل نكرده. نار حرص و طمع اخذشان نموده. مبالغى مال عباد را به ادعای آنكه سرقت شده از ميان برده اند. باری از امانت گذشته اند و به خيانت تشبث جسته اند و حال در فساد مشغولند. نسل الله ان يزيّنهم بالانصاف و يؤيدهم على الرجوع. قسم به آفتاب حقيقت ارتكاب نموده اند آنچه را كه شبه و مثل

نداشته. حکم الله آنکه تعرض به احدی ننمایند و لکن با نفوس معرضه که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه. هذا حکم قد نزل من سماء ارادة امر قدیم طوی لمن نبذ ما اراد واخذ ما اراده الله رب العالمین. انتهى.

ذکر متسین ارض طا را نموده بودند. چندی قبل از آن ارض ذکرشان و مراتب اقبال و محبت و توجهشان را به تفصیل نوشته بودند و در ساحت اقدس به عز اصفا فائز. و همچنین آن محبوب فؤاد از قبل ذکر نموده اند آنچه را که مشعر بر محبت و مودت و استقامت ایشان بوده لذا دو لوح امنع اقدس از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل و به خط ابهی مسطور، چند یوم قبل ارسال شد. ان شاء الله به آن فائز شده اند و از بحر آیات الهی قسمت کامل اخذ نموده اند. متسین آن محبوب لازال به عز ذکر الهی فائزند و این کره هم دو لوح اقدس مخصوص دو ورقه مذکوره علیهما بهاء الله از افق سماء فضل نازل و لائح ارسال شد. یسئل الخادم ربّه بأن ینزل علیهما و علی امهما و امّ امهما ما ینبغی لبحر جوده و سماء عطائه انه هو الکرام الفضال التوار العالم الفیاض المقتدر القدیر.

اینکه درباره توجه بعضی از بستگان مرقوم داشتند، این ایام توجه جایز نه چه که سارقین مدینه کبیره قاطعین طریق شده اند. محض محبت حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی به نفس اصفهانی که حال در مدینه کبیره موجود اعانت نمودند و چون تجارت محکم شد و محل رجوع احباب از اطراف گشت به نار حرص و طمع مشتعل و مقصودش آنکه جناب نبیل ابن نبیل حاجی شیخ محمد علی علیه بهاء الله را از میان بردارد و بعد با نفسی مثل خود که البته تفصیل او را شنیده و یا می شنوید متحد شد در فساد و مبلغی مال مردم را از میان برد و فریاد برآورد که سارقین برده اند و چون این افترا از او پذیرفته نشد بر اعراض قیام نمود و به هتک حرمت امر پرداخت. در نزد جمیع اعجام مدینه کبیره مذکور داشته بابی ها آمدند و مال مرا سرقت نمودند. مقصود از این ذکر آنکه آن محبوب و اولیا آگاه باشند که احدی به شطر مدینه کبیره توجه ننماید. شقاوت آن نفسین به درجه اعلی رسیده، حرمت امر الله را نزد اعجام ضایع کردند. یسئل الخادم ربّه بأن ینبغی من یعرف الناس بکذبهم و افتراءهم انه علی کل شیء قدیر.

و اینکه در ذکر جناب حاجی سی و فقه الله علی ما یحب و یرضی مرقوم داشتند، در حضور مکرر ایشان را نصیحت و موعظه فرمودند و از آنچه رایحه فساد از آن استشمام شود به تصریح تمام منع نمودند مع ذلک ایشان به اوهمات خود متمسک تمسکی که فصل آن به نظر محال آمد و بعد در ظاهر راضی و در باطن شاکی از اینجا تشریف بردند. واقعه رشت و مازندران نظر به معاشرت او با

اصحاب واقع شد چه که بعضی از معاشرت ظاهره او با اصحاب همچو گمان نمودند که اهل الله با مولای او متحدند. باری به این جهت وارد شد آنچه که وارد شد. معاشرت او در ظاهر ابداً جایز نه و لکن تکدر او هم نظر به آشنائی قبل محبوب نه. صاحب یک وجه نبوده و نیستند. چون از قبل اظهار محبت می نمودند از حق جلّ جلاله می طلبم عالم خیال ایشان را از غبار و ظلمت فساد و نزاع و ما تکدر به النفوس مقدّس فرماید. سبحان الله نزد هر نفسی صلاح مقدّم است بر فساد. باری درباره ایشان باید دعا نمود و از حقّ طلبد آنچه را که سبب حفظ اوست، اِنَّهُ هُوَ السَّمْعُ الْمَجِيبُ. و اینکه در ذکر ناعق که در لوح خضرا بوده مرقوم داشتند، ناعقین نفوسی هستند که ناس را از صراط منحرف می سازند و به غیر حقّ دعوت می نمایند. سبحان الله کاظم مذکور علیه بهاء الله الابهی امام وجوه به حقّ ناطق است و بر خدمت قائم، جای شبهه نبوده و نیست. بعد از عرض این کلمات عالیات از سماء مشیت نازل، قوله تبارک و تعالی:

الهی الهی طهر قلوب اولیائک عمّا لا ینبغی لآیامک و الّف بین افئدتهم و عقولهم و نفوسهم لئلا ینطق احد بغير رضائک و عرفهم ما انزلته من قبل عباد مکرمون الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون. کلّ باید به این کلمه ناظر باشند و در قول سبقت نگیرند. زمام امر در یمین اوست و قبضه قدرت او. طوبی لمن انصف فی الأمور و تمسک بالعدل اِنَّهُ مِنَ الْفَائِزِینَ فِی کِتَابِ الْمِیْنِ. انتهی.

و اما حکایت کردستان، در چند سنه قبل بعضی از نفسی شکایت نمودند و در شکایت صادق بودند و لکن قلم اعلی هتک ستر نمود، به اشارات ذکریه اکتفا رفت و این سنه شکایت عظیم کردند از نفس دیگر، آن هم مستور است، اِنَّ رَبَّنَا هُوَ السَّتَّارُ الْحَکِیْمُ. این فقره به نفوس موقنه معدوده که حال در آن ارض موجودند راجع نبوده و نیست. باید این عباد دعا کنیم و از حقّ بطلبیم نفوسی که خود را به حقّ نسبت می دهند به مثابه روح خفیف حرکت نمایند و لطافت روح از ایشان ظاهر شود به قسمی که در هر بیت وارد می شوند سبب تقدیس و تنزیه و ارتفاع و ارتقاء و اطمینان اهل آن بیت گردند. به خود نپردازند بلکه به اولیا توجه نمایند. در این مقامات از قلم اعلی نازل شده آنچه که مجدّد به ذکر محتاج نه، اِنَّهُ هُوَ الْمِیْنُ الْعَلِیْمُ. صفحه مناجات که از قبل اولیا به ساحت اقدس ارسال شد به اصفا فائز. جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و عنایته الی آخر اسماء از اولیا و اوراق علیهم ۶۶۹ [بهاء الله] هر یک از بحر بیان مقصود عالمیان قسمت بردند و به عنایت مخصوصه فائز گشتند و لکن نظر به فقدان وقت و مجال به اختصار ذکر شد. فی الحقیقه آنچه از

لسان عظمت جاری عظیم و محیط بوده و هست. این عبد هم خدمت هریک تکبیر و ثنا می رساند و توفیق و تأیید مقدس از ادراک و عقول از برای هریک طلبیده و می طلبد، اَنْ رَبَّنَا هُوَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. الْبَهَاءُ وَالذِّكْرُ وَالثَّنَاءُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَنْ مَعَكُمْ وَيَجِبْكُمْ وَيَسْمَعُ قَوْلَكُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

خادم

فی ۲۴ ذی الحجّة سنة ۱۳۰۶

اوراق وصول از بعد ارسال می شود.

[۴۰] ط محبوب فؤاد جناب ابن اسم الله الأصدق علیهما من کلّ بهاء ابهائه ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبِيِّ

لک الحمد یا الهی بما اظهرت امرک و انزلت آیاتک و ابرزت بیناتک و ایدت لاعلاء کلمتک ایادی امرک و وقتتھم علی تبلیغ ما اردته بجودک و عنایتک و سقیتهم رحيقک المختوم و هدیتهم الی صراطک الممدود و آفت بین قلوبهم باسمک المحبوب. اسئلك یا مالک الملک و الملکوت و سلطان العظمة و الجبروت باسمک الّذی به سخرت افئدة عبادک و زینتها بنور معرفتک ان تریّنه بطراز اسمک المهیمن علی من فی ارضک و سمائك لیقوموا بقوتک علی خدمتک و یفتحوا ابواب قلوب عبادک بمفاتیح اسمائك الحسنی و صفاتک العلیا لا اله الا انت الفرد الواحد المقنن العزیز الفضال.

دستخط آن محبوب فؤاد به مثابه ورد حدیقه معانی ساحت قلب را معطر نمود چه که جمیع حروفات و کلماتش ناطق بود به ثنا و ذکر مالک اسماء و ظاهر و باطن را فرح جدید بخشید. لله الحمد بعد از نعمت کبری و مائده عظمی که ذکر و ثنای مولی الوری است حامل فرح دیگر هم بود و آن بشارت صحّت و سلامتی آن محبوب بوده و بعد از مشاهده و قرائت و آگاهی قصد باب ابدی نموده امام کرسی مقصود عالمیان بعد از اذن و اجازه تمام آن عرض شد، اذا ابتسم ثغر مالک القدر و نطق بما ماج البحر و هاج العرف و ظهر ما کان مستوراً عن العیون و نزل ما کان محفوظاً عن الادراک و العقول الی ان انتهى البیان بما لا اقدر ان اذکره لحضرتک. یا محبوب فؤادی، عند تلاطم امواج بحر بیان ربنا الرحمن احدی قادر بر ضبط و ذکر آن نه الا علی قدر مقدور

بحوله وقوته، قال عزّ بيانہ وجلّ برهانہ وعظم عطائه:

بسمی المغرّد علی الأغصان بفنون الألحان

یا ایّها الناظر الی الوجه و التّاطق بالثناء اسمع ندائی من سجن عکاء أنّه یذکرک بما یعطیک اجنحة من الیاقوتة الرّطبة الحمراء لتطیر بها فی هذا الهوآء الّذی یسمع من هزیز اریاحه ما سمع ابن عمران فی طور عرفان أنّ ربّک اقبل الیک فی سبّد الأحیان و یذکرک بما تبقی نفحاته بدوام ملکوته العزیز البدیع. قد اظهرنا من اصداق عمّان العرفان لآلئ الحکمة والبیان و من خزائن قلمی جواهر العلم و الایقان طوی لک بما حضرت امام وجهی و وجدت حلاوة بیانی و رأیت النور الساطع اللّاح من افق سمآء ظهوری و فزت بما کان مسطوراً فی کتب الله ربّ العالمین. کن ناطقاً بین عبادی بانقطاع تجذب به قلوبهم و تطمئنّ به نفوسهم أنّ ربّک هو المعلم الحکیم و الملهم المقتدر القدیر. قد حضر کتابک و عرضه العبد الحاضر امام الوجه انزلنا لک ما یرتّبک الی الله ربّ هذا المقام الرّیعی. انا انزلنا الآیات فی اللّیالی و الاّیام بحیث احاطت الکائنات و بلغت شرق الأرض و غربها أنّ ربّک هو المقتدر علی ما یشآء بقوله المهیمن علی من فی السّموات و الأرضین. لا یعزب عن علمه من شیء و لا یعجزه ظلم الظّالمین. یا ابن اصدق علیک بهائی و عنایتی انا ذکرنا اولیائنا فی ایام احاطتنا فیها البلیا و الرّزایا یشهد بذلك ما جرى من قلمی و ظهر من لسانی أنّ ربّک هو الذّاکر الأمر الحکیم. قم علی خدمة الأمر باستقامة لا تمنعها الجنود و لا ترلّها ضوضآء الغافلین. قل یا قوم أنّه ائی لحياتکم و ما اراد آلا تهذیب نفوسکم و تألیف قلوبکم یشهد بذلك ما نزل فی الزّبر و الصّحف و کتابه المبین. قد رفعنا حکم الجهاد فضلاً من عندنا و امرنا الكلّ بالاتّفاق و الاّتحاد رحمةً من لدنا و انا الغفور الرّحیم.

قل یا اولیائی فی الحآء یذکرکم مولی الوری كما ذکرکم من قبل فی الواح شتی اتّقوا الله ثمّ انصروا ربّکم بجنود البیان امرأ من لدنه أنّه یحفظکم و یحرسکم و هو الحافظ المقتدر العزیز الحکیم. انا نوصیکم بالصّبر و الاضطبار فی کلّ الأحوال أنّه اختار لکم ما اختار لنفسه ابشروا بهذا البیان الّذی تضوّع منه عرف عنایة ربّکم الرّحمن الرّحیم. یا حزب الله، آذان را از مقالات غافلین و ظالمین مقدّس نمائید تا منور گردد به نور بیان مقصود عالمیان. هر نفسی به آن فائز شد ظلم اهل عالم و تعدّیات امم او را از مالک قدم منع ننماید. مقام شما عند الله عظیم است. اگر دریک آن به مشاهده آن فائز شوید به جان و روان قصد آن مقام نمائید. قدر ایام و مواهب و الطاف الهی را بدانید. جهد نمائید تا فائز شوید به عملی که به عزّ رضا فائز گردد. جمیع عالم از برای یوم الله خلق

شده‌اند و لكن كل غافل و شما فائز، اشكروا ربكم في الليالي والأيام ثم احمدوه بالعشي والاشراق.
البهاء الظاهر الباهر والنور الساطع اللامع عليك وعلى من معك ويسمع قولك في امر الله العزيز
العظيم. انتهى.

له الحمد والثناء وله الشكر والبهاء چه که در مقامات حزن و فرح اولیایش را ذکر نموده به
شأنی که از هر کلمه آن عرف عنایت متضوع و رایحه جود و عطا منتشر. هیچ امری از امور و هیچ
شئی از اشیاء بحر اعظم را از امواج عنایت منع نمی نماید. وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان
مولی الوری استماع شد، قوله تعالی: یا عبد حاضر، ضوضای عباد و ظلم ظالمین و اجترحات
جبارۀ ارض و فراعنه آن آفتاب را از انوار و بحر را از امواج منع نموده و نمی نماید. انتهى. الله
الحمد بحربه شأنی موج که فی الحقیقه اگر اراده فرماید کل را به خود می کشد و نزدیک می نماید
ولكن تركهم ليظهر منهم ما كان مودعاً فيهم. يسئل الخادم ربّه ان يؤيد الذين جعلهم ايادي امره في
كتابه على ذكره و ثنائه بالروح و الریحان انه هو المقتدر العزيز المتان.

ذکر حیب روحانی جناب محمود علیه بهاء الله و وفقه علی ما یحب و یرضاه را نمودند. بعد از
عرض در ساحت امنع اقدس فرات بیان از لسان عظمت جاری و عریضه ای از اخوی ایشان به
ساحت اقدس فائز، جواب از بعد ارسال می شود. و هذا ما نزل لهم فی هذا الحین من سماء العظمة
و الاقدار، قوله تبارک و تعالی: یا ابن اسمی ذکرهم بآیاتی و بشرهم بعنایتی و نورهم بنور معرفتی.
لازال مذکور بوده و هستند. نسئل الله تبارک و تعالی ان یمدّهم بجنود الیان انه هو المقتدر علی ما
یشاء بقوله العزيز البديع. انتهى.

ذکر جناب فائز علیه بهاء الله و عنایته را نمودند و همچنین دستخط ایشان را ارسال داشتند. در
ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد، قوله تبارک و تعالی: الله الحمد در یومی که اکثر اهل عالم
اعراض نمودند او به اقبال فائز و از تجلیات انوار آفتاب حقیقت فیض اعظم اخذ نمود. این مقام
عظیم است، نسئل الله ان یؤیده علی حفظ ما اعطاه و اکرمه. مکرر به آثار فائز گشته‌اند و به نور بیان
منور. انتهى. و لوح امنع اقدس از بعد مخصوص ایشان ارسال می شود. این عبد از حقّ جلّ جلاله
سائل و آمل ان یفتح بحضرتہ ابواب القلوب و یکتب لجنابه کلّ خیر انزله فی کتابه المبین.

در بارۀ اراده‌ای که نموده‌اند، حسب الأمر از قبل و بعد این امور به محبوب فؤاد حضرت امین
علیه بهاء الله و عنایته راجع. آنچه آن محبوب از آثار الله به ارض خا ارسال نموده‌اند فی الحقیقه
نعمت عظیمی بود از برای اولیای آن ارض، هنیئاً لهم و مریناً لهم.

در این حین بیان از فم مشیت مالک امکان نازل، قول الربّ تعالی و تقدّس: یا ابن اسمی، علیک بهائی و عنایتی، از حقّ بطلب اولیا را تأیید فرماید بر عمل به آنچه در کتاب در یوم مآب از قلم مالک الرقاب نازل گشته چه اگر به عمل فائز گردند عن قریب جمیع اهل ایران به افق ظهور مقصود عالمیان توجّه نمایند. کلّ را به حکمت امر نمودیم و حکمت اعمال و اخلاقی است که ناس را به بحر اعظم نزدیک نماید و سبب تشویق کلّ گردد. از حقّ می طلبیم عباد را مؤیّد فرماید بر ادراک حلاوت بیانش چه اگر حلاوت بیان را بیابند کلّ از ما عندهم بما عنده تمسک نمایند. مکرر در الواح الهی کلّ را به اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم. لعمری جنود منصوره اعمال طیّبه بوده و هست. یا ابن اسمی، اخلاق مرضیه اعلام منصوره اند در عالم. طوبی از برای نفسی که حبّ دو یوم او را از حیات ابدی و نعمت سرمدی منع ننماید. کلّ را وصیت می نمائیم که به جنود اعمال و اخلاق امر الله را نصرت نمایند. از هر نفسی لوجه الله عملی ظاهر شود که سبب هدایت خلق گردد آن عمل لایق اثباتست و به شهادت این مظلوم محو آن را اخذ ننماید و تغییر به آن راه نیابد. نسئل الله ان یوقّهم علی ما یرتفع به امره بین العباد انه هو مالک الایجاد و المحاکم فی المبدء و المعاد. انتهى.

ذکر صعود جناب مسعود علیه بهاء الله و رحمته را نمودند. بعد از عرض امام وجه این کلمات عالیات مخصوص ایشان نازل، قوله تبارک و تعالی:

هو الغفور الرحیم

طوبی لک یا مسعود بما توجّهت الی الرفیق الأعلى فی ایام الله ربّک و ربّ آبائک و فزت بآثاره فی حیاتک و بعد مماتک انا نذکرک فی هذا الحین بما یشهد به المقربون بعناية الله و فضله و رحمته الّتی سبقت من فی السموات و الارضین. النور الساطع اللّائح من افق سماء عنایتی و العنایة المشرقة من ملکوت بیانی علیک یا ایها الطائر فی هواء حیّی و المتوجّه الی انوار وجهی. انت الّذی اعترفت بظهور الله و سلطانه و عظمته و اقتداره و اقبلت الیه اذ اعرض عنه عباده. طوبی لک یا مسعود فی الحین الّذی اردنا ذکرک ماج بحر الغفران امراً من لدن ربّک الرحمن و حاج عرف القمیص فضلاً من عنده و هو المشفق الکریم. نسئله تعالی ان يجعلک معاشراً مع اصفیائه فی الفردوس الأعلى و ینزل علیک فی کلّ الاحیان نعمة من عنده و رحمة من لدنه انه هو العزیز الفضال. انتهى. نحمده و نشکره علی بدایع فضله و اشراقات شمس عطائه. انزل لأولیائه فی اللیالی و الایام ما ینقی بدوام ملکة و ملکوته انه هو العزیز الفیاض.

ذكر مخدّره أمّ عليها بهاء الله و عنايته را نمودند. هذا ما نزل لها من سماء عطاء ربنا الغفور الرحيم، قوله جلّ جلاله وعزّيبانه:

هو الظاهر الناطق من افقه الأعلى

يا ورقتي ويا امتي عليك بهائي و عنايتي انا ذكرناك من قبل بذكر انجذبت به افئدة الأشياء و انزلنا لك ما قرّت به عيون الملائ الأعلى و ناديناك من شاطئ بحر البيان بندااء جرت به الأنهار و نظقت به الأشجار الملك لله الواحد المختار. افرحي بما نزل لك ثم اشكري ربك العزيز الوهاب. متسبين اسمي اصدق عليه بهائي و عنايتي و رحمتي را از قبل مظلوم تكبير برسان و به تجليات انوار نير فضل رحمانی بشارت ده، أنه هو المبشر المقتدر على من في الأرضين و السموات. انتهى.

آن مخدّره عليها بهاء الله الأبهي لا زال مذكور بوده و هست. من يقدر ان يحصى عنايات الله و الطافه و فضله و عطائه. في الحقيقه عرض مي نمايم اگر صدهزار سال طيران نمائيم به منبع اين فيض اعظم که در هر حين بحري از آن جاری و يا به مشرق نير کرم که در هر آن شمس لا تحصى از آن مشرق نرسيم. بحر عنایت را کرانی نه و شمس فضل را در اعطاء نور توقفي نه. انّ الخادم يستله في كلّ الأحيان لنفسه و للأولياء التأييد و التوفيق منه أنه هو المشفق الكريم.

اينکه ذکر اول يوم رضوان و ذکر ايامی امر و اجتماع اوليا را در بيت آن محبوب نمودند، بعد از عرض در افق اعلى امام کرسی مالک ملکوت اسماء اين آیات کبری از سماء مشيت مولی الوری نازل، قول الربّ تعالی و تقدّس: يا ابن اسمی عليك بهائي طوبی لأیادی امری الذین فازوا بذكری و ثنائی و خدمة امری و نعیماً لأولیائی الذین شربوا رحيق الوحی من يد عطائی و طاروا فی هوائی و نبذوا ما سوائی. انا ذکرناهم فی کلّ عالم من عوالمی بذكر شهد باثباته لسان عظمتی. باسمائهم جرت انهار الحکمة و البيان امام وجوه الأديان. تعالی الرحمن الذی انزل لأیادی امره و اولیائه ما تقرّبت به الأفلاك لاصغائه و حقایق الأشياء لاستماعه كذلك نطق لسان القدم اذ كان مولی الأمم فی هذا المقام الأعلى الذی سمی بكلّ الأسماء فی كتابه العظيم. طوبی لیبت ارتفع فيه ذکری و ثنائی و لأوراق تشبّث بسدره عنايتی و لاماء تمسکن بحبل فضلی. انا نبشّرن بذكری و ثنائی و عنايتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشهود. کبر من قبلی علیهم و علیهنّ و بشرهم بما اشرق و لاح من افق ارادة الله المهيمن القيوم. انتهى.

يا محبوب فؤادی، مع آنکه وقت کمیاب و عرايض از هر جهت بی شمار و یوم یوم ارسال الواح مع ذلك نازل شد آنچه که عالم را به نور عنایت منور فرمود، هنیئاً لفوارس هذا المضممار و مرثاً

للاماء المجتمعات فى البيت من لدى الله ربنا رب العرش العظيم.

درباره جناب میرزا (سید ع ب) و ابن ایشان علیهما بهاء الله و عنایتہ مرقوم داشتند. جناب ایشان الحمد لله از قبل و بعد به آثار الله فائز گشته اند و حال هم یک لوح امنع اقدس مخصوص ابن ایشان جناب آقا میرزا سید محمد علیه بهاء الله نازل و ارسال شد. امید آنکه از بحور کلمات مقصود عالمیان بیاشامند آنچه را که سبب حیات ابدیست. از حقّ جلّ جلاله می طلبم این نهال های بستان را در هر حین از ماء بیان سقایه فرماید، اِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ.

درباره جناب س آنچه ذکر فرموده اند صحیح و لکن نظریه اظهاری که می نماید مدارا لازم و اما معاشرت با او جایز نه چه که ضررش واضح و مبرهن است مگر لأجل حکمت مستوراً عن العباد واقع شود.

مناجات آخر نامه آن محبوب تلقاء وجه عرض شد و به شرف اصفا فائز گشت. الله یحصی ما جرى من فم عنایتہ و اشرق من افق سماء فضله و ماج به بحر عطائه. نازل شد آنچه که اقلام عالم از احصاء آن عاجز و قاصر. امید این فانی آنکه توجه آن محبوب به شطر خا سبب ترویج امر الله و انتشار آثار او گردد، اِنَّهُ هُوَ الْمُؤَيَّدُ الْحَكِيمُ.

ذکر حبیب روحانی جناب عین و طا علیه بهاء الله الأبهی را نمودند. مکرر از لسان عظمت این کلمه علیا استماع شد، قوله جلّ جلاله: اِنَّ الْعَيْنَ وَالطَّاءَ فَازَ فِی اَوَّلِ الْاَيَّامِ. اَنَا ذَكَرْنَاهُ و اَبَاهُ فِی الْوِاحِ تَشْهَدُ لِهَمَا فِی كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِ رَبِّهِمَا وَ ذَكَرْنَا الَّذِیْنَ كَانُوا فِی ذَاكَ الْبَيْتِ بِذَكَرِ اَنْتَشْرَعْفَهُ فِی الْاَفَاقِ. یَشْهَدُ بِذَلِكَ لِسَانِ عَظَمَتِی فِی هَذَا الْحِیْنَ الَّذِی یَمْشِی جَمَالَ الْقَدَمِ وَ یَدْعُو اَوْلِیَاةَ الَّذِیْنَ اعْتَرَفُوا بِهَذَا النَّبَا الْعَظِیْمِ. انتهى.

این عبد هم خدمت ایادی امر و اولیا طراً ذکوراً و اناثاً صغیراً و کبیراً تکبیر می رسانم و از برای هر یک عنایات لانهایات الهی را می طلبم، اِنَّهُ هُوَ الْكَرِیْمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ. اغصان سدره مبارکه روحی و ذاتی لثراب قدومهم الفداء اظهار عنایت فرمودند و هر یک ذکر آن محبوب فؤاد را به ملاحظت تمام نمودند و همچنین اهل سرادق عصمت و عظمت هم اظهار مرحمت فرمودند و کلاً از برای آن محبوب تأیید طلب نمودند لأجل انتشار آثار الله فی ما سواه. ان شاء الله این سفر باید مقدم کلاً اسفار گردد و عموم عباد آن اشطار را به شطر احدیه کشاند، اِنَّ رَبَّنَا هُوَ الْمُؤَيَّدُ الْعَلِیْمُ الْخَبِیْرُ الْبِهَاءُ وَ الذِّكْرُ وَ التَّنَاءُ عَلَیْكُمْ وَ عَلَی مِنْ مَعَكُمْ وَ یَسْمَعُ قَوْلَكُمْ وَ ذَكَرَكُمْ وَ یَبَانِكُمْ فِی اَمْرِ اللهِ رَبَّنَا وَ رَبِّكُمْ وَ رَبِّ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِیْنَ.

خادم
فی ۲۷ شوال سنة ۱۳۰۷

[۴۱] م ش حضرت محبوب فؤاد ابن اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله الأبهي ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلي الأبهي

شهد الله أنه لا اله الا هو قد اظهر امره بين العباد بسلطان ما منعه الاعراض و الاغماض و بقوة ما اضعفه من في البلاد. قد نطق امام الوجوه قد اتى الوعد و الموعد هو هذا قد ظهر بأمر لا يقوم معه من في السموات و الأرض و ما اراد الا حفظ خلقه و تقربهم الى ساحة عزه. طوبى للذين سمعوا ما ارتفع بارادة ربنا رب العرش و الثرى و ويل لكل ناعق اتبع النفس و الهوى لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم.

جواهر ذكر و ثنا که در قمانص الفاظ و عبارات مندرج بود علت ابتهاج حقیقی و فرح معنوی گشت. از نفعاتش اهتزاز ظاهر و از عرفش سرور ابدی حاصل. و بعد از ظهور لطائف لآلی محبت و وداد از اصداغ ذکر و بیان قصد مقام نموده امام وجه مولی الوری حاضر. بعد از ظهور نیر اذن تمام نامه عرض شد و به عز رضا و قبول فائز گشت چه که هر کلمه اش گواهی داد بر اقبال و توجه و خلوص آن محبوب فؤاد. امید آنکه در جمیع احیان به خدمت امر الهی مشغول باشند که شاید غافل های عالم به آگاهی رسند و معرضین امم به اقبال فائز گردند. باری بعد از اصغاء نامه این کلمات عالیات از مشرق بیان مقصود عالمیان ظاهر، قوله جل جلاله و عز بیانه:

بسمه المهیمن علی ما کان و ما یکون

کتاب الله امام وجوه ما سواه ناطق و به کلمه مبارکه قد اتی الموعد مبشر. لعمر الله جذب ظهور بر سدره المنتهی زد، حقیقت مرتفع و بر انهار زد، خورش ظاهر و بر بحار زد، لآلی علم و حکمت که از اول ابداع الی حین مکنون و از ابصار عباد مستور چون شمس مشرق و چون نور ساطع گشت. سبحان الله بی قدری احزاب به مقامی رسیده که حق جل جلاله اسرار کتاب را ستر فرموده. صهیون ندا می نماید، اورشلیم به عیش مشغول، از جهت یمین کرمل می گوید: ای اصحاب کناثس، ملوک و مملوک قرن ها و عصرها منتظر بودند و حال محبوب امکان امام وجوه ظاهر و شما غافل. ای دوستان، دوست حقیقی ظاهر و نیر وجود به اراده سلطان وجود مشرق و لائح، چرا غافل

شده‌اید؟ آیا به قصور از مکلم طور محرومید یا به ثروت ازین نعمت کبری غافل شده‌اید؟ مطلع جلال آمده، مظهر جمال آمده، شعب خود را در هر دیاری ذکر می‌نماید و کل را به ملکوت قرب و لقا دعوت می‌فرماید. یا اوراق السدره و اثمارها، مظلوم در سجن عگا به ذکر شما مشغول، چرا متوقفید؟ نور اقبال از مطلع وصال مُشرق، چرا خود را متحیر دارید؟ نورش به مثابه نار از اعلی علم ظاهر و ندایش فوق کل مرتفع. ای عباد، شما نهال‌های جود منید، به ید عنایت غرس نمودم و از امطار سحاب فضل آب دادم آن آبی که در هر کتابی مذکور و از اقلام فضل و عطا مسطور. حال وقت اظهار خدمت شماست و هنگام ظهور محبت. به قدرت الهی و قوت صمدانی قصد مقصد اقصی و ذروه علیا نمائید. یا شعبی فی برلین، آنکه گفت می‌آیم آمده و آیات عنایتش عالم را احاطه فرموده. آن دوست یکتا آمده. آن یار بی‌همتا حجاب را شق نموده. بشتابید، بشتابید، وقت حضور است، بیایید، بیایید، کنز مکنون ظاهر، گنج مستور باهر، وعده‌های کتب ظاهر شده، اشارات صحف مشاهده گشته، خود را محروم نمائید و بی‌نصیب مگردانید.

یا بن اصدق المقدس، ارض خا را از قبل مظلوم تکبیر برسان، بگو یا مشهد، مقامت را فراموش مکن. از عنایت حق جمیع ارض خا مجدد به دم رضا مزین گشت، تعالی هذا الفضل الأعلی. بگو یا ارض خا، یا اهل المدن و الدیار، حضرت مختار با اسرار آمد، آن پوشیده پنهان با نور و ضیا آمد. امروز جمیع اشیاء در جذبند و به عیش مشغول و به فرح اکبر مسرور. شما چرا ساکنید و پژمرده‌اید؟ ماء و من الماء کل شیء حیّ از یمین بیان رحمن جاری. اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما ذکر که بر سدره طور بیفزاید و عالم طراً را از غیر دوست برهاند و به اورساند و به او کشاند. سبحان الله حزب الله کشته شدند و نکشتند و در آنچه واقع شد مظلوم صرف بودند و نزد آمر هم از قاتل توسط نمودند مع ذلک بر غل و بغضای غافلین افزود و این فضل اعظم را نزدشان مقامی نه و ثمر و اثری حاصل نه. نظر به مظلومیت و عدم معین و یاور مالک سلاح به اصلاح برخاست. مظلومیت صرفه اثرها دارد و ثمرها آرد. حال غرور و ثروت و غفلت و ضلالت اکثری را از عدل و انصاف محروم نموده. در ظاهر اظهار عدل می‌شود و در باطن تحریک عظیم و ظلم صرف. در علیه چند نفسی را جمع نموده‌اند، در ظاهر به کلماتی که عرف محبت از آن متصوّع ناطقند و در باطن خشب‌های یابسه را لأجل اشتعال نار بغضا ترتیب می‌دهند و شعله‌های نار نفس و هوی و کذب و افترا از طا به آن مقام متصل و لکن آن نفوس خود را آگاه و حق را غافل می‌دانند، فبئس ما هم یظنون. باری ایام ایام ظهور خافیة صدور و خائنه اعین است. زود است جزاهای اعمالشان می‌رسد، انه لبالمرصاد لا اله

الّا هو المقتدر العزيز البصّار.

قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و ذكره امام الوجه اجبتاك بما تَضَوّع منه عرف العناية. نسئل الله تبارك و تعالی ان یؤیدك و یوفّقك علی ما یرتفع بك امره بین عباده و ذكره فی بلاده و اسمه بین اولیائه. جناب علی علیه بهاء الله را از قبل مظلوم ذكر نما. قل یا علی انّ العیون ترون السّدره و اثمارها و اوراقها و اغصانها ثمّ ینكرونها. قل یا قوم اتّقوا الله انّ البحر امام و جوهكم انظروا لآلیه المنوّرة و امواجه الظّاهرة و لا تكونوا من الّذین نقضوا العهد و كفروا بنعمة الله ربّ العالمین. یا علی، ان شاء الله جواب عرایض قبل شما عنایت می شود، انه یحبّ اولیائه و یزینهم بطراز عنایته انه هو الفضال الکریم. انتهى.

تجلیات انوار نیر بیان الهی به شأنی احاطه نموده که فی الحقیقه کلّ از احصای آن عاجز و قاصرند. از اول ایام الی حین نازل شده آنچه که جمعی مشکل و صعب به نظر می آید. آن محبوب و منصفین گواهند بر آنچه از سماء مشیّت محبوب امکان نازل گشته. فی الحقیقه ملکوت بیان ظاهر و لکن هوش و گوش مفقود. حسب الامر حال آنچه لازمست اموریست که سبب الفت و علّت اتّحاد است و تبلیغ به حکمت و بیان به قسمی که فی الجملة از انظار مستور باشد چه که بعد از آنچه واقع شده و ظاهر گشته مع آنکه از این حزب کشته اند و این حزب به هیچ وجه تعرّض نکرده اند مع ذلك بر بغضای نفوس شریبه افزوده. معلوم نیست در این فقره چه می گویند و به چه عذری متمسکند. یکی از اولیا را در ارض صاد آویختند و شهیدش نمودند و بعد جسد مبارکش را سوختند و در ارض عشق عمل نمودند آنچه را که اهل فردوس به نوحه و ندبه مشغول و اولیا به هیچ وجه تعرّض ننمودند. به مجرد آنکه آمران مدینه بر عدل قیام نمود و به انصاف احکام جاری فرمود نفوس غافله از صدق و وفا و امانت گذشتند و به توبیخ و اذیّت قیام نمودند. حال ظلم ظالمین به مثابۀ آفتاب ظاهر، یظلمون و یفرحون و لا یشعرون. زود است که به جزای اعمالشان برسند چه که سر و کار با عادل حکیم است، انه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون.

سبحان الله این عبد متحیر که این هادی دولت آبادی دیگر چه می گوید. از اول امر به هیچ وجه اطلاعی نداشته. او و سید محمد و امثالهما محض ریاست عمل نمودند آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست. سید محمد اصفهانی یکی از خدّام بوده و از عراق همراه، بعد از ظهور مخالفت در ارض سرّطردش فرمودند. بعد شنیده شد قدّوس خود را نامیده. فی الحقیقه خوب قدّوسی بود از برای این حزب غافل. و میرزا هادی دولت آبادی مکرر از قلم اعلی ذکر بغی و غفلت و انکارش

جاری و در اواخر در الواح منزله او را احضار فرمودند که شاید حاضر شود و نوحات وحی او را جذب نماید و لکن اثری از او ظاهر نه. لعمریته به مثابه آن نفوس اربعه کاذبه که مقنن قوانین جعلیه و بانی شهرهای موهومه اند حرکت می نمایند. حال در غفلت این نفس شریره تفکر نمائید. مکرر در افتاده و قلوب القای غل و بغضا از مالک وجود و سلطان غیب و شهود کرده. جزای اعمال حزب قبل را دیده مع ذلک عمل نموده آنچه را که عین یقین می گردید. بر اولیای حقّ جلّ جلاله که مظاهر عدل و انصافند لازم و واجبست که عباد را از اوهمات حزب قبل حفظ نمایند که مباد مجدّد مبتلا شوند. از حقّ می طلبم این حزب را حفظ فرماید و تأیید نماید به شأنی که ماسوایش را معدوم دانند و مفقود شمردند و به استقامت تمام بر اعلاء کلمه قیام کنند. نفوس غافله مقدار عین نمله شعور ندارند چه که به هر کس رسیده و یا ملاقات کرده اند به بیان استدلال نموده اند بر ازهاق حقّ و احقاق باطل مع آنکه می فرماید احدی در یوم ظهور ناظر به غیر حقّ نباشد. از غایت تأکید که مبادا در آن روز در اعراض از او به بیان تمسک نمایند می فرماید، قوله جلّ ذکره: وقد کتبت جوهره فی ذکره و هو آیه لا یتستار باشارتی و لا بما نزل فی الیّان. و حال آنکه جمیع بیان به ذکر این امر مزین و مخصوص این امر نازل می فرماید آنچه ذکر خیر است در بیان مقصود او بوده. در لیالی و ایام به ذکر اسم اعظم مشغول تا آنکه به مقام ظهور این آیه مبارکه علیا رسید که در اوّل ایام در قیوم اسماء نازل، قوله جلّ ذکره و عزّ اسمه: یا بقیة الله قد فدیته بکلی لک و ما تمّنت الا القتل فی محبتک و الصّلب فی سیلک. باری از حقّ می طلبم رندهای ابصار را رفع فرماید تا کلّ فائز شوند به آنچه که الیوم از آن محرومند.

ذکر جناب آقا میرزا محمد حسین علیه بهاء الله را نمودند. بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمه علیا نازل، قوله جلّ جلاله: لله الحمد به عنایت ایام فائز گشتند و به آنچه کلّ از آن غافل اقبال نمودند، کلّ ذلک من فضل الله و رحمته. ان شاء الله به لوح الهی جلّ جلاله فائز خواهند شد. انتهی.

این عبد هم خدمت ایشان تکبیر می رساند و از حقّ ارتقاء مقامشان را در کلّ حین سائل و آمل، انّ ربّنا هو المقتدر الفضال المجیب. ذکر اولیا را مرقوم داشتند. لله الحمد نوحات وحی کلّ را اخذ نمود. بعد از عرض در ساحت امنع اقدس الواح مقدسه منیره مبارکه از اسماء عطا نازل، ان شاء الله به آن فائز شوند و از بحور مکنونه در کلمات عالیات قسمت برند و نصیب بردارند، انّ ربّنا هو المعطى الکریم. و نفوس مذکوره که در نامه های آن محبوب فؤاد از قبل و قبل قبل مرقوم کلّ به

اصغاء مولی الوری فائز و امید آنکه از برای کلّ نازل شود آنچه که عالم را قسمت بخشد و بر اقبال تأیید نماید. از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که توفیق اصغاء عطا فرماید یعنی حقّ اصغاء چه که فی الحقیقه هر نفسی به آن فائز شد اقبال نمود و بما ینبغی به ذکر و ثنا و توجّه مشغول، هنیئاً للسامعین و هنیئاً للشاربین.

ذکر مخدّره ورقه ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله را نمودند. چند شهر قبل دو لوح امنع اقدس مخصوص آن ورقه و ورقه مخدّره آقا شاهزاده علیهما بهاء الله ارسال شد، ان شاء الله به آن فائز شوند. و حال هم فرمودند ان شاء الله ضیاء الحاجیه مرّه اخیری لوح ابھی که سبب و علت حیات عوالم لانهایه است عنایت می شود. کاغذ ترمه که ارسال داشتند رسید و الحمد لله به آیات بدیعۀ منیعۀ الهیۀ فائزگشت چه که کلمات مکنونۀ عربی و فارسی و همچنین بعض الواح اخیری بر آن نوشته شد. فی الحقیقه این کاغذ فائز شد به آنچه که کاغذهای عالم از برای آن محقّق شده و ظاهر گشته. سبحان الله علمای ایران الی حین به یک ذره ادراک و عرفان فائز نشده اند و کاغذ به آن فائزگشت. از قراری که تازه ملاحظه و تخمین شد حال قریب صد جلد از سماء فضل و عطا بر اهل ارض و سماء نازل شده مع ذلک علمای آن جهات الی حین بر بستر غرور آرمیده اند بل خوابیده اند بل مرده اند. یسئل الخادم ربّه ان یبعث من یرفع به رؤوسهم فی آیامه أنّه هو الفضال الغفور الرحیم.

ذکر جناب ابن شهید علیهما بهاء الله را فرمودند. بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمات عالیات از مشرق اراده ظاهر، قوله جلّ جلاله: ابن شهید لازال مذکور بوده و هست. هر هنگام اولیای خدا را ذکر نمودیم ذکر او هم از سماء عنایت نازل. این آیام هم لو شاء الله و اراد لوح امنع اقدس انور عنایت می شود فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم. انتهى.

ذکر محبوب روحانی جناب بجنستانی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند. بعد از عرض امام کرسی فضل یک لوح ارفع اعزّ اعلی مخصوص ایشان نازل و همچنین مخصوص حبیب روحانی جناب ابن شهید علیه و علی ابیه بهاء الله العزیز الحمید لوح مقدّس ابھی نازل. مخصوص هر اسمی لوحی از سماء مشیّت الهی نازل و ارسال شد. امید آنکه کلّ از آیات منزله حقّ جلّ جلاله به حیات جدیدۀ باقیه فائز گردند، ان ربّنا هو المؤید الکریم و المشفق الرحیم.

ذکر متسبین را فرمودند. مخصوص هر یک از سماء عطاء مولی الوری یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد، أنّه یعطی و یمنع و هو المقتدر المختار. خدمت اولیای آن ارض و اطراف سلام و تکبیر می رسانم. حقّ شاهد و گواه لازال در ساحت امنع اقدس ابھی از برای هر یک رحیق مختوم

طلییده و می طلبم تا کُلّ از این باده باقیه و نعمت ابدیّه مست شوند مستی ای که بر شعور و ادراک بیفزاید. اگر انسان به اثر این رحیق فائز شود غیر الله را مفقود شمرد، دیگر از برای ناعقین و ملحدین مجالی و شأنی نماند. اولیای حقّ این ایام باید به ایادی صدق و صفا و محبّت و وفا بنوشند و بنوشانند، انّ ربّنا هو المقتدر القدير وهو الفضال العليم الخبير. البهَاء والذکرو الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم و علی کُلّ موقن ثابت راسخ مستقیم الحمد لله العليم الحکیم.

خادم

۱۹ جمادی الأولى سنة ۱۳۰۸

[۴۲] محبوب فؤاد حضرت ابن اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله الأبوی ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلی الأبوی

حمد گوینده پاینده را لایق و سزااست که در حین اشتعال نار بغضا در اطراف و اشطار به کوثر بیان و سلسیل تبیان اولیا را ذکر فرمود و بشارت داد. اسباب ذلّت و ادوات ظلم و غفلت نیر عدل را از اشراق بازداشت، جلّ مقامه و عزّ بیانه و لا اله غیره. روز مبارکست و امر اعظم چه که نبأ عظیم بر عرش ظهور مستوی. از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که عباد خود را به مثابه حزب شیعه به کذب و افترا نیالاید و محفوظ دارد، انّه علی کُلّ شیء قدير و بالاجابة جدير.

یا محبوب فؤادی، دستخطّ عالی به مثابه پیک روحانی رسید و عرصه وجود را به نور سرور منور نمود چه که از هر کلمه ای از کلماتش عرف خضوع و خشوع و توجّه و اقبال الی الله متضوع. فی الحقیقه اسباب محبّت و الفت قلوب ذکر محبوب بوده و هست و امید آنکه این لطیفه کبری مقدّس و منزّه ماند و به غبار اوهام حزب قبل محبوب نماند، انّ ربّنا هو المقتدر القدير. و بعد از فرح و ابتهاج و قرائت و اطلاع قصد ملکوت بیان نموده امام وجه مولی الأدیان عرض و به شرف اصفا فائز، قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه:

بسمی القائم امام الوجوه

یا ابن اسمی، علیک بهائی و عنایتی، باید آن جناب در جمیع احوال به این آیه مبارکه منزله در فرقان ناظر و متمسک باشند: یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. فی الحقیقه این آیه مبارکه جنود حفظ الهی بوده و هست. اولیا را به این کلمه علیا تربیت نمائید و از شئونات لاتسمنه لاتغنیه حفظ کنید.

کلمه يفعل ما يشاء آیتی است کبری و معلمی است آراسته و دانا، طویی از برای نفسی که فی الحقیقه به آن تشبث نماید. او در جمیع احوال محفوظ و محروس است. یا ابن اصدق المقدس، باید در لیلالی و ایام به خدمت امر مشغول باشی و به عنایت حق مطمئن، اوست ناصر تو و معین تو و حافظ تو. به یقین مبین بدان هر کلمه‌ای از کلمات که از افق سماء علم الهی اشراق نماید آن در نامه‌های آسمانی و صحیفه حمرا که ام الكتاب جزوی از آنست ثابت و محقق است. نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤید عبادہ علی استقامه لا ترلها الأوهام و الظنون و لا شبهات الذین كفروا بالله المهيمن القيوم. ظلم ظاهره وارده در ارض یا این مظلوم را به شأنی محزون نموده که اسباب ذکر و بیان خود را در آن عرصه عاجز مشاهده می‌نماید. یا ایها الناظر الی الوجه، مصیبت کبری وارد و رزیه عظمی مشهود. البته به آن جناب هم قسمت کبری از این حزن رسیده، اگرچه از صریخ و ضجیح اشیاء غلبه و قهر به ظفر و نصر تبدیل گشت، از آنچه وارد شد امر الله مرتفع، تعالت قدرته و تعالت سلطنته و تعالی امره و سلطانه ولكن انسان متحیر است از نفوسی که خسارت اکبر را ریح اعظم می‌شمرند و شاعر نیستند. آیا چه غفلتی احاطه کرده و چه عملی حایل گشته؟ یا ایها المذكور لدى العرش، درباره شهدا علیهم بهاء الله الأعز الأنور الأبوی نازل شد آنچه که به دوام ملک و ملکوت الهی باقی و دائم، هنیئاً لهم و مرئياً لهم. امر نمودیم جناب زین علیه بهائی و عنایتی بعضی از آنچه نازل شده نزد آن جناب ارسال نماید و نسئل الله ان یؤیده علی ما امر به انه هو السامع المجیب. چندی مقر عرش ارض حیفا بوده و در اکثر احیان ندای فطرت مرتفع، قلنا ما لك يا فطره نسمع في الليالي صريخك وفي الايام ضجيجك وفي الاسحار حنينك عند ذلك ارتفعت ندائها نادت وقالت يا سلطان الوجود ان المشركين غرقوا سفيتك الحمراء و عقروا ناقتك البيضاء و ارادوا ان يطفئوا نورك بذلك ارتفع ضجيجي و ضجيج الأشياء و صريخي و صريخ من في الأرض و السماء يا سيد الأكبر اسلك بك و بندائك الأهلئ و صرير قلمك الأعلى ان تحفظ نفسك عن مدافع الأعداء و سيوف الأشقياء انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام الأمور من الأولئ و الآخريئ. مکرر این ندا در احیانی که مشغول به انزال صحیفه جدیده بودیم اصفا شد و ذکرش در آن صحیفه مبارکه ثبت گشته، یشهد بذلك هذا الكتاب الذي یمشی و ینطق انه لا اله الا انا الفرد المقتدر الأمر الحكيم.

اینکه در اول مناجات ذکر نمودی الهی الهی ترانی طائفاً حول ارادتک و ناظرأ الی افق جودک فی الحقیقه این بیان و این اراده اعظم اعمال و اقوال است عندالله، نسئل الله تبارک و تعالی ان

يسقيك في كل حين كأس هذا المقام الأعلى و الرتبة العليا أنه هو مولى الورى و ربّ العرش و الثرى. يا أيها الشارب رحيق اللقآء امام وجه مولى الأسماء، اوليای آن ارض را طراً از قبل مظلوم تكبير برسان. يگو امروز روز خدمت و نصرت است و هيچ نصرى اعظم از هدايت خلق نبوده و نخواهد بود. بايد كلّ به آن تمسك کنند و عباد را به صراط مستقيم راه نمايند. قل اياكم ان يمتنعكم شىء او يبعثكم امر عن التوجه الى المقام الذى فيه ارتفع النداء فى كل الأحيان. يا ابن اصدق المقدس، كلّ را وصيت نما به عدل و انصاف و استقامت و ايتلاف. بايد از امرى كه على قدر سمّ ابره از آن رايحه فساد استشمام شود احتراز نمايند. اينست وصيت الهى كه در زبر و الواح از قلم امرجارى و نازل گشته، طوبى للعالمين و طوبى للعارفين. انتهى.

اميد آنكه اوليا از كأس استقامت كبرى در هر حين بياشامند چه اگر به آن فائز شوند نفعات ظنون و اوهام ايشان را از صراط مستقيم منع نمايد و هريك به قدرتى ظاهر شود كه عالم را به مثابه ظلّ مشاهده كنند. اين ايام مكرر فرمودند امروز روز نصرت است و روز ظفر. لله الحمد يد عطا به قسمى ظاهر شده كه عالم را احاطه نموده. در جميع احيان قدح بيان موجود، طوبى للسائلين و للشاربين. هر نفسى اقبال نمايد همان حين فائز مى شود من غير توقف و تعطيل.

و اينكه درباره توجه محبوب فؤاد حضرت حاجى ميرزا حيدرعلى عليه بهاء الله الأبهى و حضرت محبوب فؤاد آقا ميرزا اسدالله عليه بهاء الله الأبهى مرقوم داشتيد، حقيقت آن اينست. از خضرا جناب حبيب روحانى حاجى محمدكاظم عليه بهاء الله مرقوم داشتند كه دو نفس مقدسه مرضيه عليهما بهاء الله در اين ارض وارد و حاكم بلد ملاقات ايشان را طالب شد و لكن چون مقتضى حكمت نبود گذشتند و معاشرت نمودند. بعد از عرض اين فقره در ساحت اقدس امر شد آن جناب با جناب مذكور به آن ارض توجه نمايند و اگر ممكن شود ملاقات كنند تا از آن ملاقات معلوم و واضح گردد كه عدم ملاقات آن دو نفس از مقتضيات حكمت بوده نه جبن و خوف. و اما محبوبى جناب آقا ميرزا اسدالله عليه بهاء الله الأبهى محض ديدن اخويشان تشريف بردند و دو سنه قبل جناب حبيب روحانى ملا على عليه بهاء الله مخصوص ايشان را طلب نمودند و از ساحت امنع اقدس اذن حاصل نشد تا اين سنه كه مخصوص اذن خواستند كه به ديدن اخوان بروند، جز اين فقره امرى صادر نه. و اما حقوق ابدأ در ساحت اقدس ذكرش نبوده و خود آن محبوب فؤاد آگاهند كه در چند سنه قبل حضرت سلطان الشهداء ارواحنا فداه همچو گمان فرمودند كه در ارض مقصود امر معاش در تنگى است، به اين جهت محبوب معظم حضرت اسم الله جمال عليه بهاء الله الأبهى

را امر نمودند که مخصوص اخذ حقوق به ارض خا توجّه نمایند و بعد از آنکه این خبر به ساحت اقدس رسید همان حین این بنده را احضار فرمودند و یک لوح ابداع امع که مشعر بر منع آن فقره بود نازل. فی الحقیقه نهی اعظم در آن ظاهر و حین نزول به شأنی آیات مهیمن بود که غیر منزل احدی بر آن آگاه نه. و بعد از حضرت اسم الله علیه بهاء الله الأبهی عریضه ای به ساحت اقدس آمد، اظهار دلتنگی نموده بود که خدمات این عبد هرگز قبول نشده. بعضی از اولیا از جمله ابناء خلیل و وراث کلیم علیهم بهاء الله به محبت و خلوص و شوق و اشتیاق وجهی داده اند، اگر امر به رد شود سبب یأس کلّ می گردد و وجه موجود را به هزار تحدید نمودند و این عبد در ساحت اقدس عرض نمود که اگر به قبول فائز شود سبب فرح و سرور و رجای افنده و قلوب می گردد و بعد امر صادر بر قسمت آن وجه و مخصوص هر یک از اولیا مبلغ پنجاه تومان مقرر فرمودند و بتمامه قسمت شد و نفوس آن اراضی شاهد و گواهند بر آنچه از مصدر او امر صادر گشت. و همچنین حضرات اولیای فاران علیهم بهاء الرحمن قصد زیارت و ادای حقوق نمودند و بعد از حضور وجوه ایشان را قبول فرمودند و به خود ایشان واگذاشتند. مخذره جناب درویش خدا علیها بهاء الله در ساحت اقدس عرض نمود استدعا آنکه وجوه را قبول فرمایند و مدّتیست که آن وجوه را از مال خود خارج کرده اند مع ذلک به شفقت و عنایت خارج از احصا مجدد قبول فرمودند و واگذازدند و دیناری اخذ نشد مگر از جناب سید علیه بهاء الله که با ایشان بود مبلغ سی و پنج تومان قبول شد و قسمت گشت، ده تومان از آن به جناب مشکین قلم علیه بهاء الله عنایت شد و مابقی آن را به اولیای ارض خا عنایت فرمودند، البتّه آن محبوب مظلّمند. و حال آنکه خود آن محبوب می دانند که در سجن چقدر نفوس مجتمعدند، لازال دین موجود بوده و هست مخصوص این ایام که مبلغی از محلّ معینی حسب الأمر طلب شد و به ادای دین رفت و اگر هم گاهی قلیل وجهی نوشته اند که موجود است به اصحاب آن ارض داده شد و شخصی هم مبلغی به حضرت آقای افنان و حضرت امین داده که برسانند، آن هم الی حین به قبول فائز نه و لکن رد نشد چه که حیا و خجالت مانع گشت و تا حال موجود است و به تصرف فائز نه. جمیع آنچه ذکر شد آن محبوب و سایرین آگاهند. بلی در چند سنه قبل شکایت بعضی به ساحت اقدس رسید، ابدأ اعتنا نشد و جواب نرفت.

یا محبوب فؤادی، در عنایات حقّ تفکّر فرمائید. لازال لحاظ عنایت متوجّه بوده و هست و درباره حضرت اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی نازل شد آنچه که هر حرف آن مدلّ بر عنایت و فضل و رحمت بوده. مکرر در حینی که مرحومه مرفوعه ورقه حاجیه ضلع مرحوم مرفوع حاجی

میرزا حسن علیهما بهاء الله ورحمته در حضور بوده لسان عظمت آن محبوب و حضرت اسم الله را ذکر می فرمود ذکر می که لو یلقى علی الجبال لتریها منجذبة من بیان الله رب العالمین. مع کلمة مباركة یفعل ما یشاء ملاحظات ظاهره از دست نرفت به امید آنکه بر آنچه ظاهر شده آگاه شوند و عباد الله را آنچه سبب ارتفاع کلمه و ارتقاء نفوس است القا نمایند. و اگر گاهی در ارسال جواب دستخطها و نامه های آن محبوب فؤاد تعویق رود نظر به اطمینان و عدم فرصت بوده چه که از هر جهتی متصل می رسد. فی الحقیقه وقت به متابۀ اکسیر کمیاب گشته.

این ایام بعضی خبرها از ارض طا رسید که مایه حیرت شد. از جمله نوشته اند سید جمال الدین افغانی بزرگان ایران را به زنجیر طنون و اوهام به خود کشیده به قسمی که در فساد با او شریک شده اند و آن شخص تا در مصر بود کمال عداوت را به این حزب من غیر جهت ظاهر نمود و نوشت آنچه را که سزاوار خود او بوده و همچنین در بیروت مکتوبی نوشته و به پطرس که به طبع دائرة المعارف مشغول بود داده و آن جاهل بی خبر هم در کتاب خود طبع نموده و انتشار داده و بعد به پاریس رفته و در آن مدینه ورقة اخباری طبع نموده و اسمش را عروة الوثقی گذارده، در هر هفته خدمت سیدی و مولائی حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کیتونتی لتراب قدومه الأطهر فدا ارسال می نمود و اظهار دوستی نمود و خواهش کرد که آنچه اراده فرمایند ارسال دارند تا طبع شود و لکن این خواهش مقبول نیفتاد. و بعد قصد ایران نمود و تفصیل مابعد را البته استماع فرموده اند. باری عجب در اینکه همچو نفسی نفوس معززه را بر نشر فساد خود تأیید نمود. سبحان الله استقامت چه شد؟ عقل و دانش کجا رفت؟ و لکن از حق جلّ جلاله مسئلت می نمایم که او را بر رجوع تأیید فرماید. الهی الهی اید الغافلین علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب عفوک ثم عرفهم ما ینبغی لأیامک. ای ربّ بدّل فسادهم بالاصلاح و بغضاهم بالحبّ و مفتریاتهم بالصدق انک انت المقتدر العظیم الحکیم.

اینکه درباره اشرا و مفسدین و ضوضای مغلین و منکرین مرقوم داشتید معلوم و واضحست چه که این حزب را یتیم می دانند. پدر ندارند تا حمایت کند، مادر ندارند تا در رزایا بر ایشان نوحه نماید و البته حزب بی معین مورد سهام جاهلین و اسیاف معرضین است. در مملکتی که ظهور عدل مفقود و انصاف مقطوع همچو مملکت مضمار مطالع ضغینه و بغضا واقع می گردد، یفعلون ما یشاؤون و یقولون ما یریدون. این حزب مظلوم با محبت کامل و شفقت راسخ معاشرت نموده و می نمایند و جز خیر از برای نفسی اراده ننموده اند مع ذلک در لیلالی و ایام چه کرده اند و چه وارد آورده اند. باری

این مراتب بعد از عرض امام کرسی عدل این کلمات باهرات محکمات از مشرق اراده مشرق، قوله ما احلی بیانه و ما ابهی عزّه و ذکره: یا ابن اسمی علیک بهائی، در غفلت آن حزب تفکر نما. خسارت اعظم را ریح می دانند و ظلم اکبر را عدل می شمروند. لعمر الله سوف یرون جزآء اعمالهم و یأخذهم العذاب من کلّ الجهات یطلبون النّصر و لا ینصرون و ینصرون و لا یغاثون و لکن آنچه در این امر از ظلم ظالمین و اعتساف معرضین وارد شده سبب اعلاء کلمه الله بوده. در ارض یا اعدا به عقیده خود شریعت غرّاً را نصرت نموده اند، فبئس ما ظنّوا و باطل ما عملوا و یعملون. به یقین مبین بدان آنچه وارد شود سبب ارتفاع رأیت نصر و ظفر است. من یقدر ان ینغیر ما اراده الله بقدرته و سلطانه کلّ عجزآء عند ظهورات قدرته و ضعفآء عند تجلّی انوار اقتداره. نسئل الله ان یعرفهم ما احتجیوا به فی آیامه و وردوا علی اصفیائه و اولیائه انه هو المؤید العظیم و المقتدر العزیز الحکیم. اولیا را وصیت می نمائیم به اعمال و افعالی که سبب توجّه ناس و علّت اقبال عباد است. اگر از اول آیام الی حین به آنچه نازل شده عمل می نمودند حال امرا و علمای آن مملکت را طائف حول مشاهده می کردند و لکن قضی ما قضی امرأ من لدی الله الامر القدیم. انتهى.

ذکر حضرت حاکم عادل و حضرت عالم عامل ایدهما الله تبارک و تعالی را نمودند، البتّه اجر ایشان من عند الله ظاهر می شود. جزای یک ذره از عمل ترک نمی شود و محو نمی گردد، ان ربنا هو العظیم الحکیم. و بعد از عرض در ساحت اقدس اعلی این کلمه مبارکه علیاً از مصدر بیان مولی الوری نازل، قوله جلّ جلاله: یا عبد حاضر، ابن اسمی الذی قام علی خدمه امری از برای عالم مذکور رجا نموده آنچه را که سبب بقاء اسم و ذکر اوست و این رجا به عزّ رضا مزین و به نور قبول منور. یک لوح اقدس مخصوص او از سماء عنایت نازل و ارسال می شود. اگر عرف اقبال استشمام شود برساند، شاید از کوثر بیان الهی که در کلمات مکنون و مستور است به حیات ابدی فائز گردد و ذکرش در کتاب از قلم وهاب ثبت شود. از حقّ بطلب علمای آن مملکت را در یک ساعت مؤید فرماید بر اصغاء آیات منزله، البتّه از ما عندهم فارغ شوند و قصد ما عند الله نمایند و بر تربیت و هدایت عباد قیام کنند. قل الهی الهی اسئلک بآیاتک النورآء الّتی بها انجذبت حقائق الاشیاء ان تؤید عبادک علی ما ینبغی لآیامک ثم اشعل قلوبهم بنار سدره ظهورک لیشتعل بها العالم و الأمم انک انت القوی الغالب العزیز الحمید. انتهى.

امید آنکه نور امر افنده و قلوب را منور فرماید و کلّ را به افق ظهور راه نماید. حضرت عالم مذکور ایده الله تبارک و تعالی اگر فی الجملة در ما عندهم از شرایط ظهورات قبل تفکر فرمایند البتّه

از ما عند النَّاسِ بگذرند و از غنی متعال طلب نمایند آنچه را که بی مثل و شبه است. اینکه در فقره خضرا از قبل مرقوم داشتند میرزا هادی دولت‌آبادی کمال محبت را به او اظهار داشته و به او نوشته بود که از شما الی حین خبری نرسیده، آنچه در این مقام ذکر می‌شود صحیحست و لا ریب فیہ. باید بعضی از آیات منزله نزد او ارسال گردد لیتخذ لنفسه سیلاً الی المحبوب. خدای واحد شاهد که جز تبلیغ عباد و هدایت ایشان مقصودی نبوده و نیست. هر منصفی گواهی داده و می‌دهد.

اینکه درباره توجّه به جهات مرقوم داشتند، این فقره لازم است چه که غفلت در انسان بوده و هست. توجّه آن محبوب به جهات البتّه سبب آگاهی و ثبوت و رسوخ می‌گردد. بعد از عرض این فقره امام عرش لسان عظمت به این کلمه علیا ناطق، قوله تبارک و تعالی: یا ابن اسمی علیک بهائی، نفس حرکت لوجه الله در عالم مؤثر بوده و هست و در کتب قبل مقام توجّه مخلصین به اطراف لأجل هدایت عباد مذکور و مسطور. توجّه به ارض طاً لازم چه که اوراق منتسبه به آن جناب حقّ دارند، باید به حقّ خود برسند. این مظلوم لزال از حقّ جلّ جلاله مستلّت نموده آنچه را که سبب انقطاع است از ما سوی، یا حبّذا هذا المقام الرفیع. باید مبغین را به بیاناتی که سبب تقرّب و جذب و انجذاب عباد است تعلیم نمود. در الواح منزله آنچه بخواهند نازل شده. در مقام انقطاع آیات کبری نازل و همچنین در تقوی و توجّه و هجرت در هر یک از صفات و اخلاق نازل شده آنچه که اگر القا شود وجود را به ذروه علیا و غایت قصوی جذب نماید. آن جناب در جمع آن همّت نمایند تا کلّ فائز شوند به آنچه که سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوسست. نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤدک فی کلّ الأحوال علی جذب القلوب انه هو السّامع المجیب. انتهى.

مکرّر از لسان عظمت توجّه آن محبوب به ارض طاً استماع شد و آنچه در این فقره مرقوم داشتند فی الحقیقه صحیح و تاماست و نفس حقّ جلّ جلاله حقّشان را تصدیق فرموده لذا توجّه آن محبوب لازم، هم ملاقات با منتسبین و هم مصاحبت با اولیا و اصلاح نفوس. این ایام اخبار ارض طاً مکرّر رسید و محبوسین به حال اول مانده‌اند و لکن از بعضی از عرایض و مراسلات مفهوم شد که حضرت سلطان آیده الله تعالی و نواب والا نایب السلطنه بر عدم فساد این حزب گواهی داده‌اند و بر حسب ظاهر اظهار محبت و التفات نموده‌اند. دیگر سبب تأخیر و آزادی و خروج از سجن معلوم نه. لله الحمد آن دو نفس ثابتۀ راسخه مستقیمه در جمیع احوال راضی و شاکرند، نسئل الله ان ینبغی لظهوره و عظمته و کرمه و سلطانه انه مجیب السّائلین.

ذکر حبیب روحانی جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله را فرمودند. بعد از عرض امام کرسی

رَبِّ اَيْنَ آيَاتِ بَيِّنَاتٍ اِز سَمَاءِ فَضْلِ نَازِلٍ، قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى:

بِسْمِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

يا حبيب قد فزت باللقاء وشريت كوثر البقاء ورأيت الأفق الأعلى وسمعت نداء الله الأعز الأبهي
نسئل الله تبارك وتعالى ان يجعلك خادماً لأمره وراسخاً في حبه وثابتاً مستقيماً على هذا الأمر
الذي به ناح كل غافل وصاح كل منكروحن كل فاجر بعيد واطمئن به كل مقبل وفاز كل سامع و
انجذب كل متوجه كذلك نطق القلم اذ كان المظلوم ماشياً في هذا المقام العزيز الرفيع. جميع
متسبين اسمي اصدق المقدس لدى العرش مذکور بوده وهستند ونزل لهم من سماء الفضل و
العتاء ما لا تعادله الأشياء يشهد بذلك مولی الأسماء انه هو المحصى العليم. كبر من لدى
المظلوم على وجوههم وبشرهم بما نزل لهم في هذا الحين. انتهى.

این عبد هم خدمت ایشان و متسبین تکبیر و سلام می رسانم و همچین خدمت اولیای آن
ارض و می طلبم آنچه را که سبب ابقاء اسم و ذکر است، ان ربتنا هو الناصر المعین.
عرض دیگر آنکه از قبل عبد خدمت جناب حبيب روحانی حضرت ملاً علی علیه بهاء الله تکبیر
و سلام برسانید. نامه های ایشان از قبل و نامه آخر که از طرف عشق آباد به توسط حبيب روحانی
جناب حاجی محمد کاظم علیه بهاء الله ارسال داشتند رسید. هر قدر در جواب تأخیر شود سبب و
علتش کثرت شغل است. از حق می طلبم این خادم را تأیید فرماید بر اجرای خدمتی که به آن مأمور
است. امید هست جواب نامه های ایشان از بعد ارسال شود. البهَاء و الذکرو الثناء علی حضرتکم و
علی من معکم و علی اولیاء الله الذین وقوا بعهدہ و ميثاقه و عملوا بما امروا به فی کتابه المبین و
الحمد لله رب العالمین.

خادم

۲۴ ربیع الأول سنة ۱۳۰۹

[۴۳] م ش جناب محبوب فؤاد ابن حضرت اسم الله الأصدق المقدس علیهما بهاء الله الأبهي

۱۵۲

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

الله لا اله الا هو الذي ينطق في كل شيء انه لا اله الا هو له العزة والجلال والقدرة والجمال وهو
الذي فصل بكلمة بين الحق والباطل والظلمة والنور والجهل والعلم والاقبال والاعراض انه هو

المقتدر الذي اقر بقدرته كل الأشياء وبتائه من في ملكوت الأمر والخلق انه هو العزيز المختار العزة والثناء والعظمة والبهاء والتكبير والعالى على ايادي امره الذين ما نقضوا عهده وميثاقه ووردوا في المدائن والقرى لاعلاء كلمته وهداية خلقه و اظهار امره وانتشار آثاره. يسئل الخادم ربّه ان يؤيدهم ويوفقهم ويحفظهم ويحرسهم وينصرهم ويمدّمهم ويلهمهم ما يقرب العباد الى افق العناية والألطف.

يا محبوب فؤادي، آثار قلم كه از فؤاد رقيق لطيف برورقه القا شد في الحقيقه فتح باب لقا نمود و ايام حضور آن محبوب را ياداوري فرمود و در مقامى مبشّر بود. علم الله از هر كلمه از كلماتش عرف محبت محبوب عالميان به شأني متضوع كه از برای احدى جز كلمه فتبارك الله ملهم احبائه ما تنجذب به افئدة المقبلين مجالى نه و توقفى نه، جلّ بارتنا و حافظنا و ناصرنا. و بعد از اطلاع و قرائت قصد مقام اعلى و مقرّ اقدس انور اسنى نموده امام وجه مالک اسماء عرض شد و به عزّ اصفا فائزگشت، هذا ما نطق به مولى الآخرة والأولى، قوله جلّ جلاله:

بسمى العلى الأبهى

قد حضر اسمك وسمعنا ندائك ووجدنا عرف حبك وخلوصك و اقبالك الى الله العزيز العظيم. قد عرض العبد الحاضر ما ناجيت به الله الذي اتخذ لنفسه فى السجن مقاماً وفيه رفع ندائه و اظهار امره و سلطانه و نطق امام وجوه عباده و فتح باب فضله و رفع سماء بيانه و زينها بأنوار آياته انه هو المقتدر على ما يشاء و فى قبضته زمام البيان و هو الفرد العزيز المان.

يا ابن اسمى، عليك بهائى و عنائتى، يعرف المجرمون بسماهم امروز است و تظهر خافية الصدور و خائنة الأعين امروز است. در مدينة كبريه ظاهر شد آنچه كه مستور بود. به مفترياتى تمسك جسته اند كه شبه نداشته و ندارد. يحيى و شيخ محمد به مثل خودى تشبث نموده اند و به فساد مشغولند. هر نفسى به اين ارض توجه نمايد فوراً خبر سيالة برقيه مى رسد كه فلان وجهى را سرقت نموده و به عكاً رفته. از جمله جناب افنان آقا سيد احمد عليه بهاء الله الأبهى چندی قبل بعد از توجه او به شطر اقدس قبل از ورودشان به بيروت خبر سيالة رسيد كه سيد احمد و من معه مبلغى سرقت نموده به آن جهت متوجه، كذلك سؤلت لهم انفسهم. مقامى را كه جميع منصفين شهادت مى دهند بر تقديس و تزيهش مطالع ظلم اراده نموده اند به غبار مفتريات بيالابند. مشيرالدوله ميرزا حسين خان غفر الله ورود مظلوم و رفتار و گفتار و كردار او را در مدينة كبريه ادراك نمود و فهميد و در مجمع اصحاب دولت و ملت ذكر نمود. الحمد لله الذى اظهر ما كان مستوراً فى افئدة الغافلين و

المشركين و نستله ان يجعل اوليائه طائفين حول ارادته باستقامة تضطرب بها افئدة الظالمين و المعتدين. امروز امر الهی به مثابة آفتاب روشن و لائح و به قدرتی ظاهر که شبه آن دیده و شنیده نشده مع ذلك ظالم دولت آبادی به مجرد آنکه اصغاً می نماید نفسی اقبال نموده به تعجیل تمام خود او و یا کذابی مثل او به انواع حیل در صدد اضلال برمی آید. قل الهی الهی نور قلوب عبادک بنور معرفتک ثم الق علیهم ما یحفظهم من شرّ اعدائک. بی انصافی به مقامی رسیده که فضل این ظهور را انکار نموده اند. یحیی به فرار مشغول و او در بیت مستور و مظلوم امام و جوه کل قائم، گاهی در حبس و هنگامی تحت سلاسل. چون تجلیات انوار نیر بیان الهی فی الجملة اشراق نمود از خلف حجاب بیرون آمدند و عمل نمودند آنچه را که حقایق اشیاء به نوحه و ندبه مشغول و روح الامین با ناله مشهود.

از جمله در سبزواری با خلیل ملاقات نموده و گفته آنچه که حق بر آن آگاه و لکن عجب از خلیل که مثل آن غافل را راه داده. بگو یا خلیل، بدان اعمال هادی اول خدعه و ترور است که در این امر وارد شده، طهر ذیلک من همزاته و همزات امثاله. در صدر اسلام امثال این نفوس غافله عمل نمودند آنچه را که ثمر آن در یوم جزا آن شد که مالک وجود را آویختند و شهید نمودند. یا خلیل، به راستی می گویم امثال آن نفوس با ما نبوده و از اصل امر آگاه نه. به آثار رجوع نما لیظهر لک الحق. امروز نفعات آیات عالم را احاطه نموده. ختم ریح مختوم به اسم قیوم برداشته شد. خود را محروم مکن. به قدرت و قوت الهی بر امر قیام نما. عالم فانی و ما عند الله باقی. از اول اسلام الی حین نفسی از علما بر کیفیت ظهور آگاه نه و نزد حزب شیعه جز لعن و سب چیزی نبوده. یا خلیل اطلع من افق البیت باسم ربک قل یا قوم اسمعوا اسمعوا تالله قد ارتفع صریر القلم الأعلى من سجن عکاء انظروا انظروا ان النور اشرق و سطع من افق سماء مشیة الله رب العالمین. یا خلیل لا تسئل من احد انا ارسلنا الیک من قبل آیات لا تعادلها خزائن الملوک و لا ما عند العباد یشهد بذلك مالک الایجاد فی هذا المقام العزیز البدیع. یا خلیل، ان شاء الله به عنایت حضرت جلیل مجدّد به بتر اوهام مبتلا نشوی. در حزب شیعه از عالم و جاهل تفکر نما. خود را اکبر و اعظم و اعلم و اتقی از اهل ارض می شمردند و سبب نفسی مثل هادی بوده. یا خلیل، در عمارت هائی که به ایادی ظنون و اوهام بنا نهاده اند و تعمیر کرده اند تفکر نما، دیگر راضی مشو که امثال آن اوهام به میان آید. آه آه آن اوهام به ظلم تبدیل شد و فزع اکبر ظاهر گشت و شنیدی که چه وارد آوردند و الی حین علما بر منابر به سب و لعن مشغولند. سبب آن را تفکر نما، شاید از ید عطای مقصود عالمیان

رحیق ایقان بیاشامی وراضی نشوی مجدد حزبی مثل حزب قبل در ارض ظاهر شود، احفظ العباد امرأ من لدن آمر قدیم. یا خلیل، ایامی که ظلمت سطوت عالم را اخذ نموده بود غیر این مظلوم احدی ظاهر نه و چون فی الجمله نور امر مشرق بر این مظلوم با اسیاف بغضا حمله نمودند. آنچه الیوم لازمست بر آن جناب اینست که به کمال خضوع و خشوع برخیزی و مقبلاً الی کعبه الله به این کلمات عالیات ناطق شوی:

الهی الاهی سیدی و سندی استلک بأمواج بحر بیانک و بالأسرار المکنونة فی کتابک و بالآیات المنزلة من سحاب فضلک ان تؤیدنی علی الانقطاع عن دونک و التمسک بحبل عنایتک. ای ربّ ایّدنی علی الاستقامة الکبری و التّوجّه الی بابک الّذی فتحتہ علی من فی الأرض و السّماء انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الامر العلیم الحکیم. ای ربّ احفظ عبادک من همزات المفترین و نفاق النّاعقین الّذین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک و جادلوا بحجّتک و برهانک انک انت الفضل المقتدر القدیر لا اله الا انت الفیاض المشفق الکریم.

یا خلیل علیک بهاء الله، در سنین قبل مکرر مخصوص آن جناب آیات از سماء عنایت نازل و به توسط جناب ابن اصدق علیه بهائی ارسال شد، اقرنها منقطعاً عن العالم انها تجذبک الی الله ربّ العرش العظیم. در حزب قبل خوب تفکر نمائید که جزای اعمالشان در یوم قیام چه بود و چه شد، شاید مجدد به دام نیفتید. اهل سنّت و جماعت که مبغوض کلّ اهل ایران بودند بدون تبلیغ به مجرد ملاقات جمعی اقبال نمودند و شخصی در سودان ادعای مهدویت نمود، صد هزار نفر دورش جمع شدند و شیعه ظالم بی انصاف عمل نمود آنچه را که از برای لسان قدرت بیان نمانده. امروز روز این آیه است که می فرماید یوم یقوم الناس لربّ العالمین و همچنین می فرماید و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بآیام الله انّ فی ذلك لآیات لكلّ صبار شکور. اگرچه آیام ظهور مظاهر هم از آیام الله محسوب و لکن این آیام مخصوص است به آیام الله در کتب الاهی. یا خلیل، آن نفوس مثل هادی و غیره نزد مؤمن اول من آمنتند و نزد کافر اول من کفر. لعمر الله انه لیس من فوارس مضمار العلم و العرفان. به راستی می گویم خذ الكتاب بقوة لا تمنعک الجنود و الصّفوف و بقدره لا تضعفها ظلم الظالمین و ضوضاء المعتدین. انتهى.

له المنة و الفضل و العطاء بما اظهر لعباده لآلئ کنوز عرفانه و جواهر خزائن بیانه انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضل الکریم. فی الحقیقه هر منصفی متحیر و هر صاحب عدلی مبهورت چه که

حزبی که خود را افضل و اعلاّی اهل عالم می‌شمردند در یوم جزا از ایشان ظاهر شد آنچه که از اوّل عالم الی حین نشده. وقتی از اوقات فرمودند یا عبد حاضر، ناله و حنین منابر ایران مرتفع و به لسان افصح ندا می‌نمایند و می‌گویند الها، سیدنا، سندنا، مقصودنا، محبوبنا، ما را از برای ذکر و ثنایت خلق فرمودی و ترتیب عنایت نمودی، حال محلّ اعادی نفس تو شده. تویی سمیع و تویی بصیر، می‌شنوی که چه می‌گویند و مشاهده نموده‌ای که چه کرده و چه می‌کنند و حال مجدد بعضی به ترتیب چنین حزبی مشغول. انتهی.

این عبد نظر به محبّت و همچنین اخلاصی که به جناب ایشان بوده لازم دانستم بعضی امورات وارده را ذکر نمایم چه که ملحدین به حیل و تزویر تمسک نموده‌اند و هر نفسی را که شنیده‌اند با او گفتگویی شده به او توجّه می‌نمایند. جمیع آگاهند که آن نفوس سال‌ها از سطوت ایام مستور بوده‌اند و چون به قوت مالک ممالک علم و عرفان امر مرتفع شد و ندا از هر شطری ظاهر و نیر بیان از هر جهتی ساطع با سیوف ضغینه و بغضا بیرون آمدند. البتّه ایشان آگاهند که چه مقدار نفوس از جذب بیان مقصود عالمیان قصد مقرّ فدا نمودند و جان رایگان در قدوم مولی الأنام نثار کردند اما میرزا هادی به مجرد آنکه شنید او را بابی گفته‌اند اضطراب ارکانش را اخذ نمود و از برای زندگانی دو یوم دنیا از حیات ابدی و زندگی سرمدی گذشت و بر منبر گفت آنچه که سزاوار خود او بود. لعمر مقصودنا نطق بما نأح به الرّوح الأمین. در هر مقام بر منبر رفته و کلمه‌ای گفته. بر یک منبر تبری نموده و خود را از کشتن نجات داده. یا حبیب فؤادی، بقاء وجودش گواهدست بر نفاقش و نورین نیرین و جناب اشرف و من قبلهم جناب کاظم علیهم من کلّ بهاء ابهات شهادت هر یک شاهدیست مبین بر ایمان و عرفان و استقامت و ایقانشان. صاحبان بصرو سمع اگر خود به عین انصاف و سمع عدل در آنچه از اوّل این ظهور اعظم الی حین ظاهر شده تفکر نمایند و مشاهده کنند کلّ به کلمه اقبلنا الیک یا اله العالم ناطق گردند. سبحان الله مع انفاق نفوس مقدّسه ارواح و اموال خود را و همچنین قیام بر خدمت امر امام و جوه خلق متوهّمین در بیداء غفلت و هیما و اوهام سائر و سالکند مع آنکه کلّ می‌دانند او و امثال او اطلاع بر اصل این امر نداشته و ندارند چه که با حقّ نبوده‌اند. این عبد قریب چهل سنه به خدمت حاضر بوده و کلّ بر این فقره آگاهند مع ذلک هیچ از این عبد سؤال ننموده‌اند که شاید به نور صدق منور گردند و در این ظهور ظاهر نشود آنچه که مجدد سبب بلایای لاتحصی و رزایای لاتعدّ گردد.

باری این فانی لوجه الله عرض نموده و می‌نماید که آن حضرت آگاه باشند و به یقین مبین بر امر

قیام نمایند قیامی که قعود آن را نیاید و به آن تبدیل نشود. حضرت مقصودی که به قدرت الهی و قوت حضرت باری امام وجوه امرا و علما قیام فرمود، ستر اخذ نمود و به حجاب تمسک نجست و احکام و اوامر الهی را القا فرمود، از او احتراز نموده اند چه که عبده اوامند و آن حضرت می دانند لوح حضرت سلطان که از ساحت اقدس ارسال شد شنیده اند و همچنین نامه های ملوک را. یا محبوب فؤادی، معرضین به ظلمی ظاهر شده اند که شبه نداشته و ندارد و در سنین قبل مکرر الواح مخصوص آن حضرت نازل و ارسال شد و جناب ابن اسم الله اصدق علیه بهاء الله الابهی مأمور به تبلیغ آن بوده، خذ زمام الأمر بقدره من عند الله ربنا وربکم ورب العرش العظيم ثم اهد الناس الى صراطه المستقیم و نبأه العظيم. حال قریب صد جلد آیات و بیانات از سماء مشیت نازل. در مفتریات به مقامی رسیده اند که هر صاحب صدق و عدل و انصافی شهادت می دهد بر ظلم آن نفوس غافله.

یک حکایت لوجه الله عرض می نمایم تا آنکه فی الجمله مقام مفرین و کاذبین معلوم شود. یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهاء الله الابهی معروف به کربلائی به حضور فائز. عرض نمودند خال حضرت جناب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بهاء الله الابهی به زیارت نجف و کربلا فائز شده اند و حال مراجعت نموده اند و اراده رجوع به وطن دارند. جمال قدم فرمودند به ایشان چیزی گفته ای؟ عرض کرد خیر. فرمودند چرا؟ شما باید به تبلیغ امر الله مشغول باشید. حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را به حضور آور، کن دلیلها الی ساحة العز و الجلال. تشریف بردند، یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و به حضور فائز و لکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر. بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان به شأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده. بالآخره فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که مابین شما روئیده و به اثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید. عرض نمود مولای، هزار و دوست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یک به کمال عزت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمه ای در تولد آن حضرت ذکر می نمود فی الحین اخذش می نمودند و خونس می ریختند و از این گذشته حکایت ناحیه مقدسه چه شد؟ ذکر بحر و غالبچه کجا رفت؟ و همچنین از جمیع علمای حزب شیعه شنیده ایم که آن حضرت می آید و ظاهر می شود و دیون شیعیان را ادا می فرماید و جمیع ارض را مسخر می نماید و همچنین ذکرهائی که این عبد از ذکرش عاجز است چه که مطلب به طول می انجامد. بالآخره عرض نمودند

مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات حال می‌گویند خواهرزاده شماس، این عبد چگونه قبول نماید؟ آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن به مثابه آفتاب روشن و ظاهر، تکلیف این عبد چیست نمی‌دانم. بعد لسان عظمت به این کلمه علیا ناطق: یا خال، حال به مقر خود توجه نمایند و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقف شماس درست در آن تفکر کنید و معین نمایند مع جناب اخوی تشریف بیاورید، لو شاء الله یدل الشبهات بآیات محکمات انه علی کل شیء قدير. یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد مابین عباد به رساله خال معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت. حال همین میرزا هادی به امثال خود گفته کتاب ایقان از میرزا یحیی است. جمیع افغان موجود، شما تفحص نمایند تا کذب مفترین معلوم و واضح گردد. امید آنکه آن حضرت از اقوال ناشایسته آن قوم بگذرند و به آثار توجه نمایند، امر به مثابه آفتاب از برای آن حضرت واضح شود.

الهی الهی هذا عبدک و خادمک تعلم و تری انه ما یتکلم من عنده بل بما عرفته بفضلک و علمته بسلطانک. اسئلک یا مقصود العالم و الظاهر بالاسم الأعظم ان تؤید عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لیدی باب فضلک ثم وفقهم علی التدارک علی ما فات عنهم فی ایامک انک انت المقتدر العزیز المختار لا اله الا انت المالك فی المبدء و المآل.

حسب الأمر آن محبوب فؤاد آنچه به اسم میرزا هادی دولت آبادی نازل شده و نزد اولیا موجود جمع نمایند و بنویسند و به ید امینی به جناب خلیل علیه بهاء الله برسانند تا ملاحظه نمایند و همچنین کتب آیات، و بعد اخذ نمایند. چند سنه می‌شود به اسم ایشان لوحی مخصوص نازل نشده اگرچه از قبل مکرر به اسم ایشان آیات نازل و ارسال شد و هر یک حجتی بود لائح و برهانی بود ساطع از برای اثبات امر. عن قریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لیبک لیبک مرتفع خواهد شد چه که مفری از برای احدی نبوده و نیست، نسل الله ربنا و رب العرش و الثری ان یؤید الکل علی ما یحب و یرضی.

ذکر حضرت مرفوع مغفور مرحوم جناب فائز علیه بهاء الله الأبهی را فرمودند. بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی این کلمات عالیات محکمات مخصوص ایشان نازل، قول الرب تعالی و تقدس:

هو الميّن المشفق الكريم

شهد الله أنه لا اله الا هو والذي فاز في أيامه أنه هو الفائز وسمى به من لسانه المقدس العزيز البديع
 تشهد أنه فاز بالايامن في أول الأيام وشرب رحيق العرفان من ايادي عطاء ربه الرحمن أنه هو الذي
 زينته الله بطراز الاستقامة الكبرى بحيث ما منعه ضوضاء العباد ولا زماجير الذين انكروا حكم
 المآب. يا فائز عليك بهائي وعنايتي ورحمتي افرح في الفردوس الأعلى بما ذكرك مولى الورى
 فى سجن عكّاء طوبى للسانك بما اقر بتوحيد الله رب العرش والثرى واعترف بما انزله القلم
 الأعلى فى الأفق الأبهى وطوبى لقلبك بما اقبل الى افق الظهور ولسمعك بما سمع نداء مكلم
 الطور اذ ارتفع بالحق الذى به نفخ فى الصور وقام اهل القبور وظهر يوم النشور وطوبى لبصرك
 تشهد أنه فاز بأثار الله وبمشاهدة الذين نبذوا الورى ورائهم مقبلين الى مشرق آياته ومطلع بيناته و
 مصدر احكامه وطوبى لوجهك بما توجه الى شطره ولسمعك بما سمع نداءه الأهلئ اذ ارتفع
 بين الأرض والسّماء. نستل الله تبارك وتعالى ان ينزل عليك من سماء كرمه امطار رحمته و
 يرزقك من اثمار سدره المنتهى فى كلّ صباح ومساء ويفتح عليك فى كلّ الأحيان ابواب العناية
 والفضل والاحسان أنه هو المشفق العزيز المنان.

سبحانك اللهم يا الهى وسيدى وسندى ومقصودى ومحبوبى اشهد بتوحيد ذاتك وتقدس
 نفسك عن المثل والأمثال واعترف بقدرتك وسلطانك وعظمتك واقتدارك. استللك يا اله
 الكائنات ومقصود الممكنات برايات آياتك واعلام هدايتك وبالتور الساطع اللامع الذى اشرق
 من افق ارادتك بأمرك وعزك وبحفيف سدره المنتهى وخرير كوثر الحيوان فى الفردوس الأعلى
 وبهذا الترب الأظهر وهذا الرمس المطهر ان تقض لى حوائجى وتغفر لى ولأبى وامى والذين
 آمنوا بك وبآياتك. اى رب قدر لى خير الآخرة والأولى وما قدرته لعبادك الأصفياء الذين ما
 منعتهم شبهات العالم ولا اشارات الأمم عن التوجه الى بساط عزك والتقرب الى ساحة مجدك
 انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم. انتهى.

لله الحمد بعد از ذكر صعود حضرت مرفوع عليه بهاء الله الأبهى امام وجه امواج بحر عنايت و
 غفران را اين خادم در ساحت اقدس مشاهده نمود. از جميع جهات رحمت كبرى و عنايات عظمى
 به حضرت مرفوع متوجه. اميد آنكه ابناء مقام ايشان را اخذ نمايند و به آنچه سزاوار ايام است
 تمسك كنند. ذكر ايشان هم در ساحت اقدس مذکور. الشكر لله والعظمة له والعناية له چه كه از
 لسان عظمت ظاهر شد آنچه كه تلافى ما فات عنه را نمود. اين خادم از حقّ جلّ جلاله مى طلبد

آنچه را که سبب توفیق و تأیید است، تعالی فضل هذه الأيام و عنایت و رحمته و فضله. مخصوص جناب مرحوم از لسان عظمت ظاهر شد آنچه که به بقاء ابدی و عنایت سرمدی فائز گشته، هنیئاً له و مرئاً له. حسب الأمر ابناء و منتسبین عليهم بهاء الله را ذکر نمایند و به صبر و اصطبار وصیت کنند، انه هو المشفق الغفور الرحيم.

اسامی مذکوره در نامه آن محبوب فؤاد امام کرمی حق جل جلاله عرض شد و هریک فائز شد به آنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد. هذا ما نزل لجناب رفیع خا علیه بهاء الله، قوله تبارک و تعالی:

هو العليم الحكيم

هذا يوم فيه اثمرت اشجار الفردوس الأعلى بأثمار الحكمة والبيان وارتفع خريف ماء الحيوان باسم الله مالک الامکان و سطع النور من افق الظهور بما استوى مکلم الطور على عرش البيان تعالی الرحمن الذى اتى بقدرة و سلطان. يا رفیع عليك بهائی البديع افرح بما اقبلنا اليك من هذا الشطر الذى منه اضئت الآفاق و ذكرناك بذكر اذ ظهر من اللسان خضعت له الأذکار. كن متمسكاً بحبل العطاء و متشبهاً بذيل رحمة ربك مالک ملکوت الأسماء. أياك ان تحزنك مقالات الغافلين او تحجبك شبهات الذين كفروا بالله مولى الأنام. خذ الكتاب بقوة من عندنا انه يقربك الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ناد المناد الملك لله مالک الرقاب. قل: لك الحمد يا مولى الورى و لك الثناء يا مالک الآخرة و الأولى و لك البهاء يا رب العرش و الثرى بما هديتني و قربتني و انزلت لى ما يكون باقياً بدوام اسمائك و صفاتك انك انت المقتدر العزيز الوهاب.

و هذا ما نزل لجناب يوسف خا علیه بهاء الله:

هو الناطق الأمين

هذا كتاب يمشی و يقول قد اتى الوعد و هذا هو الموعد الذى اذ ظهر نطقت الأشياء كلها تالله قد ظهر محبوب من فى السموات و الأرضين. هذا يوم فيه ظهر ما كان مستوراً فى ازل الآزال يشهد بذلك من نطق امام الوجوه الملك لله رب العالمين. يا يوسف خا قد ذكرك من احببني و شرب رحيق البيان من كأس عطائي ذكرناك بآيات لا تعادلها ما كان مشهوداً على وجه الأرض و مكنوناً فى طبقاتها كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده و هو الفضال الكريم. خذ قدح البيان باسم محبوب الامکان ثم اشرب منه انه يجذبك الى مقام تنطق فيه الذرات الملك و الملكوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزيز الحميد.

وهذا ما نزل لجناب ميرزا هدايت عليه بهاء الله:

بسمي المقتدر المهيمن على الأسماء

طوبى لك يا هدايت بما هداك الله الى نبأه المبين و صراطه المستقيم. قد اخذ فرح الظهور ممالك الغيب والشهود والقوم اكثرهم من الغافلين. قد نبدوا ما امروا به في الكتاب واخذوا ما نهوا عنه بما اتبعوا كل شيطان مريب. طهر قلبك بماء الانقطاع و لسانك من كوثر البيان و قل: الهى الهى لك العطاء بما سقيتني كوثر البقاء و لك البهاء بما هديتني الى افقك الأعلى. اشهد ان فضلك احاط الأرض و السماء. اسلك بانوار عرشك و اسرار كتابك و بالذى به ارتعدت فرائض عبادك ان تجعلني مستقيماً على حبك بحيث لا تمنعني الأسماء عن التقرب الى بساطك و لا الأشياء عن التوجه الى انوار وجهك. اى رب ترى عبدك هذا متمسكاً بحبل جودك و منتظراً ظهورات عفوك و عطائك. اسلك ان لا تخييه عما عندك انك انت المقتدر الغفور الرحيم.

وهذا ما نزل لجناب ميرزا محمد حسين م س [ابن] عليه بهاء الله:

بسمي الفضال العليم الحكيم

يا ايها الناظر الى الوجه انا اردنا ان نذكرك في هذا الحين في هذا السجن العظيم لياخذك جذب نداء ربك و يقربك اليه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو الفياض الغفور الكريم. اذا سطع النور و تكلم مكلم الطور اعرض عنه العباد منهم من منعه الأسماء عن موجدتها و منهم من غرته الدنيا و الوانها و منهم من اخذ الكتاب بقوة لا تضعفه جنود الأرض و ما فيها تبارك الله مولى العالم الظاهر بالاسم الأعظم الذى به نطقت الأشجار الملك لله مالک هذا المقام الكريم. يا محمد قبل الحاء و السين اسمع نداء الله رب العالمين انه يذكرك بما يقربك اليه انه هو ارحم الراحمين. توكل في كل الأمور على الله المقتدر القدير و بلغ الناس بالحكمة و البيان و عرفهم صراط الله المستقيم. اياك ان يمنعك ما عند القوم عن اسمى القيوم و اياك ان تضعفك قوة كل ظالم بعيد. ضع العالم و ما فيه و خذ ما نزل في كتابي المبين كذلك غنت حمامة البيان على الأغصان امراً من لدن آمر حكيم.

هذا ما نزل لجناب شيخ اسمعيل عليه بهاء الله:

بسمي الغفور الرحيم

قد ظهر الصراط و وضع الميزان الأمر لله المقتدر العزيز المتان. قد اخذ اهتزاز الظهور من في القبور و ظهر كل امر مستور فضلاً من لدى الله رب الأرباب. انا سمعنا ندائك ناديناك عن يمين البقعة التوراء من السدرة الخضراء الله لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر الغفار. يا شيخ يا اسمعيل اعلم ان

التَّوْرِينَ الْأَنْوَارِينَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَصِداً مَقْرَّ الْفِدَاءِ شَوْقاً لِلْقَائِي سُرْعاً وَحَضْرًا وَفَازَا بِمَا قَدَّرَ لِهَمَا
 مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْإِبْجَادِ مَا مَنَعْتَهُمَا الدُّنْيَا وَالْوَانِيهَا وَالْأَشْجَارُ وَاثْمَارُهَا قَدْ أَقْبَلَا وَانْفَقَا أَرْوَاحَهُمَا
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ يَوْمِ الْقِيَامِ. كَمْ مِنْ عَبْدٍ أَقْبَلَ إِلَى مَقْرَّ الْفِدَاءِ وَمَا رَجَعَ بِمَا فَدَى رُوحَهُ فِي حَبِّ
 اللَّهِ مُطْلِعِ الْأَنْوَارِ إِذَا فَزَتْ بِنَدَائِي وَشَرِبْتَ رَحِيقَ بِيَانِي قُلْ: الْهِيَ الْهِيَ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا نَوَّرَتْ قَلْبِي
 بِنُورِ مَعْرِفَتِكَ وَهَدَيْتَنِي إِلَى مَشْرِقِ وَحْيِكَ وَمُطْلِعِ الْهَامِكِ. اسْتَلْكَ بِهِ وَبِسُلْطَانِهِ وَبِعِزِّهِ وَبِهَائِهِ أَنْ
 تَجْعَلَنِي نَاصِرَ أَمْرِهِ وَالْقَائِمَ عَلَى خِدْمَتِهِ بِحَيْثُ لَا تَزَلْنِي شَبَهَاتِ الْعَالَمِ وَأَعْرَاضِ الْأُمَمِ أَنْتَ أَنْتَ
 الْمُقْتَدِرُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ.

هذا ما نزل لجنتاب حاجي محمد عر عليه بهاء الله:

بسمي العزيز الفضال

قد اتى الأمر وظهر ما كان مستوراً عن الأبصار ونزلت الآيات وبرزت البيئات والقوم في غفلة و
 ضلال الآ الذين نبدوا الأوهام ورائهم مقبلين الى الله مولى الأديان. قد اتى مشرق وحى الله الذى به
 ناحت القبائل وظهرت الزلازل كذلك قضى الأمر من لدى الله مالک المبدء والمآب. يا محمد
 اشكر بما ذكرک الفرد الأحد من شطر السجن بما انجذبت به افئدة العباد. قل يا ملأ الأرض
 اسمعوا النداء انه ارتفع فى الأفق الأعلى اياكم ان تمنعكم اوهام الذين انكروا امر الله اذ اتى
 بالحجة والبرهان. يا قوم هذا يوم الله وهذا يوم كان مذكوراً فى الكتب والزبر والألواح اياكم ان
 تمنعوا انفسكم عن هذا الأمر الذى به تضيوع عرف البيان فى الامكان. كذلك نطق الكتاب اذ
 يمشى فى اعلى المقام من الناس من قال هل الكتاب يمشى قل اى ورب الأرباب يمشى وينطق
 بل يأكل رغباً لكل منكر مرتاب. نسل الله ان يوفقك على استقامة تستقيم بها ارجل الأنام و
 يوفقك على ذكره وثنائه وينطقك بما تنجذب به افئدة اولى الألباب.

وهذا ما نزل لجنتاب آقا ميرزا احمد نها عليه بهاء الله:

هو المجيب بالحكمة والبيان

سبحان الله نور ظهور مكلم طور عالم را منور نموده وآيات وبيئات الهى احاطه فرموده به شأنى كه
 از براى منصفين مجال اعراض و انكار نمانده. طوبى از براى منصفى كه به سمع و بصر خود به
 مشاهده و اصفا فائز گشت. سبحان الله غفلت به مقامى رسیده كه حروف را برام الكتاب مقدم
 داشته اند. بگو اى ملأ بيان، ضعوا الظنون والأوهام تالله الحق قد اشرق نير الايقان من افق ارادة الله
 رب العالمين. خود را از سلاسل اسماء فارغ نماييد و به آزادى قصد مقام اعلى و ذروة عليا كنيد.

امروز نفعات آیات الهی متضوع و اسرار مستوره ظاهر و مشهود، خود را محروم ننمائید و از ما عندکم به ما عند الله توجه ننمائید. امروز بحر عطا موج و آسمان فضل مرتفع، طوبی از برای نفسی که اعراض ارباب عمائم او را از تقرب منع ننمود و از توجه بازداشت. کذلک ذکرک المظلوم فی هذه اللیلة الدلماء لشکر و تقول لک الحمد یا مقصود من فی السموات والأرضین. انتهى.

الحمد لله هر یک از اسامی مذکوره به رحیق بیان مقصود عالمیان فائز شد. امید آنکه بیاشامند و بر خود حتم نمایند که به قدر قوه عباد را از اوام حزب شیعه غافله حفظ کنند، به اسماء از مالک آن محروم نمانند. هزار و دویست سنه یاوصی گفتند و از حق جلّ جلاله ممنوع و محروم. بالآخره اعمال و افعال و اقوالشان ثمره‌ای که بخشید سفک دم اطهر بود. یاعلی گفتند و مالک وجودی که به کلمه‌اش هزار علی خلق می‌شود شهید کردند. باری یوم یوم الله است. طوبی از برای نفسی که از این کأس بیاشامد منقطعاً عمّا سواه و التّائید من الله مالک الأسماء والصفات.

ذکر محبوب فؤاد حضرت حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند. حسب الأمر مأمور شدند که دیدنی از اولیا نمایند و مراجعت کنند. باید آن محبوب فؤاد در لیالی و ایام بر خدمت قائم باشند و به ذکر و ثنای حق ناطق. اصحاب این ظهور اعظم باید به شأنی مستقیم باشند که عالم و ما فیه من العباد و الأشياء و الألوان و الزخارف و الکتب ایشان را از افق اعلی منع ننماید، شاید کنوز حقیقی ظاهر گردد و آن رجالی هستند که غیر الله را معدوم صرف شمردند. ناعقین بسیارند. در هر شهر و دیار ظاهر شوند. این از اخباری است که در عراق و ارض سرّ و اول سجن اعظم از قلم اعلی جاری. این ارض هم خالی از ناعقی نبوده و نیست. خدمت حضرت محبوب جان جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الرحمن و عنایته تکبیر عرض می‌نمایم و از حق جلّ جلاله از برای ایشان مدد می‌طلبم. الله الحمد در حضور مذکورند و به عنایت فاطر، اولیای آن ارض را تکبیر و ذکر و ثنا می‌رسانم و از برای ایشان می‌طلبم آنچه را که سبب ارتفاع کلمه الله و ارتقاء مقام است.

ذکر جناب حبیب روحانی آقا احمد علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند. بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات عالیات محکّمات مبارکات مخصوص ایشان از سماء مشیت مالک اسماء و صفات نازل، قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه:

هو المشفق الکریم

حمد و سادج آن، شکر و جوهر آن سزاوار بساط قرب قدس حضرت مقصودیست که خلق بدیع را به اراده مطلقه نافذۀ جاذبه از عدم بحت به طراز وجود ظاهر فرمود و مزین داشت. این خلق از ما

عند القوم یعنی حزب قبل و بیان و ما عندهم مقدّس و منزهند چه که من دون این حکم بدیع در مقام اول و رتبه اولی صادق نه. طوبی از برای صدری که به اسم یاطاهر مقدّس از نقش‌های عالم است و از برای اذنی که مطهر از قصص‌های کاذبه امم است. ایشانند اهل بها و اصحاب سفینه حمرا که از قلم اعلی در قیوم اسماء ذکرش نازل و راسخ و ثابت و مرقوم. یا احمد، علیک بهائی و عنایتی، لازال مذکور بوده و هستی. نامه‌های شما که به عبد حاضر ارسال داشتی هر یک به شرف اصغا فائز و به لحاظ عنایت مخصوصه مشرف. طوبی لک و لأبیک الذی زین الله ظاهر الأرض بوجوده و باطنها بجسده لعمری قد انزلنا له ما لا تعادله زخارف الدّنيا کلّها و لا بیانات العلماء و لا زفرات العرفاء و لا آه آه الحكماء. مقصود از علما و عرفا و حکما در این مقامات نفوسی هستند که به اسباب ظاهره خود را می‌آریند و در باطن سدود مانع‌اند از برای احزاب عالم و آلا عارف حقیقی و عالم معنوی و حکیم الهی در عرصه ظهور بیان مالک ادیان بر سر ایقان متکی و مستوی. یا احمد، ان شاء الله به مثابه نار مشتعل و به مثابه نور لائح و ساطع باشی به شأنی که کلّ از حرارت محبت سیل الهی را بیابند و حقّ را از باطل تمیز دهند و به استقامتی فائز گردند که حرکت عالم آن را حرکت نهد و وضوای امم آن را نلغزاند. اولیای آن ارض و اطراف را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان. قل افرحوا بما اقبل الیکم مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود و ذکرکم بذکر جعله سلطان الأذکار و أمّها. لهم ان یقولوا لک الحمد یا محبوب الأرض و السّماء و لک الثّناء یا مالک الفردوس الأعلى و لک الشکر یا من باسمک خضعت الجنّة العلیا. نسلک یا محبوب العالم و مقصود الأمم ان تؤیّدنا علی القیام علی خدمة امرک بحیث لا تمنعه الجنود و الصّفوف. ای ربّ ترانا منقطعین عن دونک و متمسکین بحبل قدرتک قدر لنا ما ینبغی لجودک و عطائک و رحمتک و الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی یمینک ازمة من فی السّموات و الأرضین. البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذّین نسبهم الله الیک و علی الذّین یحبونکم لوجه الله مالک هذا المقام العزیز المنیع. انتهى.

این فانی هم خدمت ایشان سلام و ثنا و تکبیر و بها می‌رساند. حقّ شاهد و گواه که از نظر نرفته‌اند و لازال در بساط بیان مقصود عالمیان دارای مقام بوده‌اند. امید آنکه از سدره‌های وجود اثمار طیبه طاهره که سبب اعلاء کلمه الله است ظاهر شود و عالم به نعمت قرب متنعم گردد، انّ ربّنا هو المقتدر القدير و بالاجابة جدیر.

اینکه درباره ابن جناب مرفوع مرحوم ملا غلامرضا علیه بهاء الله الایهی مرقوم فرمودند، چندی

قبل مخصوص ایشان لوح اقدس و همچنین زیارت از لسان عظمت نازل و ارسال شد. فی الحقیقه تجلیات انوار نیر عنایت حقّ جلّ جلاله نسبت به ایشان و جناب ابن به مثابه نور ساطع و لایح، له الحمد و له الشکر و له الثناء و له البهاء. از حقّ از برای ایشان تأیید و توفیق می طلبیم. و بعد از عرض ذکر اسم ایشان امام کرسی بیان مقصود عالمیان این آیات محکّمات نازل، قوله تبارک و تعالی:

یا مهدی علیک بهائی و عنایتی، چندی قبل از جهت عرش اعظم آیاتی نازل الّتی بها ماج بحر الغفران و هاج عرف عنایة ربّک الرّحمن و بها اشرق نیر الفضل و ظهر ما یکون باقیاً بدوام ملکى و ملکوتى انّ ربّک هو الغفور الرّحیم. قد ظهر ما لا نفاذ له لتشکر ربّک المبین العلیم. مکرّر ذکر من صعد الی الأفق الأعلى از قلم ابهی جاری و نازل. اشکر و قل: لک الحمد یا بحر العطاء و لک الشکر یا مالک البقاء. اسئلك ان تؤیّدنى على خدمة امرک بحيث لا یمنعنى منع المانعین و ضرّ الظالمین و نار المعتدین و اعراض المعرضین. و اما ما سئلت فی البیت لک ان تؤدّی به دیون من صعد الینا هذا ینبغى لک و لمن تمسک بهذا الجبل المتین قل لک الحمد یا اله من فی السموات و الارضین.

یا ابن اسمی الأصدق المقدّس قد فاز من صعد الی الأفق الأبهی بما لا فاز به اکثر العباد. بشرّ المهدى علیه بهائی و من معه بعنایة الله ربّ العالمین. لله الحمد لحاظ عنایت به تو متوجّه، متسببین هر یک فرداً فرداً را به فضل و عطای حقّ بشارت ده. کلّ در ساحت اقدس مذکورند و به عنایت مخصوصه مزین و فائز. قد قدر لهم ما لو یظهر منه اقلّ من سمّ الابرة لینصق العباد الا من شاء الله ربّ العرش العظیم. باید آن جناب به عدل ظاهر شوند که صیّتش آن جهات را احاطه نماید، هذا ینبغى لک و لنسبتک بهذا الأمر الأقدس الأعظم العزیز المبین. کن کالتار بین الأخیار لیجد منک کلّ نفس حرارة محبة الله ربّ العرش و الكرسيّ الرّفیع. قد فزت مرّة بعد مرّة و سمعت کرّة بعد کرّة ما لو یلقى على الجبل لطار شوقاً لذكر الله العلیم الحکیم. كذلك نطق لسان عنایتی فضلاً من عندی لیاخذک جذب البیان و یجعلک متحرّکاً منجذباً طائراً فی هواء محبة ربّک الرّحمن الرّحیم. انتهى.

این عبد هم خدمت هر یک از متسببین سلام و تکبیر و بها می رساند و از بدائع فضل و رحمت نامتناهی الهی از برای ایشان می طلبد آنچه را که اثمار وجود از آن ظاهر شود. امید آنکه این استدعا به شرف قبول فائز و عالم از این اثمار منتفع گردد چه که ایام ظهور است و عنایت و نعمت و مائده

محیط، انّ ربّنا هو المعطى الكريم وهو السميع المجيب. الروح و الثناء و الذکر و البهاء و التکبير و العلاء على حضرتکم و على من نسب اليکم و على من يحبکم و على اصحاب السفينة الحمراء الذين لن يذكر عندهم الأسماء و ملکوتها و لا المرايا و شمسها اولئک اهل البهاء حقاً حقاً فى کتاب الله رب العالمين.

خادم

۱۹ رجب سنه ۱۳۰۹

[۴۴] على محمد ابن الصادق

باسم المعانى

انا مظهر المعانى قد قبلناک على جميع المعانى و اعطيناک جميع المعانى فى حبّ هذا المعانى و اظهرناک بالحقّ عند ظهور المعانى و ايدناک بالاقرار على هيكل المعانى و انزلنا على قلبک مياه المعانى و احببناک من نفحات المعانى كذلك نطق خالق المعانى من قلم المعانى و انزل عليك كلمة المعانى و ارسلها اليک من رحمة المعانى.

قلم اعلى مى فرمايد اى على قبل نبيل، بايست بر امر الله ايستادنى که جميع من فى السموات و الأرض از ايستادنت بايستند و به احبای الهى من لسان الله ذکر يديع برسان و بعد القا کن که تا اين ايام ايمان اهل ايمان و دون آن معلوم نه چه که قلوب صافية منيره جز لطايف جواهر کلمات عزّ صمدانى ادراک نموده و آذان مطهره به اصفاء کلمات بغضيه نياوده لذا کلّ نفوس در معدن خود مستور، اگرچه عند الله مشهود بوده و خواهد بود و لکن اين ايام که نعيق مشرکين مرتفع شده و نهيق مفترين متصاعد، اى احبای الهى از ما سوى الله منقطع گرديد و به او متمسک و متوسل و بر امر الله قائم شويد و از فزع يوم اکبر ايمن گرديد چه که نفسى را که به يدى مرحمت خلق شده اند و به اثواب اسماء مشتهر قد کفروا بالله و اشركوا بوحدانيته و حاربوا بنفسه و جاحدوا بآيات التى بها ثبت ايمانهم. فوالذى تفرد بسلطانه ثمّ رحمانيته ثمّ فردانيته نفسى را که در تمام ليالى و ايام تربيت نمودم و از رشحات ابحر علم و حکمت بر او مبذول داشتم و در حصن قدرت و عظمت حفظ نمودم بر قطع سدره ربانيه ايستاد، فلما خيّه الله عما اراد اذا قام على ما يدخل غلّ الله فى صدور عباده. چون خود را از آنچه اراده نموده خائب مشاهده نمود لسان افترا گشود که شايد شبهه اى در قلوب غير مستقره القا نمايد و کلماتى نوشته که هر نفسى که اقلّ من ذره شاعر باشد بر کذبش گواهى

دهد. با اینکه جمیع ناس بر سلطنت بحر مطلقند و بر افاضه او موقن اگر نفسی نظر به حسد و بغضا ذکر نماید که تقرّب جسم به بحر اعظم و افاضه ننمود آیا چنین شخص صادقست، لا فونفس الله المقتدر العلیّ العظیم. باری ای علی قبل نبیل، ان شاء الله به عنایت ربّانی در امر الهی ثابت مانی و ناطق شوی به ثناء نفسش در این ایام که اکثر لسان کلّیل گشته و اکثری از نفوس علیل، مع آنکه ناس از اصل این امر اطلاع نداشته و ندارند. فوالله آنچه شنیده شد از این عبد بوده و احدی تا حال مطلع نشده، فبعداً للقوم الجاهلین. بگو ای قوم، آیه عین الله که در شما مستور است بگشائید و به آن آیه مودعه در امرش تقرّس نمائید که شاید به اصل و منبع آن فائز گردید، فطوبی للفاضلین. اینست نعمات الهی که از لسان قدس صمدانی ظاهر شد، فطوبی علیک ثمّ البهّاء علیک ثمّ الرضّاء علیک لأنّک استرضیت برضی الله المهیمن العلیّ العظیم.

[۴۵] جناب علی قبل نبیل علیه بهاء الله

بسمی الحاکم علی الامکان

کتاب انزله المظلوم لمن آمن بالله المهیمن القیوم انه ینطق بالحقّ انه لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب. انک یا ایها الناظر الی الأفق الأعلى و الشّارب ریحی رحمة ربّک مالک الوری ان اذکر الّذی اختلف القول فیہ من النّاس من قال انه آمن بالله ربّ ما کان و ما یكون و منهم من قال انه اتّبع الهوی بما اعرض بالقلب و اعترف باللسان کذلک تکلم کلّ نفس بما عنده من الظّنون. قل انا نشهد انه آمن بالله و کان حاضرأ لدى العرش فی اکثر الاّیام یسمع و یری من آیات ربّه الکبری فی العشیّ و الاشراق. انا دخلنا ارض الطّفّ وجدناه منخماً اشعلناه بنار سدرتی و انا المقتدر المضمّم العزیز العلام. انا نجیناه فضلاً من عندنا و احییناه من هذا المآء الّذی جرى من قلم الله مالک الأنام و لکنّه یتفنّن فی کلّ امر و یدخل فی کلّ جمع و یسمع ما یقال انه فی اوّل الأمرکان مع من سمی بعلو فی ارض الطّفّ و انه علی جانب من العرفان فلما دخلنا تلك المدينة کان ان یحضر لدى الوجه فی اکثر الأوقات فلما رأى البحر ترک الغدیر و انجذب من آیات ربّه مالک الایجاد و اخذه سکر کوثر البیان الّذی جرى من فم ربّه الرّحمن علی شأن لا یحبّ ان یفارقنی یشهد بذلك اهل الزّوراء و عن وراثها من عنده امّ الكتاب کذلک نطق اللسان و القلم من لدن مالک القدم و یشهد به کلّ من وجد عرف الانصاف. انا ذکرنا بالاختصار لتکون مطلعاً بما لا اطلع به اکثر العباد. قل تالله انه ینطق بالصدق و اتی لیرفع اعلام الصّداقة بین البریة و ینصب الویة الأمانة علی الأعلام. قل انه

لم يكذب ويقول ما رأى ويأمر بما أمر به من لدى الله فالتق الأصباح من اعترف لنفسه ومن انكر أنه
لهو الغنى العلام. بهاء على من ينظر ببصره في هذا الأمر الذي زلت به الأقدام.

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به اعزاز جناب زین المقرین عز
صدور یافته و به تاریخ ۲۶ شهر حج سنه ۱۲۹۶ موخ می باشد چنین می فرماید:

الحمد لله الذي جعل البلاء مآء لسدرته العليا وشجرته القصوى ونوراً لعباده الأصفياء... واينکه
ذکر جناب ابن اسم اصدق عليهما ۶۶۹ [بهاء الله] را تموده بودید در ساحت اقدس عرض شد،
قوله عز كبريائه: أنه توجه باذني الى شطر سجنى ودخل مقر العرش وحضر تلقاء الوجه وسمع
نداء ربه العزيز الحكيم. نسئل الله بأن يوقفه على خدمة امره ويرزقه ما ينبغى لأيام ربه الظاهر
الناطق الخبير. انا ذكرناه ونذكره فضلاً من عندنا ليفرح بعناية مولاه ويكون من الشاكرين. بهاء
على ابيه الذي كان يحضر لدى الباب فى كل يوم ويسمع ما ينطق به لسان العظمة فى مقامه
العزيز الرفيع. انا نحب ان نذكر الأصدق لأنه شرب رحيق عنائتي وغاز برضائي ونطق بشائتي و
قام على خدمة امرى العظيم انتهى...

و نیز حضرت بهاء الله در لوح نازله از لسان خادم الله خطاب به جناب زین المقرین درباره
جناب ابن اسم الله الاصدق چنین می فرماید:

الحمد لله الباقي الدائم الأحد الصمد الفرد المهيمن المتعالي الذي كان ويكون بمثل ما قد
كان لا اله الا هو الغنى المتعال. الحمد لله الذي سر الخادم بطلوع النجم السادس من افق سماء
عنائتكم وكان ذلك بعد ختم كتاب الخامس الذي شهد بمقامكم وبعد المشاهدة والعرفان
صعدت وعرضت تلقاء وجه المحبوب فلما بلغ الى ذكر ابن اسم الله الأصدق المقدس عليهما
بهاء الله و جناب ميرزا اسد الله عليه بهاء الله اذاً نطق لسان العظمة بما تضيوع منه عرف البيان فى
الامكان قال وقوله الأحلى: يا زين المقرين، كتب عديده از ابن اصدق عليه بهائى و از جناب
اسد عليه عنائتي که به عبد حاضر ارسال داشته بودند رسید و کل تلقاء وجه ذکر شد. الحمد لله
به عنایت الهی فائزند و به خدمت امر مشغول و نزل لهما ما تقر به العيون و تطير به النفوس
بشهما بذكرى و عنائتي و رحمتى التي سبقت العالمين. ان شاء الله به کمال روح و ریحان و

حکمت و بیان به نصرت امر الهی مشغول باشند...

آثار حضرت بهاء الله خطاب
به اعضاء عائلة جناب ابن اصدق

الواح امة الله شهنشاه بيگم ملقب به آغا جان

[١] [امة الله] آغا

الأقدس الأعظم الأقدم

ذكر من لدنا الى التي اقبلت الى الوجه وارادت ان تتقرب الى البحر الأعظم اذ اعرض عنه أكثر الرجال لتجذبها نفحات الوحي الى مقام انقطعت عنه الاشارات. يا امة الله قد ذكر ذكرك لدى العرش ونزل لك هذا اللوح الذي به ثبت اسمك في الألواح ان احمدي الله بهذا الفضل ثم اذكرى في العشي والاشراق. ان استقيمي على الأمر على شأن لا تمنعك حجيات الذين اعرضوا عن الوجه اذ اشرق من افق الآفاق. لا تحزني من شيء توكلني على الله في كل الأحوال انه سمع ندائك واجابك بهذا الكتاب الذي كان مبدء كتب الله في ازل الآزال. انا نذكر كل امة اقبلت الى الله وكل عبد توجه الى ربه فالق الأصباح. لا يعزب عن علمه من شيء يسمع ويرى انه هو العزيز العلام. كذلك نزلنا لك الآيات وارسلناها اليك لتجدي منها عرف قميص ربك العزيز الوهاب. البهاء عليك وعلى كل امة توجهت الى الله منزل الآيات.

[٢] ورقة آغا بنت ضيا عليهما بهاء الله

هو السامع المجيب

الهي الهى ترى ورقة من اوراقك قصدت سدره امرك و اقبلت الى افتك الأعلى المقام الذى منه لاح نير ظهورك يا مالک الأسماء وفاطر السماء اسلك بانوار وجهك واسرار كتابك وشموس آفاق سمائك وامواج بحر مشيتك بأن تؤيدنى على ما أيدت به امائك وورقاتك اللآئى اقبلن و آمن بك وبآياتك واعترفن بما نطق به لسانك قبل خلق ارضك وسمائك انه لا اله الا انا

المقتدر المهيمن القيوم. اى رب اجد عرف ظهورك ولم ادر على اى مقام استقر عرشك. اسئلك بنفحات وحيك و امطار سحاب سماء رحمتك بأن تفتح على وجه امتك باب جودك وفضلك بمفتاح اسمك الأبهى الذى به ارتعدت فرائص الأمراء الذين نقضوا عهدك و ميثاقك و قاموا على اطفاء نورك و اخماد نار مدرتك. لك الحمد يا اله العالم و مقصود الأمم بما اسمعنى ندائك و اريتنى آياتك و هديتنى الى صراطك و سقيتنى كوثر حبك. اسئلك بأن تؤيدنى على حفظ ما اعطينى بجودك و كرمك يا ارحم الراحمين و يا من فى قبضتك زمام من فى السموات و الأرضين.

الو امة الله آغا شاهزاده ضلع جناب مير سيد عبدالله انتظام السلطنة

[۱] ط للورقة البديعة التى نسبت الى جناب [عبدالله] عليهما بهاء الله

بسمه المستقر على العرش

سبحانك يا الهى و اله الممكنات و محبوبى و محبوب الكائنات ترى ورقة من اوراقك قد تمسكت بسدره فردانيتك و اقرت بوحدانيتك و اقبلت الى افق فضلك و بحر جودك و سماء مشيتك و ارسلت الى مطلع وحيك و مشرق الهامك ما دل باقبالها اليك و اصغائها ندائك و توجهها الى شطرك و خضوعها لسلطانك و خشوعها لأمرك. اسئلك يا فاطر السماء و مالک الأسماء و المهيمن على الأشياء بأن تحفظها بسلطان قدرتك و مليك اقتدارك لئلا يسقطها هبوب ارياح قضائك ثم اجعلها يا الهى من طلعات الفردوس و اهل محافل الأنس ثم قدر لها ما يبقى به ذكرها بدوام ملكوتك و جبروتك. اى رب تراها ناظرة اليك و مقبلة الى كرمك و افضالك لا تمنعها عما عندك من بدائع جودك و احسانك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم.

[۲] ورقة آقا شاهزاده عليها بهاء الله

به نام خداوند یکتا

يا ورقتى عليك بهائى، لله الحمد در ایام الهى به امطار رحمت نامتناهى فائز شدی، از کأس عرفان نوشیدی و به افق اعلى توجه نمودی. ذکر این مقام در کتاب الهى مخلد و باقیست. عن قریب شئونات دنیا و آنچه در آن موجود به عدم راجع چه که قابل بقا نبوده و نیست. از فضل حق جل

جلاله به مقامی فائز شدی که فخر ملکه‌های عالمست. ملکه لندن هر یوم به اسم حق به کنیسه می‌رود و به گمان خود به ذکر حق مشغولست و لکن حق بر غفلتش شهادت داده و می‌دهد چه که از عرفان او محروم و به اسمش متمسک و همچنین سائر امپراطوره‌های عالم. قولی: سبحانک اللهم یا الهی لک الحمد بما نورت قلبی بنور معرفتک و ایدتني على عرفان مشرق آیاتک و مطلع بیناتک. اسئلك بأن توفقني على الاستقامة على حبک و امرک. ای رب تری امتک متمسکه بحبل عطائک و متشبته بأذيال رداء رحمتک. اسئلك ان لا تخيها عما قدرته لأوراقک و اماتک اللآئی ظفن عرشک الأعظم و مقامک العالی الرفیع. الحمد لک فی کلّ الأحوال یا اله العالم و مقصود الأمم و محبوب افئدة العارفين.

[۳] ط ورقه آقا شاهزاده عليها بهاء الله

هو الله تعالى شأنه العناية و العطاء

حمد مالک قدم را که به مفتاح اسم اعظم ابواب مستعدۀ افئدة اسم را گشود و تصرف نمود، لا رادّ لسلطنته و لا مردّ لظهور قدرته و اقتداره. قد انزل الآيات و جعلها باب العرفان فی الامکان. تعالی سلطانۀ و تعالی برهانۀ و تعالی حجته الّتی احاطت الوجود من الغیب و الشهود و الصلوة و السلام علی ایدى امره الّذین اخذوا الكتاب بقدرته و نصرّوا امره بین عباده. نسئل الله ان يؤيدهم فی کلّ الأحوال علی استقامة اضطررت بها افئدة الغافلین.

یا ورقتی و الناظرة الی افق ظهوری، عرضۀ شما به ساحت اقدس وارد و به حضور و لقا فائز. نسئل الله تعالی ان يجعلک متمسکه بالسدرۀ بحیث لا تحرکها الأریاح و لا تسقطها حوادث الدنیا و یسقیک کوثر بیانۀ من ید عطائۀ و یقدر لک ما یبقی به ذکرک و اسمک فی کتابه المبین الأمر و الحکم لله ربّ العالمین. یا ورقتی اسمعی ما انزلہ الرحمن فی الفرقان قوله تعالی: المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصّالحات خیر عند ربّک ثوابا و خیر املا. و این آیه مبارکه در وقتی نازل شد که ابناء حضرت رسول رحلت نمودند و قصد مقام اعلی و رفیق ابهی کردند، مشرکین به شماتت برخاستند و به هواهای نفسانی به کلماتی که لایق نبود تکلم نمودند. بعد آیه مذکوره نازل و مقصود آنکه اعمال طیبه و اعمال مرضیه صالحه عندالله بهتر و برتر و محبوب‌تر است. این قدر ادراک نمودند که باقیات صالحات آیاتی است که از ملکوت بیان بر فؤاد آن حضرت نازل و آن به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است. گمان مشرکین آنکه حضرت بلا عقب است، از این

جهت امرش و حکمش فانی و زایل خواهد شد، غافل از آنکه آنچه از آن حضرت ظاهر شده کلاً به طراز بقا و عزّ لایفنی مزین است و رغماً لأنف المشرکین سورة کوثر نازل، مقصود آنکه مشرکین ابرتنند و بلا عقبنند. می فرماید: انّ شانک هو الأبتّر. ان شاء الله آن ورقه در لجة بحر احدیه و انقطاع وارد و ساحبند. این مقام عظیم است. اینست که می فرماید فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون. اعلی ثمره شجرة انقطاع صبر بوده و هست، طوبی لمن فاز به و عرف مقامه. به راستی می گویم از برای اجل محتوم مانع نبوده و نیست. اینست که می فرماید هر نفسی را موت اخذ می کند اگرچه در بروج های مشیده محکمه باشد و غیر محتوم به ارادة مطلقه الهی و مشیت نافذه ربّانی رفع می شود، طوبی لمن یقرأ ما نزل من لسان عظمتی فی هذا الحین امرأ من عتدی و انا الفضال الکریم. قولی:

الهی الهی تری امة من اماتک اقبلت الی افق ظهورک و ورقه من اوراقک تمسکت بسدره عطائک. اسئلک یا مولی العالم باسمک الأعظم الذی به ارتعدت فرائص الأمم الذین تقضوا عهدک و میثاقک و جادلوا بآیاتک و بمطالع امرک و مشارق وحیک ان تبدل حزنی بفرح من عندک و همی بسرور من جانبک. اشهد انک تعلم ما ینفعنی و یضرّنی و لا اعلم ما عندک. قدر لی ما یقرّنی الیک و ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر العزیز الوهاب لا اله الا انت العزیز الفضال.

[۴] ورقه آقا شاهزاده علیها بهاء الله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا ورقتی اشهد انک فزت بآیامی و الاقبال الی افقی و شربت ریح الوحی من ید عطائی و اخذت بید التسلیم لوحی و آثاری. طوبی لک و لمن فاز بهذا الأمر العزیز البدیع الذی به اشرق النور من افق الظهور و بشرت سدره المنتهی کلّ الوری قد اتی مالک ملکوت الأسماء بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سلطان غلب من فی السموات و الأرضین. یا امتی اسمعی اسمعی ینادیک المظلوم من شطر السجّن بنداء احلی من السکر و انور من الشمس و القمر. قولی: لک الحمد یا الهی و لک الشکر یا محبوبی و لک البهّاء یا بهّاء من فی السموات و الأرضین بما جعلتني مقبلة الیک و ناطقة بشنائک و منجذبة بآیاتک و منقطعة عن دونک. ای ربّ انا امتک و ابنة امتک قد جعلتني من اوراق السدره المبارکة فی ایامک. اسئلک ان تؤیّدنی علی ذکرک و ثنائک بالحکمة الّتی انزلتها

فی کتیبک ثمّ قدّر لی ما ینبغی لبحر عطائک و سماء فضلک انّک انت المقتدر الفیاض لا اله الا انت الکریم و انت الغفور الرحیم.

[۵]

هو المشفق الکریم

یا ورقتی علیک بهائی و عنایتی قد حضر فی هذا الحین احد اغصانی الّذی سمّی بضیاء فی کتابی المبین و امرناه ان یکتب لک ما نزل من سماء فضلی و هوآء عنایتی لشکری ربّک الغفور الرحیم امروز کلمة الله که از قلم اعلی جاری و نازلست اوست از باقیات صالحات که در کتب و صحف الهی ثبت شده جمیع اشیاء بفنا راجع قوله تعالی کلّ شیء هالک الا وجهه طوبی از برای نفسیکه امروز بکلمة الهی که از قلم ابدی ظاهر شده فائز گردد این کلمه را فنا اخذ نماید اوست عملیکه از کتاب محو نگرود طوبی از برای نفسیکه به آن فائز شد شهادت می دهد اینمظلوم در این حین آنورقه به آن فائز گشتند اشکری ربّک بهذا الفضل العظیم احمدی ربّک بهذا الذکر العزیز العظیم زبّنی نفسک بطراز التوکل و التّویض و التّسلیم و قولی

الهی الهی لک الحمد بما ذکرنتی فی سجنک الأعظم و لک الشکر بما انزلت لی ما یکون باقیاً بدوام ملکک و ملکوتک و عزّتک یا اله العالم قد قوّضت امری الیک و توکّلت علیک انّک انت الفضال الفیاض الغفور الرحیم اسئلک ان تقدّر لی و لمن معی ما یقرّبنا و ینفعا انّک انت اعلم بنا ممّا لا اله الا انت الحقّ علّام الغیوب و عزّتک یا مقصودی و محبّوبی انّ امتک و ورقتک هذه لا تحبّ الا ما انت تحبّ و لا ترید الا ما انت ترید اسئلک بفضحات فجر ظهورک و انوار شمس بیانک ان تقدّر لی ما تقرّ به عینی و تستریح به قلبی ثمّ اجعلنی راضیة برضائک و متمسّكة بحبل عطائک انّک انت المقتدر العزیز الوهاب

[۶] ورقه آقا شاهزاده علیها بهاء الله

به نام یکتا خداوند توانا

یا ایّتها المذكورة لدى المظلوم، يوم عظیمست و ظهور عنایت از افق سماء فضل اعظم. انا اردنا فی هذا الحین ان نزینک بنور لا یأخذه التّغییر و لا یعقبه الأفول. قولی: سبحانک اللهمّ یا مولی الوری و اله من فی ملکوت الأسماء اسئلک بتجلیات نیر مشیتک الّتی بها اشرقت سماء علمک و ارض ارادتک ان تفتح علی وجهی بفتح اسمک الّابهی باب الجود و العطاء ثمّ اجعلنی مستقیمة علی

امرک و حبیبک انت المقتدر المتعالی العزیز الوهاب. لعمری و امر الله لا تعادل بهذا اللوح خزائن العالم ولا ما عند الملوک والسلاطین.

[۷] ورقه بدیعه علیها بهاء الله

به نام بخشنده مهربان

مائده معنوی به شأنی از سماء عنایت الهی نازل که کلّ را متحیر نموده و شاید نظر به کثرت قدرش مستور. ای کاش اهل عالم مستعدّ می شدند و قابل می گشتند از برای مشاهده آنچه مستور است. فضل الهی به مقامیست هر اسمی تلقاء وجه ذکر شد به لوح فائز گشت و به آیات مفتخر. امروز دریای فضل امام وجوه مشهود و اسم ستار امام وجه قائم، ستر فرمود آنچه لایق نیست و ذکر نمود آنچه سبب تنبّه و اشتعالست، عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین. اماء را طراً تکبیر می رسانیم و به اشراقات انوار آفتاب عنایت الهی بشارت می دهیم، طوبی از برای نفوس مقبله ثابتة مستقیمه. یا اماء الله، امروز روز ذکر و ثناست و روز عمل پاک، جهد نمائید شاید از شما ظاهر شود آنچه که سبب اقبال معرضین و تنبّه نائمین گردد. البهاء من لدنا علی امائی اللائی آمن بالفرد الخبیر.

[۸] امة الله ورقه بدیعه

به نام مالک ارض و سماء

ای کنیز من، ان شاء الله از خلق و شتونات او منقطع شوی و لازال به حقّ و آیات او ناظر باشی. چه مقدار از رجال بعد از انتظار به افق اعلی فائز نشدند و چه مقدار از اماء که به اسم ابهی از قدح عرفان آشامیدند. بخشش و کرم در قبضه اقتدار حقّ بوده، عطا می فرماید به هر نفسی آنچه اراده نماید. اوست فاعل مختار. غیر او را از این مقام نصیبی نبوده و نیست. ان افرحی بذکر ربک ثم احفظیه لئلا یطلع به کلّ خائن و سارق ان ربک لهو المبین الحکیم.

هو المشرق من افق یفعل ما یشاء

[۹]

الیوم سلطان ایامست و جمیع امم در کتب الهیه به این یوم مبارک وعده داده شده اند و چون از افق ارادة الله ظاهر شد کلّ در صحراهای شکّ و ریب به ظنون و اوهام خود مشغول و از آن محجوب ماندند چنانچه از قبل حقّ جلّ جلاله از نفوس مریبه غافله اخبار فرموده، قوله تعالی: الا

أَتَمُّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ. هَرَفَسَى دَرِينِ يَوْمِ نَوْرَانِي اَز كَوَثَرِ عِرْفَانِ الْهِي آشَامِيدِ اَوْ بِهِ لِقَاءِ اللَّهِ فَائِزٌ و از اهل یقین در کتاب مبین مذکور است و در جمیع عوالم ربّانی به طراز قبول مزین خواهد بود. الحمد لله آن ورقه به مقام بلند اعلیٰ فائز شد، ان اشکری ربک بهذا الفضل العظیم. کتابت در سجن اعظم نزد مظلوم حاضر و عرف محبت و اشتیاق از آن ساطع، ان اصبری فی الفراق انه یکتب لک اجر الوصال و یؤیدک بفضل من عنده و یقدّر لک ما یتقی به ذکرک بدوام ملکوت الله العزیز الحکیم.

[۱۰] ط جناب آقا شاهزاده علیها ۶۶۹ [بهاء الله]

هو الظاهر التاطق المشفق العليم الحکیم

یا ورقتی و یا امتی علیک بهائی، الله الحمد از تجلیات انوار نیر ظهور مکلم طور فائز شدی. جمیع اماء ارض از ملکات و امیرات و غیرهن مالها نثار نمودند از برای اصغاء کلمه مبارکه یا امتی و در این عصر ظهور الهی و بروز نفعات وحی ربّانی کلّ محروم گشتند الا معدودی. شکر کن مقصود عالمیان را که به این فضل اکبر و مقام اعظم فائز شدی. آنچه حال لازم و واجب است حفظ این مقامست بهذا الاسم الّذی به نفخ فی الصّور و ظهرت الكنوز و انصعقت النفوس و برز ما کان مکنوناً مخزوناً فی ازل الازال. یوم یوم بصر و سمع است و لکن اکثر غافل و محجوب.

مسافرن که از وطن ترابی قصد وطن حقیقی الهی نمودند به حضور و اصغا و مشاهده فائز گشتند و روح الله علیه بهاء الله مکرر در ساحت اقدس ذکر شما را نمود و از حقّ از برای شما طلبید آنچه را که لازال در دفتر عالم مخلّد و باقی بماند لذا این لآلی مکنونه و جواهر مخزونه که در عمّان بیان مقصود عالمیان بود اظهار شد و ارسال گشت تا به آن فائز شوی. اگر جمیع عالم آذان را از شبهات و اشارات و حکایات قوم مقدّس نمایند و به اصغاء این کلمه علیا که ذکر شد فائز شوند کلّ به جان قصد افق اعلیٰ و سجن عکا نمایند.

انا نذکر فی هذا الحین اولیائی الّذین حضروا امام وجهی و فازوا بما نزل فی کتابی المبین. لدی الوجه مذکوری و به عنایات مخصوصه فائز. جناب ورقا علیه بهائی ذکر اکثری را نموده و از برای هر یک از امّ الکتاب کلمه ای طلب کرده، نسل الله تبارک و تعالیٰ ان یوقّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی و یذکر عبادۀ و امائه من قلم الفضل بما ینبغی لوجوده و فضله و عطائه انه هو السّامع المّجیب. انا وعدنا روح الله بهذا اللّوح العزیز البدیع قولی لک الحمد یا الهی بما وفیت بميثاقک و

انجزت وعدك تشهد امتك بفضلك وعنايتك وجودك وعطائك أنك انت الفضال الكريم لا اله الا انت الغفور الرحيم.

الواح جناب مير سيد عبد الله انتظام السلطنة

[١] جناب عب عليه بهاء الله

هو العلي الأعلى

يا عبدالله انا اقبلنا اليك من هذا المقام الرفيع ونذكرك بذكر لا يعادله شيء وانا الشاهد الخبير لك ان تحفظ مقامك باسم ربك وتذكره في كل حين سوف ترى شمس امري من الأفق الأعلى كذلك يخبرك العليم البهاء عليك.

[٢] ط [جناب ميرزا] عبدالله عليه بهاء الله

هو الله

بسمه المهيمن على ما كان وما يكون

قل اللهم يا مالک الملوك و راحم المملوك اسئلك بشمس وحيك و سماء فضلک و بحر اقتدارک بأن تقدر لی ما يجعلنی باقياً ببقاء ملکوتک و قائماً فی کلّ عالم من عوالمک عند عرش عظمتک و شارباً کوثر الوصال من ایدای عطائک. ای ربّ انا الّذی توجّهت الی افئک الأعلى و تشبّثت بذیل عطائک یا مالک الأسماء اسئلك بأن تؤیّدنی علی خدمتک و نصرتک و تکتب لی ما کتبه لأصفيائک الّذین جعلتهم وراث الملک بسلطنتک و اقتدارک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور المعطى البازل الكريم.

بسم الله الأقدس

[٣]

قد اشرفت من افق البلاء شمس رقم عليها من قلم الأبهى السّجن لله الواحد الفرد العزيز المختار. قد خسف قمر الموهوم اذ اتى القيوم بربايات الآيات طوبى لك بما نبذت الهوى و اخذت ما امرت به من لدى الله فالق الأصباح. ليس اليوم يوم الوقوف كن طائراً فى هواء الانقطاع باسم ربك مالک الابداع كذلك يأمرک قلم الأمر من لدن ربك العزيز الوهاب. لو يستنشق احد ليجد رايحة التقديس من هذا القميص الّذى به فاحت نفحات الرحمن فى الامكان. لا تحزن اليوم بما ترى

القوم معرضاً عن الله سوف يرتفع اعلام النصر على اعلى الاعلام ان ربك لهو العزيز العلام. تلك آيات تجذب منها افئدة اولى الالباب لعمري لو تمر نفتحاتها على الصخرة الصماء تنادى بأعلى الصيحة بين الأرض والسما العظمة لله العزيز الجبار.

عبد ان استمع النداء من شاطئ المقدس فى البقعة الحمراء من القلم الأعلى لا اله الا هو العزيز الغفار. قد حضر لدى العرش كتابك وتوجه اليه طرف الله فضلاً عليك وعلى عباده الأخيار. قد فزت بكل الخير بما اقبلت الى المقصود فى هذا اليوم الذى فيه غردت الورقاء وقرت الأبصار ان احفظ اللوح ثم اقرأه بالروح والريحان والبهاء عليك من لدن ربك الرحمن.

[٤] جناب عبد [٦٦] [الله] عليه بهاء الله

هو الحافظ المعطى العزيز الكريم

قل سبحانك اللهم يا الهى انا عبدك الذى تمسكت بحبل الطافك وتشبثت بذيل افضالك اسئلك باسمك الذى سخرت به الوجود من الغيب والشهود وبه مرت نفضة الحيوان على من فى الامكان بأن تجعلنى قوياً بقوتك التى احاطت الأرض والسما وتحفظنى عن كل سقم وبلاء. اشهد أنك انت مالك الأسماء والحاكم على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر العليم الحكيم. اى رب قدر لى ما ينفعنى فى كل عالم من عوالمك ثم ارزقنى ما كتبه لأصفياء خلقك الذين ما منعتم فى الله لومة لائم ولا شماتة مشرك ولا اعراض معرض أنك انت المهيمن بسلطانك لا اله الا انت المقتدر القدير.

[٥] ط عبد ٦٦ [الله] عليه بهاء الله

الأقدم الأقدم

تفكروا يا احبائى فى هذا البديع الذى به ظهر حكم البدع طوبى لمن عرف وقال لك الحمد يا اله العالمين هذا بديع السموات والأرضين ما اقترن بمثل من الأمثال وما كان له نظير من قبل تفكروا لتعلموا ما اراد ربكم العليم الحكيم. تالله به اشرق نير البدع وثبت كل امر بديع لا تلتفتوا الى الذين يتكلمون بأهوائهم الا أنهم من الغافلين. ان الذى ينطق بالحق انه ما اراد الا خير انفسكم يشهد بذلك كل صادق امين. انه حمل ما لا حملة احد من قبل ورأى ما لا رأيت عيون المرسلين. طوبى لمن تفكر فى هذا الظهور وما ظهر فى أيامه نشهد انه من المتفهمين. نسل الله بأن يوفق اهل البهاء

على الاستقامة على امره والعمل بما امروا به فى لوح مبین. نعيماً لك بما فزت بأيام ربك و اقبلت الى الله العزيز الحميد. ان اثبت بحول الله وقوته أنه مع عباده الثابتين قل الحمد لله رب العالمين.

[٦] ط جناب ميرزا سيد ع ب عليه بهاء الله

هو الميّن العليم الحكيم

شهد الله أنه لا اله الا هو له الخلق والأمر وله الملك والملكوت والعظمة والجبروت يعطى من يشاء ما اراد أنه لهو الفرد الواحد الغفور الكريم و شهد لمطلع الظهور الذى به رجع حديث الطور و قام اهل القبور بأنه هو الغيب المكنون و السرّ المخزون قد ظهر لحيوة العالم و اتحاد الأمم ولكنّ القوم أكثرهم من الغافلين. ان اشهد بما شهد الله أنها تؤيدك و تكون معك فى كلّ عالم من عوالم ربك أنه لهو الميّن الخبير. انا ذكرناك من قلمي الأعلى مرة بعد مرة ان افرح بذلك و قل: لك الحمد يا من خلقتنى و اسمعتنى و عرفتنى و اريدتنى و هديتنى و ايدتنى على عرفان هذا الأمر الذى به اخذ الاضطراب سكان ارضك الا من انقذته يد فضلك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم. اسئلك يا مالك القدم و سلطان الأمم بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال مستقيماً على حبك و فائزاً برضاك أنك انت السامع المعطى البصير.

[٧] ط جناب ميرزا سيد عبدالله عليه بهاء الله

هو السامع المجيب

ع ب قد حضر لدى المظلوم ما ظهر من قلم توجهك و اقبالك الى المظلوم وجدنا منه عرف محبة الله رب العالمين. انا ذكرناك فى الواح شتى بذكر لا تعادله اذكار العالم أنه يشهد لك فى كلّ عالم من عوالم ربك العليم الخبير. نوصيك بحفظ هذا المقام بهذا الاسم الذى به ارتعدت فرائص الأسماء و اضطربت افئدة العلماء الذين منعوا العباد عن التوجه الى البحر الأعظم و هذا التبا العظيم. طوبى للسانك بما اعترف بما نطق به لسان العظمة و شهد بما شهد به الله كذلك تحرك قلمي الأعلى على ما انت عليه لتشكر ربك المشفق الكريم. اياك ان تحزنك اعمال الناس و اقوالهم سوف يرون ما عملوا فى الحيوّة الأولى ان ربك هو المخبر العليم.

انا نذكر فى هذا الحين من صعد الى الرفيق الأعلى ليكون ذكره باقياً فى الملك بدوام ملكوت الله العزيز الحميد. يا حسين طوبى لك بما قصدت الغاية القصوى و الأفق الأعلى و المظلوم تحت

مخالب البغضآء بما اكتسبت ايدى الظالمين. قد نزل لك حين صعودك ما فاحت به نفحة عناية ربك الغفور الرحيم. لو يظهر ما اعطيناك في مقامك الأعلى اقل من سم الابره ليضعن من في الوجود ما عندهم ويتوجهن الى هذا المقام الذى ينطق لسان العظمة الملك لله المقتدر المهيمن العزيز الحكيم. طوبى لعبد يذكرك بما ذكرك مطلع الوحي ومصدر الأمرآء من الفائزين فى كتابى المبين. انا نعزى اهله ونزل لهم اذا شاء الله و اراد ما سرهم بعد الحزن و انا الفضال الكريم. كبر على وجوههم من قبلى و ذكرهم بآياتى و بشرهم برحمتى انا امسكنا القلم فى برهة من الزمان حكمة من عندنا و انا المقتدر القدير. البهآء المشرق من افق سماء بيانى عليك و على الذين ما نقضوا عهد الله و ميثاقه و ما منعهم ظلم المعتدين عن الله رب العالمين.

بسم الله الأقدس الأمتع الأبدع*

[A]

ان يا قلم الأعلى اليوم يومك تحرك باسمى الأبهى على اوراق الانشاء ثم اذكر من توجه الى الله مالک الأسمآء اذ غفل عنه كلّ مشرك مرتاب ليجد نفحة الحيوان من نداء الرحمن و يأخذه الفرح على شأن لا تعتره الأحزان ان الذى شرب من البحر الأعظم انه لنير العالم بين الأمم هذا ما شهد مالک القدم فى الزبر و الألواح و ان ستر نوره ذلك من احتجاب الخلق سوف يظهره الحقّ بسلطان من عنده انه لهو المقتدر المختار. قد حضر كتابك و قرئ و قبل لدى العرش هذا من فضله الذى لا يعادله ما فى الامكان. انا وجدنا منه عرف خلوصك لله الحقّ و رأينا مقدساً عن اشارات اهل الأرض يشهد بذلك ربك الغنى المتعال. لا تخف من شىء توكل فى كلّ الأمور على الله منزل الآيات انه يحفظ من يشاء بأمر من عنده كما حفظنى اذ كنت بين ايدى الفجار. انه ينصر من يشاء بجنود الغيب و الشهادة و يؤيد من توجه اليه اذ ظهر بسلطان العظمة و الاقتدار. طوبى لك بما فزت بالفوز الأعظم اذ اتى مالک الأنام بالألوية و الأعلام انّ لك شأناً من الشئون عند ربك انه يكفيك بالحقّ لا اله الا هو المقتدر العزيز المتان. ان اذكره فى اللبالي و الأيام ثم استقم على الأمر على شأن تضطرب منه افئدة الأشرار الذين نكثوا عهد الله و ميثاقه و نكصوا على اعقابهم بما اتبعوا الظنون و الأوهام. و ما اردت الحضور لدى العرش انا قدرنا لك اجر من فاز بلاقائه فى يوم جعله الله سيّد الأيام انّ الأمر بيده

* در عائلة جناب ابن اصدق مخاطب اين لوح را جناب ميرسيد عبدالله انتظام السلطنه دانسته اند.

يعطى من يشاء ما يشاء ولا يسئل عما شاء أنه لهو المقتدر العزيز العلام. أما البهاء عليك و
على من معك من الذين توجهوا الى الله فالحق الأصباح.

الواحد جناب مير سيد محمد انتظام

[١] ط جناب ميرزا سيد محمد عليه بهاء الله

هو المستوى على عرش البيان

شهد الله أنه لا اله الا هو والذي اتى من افق الاقتدار أنه هو السر المكنون والرمز المخزون به ماج
بحر العلم في العالم واشرق نير البرهان بين الأمم أنه هو ميزان الله بين عباده وصراطه بين خلقه
طوبى لمن اقبل اليه وتمسك وويل لمن اعرض وانكريا ايها الناظر الى الوجه انا رأينا اقبالك
اقبلنا اليك وسمعنا ندائك اجبتك بهذا اللوح المبين الذي كل حرف من حروفاته ينادى الملك
والملكوت والعظمة والجبروت لله رب العالمين قل: سبحانك اللهم يا الهى اسئلك بتجليات نير
الوجود من افق سماء عطائك وسبحانك اللهم يا الهى اسئلك بنور امرك الذي به نورت ارضك
وسمائك ويديك التي اذ ارتفعت ارتفعت ايدى الكائنات الى شطر مواهبك والطافك ان
تجعلنى من الذين ما توقفوا فى امرك واجابوا ندائك اذ ارتفع فى ايامك اى رب اسئلك
بقدرتك التي احاطت الوجود من الغيب والشهود ان تكتب لى كل خير انزلته فى كتابك وقدرته
لأصفيائك انك انت المقتدر المهيم على ما كان وما يكون لا اله الا انت الفرد الواحد العزيز
الودود.

بسمى المهيم على من فى السموات والأرض

[٢]

يا ملاً الأرض أم الكتاب ينادى فى المآب كيف انتم لا تسمعون. قد بعثنا الفرقان على هيكل
الانسان أنه امام الوجه يصيح وينادى تالله قد اتى الحق والخلق لا يفقهون. هذا يوم شهدت له
كتب الله من قبل والناس اكثرهم لا يشعرون. قد ظهر الكثر المكنون والسر المخزون وتزين العالم
بطراز ما وعد به الله المهيم القيوم. اين العلماء والعرفاء واين الذين اعرضوا عن الحق علام
الغيوب. قد تمسك اليوم كل عالم بأوهام معرضاً عن المعلوم الذى ظهر باسمه القيوم. يا معشر
الأمراء اتى مالک الأسماء و اراد ان يقرّبكم الى الله العزيز الودود أنه ظهر لاصلاح العالم ويوصى
الكل بما يظهره مقام الانسان فى الامكان تعالى الرحمن الذى نطق وينطق فى السجن الأعظم

انه لا اله الا الحق مالك الوجود. يا محمد قد ذكر ذكرك في المنظر الأكبر و ذكرك مالك القدر بما لا يعادله ما في الغيب و الشهود. طوبى لوجه توجه الى الوجه و نعيماً لمن اقبل الى الأفق الأعلى و مريئاً لمن شرب رحيقى المختوم. انا نذكر في هذا المقام علماء الأرض و [عرفائهما] و نذكرهم بما نزل من لدى الله رب ما كان و ما يكون. اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان انظروا الى افق العدل ثم انطقوا بالانصاف في هذا الأمر الذى به نصبت راية انه لا اله الا انا فى هذا المقام المحمود. ان تنكروا من اتاكم بأئى برهان يثبت ما انتم عليه فأتوا به و لا تكونوا من الذين لا ينصفون ضعوا الاعتساف و خذوا الانصاف هذا شأن الانسان لو انتم تعرفون. انا لا نحب ما عندكم و لا نريد عزكم و قدرتكم نذكركم لوجه الله لو انتم تعلمون. انا اردنا حيوتكم و تقربكم و بلوغكم و صعودكم الى الذروة العليا و انتم افنتيم علينا بظلم ناح به المرسلون. قل توجهوا بأذانكم الى شطر السجن لتسمعوا حفيف سدرة المنتهى التى تنطق فى كل شأن [بما] نزل فى لوحى المحفوظ لو نذكر آية عما رقم فيه من قلمى الظاهر المشهود لينصعق الطوريون و يززع كل بنيان مرصوص. كذلك هدر العندليب و دلح الديك فى هذا النقطة المرفوع ان السجن قد سمى بالأسماء الحسنى يشهد بذلك ربكم الأبهى الذى ينطق فى الأفق الأعلى بآياته الكبرى و يدع الكل الى صراط الله العزيز الودود.

يا محمد انا وجدنا توجهك و عرف خضوعك لله ذكرناك بهذا اللوح الأعظم ليجذبك الى مقام القرب القدس الجمال و يؤيدك على الاستقامة على هذا الأمر الذى به اضطربت النفوس. توكل فى هذا الأمر على الله و قل بسم الله و بالله ثم خذ كأس البقاء باسم البهاء و اشرب منها كوثر الايقان بذكر ربك الرحمن و قل لك الحمد يا من ايدتني و هديتني الى مقام اعرض عنه كل مشرك مردود. اسئلك ببحر فضلك و شمس جودك بأن تكتب لى ما كتبه لأصفيائك و تجعلنى من الذين خضعوا عند ظهور آياتك و بروز بيناتك. اى رب ترانى مقبلاً اليك و متوجهاً الى افق عنايتك اسئلك بأن لا تخيننى عما عندك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الغيب و الشهود لا اله الا انت العطوف الغفور.

الواح امة الله ضياء الحاجيه ضلع جناب ابن اصدق

[١] ورقه ضياء الحاجيه عليها بهاء الله

هو العليم الخبير

يا ايها المقبله الى الأفق الأعلى اسمعى حفيف سدرة المنتهى انه يقربك الى الله رب العالمين.

اذا فزت بلوحي وشربت رحيق الوحي من كأس عطائي قولي: سبحانك اللهم يا الهي و اله الأسماء و يا مقصودي و مقصود الكائنات و محبوبي و محبوب الممكنات اسئلك بنور كلمتك الذي به اشرفت مدائن الحكمة و البيان و باسمك الذي به ماج بحر العرفان في الامكان بأن تجعل اعمالى مزينة بعز قبولك. اى رب انا امتك و ابنة امتك قد ايقظنى نداءك و جذبتنى آياتك و نجتنى ايدى فضلك اسئلك بانوار وجهك و لآلى عمان رحمتك بأن تكتب لى ما كتبه لامائك الطائفات ثم ايدنى يا موجدى و سلطانى على ما يتصوع به عرف رضائك انك انت الغفور الرحيم.

[۲] ط ورقه ضياء الحاجيه عليها بهاء الله

بسمى الذي به هاج عرف الله فى العالم و بين الأمم

يا ورقتى و امتى، ندا لطيف است و نافذ، در هر حين به اسمى ظاهر و اثرى از آن مشهود و باهر، اوست جذاب افنده و قلوب. هر سعى به اصفا فائز گشت او از عالم و عالميان بگذرد و بما ينبغي لايمى تمسك نمايد، شبهات مريبين و اشارات ملحدين او را از بحر اعظم و نبأ عظيم منع نمايد. در قدرت كلمه عليا تفكر نما، لا زال در حرکتست. اين ايام آثارش از هر جهتى ظاهر و ساطع. قصد امرای ارض نموده تا كل آگاه شوند به آنچه كه اليوم از آن محجوبند. قولى: القدرة لك يا من فى قبضتك زمام الامور و القوة لك يا من بك ارتفع النداء فى الطور و الاقتدار لك يا من فى قبضتك زمام الاختيار. اسئلك بتجليات انوار شمس فضلك و بالاكباد التى ذابت فى حبك ان تؤيدنى على الاستقامة على امرك ثم ارفعنى باسمك بين امائك و اوراقك و اصفياك و عبادك انك انت المقتر العزيز الفضال.

[۳] ورقه ضياء الحاجيه عليها بهاء الله

بسمى المهيمن على الأسماء

يا ورقه، ان شاء الله به سدره تمسك نمائى تمسكى كه ارياح مختلفه عالم او را حرکت ندهد و از سدره منع نمايد. امروز صرير قلم اعلى و حفيف سدره منتهى مرتفع، طوبى از براى ورقاتى كه به اصغاء آن فائز شدند و به ارياح اراده حق جل جلاله متحركند. امروز قياصره به اسم مولى البريه به كنائس وارد مى شوند و لكن از آمر و باني و مقصود محجوب و همچنين ملكه هاى عالم در ليالى و

ایام به مالک قدم متوجّه و به ذکر اسم اعظم ناطق و چون افق سماء ظهور به انوار وجه منور کلّ غافل و بعید مشاهده گشتند و حال آنکه در لیالی و ایام به ذکرش ناطق و لقایش را آمل. حال باید آن ورقه به لسان ظاهر و باطن به حمد و ثنای محبوب عالم مشغول شود چه که تأیید فرمود و راه نمود. از حقّ می طلبیم ترا مؤید فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده.

یا ورقه، قدر و مقام بیان رحمن را بدان. اگر به لوح الله فائز شدی و عرفش را یافتی قولی: الهی الهی انت الّذی ایدتني و عرفتني و علمتني و هديتني الی صراطک المستقیم. اسئلك یا مالک الملکوت و سلطان الجبروت بأن تؤیدنی و اماتک علی ذکرک و ثنائک و القیام علی خدمة امرک انک انت الله المقتدر العليم الحکیم.

[۴] ط ورقه ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله

هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان

در اوّل یوم ظهور دیباج کتاب وجود به کلمه مبارکه لا انساب بینکم مزین. در آن یوم جمیع خلق در صقع واحد مشاهده شوند و بعد به کلمه علیا نطق می فرماید، هر نفسی به تصدیق فائز شد او از اهل فردوس اعلیٰ مذکور. امروز نسبة الله مقبول و محبوبست. هر نفسی کسب شرافت از این مقام اعلیٰ و رتبه علیا نمود او فائز است به آنچه در کتاب الهی از برای اولیا مقدر شده. این نسبت سلطان نسب و این مقام مالک مقاماتست.

یا ورقتی علیک بهائی، در هر فرقه ای از فرق مختلفه و هر طائفه ای از طوائف و هر حزبی از احزاب عالم جوهر بوده و هست و آن جوهر به تدبیر مدبّر حقیقی و ایادی اقتدار اخذ شده و می شود. طوبی از برای نفسی که نسبت ظاهره و اسباب فانیه او را از نسبة الله منع ننمود. هر نفسی الیوم به عرفان الله که مقصود از آفرینش بوده فائز شد او از حزب الله در کتاب مذکور و به حقّ منسوب. لله الحمد آن ورقه مکرر به آیات الهی فائز گشته اند و رحیق مختوم را از ایادی عطاء حضرت قیوم آشامیده اند. این فضل را هیچ شیئی از اشیاء معادله ننماید. از حقّ می طلبیم ترا مؤید فرماید بر حفظ آنچه عنایت فرموده. امآء الله را تکبیر می رسانیم و کلّ را بما انزله الله فی الكتاب وصیبت می نمایم. البهآء علیک و علی امائی اللآئی اقبلن و سمعن و آمن بالله رب العالمین.

[۵] ط ضلع جناب ابن اصدق علیهما بهاء الله الأبهی

هو الله تعالى شأنه الحكمة والبیان

یا امتی ویا ورقتی، حمد کن مقصود عالم را که ترا تأیید فرمود بر اقبال و عرفان مشرق وحی و مطلع امرش در ایامی که علمای ارض و امرا ممنوع و محجوب مشاهده گشتند. در قرون و اعصار از حقّ جلّ جلاله لقای این یوم را سائل و آمل بودند و چون افق سماء ظهور به مکلم طور منور عمل نمودند آنچه را که عیون عظمت گریست و اشجار فردوس اعلی به نوحه مشغول. ترا از فضلش محروم نساخت و به صراط مستقیم هدایت فرمود. به حبل عنایتش متمسک باش و به ذیل رحمتش متشبث، آنه مع من اراده یسمع و یری و هو السميع البصیر. در جمیع احوال مطمئن باش و به افقش ناظر. کذلک یأمرک المظلوم فضلاً من عنده اشکری ربک بهذه العنایة الّتی اشرق نیرها من افق لوح ربک المقتدر العزیز الفضال. البهَاء علیک و علی کلّ امة اقبلت و آمنت بالله مالک الرقاب.

الواح ورقه لقائیه بنت جناب ابن اصدق

[۱] ورقه لقائیه علیها بهاء الله

هو الذاکر المبین

یا ورقتی، حمد کن مقصود عالمیان را که ترا در ایامش از عدم به وجود آورد و به طراز هستی مزین نمود و به اکلیل عنایت مشرف فرمود. فضل و شفقت سدره مبارکه نسبت به اوراق به مثابه آفتاب از افق سماء فضل مشرق و ظاهر و هویدا. ان شاء الله به عنایات مخصوصة الهی فائز باشی و به نور معرفتش منور. نسل الله ان یؤیدک و امک علی الاستقامة الکبری و یمدکما بأسباب الأرض و السماء و یقریکما الیه فی کلّ الأحوال انه هو الغنی المتعال و الحاکم فی المبدء و المآل.

[۲] ورقه لقائیه علیها بهاء الله

به نام گوینده پاینده

سدره المنتهی می فرماید: ای ورقه، طوبی لک چه که در اول ایام به اقبال و توجه فائز شدی. امروز روز مبارکیست و از برای آن شبه و مثل مقدر نشده، حاکمیت از موجد و خالقش. اسرار این یوم در کتب و الواح الهی از قلم اعلی نازل و جاری. قولی: لک الحمد بما ذکرنتی و قبلت توجهی و

اقبالي. اسئلك بقبولك و رضائك و ظهورك و اقتدارك ان تجعلنى فى كل الأحوال ناطقة
 بثنائك بين امائك انك انت المقتدر العزيز الفضال. اى رب اسئلك بخبآء مجدك و قباب
 عظمتك ان تحفظ امتك هذه بجنود غيبك و تفتح على وجهها باب فضلك و باب رحمتك و
 باب عطائك انك انت المقتدر الذى عجز عند ظهوره قدرة العالم و قوّة الأمم لا اله الا انت العزيز
 العظيم و العليم الحكيم.

البهآء المشرق من افق ارادتى عليك و على اوراقى و امائى اللآئى سمعن ندائى و اقبلن الى
 افقى و قلن لك الحمد بما تجلّيت باسمك الأعظم على من فى السموات و الأرضين.

[٣] ورقه لقائيه عليها بهآء الله

بسمى العطوف الغفور

يا ورقتى عليك بهآء ملكوت عنايتى اسمعى ندائى الذى به هدينا الكليم فى طور العرفان و اسمعنا
 ما قرّت به عينه و اشتعل به قلبه و انشرح به صدره و تنوّره و وجهه و ارسلناه بعصآء اقتدارى و قوينا
 بقوتى التى غلبت من فى ارضى الى من انكر فضلى و سلطانى ان ربك هو المقتدر على ما يشآء و
 هو الأمر العليم الحكيم. افرحى بما توجه اليك وجه القدم من شطر سجنه الأعظم لعمرى لا يعادل
 بتوجهى خزائن العالم و لا ما كان مشهوداً مذكوراً بين الأمم ان ربك هو الفرد الواحد المهيمن على
 من فى السموات و الأرضين. لله الحمد در ايام سدره مباركه فآثر شدى به آنچه كه علما و امرأى
 ارض به آن فآثر نشدند الا من شآء الله. امروز سدره منتهى از شطر فردوس اعلى اوراق خود را ندا
 مى فرمايد و از نبأ عظيم حكايت مى نمايد و جذب بيانش عوالم ملك و ملكوت را اخذ نموده و
 اين فضل بى شبه و عنایت بى منتهى مخصوص است به مقبلين و مقبلات. خذى لوح الله و اثره بيد
 التسليم و الرضآء و قولى لك الحمد يا مالك ملكوت الأسمآء و فاطر السمآء بما سقيتنى كوثر
 بيانك و عرفتنى بحر آياتك. اى رب اسئلك بقيامك امام الوجوه و باقتدارك على الغيب و
 الشهود بأن تقدّر لى ما يجعلنى مستقيمة على امرك و متمسكة بحبل عنايتك انك انت المقتدر
 المهيمن العزيز الحميد.

الواح ورقه هویة بنت جناب ابن اصدق

[۱] ورقه هویة عليها بهاء الله

بسمی العزیز الرؤف

یا ورقتی، علیک بهائی ورحمتی، امروز اوراق سدره منتهی به نعمات و الحانی مغرد که اگر اهل عالم بأقل من آن به اصغاء آن فائز شوند مشاهده نمایند جمیع اشیاء مختلفه و صور متغایره و آراء متشنته به مثابه حروف یک کلمه مبارکه مجتمع و آن کلمه به مثابه لسان امام ملکوت بیان مقصود عالمیان حاضر و به کلمه مبارکه مقدسه عالیة و جهت وجهی الیک یا فاطر السموات و الأرضین و یا نار افئدة المشتاقین و یا محبوب قلوب العارفين ناطق. امروز بحر بیان را امواجی دیگر و طور عرفان را ترنم دیگر، زمزم بطحا را زمزمه دیگر است چه که حضرت مقصود من غیر ستر و حجاب آمد، رغم دل انعام آمد، طویی از برای نفسی که به اذن مطهرة از مفتریات وری و قصص اولی قصد اصغا نمود و به آن فائز گشت. ان شاء الله آن ورقه و اوراق اخری از کأس این بیان که از مشرق و حی رحمن ظاهر شده بیاشامند و اماء ارض را به شطر عنایت الهی راه نمایند. اشکری ربک المسجون المظلوم انه فی بحبوة الأحزان ذکرک بما اهتزت به الجبال و نادى المناد الملك للغنی المتعال. البهَاء المشرق من افق ارادتی علیک و علی ایک و امک و اختک و علی اللآئی اقبلن و آمن بالفرد الخبیر.

[۲] ورقه هویة عليها بهاء الله

به نام البحر و لآلیه

امّ الكتاب می فرماید امروز جمیع اشیاء به فرحی ظاهر که اقلام از ذکرش عاجز و قاصر چه که به حضور امام وجه ظهور حاضر و به مدح و ثنا ناطق. یا ورقتی انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین بآیات تفرح بها افئدة المقرّین. اذا وجدت عرف بیانی قولی: الهی الهی لک البهَاء بما هدیتنی الی نبیک العظیم و لک الثناء بما کتبت لی ما کتبه لامائک المخلصات و عبادک المخلصین. اسئلك بالطور و مکلمه ان تقدّر لی ما قدرته لامائک اللآئی طفن عرش عظمتک و نطقن بشنائک. ای ربّ انا امتک و ابنة امتک قد اردت من سمآء فضلك ما ینبغی لشمس جودک و بحر کریمک انک انت الفضال المقتدر العزیز الوهاب.

آثار حضرت عبدالبهاء خطاب

به جناب ابن اصدق

[۱] جناب ابن اسم الله اصدق میرزا علی قبل نبیل علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

هو الابهی

یا من اقامه الله علی اعلاء حججه و برهانه و اظهار دلائله و سلطانه و تبلیغ امره و اسرار بیانہ علیک بهاء الله و سنائه لو اطلعت کیف جرى قضاء الله و احکام قدره علی آل الحق و عترته و اشتدت علیهم اریاح البلیاء و اخذتهم عواصف الرزایاء و استأصلتهم قواصف المنایا و استفزتهم زلازل ارتجت بها منهم الاعضاء و تزعزعت الارکان و تسعسع البیان و اظلمت الارحاء و التهبت لواعج الحسرة بین الضلوع و الجوانح و الاحشاء لشققت القلوب و مزقت الجیوب و لطمت الوجوه و اطلت العویل و اظهرت الضجیج و اعلیت الصریخ و سبقت الصوائح و التوائح فی هذا الخطب الشدید الجسیم الذی اورث للنفوس الحسرات و اوقع القلوب فی السکرات و اسال عن العیون العبرات و جعل الاحیاء اموات و بدل انوار المسرات بالظلمات فیا لها من بلیة احذقت بنا من کل الجهات و احاطت و نزلت مثل الصواعق الثاقبة فی حوالک لیالی الظلمات. ع ع

هو الابهی

ای عاشق جمال ذی الجلال، این احزان و اشجان و حسرت و اندوه و بلایا و رزایاء اگرچه اعظم از حد بیان و تعریف لسانست و جبال و تلال و زمین و آسمان تحمل نتواند لکن باید به قوت تأیید الهی و قدرت توفیق صمدانی و تحسین ربانی از اوج عزت سلطنت الهیه در ملکوت ابهی توفیق خواست و تحمل نمود و کمر خدمت به منتهای استقامت محکم برپست و زبان بگشود و تأیید روح القدس طلید و به هدایت من علی الارض برخاست. الیوم یومیست که باید ثابت و مبرهن کرد و در انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امر الله نشد بلکه اشراقش در افق ادنی بود، حال از افق اعلاست و نورش تابان تر گشت و شعاعش

هو الابهی

حضرت شهید میرزا علی محمد ابن حضرت اصص علیهما بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

هو الابهی

ای ناظر به ملکوت ابهی و مشتعل به نار محبت الله، مسطورات آن جناب تلاوت شد و نفعات ریاض حب استشمام گشت. از عنایات الهیه توفیق ثبوت و استقامت خواسته بودید. معلومست این امر الیوم اعظم امور و این شأن اهم شئون عند ربک العزیز القیوم. رب اجعل اقدام احبائک ثابتة علی امرک و راسخة فی حبک و اجعل قلوبهم منوراً بالاشعة الساطعة من ملکوتک الابهی و صدورهم منشرحة بآیاتک النازلة من جبروتک الاعلی. ای رب انهم ایتام التجاؤا الی کھف ولایتک و فقراء آووا الی ظلّ حمایتک و اذلاء تمسکوا بحبل عزک و عنایتک فانظر الیهم بعین رحمانیتک و اجعلهم آیه رحمتک بین بریتک انک انت العزیز المقتدر القدر.

در تفصیل جستجوی خانه آقا علی حیدر الّذی صعد الی الله بقلب طاهر و نفس زکیة و فؤاد مطمئن و حقیقة مقدّسة عن کلّ دنس لا یرضی به الله علیه بهاء ربّه الاعلی فی الافق الابهی، این امور مظنونہ مفتریه شأن اردل اقوام و اخبت عوام بوده. سبحان الله چگونه در حق آن گمان نمودند و از مفترین پذیرفتند. حیرت اندر حیرت آمد زین قصص. با آنکه نفوسی که در ظلّ تربیت الهیه پرورده شدند مظهر رحمت پروردگاری و خیر محضند و حتی خیرخواه دشمنان خویشند و فارغ از بیگانه و خویش. ناظر به منظر اکبرند و غافل از اغراض نفسانیة عالم بشر. دریای صبر و سکونند و امطار فضل پروردگاری چون. از دست امم عالم زهر چشند و شهد بخشند. زخم تیر و سنان را به جود و احسان مقابلی کنند.

بر من مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم می آید زمن

در حق چنین نفوس که خیرخواه عمومند چنین گمان و ظنون می نمایند. مفسدین را می پرورند و مهربان به بدخواهانند و به دوستان صادقان گمان چنین امر قبیحی و فعل فزیحی و نیت خبیثی می نمایند، فاعتبروا یا اولی الابصار. فنعم ما قال: خوش بود گر محک تجربه آید به میان. ع ع
در خصوص تعیین شخصی مرقوم فرموده بودید. آنچه مقتضای وفاست اینست که یکی از متعلقین آن جوهر امانت و دیانت تعیین شود و لکن این بسته به ظهور خلوص و استقامت است. از

هریک از آنها نجات محبت الله چنان که باید و شاید استشمام شود او خواهد بود. حال چون امور معوق است و حقیقت حال واضح نه و لعل الله يحدث عن قریب امرأ امید از فضل و عنایت الهی چنانست الامر يرجع لاهله یا آنکه نفس مبارکی از متعلقین جناب مرفوع الی الله بر خدمت امر برخیزد و از فضل الهی امیدواریم که عن قریب یکی از آنها به استقامت کبری موفق گردد.

ذکر استقامت احبای ط و خا فرموده بودید. از این خبر مشام معطر شد و قلوب منور گشت. از ملکوت ابهی با کمال عجز و ابتهال استدعا و نیاز می نمائیم که احبای آن خطه و دیار را چنان بر امر الله و عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم فرماید که جمیع احبای تأسی نمایند و اسوة حسنة گردند.

وقت ثبوت و استقامت است، هنیئاً للثابتین هنیئاً للراسخین فی هذا الیوم الشدید. ع ع جناب عرب صاحب را از قبل این عبد کمال اظهار محبت و اشتیاق بفرمائید. ذکر ایشان چند مرتبه در ساحت اقدس شده بود، اظهار عنایت فرمودند، لهذا ما کمال محبت و خلوص و داد را در قلب و قواد به ایشان داریم و این عنایت مبارک در هر حق ایشان عزت سرمدیه است زیرا تا وجود موجود و بنیان جهان باقیست ذکر و نعت ایشان جاودانیست، اگرچه الآن شاید مشهود نباشد. چون عموم احبای الهی در هر دیاری مطلع شوند عن قریب معلوم خواهد شد. در خصوص جناب خادم لیس لاحد ان یتکلم بحقه بکلمة واحده من عند نفسه ولا اعتماد علی الروایات.

در خصوص تکلیف خویش سؤال فرموده بودید. فاقصد ارض الّتی قدّسها الله فی کلّ کتبه و صحفه و زبره وادی الایمن البقعة المبارکه لتشرف بتراب قدسه الله و جعله مسجوداً للملأ الأعلى. مکاتیب را احبای به نحو سابق در یوم ظهور که ارسال می نمودند به همان قسم مجری دارند. ع ع

هو الابهی

[۳]

ط حضرت شهید ابن اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای دوست روحانی، هرچه بگویم و آنچه بنگارم حقیقت انس و الفتی که در هویت قلب تحقق یافته بیان نتوانم و تشریح و عیان نکنم چه که عالم امکان یعنی عرصه حسّ و حیّز خارج بالنسبه به مقامات دل و جان و جهان قلب و روان نظیر حیّز رحم بالنسبه به جهان و کیهانست. شتون و حقائق و تعینات و تشخصات و احکام و آثار و جلوه و تجلّی انوار این حقیقت خارجه را در عالم رحم تصور و تفکر و تقریر و تشریح نتوان نمود. پس خوش تر و دلکش تر آنکه بیان شتون و کمالات و حقائق

شاخصه هر عالمی را حواله به حقیقت کاشفه همان عالم نمائیم لهذا اگر مراتب حبّ الهی و روابط معنی و معنوی و الفت حقیقی را بیان خواهی رجوع به صفحه صافیة مجلیه دل و جان نما و البهاء علیک. ع ع

[۴]

هو الابهی

ط حضرت شهید ابن اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ساعی در اعلاء کلمة الله و خادم امر الله، چند محرّرات از آن منجذب به نفحات الله وارد و بر مضامین لطیفش اطلاع حاصل گردید. سبب تأخیر جواب انتظاری حصول نتایج و ظهور حقائق مخابرات معلومه معهوده بود. اگرچه معلوم و واضحست لکن تکلیف بعد از ظهور است، فعلینا الظواهر و الله یتولّى السرائر. باری شب و روز به ذکر شما مشغولیم و از حقّ می طلبیم که شما را موفق به شتونی فرماید که در قطب امکان آیت باهره جمال لامکان گردی و چون نسائم سحری از هر غباری پاک و مقدّس در ریاض محبت الله و حدیقه معرفت الله بوزی و چنان شعله ای زنی که حجابات آرایش من فی الاکوان را بسوزی و جهانی برافروزی و امواج خلوص از افنده و قلوب به سواحل بحر کبریا و شواطی دریای ملاً اعلی رسد حتّی ندای تحسین و صد آفرین از ملکوت ابهی پیایی به گوش هوش رسد و البهاء علیک. ع ع

محرمانه

الیوم آنچه تکلیف عمومست دلالت بر تمسک به عهد و میثاق الهی و ثبوت و رسوخ بر پیمان و ایمان ربّانیتست. این ذکر اعظم ادکار و مادون آن سبب اختلاف است. البتّه از آنچه سبب ذره ای اختلافست احتراز لازمست. ابدأ مگذارید که احدی به قدر رأس شعری منفذی باز کند که سبب تشّت و تفرّق گردد. حصن حصین امر الله را به جمیع قوی باید محافظه فرمائید. ع ع

[۵]

هو الابهی

ط جناب ابن اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ناظر به ملکوت الهی، اگرچه هوا در نهایت سورت حرارتست و منزل منافذش مسدود و نسائم

مقطوع لکن اهتزاز قلب از نفحات محبت احبّاء الله به درجه‌ای مشهود که زمام صبر و شکیب را از دست روده و با قلم شکسته به ذکر آن حبیب مشغولم. چه نویسم و چه گویم، مختصر اینست که ایوم وقت نداست و زمان زمان صلا و تبلیغ امر الله. اگر بتوانی چون سروش الهی و هاتف رحمانی ندائی بر مدهوشان خمر نادانی زن و از جام سرشار عرفان نیر اعظم لامکان به هوش آر و مخمور کن، به هوش آر و بیدار کن از خواب غفلت و سکر جهالت، مخمور و مدهوش نما از صهبای جانپور عشق و محبت ملیک مقتدر. این بیهوشی فخر هوشهاست و این مخموری جوهر مستوری و هوشیاری و البهَاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم.

چند پوسته است که خبری از شما نرسیده و اثری مشهود نگشته و پوسته مفصل ارسال شد که در جوف آن اوراق متعدده به جهت احبّای ارض خا بود، خبر وصول آنان نیز نرسید. باری این ایام وقت سکون و قرار نه و زمان تأنی و اصطبار نیست. چرا چون هاتف ملکوتی به بیان و اثبات امر مبارک در محافل انس نطق ننمائیم و یا چون آتش محبت الله و مشعل معرفت الله در انجمن عالم شعله نیفروریم و یا خود چون بحر تذکر و عرفان از نفحات رحمن نجوشیم و نخروشیم؟ وقت آنست که سطوت نداء آن ایادی امر ملکوت آفاق را احاطه نماید و اشعه ساطعه شمس حقیقت در زجاجات افنده من فی الابداع جلوه نماید. آیا بعد از صعود محبوب حبیب آرام گیرد و یا خود بعد از ستر جمال معشوق عاشق صبر و تحمل تواند؟ لا والله. فضای جهان چون تنگنای زندان گردد و فسحت دشت و صحراء زحمت و ضجرت آرد. امید این عبد از آن نفوس مؤیده آنست که آیت اعلائی کلمه الله گردند و رایت ظهور عظمت الله شوند. ایام تنگ است و وقت چون سیف قاطع در مرور. پس شتاب لازم که شجره وجود ثمره خویش ببخشد و حقیقت انسان مظهر آثار موهبت رحمن گردد. تا در پا قوتیست بادیه‌ای پیما و تا در دست اقتدار است قوت بازو بیازمای. تا در لسان قوه نطقی به ثنای جمال قدم و تبلیغ امرش متماداً پرداز. تا در چشم قوت بصری مشاهده آیات کبری فرما و تا در سمع احساسی ندای هاتف غیب استماع نما. باری نباید این فرصت را از دست داد و وقت را بی نتیجه گذرانند. الحمد لله همیشه منظور نظر عنایت الهیه بوده‌ای. پس توجه به جمال قدم کن و در نشر نفحاتش استمداد نما، جنود تأییدش می‌رسد و نفحات تقدیش می‌وزد و انوار توحیدش می‌درخشد و صبح امید می‌دمد. آن وقت بشارت و سرور بین و اشارت و حبور مشاهده کن. این مقامست که می‌فرماید: تالله لو تصل الی ذلک المقام لن تغفل عنه و لو یقطعک احد ارباً ارباً. ثبّتی که مرقوم فرموده بودید یک دسته مفصل اوراق از پیش ارسال شد و من بعد دسته دسته

هو الابهي

حضرت ابن اصدق عليه بهاء الله الأبهى ملاحظه نمايند

هو الابهي

يا من احببته منذ نعومة اظفارى قد تهلل وجه الخضراء بالنور الفائض من ملكوت الأبهى و افترت ثغر الغبراء بالفيض الشامل من جبروت الأعلى. قد تعطرت الارجاء بالنفحات القدسية التى عبقت من حدائق مواهب ربك فسبحان ربى الأبهى. قد قمصنى قميص العبودية الصرفة لجماله و توجنى بتاج الرقية المحضه و شرفنى بالفناء فى فناءه و الاضمحلال فى [جنابه] تالله الحق ان عبوديتى ابهى جوهره تتلأ فى الاكليل الجليل و رقيتى اعصم فريده تشعشع على التاج الوهاج و افتخر بها فى ملكوت الوجود من الغيب و الشهود و اتباهى بها بين ملأ العالمين. و انك انت تمسك بهذه العروة الوثقى و دع الورى على الوراء و التذليل الرداء على الغبراء و الخضراء و توجه الى ارض الخاء و اخلص وجهك لله و احصر ذكرك فى نعوت جماله الأبهى و انشر نفحات الله و بشر بشارات الله و اعل كلمة الله لعمر الله ان ذكره يغنيك عن كل ذكر و ثنائه شفاء لعنتك و حمده رواء لعنتك و نعته برد للوعتك و برهانه شفاء لصدرك و عهده نجاة لكينونتك و ميثاقه حياة لذاتيتك و وصاياه انشراح لصدرك و عطاياه فرح لقلبك و البهَاء عليك. ع ع

هو الابهي

در خصوص [وقايح] جناب سيد اسدالله مرقوم نموده بوديد. حقيقه شخص اول در اين مرحله نهايت خدمت را نموده و جميع احبای الهی بايد در حق او دعا نمايند و تضرع و ابتهال به ملكوت ابهي فرمايند كه در صون حمايت جمال قدم روحى لأحبائه فدا محفوظ و مصون ماند و همچنين سائر رفقای او.

در خصوص پاكتهای مرسول مرقوم فرموده بوديد كه وصول و عدم وصول معلوم نمى گردد. با جناب ميرزا اسدالله قرار نموده بگذاريد. جناب انتظام را دعا مى كنيم كه به عون اسم اعظم موفق بر حصول اعظم آمال گردند. و البهَاء عليك و على كل ثابت على عهد الله و ميثاقه.

مكاتيبى كه خواسته بوديد كل مرقوم گرديد و ارسال گشت. ع ع

[۷]

هو الابهی

خ ا حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای سرمست جام عشق، در این ایام به عون و عنایت حضرت احدیت منتظرم که نفوسی مبعوث فرماید که چون نار موقده در افنده برافروزند و چون علم مبین از اعلا علیین مبعوث گردند. چون دریا پر جوش و خروش باشند و چون کوکب منیر در افق اثیر پرشعاع و ملهم به الهام سروش. چراغ پرنور گردند و فروغ روشن از سیناء ظهور. تاکی این کواکب ساطع گردد و این انجم هدی لامع. ع ع

[۸]

هو الله

ط حضرت شهید ابن الشَّهید جناب ابن اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله

یا من تشبَّت بالعروة الوثقی، آنچه مرقوم نموده بودید ملحوظ گردید و مضامین شکرینش حلاوتبخش مذاق مشتاقین شد. سبحان الله نفحات ریاض قلوب چون منتشر گردد روح مستبشر شود و شمیم نسیم مهبّ محبت الله چون بوزد مشام اهل توحید معطر گردد. اریاح وله و انجذاب چون به هبوب آید بحور قلوب به هیجان آید. حمد خدا را که آن مستغرق بحر عنایت به آب حیات زنده و به فیض سحاب موهبت تر و تازه اند. الیوم جمیع همّت را به نشر نفحات الله بگمارید و در انتشار روائح قدس جهد بلیغ نمائید. الیوم یوم تأسیس است و زمان تمحیص. قدم محکم زن و سعی عظیم نما که هر یک از احبای الهی را همّت چنان شود که یک صف عظیم از جنود غفلت و جهل را در هم شکند و به نفحات قدس قلوب را مهتر کنند. از ارض خا قدری نسائم تبلیغ خفیف شده است. البته تشویق و تحریص نمائید چه که در الواح الهیه تبشیر انتشار در آن خطه و دیار بسیار شده. از حقّ بطلبید که شما مؤسس عظیم در این امر مهمّ مبین شوید یعنی انتشار کلیّی چه که فی الحقیقه ارض خا از نفحات حدیقه فؤاد آن متصاعد الی الله در اهتزاز آمد. پس آن حضرت باید که متصل آن تخم پاک را آبیاری فرمائید چه زارع ایشان بودند و ساقی و آبیاری ان شاء الله شما علی الخصوص. الحمد لله مساعی عظیمه آن حضرت در دیار سبب نتایج کلیّه گردید و حکومت به هیچ وجه تعرضی ندارد و حضرت شهریار در نهایت عدالت و بردبار. فی الحقیقه باید که جمیع دوستان از دل و جان دعا به حکومت نمایند که به این درجه به حمایت برخاسته و البهاء علیک. ع ع

هو الابهی

ط جناب ابن من شهد لسان العظمه بتقدیسه علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

یابن من شهد لسان القدم بتقدیسه، آنچه مرقوم نموده بودید مشهود و معلوم گردید. از فضل جمال قدم امیدوارم که در جمیع امور موفق و مؤید باشید. محاوره با حضرات رجال مقبول، و بجا و لکن اصرار زیادی در ملاقات به نفسی ولو به جهت تفهیم بعضی امور مشتبه باشد مفرمائید چه که مبادا گمان احتیاج کنند. ان ربك غنی عن العالمین و یؤید امره بنفحات من ملكوته الابهی وینشر انواره فی الآفاق بقوة من جبروته الاعلی انه لعلی کل شیء قدیر. نظر این عبد به ملكوت ابهیست و استمداد از آن افق تقدیس می نماید. قسم به مرتبی وجود که تأییدات از آن ملاً اعلی پیایی چون امواج بحر اعظم و فیضان غمام اکرم می رسد و آنی لایتهل الی ملكوته ان یؤیدک فی جمیع الشئون. ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم من ذا الذی ینصرکم بعده فعلی الله فلیتوکل المتوکلون.

اما انصافش اینست که اعلی حضرت و حضرت مستطاب در قضیه آقا سید اسدالله نهایت رعایت را مجری داشتند. نور انصاف بود که از افق عدل طالع و لائح گردید. از فضل الهی امیدواریم که در مقابل این عدل و انصاف تأیید غیبی رسد و آثار توفیق مشهود گردد.

در خصوص صفی علی شاه، چون از طهران بعضی از احبای الهی مرقوم نموده بودند که مریدان او این ردیه را گرفته و در محافل و مجالس افتخار می نمایند و استهزاء به امر می کنند و اصرار نمودند که جوابی مرقوم گردد جناب میرزا حسین شیرازی مختصر چیزی مرقوم داشت. شما می دانید این عبد این گونه کلمات و ردیه را سبب اعلاء می دانم علی الخصوص از نفوسی که ملتفت عبارات لفظیه نیز نباشند. رد آنچه از این قبیل است هرچه بیشتر بهتر است. منکرین و رادین اول منادی حق هستند. مثل ردیه که ابن اثیم مرقوم نموده. این نفوس اهمیتی نداشته و ندارند. عن قریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف عظیمه برد نوشته و نعره زنان فریاد کنند چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود معترضین و منکرین و رادین عظیم تر و کثیرتر گردد و کل سبب اعلاء کلمه الله است. شما دعا نمائید که خدا از این قبیل رادین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است.

در خصوص سفر به ارض خا بسیار موافق. از الطاف الطافیّه مستدعی و در مطاف ملاً اعلی

عَبَّة طاهره راجی و ملتسم که مؤید به اشعال نار محبت الله در قلوب احباء الله شوید به قسمی که شعله حرارتش تا ملکوت ابهی رسد و این عباد نیز در این ارض از آن حرارت نصیبی بریم. و باید به احبای الهی تعلیم فرمائید و اعلان کنید که آنچه این عبد نسبت به خویش مرقوم می نماید همان حَقْسْت و تکلیف کَلِّ اتِّباع آنست و تفسیر و تأویل جائز نه. این عبد را لقب و اسم و رسم حقیقی در جمیع عوالم الهی عبدالبهاء بوده و به کَرَات مرقوم شده که اِنَّ عَبْدِيَّتِي لِعَبْتِهِ الطَّاهِرَةِ اَكْلِيْلِي الْجَلِيْلِ وَ تاجِي الْوَهَّاجِ وَ بِهَا افْتخر فِي مَلَكُوتِ الْاَمْرِ وَ الْخَلْقِ. اینست مسجد اقصی و سدره منتهی و افق اعلی و جبروت اسمای این عبد. اصمَّ اذا نوديت في الحي باسمي و اَتْنِي اذا قيل لي يا عبده لسمع. و البهاء عليك و على كَلِّ ثابت راسخ على عهد الله و ميثاقه العظيم. عبدالبهاء ع آنچه از قلم اعلی نازل همان را امضا قرار دهید. هذا فضل خصصك به بين المقرين.

[۱۰]

هو

ط حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

یا ابن من یلوح وجهه فی الملاء الاعلی، چند روز پیش مکتوبی ارسال شد لهذا در این دفعه مختصر مرقوم می شود. مکاتیبی به جهت حصار مرقوم شده بود، ارسال گردید که بفرستید. لکن به کمال سرعت ارسال ارض خا فرمایند که در نهایت انتظارند. جمیع احبای الهی را از قبل این عبد تکبیر ابداع ابهی ابلاغ فرمائید. و البهاء عليك. ع ع و یک مکتوب به جهت آقا احمد ابن جناب آقا محمد علی قائینی المتصاعد الی الله است، آن را نیز زود ارسال فرمائید.

[۱۱]

هو الله

ط حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی

هو الله

این آواره بادیه محبت الله، هر چند در پس صد هزار کوه و دشت و صحرا افتاده با وجود این در کمال روح و ریحان در این دم همدم یاد تو گردیده و به نگارش این نامه پرداخته. سبحان الله این چه رازیست و این چه نیاز که با وجود عدم قرب ظاهر در کمال الفت و محبت جان و دل. لو انفتحت

ما فی الارض جمعاً ما آلفت بین قلوبهم. و از الطاف حضرت احدیت امیدواریم که در جمیع
شئون موفق و مؤید باشی و از هر جهت ممنون و خوشنود. ع ع

هو الله

[۱۲]

طهران از حضرات ایادی امرالله حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان، شب و روز میاسا و دمی آرام مگیر. اوقات را حصر نشر نفحات کن و انفاس را
وقف اعلاء کلمة الله نما. چنان جوشی بزنی که خروشش به بقعه مبارکه رسد و جان یاران خوش
گردد. حضرت فائز به رفیق اعلی جناب اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی همواره به این امر
منیع همدم بودند و به جانفشانی توأم. دمی نیاسودند و سر به بالین راحت ننهادند. جمیع ایام را با
وجود بلایا و مصائب بی منتهی در هدایت اهل ضلالت کوشیدند. اینست که در افاق امر مانند ستاره
روشن درخشیدند و علیک التّحیة و التّناء. ع ع

هو

[۱۳]

جناب شهید ابن شهید حضرت ابن اصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله

ایها الشّهِید ابن الشّهِید الثّابِت علی عَهدِ اللهِ و میثاقه الَّذی اخذَه فی ذرّ البقا عَمّن فی ملکوت
الانشاء لعمر الحقّ انه مذکور فی کُلّ کتاب حکیم. طوبی لک علی هذا الثّبات بشری لک علی
هذا الرّسوخ الَّذی یصلّین به علیک الملائع العالین. ثبّت النّاس علی هذا العهد الوثیق و الصّراط
المستقیم و المنهج القویوم و انه لمیثاق لو یعلمون عظیم لانّ به یستحکم ارکان الامر و یتشید بنیان
الحقّ و یرتفع اعلام الذّکر و یصان دین الله عن شرّ المارقین و تحریف الغالین و تهدید المؤلّین.

خدمات آن جناب در ملکوت ابهی مثبت بود و اکنون در نزد این عبد از وصف فزون و لک ان
تشکر ربّک فی کُلّ آن و حین من هذا الفضل العظیم. تفصیل آقا خان و شیخ احمد و جمال الدّین
افغانی به کرات و مرآت به آن جناب مرقوم گردید که اینها با چند نفس دیگر بی دین و ایمان بی
فکر و ادراک اتفاق نموده اند و در مدینه کبیره مخابره با کسان اهل فساد دارند و شبهه نیست که
این فساد از آن نقوس جاهله بروز خواهد کرد. شما به اولیاء امور این کیفیت را درست توضیح

فرمائید که مبادا وقتی که فساد اینها بروز کند کسان دیگر نیز بدنام شوند و متهم گردند چه که خواهند گفت که شیخ احمد از آن طائفه است. دیگر نمی دانند که این شخص مردود داماد میرزا یحیی و مطرود این طائفه است و کمال عداوت را به این عباد از جمیع جهات دارد و چند سالست که اول بالذات با آقا خان و بعد با جمال الدین در جمیع محافل و مجالس در صدد تحریک انواع فساد در حق این عباد بوده. باری خصومت یحیی یعنی صبح ظلمانی با این طائفه بهائیان مثل شمس در وسط سماء واضح و مشهود و مشهور و حتی در جمیع نشریات او روپا مذکور با وجود این شاید بدخواهان و مدعیان در نزد اولیای امور باز امر را مشتبه نمایند. باید آن جناب به جمیع وسائل این کیفیت را دوباره واضح نمائید که حکایت سخنة شتر و فرار روباه نگردد. الحمد لله این نفوس خائنه به سزای خویش رسیدند زیرا در مدینه کبیره ایشان را گرفته اند و اوراق فساد در منزلشان بیرون آمد. گویا استغفرالله نسبت به اولیاء امور آن سامان مذمت شدیده بوده است و به فساد عظیم دلالت می نمودند و با مفسدین اطراف مخابره داشتند. ان الله لا یصلح عمل المفسدین. الحمد لله اعلی حضرت شهریار ایران این ایام سراق انصاف و مروّت بلند نموده اند و در صدد راحت و آسایش عموم رعیت هستند و همچنین شاهزادگان عظام و وزرای کرام. باری جمیع احبای الهی باید که به درگاه احدیت صد هزار شکر نمایند که شرّ این نفوس مفسده از سر دولت و رعیت رفع شد چه که این نفوس بلهای بیچاره را اغفال می نمودند، فقطع دابر قوم فاسقین الحمد لله رب العالمین. ع ع

مکاتیب به خراسان مرقوم شد و ارسال گردید، در جوفست، برسانند. ع ع

[۱۶]

هو الله

ارض خ حضرت شهید ابن الشّهد علیه بهاء الله الابهی

الله ابهی

ایها المنادی بالمیثاق و الناشر لنفحات الله فی الآفاق استبشر بفضل ربک الذی خصصک به فی ملکوت الوجود و جعلک قائد اهل السّجود فی هذا الیوم المشهود و أطلق اللّسان و انثر درر المیان و غرر التّیان فی الثّناء و المحامد الّتی تلیق لتلك العتبة العلیا بما یدک شدید القوی و ادركک بشائر الملکوت الابهی و جذبتک الحان الملاء الاعلی و انطقک بالثناء بین ملاء العلیین فی مجامع الذکری و نور وجهک فی العتبة السّامیة العلیا اذا فاشد ازک و قو ظهرک و شدّد عزمک علی

خدمة امررتك وقم على الترويح و ارفع الضجيج فى مشاهد النور البهيج حتى يحرق اجيج نارك سبحات اهل الشبهات و حجابات اهل المتشابهات و اضرم نار محبة الله فى قلوب الاصفياء و غنّ و رنّ بابدع الالحان فى رياض جنة الابهى لعمرک روح القدس يؤيدک و روح الامين يلهمک و روح الميين يشوقک و جنود العالين تؤيدک و قواء الملكوت تنصرك و البهاء عليك. ع ع

هو الابهى

[۱۵]

حضرت شهيد ابن شهيد اسم الله الاصدق عليه بهاء الله الابهى ملاحظه نمايند

هو الله

محرم خلوتگاه الهى و امين خزائن اسرار ربانى سرور کامکارست که مرکز سنوحات رحمانيه است و مجمع خصائل و فضائل انسانيه، شخص مؤيد است و نفس موفق، عدل مجسم است و عقل مشخص، جنود محمود تأيد را ميدان وسيع است و پرتو آفتاب حقيقت را مجلاى بديع، لهذا انظار دائماً در انتظار است که از آن نجم سعادت انوار موهبت بتابد و سمند کامراني در ميدان رحمانى بتازد و مظهر آيات توحيد گردند و مطلع کوکب تأيد والسلام. ع ع

هو الله

[۱۶]

طهران حضرت شهيد ابن الشهيد عليه بهاء الله الابهى

هو الابهى الابهى

يا من ينادى بالميثاق فى تلك الآفاق، مكتوب مورخ به چهاردهم محرم اليوم جواب مرقوم مى شود و بتمامه قرائت گشت. از كثرت غوائل و مشاغل ميسر نشد که جواب داده شود. اين از قصور عبدالبهاء نه بلکه اين فتور از كثرت مشغوليت و هجوم مهام امور است. بايد آن حضرت و اوليائى الهى به صبر موفور موصوف باشند. بارى به جمال ابهائش قسم که دقيقه‌اى از ياد احبّاء فتور ندارم ولكن فرصت تحرير و تقرير نه لهذا بايد معذور بداريد. از خير ثبوت و رسوخ احبّاء و انتشار نفعات الله و معدلت حضرت شهريار عادل و حُسن تمشيت امور به همت صدر كامل نهايت بشاشت حاصل گشت. فى الحقيقه اين پادشاه دل آگاه سزاوار ستايش است و اين وزير خطير لايق مدح و نيايش. جميع احبّاء در خلوات و جلوات بايد به ادعيه خيريّه پادشاهى مشغول باشند تا تأييدات غيبه اعلى حضرت تاجدار را با جناب مستطاب صدر بزرگوار احاطه نمايد.

باری در چنین زمانی که دست تطاول معتسبان کوتاه باید احبای الهی دقیقه‌ای آرام نگیرند و به آنچه سبب عزت پایدار است و خیرخواهی جمیع اهالی آن خطه و دیار تشبث نمایند. صفحات قدس منتشر کنند و تعالیم الهیه را بتمامها مجری دارند. اگر در چنین نوبهاری چون گل شکفته نگردند آیا دیگر از چه نسیمی به اهتزاز آیند؟ بگوای احبای الهی، وقت وقت نداست و زمان زمان تبثل به ملکوت ابهی. سراج هدایت را روشن کنید و صون حمایت حضرت احدیت را درع و جوشن فرمائید. در این هوا پروازی و در این گلزار نغمه و آوازی. عن قریب از معموره جهان کل به مطموره ویران هجوم نمایند و این حیات فانیه را نتیجه و ثمری نه مگر آنکه در ارض هدایت تخم حقیقت افشانند و در ریاض روحانیت شجر پُرمی نشانند تا نتایج این سعی و کوشش را در جهان ابدی و عالم سرمدی مشاهده کنند. باری امر تبلیغ را بسیار ترویج نمائید و اعلاء کلمه الله را اساس این بنیان جلیل دانید. الیوم اهم امور این امر است. تا این عنصر قوام نیابد جنت ابهی چنانچه باید و شاید در این صحرا خیمه نیفزاد. علی الخصوص در صفحات خآء بسیار سعی و کوشش لازمست تا نفوس تربیت شوند و در کمال اطاعت و انقیاد اوامر حکومت را اطاعت نموده سبب تربیت کل طوائف گردند و تعدیل اخلاق کنند و تشویق اکتساب فیوضات و صفات نیر آفاق. آن وقت ایران رشک جهان گردد و اقلیم فارس غبطه جمیع نامشود.

ورقه نورآء امه الله والده محترمه را تکبیر برسانید. هر وقت اسباب راحتی و سهولت میسر گردد که به روح و ریحان به زیارت عتبه مقدسه ممکن شود در کمال احترام آن ورقه نورآء را بفرستید. چون فی الحقیقه از بدایت امر تا به حال نهایت زحمت و مشقت را کشیده‌اند و مصائب و بلا یاء دیده‌اند لهذا باید نهایت ملاحظه را در حقشان داشت و علیها و علیک البهآء. ع ع مکاتیب مرسوله جمیعاً رسید، مطمئن باشید. سبب تأخیر در جواب کثرت مشاغل و متاعب است.

هو الله

[۱۷]

ط حضرت الشهید ابن الشهید جناب میرزا علی محمد علیه بهاء الله الابهی

هو الله

یا ملجنی و ملاذی یا ربی و رجائی انی ابتهل بكل ذل و انکسار الی ملکوت رحمانیتک یا ماحی آیه اللیل الالیل و مشرق آیه النهار من کبد الاسحار ان تؤید بقوه فردانیتک التافده فی حقائق

الاشیاء الشَّهید ابن الشَّهید فی هذا القرن المجید انک انت المقتدر العزیز الحمید.
در خصوص اصلاح بین مرقوم نموده بودید. هذا شأنک و شأن عیید البهَاء، اَیْدک الرِّب و
وَقْتک بشدید القوی.

در خصوص واردین از ارض مقدّس و روایات مرقوم نموده بودید. هر روایتی که سند در دست
نباشد اعتماد نشاید زیرا اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانیست. نصوص معمول بهاست و بس.
در خصوص امة الله و رِقَّة مطهّرة زکیّه مرقوم فرموده بودید. اذن از پیش داشتند ولی چندی قبل از
عشق آباد اذن به جهت ورقه روحانیّه خواسته بودند، رفت، چندی پیش آمد و مراجعت نمود. در این
صورت رفاقت که خواهد کرد؟ ولی امة البهَاء والده در هر وقت و هر کس را بخواهند همراه بیارند
مأذونند، احتیاج به استئذان نیست.

در خصوص اجتماع احباب نوزده نوزده در این ایام موافق، اما عدم استماع قرار شوری، آنچه
مجلس شور قرار در این خصوص و خصوصیات دیگر بدهند کلّ باید بدون توقّف اطاعت نمایند زیرا
اگر چنین نباشد از حکمت دور است و اسباب هرج و مرج امور و علّت اختلاف و ازدیاد بلا یاء
عبدالبهَاء. البتّه احبّای الهی راضی به این نمی شوند که مصائب این عبد روز به روز مزدا د گردد.
احبّای الهی اگر تمکین تامّ از محفل شور روحانی نمایند هم امور منتظم می گردد و هم عبدالبهَاء در
مشقّات لاتحصی مبتلا نمی شود.

در خصوص ذکر ص در الواح مرقوم نموده بودید. ان شاء الله من بعد ذکر خواهد شد. مکتوبی به
جهت م ش ارسال شد، برسانید و همچنین به جهت اقارب حضرت اسم الله المتصاعد الی
الملکوت الابهی. جمیع دوستان را تکبیر برسانید. ع ع

در خصوص محافل تبلیغ بسیار سعی نمائید که تشکیل شود. بر هر فرد به حکمت تبلیغ واجب
است و وقت از دست می رود. ع ع

حضرات اعضای شور باید محرم یکدیگر باشند و کتمان سبب حزن و بلکه غضب و اختلاف
می شود مگر اموری که تخصیص به افراد دارد یعنی نفسی یکی از اعضای شور را محرم خویش
کند و سرّش را بیان نماید و خواهش کتمان کند و الا اگر بنا باشد که هر یک اعضا کتمان اسرار
نمایند و چیزی ابراز نکنند در این صورت شور تحقق نیابد علی الخصوص الحمد لله ما جز محبّت الله
و ایمان و ایقان و معرفت الله و عبودیت آستان مقدّس و اطاعت و انقیاد و صداقت و امانت به سریر
سلطنت و خیرخواهی عموم سّری و رازی نداریم. جمال مبارک ما را راحت فرمودند که به جمیع

اهل عالم خیرخواه باشید و با کلّ به محبّت و صداقت و مهربانی معامله کنید علی‌الخصوص در اطاعت اولیاء امور بکوشید و به هیچ وجه من الوجوه در امور سیاسیّه مداخله ننمائید بلکه شقّ شفه نکنید. در این صورت دیگر چه سرّی می‌ماند که کسی کتمان نماید، مگر مصالح شخصیه که نفسی دردی داشته باشد و نخواهد کسی اطلاع یابد و یا خود محبّتی داشته باشد و نخواهد کسی مطلع گردد و البهائ علیک. ع ع

[۱۸] طهران حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای بنده حقّ خادم پیمان، امة الله ورقه طیبه روحا والده محترمه با جناب آقا میرزا احمد و جناب میرزا محمد علیهم بهاء الله الأبھی وارد به بقعه مبارکه شدند و به شرف مثل به عتبه مقدّسه فائز گردیدند و به موهبت کبری موقّق و به عنایت عظمی مؤید شدند. مدتی حضرت والده محترمه و امة الله رفیقہ اش در حرم بودند و جناب میرزا احمد و میرزا محمد معاشر و مجالس ما. بعد مرتخص شدند و به خراسان مراجعت فرمودند. از خدا می‌طلبم که در رجوع سبب شعله نائره محبّت الله گردند و آنچه مکاتیب خواستند با وجود عدم مجال مرقوم شد و تسلیم گشت. فی الحقیقه در نهایت تضرّع و تبتّل و ابتهاج و توجّه آیام را در این بقعه نورا گذراندند. از حقّ می‌طلبم که بر جانفشانی و زندگانی جاودانی موقّق و مؤید گردند.

در خصوص جمال مرقوم نموده بودید. این حکایات و روایات را اهمّیتی ندهید. بر خدمت امر الله قیام نمائید و به نشر نفحات الله مشغول شوید. الحمد لله چون نیت لله است مطمئن باشید و یحقّق الله الحقّ بکلماته و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

هو الابھی

[۱۹]

ط حضرت ابن اسم الله الاصدق علیه و علی ابیه الّذی استجار جوار الرّحمة الکبری فی الملکوت الابھی بهاء الله الابھی ملاحظه نمایند

هو الابھی

یا من جعله الله منادياً باسمه اعلاء لکلمته، در جمیع احوان به یاد آن منجذب الی الله مشغولیم و از الطاف جمال کبریاء و تأییدات ملکوت غیب امیدوارم که مؤید به نفحات جنّت ابھی باشند، از

نسائم گلشن قدس الهی به جانی زنده و قوت روحانیّه مؤید گردد. الیوم امری که مؤید به تأییدات الهیّه و مظهر توفیقات غیبیّه است تبلیغ امر مبارک و نشر نفحات قدس ریاض احدیت است. باید جمیع شئون از خصوص و عموم نسیان و فراموش شود و به این وسیله عظمی که سبب حیات من فی الابداعست تشبث نمود. جسم امکان الیوم حیات امکانی دارد. باید متهای جهد و کوشش را مبذول داشت که جمال و کمال حیات و وجود در این جسم هیولائی و هیکل عالم امکانی ظاهر و عیان گردد و فیض وجود از سلطان موجودات بر کلّ ممکنات فائض شود. بعضی اوراق به جهت اهل خا ارسال شد، در طی این مکتوبست. عبدالبهاع

[۲۰] طهران حضرت شهید سلیل حضرت اسم الله الاصلدق علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای ناطق به ثنای پروردگار، در این ملک وجود و عرصه شهود نفوسی به مقامات قدسیّه نائل و به حضرت رحمانیّه پی برند که از این شئون که مانع و حائل و حاجب و حاجز است خلاص شده قصد معارج ملکوت ابهی نمایند و به ملاً اعلی شتابند. یعنی اگر در مکان سائرنند به جان و دل در ذروه لامکان پرواز نمایند و به ظاهر اگر در افق ادنی متحرکند به حقیقت در افق ابهی به راز و نیاز دمساز گردند. این مقام موتوا قبل ان تموتوا است. ای یار مهربان، اگر از مواهب یوم ظهور بوئی استشمام نمائیم از آنچه در عالم ملکوت که نظرش به عالم ملک است نیز بگذریم و در سبیل جمال ابهی جان و دل را رایگان فدا کنیم و زهر فنا را چون شهد بقا بچشیم و البهاع علیک. ع ع

هو الله

[۲۱]

ط حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده اصدق جمال ابهی، مکتوب شما واصل و از ارتحال ورقه نورآء امه الله والدة محتومه علیا به ملکوت ابهی محزون مباشید، مسوزید و مگدازید. الحمد لله که از بدو حیات طریق نجات یمود و در ظلّ شجرة مبارکه نشو و نما کرد تا آنکه به منتهی آمال و رقات مقدسه نائل گشت. به شرف مثول فائز شد و مشاهده انوار طلعت بی مثال کرد. مورد الطاف بی نهایت شد و مطلع انوار موهبت گردید. مشتعل به نار محبت جمال اعلی شد و منجذب به نفحات قدس ملکوت ابهی. ثابت بر

پیمان بود و متشبّث به ذیل رحمت حضرت یزدان. در عاقبت حیات به بقعه مبارکه مشرف شد و طواف تربت مقدّسه کرد. در نزد کلّ محترم بود و شب و روز در حرم. فی الحقیقه از هر جهت سزاوار هر ستایش بود و شب و روز به پرستش و نیایش مشغول تا آنکه مأذون به رجوع گشت و در احسن بقاع طریق تربت مقدّسه نورآء جام موهبت نوشید و به جوار رحمت کبری پرواز نمود. دیگر چه موهبت است اعظم از این و چه عنایت است اشرف از آن؟ و عبدالبهاء شهادت بر این می دهد که آن جناب بعد از صعود حضرت شهید اسم الله الأصدق علیه بهاء الله در حقّ آن ورقه نورآء نهایت خدمت و رعایت را مجری داشتید و از هیچ جهت قصور نفرمودید و این سبب سرور من است. امیدوارم که جمیع ابنآء مانند شما به خدمت امّهات موفق گردند و سبب مسرتشان شوند زیرا حقوق پدر و مادر مقارن حقوق حضرت احدیّت است و بالوالدین احساناً دلیل واضح مبین و علیک التّحیة و الثّناء فی الآخرة و الأولى. ع ع

[۲۲] طهران حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله

هو الابھی

یا من وفقه الله بحبّ عظیم من عبدالبهاء، نامه روحانی واصل و آنچه خواسته بودید جمیع جاری شد. مکاتیب در طیّ مکتوبست، به صاحبانش برسانید. به امری قیام نما که الیوم مقارن تأیید است و مغناطیس توفیقات الهیّه و آن ترویج و تبلیغ و تعلیمست. آنچه به تصوّر آید تحقّق نیابد مگر این امر عظیم که شجره مبارکه اصلها ثابت فی الأرض و فرعها فی السّماء و توتی اکلها فی کلّ حین است. ورقه رحمانیّه المتصاعده الی الله والده معترمه آن حضرت حین رجوع به ارض خا مکاتیب بسیاری خواهش نمودند و جمیع مرقوم شد، یمکن یک کتابی بود، آنچه خواستند مرقوم گردید. بعد از صعودشان مناجات مفصل مرقوم شد و نزد آن جناب ارسال شد، حال خبر وصول رسید و نسخه ای به ارض خا نزد جناب آقا احمد ارسال گشت. باری مقصود اینست که الیوم باید مانند مشعل شعله زد و چنان آتش محبت الله برافروخت که امکان شعله افروزد و نار الله الموقده در قطب عالم زیانه کشد. و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

هو الابهی

یا من ارجو الله ان یجیره فی صون حمایته وینجده بجیوش عونہ و عنایتہ انه خلف صدق لاسم الله الأصدق الّذی صعد الی الرّیفق الأعلى مقعد صدق کریم اتی اخاطبک من مرکز العبودیة الکبری خافض الجناح خاضع الأركان خاشع الصّون لله وحنون الرّوح علی احبّاء الله واقول یا حبیبی کن طیب الأفئدة ولبیب الأحبّة وشدید الحبّ وبدیع التّلق فی المحافل العظمی و المجامع الکبری وانطق بذکر ربّک الرّحمن و بشر بملکوت مولاک المّان وازتر زئیر اللّیوث فی غیاض الدّعوة الی الله وبلّغ امر ربّک مشارق الأرض و مغاربها لانه ایدک بملائکة الالهام وبقوّة برهان فباللسان تحرق الصّفوف و تکسر السیوف و تشدّ فی الألوف وجعلک آیتہ الکبری ورايته الّتی تخفق علی الصّروح العلیا و اتی ابتهل الی الله ان ینور وجهک و یشرح صدرک و یفرح قلبک و یطیب فؤادک و یشیر روحک لانک خادماً للمیثاق الّذی انتشرت انواره علی الآفاق و ذلّت لعظمتہ الرّقاب فسوف تری انوار التّأیید ساطعة الفجر علی کلّ الأقالیم و صوت التّهلیل و التّکبیر متصاعداً الی الفلک الاثیرو افواج روح المیثاق کامواج بحر الأشراق تتابع علی الآفاق و انّ علم النّقص منکوساً و جناح التّکث مقصوصاً و بنیان التّبئّل مرصوصاً فی هذا الّکون العظیم فاستبشر بهذا البشارة الّتی یفرح بها قلوب المخلصین و یعلو بها کلمة ایادی امر الله فی الحشر الکبیر.

نامه مرسل و وصول یافت. مضمون و معانی دلالت بر توفیق ربّانی داشت. الحمد لله خدمات آن حضرت در آستان مقدّس مقبول بوده و هست. چندی پیش مرقوم گردید که از مفتریات حاصله و سوء نیت نفوس کاذبه و مساعی عصبه یموتیه لا یحیائیة ملال به خاطر راه مدهید. عن قریب به عون ربّ مجید حقیقت حال واضح و پدید شود و حزب فساد به عذاب شدید مبتلا گردند. المنة لله که نور حقیقت بتافت و اعلی حضرت پادشاهی و جناب صدارت پناهی مفسد را از مصلح بشناخت و الحمد لله عمق این بحر صاف است و تکلیف کلّ صلح و صلاح و صدق و صفا و خدمت و اطاعت امیر بدیع الألطاف. مادام اساس دین یزدان و آئین رحمن چنین رزین و رصین است از کید و کین مفترین و مرجفین چه باک و بیم. توکل به حضرت مقصود نمائید و در ظلّ ممدود تحت لوآء معقود توجّه به مقام محمود جوئید و مطمئن به تأیید موعود گردید. امة الله الرّیائیة الورقة الرّحمانیة المتصاعدة الی الله به بقعة مبارکه مشرف شدند و چون مأذون مراجعت گشتند مکاتیب متکاثره و اوراق و افره به همراهی ایشان ارسال به خراسان شد و همچنین بعد از صعودشان مناجات مفصله

مرقوم گشت و ارسال گردید. البتّه تا به حال رسیده. ابن شهید مرقوم نموده‌اند و شما نیز مرقوم فرمودید که بعد از خروج شما غربت سبب سرگردانی ابن شهید می‌شود. این ملاحظه بجاست لهذا بهتر آنست یا به همراهی خود حرکت دهید و یا آنکه به دست امین غیور غمخوار صادقی تسلیم فرمائید تا حین رجوع شما مواظبت تامّه نماید و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

[۲۴] طهران حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای مونس قدیم، آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و سبب فرح و مسرت بی‌پایان شد زیرا دلالت بر ثبوت و استقامت شخص محترم می‌نمود. استقامت بر امر الله از اعظم مواهب حیّ قیومست و شخص مستقیم به نصرت جنود ملاً اعلی موعود و این از خصائص جواهر وجود ولی صعب مستصعب. فاستقم كما أمرت برهانیت عظیم و شیئتی الآیتان دلیلیست مبین. لهذا این عبد در جمیع احیان تضرّع به حضرت یزدان می‌نماید و جزع و زاری می‌کند و مناجات می‌نماید: رَبِّی رَبِّی ثَبَّتْ قَدَمِی عَلَی صِرَاطِکَ الْمُسْتَقِیْمِ وَ وَقَفَّنِی عَلَی خِدْمَةِ اِمْرَکَ الْعَظِیْمِ وَ اسْتَقَمَّنِی عَلَی اَعْلَآءِ کَلِمَتِکَ بَیْنَ الْعَالَمِیْنَ.

در خصوص حضرت شیخ جلیل علیه بهاء الله و ثنائه و تحیّته و سلامه مرقوم نموده بودید و صفحه‌ای که مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید. تحریر همین صفحه مغناطیس تأیید است، عن قریب آثارش ظاهر و باهر گردد. این اعلان بسیار مناسب و موافق واقع زیرا شب و روز قوّت قوم یموت نشر اراجیف است. حال نسبت به ایشان این در بسته شد و خاطر مرجضین خسته.

و اما جناب شیخ محمد ملقب به فاضل را از قبل عبدالبهاء ابلاغ دارید که ما را امید چنین است که سیف مسلول عهد و میثاق باشی و شعله محرقه در قلوب اهل نفاق و انشاء الله چنین خواهی شد. خفّاشان مهین در ظلمات زیر زمین توهین آفتاب خواهند ولی اینشان سزاوار گوش خراطین است نه آذان طیور علیین. قصد آن دارند این گلپاره‌ها کز حسد پوشند خورشید ترا. هیهات هیهات، قضی الامر الذی فیه تستفتیان. ناقضین به چنان خسران مبین افتاده که عبرة للناظرین گشته‌اند، بیا و تماشا کن، وجوه یومئذ مغبرة ترهقها قتره.

در خصوص حمایت و عنایت و رعایت و صیانت آن شخص جلیل محترم مرقوم نموده بودید. فی الحقیقه بیش از آنست که مرقوم نموده‌اید. من می‌دانم و به سبب اینست که حضرت یزدان

ایشان را به جنود لم تروها نصرت می فرماید و امیدواریم که الطاف خفیه الهیه روز به روز بیفزاید و گلشن آمال آن فخر رجال بیاراید.

و اما در خصوص خود آن حضرت، آنچه که ایشان مصلحت بدانند همان موافق و باید اطاعت فرمائید. ابدأ به قدر ذره ای از آن خط مستقیم انحراف نجوئید ولو اسباب مجبره به میان آید. اطاعت اولی الامر مقرون به اطاعت رسول است. فتور در این قصور در آنست.

و اما در خصوص وصیت مرحوم جناب حاجی عبدالرحیم، به همان قسم که وصیت خود ایشانست مجری دارید و در این ایام چون در ارض مقدس نهایت عسرت حاصل گشته اگر ممکن شود آن مبلغ را به سرعت ارسال دارید.

و اما در خصوص اسامی مرقوم نموده بودید که از پیش مرقوم شده. آنچه تا به حال اسامی مرقوم داشته اید جمیع نوشته و ارسال گردیده است نزد خود آن جناب. حال این اسامی نیز مرقوم خواهد شد. و علیک التّحیة و الثّناء. ع

[۲۵] طهران حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ایادی امر الله، مدتیست نامه ای از شما نرسیده و خبری نیامده. اموری که گرفتار به آن گشته بودید البتّه مانع و حائل گشته و البتّه تا به حال تمشیت یافته، از آن مشغولیت و متاعب خلاص شده اید و فراغتی حاصل گشته و به وصول این مکتوب تفصیل را مرقوم بدارید تا سبب روح و ریحان گردد. چون مشغولیت به تمشیت امور مانع از مسائل مهمّه گردد باید وقت را منقسم به دو قسم نمود، قسمی را به ترتیب و تکمیل امور لازمه پرداخت و قسم دیگر را در ترویج آثار و انتشار انوار صرف نمود. چون بدایت تأسیس است لهذا اعظم امور الیوم ترویج است و بعد از ترویج ترتیب است. اگر حال به ترتیب پردازیم ترویج تأخیر افتد. حضرات ایادی امر الله علیهم بهاء الله الأبهی اعظم تکلیفشان الیوم نشر نفعات الله است زیرا به این بنیان الهی متین و رزین گردد. البتّه نفوسی مبعوث گردند که به تمام قوی بر انتشار کلمه الله قیام نمایند ولی ما را آرزو چنانست که اگر از آن نفوس محسوب نباشیم منسوب معدود گردیم لهذا باید کلّ به کمال اتّحاد و اتّفاق بکوشیم تا طریق ملکوت الله مستقیم گردد و نور مبین آفاق قلوب را احاطه کند. اینست فضل و موهبت کبری و مظهرت یختصّ برحمته من یشاء. حضرت اسم الله الأصدق از بدایت نشئت تا یوم رحلت شب و

روز مانند شمع شب افروز در محفل تبلیغ روشن و افروخته بودند و از اعظم ارکان ترویج بود لهذا موقع مهمی در ملکوت الله احراز فرمودند. آن جناب نیز باید پی او گیرد و متابعت خطوات او نماید زیرا آن مسلک صحیح صمیمی منتهی به مرکز اصلی گردد و پایان آن راه به سدره المنتهی رسد. شب و روز ساعتی نگذرد مگر آنکه یاد و کار آن بزرگوار به خاطر گذرد. اَتَّبِعْ سُنَّةَ اَبِيكَ اِنَّهُ يَنْجِي رِبَّهٖ فِى مَلَكُوتِ الْاَبِيهِ اِنَّ يُوَدِّكَ بِشَدِيدِ الْقُوَى وَيَجْعَلُكَ اَيَّةَ الْهُدَى بَيْنَ الْوَرَى. هذا ما يَنْفَعُكَ فِى الْاٰخِرَةِ وَالْاَوَّلَى وَيَجْعَلُ لَكَ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا. يَا رَانَ الْهَى رَا تَحِيَّتَ وَاَبْلَاغَ نَمَا عَلَيْكَ التَّحِيَّةَ وَالتَّنَاءُ ع

[۲۶]

هو الله

خراسان حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الیهی

هو الله

ای منادی و ایادی امر الله، مکتوب شما مرموق و رقی مسطور منظور گردید. تکلیف در امور را به تلغراف به اشاره خواسته بودید. ملاحظه شد که تلغراف اشارتی موهم است و سبب تأویل لهذا فوراً به تصریح تکلیف کلّ تلغراف شد که در جمیع امور اطاعت حکومت نماید. این اطاعت به حکومت در شریعت الله امر مفروض و واجب به نصّ قاطع است ولو اینکه علمای جهلا به ظلم شداد و نمرود و فرعون و یزید مردود دست بگشایند چنانچه دست گشوندند. باری شما باید همواره جمیع نفوس را به صبر و سکون دلالت نمائید و کلّ را به اخلاق رحمانیه و حقائق روحانیه و روش و طریقت حضرت شهید اسم الله الاصلی تشویق و تحریص فرمائید که فی الحقیقه روح مجسم بودند و نور مصوّر. آن روی نورانی او هر وقت به خاطر آید فرح روحانی حاصل گردد. انوار صدق و محبت الله و معرفت الله از جبین مینش ساطع و لامع بود و تسلیم و رضایش واضح و آشکار. شب و روز فکری جز نشر نفعات الله نداشت و ذکری جز تبلیغ حجج و براهین الهی نمی نمود و خیالی جز جانفشانی و قربانی در درگاه کبریا به خاطر نمی آورد. اینست شأن مقربین، اینست صفت بزرگان درگاه الهی.

در خصوص مسئله اصفهان مرقوم نموده بودید. این جمیع بهانه شخص معلوم بود. در یزد که کسی جز مناجات و تضرّع به درگاه الهی ننمود صد بلکه هزار درجه تعرض بیشتر گشت. ع ع ای ایادی امر الله، جمیع مستسبین را از قبل عبدالبهاء تحیت ابدع ابهی ابلاغ نمائید و جمیع به

کمال قوت بر خدمت امر الله قیام نمائید تا مانند عبدالبهاء نصرت ملکوت ابهی مشاهده کنید. این عبد را آرزو چنین است و عن قریب رایت امر الله در قطب عالم چنان موج زند که جمیع امم حیران گردند و هذا وعد غیر مکذوب. و به جمیع احبای الهی بشارت ده که قوت کلمة الله و شریعت الله و نفوذ آیات الله را عن قریب مشاهده خواهید نمود و فرح و سروری خواهید یافت که عالم وجود سرمست گردد. شرطش اینست که شب و روز بکوشید تا حکومت عادلۀ پادشاهی از شما راضی باشد و به جان و دل به صداقت و خیرخواهی دولت ابدمدت قیام نمائید به قسمی که رعیت در نهایت ثبوت و رسوخ به خدمت راعی عادل پردازد و جمیع مأمورین از صغیر و کبیر باید در نهایت عصمت و عفت و استقامت به جیره و مواجب جزئی خویش قناعت نمایند و دست و دامن را پاک دارند و به طهارت و عدالت تأمه به کمال صداقت و همت به خدمت شهریار محترم خویش پردازند. اگر نفسی به حکومت عادلۀ خیانت کند به خدا خیانت کرده است و اگر خدمت کند به خدا خدمت کرده است. ملاحظه نمائید که این گلشن ایران از نادانی جهلاء که به نام عالمتد و عدم اعتقاد رعیت در مشروعیت حکومت که علمای جاهل ظلمه می نامند چگونگی خراب و ویران گردیده. سبحان الله از شهریار حاضر خلد الله ملکه مهربان تر پادشاهی در دنیا موجود است؟ لا والله. باید قدر بداند و کلّ به کمال استقامت و صداقت قیام کنند تا این فتقها رتق یابد و این زخمها مرهم جوید و این دردها درمان پذیرد و علیکم التّحیة و التّناء. ع ع

هو الابهی

[۲۷]

ط جناب شهید ابن حضرت اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ایها الشّهِید المحجید، آنچه از مراتب شوق و انجذاب دوستان و رسوخ و ثبات یاران بر عهد و پیمان مرقوم نموده بودید سبب روح و ریحان گردید. حمد جمال قدم را که به فضل و عنایت در باغ هدایت نهال هائی غرس فرمود که در این ایام غیبت به ثمر رسیدند و فواکه طیبه مبذول دارند. الیوم ایادی امر باید هر یک از حرارت انجذاب چون کره نار باشند و از شعله هدی چون لمعه طور موسی گردند و جهان و کیهان آیت و برهان گردد و کلّ ارض نمونه برتۀ سیناء.

در خصوص ظهور آثار باهره عدل و انصاف از مظاهر الطاف مرقوم نموده بودید. فی الحقیقه آثار ادعیۀ توفیق بر اجرای عدل ظاهر شده و خواهد شد. احبای الهی باید در مقابل این الطاف و

انصاف به صدق مبین و همت عظیم به خدمت و صداقت و حسن نیت و اطاعت قیام نمایند و تا ابد الدهر این مروّت و عدالت را فراموش ننمایند و شب و روز در طلب تأیید دولت متبوعه خویش و نصرت و ظفر حضرت پادشاه قیام نمایند چه که فرض و واجبست.

در خصوص شیوع بعضی حوادث مرقوم نموده بودید. معلومست که از قرائن استدلال نموده‌اند و شاید نفسی از احبّاء بوئی برده و خود تأویلاتی کرده است و شیوع داده است. جناب آقا میرزا محمود حال به جهت تبلیغ امر الله بهتر اینست که به ارض خا توجه نمایند. الیوم اعظم امور تبلیغ امر الله است. ان شاء الله به خدمتی عظیمه موفق می‌گردند بعد به زیارت روضه مطهره روحی لعتبتّه الطّاهره فدا. مکاتیبی به جهت ارض خا مرقوم شد و ارسال شد، آن جناب ارسال فرمائید.

هو الابهی

در خصوص امضا، آن جناب ملتفت عبارت نشده‌اند. مقصود این نبود بلکه مقصود این بود که این عبد هر مقامی را از برای خود بیان بلکه آرزو می‌کند شما آن را ممضی بدارید یعنی همان مقام را از برای این عبد در مکاتیب و بیانات ذکر فرمائید و مقام این عبد عبد البهاسست. آن جناب همچو ملاحظه فرمودید که مقصد امضای در کاغذ شماست. ابدأ چنین مقصدی نبوده و البهائ علیک. آن جناب باید ولیمه بدهید. مکاتیبی از طرف عشق آباد و راه‌های دیگر از ارض خا رسید. بعضی را جواب مرقوم شد و بعضی خطابست، در جوف پاکت شما ارسال می‌شود، ارسال فرمائید. ع

هو الله

[۲۸]

حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله

ایها الشّهِید ابن الشّهِید الثّابت علی العہد والرّاسخ علی المیثاق، فی الحقیقه آنچه شکایت از قلت ارسال مکاتیب فرمائید حقّ دارید ولی اگر بدانی که بلائاء و مصائب وارده در چه درجه است و مشاغل و متاعب و غوائل و موانع در چه مقام البتّه معذور داری و یقین نمائی که آنچه تا به حال ارسال گشته خارق العاده بوده. باری الواحی که خواسته بودید به جهت مجامع مرقوم و ارسال شد. فی الحقیقه تلافی مافات گشت. هر یک مقابل صد کتاب است. نسخ آنها را به جمیع اطراف ارض خا ارسال دارید و به قوت و قدرتی بر عهد و میثاق قیام نمائید که ارکان تزلزل در حیّز امکان متزعزع و متلاشی شود و اساس ثبوت و رسوخ کالبینان المرصوص در قطب امکان استقرار یابد.

علی العجالة این اوراق ارسال می شود و اجوبة مخصوصه آن جناب و مکاتیب به سائر احباب ان شاء الله عن قریب ارسال می گردد. چون در این ایام بما اکتسب ایدی المتزلزین این ارض منقلب و فرصت بیش از این علی العجالة نبود این اوراق ارسال گشت و باقی نیز به تدریج ارسال می گردد. جمیع دوستان را از قبل این عبد تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید. در حول روضه مبارکه در جمیع اوقات به ذکر ایشان مشغول بوده و هستیم تا به نجات قدسش حقّ مشامشان را معطر و نفعه روضه مبارکه دماغشان را معبر نماید. ع ع

[۲۹]

هو الله

ارض ط حضرت شهید ابن الشهد علیه بهاء الله ابهی

هو الله

ایها الشهد الجلیل، در کمال تصرّح و تبّتل به ترتیل این مناجات مشغولم که ای ربّ الآیات الباهرات، این شهید را از احزان نجات ده و به نجات ایام مسرّات بخش تا به کلی از حزن و سرور امکان آزادی یابد و شادمانی رحمانی جوید و فرح آسمانی رخ دهد و گشایش وجدانی رو بنماید. ای مهربان یزدان، این نهال آمال اعظم رجال بنده مقرّبت اسم الله اصدقست. او را طراوت و لطافت و نصارت فوق العاده بخش و برگ و شکوفه و ثمر ابدی عطا فرما و نشو و نما و خرّمی و صفای سرمدی مبذول دار. شجره جنت عدن فرما و ثمره طیّبه فردوس کن تا آنکه در صفحات عراق سبب انتشار نور اشراق گردد و در هندوستان طوطیان شکرشکن برورد. شاهجهان آباد را آباد نماید و کلکته را گلدسته کند و در کشمیر شکر و شیر بیامیزد و در پنجاب هذا مغتسل بارد و شراب بجوشاند. توئی توانا خداوند بی همتا و توئی پروردگار با فضل و عطا. ع ع
جواب مکتوب شما در بغداد می رسد. ع ع

[۳۰] بغداد جناب شهید سلیل حضرت اسم الله الأصدق علیه بهاء الله

هو الله

ای یادگار آن نجم ساطع از افق لامع، دو مکتوب شما رسید یکی از حیف و یکی از اسکندرونه و تا به حال یک مکتوب ارسال شد و این مکتوب ثانی است. در خصوص مرقد مطیّب منور امة البهّاء والده و ورقة الفردوس به عشق آباد مرقوم شد. از آنجا

نوشته‌اند که این دو مرقد را در ظلّ یک بقعه گرفتن امکان ندارد زیرا فاصله زیاد است لهذا بهتر آنست که جدا جدا ساخته شود. من نیز ملاحظه نمودم که مزارستان این طائفه باید گلستان باشد که هر نفسی داخل می‌شود مشامش معطر شود و چشمش روشن گردد لهذا در اینجا بر سر قبر والده و جناب کلیم و جناب افنان کبیر بقعه‌ای نساختم بلکه نفس قبر را در نهایت لطافت انشا نمودیم و فی الحقیقه بسیار مفرح است. لهذا به عشق آباد مرقوم شد که آن دو قبر منور را در نهایت لطافت و زینت بسازند.

مبلغ هزار و دوست تومان به جهت بنای بیت مبارک در بغداد در عشق آباد در نزد حاجی عبدالرسول جمع نموده بودیم که کم کم اکمال مبلغ و به بنای بیت پردازیم ولی این ایام خبر رسید که اعانت بازماندگان شهدا در یزد نزدیک به نهایت است لهذا نه صد تومان آن را حواله دادیم که به یزد بفرستند. سیصد تومان باقی مانده بود. آن سیصد تومان را تیز نوشتیم که صرف بنا و تعمیر آن دو مرقد منور نمایند. ان شاء الله عن قریب اتمام خواهد شد.

و اما قضیه آن حضرت، مطمئن باش و به موجب وصایا عمل نما و بکوش تا متابعت پدر بزرگوار نمائی، آن میزان است. اگر چنانچه موفق به آن شوی بدان که از جمیع جهات مظفر و منصور گردی. ابوابی بر رخت گشاده گردد که حیران مانی و جز به آن ممکن نیست موقیّت از برای نفسی حاصل گردد. شاید ایامی معدوده نوعاً پیش رود ولی عاقبت بی ثمر است. من امیدوارم که در این سفر موفق شوی. اگر در آنجاها نشد در جای دیگر. باری در هر صورت یک تخمی پباش و از آنجا یا به ارض مقدّس و یا به طهران رجوع کن و نهایت مسرت حاصل نما. و جناب آقا میرزا احمد هنوز نزد من است. امیدوارم که در مقامات معنویّه ترقی نماید. محض این او را نگاه داشتیم
علیک التّحیّة و التّناء. ع ع

[۳۱] عراق عرب

هو الابهی

حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای جنوه نار محبت الله، فضل و رحمتی در وجود است که مسئولست و این اغلب به حسب استعداد و طلب است و فضل و جودیت که نه به استعداد و قابلیت است و نه به طلب و سؤال

بلکه صرف موهبت است. هدایت الهیه و عواطف رحمانیه و فیوضات عرفانیّه ربّانیّه از تعلّقات موهبت صرفه و منحة محضه است چه که جواهر اصداغ وجود استحقاق این لؤلؤ مکنون را نداشتند و مظاهر شهود لیاقت این فضل سلطان وجود را نداشته و ندارند. محض فضل و عنایت این فیض افاضه گردید. پس مؤمنین بالله در هر دقیقه‌ای صد هزار شکر و حمد باید به جای آرند که مظهر چنین بخشایش سلطان آفرینش شدند. ع ع

[۳۲] ارض طفّ

هو الابهی

حضرت شهید علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای شمع روشن از نار موقده در سدره سیناء، هیاکل وجود از عناصر موجود مرکب و مرتب و حقائق مقدسه شهود از عناصر روحیه معنویه ممزج و محمّر. چون در عینی از اعیان خارجه عنصر نار غالب شدت اشتعال ظاهر و همچنین در حقیقتی از حقائق نورانیّه چون عنصر نار انجذاب فائق شعله و فوران حاصل. پس باید به جمیع وسائل متشبث شد که عنصر نار در حقیقت امکان غالب و فائق گردد تا حرارت نار الله الموقده در جسم اکوان چنان سرایت نماید که جسم‌ها روح شود و تن‌ها جان گردد و وجود صرف وجدان شود و به ملکوت جانان درآید. و البهاء علیک. ع ع

[۳۳] عراق ارض طفّ

هو الابهی

حضرت شهید ابن شهید علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ناظر به ملکوت ابهی و ایادی امر الله، الیوم وقت تمسک به جبل متین و توجه به افق مبین است و آن قیام به وصایا و نصائح الهیه است. قسم به مربی غیب و شهود و سلطان وجود که اگر نفسی الیوم به عهد و میثاق الهی چنانچه باید و شاید قیام نماید ملائکه مقربین و جنود ربّ و دود او را تأیید نماید و توفیقات از جمیع جهات احاطه کند. ای احبای الهی، جمال قدم شما را به جهت چنین روزی تربیت فرمود که در مقابل امم چون راسیات جبال به استقامت و ثبوت قیام نمائید،

خواه این عبد در این عالم باشد و خواه به جوار رحمت کبری شتابد و خواه در پس صد هزار کوه و دریا گمنام گردد و البهَاء علی الثابتین الراسخین علی امر الله. ع ع

[۳۴] بمبائی

حضرت ابن الله الأصدق جناب شهید علیه بهاء الله الأبهی یا من یسعی الی تلك العدو القصوی نشرأ لفتحات الله، از پیش تلغراف به عراق ارسال گردید که به هندوستان توجه نمائید. بعد از مدتی مکتوبی از شما رسید که تکلیف خود خواسته بودید، مجدداً تلغراف گردید که به هندوستان توجه نمائید. مقصود این بود که هندوستان این ایام مطرح نظر است و مقصد سطوع انوار در آن اقطار است لهذا از امریک و اروپ نیز مبلغ به آن اقلیم دور ارسال می شود. مقصود آن بود که شما نیز یک گردش در آن صفحات نمائید و با نفوس مستعد ملاقات کنید، تبلیغی نموده باشید، پس عزم کوی دوست نمائید و به بقعه نورا توجه کنید. حال باید که شما در بمبائی و گجرات و دهلی و لاهور و رنگون و مندلی سیر و سیاحتی فرمائید و بلکه ان شاء الله نفوسی را تبلیغ و مشتعل نمائید، بعد اذن حضور دارید. باید مانند لشکر شجاع فتوحاتی در آن اصقاع بنمائید و در کمال فرح و سرور با طبل و دهل مراجعت به مرکز نمائید و جمیع یاران و احبای الهی را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نمائید.

[۳۵] هندستان حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله

هو الله

مکتوب اخیر نیز ملاحظه گردید. از عدم مرادده احبای یا بیگانگان مرقوم نموده بودید. این ملاحظه بسیار بجا و بموقع. احبای الهی باید به جمیع وسائل تشبث نمایند تا با اغیار یار گردند یعنی نهایت مهربانی را نمایند تا بیگانه آشنا گردد و محروم محرم راز شود و این ممکن نه مگر به بدل تمام همت. در صفحات هند باید در تقاطعی که صیت حق منتشر نه علمی بلند نمائید که تا ابد الآباد پرچمش موج زند و این ممکن نه مگر به تأیید ملکوت ابهی. امیدوارم که آن برسد.

و اما در خصوص سید محمد مرقوم نموده بودید، ذرهم فی خوضهم یلعبون. عن قریب خود را در خسران مبینی یابد که فریاد یا حسرة علینا برآرد. شما اعتنا به این نفوس ننمائید. این نفوس ضعیفه که نهایت بستگی را به این جهان فانی دارند البتّه در امر الله نباشند بهتر و خوش تر است. در

انجمن الهی اگر اسیر هوای نفسانی موجود نباشد البتّه بهتر و روحانی تر است. این نفوس از اصل توجّه به حقّ نداشتند تا آنکه حال توجّه به حقّ داشته باشند لهذا از وجودشان چه ثمر و علیک التّحیّة والتّناء.

[۳۶] به واسطه جناب آقا سید مهدی

حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای سرگشته دیار در سیل پروردگار، الحمد لله نتایج این سفر را ملاحظه نمودی و اطمینان بر ایمان افزودی و لیطمئن قلبی تحقّق یافت. شکر کن خدا را که مشغول به خدمت آستان جمال ابهائی و به وفا قیام نمودی. چه موهبتی است اعظم از این و چه عنایتی است اکبر از این که انسان در ره آن دلبر مهربان سرگشته کوه و دشت و بیابان باشد. امیدوارم که در این سفر نتایج جانپور حاصل گردد. الحمد لله بستگان آن حضرت در طهران در نهایت راحت و همواره سفارش نگاشته می گردد. مطمئن باشید و خود در نهایت انقطاع و انجذاب و طرب و وله و سرور و حبور به خدمات مجلی طور مشغول باشید تا تأییدات ربّ غفور ببینید و نصرت جنود ملکوت مشاهده کنید. و علیک التّحیّة و التّناء. ع

[۳۷] بمبائی

رنگون حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق فی ائی ارض کان علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

دو مکتوب آن جناب در یک هفته واصل و به دقت تمام ملاحظه گردید و از تفصیلی که مرقوم نموده بودید روح و ریحان حاصل شد. آن جناب در جمیع اوقات به آستان مقدّس جمال ابهائی به وفا موفق بوده اند و بر نشر نفعات مؤید. الیوم اعظم و اخصّ امور تبلیغ امر الله است. هر نفسی به آن قیام نماید تأییدات غیبیه از جمیع جهات احاطه کند. مکتوب طهران که در جوف نامه شما بود نیز ملاحظه گردید. ان شاء الله جمیع اصلاح می شود. فی الحقیقه غیوبت آن جناب سبب تعب متعلّقانست ولی چون در سیل پروردگار، ضرری ندارد بلکه عین موهبت است.

در خصوص حضرات کریلا مرقوم نموده بودید. محزون و متأسّف نباشید. حال حکمت چنین

اقتضا می‌نماید. من بعد ان شاء الله کار درست می‌شود. بلایا و رزایانی که به واسطه ناقضین در این سنه مستولی شد مانع از بسیار امور گردید. البته در این نیز حکمتی است. دو مرقد پاک و رقة الفردوس و امة البهآء در عشق آباد در نهایت انتقان تأسیس و تعمیر شد. امر الله الحمد لله در جمیع جهات در نهایت قوتست. اصل مقصد اینست. راحت و آسودگی و بقا و زندگی ما را اهمیتی نه. هر چه هست خوش است و هر نوع واقع شود مقبول جان و مطلوب وجدان. اصل کلمه الله است، نظر به آن داشته باشید، اگر آن رو به علو است جمیع محن و بلایا و رزایا مانند آب گوارا. ابدأ توجه به چیزی دیگر نداشته باشید، حتی بقای این عبد را اهمیتی ننهید. باید جمیع را توجه به مقصد اصلی باشد و آن اعلاء کلمه الله.

باری آن جناب در آن صفحات جهد و کوششی نمودید و تحمّل زحمت و مشقتی کشیدید. همین قدر که فی الجمله امر الله قوامی حاصل نماید آن وقت رجوع به ارض مقصود کنید و بعد از طواف مطاف ملاً اعلی سربعاً باید رجوع به طهران نمائید. همواره به ملکوت ابهی عجز و زاری کنم و تضرع و بی‌قراری نمایم و از برای شما طلب تأیید کنم و لیس ذلک علی الله بعزیز. جمیع یاران را تحیت و ثنا از قبل عبدالبهآء ابلاغ نموده روی هر یک را ببوسید. ع ع

[۳۸] هندستان حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق علیه بهآء الله

هو الله

مکاتیب متعدده شما رسید و از شدت طوفان بلا در جواب تأخیر افتاد. مختصر اینست که همواره در نظر هستید و پیش بصر هستید، آنی شما را فراموش ننموده و نخواهم نمود ولی این طوفان سبب شد که به عراق مکاتیبی مرقوم نگشت. هر چه هست ثمراتش با خداست، ان الله لا یضیع اجر المحسنین، لابد نتیجه خواهد بخشید. در هندوستان باید در صفحات لاهور و دهلی و پنجاب نهایت اهتمام را مجری دارید و نوعی بیان و سلوک و حرکت فرمائید که سبب انتباه نفوس و اشتعال قلوب شود. در آن صفحات بذری افشاندن گشته و نوعاً ما استعداد حاصل گردیده، نفوس را به نفعات قدس باید تقلیب کرد و به مقامی آورد که روح مجرد گردند و حب مجسم، خلق جدید شوند و شعله شدید زنند. در کربلا ملاحظه فرمودید که تبلیغ چقدر تأیید دارد. بر همین منوال مشی و حرکت فرمائید و به کلی از هر قیدی آزاد گردید. چون چنین شود تأیید شدید رب مجید واضح و پدید گردد چنانچه از قبل مکرر تحریر و ملاحظه شد که در هر جا رفتید عزیز گشتید و تأیید شدید

یافتید.

بقعة مبارکه هرچند بسیار مضطربست ولی الحمد لله قلوب در نهایت اطمینان. در کمال سکون و وقار مقاومت صدمات می شود به قسمی که کلّ حیرانند. باری بعد از اتمام خدمات در آن صفحات یعنی عبور و مرور به دهلی و لاهور و گجرات اگر این آوارگان در مقرّ خود باقی حاضر به این صفحات شوید و اگر چنانچه نوعی دیگری یعنی دسترس ممکن نه به ایران مراجعت و در طهران به کمال استقامت به نشر نفعات پردازید و تا توانید بکشید که در میان احبّاً تشّت آراء حاصل نگردد زیرا این از اعظم صدماتست و سبب محویت امر الله و اضمحلال اشخاص. این قضیه را بسیار منظور دارید و تشّت آراء از سمّ نفع شدیدتر است. ملاحظه فرمائید که عبدالبهاء در چه طوفانی به کلّی خود را فراموش نموده و به صیانت و محافظه احبّاً پرداخته، اکثر احبّاً را به صفحات دیگر روانه نموده و در چنین وقتی و چنین حالتی و چنین خطری چنین کاری چقدر مشکل و سخت است. با وجود این الحمد لله جمّ غفیری را به هر قسم بود روانه نمود و در فکر ارسال دیگرانست. اینست آثار خلوص نیت و فنای محض در امر حضرت احدیت. و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

[۳۹]

هو الابهی

جناب شهید ابن اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای بنده الهی، الآن جمعی از دوستان حاضر و مسافری ارض قاف حضرت حکیم الهی و سائرین موجود محفل و من به جواب نامه می پردازم. ملاحظه کن که در چه موقع و چه محفلی به ذکر تو مشغولم، این نیست الا آیتی از عنایت جمال ابهی. پس شکر کن که به چنین موهبتی مخصّصی و به چنین عنایتی موفق. این اعظم الطافست و آنچه آرزوی دل و جان است ان شاء الله به عون و فضل حقّ میسر می گردد و البهاء علی کلّ ثابت علی میثاق الله. ع ع

[۴۰] حضرت شهید سلیل اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای منادی پیمان، هرچند به جهت امر مهمی شما را سریعاً تلفرافیاً از هندوستان خواستم با وجود این نامه شما جواب مرقوم می شود. در خصوص اتباع دو بیت که در جوار حرم است مرقوم نموده

بودید. به جناب آقا سید مهدی نوشتیم که اول باید آقا سید اسماعیل قروض خویش را بتمامه ادا نماید پس به این کار مهم پردازد. در آن خصوص انشاءالله در حق شما کوتاهی نخواهد شد ولی حال امر مهمتی در پیش، باید سریعاً به ارض اقدس آئید. وعلیکم التّحیّة و التّناء. ع ع

[۴۱] به واسطه بادکوبه

حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی فی ایّ ارض کان فرستاده می شود

هو الله

ایها الشّهِید المجید الفرید، در این عصر جدید و قرن بدیع الحمد لله به آنچه لایق و سزاوار است قیام نمودی و به خدمت ملکوت ابهی پرداختی. گهی در ایران نطق و بیان گشودی و گهی در این بقعه مبارکه به زیارت عتبه مقدسه پرداختی. گهی به هندوستان سفر فرمودی و نشر نفعات الله نمودی و گهی به ترکستان شنافتی و به اعلاء کلمه یزدان برخاستی. این خدمات مشکوره باید سبب سرور قلوب گردد زیرا در عتبه مقدسه الهیه مقبول و عن قریب نتایج موفور مشهود گردد و فوز عظیم این فیض مبین مشاهده خواهید نمود. ملاحظه نما که خدمت امر در این سفر چه ثمر و اثر گذاشت که ابدالآباد فراموش نشود بلکه نتایج استمرار در قرون و اعصار یابد. اگر در طهران بودید ابداً چنین موهبتی حاصل نمی شد.

باری حال به جهت تمشیت بعض امور آن ارض که لازم است و همچنین مهمّ اموری که نظر به حالت حاضره اقتضا دارد و آشنائی با شخص معهود و محض معاشرت با بزرگان باید موقتاً به طهران تشریف ببرید. امیدوارم که در این سفر موهبت رحمان در نهایت ظهور و بروز جلوه نماید. جناب آقا سید نصرالله را به بشارت کبری مزده دهید و اطمینان بخشید از اشتعال و ثبوت و استقامت احبای سمرقند و خوقند و بخارا و مرو نهایت سرور حاصل گشت.

اما مسئله خمودت اهل ترکستان مسلم است ولی غم مدار زیرا نار الله الموقده عاقبت صخره صمّا را آب نماید و به حرکت آرد و جریان بخشد.

در خصوص مرو به حسب خواهش آن حضرت مکاتیب متعدده مرقوم گردید و ارسال شد اما مسئله مکاتیبی که خواسته بودید به جان عزیزت قسم که ابداً فرصت نیافتیم و جمیع مسافری که آمدند کلّ خواهش نمودند و نهایت اصرار را مجری داشتند ولی ابداً فرصت نشد. دعا کنید که خدا موهبتی فرماید و ناقضان مهلتی دهند و اعدا دقیقه ای آسوده بگذارند تا خواهش جمیع یاران مجری

گردد. مکاتیب جوف را برسانید. ع ع

[۴۲]

هو الله

ای منادی یمان و ایادی حضرت یزدان، نامهٔ مرسوله از مرو ملاحظه گردید. سبب نهایت سرور شد. نقشهٔ بنا بسیار مقبول و مرغوب. به همین قسم بنا نمایند و خود آن حضرت به سبب قضیهٔ زمین ابتیاعی طهران که شخصی مدعی بیع شرط شده است باید موقت به طهران تشریف ببرید و بعضی از بزرگان و امانا طالب اطلاع مطالبند، آنان را نیز ملاقات فرموده زیرا این کار از شما برمی آید. بعد از اتمام این امور به یاد کوبه مراجعت می فرمائید. ع ع

[۴۳] طهران حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

محبوبی محبوبی لك الحمد والعزة والعلی و لك الجود والفضل والتدی و لك ایادی الرّحمة علی اهل الأنشاء و لك الموهبة التي اختصت بها الأصفیاء. تعالیت و تبارکت و تجلّیت و تقدّست تعطی من تشاء ما تشاء و تختصّ الفضل بمن تشاء فیما تشاء و تختار من تشاء و تجتبی من تشاء لظهور الألفاف و طلوع الأوصاف و سروح الأسعاف. ربّ هذا عبدك الشّهد السّعيد سلیل رقیفك الجلیل و صفیک النّیل اسمك الصّدوق الأصدق من شدت ازره علی خدمتك و اقمته علی عبودیتك و اوقدته بنار محبتك و احييته بروح معرفتك و انطقته بشنائك و القیت علیه كلماتك و نزلت له آیاتك و اظهرت له بیناتك و ایدته بشنائك و وقفته علی اثبات حججك و برهانك فهديت به نفوساً مقدّسة بین الوری و دلّهم علی طریقتك المثلی و سلک بهم علی الصّراط السّوی لا عوج فيه و لا امتی و احتمل البلاء و صبر علی البلوی و تجلّد عند نزول البأساء و الصّبراء و حصول الشّدة بعد الرّخاء فاضطهده الأعداء و ظلمه الألداء و هجم علیه الخصماء و قضی نجه يوماً فی قعر السّجون و تارة تحت سلطة كلّ ظلّ يحموم مرّة مسلسللاً بالأغلال و آونة تحت عقوبة تتقطّع منها العروق و الأعصاب و هو صبور علی البلاء شكور فی الأبتلاء غیر فی امرک یا ربّی الأعلى فعاش مضطرم القلب منسجم الدّمع منصرم الصّبر فی محبتك الی ان ترک القمیص الرّیث حیثاً علی الصّعود الی الرّفق الأبهی فرجع الیک منجذباً متوكلاً متذللاً آملاً راجياً جوار رحمتك الكبری متمنياً الغایة الفصوی متسرّبلاً بحلل العطاء متوجّاً باکلیل الألفاف فی

ملکوتک الأبھی. ربّ هذا نجله المجید وقرّته علی الهدی وایدته ان یقفوا اثرابیہ بعد صعوده الی الملاً الأبھی فنشأ ونمی و نطق و نادى و بشر و هدی و لازل مرعیاً بلحاظ عنایتک الکبری و مشمولاً بعواطف موهبتک العظمی و نزلت له الواحاً شتی و القیت علیہ کلمتک الحسنی ثم اتبع ما دلّه علیہ عبدک الذلیل الخاضع لعبتک العلیا و ترک الأهل مسرعاً الی البقعة النورآء و منها سرع الی الزورآء لأعلاء کلمتک فی ارض الطّف البقعة الزهراء مشهد الفداء و منها طوی الوهاد و قطع البحار حتّی وصل الی الشّرق الأقصى لینادی باسمک و یدعو الی کلمتک و یهدی الی سبیلک بجمیع القوی فرجع یا محبوبی بعد ذّا الی مطاف الملاً الأعلى و منه سرع یا رجائی الی ماورآء النّهر یقطع البرّ و البحر الی ان دخل المرو و دعا الکّل الی تأسیس مشرق الأذکار لیعبدوک فی الغدوّ و الأسحار ثمّ وفد علی الأخیار فی مدینة العشق بین الأبرار ربّ ربّ ارجعه الی ارض الطّآء لیقوم علی خدمتک بین الکبراء و ایدّه بشدید القوی و جنود من ملکوتک الأبھی انک انت المقنن العزیز الوهاب و انک انت الکریم الرّحیم التّواب لا اله الا انت البرّ الرّؤوف الحنون الغفور فی المبدء و المآب. ع ع

[۴۴]

هو

طهران حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبھی

هو الابھی

ای منادی پیمان، مناجاتی به ملکوت ابھی گردید و از برای آن حضرت طلب تأیید شدید شد. امیدوارم که نصرت ملاً اعلی برسد و دائماً موفق بر عبودیت آستان مقدّس باشید. مأمور بادکوبه بودید. حال امری اهمّ از آن در ارض طا حاصل. اراضی که متعلّق به شماست ید عدوان ضبط آن خواهد و اگر چنانچه پیش ببرد سبب تعدّی دیگران گردد لهذا به هر قسم باید کوشید تا دست تعدّی منع گردد.

ثانیاً آنکه چند سال پیش بعد از صعود به واسطه شما رساله سیاسیّه مرقوم گردید و به جهت سلطان و بعضی از اولی الأیدی به واسطه شما ارسال شد و در هندوستان طبع گردید و یک نسخه مطبوع به طهران نزد جناب علی قبل اکبر فرستادم. جمیع وقایع موحشه مدهشه الیوم در آن مذکور و کلّ را به دلیل و برهان قاطع لامع عقلاً و نقلاً دلالت نمودم که باید اطاعت حکومت نمایند و رؤسای دین را به هیچ وجه مدخلی در امور سیاسی نه و هر وقت علمای ادیان در امور سیاسی

مداخله نمودند مضرّت کلی حاصل شد. باری آن رساله مانند آنست که امروز مرقوم شده باشد یعنی بعد از وقوعات. شما این رساله را به گُبرا بنمائید و مضامین را بتمامه تفهیم کنید. اگر چنانچه مضامین این رساله در السن و افواه منتشر می شد ابتدا این وقایع مدهشۀ موحشه حاصل نمی گشت و کلّ به اطاعت اعلی حضرت شهریار عادل قیام می نمودند ولی در آن زمان ذوی الأیدی گُبرا اهمیتی چندان به آن رساله ندادند و مضامین را منتشر نکردند لهذا علما زمام امور را به دست گرفته و این غوائل حاصل شد. حال شما حضرات را بیدار کنید تا بدانند که مقاصد بهائیان چه و به چه درجه به تأیید سرپر سلطنت کبری قیام دارند. بتمامه باید مضامین رساله را تفهیم کرد تا در السن و افواه مضامین بدون اسناد که از کیست منتشر گردد. و علیک البهآء الأبهی. ع ع

خطاب عمومی که خواسته بودند ان شاء الله من بعد به وقت فرصت مرقوم می گردد و ارسال می شود و علیک البهآء الأبهی.

[۴۵]

هو الابهی

ط حضرت شهید این شهید جناب سلیل اسم الله الاصلدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی الابهی

یا من ثبت علی العهد و الميثاق، الیوم نعتی اعظم از این و ستایشی ابداع از این نه. کلّ محامد و نعوت طائف حول این وصف جلیل و جمیع مدائح و فضائل و مناقب ساجد این نعت جمیل وربّ السموات العلی وربّ الملکوت الابهی جمیع ملأ اعلی در تحسین و تقدیس این نفوس قدسیّه مشغول و به نعت و توصیف این هیاکل مجردۀ ثابتۀ راسخه مألوف چه که اریاح شدیدۀ افتتان در هبوب. الیوم ایادی امر دقیقه ای نباید آسوده نشینند و خود را به امری از امور آلوده نمایند تا طوفان امتحان ساکن گردد و هیجان افتتان را کد شود، غیوم تزلزل متلاشی شود و فجر تبّتل به شعاع توسّل متباهی گردد. خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مشبوت و مذکور و زحمات آن جناب در درگاه احدیّت معروف و مقبول. در مخابرة با ارکان حقیقت خوب از عهده برآمدید و ذلک من تأییدات الملکوت الابهی الّتی اختصّک بها فاشکر الله علی هذه الموهبة الکبری و المنحة العظمی فسوف یعطیک ربّک فترضی و اطمنن بفضل مولاک الّذی علی العرش استوی. ثبت الاقدام و دع الاحلام و ازل الاوهام عن قلوب متزلزل الارکان.

ای ایادی امر، مجتمع گردید و متفق شوید و یک روح و یک جان و یک جسم و یک دل و

یک روان شوید و مگذارید که نفسی در امر الله خلی اندازد و فتوری وارد آرد. قسم به جمال قدم و اسم اعظم که مقدار سم ابره رخنه الیوم من بعد به قدر فاصله شرق و غرب گردد و مقدار کاهی اختلاف کوه قاف شود و این زحمات به کلی هدر رود و کور مضمحل گردد و دور منعدم شود، بنیان از بنیاد برفتند و امکان به کلی محروم از نور رشاد گردد، صبح هدی افول نماید و ظلمت ظلماء احاطه کند، طیور لیل به پرواز آید، نفاق بلند شود. سد محکم و قلعه مستحکم ثبوت و رسوخ کل بر میثاق اعظم است. اگر احبای الهی قدم ثبات بنهند و رسوخ و استقامت بنمایند، به پیمان و ایمان الهی به تمام قوت تشبث و تمسک نمایند کل در ظل سدره محفوظ مانند و هر غمامی از افق امر متلاشی گردد و صبح نورانی لیظهره علی الدین کله روشن و لائح شود. مدتیست که از ارض خا خبر درستی نمی‌رسد، گویا قدری خمودت حاصل. البته آتشی در قلبشان بزیند که فوران نماید. مکاتیبی که به جهت [مشیر و امین] خواسته بودید در جوف است. ع ع

[۴۶] طهران حضرت شهید سلیل حضرت اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای مونس قدیم، نامه رسید و بر مضامین اطلاع حاصل گردید. از وقتی که مفارقت حاصل مکاتیب متعدده ارسال شد چه به خط خویش و چه به خط کاتب. از قرار معلوم بعضی نرسیده. حتی در نامه‌ای مرقوم گردید که آن حضرت فوراً به همدان مسافرت نمایند و مرقد مطهر اسم الله الأصدق را در آنجا معین کنند و به تعمیر پردازند و از قبل عبدالبهاء زیارتی تلاوت نمایند و اگر از قلم اعلی صدور نیافته این عبد زیارتی بنگارد و ارسال دارد تا آن جناب با جمعی بالتیابه زیارت نمایند، به هیچ وجه جوابی نرسید. حال مناجاتی که در حق والده مرقوم شده بود و ذکر حضرت اسم الله الأصدق در آن و از پیش ارسال شد و خبر وصول نرسید دوباره نسخه آن ارسال می‌گردد تا قرائت نمائید و ملاحظه فرمائید که از قلم میثاق چه بیانی و نعت و ستایشی صادر.

و اما قضیه دستور العمل، دستور العمل اینست که باید به تبلیغ امر الله پردازید. علی العجاله بادکوبه بسیار مستعد. باید به عنوانی دیگر وارد شوید و با اغیار معاشر گردید و زبان به تبلیغ گشائید و نفوس را به شریعه امر الله دلالت کنید. اینست الیوم مغناطیس تأیید و قوه جاذبه توفیق. باری در بیست و هشتم شعبان که یوم شهادت حضرت اعلی روحی له الفداست باید جمعی از یاران الهی بالتیابه از این عبد مراقده منوره شهدا و قبور معطره مقرران درگاه کبریا را در طهران از قبل عبدالبهاء

زیارت نمایند و اگر چنانچه ممکن نه نفر به مدینه قم رفته بآلبیاه زیارت ریس معطر مقرب درگاه کبریا معتمد الدوله نمائید زیرا آن شخص بزرگوار و بنده مقبول درگاه پروردگار در ایام حکومت خویش در اصفهان خدمتی به عتبه مقدسه حضرت اعلی روحی له الفداء نمود یعنی چند روز حضرت را از تعرض علماء سوء حفظ و صیانت نمود لهذا در عتبه علیا و درگاه کبریا مقربترین وزراست و علیک البهآء الأبهی. ع ع

[۴۷] طهران حضرت شهید ابن من سعد الی الرفیق الأعلی جناب اسم الله الأصدق علیهما بهآء الله الأبهی

هو الابهی

ای یار قدیم، نامه رسید. الحمد لله عمل انقلاب طهران به خیر انجامید و دست تطاول اهل عدوان مقطوع گشت. چندی پیش نامه ای به آن حضرت مرقوم شد و تکلیف تحریر یافت و البته عن قریب برسد. حال در این نامه سؤال از تکلیف فرموده اید. جواب از پیش ارسال شد. چون این ایام بادکوبه استعداد عظیم یافته علی المعجاله به آنجا اگر مانعی نباشد و ممکن باشد سفر فرمائید و به تبلیغ نفوس پردازید. در آینده امن و امان در جمیع بلدان حاصل گردد. آن وقت سفر خراسان نمائید و امور خویش و جناب آقا میرزا احمد و سایر بستگان را تمشیت بدهید و یا خود الآن چنان که مرقوم نموده اید و کیلی در آنجا تعیین می نمائید تا تمشیت امور دهد. بسته به رأی شماست. جوهر امور جانفشانی در تبلیغ امر رب غفور است. اینست اساس کل خیر و دافع کل ضیر.

به جناب شیرزاد خان جوابی مرقوم شد، برسانید. به حضرات ابناء حضرت شهید فرید جناب ملا علی سبزواری تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و بگوئید الحمد لله که اخلاف بر قدم سلفند و آن ابناء زادگان عنصر جان و دل آباء. امیدوارم که حسن اخلاق مؤید شرف اعراق گردد و سراج آن فدائی جمال مبارک را روشن نمائید و در تحصیل علوم و فنون نهایت همت بنمائید و در شب و روز به جمیع شئون به تبلیغ امر مشغول گردید. جمیع یاران الهی را از قبل عبدالبهآء تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید. به حضرت مؤید السلطنه و الدین از قبل مشتاقین تحیت نور مبین ابلاغ دارید. همواره جان و دل به یاد ایشان در نهایت روح و ریحانست و علیک البهآء الأبهی. ع ع

[۴۸] طهران حضرت ایادی امرالله جناب ابن اصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی حق، مکتوب جدید در یوم عید مسیحیان و وجد و طرب عیسویان واصل گردید. دلیل جلیل بر تشبث و توصل به جبل متین بود لهذا سبب فرح شدید شد. مکاتیبی که خواسته بودید با وجود ضیق مجال مرقوم گردید، در طی این نامه است، برسانید.

و اما قضیه رفع ایادی ظلم از خانه و کاشانه آن حضرت سبب مسرت گردید و ان جندنا لهم الغالبون تحقق یافت، ذرهم فی خوضهم یلعبون. در خصوص زیارت من ادرك لقاء ربّه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ان شاء الله من بعد مکمل مرقوم می گردد. شما در بنای مرقوم معطر تعجیل نمائید. و اما در خصوص شخص معهود، اگر چنین که مرقوم نموده بودید مشغول به القاء شبهاتست البتّه ملاحظه و محافظه امرالله لازم. و علیک البهَاء الأبهی. ع ع

[۴۹] طهران حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه مفصل را بی نهایت مختصر جواب تحریر می گردد. از بدایت سطوع فجر هدی الی الآن آن خاندان به عبودیت آستان مداوم. آنی فرو نگذاشتند مگر آنکه به خدمتی قیام نمودند و در سبیل حق تیر و شمشیر و کند و زنجیر دیدند. جناب اسم الله الأصدق مدّت حیات را فی الحقیقه تحت سیف به سر برد و در جمیع موارد ثبوت و استقامت بنمود و جم غفیری به انقاس طیبه او حیات هدایت یافتند و این سریان روح حقیقی متسلسلاً در عروق و اعصاب طالبان علی ممرّ القرون و الأعصار استمرار خواهد یافت. در یوم بیست و هشتم شعبان باید آن جناب و چهار نفر دیگر که اعضای محفل روحانی معین [نمایند] عدد خمس چون خمسة سیاره از افق طهران به افق همدان سیر و سیاحت نمایند و از قبل عبدالبهاء مرقوم طیب ظاهر حضرت اسم الله را زیارت کنند و همچنین شعبه دیگر به همین ترتیب به قم عزیمت نمایند و جدث نورانی حضرت معتمدالدوله را از قبل این عبد زیارت کنند و مصارف ذهاب و ایاب کلّ بر این عبد است زیرا بالتیابه از من زیارت خواهند نمود و ان شاء الله ارسال می دارم.

به جناب میرزا سیف الله ابن شهید ترتی از قبل من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دارید. ابتاء شهداء در نزد این عبد آنان که همسرند برادرند و آنان که کوچک ترند پسرند بلکه تاج سرند.

بادکوبه حضرت شهید ابن اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی
هو الله

ای منادی پیمان، از کثرت مشاغل و زحمات و غوائل و مخاطرات فرصت تحریر ابداً نیست با وجود این نظر به کمال تعلق که به آن یار قدیم دارم به تحریر مشغول گردیدم ولی فرصت تفصیل نیست. زیارتی که جمال قدم روحی لاجبائیه الفدا به جهت من ادراک لقاؤه اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی مرقوم فرموده بودند نسخه اش رسید و ملاحظه گردید و چون از قلم اعلی زیارت صادر دیگر خامه این عبد سزاوار نه که در این مورد حرفی بنگارد. لهذا ان شاء الله به همدان ارسال می شود که در یوم مخصوص از قبل این عبد بالتیابه در رمس منور تلاوت شود.

اما در خصوص بادکوبه، معلومست که مشکلات حاصل شده. همواره مشکلات عبدالبهاء از این ملاحظات حاصل می گردد لهذا باید که آن حضرت به عنوان تبلیغ به بادکوبه تشریف ببرید و در کمال قوت و قدرت و بشارت و سرور به تبلیغ مشغول گردید و چنان حالت انجذاب و انقطاعی بین کل ظاهر و آشکار فرمائید که سبب روح و ریحان کل شود و چون این موهبت جلوه نماید جمیع امور بدون تعب میسر و آسان گردد. ربّ اید عبدک الشّهد الموحید علی نشر ذکرک الجمیل فی کلّ اقلیم مسحوق و اعل به کلمتک و بتّ به تعالیمک و اظهر به آثارک بین الابرار انک انت المقتدر العزیز الکریم المقتدر المختار ع ع

[۵۱] طهران حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، الحمد لله به آنچه مرقوم شد و تعلیماتی که داده گشت موفق شدی و تأسیس مجلس درس تبلیغ به جهت ورقات طیبه گردید. حال لازم است که تشویق و تحریص نمائید که محفل درس تبلیغ نساء تعدد یابد و این اول محفلی که تشکیل شده شبهه نیست که سبب تأسیس محافل کبری گردد. باید چنان تربیت نمود تا در اندک زمانی دوشیزگانی و نسائی در کمال فصاحت و بلاغت به تبلیغ امر حضرت احدیت پردازند و رجال را از هر ملل به قوت برهان عاجز و قاصر نمایند. این قضیه نهایت اهمیت را دارد به درجه‌ای که وصف نتوانم. اگر اجبای الهی نتایج این قضیه را کشف نمایند یقین است که نیاسایند، راحت نمایند مگر آنکه تعلقات خویش را از نساء بر این امر عظیم تحریص و تحریص فرمایند. نامه‌ای به نام ورقات طیبه که مباشرت تحصیل درس تبلیغ نموده‌اند مرقوم گردید، در جوف است، برسانید و انتشار دهید. مناجاتی در ذکر شهدای سبیل الهی مرقوم گردید و ارسال شد. سواد آن در جوف است، ملاحظه نمائید. ع ع

[۵۲] طهران حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای منادی پیمان، مکاتیب آن حضرت باز تکرار قرائت گردید. فی الحقیقه آنچه مرقوم به شخص معلوم نموده‌اید کتاب ناطق است. اگر چنانچه تأثیر نکند باز تخفیف اوام نماید، شبهه‌ای نیست. مکاتبه را با او بر منهج سابق مستمر دارید، ضرر ندارد. شاید انوار انصاف بدرخشد و ظلام اعتساف زائل گردد. در هر صورت شما فی الحقیقه هم‌تی فرموده‌اید و زحمتی کشیده‌اید. نظر عنایت جمال مبارک یقین است شامل گردد و عون و نصرت اسم اعظم تتابع یابد. در فکر تبلیغ نفوس مهمه باشید. حال عظمت امر ارکان عالم را گرفته است. اکثر نفوس باطناً مایلند که اطلاع یابند ولی خوف از شهرت دارند زیرا یاران به مجرد اینکه نفسی اقبال نماید با کوس و کرنا اعلان نمایند. نفوس مهمه چون نظرگاه عمومند خوف و خطر دارند و فی الحقیقه به اندازه‌ای حق دارند زیرا زود متعرض آنان گردند و لابد با جمعی از مردم مشکلات و معضلات دارند، آنان بهانه نمایند و قضیه ایمان نفوس مهمه را وسیله غلبه بر ایشان کنند. باری تا توانید چنین نفوس را محرمانه هدایت کنید و او را سفارش تام بر کتمان نمائید و همچنین پیش نفسی ذکر او نمائید. و علیک البهاء الأبهی. ع ع

[۵۳] رشت حضرت ایادی امرالله حضرت شهید سلیل اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای منادی پیمان، نامه آن حضرت وصول یافت. از جهتی مورث احزان شدید گردید و آن فریاد و فغان از صعود شخص جلیل حضرت علی قبل اکبر بود. فی الحقیقه در این مصیبت دیده‌ها گریان و دل‌ها مانند شمع افروخته و سوزان زیرا بنده صادق جمال ابهی و عبد جانفشان آن دلبر یکتا بود. در ایام حیات فوق طاقت خویش تحمّل مشقات نمود و در سبیل الهی صدمات و بلیات دید و ابداً قصور و فتور ننمود. باری عبدالبهاء بیش از جمیع متأثر گردید و به حضرت ابن ابهر نامه مفصل مرقوم شد، البته اطلاع خواهید یافت. و از جهت دیگر روح و ریحان حاصل زیرا مضامین نامه دلیل بر آن بود که گیلان به پرتو خورشید تابان منور و مشام طالبان به رایحه طیبه جنت ابهی معطر گردید. جلوه دلبر آفاق و لوله در آن شهر انداخته و فتنه در آن اقلیم افتاده، جمعی مفتون ملکوت اسرار و معجون آن زلف مشکبار.

در خصوص محافل مرقوم نموده بودید که به کمال حکمت اجتماع می‌گردد و از عدد اسم اعظم تجاوز ننماید. این قضیه را عبدالبهاء مدت مدیده است که در نامه‌های خویش تصریح نموده و از الطاف دلبر بدیع الاوصاف امیدواریم که به جنود ملاً اعلی در جمیع امور مؤید و منصور باشید و سبب ثبوت و رسوخ نفوس گردید. فی الحقیقه چنانست که مرقوم نموده بودید که الیوم حسن اطوار و تقدیس و تنزیه احباً سبب اعلاء کلمه الله است و معاذ الله سوء اطوار سبب هدم بنیان پروردگار لهذا باید همواره به نصائح مؤثره پرداخت تا نفوس مؤمنه به کردار و گفتار و رفتاری موفق گردند که الیوم نورانیت عالم انسانیت.

ورقه اسما که مرقوم فرموده بودید در جوف نامه است، در طحی مکتوب نبود. ورقه‌ای به اسم احباً که در سنین سابق حقوق داده بودند و آن حقوق به جهت تمشیت مدارس و سائر مصارف بریه به مجمع همدان واگذاشته شد در طحی مکتوب موجود بود لهذا نامه‌ای به نام ایشان مرقوم گردید. در سال گذشته از همدان مرقوم نموده بودند که مبلغی حقوق جمع شده. مرقوم گردید که در نفس همدان در ترتیب مدارس و تعلیم اطفال و تربیت ایتم صرف نمایند.

در خصوص جدث منور حضرت اسم الله الاصدق مرقوم نموده بودید که جناب حاجی آقا جان نراقی صد تومان تقدیم نموده، مقبول و باید مابقی آن را آنچه مصروف لازم است احبای همدان دین به عبدالبهاء دهند و ان شاء الله من بعد ارسال می‌گردد و در این خصوص در نامه به ایشان مرقوم

گردید، ملاحظه خواهید فرمود. امة الله المقربة المنجذبة بنفحات الله صبيّة حضرت اسم الله که در مدینه عشق به محفل لقا شتافت به درگاه جمال ابهی تضرّع و ابتهاج گردید تا آن مخدّره نورا را غریق بحر وفا و فائز به حریم کبریا فرماید و صبيّة اخري ورقة وفا که در مشهد است اجازه حضور دارد.

و اما امة الله ضياء الحاجيه المستبشرة ببشارات الله با اماء ديگر در سال آینده اجازه حضور دارند که در بهار به بقعه مبارکه نورا حاضر شوند. و همچنين جناب ميرزا سليم خان و جناب محمد مهدي ميرزا و جناب حاجي مجيد عرب و جناب مسيحي، ايشان را از قبل عبدالبهاء تحيت ابدع ابهي در نهايت اشتياق ابلاغ داريد، آنان نيز در سال آینده اذن حضور دارند.

کتاب اقدس که به خطّ خوش و مرقّع گردیده هر وقت رسيد وصول ارسال می گردد. نه تومان که جناب آقا مير ناصر به جهت ضيافت در باغ رضوان داده اند ان شاء الله در ایام رضوان در مقام اعلى صرف می شود و به جهت انجذاب و اشتعال اجبای رشت و تبليغ امر الله چنان که مصلحت دیده اید ان شاء الله مجری می شود.

به حضرت سراج و هاج جناب ابتهاج و حضرت مظفر جناب مدبر و حضرت صاحب مآثر جناب مفاخر و حضرت آقا سيد مهدي و حضرت آقا سيد حمزه و حضرت آقا سيد ناصر و جناب حاجي مجيد و جناب آقا حسن آقا و جناب پانايوت يوناني و جناب بارکار و جناب کالوس و جناب ليوان از قبل عبدالبهاء به هر يك با نهايت اشتياق تحيت ابدع ابهي ابلاغ داريد. از الطاف حضرت رحمن و رحيم اميد چنين است که به فيض عظيم و فوز مبین مستمراً موفق و مؤيد باشند. و عليك و عليهم البهائ الايهي. ع ع

[۵۴] رشت حضرت ايادی امر الله حضرت شهيد سليل حضرت اسم الله الأصدق عليه بهاء الله الأيهي

هو الله

ای منادی پیمان، نامه قروین ملاحظه گردید. با نهايت محبت و مهربانی و سرور و شادمانی اميدم چنانست که ایام را بگذرانی. از قلت فرصت جواب مختصر مرقوم می گردد. جناب آقا ميرزا اسدالله مازندرانی اگر بتوانند به نجف بشتابند و در نهايت مدارا با شخص مذکور ملاقات نمایند بسیار موافق. جناب مدبر را تحيت ابدع احلی ابلاغ داريد. همواره در نظرند و پيش بصرند. البته به جهت

فراغت از گیر و دار ممنون و متشکرند. حضرت فرمان و نصر و ناصر را از قبل من نهایت خلوص و محبت دل و جان و انعطاف وجدان ابلاغ دارید و این اشخاص را بسیار کتمان دارید. و علیک البهَاء الأبهی. ع ع

هو الله

ای سلیل آن شخص جلیل، شخص محترم نجف را اگر ممکن بود که خود شما نیز ملاقات می نمودید و اگر ممکن نه در پرده مکاتبه می کردید بهتر بود. و علیک البهَاء. ع ع

هو الله

[۵۵]

یا من ینادی بالمیثاق فی الآفاق، نامه مفصل مفید و مشبع و مقنع که به آن شخص جلیل مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. فصیح و بلیغ بود. برهان واضح و دلیل لائح و حجت کامل بود. بهتر از این و خوش تر از این مدافعه مفتریات ممکن نه. آیات و کلمات الهیه که دافع و مکذب این روایات بود مندرج و مندمج و ادله ساطعه و براهین لامعه و شواهد حال و قرائن مثل آفتاب ظاهر و باهر و آن شخص جلیل فی الحقیقه ساکت و صامت، دیگر پایی مذهب و ملل نیست، عاقل است، ولی هیئت علمیّه متعرض و معترض و عمدتاً افترا و بهتان متداول، یقولون و یفترون و هم یعلمون.

نامه ای که به اسم این عبد تصنیع نمودند و فی الحقیقه تزییع آن مقام مقدس کردند که باید مصدر نور حقیقت باشد حال منشأ مفتریات و بهتان عظیم گشته، انما اشکوا بئى و حزنی الی الله سیرجع مکرهم الی نحرهم ان ربک لبالمرصاد. از خدا خواهیم که این نامه های شما به آن شخص جلیل معهود تأثیری نماید. اگرچه انصاف کبریت احمر است و اعتساف الیوم حکم فرما در جمیع اطراف و انحاء ولی ان ربک یفجر من الصخر و الاحجار ینابیح الانهار و انه لعلى کل شیء قدیر. اکثر آیات و کلمات سماویّه که در صحف و الواح رحمانیه در اجتناب از فساد و اجتناب سرور عباد و رأفت و مهربانی به جمیع ملل و نحل و خیرخواهی طوائف عالم و عدم انتقام بلکه بالعکس رأفت و رحمت بر اهل طغیان در نامه شما مندرج. اگر ذره ای شعور و انصاف باشد مجال توقف نه و الحمد لله آن دو مظلوم آزاد و جهول ظلم سید عبدالحسین مدیر جریده نجف به کمال ذلت به چاه خذلان گرفتار. از تأییدات الهیه آنکه در کار پردازخانه بغداد غوررسی نمودند و به حقیقت پی بردند و به افترا دهان نگشودند و در نهایت سکون تحقیق و تدقیق خفیه کردند و آن نامه را سرّاً با خط و امضا و مهر عبدالبهاء تطبیق نمودند، واضح و آشکار شد که تصنیع است و تزویر. باری شکر کنید که

این قضیه واضح و مشهود گشت، فسوف ترى القوم فى اسف و ندم شديد. ملاحظه نمائيد که ايران را چگونه ويران نمودند. مراجعت به آن رساله نمائيد که پانزده سال پيش به واسطه شما در سياست مرقوم گشت و در بمبئی طبع و نشر شد وقتى که وزير تکفير شد جميع اين وقايع در آن مذکور و مفهوم، لا تغنى الآيات و التذکر.

در خصوص مرقم منور من ادرك لقاء ربه فى الرفيق الاعلى اسم الله الاصلدق هر نوع که مصلحت می دانيد به حسب وقت و زمان مرقوم داريد تا به همدان نوشته شود و اسباب فراهم از اينجا آريم. سليل جناب آقا سيد محمد حسارى را نهايت رعايت مجرى داريد و در تربيت و تحصيل او بکوشيد و جميع متعلقين و متعلقات را تحيت ابدع ابهى ابلاغ داريد. از الطاف خفيه رب البريه مستدعيم که آنان را در كهف و حمايت خویش محفوظ و مصون دارد و اميدوارم که در جميع موارد بلا تاسى به حضرت مقصود نمائى. به فرمان خدا نهايت اشتياق دارم و يقين است حصول تايد است. به قول قاننى فرمان خدا دارد و يرليغ پيمبر. معانى فرمان بسيار دلنشين بود. و البهاء عليك. ع ع

[۵۶]

هو الابهى

حضرت شهيد ابن الشهد عليه بهاء الله الابهى ملاحظه نمايند

هو الابهى

يا من انجذب من نفحات القدس ائى اتوسل الى الحى القديم و التور الكريم و التبا العظيم ان يشرح ذلك الصدر الرحيب بذكر ربه الجليل و يسر ذلك القلب المنير بسطوع انوار وجهه الجميل و ينعش ذلك الروح الحميد بهبوب نسائم القدس فى كل حين حتى يهتز باهتزاز فروع السدرة المنتهى و يضىء وجهه فى مبتدى الاصفياء و تسمع اذنه نغمات عندليب الوفاء و يدلع لسانه بذكر ربه الاعلى و يشرق سراج حبه بانوار يخجل الصباح و الضياء و يهدى الطالبيين الى النار الموقدة فى سدره السينا و يغيث الظمء العطاش بمعين رحمة الله و يجير المضطربين فى الكهف الاحمى و يدل الملهوفين الى الملاذ المنيع فى الملكوت الابهى سبحان ربى الاعلى تالله يا ايها المستبشر بنسائم بشارت تمر من رياض القدس الفردوس الاعلى لو علمت فرط تحننى و شدت و لهوى و عظيم اشواقى الى احباء الله و اودائه و امناء الله و اصفياه لكانت عبراتك عبرة للغافلين و زفراتك جمرة للعاشقين و البهاء عليك. ع ع

آیها الشَّهِيدَ المَجیدِ اِیادی امر الله، مَدَّتِیست که از شما نه خبری نه اثری نه پیامی نه سلامی. به قول شیخ:

چنان قحطسالی بشد در دمشق که یاران فراموش کردند عشق

بعضی اعضای محفل روحانی چنان خفياً اختلاف انداختند که یاران را پریشان و مشغول کردند و لکن آن اِیادی امر الله مطمئن باشند که این امور مثل کف سیل است، اَمَّا الزَّیْدُ فِیذَهبُ جَفاءَ وَاَمَّا ما یَنفَعُ النَّاسَ فِی المَرضِ. از عون و صون و تأیید جمال قدم امیدوارم که اِیادی امر الله علیهم بهاء الله مثل زبر حدید حصن حصین امر را از هجوم سائرین حفظ نمایند. عبدالبهاء عباس حقیقت منویات و مقاصد بعضی اعضا را کشف فرموده مرقوم فرمائید. بر عبدالبهاء مستور نیست ولی تکلیف تحقیق است. چون به شما اعتماد کامل است تکلیف می شود. عبدالبهاء عباس از قضیه همدان و سفر به کرمانشاهان و ملاقات فرمانفرما مرقوم نمائید و همچنین چگونگی [مالی] همدان و به ورقات محترمت متعلقات تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید. عبدالبهاء عباس

حضرت شهید ابن شهید، ابن حضرت اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند یا آیها الثَّابِتُ علی عهد الله و میثاقه، آنچه مذکور داشتید کُلِّ مقبول و به احسن وجه انشاء الله مجری خواهد شد و دوستان شما انشاء الله به فضل حقّ از شما ممنون و خوشنود خواهند گشت. زیرا ما را لله الحمد به حول و قوه الهیه مقصد و مرادی و مطلب و رجائی جز خیر عموم نبوده و انشاء الله نخواهد بود چنانچه از مضامین الواح الهیه و اوامر مطلع آیات رحمانیه و وصایای مظهر شئونات فردانیه و نصایح عظیمه مشرق آثار وحدانیت و اعمال و اطوار این عباد مشهود و واضح است. و چون زمان استقبال آید واضح تر و مشهود تر بلکه چون شمس در وسط سماء عیان و آشکار گردد که نوایای صادق و خلوص و صفت این عباد به چه درجه بوده. قسم به جمال قدم و اسم اعظم که چشم عالم صادق تر و خیر خواه تر از این عباد ندیده زیرا ما به عهد و میثاق الهی مأموریم که نهایت اطاعت و انقیاد را از حکومت بنمائیم و شما بتمامه مطلعید. دیگر حرفی باقی نماند.

هو الله

ای شهید مجید سلیل آن شخص جلیل، نامۀ شما رسید ولی از کثرت اشتغال به اختصار جواب مرقوم می‌گردد، معذور دارید. عبدالبهاء را سجن و زندان قصر و ایوان بود و تنگنای قلعه فضای دلگشای بی‌پایان. از برای این وجود فانی مدار تسلّی این بود که الحمد لله گردن به زنجیر سجن یوسفی در سیبیل الهی گرفتار ولی حال آن تسلّی و قرار باقی و پایدار نماند. از آن جهت تأثر و تحسّر حاصل لهذا به اقلیم یوسف کنعانی شتافت شاید در این خطّه و دیار در عبودیت آستان پروردگار حرکت مذبوحی نماید و با نهایت عجز از عالم بی‌نیاز بهره‌ای گیرد، هیئات هیئات.

مقصد از مکاتبه با شخص شخصی [تجف] اینست که در مابین بلکه به یک درجه ارتباطی حاصل شود و اگر نشود اقلّاً تسکین و تمکین گردد لهذا شما مداومت نمائید. مقصود آنست که بدانند بهائیان حتی قدر بی‌تعرضی و بی‌طرفی را نیز می‌دانند زیرا فی الحقیقه آن شخص تا به حال ادنی تعرضی ننمود بلکه به نهایت احتیاط اندک معاونتی نیز کرده و هرکس در مقام او بود یقین بدان که تعرض شدید می‌کرد. از مثل آن شخص حسن نیت و عدم تعرض عین اعانت است. در تحاریر ممنونیت این فرقه مظلومه را از او بیان نمائید.

در خصوص تعمیر مرقد معطر حضرت اسم الله یکصد تومان از جناب حاجی آقا جان مهیا، دوپست تومان نیز به جناب امین مرقوم می‌گردد که در این مورد صرف گردد. این قضیه را به زودی به انجام برسانید و چون ابن جناب مدبّر حاضر گردند شاید شما را وقت مساعد که بروید و این قضیه را اتمام نمائید.

اما در خصوص حضور امة الله المقرّبه ضیاء الحاجیه با صبایای محترمه اولاً اینکه این مشروط به آن است که اسباب مهیا گردد که به نهایت رفاهیت این سفر را نمایند و ثانی آنکه در این بهار محلّ استقرار عبدالبهاء مجهول، شاید در این صفحات و شاید در صفحات دیگر باشم. ثالثاً آنکه دو نفر از ایشان مشغول به تحصیل درس تبلیغند و تعلّم لسان انگریزی، حال تحصیل ایشان را نیز تعطیل حاصل گردد و ان شاء الله بعد از اتمام دروس و استعداد به جهت تکمیل سفر امریکا میسر گردد.

باری مسئله تبلیغ را اهمّیت بدهید و در فکر آن باشید که نفوس مهمّه تبلیغ شوند زیرا نفوس مهمّه سبب گردند که سائرین فوج فوج به معین هدایت کبری وارد شوند.

در خصوص محافل مرقوم نموده بودید. فی الحقیقه جمیع این محافل اهمّیت کبری دارد خواه

مخالف رجال و خواه مخالف نساء و عبدالبهآء از جمیع راضی و در حق آنان دعا نماید و تأیید و توفیق طلبد. به جناب جلال چیزی مرقوم گردیده البتّه تا به حال رسیده. در نامه‌ای که به جناب شریعتمدار لاهیجانی مرقوم گردید اسم او هر چند ابراهیم است ولی از قلم میثاق محمود صادر لهذا باید به این اسم باقی و برقرار گردد و نامه ایشان را به ایشان برسانید. شخص محترم حضرت فرمان ملحوظ لحظات عین عنایت و مشمول الطاف حضرت احدیّت هستند و در خصوص معاش فریبرز به آقا میرزا محسن مرقوم گردید، مطمئن باشید و علیک البهآء الأبھی. ع ع

[۶۰] طهران حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق علیه بهآء الله الأبھی

هو الله

ای بنده مقرب درگاه جمال مبارک، نامه غره ربيع الأول رسید. از مضمون معلوم گردید که سمنی یحیی غیرحضور اعتراض بر این نموده که در جریده چهره‌نما ذکر دامادی او بوده و این خطا از جریده است، برادر را حذف کرده، و عضویت او نیز در جمیع مجالس و مجامعی که ملت تشکیل می‌نماید، به قول عوام نخود هر آشست، این شخص جهول به درجه‌ای جبانست که با وجود آنکه سرّاً ادعای وصایت یحیی می‌نماید به چهره‌نما می‌نگارد و واضحاً و مشهوداً از حضرت ربّ اعلی و مرشد خویش تبرّی می‌نماید لیکن به هر بیچاره‌ای می‌رسد سرّاً القا می‌نماید که ما اساس این امریم و ارکان این دین عظیم. عجیب نیست زیرا این پسر اقتدا به پدر نموده. جمیع ایرانیان می‌دانند بالاخص اهل اصفهان از آشنا و بیگانه که پدر این پسر یعنی هادی در اصفهان و طهران بر منبر به صریح عبارت تبرّی از حضرت ربّ اعلی روحی له الفداء نمود و استغفرالله به طعن و لعن زبان گشود و آن کلمات رکیکه که قلم حیا می‌کند بر زبان راند. با وجود این سبحان الله جای تعجب اینجاست که این نفوس مبتذله که از شغال خائف‌ترند و هنوز از شدت ترس مضطرب می‌خواهند مقاومت با نفسی کنند که چهل سال در سجن عکا در تحت ظلم و عدوان و جور و جفای عبدالحمید و سلاسل و اغلال و محاط به جوایس و مراقبین فریاد و یابہآء الأبھی و نعره یاعلیّ الأعلی او لرزه بر آفاق می‌افکند و در کمال استقلال و استقرار در حبس مقاومت با عبدالحمید سفاک و ناصرالدین شاه خونخوار می‌نمود و حال نیز در نهایت استقلال و استقرار واضحاً مشهوداً مقاومت جمیع طوائف و ملل و سروران آفاق می‌نماید. فوالله تضحک الثکلاء من اوہام حزب یحیی و شبهات التاقضین الذین کطیور اللیل یتکفون فی حفرات الحسرات و درکات

السُّكْرَاتِ فَنَعَمَ مَا قَالَ: اِي مَغْسِ عَرِصَةِ سَيْمِرْغِ نَهْ جَوْلَانِكِهْ تُوَاسْتِ.

باری در خصوص مرقد منور حضرت اسم الله الاصدق تفصیل محلّ و مکان داده بودید. جناب امین از اینجا دوست تومان حواله بر حاجی غلامرضا نمود که تقدیم شما نماید، با صد تومان همدان به تعمیر آن مقام پردازید و نسخه زیارتی که از قلم اعلی در حق ایشان صادر ارسال می‌گردد. ای جناب شهید، ابدأ فرصت ندارم و شب و روز آرامی نه جز چند ساعت خواب، با وجود این نامه به این مفصلی نگاشته گشت و علیک البهآء الأبهی. ع ع

[۶۱]

هو الله

ط حضرت شهید ابن الشَّهید جناب ابن اسم الله الاصدق ملاحظه نمایند

هو الله

ایها الشَّهید ابن الشَّهید، از آثار تأییدات عظیمه حضرت احدیت و انوار فیوضات نامتناهی اینکه نفوسی مبعوث فرمود که آیت هدایتند و شمع پرموهبت شبستان رحمت، نجوم بازخه‌اند و کواکب لامعه، نخیل باسقه‌اند و سرخیل جنود فائقه، شُهب نوریته‌اند و سُرر رحمانیه، آیات توحیدند و رایات تجرید، امواج بحر محیطند و افواج ملکوت نور بیسط. ای ربّ آید ایادی امرک بجنود هاجمه من ملکوتک و نجوم ناجمه من جبروتک و لیوث زائره فی غیاض ربوبیتک. ای ربّ انهم ثبتوا علی عهدک و میثاقک و نبتوا فی ریاض دینک و حدیقه الاشواق الی نیر آفاقک و ترکوا الهجوع و ودعوا الرقود و دعوا الوجود و خرّوا سجوداً لعظمة ربوبیتک و وفوداً لباب احدیتک. ای ربّ اجعلهم آیاتک الباهره و رایاتک الناشره و سطواتک القايره و ثبت اقدامهم الراسخه و اجعلهم اشجار فردوسک الثامیه و اثمار حدیقه قدسک الزاهیه و سُرُج هدایتک الساطعه و حجج عنایتک اللامعه حتّی تعلوا و تشر فی الخافقین مظاهرهم و تذکر علی ممرّ الاعصار مآثرهم انک انت المقتدر العزیز الودود. ع ع

هو الله

ای متمسک به عروة وثقی، ذکری از خروج آن جناب از طهران متوجّهأ الی خراسان شده بود. حال خبر و قوف رسید. از فضل حضرت قیوم می‌طلبیم که در جمیع شئون مؤید و موقّق باشید. الآن در خارج حیفا در مقام خضر یعنی ایلیا به ذکر شما مشغولیم. مکاتیب جوف را سریعاً ارسال خراسان فرمائید چه‌که آن مظلومان در دست تطاول علماء سوء و جاهلان مبتلا. ربّ اکشف الضّر و انت

ارحم الراحمين رب ادفع السوء وانت خير الدافعين. ع ع

[۶۲] [طهران]

هو الابهی

حضرت ابن اسم الله الاصدق علیه من کلّ بهاء ابهاه ملاحظه نمایند

هو الابهی

یا من آیدہ الله لاعلاء کلمة الله و نشر نفعات ریاض قدسه، چندی بود که در این سجن اعظم مجالس این آشفتهگان بودی و مؤانس این مشتاقان. حمد خدا را که به تراب روضه مطهره جبهه و دیده را روشن و منور فرمودی و به زیارت عتبه علیا که مطاف ملاً اعلی و کعبه اهل ملکوت ابهی است مره بعد مره فائز شدی و از نفعات قدس مشام را معطر فرمودی. حال به قوتی ربانی و قدرتی رحمانیه و جذبه ای صمدانیه و همّتی روحانیه و بشارتی وجدانیه و نصرتی نورانیه و لسانی ناطق و بیانی فائق و ذکری کامل و فیضی از تأیید شامل مراجعت به ارض ط و از آنجا به ارض خا بفرمائید و جمیع احبای ارض خا را بر کلمه جامع و موهبت لامعه و آیت باهره و رایب زاهره کتاب الله و دین الله جمع کنید که به نفعات این موهبت کبری زنده و تر و تازه باشند و به نار موقده در سدره سیناء چنان مشتعل گردند که هر یک مشعلی روشن و نجمی طالع و کویب لامع گردند و البهائ علیک. ع ع

و جمیع احبای رحمن را از قبل این عبد به ذکر ابدع ابهی ذاکر شوید و بگوئید: ای مخموران پیمانۀ الهی و ای منجذبان جمال رحمانی، محبوب ابهی و مقصود ملاً اعلی فدیت احبائۀ بروحی و ذاتی و کینوتی و هویتی و حقیقتی این مدت مدید جمیع بلایا و رزایا و مصائب و نوائب و غل و زنجیر و سجن عظیم را به نفس مبارک تحمّل فرمود و شما را در ظلّ تربیت الهیه تربیت فرمود که در چنین روزی قیام بر امر الله و اعلاء کلمه الله بکنید. حال آن وقت است که چون حواریین حضرت روح هرچه جز اوست فراموش نمائید و چون بحر اعظم در جوش و خروش آئید تا نفعات حقّ شرق و غرب را معطر نماید. ع ع

هو الله

[۶۳]

یا من ادخره الله لخدمه امره، صفحه منشور منظور و ملحوظ گشت و بر حقیقت وقایع از پیش واقفم.

ترتیبات مجامعی و محافلی که آن جناب مجری داشته بودید تحریراً تحسین گشت و تشویق شد بلکه طلب تأیید گردید لهذا ختال و فتوری نخواهد یافت بلکه انتظام خواهد یافت، مطمئن باشید. ولی آن جناب باید مکاتبه را به ارض خا مستمره نمایند و متصل تشویق و تحریص بر خلوص و تبلیغ کنند و سواد مکاتیب عبدالبهاء را از ارض طا ارسال نمایند. مسئله مهم در خا الیوم مسئله خوسف است زیرا رخنه نموده اند. باید آن جناب اگر ممکن است خود به آن سمت حرکت نمایند و به قسمی خوش و به کمال مهربانی این رخنه خسران را صد نمایند و در تنبه آنها کوشند و جواب مضامین اوراق شبها را بدهند که دیگری نتواند رخنه نماید. مکتوبی به قوام الدیوان مرقوم گشت و مکتوبی به امین، در جوف این مکتوبست ولی به حضرت میم چون مدتی قلیله پیش از این مرقوم شده بود لهذا تکرار را جاتر ندیدم.

در خصوص ناظر به حضرت ناصر و آقا محمد اسمعیل مرقوم شد، دیگر در این ورقه ذکرش لزوم ندارد. در خصوص کفتار البته محافظه نمائید و کسی ادنی تعرضی به او ننماید ولی نصیحت کنید که قدری او ملاحظه نماید.

در خصوص حضور به این ارض مرقوم نموده بودید. حال یک سفر به خراسان لازم تر است. ان شاء الله از آنجا آن حضرت را می خواهیم. ع ع

[۶۴]

هو الابهی

ط جناب ابن الشهد اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

یا ابن الشهد المجید الذی استقر علی کرمی اللقاء فی ملکوت الابهی، اجوبه از پیش ارسال گردید، البته تا به حال رسیده است. عزیمت به ارض خا بجاست و در آن صفحات کل را تشویق و تحریص بر ثبوت و رسوخ لازم و مفروض تا شدائد اریاح افتتان و امتحان نلغزاند لان امتحانات الله ما تزلزل الجبال الراسیات و تنفعر بها الاشجار العظیمه من اصولها ولكن الثابتین الراسخین تربهم فی اطمئنان عظیم. از کثرت تحریر شکایت فرموده بودید، دیگر خبر از این انامل و بصر نداری. اگر بدانی از صبح تا به حال چه تحریر نموده است هرآینه تعب و زحمت خویش را فراموش نمائی. چون مکاتیب مفصل ارسال شده بود به این مختصر اکتفا رفت. و البهاء علیک. عبدالبهاع

[۶۵]

هو الله

ارض خ حضرت شهيد ابن الشهيد عليه بهاء الله الابهي

هو الله الابهي

أيها الشهيد ابن الشهيد أيها الثابت الراسخ على عهد الله وميثاقه القديم أيها المنادي بعهد الله في كل قطر و اقليم سنرسل لك جواب الاوراق و نذكرك بروح و ريحان و اما الآن من هجوم المشاغل و المشاغب التي لانهاية لها ما تيسر الاسهاب و اكتفينا بالايجاز لاجل ايصال الاوراق التي في طيها و اظهار الحب لعوم الاحباء فبشر اولياء الله بفضل مولاك و بلغهم التحية و الثناء و التكبير و البهاء و قل يا احباء الله و اوصيائه تالله الحق ان محبوبكم شمس البهاء و ان تجلجل بحل الغيب ولكن فيوضاته القديمه مستديمة عليكم و انواره ساطعة عليكم و نفحات قدسه عايقة عليكم و نسائم رياض ملكوته هابة عليكم الا فتعرضوا لها و سترون اعلام الميثاق خافقة في الآفاق و انوار سراج الاشراف ساطعة في اوج السبع الطبايق و صيت امر الله شاع و ذاع في كل الانحاء و سلطان العرفان سخر القلوب و الجنان و معالم الحق احاط الاكوان و قوة الميثاق ظهرت كالتور الساطع من الملكوت الالامع في آفاق الناسوت و انك انت فاشكر الله بما جعلك آية العهد القديم. ع ع

[۶۶]

هو

ارض خا حضرت شهيد ابن الشهيد عليه بهاء الله الابهي

هو الابهي

أيها الشهيد ابن الشهيد الجليل، فرصت الآن نیست، مختصر مرقوم می شود. در پوسته آينده جواب آن حضرت ارسال می گردد. مکاتیب جوف را ارسال دارید. احباء الله و اماء الله را جميعاً تکبير ابدع ابهي ابلاغ فرمائيد. ع ع

[۶۷]

هو الله

خ

خراسان حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاء الله الابهي

هو الله

يا شهيد ابن الشهيد، شکایت از قلت ارسال جواب و صدور خطاب فرموده بوديد. قسم به جمال

قدیم روحی لاجبانه الفدا که از شدت آلام و بلایا و محن و رزایا دقیقه‌ای فرصت تحریر و تقریر نیست و قصور از این جهت واقع و آلا در کلّ اوان در ساحت قلب موجود و مذکور بوده و هستید. در جمیع احیان در آستان مقدّس حضرت دوست استدعای تأیید آن جناب نموده و خواهم نمود و یقین است که تأیید رسیده و می‌رسد. شما نظر به آن نمائید. یا وجود این ان‌شاء الله عن قریب به خراسان مکاتیب عدیده ارسال می‌گردد. آنچه اشتعال دوستان بیشتر گردد مخابره سریع تر و مکاتبه کثیرتر شود. حال چون چارپار عازم است فرصت بیش از این نیست. در پوست پیش مکاتیب مفصل به نام مجامع مرتبه و دیگران ارسال گردید. جمیع دوستان الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید. تالله الحقّ انّ طلعة الابهی یخاطبهم من الملائع الاعلی طوبی لکم یا احباء الله بما تبتم علی الميثاق و تنورتم بنور الاشراق و اسلمتم الدموع من الآماق و احترقتم بنار الاحتراق اشتیاقاً الی الملكوت الابهی و ثباتاً علی عهد الله و ميثاق الله و انجذاباً بنفحات الله و تشبثاً بذیل موهبة الله و البهاء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم. ع ع

[۶۸]

هو الابهی

ط حضرت شهید ابن الشّهد علیہ بهاء الله الابهی

هو الابهی

ایها الشّهد ابن الشّهد علیک بهاء الله علیک ثناء الله لعمر الله انّ قلب عبدالبهاء مهتر بنفحات محبة احبائه الله و انی اتصرّح الی الله ان یؤید ایادی امره بجنود من الافق الاعلی و جحافل عرمرم من الملكوت الابهی و سوف ترون تتابع هجوم هذه الجیوش و ترادف صفوف هذه الفیالق من جبروت ربّ الجنود. ربّ اید عبدک الشّهد ابن الشّهد بجنود ملکوت رحمانیتک و انصره یافواج ملائکتک و اردف علیہ امواج بحر مرحمتک و نور وجهه بانوار خدمتک انک انت المقتدر المقدر المصور المؤید الموقّ الکریم.

ای حبیب روحانی، از ورود آن حضرت به طهران روح و ریحان حاصل گردید زیرا در ارض طا بین احبائه علی‌الخصوص الاخلاء الاجلاء الاعزاء قدری احزان و کدورت باطنیه باقی بلکه ان‌شاء الله به قوه ملکوتیه زائل گردد. این خدمتی بود که مثل و نظیر ندارد زیرا الیوم اختلاف و کدورت بین احبائه علی‌الخصوص الاعزاء به اصل اساس امر الله ضرر عظیم می‌رساند بلکه نار موقده را در قلوب منطفی و خاموش می‌نماید و به کلی روحانیت را مفقود می‌نماید. ع ع

جميع ملل عالم مهاجم و جميع قواء من على الارض به كمال صولت در يورش. كل رؤساء دينيه و امناء سياسيه و قواء حريميه محيط و مستولى و على الخصوص اهل نقض به كمال بغضاء و عداوت در فساد و فتنه با وجود اين احباء منازعه دارند و به خود و جدال با يكدیگر پرداختند. ملاحظه كن بلاياى اين عبد را. بارى بسیار موافق بود ورود شما. بايد به كمال همت بكوشيد تا به كلّى اين اختلاف را از میان برداريد و الفت و محبت اندازيد. ع ع

شما خواهش حضور نموده بوديد. نظر به اين حكمت و ديگر آنكه ارض اقدس از فساد اهل نقض مشوش لهذا آمدن شما را تأخير انداختيم، على الخصوص جمال مراجعت به طهران نمود تا فساد عظيم نزد اولياء امور به دستورالعمل رئيس التافضين نمايد، هرچند خود او در افترا و فتنه و فساد حتى احتياج به شيطان ندارد فكيف بما دونه. شما بايد از پيش تمهيد رفع فساد او نمايند يعنى به اولياء امور تفهيم كنيد كه اين اشخاص از ما منفصل شده‌اند و ادعای اصالت مى‌نمايند و در فكر آنند به هر وسيله باشد فسادی بنمايند و ثابتين بر ميثاق را در فلاكت اندازند تا ميدان به جهت خودشان خالى يابند. آنچه بگويند و روايت كنند محض افتراست. تحقيق كنيد، فحص نمايند، لا تصدقوا كلّ نمام ائيم. اين نفوس مطرود و مردود نزد ثابتين بر ميثاقند. عن قريب اما الزيد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض ظاهر گردد. بارى جمال را از اينجا نزد قونسول ايران در شام فرستادند كه فساد كند و از آنجا به اسلامبول نزد سفير فرستادند كه فتنه نمايد. بعينه حرکات و سكنات ميرزا يحيى كه سيد محمد را نزد سفير ايران به اسلامبول فرستاد و آن فسادها را نمود حال اهل نقض نيز بر آن وتيره حرکت مى‌نمايند طابقوا النعل بالنعل. بارى از فضل جمال قدم اميدوارم كه موفّق گرديد و التيام بين احباء الرحمن دهيد و فساد حضرات را نزد اولياء امور ثابت و محقق نمايند تا گوش به اقوال آنها ندهند. و البهاء عليك. ع ع

[۶۹] بمبای حضرت شهيد اين اصدق ملاحظه نمايند

هو الله

ای منادی امر الله، جناب ميرزا محرم و زرقانی را بعد از چند سال اجازة طواف مطاف ملاً اعلى داديم. حال شما بايد به طائفه برهمو سماج در کلکته و اطراف ملاقات نمايند و به قوتى ملكوتى قلوب آنان را منجذب نمايند زیرا اين طائفه به خيال خود مقرّبه جميع انبيا هستند. حتى در محافل خویش ذکر اسم اعظم مى‌نمايند و پيش خود مى‌گویند كه عقايد و تعاليم اين امر مبارک اس اساس

مذهب ماست. باری در مجامع عمومی آنان نظمی بنمائید و بشارت به ظهور نبأ عظیم بدهید. طائفه‌ای در هندوستان ثیافتی هستند که در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و پنج در تبت محفلی تشکیل نمودند و خود را واقف به علم روح می‌دانند و مشربشان وحدت الوجود است. با آن طائفه بیامیزید و به نهایت انجذاب بشارت کبری دهید. این دو طائفه در هندوستان مستعدند، زود منجذب گردند. و علیک التَّحِیَّةُ وَالتَّنَاءُ ع

[۷۰]

هو الله

رشت حضرت شهید ابن من ادرك الرفیق الابهی اسم الله الاصدق علیه البهآ الابهی

هو الله

ای منادی پیمان، کلک شکسته عبدالبهآ با نهایت اشتیاق حرکت و جنبشی خواهد تا به لوازم وفا پردازد و تهنیت عید مولد جمال احدیت بنگارد. امید شدید آنست که به تأیید جمال ابهی این عید بر شما مبارک گردد و در این سفر به خدمات مشکوره موفق گردید و علیک البهآ الابهی. ع

[۷۱] طهران حضرت ایادی امر الله حضرت شهید ابن شهید علیه بهآ الله الابهی

هو الله

ای بنده جمال ابهی، نامه مرسول واصل گردید و مضمون مفهوم شد. حمد خدا را که در جمیع موارد عون و عنایت شامل گردید و نصرت حاصل شد. فی الحقیقه قضیه خانه از اغرب غرائب و دلیل بر تأیید ربّ جلیل است. پس از این میزان گیرید که انتساب به ظلّ میثاق چقدر جاذب تأیید و جالب توفیق ربّ الأشراف است. امروز هر نفسی بر پیمان الهی ثابت و راسخ شبش روز است و روزش نوروز و فیروز. از الطاف اسم اعظم روحی لأجابه الفداء امیدوارم که مانند علم مبین بین افواج روحانیین موج زنی و به خلق و خوئی موفق گردی که راحه تقدیسش آن اقلیم را معطر نماید.

ملاقات با نفسی محترم مرقوم نموده بودید، بسیار موافق. از خدا می‌طلبم که ایشان را در جمیع مراتب یار و یاور باشد و در سایه عون و صون خویش حمایت فرماید، در هر صبحی نصرتی جدید دهد و در هر شامی نفوذی شدید بخشد تا بین سروران سلف و خلف آفتاب انور گردد و در انجمن بزرگان اهل شرق شمع روشن شود. اما سروری بر دو قسمست: سیاسی و دادرسی. اول هر چند شهره آفاق گردد ولی عاقبت مه تابانش در محاق افتد اما ثانی کوکب لامعش آفل نشود و نجم بازغش

در نقاب سحاب غارب نگرود. عزتتش ابدیست و موهبتش سرمدی. نظر به پیشینیان نمائید، حقیقت عیان گردد.

اما در خصوص تأخیر سفر به سمت خاور مرقوم نموده بودید. البته آنچه آن سرور مصلحت دانستند عین صوابست. باید اطاعت نمائید ولو ترک حرکت این سفر باشد.

اما در خصوص دولت آبادی که فی الحقیقه خرابیست مرقوم نموده بودید. آن حزب عن قریب به خسران مبین افتد و حقیرتر از بنی اسرائیل گردد، مطمئن باشید. حیل و تزویرشان را در نهایت وقار و تمکین مقاومت نمائید و منویات فسادیه شان را در هر خصوص اطلاع یافته حفظاً من الفساد و حباً بالصّلاح صدقاً و عدلاً بیان نمائید و متحذرانه حرکت فرمائید زیرا در هر وقت فرصتی یابند در حقّ دولت قاهره و ملّت باهره خیانتی عظیم نمایند و این را از فرائض دینیّه خویش شمرند. فراغت از این فکر محالست. شاید وقتی سرّ مکنون خویش را آشکار کنند و فتنه ای در اندازند و یاران الهی را به جهت مشابهت لفظی بابی و بهائی در محذوری عظیم افکنند لهذا بسیار مواظبت لازمست. چون مبادی آنان با مبانی آزادگان به کلی مابین البتّه نتیجه مساعی آنان فتنه ناگهانست و نتایج افکار یاران راستی و درستی و آشتی و حبّ حقیقی با جمیع عالمیان و خدمت صلح عمومی و ترقی فوق العاده کشور ایران و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

[۷۲] طهران حضرت ابادی امر الله شهید ابن شهید علیه بهاء الله

هو الله

یا من انجذب بمغناطیس محبّه الله قد مرّ نسیم رخیم من ریاض جنّه الأبھی فنفخ فی قلبک روح الهدی و انعش مشامک بنفحات القدس المنبثّه من حدائق الملاء الأعلى اذا اشکر الله علی هذا العطاء و تمسک بالعروة الوثقی و اهتزّ طریاً من الطاف ربک الأبھی بما اختارک لحبّه و اجتنابک لمعرفته و انتخبک حتّی تنادی بذکره بین العالمین و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

هو الابھی

[۷۳]

یا من ثبت علی العهد و الميثاق، آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و مشاهده شد. حمد خدا را که مبشّر بر شوق و شغف و ذوق و طرب قلوب احبّای رحمن بود که به فضل جدید ربّ قدیم مستبشّرنند و به قوه ملکوتیه در مقابل متزلزلین مستحضر. ظلمات حالکه هر چند شدید گردد عاقبت

هالکه است و سبحات غلیظه هرچند ضخیم گردد بالتَّیجِه خرق و شقّ و هتک شود و غیوم متکافئه در افق اوهام هرچند متراکم شود عاقبت پنجه اشعه ساطعه متلاشی فرماید. پس ای احبّای الهی، از اعراض اهل دنیا و اغماض دیده نابینا و اعتراض اهل هوی و تعرّض اهل بغضاء ملول نگردید و محزون مشوید. عون الهی با شماس و صون حضرت رحمانی یاور شما و البهاء علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق. ع ع

[۷۴]

هو الله

یا من اختاره الله لنشر نجات الله، در صفحه کشتی بر دریای نشسته و دل به ذکر دوستان بسته ولی امواج پیوسته نمی گذارد. با وجود این همت می گمارم که شاید نامه ای بنگارم ولی عذر از درهمی خط می خواهم. مقصود اظهار ما فی القلوبست نه تحسین خطوط و تنظیم سطور. بعضی صفحات اثر کلک درویش شهیر خطاط قدیم ملاحظه گردید که خط در نهایت رونق بود ولی الفاظ خالی از معانی و مضمون آنها قوم لا یعلمون. پس نامه به خط نفیس و اثر کلک خوش نویس ثمری ندارد. باید معانی دلنشین و مضامین شکرین داشته باشد و حلاوت عبارت به لطافت معانی و دلالت بر محبت روحانی و انجذابات وجدانی و احساسات رحمانیست علی الخصوص اگر بر صفحه بسیط محیط مرقوم گردد و دلیل بر شدت تعلق این علیل به یاران جلیل باشد. باری عبدالبهاء در اقالیم واسعة غرب امیدوار است که به عون و عنایت جمال مبارک روحی لعبیده الفداء با وجود عجز شدید بلکه اندکی حرکتی موربانه بنماید لعل الله یؤیّده علی خدمه عبادہ المقرّین. حضرات ایادی امر الله علیهم الثناء علیهم البهاء علیهم الفضل و العطاء باید در تبلیغ امر الله و ترویج دین الله قدرتی عظیم و قوه جبریل بنمایند تا عبدالبهاء مطمئن از انتشار نجات الله در شرق باشد و علیک البهاء الابهی. ع ع

[۷۵]

هو الله

یا این من استقرّ علی سریر المجد فی ملکوت الابهی، در پاریس گیر سرمای شدیدم، اصابع عاجز از تحریر با وجود این در نصف اللیل فرصتی یافتم و می نویسم. ملاحظه فرما که آنی در هیچ حالت فراغت از یاد آن یار حقیقی ندارم. انگشت حرکت نمی کند تا مفصل مرقوم شود. مختصر اینست که عن قریب مراجعت به بقعه مبارکه می شود و مکاتبه می گردد. و علیک البها. عبدالبهاء عباس

جناب شهید ابن الشَّهید علیک بهاء الله و ثنائه و ثناء من فی ملکوته، از کثرت اشغال مجبره
جواب مکاتیب شما تأخیر افتاد. ان شاء الله چند روز بعد داده می شود. ع ع

هو الله

[۷۶]

یا ابن من غشی رمسه الانوار الساطعة من ملکوت الابهی، نامه شما به مجرد وصول تلغراف گردید
که ورقات محترمت حرکت نمایند ولی خواستم که بیان اشتیاق ملاقات شما نیز بنمایم ولی این را
به انجذابات قلبیه گذاشتم. تفصیل همدان معلوم شد. الحمد لله در جمیع موارد منظور نظر عنایت
الهیّه بوده اید. امروز آنچه سبب ازدیاد این الطافست تبلیغ و احیای نفوس و انجذاب به نفعات الله
است. این است که عبدالبهآء جمیع امور مهمه را در ارض اقدس ترک نمود و به اقصی بلاد عالم
با وجود عروض امراض و نهایت ناتوانی شتافت. البتّه خاطر دارید که حضرت اسم الله نیز چنین
می کرد. در بودابست ضعف و بیماری شدید شد. تب عصبی مستمر بود و نزول به سینه شدید و سرفه
قوی و هوا در نهایت سردی و برف می بارید. با وجود این روزی به سه مجلس عمومی می رفتم و
نطق مفصل می شد و سائر اوقات نیز حاضرین و سائرین سائلین بسیار حتی شبها در نهایت سردی
سرفهکنان با تب به محفل عظیم می رفتم که صد و بیست پله مرمر داشت. سه مرتبه در میان پله
می نشستیم که نفس کشیده شود و بالا رفتن ممکن باشد و بعد از صعود دو ساعت متوالیاً صحبت
می شد و الآن که این نامه می نگارم تب عارض و دیشب از ناخوشی سهر نخوابیده و صبح با جناب
حاجی نیاز علیه بهاء الله نشسته و قلم در دست است و به تحریر مشغولم. ملاحظه نما که چقدر به تو
محبت دارم. عبدالبهآء عباس

[۷۷] طهران حضرت ایادی شهید سلیل اسم الله الأصدق الذی صعّد الی مقعد صدقِ کریم علیه بهآء
الله الأبهی

هو الله

یا سلیل الرّجل الجلیل، نامه مفصل شما ملاحظه گردید و از حوادث الیمه ایران و مساعی ذمیمه
اهل طغیان قوم یموت المسمی بقوم یحیی برعکس نهند نام زنگی کافور اطلاع حاصل گردید.
هرچند فرصت تحریر مجدد نیست زیرا در روز پیش دو نامه مفصل به حضرات ایادی امر الله ارسال
گردید با وجود این به قدر امکان ولو مختصر جواب مرقوم می شود.

اما قضیه مستر شوستر، شما می‌دانید که این شخص بهائی نیست که سهل است از اداره خود جمیع بهائیان را اخراج کرد و همین عمل او سبب نکبت و اضمحلال او شد و این قضیه به تحریک حضرات یموتی‌ها بود. برهان اعظم از این نمی‌شود. به حضرت سفارت عرض کنید که میزان بهائی بودن و نبودن این است که هرکس در امور سیاسیّه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست، دلیل دیگر نمی‌خواهد و لکن مستر شوستر جمیع بهائیان را که در دائره او بودند اخراج کرد. دیگر این برهان ثانی اعظم از برهان اول است. ما پرستش عدالت می‌کنیم هرکس مجری بدارد و خیرخواه عموم بشریم.

و از جمله تعالیم بهاءالله اینست که تعصب مذهبی و تعصب جنسی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است. تا عالم بشر از این اوهام بیزار نگردد جهان راحت و آسایش نیابد. و این قضیه را در مجامع عظیمه لندن عبدالبهاء نعره برآورد ولی ما ایران و ایرانیان را دوست داریم و در خیر آنان به جان و دل می‌کوشیم ولو آنکه ظلم و ستم به ما نمودند ولی ما را بهاءالله امر فرموده که نظر به گناه و قصور ننمائیم، لله ایران و ایرانیان را دوست داشته باشیم بلکه جمیع جهان را بدون امتیاز و ما دوست دانا هستیم نه دوست نادان. آنچه سبب عزت و راحت ایرانیان است می‌دانیم لهذا از بدایت انقلاب جمیع می‌دانند که ابدأ مداخله ننمودیم زیرا می‌دانستیم که چگونه این انقلاب سبب خرابی ایران می‌گردد. حتی به کرات و مرات از بدایت انقلاب نوشته شد که دولت و ملت باید مانند شهد و شیر آمیخته گردد و الا فلاح و نجاج محال است، ایران ویران گردد، لهذا احبای الهی باید به جان و دل بکوشند تا دولت و ملت التیام به یکدیگر یابد و اگر عاجز مانند کناره جویند. زنهار زنهار از اینکه در خون یک ایرانی داخل شوید. مختصر این است کلّ می‌دانند که ما از مداخله در امور سیاسی به کلی ممنوعیم و این وقایع اخیره ایران برهان کافی که به کلی از فساد و نزاع و جدال بری بودیم، ابدأ مداخله ننمودیم. بلی اگر نفسی از بهائیان در منصب و خدمتی تعیین گردد باید در ایفای وظیفه خویش به نهایت صدق و راستی و عدل و انصاف بکوشد و مخدوم خویش را پرستد. در هر مملکتی که باشد و به خدمت هر دولتی که تعیین گردد تفاوتی در میان نیست و این چون تعلق به دین ندارد، تعلق به حکومت دارد، این مداخله در این امور فساد نیست. انتهی.

و اما مسئله خود ایران در قرآن می‌فرماید و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا فتنه و ربحکم. این از اعظم اساس عالم سیاسیست. ممکن نیست که قومی اختلاف نمایند و با وجود این

در امری جزئی موفق و مؤید گردند بلکه بنیاد براندازند و جمیع خائب و خاسر گردند. اساس انقلاب ایران اختلاف احزاب است، یخزبون بیوتهم بایدیهم علی‌الخصوص که قوم یموت در جمیع احزاب حلول کردند و بر ضد یکدیگر تحریک فساد نمودند تا اینها همدیگر را قتل و غارت کنند و به وهم و گمان خودشان اللهم اشغل الظالمین بالظالمین شود. بعد از آنکه قوای ایران بتمامه مضمحل شود قوم یموت میدانی بیابند و جولانی بدهند و تأسیس حکومتی بکنند و جمیع بهائیان را بکشند. اینست اساس حضرات. شما ملاحظه نمائید که اینها در باطن یکرأیند با وجود این در هر حزبی داخل. این واضح است که مقصد فساد و فتنه است. یا باید از حزب اعتدال باشند یا استقلال یا دیموقراط. چطور است که جمعی در باطن یکدل و یکرأی با وجود این بعضی در لشکر دارا باشند و بعضی در لشکر اسکندر. این واضح است که مقصد القاء فساد و نزاع است. عن قریب به جزای اعمال خویش به خسران مبین افتند. ولی اینها را باید کسی حالی مردم بکند بدون اسم بهائی، نظیر آنان که ابدأ نمی‌گویند یموتی هستیم ولی القای هزار فتنه و فساد می‌کنند و مردم گمان می‌نمایند که اینها خیرخواه هستند.

ملاحظه کنید که صدرالعلما و میرزا یحیی و برادرش و پسر صدرالعلما چه می‌کنند. پسر صدرالعلما به نجف رفت، در دائره مرحوم خراسانی داخل شد، صبح و شام دست آن مرحوم را می‌بوسید و در دائره‌اش می‌کوشید که بهائیان دشمن دین و ملتند و ما شیعه خالص مخلص لهذا دِلِمان برای مذهب جعفری می‌سوزد. این بهائیان می‌خواهند مذهب حق جعفری را پایمال کنند. شما که رکن رکن شیعه هستید چگونه روا می‌دارید علی‌الخصوص که بهائیان اهل استبدادند. آن بیچاره‌ها هم بی‌خبر نمی‌دانستند که این بابی قح است حتی می‌خواهد قبه حضرت امیر و حضرت سیدالشهدا را خراب کند و با خاک یکسان نماید نظیر یهود که می‌گویند در بازار مسلمانیم، در کوچه پشیمانیم، در توی خانه همان آنیم. اینها در محافل و مجالس شیعه خالص، در توی کوچه مزور و مذبذب، در توی خانه هر دم هزار لعن به شیعه می‌کنند و قتل آنان را از عقائد ثابتة راسخه و فریضة دین می‌شمردند و شما مطلع بر این مطلب هستید و آن این است که جمیع بقاع مقدسه را خراب کنند، اثری نگذارند و سوختن جمیع کتب سلف را تا یوم ظهور نقطه اولی واجب و فرض ذمت دانند که اثری نماند و چون دست یابند ملل عالم من جمله شیعیان را گردن زنند مگر کسی که بابی شود. با وجود این عقائد در ظاهر شیعه خالص مخلص حضرت امیرند و مسلمان جامع الشرائط.

باری تازه کسانی را نزد محمدعلی شاه فرستاده‌اند که در حوزه او باشند و مروج استبداد که اگر چنانچه او غلبه یابد بگویند مائیم جانفشان استقلال، مائیم بدخواه مشروطه. شب و روز از انهدام استقلال ایران گریان و سوزان بودیم و به قدر قوه می‌کوشیدیم، الحمد لله حال نور استقلال درخشید و سلطنت استقرار یافت زیرا آن قوم نه شرم دارند نه حیا. میرزا یحیای دولت‌آبادی در لندن و پاریس بود، نه اسمی و نه رسمی و نه صدائی و نه ندائی، معدوم صرف بود ولی مآل نطق‌های این عبد را خفياً به واسطه شخصی ترجمه کرده و به جمعیت کانگرس لندن فرستاده تا به اسم او در جزوه‌ای درج کنند و مبلغی در این خصوص مایه گذاشته. اگر آن را به دست آرید ملاحظه می‌کنید که مآل نطق‌های من است بتمامه. حتی مسیو دریفوس روزی آمد و آن جزوه را آورد و گفت آقا، این میرزا یحیی کیست که نطق‌های شما را در جرائد و مضمون مکاتیب شما را بتمامه دزدیده و به قوت مالیه فرستاده در این جزوه درج کرده‌اند. باری این است شأن آنان ولی خدا هیچ چیز را پنهان نمی‌گذارد و جمیع اینها را آشکار خواهد نمود.

أما مسألة مصلّ یعنی عقرب پرنیش جدید به هیچ وجه اهمیتی ندارد. البتّه حضرت شیخ الرئیس ردّاً علی من لدغ مرکز الميثاق كالحية الرقطاء آنچه باید و شاید مرقوم می‌دارند و علیک البهَاء الأبهی. ع ع

[۷۸] طهران حضرت شهید سلیل حضرت اسم الله الأصدق الجلیل علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

یا من جعله الله من ایادی امره بین خلقه، نامه قزوین در وسط دریای محیط قرائت گردید. عازم همدان بوده‌اید، البتّه به زیارت آن مرقد معطر مشرف شده‌اید. از سایر ولایات فریاد این المبلّغ است که از جمیع اقالیم بلند است زیرا جمیع طوائف از رؤسای خویش نهایت تشویش ملاحظه نمودند که جز مقاصد خویش آرزویی ندارند و از هر جهت تخدیش اذهان حاصل. مردم از هر جهت سرخورده‌اند و ناامید گشته‌اند و یقین نموده‌اند که جمیع راه‌ها منتهی به اسفل جمعیم است. تجربه کرده‌اند، هر راهی پیمودند و نجاح و فلاح گمان نمودند ولی عاقبت به چاه بلا افتادند لهذا آرزوی اوج ماه نمودند. یاران باید در این مورد ورداً مورود گردند تا آیت رفداً مرفود شوند. اگر چنانچه باید و شاید به موجب نصائح و وصایای جمال مبارک احبای هر دیار حرکت نمایند والله الذی لا اله الا هو در اندک زمانی خطه غبرا جنت ابھی شود. لهذا باید شما به کمال همت در تبلیغ امر الله

بکشید تا این فرصت از دست نرود. مردم ایران مانند غریقند، آرزوی فلکی عظیم می‌نمایند. عبدالبهاء هرچند معترف به قصور است و مقربه فتور با وجود این در این اقالیم وسیع با وجود ضعف و ناتوانی هر روز در جایی و هر شب در شهر و قرآنی در محافل عظمی و مجامع کبری و کنائس و معابد علیا نعره می‌زند. نه از ناتوانی از کار بازماند و نه خستگی داند و نه ماندگی شناسد که شاید نفسی در خدمت آستان مقدس برآرد ولی افسوس افسوس که این آرزو معسور و غیرمیسور. تا به حال که نهایت قصور حاصل تا بعد چه شود. حضرت مقصود روحی لعابده الفداء در زندان هر ناتوانی را تربیت فرمود، قوت داد، بال و پر عنایت کرد تا بعد از صعود بر عبودیت مقام محمود قیام نمایند. شما در حق این مفقود دعا نمائید و عجز و ابتهاج کنید شاید حرکتی مذبحخانه نماید و علیک البهَاء الأبهی. عبدالبهاء عباس

[۷۹] طهران جناب ایادی حضرت ابن اصدق علیه التَّحِيَّةُ وَالتَّنَاءُ

هو الله

یا من یختص الله برحمته من یشاء، ابواب مسدود لهذا مکاتبه موقوف. به قول خواجه حافظ:
 ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با صد زبان خموش آمد
 زیرا وسایط مخابره مفقود، البته باید صمت و سکوت نمود. باری در جمیع احوال خواه مشکل خواه آسان در نظرید، فراموش نمی‌شوید. همواره در فکر آن یاران مهربانم و از الطاف حضرت یزدان امیدم چنانست که در جمیع امور موفق و مؤید باشید و در بوستان الهی به باغبانی جانفشانی نمائید تا اشجار پر طراوت و لطافت گردند. عبدالبهاء عباس

[۸۰] طهران حضرت ایادی امر الله جناب شهید سلیل اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای حضرت شهید و ایادی امر الله، نامه‌ای که به تاریخ ۱۹ ربیع الأول ۱۳۳۷ مرقوم نموده بودید در پنجم رجب ۱۳۳۷ رسید. با وجود عدم مجال با مکاتیب جوف با کمال دقت قرائت گردید و بشارت صحّت و سلامت و روح و ریحان احبّای رحمن داد. الیوم مژده‌ای اعظم از این به تصوّر نیاید زیرا در این سنین انقلاب قلوب در اضطراب بود. این طوفان عمومی چنان مدهش و موحش و مخیف بود که به عقل گمان نمی‌شد که این حزب مظلوم در جمیع بلاد محفوظ و مصون مانند و

این نیست مگر از قوه قاهره خارق العاده حضرت مقصود روح الوجود لقنوم احبائه الفداء. ملاحظه نمائید که این حزب مظلوم در دست ستمکاران در هر دیار گرفتار بودند و در اوقات صلح و سلام و راحت و آسایش عام بی معین و نصیر، اسیر هر ستمکاری و مبتلای به هر بلائی بودند. حال به عون و عنایت جمال قدیم چنین معجزه عظیم ظاهر و آشکار گشت یعنی در سنینی که جمیع ملل عالم در نهایت عذاب و پریشانی و غایت بی سر و سامانی و مقهور و محکوم و محروم و بی شعور این حزب مظلوم به قوه تعالیم الهیه و تأییدات صمدانیه. در جمیع اقالیم مسکون در نهایت راحت و سکون. چه معجزه ای اعظم از این؟ اگر نفسی اندک تأملی نماید برهانی اعظم از این به نظر نیاید. عبدالبهاء هر چند به قدر قوه در این امر مرور پیش از وقوع حرب کوشید ولی این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ. این فوز عظیم و این حفظ مبین مجرد از الطاف جمال قدیم روحی لأحبابه الفداء حاصل وآلای قوای بشر عاجز.

مکاتیبی را که در جوف مکتوب ارسال نموده بودید به دقت ملاحظه گردید. مکاتیبی که در زمانی که طریق مسدود نزد شما مانده است با خود بیاورید اما لویح و مقالاتی که ترجمه گردیده نزد دکتر ضیاء ارسال شده، هنوز خبری از آن به ارض اقدس نرسیده. از دکتر ضیاء خواهیم خواست. در خصوص مکالمه با نفوس مهمه مرقوم نموده بودید. مذاق ایرانیان به کلی تغییر کرده، مشرب دینی نمانده و عاقبت مشارب ناشایسته نیز در ایران تأثیر خواهد بخشید ولی مطمئن باشید که قوه امر الله عاقبت غالب گردد و امواجی از این بحر بی پایان برخیزد و این کفها را از دریا به صحرا اندازد و آن جندنا لهم الغالبون. اینست که در اشراقات به صریح عبارات می فرماید: دین نورست مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند، هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و می دهد. ملاحظه نمائید حزب منحوس در روس چه کردند. ملت به این عظمت و سلطنت به این عزت را محو و نابود کردند و حال مأیوس شدند. کار به جایی رسیده که نساء با عفت و عصمت روس شکایت به دول عظمی جمعیت امم نمودند که این قوم بیدین ما را مجبور به تصرف عمومی می نمایند. امیر و فقیر جمیع ذلیل شدند. پرده حیا به کلی دریده و جمهور به درندگی رسیده. ملاحظه نمائید که قلم اعلی سی سال پیش از این قضیه تحذیر فرموده. آن جندنا لهم الغالبون. عاقبت خائب و خاسر گردند و مجبور به اتباع اوامر شوند. در ایران حال بدایت بی تقدیست و آغاز ضعف دین. اگر به قوه تعالیم الهیه جلوگیری نشود عاقبت هرج و مرج و پریشانیست

و ذلّت و نحوست ابدی.

سبحان الله بر فرض محال که مظاهر مقدّسه در قرون اولی معروف نبودند و حقیقتشان غیرمکشوف اما در این دور رحمانی و عصر ربّانی علوّت و نورانیت و حقیقت و بزرگواری امر الهی مانند آفتاب در جمیع اقالیم عالم ظاهر و آشکار. جمهور عقلا خود شهادت می دهند که این تعالیم الهیه روح این عصر است و نور این قرن. عالم انسانی جز به ترویج این تعالیم راحت و آسایش نیابد و حسن انتظام نجوید. عبدالبهاء در جمیع معابد و مجامع و محافل غرب نعره زنان نشر تعالیم الهی نمود. نفسی مقتدر بر اعتراض نشد. شخصی نکته ای نگرفت. کلّ استماع نمودند و به تصفیق شدید به کمال تعظیم تحسین نمودند. نفسی پیدا نشد که بگوید ان هذا الا اساطیر الاولین. حتی در مجمع زناده نطقی مفصل القاء شد، کلّ تحسین نمودند و در جرائد امریکا منتشر شد و همچنین در آکسفورد لندن نطقی القاء گردید و همچنین در مدرسه کلیه کالیفورنیا در سانفرانسیسکو از تعالیم الهی نبذه ای بیان شد، کلّ تحسین نمودند و لکن ایرانیان هنوز در خوابند. سبحان الله چنین موهبتی در ایران ظاهر و چنین تاج مرصعی بر سر ایران گذاشته شده و لکن هزار افسوس که قدر نمی دانند و حال به ضعف دین نیز مبتلا گشته اند. خدا عاقبت را خیر گرداند.

سبحان الله جمیع حوادث آتیه در الواح سابقه به صریح عبارت بعضی پنجاه سال پیش بعضی سی سال پیش واضحاً مشهوداً نازل گشته و جمیع تحقق یافته، باز ایرانیان غافل و جمال قدیم جلّ اسمه الاعظم این امر عظیم را در زیر زنجیر بلند نمود و این علم نمایان را میان زندان برافراخت و چنین لوله ای در عالم انداخت، باز ایرانیان غافلند. شوق در انظار اهل غرب از اقوام متوحّشه محسوب و جنس بی فصل محسوب و ذلیل و منقور، حال قوه اسم اعظم چنان در رگ و ریشه عالم غرب تأثیر کرده که در جمیع اقالیم عالم جمعی ایرانیان را می پرستند، با وجود ظهور این قوه عظمی باز ایرانیان غافلند و در بی قیدی منهمک، فاعتبروا یا اولی الأبصار من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور.

باری امیدواریم که احبّای الهی بر سبیل هدی مستقیم و در آستان جمال قدیم معتکف و مقیم باشند. تلغرافاً به آن حضرت اذن حضور داده شد و حال نیز مکتوباً اذن حضور داده می شود. به امة البهّاء المقربیه ضیاء الحاجیه و امّاء الرحمن المقربیات صبا یای محترمه نهایت مهربانی از قبل عبدالبهاء برسان.

کتابی که در جواب برون مرقوم شده حال انتشار ندهید، یک نسخه به ارض مقصود فوراً ارسال

نمائید تا ملاحظه گردد و آنچه مقتضی است مجری گردد و علیک البهَاء الأبھی. ۴ رجب ۱۹۱۹،
عبدالبهاء عباس

[۸۱] طهران به واسطه جناب حاجی غلامرضا علیه بهاء الله الأبھی
حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبھی
هو الله

ای ایادی امر الله، تلغراف و نامه به شما مرقوم گردیده البتّه تا به حال رسیده. حال نیز به نامه اخیر
که به تاریخ ۹ جمادی الثانی است ولو اینکه ابدأ فرصت ندارم باز جواب مرقوم می شود. تعزیت
بازماندگان حضرت سمندر سبب رضایت جلیل اکبر است. آن شخص نورانی و مظهر رحمانی آیت
کبری و رایت عظمی در ملاً اعلی بود. در مدت حیات نفسی جز به رضای ربّ الآیات نکشید و
آرزوی جز عبودیت آستان مصدر بینات نداشت. حال قدر این نفوس مجهول است ولی در آینده
چون نور آفتاب منظور و مشهود گردد. من به درگاه جمال قدیم ناله و حنین نمایم و خاندان او را
موهبت عظیم و تأیید ملکوت ابھی طلبم. سلاله حضرت اسم الله من ادرك مقعد صدق علیاً
فی الحقیقه در جمیع نقاط به خدمت قائم. حال بشارت قوت ایمان و رسوخ ایقان احبای خراسان
داده بودید، بسیار سبب روح و ریحان شد. از الطاف حضرت یزدان امیدوارم که نفحات رحمن
چنان خراسان را به حرکت آرد که از رائحه طیبه اش مشام منجذبین سائر بلدان معطر و معبر گردد و
علیک و علیهم البهَاء الأبھی، ۷ رمضان ۱۳۳۷. عبدالبهاء عباس

هو الله

[۸۲]

ایها الشّهید سلیل اسم الله الجلیل، از روزی که عازم آن صفحات شدید تا به حال ابدأ خبری مرقوم
نفرموده اید که در لاهای چگونه واقع شد. حتی از سلامتی وجود شریف ننگاشتید. باری منتظر ورود
اخبار شما از مخابره با مجلس لاهای هستیم. البتّه به زودی همّت نمائید و بنگارید و اگر ممکن
تلغراف بزنید. به حضرات متعلقات آن جناب نامه مرقوم و ارسال شد. عبدالبهاء عباس

حضرت شهید سلیل حضرت اسم الله الأصدق

ایها الشَّهید سلیل ذلک الرّجل الجلیل، مکاتیبی که به تاریخ ۱۴ جون ۱۹۲۰ بود رسید. جناب یزدانی شرح مفصّلی مرقوم نموده بودند. از قرار معلوم از مجلس لاهای نتیجه‌ای حاصل نگردید. آن انجمن افکارشان در امور کثیره متفرّق، فرصت سعی و کوشش را چنانکه باید و شاید ندارند و مزید نیز نتیجه‌ای مأمول نه. لہذا با هر کدام ملاقات نموده‌اید نهایت محبّت و مهربانی مجری دارید و اظهار وحدت افکار بیان نمائید. علی‌العجاله مکذّر نشوند، یک روابط جزئی در میان باشد، گمان نکنند که شما از آنان مأیوس شده‌اید بلکه بدانند که شما نهایت ارتباط به آنان دارید. و از قرار معلوم مصارف بسیار است و آنچه ممکن بود به هر وسیله‌ای به دست آمد تقدیم شد. حال چنین معلوم می‌گردد که مصارف کلی دارد و اسبابش مهیا نه و مبلغی به زحمت تهیه و تدارک شد یعنی ۵۰ لیره و تلغرافیاً تقدیم گشت، ان شاء الله رسیده. مسئله اسپرانتوها اهمّیت بیش از مجلس لاهای دارد بلکه جناب یزدانی یک تخمی در میان آنها بیفشاند.

و اما مسئله سفر به لندن، مصارف زیادی دارد و چند نفر احباً نیز تابستان به محلّ‌های بیلاق می‌روند، کسی در آنجا جز حتّاً داود و روزنبرگ نمی‌ماند. حتّی میرزا لطف‌الله مراجعت کرده. حال چاره‌ای جز مراجعت به ارض مقصود نیست. آن جناب آنچه باید و شاید همّت فرمودند ولی محفل لاهای معلوم است پایه و مایه درستی ندارد. درین صورت بقای در آن صفحات نتیجه نخواهد بخشید. کارهای دیگر در دست است. زمینی که استعداد انبات ندارد تخم‌افشانی بی‌ثمر است. به متعلّقین آن حضرت نامه مرقوم شد و ارسال گشت و علیک البهّاء الأبهی.

آثار حضرت عبدالبهاء خطاب
به اعضای عائله جناب ابن اصدق

الواح خطاب به جناب بی بی والدۀ جناب ابن اصدق

هو الله

[۱]

خا ورقه متعالیه امه الله والدۀ حضرت شهید ابن شهید علیها بهاء الله الابهی

هو الله

ای قرینه آن جوهر وجود، آن باز سپید اوج ملکوت هرچند به لانه و آشیانه عزت عروج فرمود ولی بازی که مظهر هب لی من لدنک ولیاً پرثنی و پرث من آل داود یادگار گذاشت که شکارافکن و پرواز و تیز چنگ و منقار است. پس شکر کن که در کاشانه این دار دنیا نیز تنها نمانده ای و آن عقاب سماء و عنقاء ملکوت ابهی از افق غیب نداء می نماید که ای ضجیع، بحر موهبت پرموج است و بشائر عنایت خاصه الهیه از اوج عزت قدیمه متتابع و پرتو مواهب شامل کل آن خانمان و دودمان. ع ع

هو الابهی

[۲]

امه الله ضلع حضرت اسم الله الاصدق الّتی فازت علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ورقه موقنه مبتهله زکیه طیبه ثابته فائزه، حمد کن جمال قدم و اسم اعظم را که در ایام الله به لقای محبوب آفاق و مقصود جواهر وجود از اهل وفاق فائز شدی و جام کلام الهی را از ید ساقی عنایت نوشیدی و به بصر ظاهر و بصیرت باطن جمال بی زوال را مشاهده کردی و ندای جانفزای الهی را به سمع خویش از فم مطهر شنیدی و در ساحت اقدس به اصغای کلمه جامعه اختصاص یافتی و در ظلّ شجره معرفت الله و دوحه محبت الله آیت هدی رایت تقی حضرت اسم الله در آمدی

و شب و روز محامد و نعوت جمال قدم را از آن لسان صدق مبین استماع نمودی و به ذرّیه طیّبه موفق گشتی که از جهت اعراق و اخلاق هر دو منشعب از آن شجر مقدّس است. حال به شکرانه این مواهب جلیله شب و روز را در مجامع اماء الله به ذکر و ثنای حضرت کبریا مشغول شو و چنان حرارتی برانگیز که سردفتر شیدائیان جمال جانان گردی و سالار سودائیان روی رحمن. هر افسرده‌ای را تازه و زنده نمائی و هر پژمرده‌ای را لطیف و باطراوت بی اندازه. و البهاء علیک و علی اماء الرحمن هناك. ع ع

[۳]

هو الابهی

ارض خ ورقة موقنة مطمئنه امة الله والدة شهيد ابن شهيد عليها بهاء الله الابهی

هو الابهی

عليك نفعات الله عليك جذبات آيات الله آيتها الورقة التورانية و الفريدة الروحانية و الجوهرة الرحمانية. ابشري بفضل مولاك الذي خلقك و سواك و انشأك و رباك و اكرم مبدئك و منتهاك و قرئك باحب خلقه و اعز عباداه و اشرف بريته و اصدق ارقائه و افصح مبلغي امره و انطلق منادى باسمه و وهبك ابناً ثابتاً على الميثاق المنادى بعهد ربك في الآفاق الخادم بكلمته في يوم الاشرار الناشر لدينه بين اهل الوفاق و البهاء عليك و على كل ورقة منزّهة ناطقة بالثناء. ع ع

مناجات طلب مغفرت به جهت والدۀ جناب ابن اصدق

هو الله

سبحانك اللهم يا الهی ائی اتوجه اليك بوجه ناظر الى ملكوت رحمانيتك و قلب خافق بمحبة طلعة فردانيتك و روح مستبشر بنفحات قدسك و عين منتظرة لبشارات عفوك و مغفرتك. اى رب ائی سقيم اشفنى بلطفك و جودك و ائی عليل ابرئنى من كل داء بفضلک و احسانك. رب قد اشتد عليّ الاسبى و استغرقت في بحر الجوى لما سمعت الناعى يعنى بصعود امتك الطيبة الطاهرة الورقة التوراء و آية محبتك الغراء و هى راجعة عن طواف التربة المباركة المعطرة الأرجاء متحملة مشقة الطريق و تعب السبيل و هيئة العظم علية الجسم نحيفة الأعضاء نحيلة الجوارح ملتبهة الأحشاء متحلبة الدموع متسعة الفؤاد بنار محبتك و كانت تقطع البحور و الجبال و بطون الأودية و الإكام متذكّرة بذكرك منجذبة اليك تحن الى رياض ملكوتك مشنقة للفائق متمية مشاهدة

جمالک متعطشة الى الورد المورود فى سبيلک والصعود الى سماء قریک فسمعت نداءها واجبت دعائها ويسرت منبتها وسمحت بفضلك بغيتها ورفعتها اليک فى مدينة سُميت بمدينة عشقک و معمورة حبک مرتفع منها نداء احبائك متأجج فيها نار محبتک محشور فى خلالها زمرة اصفيائك فقاموا على خدمتها و اكرموا مثاها و اهتموا باحتفالها و مشوا تشبيعا لنعشها و القلوب مشحونة بالحسرات و العيون فائضة بالعبرات و النفوس من شدة المصاب فى سكرات الى أن اوروها فى رمسها و غابت عن الأعين اشعة شمسها و نظرة وجهها و بشاشة مطلعها. اى رب طيب تربتها بصيب موهبتک التى انعمت بها على قريتها. اى رب أنها قرينة عبدک الذى خضع لسطانک و اذعن ببرهانک و انجذب الى جمالک و استشرق من انوارک عند ما بزغ كوكب الهدى من مطلعک الأعلى و قام على خدمة امرک و تحمل كل مصيبة فى سبيلک و اعتنق البلاء و ابتلى باشد العقاب و سوء العذاب من الذين غفلوا عن ذکرك ثم دخل باب حطتک و آس بجمال قدسک و قاسى كل بلاء بالحصن المنيع و وقع تحت مخالب ذئاب كاسرة و اسنان كلاب خاسرة الى ان نجيتہ بفضلك و جودک و خلصتہ من قيود اهل البغضاء و كبول عصبة الضغينة و العدوان. فقام على نشر نجاتک فى كل مكان و زمان و اقامة برهانک لكل انسان و نشر آثارک و بيان اسرارک و توضيح الأوامر و تشريح المسائل و تأويل المتشابهات و تفسير الآيات البينات و ازالة الشبهات بما الهمة بتفسير الكلمات و اكرمه بهبات و افرات. ثم قدرت له بفضلك و جودک الوقوع فى السجون مراراً و تحت السلاسل و الأغلال كراراً و لم يزل يتقبل القيود و يستقبل الكبول و يتمنى البلاء فى حبک و التجرع من كأس الجفاء فى سبيلک و الكوامر المفترسة عن يمينه و الجوارح الكاسرة عن يساره و جنود الظلم الغائرة عن ورائه و هو يدعو الناس الى منهجک القويم و صراطک المستقيم و لا يفتر فى ذکرك و لا يهن فى اعلاء كلمتک و لا يسکت عن بيان برهانک الى ان تشرف بمشاهدة انوارک فى العراق و الفوز بتقبيل عتبة قدسک فى الآفاق و فاضت عليه غيوث عطائك و ماج عليه بحور الطافک و استغرق فى لجة احديتک. ثم ارجعته الى البلاد حتى يهدى العباد و يدعوهم الى سبيل الرشاد و بذل الجهد الجهد فى هداية اهل ذلك القطر السحيق فأحیی معالم ذکرك و اهتم بنشعش نورک و خاض غمار البلاء فى سبيلک و وقع فى كل بئر لا قرار لها حباً بالبلاء فى محبتک الى أن وهن عظمه و نحل جسمه و غارت قواه و ارتعشت اعضاءه مع ذلك سعى للورود فى السجن الأعظم و الوفود على باب بيتک الأكرم و احتفلوا احبائك بملقاه و اغتنموا رؤياه ببشاشة كبرى و فاض عليه بحر موهبتک العظمى و تشرف بالمشول و الاصفاء و نال الطافاً لا يحصى و طفع كأس

قلبه بصهباء العطاء وفاضت عيناه بدموع السرور في محضر اللقاء وشكرك على هذا الفضل العظيم والجود المبين وامرته بالرجوع الى تلك المعاهد والربوع التي انتشر فيها ذكرك وارتفع فيها نداءك حتى يسقى الظماء من معين الحيات ويطعم الجياع من موائد السماء. فرجع متهمل الوجه متشعشع الجبين قريبر العين مستبشر الروح بعناياتك الطافحة الكأس عليه من كل الجهات و هو مع جسمه التحيف يقطع السبيل و يقيم الدليل على فيضان بحرك العظيم و سطوع نورك المبين و تشریح آياتك بين العالمين و اقامة بيناتك للطلابين الى أن فدى روحه في سبيلك و صعد اليك و ورد عليك و اكرمت مثواه و يسرت مناه و زينت مأواه و هو الشهيد في هذا الكور الجديد حيث قدرت له اجر من سفك دمه في سبيلك و فاض روحه في محبتك. اى رب هذه امتهك التي كانت قرينة له و شريكته في كل بلاء و صاحبتة في المصائب العظمى و الزايات التي لا تتحملها الا كل نفس منقطعة منجذبة مشتعلة بنار محبتك بين الاحباء. اى رب اعل مقامها و اسمح بمرامها و حقق مناه و ادخلها في فردوسك الأبهي في ظل شجرة انيسا جوار رحمتك الكبرى و شرفها باللقاء و اغرقها في بحر العطاء حتى تتباهى بمواهبك التي لاتحصى انك انت الكريم انك انت الرحيم و انك انت الغفور العفو الرؤوف المنان القديم. ع ع

الواح امة الله صمديه اخت جناب ابن اصدق

هو الله

[۱]

خراسان به واسطه جناب آقا احمد

امة الله ورقة موقته اخت الشهيد عليها بهاء الله الأبهي

هو الله

اى امة الله، والده محترمه چون به بقعه مباركه وارد شد و به عتبه مقدسه مشرف گشت همواره به ياد تو بود و ذكر ترا مى نمود. در بقعه مقدسه استدعاى الطاف در حق تو نمود و اميدوارم كه دعائش مستجاب گردد. پس تو بايد روش آن محترمه گيرى و مانند او شب و روز خویش را در كنيزی آستان مقدس بگذرانی و عليك التحية و الثناء. ع ع

[۲]

هو الله

به واسطه حضرت حیدر قبل علی

ورقه موقنه اخت جناب شهید ضجیع جناب آقا احمد علیها بهاء الله الأبھی

هو الله

ای امة الله، تعریفی زاید الوصف از شما می نمایند که الحمد لله قبه نار محبت الله است و خادمه اماء رحمن، زحمت یاران تحمل نماید و مشقت دوستان به جان و دل کشد، نورانی است و روحانی، روحانی است و یزدانی. از این ستایش نهایت سرور حاصل که الحمد لله حضرت روح مجسم الفائز بالرفیق الاعلی جناب اسم الله الأصدق چنین ورقه ای یادگار گذاشتند که به جان جانفشانی نماید و تحمل مشقات دوستان الهی کند. و علیک التحیه و الثناء. ع ع

[۳]

مشهد همشیره جناب شهید ابن شهید علیها بهاء الله

هو الله

ای یادگار حضرت اسم الله الأصدق، اگر خواهی که پدر بزرگوار از ملکوت اسرار تحسین نماید و در هر دم صد آفرین گوید و مستفیض از نور مبین و مستفید از بدر منیر شوی و در درگاه احدیت کنیز عزیز و در راه حقیقت با عقل و تمیز گردی ثابت و نابت باش و شکر کن خدا را بر آن موهبت عظمی. دو صبیّه محترمه خود گوهر آقا و وجدیه خانم و والده آقا عزیز الله و ابن آقا عزیز الله را تکبیر ابداع ابھی برسان. از حق می طلبم که همواره موق و مؤید باشند. ع ع

[۴] مشهد

هو الله

به واسطه جناب آقا میرزا احمد امة الله اخت الشهید علیها بهاء الله الأبھی

هو الله

ای ورقه رحمانیه، همواره در این محضر مذکوری و در بین اماء الله به ثبوت و رسوخ مشهور. از فضل و عنایت حق امیدوارم که چنان به نار محبت الله برافروزی که جمیع اماء رحمن را مشتعل و منجذب نمائی و مشبوت و مدلل کنی که دختر آن پدر بزرگوار و وارث آن منقبت بی شمار. و علیک التحیه و الثناء. ع ع

[۵]

هو الابهی

ورقة طيبة صمدية عليها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ورقه نضره زکيه، در این عصر جدید و قرن بدیع که مواهب حضرت محبوب یکتا چون شمس بقا در کبد سماء ظاهر و آشکار است امام جمال کبریا باید از بحر اعظم اغتراف نمایند و از الطاف رب اکرم اقتراف کنند، دل به محبوب قدم بندند و تعلق به ملکوت ابهی یابند، از نار محبت الله چون شعله نورانی باشند و از نسائم موهبت الله رحمت رحمانی باشند، آیت انجذاب گردند و سراج ذکر رب الارباب، امام ارض را نور هدایت باشند و ورقات آفاق را بشارت عنایت. و الروح علیک و علی امام الرحمن. ع ع

[۶]

خ ورقه طيبة بنت شهيد عليها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ورقه طيبة منجذبه به نفعات الله، آنچه به لسان گفتمی و بر اوراق شرح نمودی و در بیان سفتی و در قلب و جان آرزو داشتی جمیع مسموع و معلوم و مشهود. حمد کن رب قدیم و نور مبین و آفتاب فلک علین را که چنین بخششی از سلطان آفرینش یافتی که به کوی دوست راه شناختی و به ساحت الطافش شتافتی و روی از دوش تافتی و از نار جمالش گداختی و به چنین موهبتی که منتهی آمال امام الرحمن بود رسیدی و حلاوت عنایت از کأس بقا چشیدی. طوبی لک و لکل امة فازت بما فزت بفضل مولاک القدیم. بشری لک ثم بشری لک من هذا الفضل العظیم.

در خصوص خانه آنچه را جناب ابن اسم الله الاصدق علیهما بهاء الابهی مصلحت دانند مجری دارید. این قضیه تفویض به ایشان شد. ما قبول کردیم آنچه را شما خواستید و تقدیم نمودید، فسوف يعطیک ربک اجر ذلک فی ملکه و ملکوتہ انه علی کل شیء قدیر. ع ع

[۷]

مشهد ورقه طيبة زکيه اخت حضرت شهيد ابن شهيد عليها بهاء الله

هو الله

ای ورقه موقنه، آن خاندان دودمان ایمانند و سلالة ایقان. از بدایت طلوع نیر تابان از انوار هدایت مستتیر گشتند و از آفتاب حقیقت مستضیء. این بخششی بود که در جهان آفرینش به آن مفتخر و

متباهی خواهید گشت قدر این را بدانید و شهد این را دائماً بپوشید. ع ع

لوح جناب حبیب الله اخوی جناب ابن اصدق

هو الابهی

[۸]

م ش ه جناب میرزا حبیب الله سلیل جلیل من فاز بالملکوت الابهی ابن اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

یا سلیل من انجذب بنفحات القدس و آنس من البقعة المبارکه جانب الطور الايمن النار الموقدة الربانیة فی سدرۃ السیناء علیک بهاء الله الابهی، آنچه از قلم روحانی در ذکر جمال رحمانی و ورود جناب محرم و جناب سیناء علیهما بهاء الله الابهی و ثبوت و رسوخ احباء الله بر عهد و پیمان جمال الله و شدت اشتعالشان به نار محبت الله کلّ ملاحظه شد و سبب فرح قلوب و انشراح صدور گردید. حمد حضرت احدیت را که به فضل و موهبت عظمی در ظلّ کلمة تقدیسش نفوسی مبعوث فرموده که در این ایام که روائح امتحان در هیجانست ثابت و راسخ بر امر الله هستند، طوبی لهم و حسن مآب. آن جناب چون سلیل آن متصاعد بزرگوار هستی باید ان شاء الله الولد سّ رایه باشی و نورانیت اخلاقت مطابق روحانیت اعراق باشد یعنی زاده عنصر جسمانی او هستی، منشعب از عنصر جان و دل او باشی و این ثابت می شود به شتون و صفات او ع ع

الواح امة الله ضیاء الحاجیه ضلع جناب ابن اصدق

هو الابهی

[۹]

ط ورقة طیبة زکیة موقنه امة الله ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای امة الله و بنت امته و اخت امته، جناب ابن اسم الله علیه بهاء الله الابهی الآن که صحبت حاضرند و ذکر احتراق و اشتیاق و شدت تأثر و تحسر و تاوه و تلهف آن امة الله را از فرقت پر حرقت محبوب آفاق فرمودند و خواهش این را کردند که به ذکر شما این قلم مشغول گردد. لهذا خامه را برداشته و فوراً این مکتوب نگاشته شد که مطمئن باش در کلّ احیان در این محضر مذکوری و در این انجمن موجود چه که اگر به تن دوری به روح نزدیکی و از بصر ممنوعی به بصیرت فائزی، به

جسم بعیدی به روح قریبی و در آستانه مبارک یادت در السن و قلوب اماء الرحمن موجود. پس شکرکن الطاف حضرت حی قیوم را که در ایام ظهور به عنایت و الواح متعدده فائزگشتی و در این دوران حرمان نیز در فناء رحمن به ابداع ذکر مذکوری. ع ع

هو الله

[۲]

ورقه موقنه ضلع حضرت شهید ابن الشَّهید جناب ابن اصدق علیها بهاء الله الابھی

هو الابھی

ای ورقه مبتهله مطمئنه، شکرکن حی قدیم را که در ظلّ جمال مبین وارد گشتی و از کأس تسنیم نوشیدی و از شهد الطاف چشیدی و منتسب حضرت شهید ابن الشَّهید علیه بهاء الله الابھی گردیدی و الیوم در ملکوت ابھی مذکوری و در ملاً اعلی مشهور. فاشکری الله علی هذا الفضل الّذی احاط العالمین و انک انت سوف تشاهدین آثار هذه المواهب الّتی تشعشت انوارها. ع ع

هو الابھی

[۳]

ط امة الله ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله الابھی ملاحظه نمایند

هو الابھی

ای امة الله، شکرکن حی قیومی را که ترا از بین ربّات حجال امتیاز داده و به تاج و هاج عرفان سرت سرفراز نموده. این اکلیل محبت الله گوهر درج عنایتست که بر مشارق و مغارب آفاق اشراق نموده، دیگر چه جوئی و چه خواهی؟ الحمد لله در کنیزی جمال قدم طوقی مرصع به جواهر اسم اعظم در گردن داری و حلقه زرین از اعلی علّیین در بردگی آن روح مصور در گوش داری. و البهاء علیک. عبدالبها ع

بادکویه به واسطه حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق [۴]

طهران امة الله المقربه ورقه مطمئنه ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله الابھی

هو الله

ای کنیز عزیز الهی، الحمد لله در یوم ظهور مظهر الطاف ربّ غفور بودی و بعد از افول شمس حقیقت مستفیض از ورد مورد و ثابت بر پیمان حضرت ودود. عبدالبهاء از ملکوت ابھی طلب عون

و عنایت نماید تا در هر دمی حضرت شهید به موهبتی موفّق گردد. الحمد لله خادم امر است و قائم بر خدمت. به هندوستان شتافت و علم ذکر الهی برافراخت و در آن اقلیم ولوله‌ای انداخت. بعد مأمور به قفقاز و عشق‌آباد شد و ان شاء الله آن خدمات را نیز انجام خواهد داد. از جمله در مرو اسباب تأسیس مشرق‌الذکار فراهم آورد و نقشه به ارض مقصود فرستاد و الآن در آنجا مباشرت به مسافرخانه و مکتب شد تا اطفال یاران را به تربیت الهی تربیت نمایند و دولت بهیمة روس محض بنای مشرق‌الذکار زمینی در مرو مجاناً داد و به اذن ایمپراطوری مشرق‌الذکار بنا خواهد شد.

باری شما باید شکر کنید که حضرت شهید به خدمت مشکور مشغول و به فیض موفور مشمول. حال به جهت تمشیت بعضی از امور آن ارض مأمور به طهران شد. عن قریب خانه و لانه و آشیانه آن کنیز عزیز الهی را روشن نماید. امه الله الموقنه نفس مطمئنه والده محترمه را از قبل عبدالبهاء تحیت محترمانه برسان و علیک البهاء الأبھی. ع ع

هو الابھی

[۵]

ضلع جناب ابن اسم الله الاصلق امه الله ضیاء الحاجیه علیه و علیها بهاء الله الابھی ملاحظه نمایند

هو الابھی

ایتها الورقة الطیبة الزکیة المطمئنه بفضل ربها احیی الله قلبک بنفثات روحه و اقر الله عینک بمشاهدة انواره و شرح الله صدرک بآیاته و انعش الله فؤادک بنسائم جوده و رفع الله لک ذکرک باشتعالک بالنار الموقدة فی سدره سیناته و طیب الله ریاض قلبک بصیب الطافه.

جناب ضیف کریم چندی بود که به زیارت تراب آستانه مبارک مشرف بودند و حال طبل مراجعت بکوفتند. از فضل قدیم و جدید سلطان اقالیم ارواح امید قوی و رجای اکید است که در این سفر چون روح جدید در اجسام قدید تأثیر شدید نمایند. در این ایام که مونس این عباد بودند در حین زیارت مطاف ملاً اعلی بالنیابة از شما و جمیع منسوبین زیارت می نمودند و همچنین بالوکاله به نام آن ورقات ضیافت می نمودند و جمیع مقبول افتاد. و البهاء علیک. ع ع

[۶] طهران به واسطه حضرت شهید سلیل اسم الله الاصدق

امه الله المقربه ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله الابهی

هو الله

آیتها الورقة المبتهلة الى الله، نامه شما رسید ولی از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم می‌گردد. الحمد لله اماء رحمن در طهران تأسیس محفلی نمودند و به خدمت آستان پرداختند. یقینست که بدرقه عنایت رسد و تأیید حضرت احدیت شامل گردد و آن محفل به خدمات فائقه موقف شود. اگر چنانچه اعضاء منقطعاً الى الله منجذباً بنفحات القدس مخلصاً له فی دینه مخالفاً للنفس والهوی قیام نمایند و از محفل روحانی طهران تمکین داشته باشند یقینست که موقف گردند. الحمد لله بانوهای محترم به تحصیل درس تبلیغ موفقند.

الهی الهی ان امتک التاجیه ضیاء الحاجیه تتضرع الیک راجیه العفو والغفران لأبیها و مناجیه لک ان تجعل والدها آیه الغفران يتلأ فی افق العفو و الاحسان. رب اجب دعائها و یسر مناهها و اسمح بمبتغائها انک انت الکریم و انک انت الرحمن الرحیم. ع ع

هو الله

[۷] طهران امه الله المطمئنه حرم حضرت شهید ابن اسم الله الاصدق علیها بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای امه الله المنجذبه، در این ساعت که هیكل آفاق در وجد و شادمانیست زیرا یوم ولادت جمال سبحانیست و عبدالبهاء با نهایت بشارت به تهنیت تو مشغول، پس ممنون باش و خوشنود و مسرور باش و محظوظ. ع ع

هو الابهی

[۸] به واسطه حضرت شهید ابن الشهد علیه بهاء الله

ط امه الله ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای امه الله ای کنیز بهاء، حضرت شهید ابن شهید ذکر شما را در ذریعه خویش نمودند و استدعای عنایتی کردند. این عبد از موهبت خاصه اسم اعظم جمال ابهی همیشه منتظر که آن امه جمال

ابهي چنان اشتهالی در بین اماء الرحمن اندازد که مرکز حرارت محبت الله گردد. فضل حق در حق شما عظیم است عظیم و لطف جمال مبارک شامل آن خانواده مستقیم بر میثاق قدیم. پس مسرور باش و خوشنود که در ظل الطاف ملیک وجودی. ع ع

الواح امة الله آغا جان والدة امة الله ضياء الحاجيه

هو الابهي

[۱]

ط ورقة طيبة موقنه والدة ضلع جناب ابن اسم الله اصدق عليها بهاء الله الابهي

هو الابهي

سبحانك اللهم و بحمدك جئت قدرتك و عظم سلطانك و وضح برهانك و ظهر سلطانك و سبقت رحمتك و سبغت نعمتك بحيث خلقت كينونات جليلة و حقائق صافية لطيفه و ذاتيات بدیعة منیعة نورانية استشرقت من انوار فجر ظهورك و استضاتت من الاشعة الساطعة من شمس جودك و نیر افق مواهبك و انجذبت بنفحاتك و انشرت بفوحاتك و انتعشت بجذباتك و اشتعلت بالنار الموقدة من سدره سينائك و لك الفضل و لك الشكر و لك المن بما اوجدت و برئت و ذرئت هویات روحانية و ورقات رحمانية و جوهريات ربانية و ساذجیات سبحانية كل واحدة منهن متبلة اليك متضرعة باباك مبتهلة بفنائك ناطقة بثنائك مشتاقة الى لقائك ناظرة الى منظرک الاعلی متوجهة الى افقك الابهي مترصدة لنزول رحمتك الكبرى و منجذبة الى ملكوتك الاعلی ثابتة على عهدك و میثاقك راسخة على امرک و ولائک متشبثة بعروتك الوثقی متوسلة بذیل رأفتك العظمی فائزة فی الآخرة و الاولى و منهن امتك التي آمنت بك و بآياتك و خضعت لعزك و سلطانك و خشعت لسلطنتك و اقتدارك و شغفتها حباً بجمالک و جرى روح عشقك مجرى الدم من اعضائها و سرى روح العرفان فی قلبها سریان الروح فی اجزائها و انك تعلم يا الهی حرارة لهيبها و شدة زفيرها و فرط ضجيجها و لظى اجيجها فاشمل عليها لحظات عين رحمانيتك و زينها بطراز آثار رحمتك و كلل رأسها باكليل من فاز بلقائك و آوى فی جوارك و اقبل منها هذه المائدة التي مددها لاجباتك انك انت الكريم الرحيم. ع ع

[۲]

به واسطه حضرت شهید ابن الشَّهید علیه بهاء الله

هو الابهی

ط ورقة موقنه امة الله والدة ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله الابهی

هو الله

ای امة الله، چون تجلی نور بر ذروة طور گشت ابصار اهل قبور مشاهده نور نمود بلکه دیده اهل تجلی و ظهور روشن و پر نور گردید. حال ملاحظه فرما چقدر نساء در بسط غرباء محشور ولی اهل نظر و صاحب بصر اقل از کبریت احمر. پس تو شکر نما که از آن اقلی و به جمال مبارک متشبث و متمسک در سر و عنان، مشمول نظر عنایتی و مظهر الطاف و رحمت. و البهاء علیک. ع ع

[۳]

هو الابهی

ط امة الله آغا جان علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ورقة مطمئنه، در عوالم الهی و در جهان غیرمتناهی عنوان ربوبیت و القاب الوهیت شایسته درگاه جمال ابهی و عتبه سامیه ملکوت اعلی است. این عباد در آن ساحت محور فانی بل اقل از ذره متلاشی. عنوان اعظم این عبد و القاب اکبر این فانی عبدالبهاست. اگر سرور جانم را خواهی عبدالبهاء خطاب کن. اگر بشارت روانم را طلبی ای بنده آن درگاه ندا کن. و از خدا می طلبم که بر عهد و پیمان ثابت و برقرار مانی. و البهاء علیک. عبدالبهاء ع

مناجات طلب مغفرت به جهت امة الله آغا جان شاهنشاه بیگم

به واسطه حضرت شهید علیه بهاء الله الابهی

مناجات طلب مغفرت به جهت امة البهاء امّ امة الله ضیاء الحاجیه علیهما بهاء الله الابهی

هو الله

اللهم یا جلیل العطیه و یا ذا الرحمة الوقیه انی ادعوک بلسان مندلع بذکرک و قلب متولع بحبک ان تغفر لامتک الزکیه امّ ضیاء الحاجیه. ربّ انّها كانت کلمة حبک و آیه ذکرک آمنت بک و بآیاتک و انجذبت الی جمالک و نطقت بشائک و اعترفت بوحدانیتک و اشتغلت بآثارک لیلاً و نهاراً و ناجتک عشیاً و ابکاراً و استغاثت من عفوک بکره و اصیلاً حتّی ناحت و صاحت و حتّ

الی ملکوت وضجت حتی رجعت الی عتبه احدیتک بقلب آمل عفوک و غفرانک. رب اکرم لها المشوی و اسمح لها غایة المنی و اجرها فی جوار رحمتک و بسر لها موهبتک و ادخلها فی حدیقه رحمانیتک و اوردها علی شریعه ربانیتک و اجعلها آیه العفو و الغفران انک انت الغفور العفو الرحمن.

عبدالبهاء عباس، ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۳۸، حيفا

الواح امة الله آغا شاهزاده

هو الابهي

[۱]

امة الله آغا شاهزاده عليها بهاء الله الابهي ملاحظه نمایند

هو الابهي

ای ورقه ثابتة راسخه بر عهد و پیمان الهی، الیوم ورقه‌ای از اوراق سدره مبارکه چون ثابت بر پیمان گردد نابت در اعلی فروع سدره سیناء شود و چون به قوت تقی و نور هدی قیام بر خدمت امر الله و اعلاء کلمه الله نماید چون ستاره روشن از افق عالم درخشنده و تابنده گردد. موهبت ایام عظیم است عظیم و الطاف رب کریم جلیل است جلیل. یک عمل خیر و یک حرکت لله الیوم حکم صد هزار مبرآت و حسنات دارد و یک نفس در این عصر حکم صد هزار سال عبادت. ملکوت ابهي آینه جهان نمای الهی و مرآت کائنات رحمانیست، گاه سمت کوه دارد چه حسنات و چه سیئات، قطره صفت بحر دارد چه اعمال صالحات و چه افعال منہیات. پس شکر کن حضرت ذوالجلال را که خدماتت در دیوان الهی به قلم جلی مقید و مثبت و در ایوان روحانی رحمانی اجر جزیت مقدر و موجود. رعایت و محبتی که به متسین جناب ابن اسم الله الاصدق نموده اید عند الله محبوب و مذکور. و البهاء علیک. ع ع

در یوم مولود به اسم آن امة الله ضیافت شد و حرم جمیعاً در روضه مطهره بالتیابه زیارت کردند.

هو الابهي

[۲]

ط امة الله بدیعه عليها بهاء الله الابهي ملاحظه نمایند

هو الابهي

ای ورقه منجذبه، این قدر بدان که در حیث وجود از غیب و شهود از برای رجال مقامی ارفع و رتبه‌ای

امنع و از برای نساء موهبتی اکبر و شانی اعظم از عبودیت و رقیّت و بندگی و کنیزی جمال قدم نبوده و نیست و آنّ هذا لهو المسجد الاقصى و السّدرۃ المتّهی و الغایة القصوی لجواهر الوجود و حقائق الغیب و الشّهود طوی للمستبشرین بهذه البشارة العظمی اذاً نادینی یا عبدالبهاء حتّی ینشرح به صدری و تقرّبه عینی و یطمئنّ فؤادی و یفرح روحی. و البهاء علیک و علی کلّ ثابتٍ علی میثاق الله. عبدالبهاع

[۳]

هو الله

به واسطه جناب امین

ط ورقة موقنه اخت ضلع حضرت شهید ابن شهید جناب ابن اصدق علیها بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای ورقه موقنه مطمئنّه، در کلّ احیان در بقعه مبارکه در محفل اماء الرّحمن فی الحقیقه حاضری و در انجمن ورقات فردوس موجود و ظاهر چه که یادت مونسشان و ذکرت همدمشان. از عنایت ملکوت ابهی امیدوارم که در بین هیئت و جمعیت نساء به نور معرفت الله همیشه شمع روشن باشی و به نار محبت الله گلزار خلیل و گلشن و لیس هذا من فضل ربک بیعید. جنته مهر و بند ثبت مقبول. و البهاء علیک. ع ع

چون جناب امین ذکر نموده بود که جنته را به دست خویش زحمت کشیده بافته لهذا رأفت بسیار مقبول. و البهاء علیک. ع ع

[۴]

به واسطه حضرت شهید ابن الشّهد علیها بهاء الله

هو الابهی

ط ورقة مطمئنّه امه الله بدیعه علیها بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای بدیعه، نامهات به واسطه جناب شهید ابن شهید رسید و روح و ریحان پدید شد. مضمونش درّ مکتون بود و مفهومش لؤلؤ مخزون زیرا شواهد ثبوت بود و لواحق رسوخ. ای ورقه موقنه، وقت آن آمد که به حرارت محبت الله آفاق را برافروخت و به انوار تقدیس و تنزیه جهان را جنت توحید کرد. اماء رحمن الیوم باید چون طیور قدس مبعوث گردند و شب و روز در تنزیه و تقدیس سائر نفوس کوشند تا

جميع اماء رحمن چون ملائكة تقدیس محشور گردند. ع ع
ضلع آقا محمدصادق مرحوم امه الله ورقة موقنه را تكبير ابدع ابهى ابلاغ نمايد. ع ع

هو الابهى*

[۵]

الهی الهی قد طار طیر الولاء باجنحة الوفاء من اوكار الفناء الی حدائق قدسك و هذه قطرة قد انجذبت بامواج ابحر توحیدك فرجعت الی طمطم محیط كبرائتك فی بحبوحة فردوسك و هذا شعاع قد عاد الی شمس جمالك و هذه نسمة قد توجهت الی ریاض جنة وصالك و هذا عبدك قد قصدك فی باب احدیتك و وفد علیك فی فناء ساحة وحدانیتك. ای رب شرفه بملكوتك الابهی و ادخله فی ظل وجهك فی جبروتك الاعلی ثم ارزقه مائدة اللقاء فی الجنة المأوی و اسقه من الكوثر الطهور مزاجه كافور و اجعل وجهه مشرقاً بالنور بین ملاً السرور و الحبور انك انت العزيز الغفور و العفو عن القصور.

ای ورقة مبتهله الی الله المتبته بذكر الله المتضرعة الی الله القانتة لله المتحركة المهتزة بتفحات الله، از این رزیه عظیمه محزون مباش، دلخون مباش، آه و انین مكن و ناله حزین منما، گریه و زاری مكن و فغان و بی قراری مخواه. آن عندلیب گلشن وفا به حدائق بقا پرواز نمود و آن حمامه ایكه و لاء به ریاض رحمت پروردگار صعود فرمود. آن شمع در انجمن رحمن برافروخت و آن پروانه سراج الهی حجاب جسمانی بسوخت. ماهی جان سوخته به دریای یزدان پی برد و بلبل آشفته به گلزار و گلستان رحمن درآمد. عاشق صادق به خلوت معشوق رسید و حبیب موافق در محفل محبوب درآمد. این حال آن متصاعد الی الله و آن ورقة طیبه نیز ملحوظ به لحاظ عنایت است و منظور نظر فضل و رحمت، در ظل الطافت و مشمول اعطاف، فاستبشری بهذا الفضل العظیم. ع ع

* تا آنجائی که بر اعضای عائله جناب ابن اصدق معلوم است این مناجات و لوح مبارک بعد از صعود جناب آقا سید عبدالله انتظام السلطنه از قلم حضرت عبدالبهاء صادر شده است.

مناجات طلب مغفرت به جهت امة الله آغا شاهزاده

ط مناجات طلب مغفرت به جهت ورقة متصاعدة الى الله امة الله آغا شاهزاده عليها بهاء الله
هو الله

اللهم يا من سبقت رحمتك وعظمت مغفرتك وجل احسانك وشاع عفوك وذاع صيت
فضلك و سطعت انوار غفرانك في افق الامكان اتى بكل عجز و ابتهاج اتضرع اليك يا ذا
الجلال ان تشمل امتك المتصاعدة اليك بلحظات عين الرحمانية وتلبسها خلع العفو من حلال
الجنة الربانية وتنور وجهها بنور العفو والصفح في ظل شجرة الوجدانية. اى رب ادرك امتك
الربانية بنفحات قدس مغفرتك المعطرة الروحانية وانزلها نزلًا مباركاً واضمد جرحها بمرهم اللقآء و
ادخلها في حديقة قدسك حيث تشاء وانزل عليها ملائكة رحمتك تثرى وظلل عليها شجرة طوبى
انك انت الغفور الكريم الوهاب. ع ع

الواح جناب مير سيد محمد انتظام

هو الابهي

ط جناب مير سيد محمد عليه بهاء الله الابهي ملاحظه فرمايند

هو الابهي

يا من شرب صهباة الايقان من الكأس الطافحة بسلسال ذكر الرحمن وتمل من الرحيق المختوم
الذى عصرته ايدى القدرة والقوة طوبى لك بما ناجيت ربك وهو التاجى للمناجى طوبى لك
بما تشبثت بذيل عطاء مولاك وهو المعطى والمخلص للتاجى. اسئل ربى الكريم واتضرع الى
جماله القديم ونباه العظيم بان يؤيدك على نصرة امر الله وخدمته بطلاقة لسانك وحركة بنانك و
نضارة وجهك وبشارة روحك ونور فؤادك وسعة قلبك ولطيف اخلاقك وشريف اعراقك و
حسن اطوارك وتنزيه اعمالك وتقديس افعالك وفنائك من نفسك وبقائك ببرك وفرط
انجذابك وكثرة ابتهالك وشدة شغفك وعظيم توكلك وشديد تشبثك بعهد الله وميثاقه وقوى
تمسكك بذيل امره المبرم المحكم العظيم.

الهي الهى هذا عبد اشتعل بنار محبتك وانجذب بنفحات قدسك وابتهل اليك وتضرع
بباب احديتك ان تشمل اباه بلحظات اعين رحمانيتك وتدخله في بحار عفوك وغفرانك و
تنزل على رمسه طبقات النور من ملكوتك الابهي وافقك الاعلى وتدخله في جنة رضوانك و

ریاض احدیتک. ای ربّ اجب مسؤوله بفضلک و جودک و احسانک و اغمر اباه فی حیاض رضائک و شرفه بلقائک و انزل علیه رحمتک و لطفک و احسانک ثمّ اجعله نجماً بازغاً من افق حبّک و نبیاً ساطعاً فی سماء الطافک و سراجاً وهاجاً فی زجاجة امرک و مشرقاً صافياً لامعاً بانوار توحیدک و محفوظاً بآثار احسانک فی کلّ عالم من عوالمک و مشمولاً بآیات اکرامک فی کلّ صقع من ممالکک و ملکوتک انک انت الکریم الرّحیم. ع ع

[۲]

هو الابهی

جناب سید علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای پروانه شمع آسمانی، چون کور وجود و دور شهود در جمیع مراتب و شتون عروج و صعود نمود تا آنکه حقائق کمالیه و دقائق ملکوتیه و لطائف و بدایع اسرار جمالیه که در کمون و سرائر کونیه چون دانه و حبیب در تحت تراب پنهان و نهان بود زمان ظهور و بروزش رسید و اوان طلوع و شهودش آمد، شمس حقیقت، نیر اعظم، آفتاب انور صبح هدایت از مطلع آمال ملوک اقلیم عرفان طالع و لایح گردید. از سورت اشعه ساطعه اش جهان باطن و ظاهر و عالم اجسام و ارواح و کشور حقیقت و مجاز به جوش و خروش آمد. آثار عجیب در این عصر جدید ظاهر شد و قوت غریب از عقول و افکار هویدا گشت. صد هزار حکمت در صد ری مخزون شد و صد هزار کواکب اسرار در مطلعی رو نمون گردید. بحر حقائق به موج آمد و به هر موجی صد هزار لثالی حکمت بالغه بر سواحل عرفان نثار فرمود. ابر عنایت مرتفع شد و فیض بی پایان مبدول داشت. خطه و دیار به گل و ریاحین گلشن و گلزار شد و به تدریج مشهود انظار گردد و قوت ابصار شود چه که هنوز نفوس بی خبرند و در خواب غفلتند. و البهاء علیک. ع ع

[۳]

هو الابهی*

ای مشتاق جمال ذوالجلال، علیک ثناء ربّک و بهائت و فضل و احسانه و جوده و عنایت. امروز شأن نفوسی که در ظلّ کلمه الهی هستند اینست چون نفعات ریاض الهیه به هر مشامی رسند چون

* در عائله جناب ابن اصدق مخاطب این لوح را جناب میر سید محمد انتظام دانسته اند.

طیب معنوی معطر نمایند و چون نسائم گلزار احدیت ربّانیّه هر مرده‌ای را جان بخشند و چون شجره طیبه ثمرات شبهه بار آورند و چون طیور هوای عرفان در اوج عنایت حضرت رحمن بپرند. الیوم هر کینونتی لطیف‌تر گردد نورانی‌تر می‌شود و هر قلبی استعدادش بیشتر شود انوارش تابان‌تر گردد و البهاء علیک. ع ع

اللّٰهُمَّ يَا الهی انت الّذی احاطت قدرتک ملکوت الاشیاء و تموجت ابحر فضلک و غفرانک، علی ارواح الاصفیاء. اسئلک بسماء رحمتک و شمس موهبتک و افق فضلک و طمطمام جودک و نیر احسانک و سبحاب الطافک ان تغرق من رفعتک الیک فی لجاج رحمانیتک و تشمله بلحظات اعین غفارتک و تجیره فی جوار رحمتک الکبری و ملکوتک الابهی و تدیم علیه سجال موهبتک العظمی فی فردوسک الاعلی انک انت الملک الفضال الجواد الکریم. ع ع

هو الابهی*

[۴]

ای متوجه به ملکوت الهی، از این ماتم پرالم مسوز و مگداز و از این حادثه پر درد و غم محزون مشو، مهموم مشو چه که آن مرحومه در بحر غفران مستغرقست و در جنت رضوان متنعم. جسم بگذاشت، سراسر جان شد و از این خاکدان فانی ظلمانی به جهان نورانی الهی عزیزت نمود و در خلوتگاه رحمانی درآمد. عاقبت امور این رحلت است و در این جهان آنچه بینی تعب و مشقت. سرورش دمیست و دریای پرخروشش شبنمی. پس تا وقت باقی همتی کن و در این میدان جولانی نما تا قوت تأیید ملکوت ابهی بینی و عزت قدیمه جبروت اعلی مشاهده کنی. قسم به شمس افق توحید که اگر در این سیل نفسی به آنچه لائق و سزاوار است قیام نماید ملکوت وجود به ثنایش قیام نمایند و در ملاء اعلی و انجمن بالا با رخی افروخته و جمالی نورانی محشور گردد. اینست فضل اعظم و موهبت رحمانی و عنایت خاصه حضرت یزدانی و البهاء علیک و علی احباء الله. ع ع

* تا آنجا که بر اعضای عائله جناب ابن اصدق معلوم است این لوح مبارک بعد از صعود آغا شاهرزاده از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میرسید محمد انتظام صادر شده است.

الواح امة الله لقائیه بنت جناب ابن اصدق

هو الابهی

[۱]

ورقه زکّیه لقائیه علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای امة الله ورقه زکّیه، لحاظ عین الله الناظره شامل آن ورقه مطمئنّه است و الطاف ربّ رحیم محیط بر تو است. ظلّ سدره منتهی بر تو واقع و سایه شجره سیناء بر تو ممدود. پرتو نیر اعظم بر فرقت فائض و سحاب رحمت جمال قدم بر حدیقه وجودت ماطر. دیگر در این عالم وجود چه می طلبی و چه آرزو داری؟ قانات طاهرات آرزوی ذره‌ای از این حسنات را می نمودند و در حسرتش جان باختند و نرسیدند و تو فائز شدی. و البهاء علیک. ع ع

هو الله

[۲]

امة الله المنجذبه لقائیه علیها البهاء الابهی

هو الله

ای کنیز عزیز الهی، حضرت شهید را از هندوستان خواستم، محفوظ و مصون وارد و ایامی چند است که نزد متد. الحمد لله در سفر عراق و هندوستان موفق شدند و مؤید گردیدند و سبب هدایت نفوس شدند. تو حمد کن که در جمیع امور مظهر الطاف و عنایت حضرت احدیت گردیدند. حال به امری بسیار مهمّ مخصّص گشتند که خدمت عظیمیست. امیدوارم که به توفیقات رحمانیه و تأییدات صمدانیه از عهده چنان که باید و شاید برآیند و از خدا خواهم که خانواده من ادراک لقاء ربّه فی مقعد صدق حضرت اسم الله الاصدق کلّ موفق به خدمت کلمه الله گردند. و در این دور اثاث حکم ذکور دارند بلکه در خطّه غرب نساء بر رجال تفوق یافتند. و علیک البهاء الابهی. ع ع

الواح امة الله هوّیه بنت جناب ابن اصدق

هو الابهی

[۱]

ورقه طیّیه هوّیه علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای امة الله علیک بهاء الله، شکر کن حیّ قدیم را بر شاطی بحر عظیم وارد شدی و در جنت نعیم

داخل شدی و از کوثر و تسنیم نوشیدی و در فردوس محبت الله وارد شدی. از دست ساقی عنایت مکلم طور کأس مزاجها کافور کشیدی و در حدائق محبت الله از پستان معرفت الله مکیدی. آثار باهره این فیوضات عظمی را در ملکوت ابهی مشاهده خواهی نمود و ندای یا لیت قومی یعلمون را به آهنگ ملاً اعلی خواهی بنواخت. و البهآء علیک و علی الورقات الطیبات. ع ع

[۲] به واسطه حضرت شهید سلیل اسم الله الأصدق

امه الله المقرّبه هوّیه بنت شهید ملاحظه نمایند

طلب الطاف به جهت من صعد الی الله رفعت علیها بهاء الله الأبهی

هو الله

ای پروردگار آمرزگار، رفعت زیرک این طفل کودک سراج محفل بود و مرغ خوش الحان آن منزل. تلاوت آیات می نمود و به ابداع الحان ترتیل کلمات می کرد. بلبل گویا بود و به آهنگ ملاً اعلی دمساز. حال از گلخن فانی به گلشن باقی پرواز نمود تا در ملکوت راز به نغمه و آواز پردازد. ای پروردگار، الطاف بی پایان شایان کن و غفران رایگان فرما. تویی آمرزنده و مهربان. ع ع

لوح امه الله روحا بنت جناب ابن اصدق

هو الابهی

ورقة طیّبه روحا علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای ورقة مطرّزه، صد هزار اماء که سال های بی شمار به انواع مشقّات عبادات قیام نمودند و به درگاه احدیت عجز و نیاز آوردند و گریه و زاری فرمودند که به آنی از این ایام فائز شوند و لمعه نوری از شعله طور مشاهده نمایند عاقبت در صحرای حرمان جان دادند و در قربانگاه عشق به حسرت تمام فدا شدند و تو زحمتی نکشیده و مشقّتی تحمل نموده و تعب عبادتی ندیده محض فضل وجود به این احسان مالک غیب و شهود رسیدی و ایام الله را ادراک نمودی و به رحمت و عنایت بی منتهی رسیدی. و البهآء علیک. ع ع

الواح دیگر عاقله جناب ابن اصدق

[۱] به واسطه حضرت شهید ابن الشَّهید علیه بهاء الله الابهی

هو الله

خویشان و ذوی القربا و ذریة حضرت اسم الله اصدق المستقر فی بحبوحة الملكوت الابهی علیهم
بهاء الله الابهی

هو الله

ای ذوی القربای آن نجم هدی، الحمد لله از شمس هدایت مقتبس گشتید و از دریای عبودیت
مستفیض و مستمد. ماء معین را از عین تسنیم نوشیدید و نور منیر را در صبح مبین مشاهده نمودید و
بر عهد و پیمان جمال قدیم ثابت و مستقیمید. آن جوهر تقی و لطیفه نوره در ملکوت ابهی متباهی
که آن خویشان الحمد لله از بیگانگان دورند و از آشنایان و یاران مرکز پیمان. پس شکر کنید که
خویش و آشنای آن شخص جلیلید و ثابت بر عهد ربّ قدیر. نظر عنایت محبوب یکتا با شماست. و
البهاء علیکم. ع ع

[۲] طهران بنات و ذریات حضرت من فاز بالرّقیق الأعلى جناب اسم الله الأصدق علیهنّ و علیهم

بهاء الله الابهی

هو الله

ای سلالة آن نفس مقدسه رحمانیه، مکتوبی که در بیان تشکر از همت آقا میرزا ارسطو در تعلیم
لسان انگلیسی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و ان شاء الله من نیز تحسین بلیغ خواهم نمود و
جناب آقا میرزا ارسطو را به جهت این خدمت مسرور خواهم کرد. اما شما که ذریة آن نفس مقدسید
و سلالة آن نور انور باید پی او گیرید و در مسلک او سلوک نمائید. آن نفس مبارک در مدت حیات
در هر دم جفائی جدید دید و زحمتی کشید، جانفشانی نمود و اخلاق روحانی بنمود. شما نیز
باید به اطوار و گفتار و رفتاری ظاهر و آشکار گردید که آن روح مجرد در ملکوت ابهی زبان به
تحسین گشاید و به ثبوت و رسوخ شما مسرور گردد و روح و ریحان یابد. و علیکم التّحیة و التّناء.

ع ع

[۳]

هو الله

طهران ورقات شجرة روحانيه

امه الله لقائيه وامه الله هويه وامه الله روحا وامه الله طليعه وامه الله ضياء الحاجيه عليهن بهاء الله ابهي

هو الله

اي اماء رحمن، چون ورقات طبيبات ثابتات راسخات تمسك به شجرة مباركه دارند از فيض ابر عنایت و رشحات سحاب موهبت همواره در نهايت طراوت و لطافتند و در جنت ابهي در غايت سبز و خرمي. از فضل قديم رب كريم مستدعيم كه آن ورقات را به نفحات گلشن ابهي در جميع اوقات روح و ريحان افزايد و چنان مشتعل فرمايد كه شعله نار عشق به عنان ملاء اعلى رسد. و عليكن التحية و الثناء. ع ع

[۴]

طهران به واسطه حضرت شهيد ابن شهيد

اماء الرحمن ورقة طيبه ضياء الحاجيه ورقة موقنه والدهشان و ورقة روحيه لقائيه و ورقة نوريه هويه و

ورقة نوراء روحا و ورقة بديعه طليعه عليهن بهاء الله ابهي

هو الله

اي ورقات روحانيات، طوبى لكن بما انجذبتن بنفحات الله و استضاتت قلوبكن بنور الهدى و اشرفت وجوهكن بشعاع محبة الله لعمري لو سجدتن شكراً لله على ممر القرون و الأصول و الدهور و الأحقاب على هذه الموهبة الكبرى لعجزتن في ايفاء شكرها ولكن الآن مستورة عن الأنظار لا يعلمها الا اولو البصائر و الأفكار السامية الآثار ستشرق هذه الأنوار و تظهر هذه الآثار و يتحقق ان العبودية الى العتبة السامية هو اكليل جليل تتلأأ ابهي جواهرها على الآفاق. و عليكن التحية و الثناء. ع ع

[۵]

هو الله

امه الله المقربه هويه امه الله الناشئه روحا امه الله المؤيده طليعه عليهن البهاء الابهي

هو الله

اي كنيزان مقربه جمال ابهي، صور شعائيه شما رسيد، ملاحظه گرديد. الحمد لله نورانيت ايمان در جبين ظاهر و باهر. اميدوارم كه روحانيت كبرى حاصل گردد و ينوع عرفان در سينه نبعان نمايد. زبان

به ذکر دلبر مهربان ناطق شود و دل به محبت حضرت رحمان گلشن اسرار گردد. شب و روز فکر و
ذکری جز اشتغال به حجت و برهان و اشتغال به عشق حضرت یزدان نماند. و علیکن التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ.

ع ع

[۶] به واسطه حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق

امه الله المنجذبه ضياء الحاجيه . بگم سلطان . خديجه سلطان . والده آقا سيد مهدي . قدسيه . لقائيه .
ضياييه . ثنائيه . حشمت . لميعه . بتول . شوكت . ثابته . والده ميرزا زمان . ضلع ميرزا زمان . گلين خانم .
اخت شهيد . هويه . لقائيه . روحا . طليعه عليهن بهاء الله الأبهي

هو الله

ايتها الاماء المنجذبة بنفحات الله، تا به حال در میان اماء رحمان تأسیس درس تبلیغ نشده بود.
حال به فیوضات مختصة جمال ابهي در طهران اماء رحمان موفق به تأسیس شدند. خبر تشکیل آن
محفل سبب حصول سرور و روح و ریحان موفور گردید که الحمد لله و رقات منجذبه به شور و وله
آمدند و به تحصیل درس تبلیغ موفق گشتند. امید چنانست که در مدتی قلیله آن کنیزان عزیز الهی
در دلائل منقوله و معقوله به قسمی مهارت یابند که هر یک در مقابل علماء من علی الأرض به
دلیلی قاطع و بیانی واضح و برهانی لامع و نطقی بلیغ و کلامی فصیح لب بگشایند. اگر این محفل
چنان که باید و شاید موفق گردد و ترقی نماید و اخبار و آیات و احادیث که دال بر طلوع شمس
حقیقت است حفظ فرمایند و در استدلال کافی وافی ملکه حاصل نمایند، دلائل عقلیه بر اثبات
الوهیت و وحدانیت الهیه و نبوت انبیا و ولایت اولیا اقامه کنند، البته تأییدات ملکوت الهی پیاپی
رسد و نفوسی از و رقات طیبه در انجمن عالم به بیان و تیان و اقامه برهان چنان جلوه نمایند که
عالم نساء را زینت بخشند و ثابت کنند که در این کور بدیع نساء هم عنان رجالند بلکه در بعضی
موارد سبقت گیرند. ملاحظه نمائید که در این امر بدیع چقدر رجال به اعلی معارج عرفان عروج
نمودند و بیانی واضح و برهانی قاطع و لسانی فصیح و نطقی بدیع داشتند و لکن ورقه مبارکه جناب
طاهره چون در سلک نساء بود بی نهایت جلوه نمود و سبب حیرت عموم گردید. اگر از رجال بود
ابدأ چنین جلوه نمی نمود. پس بدانید که عظمت امر چنان در عروق و اعصاب عالم نفوذ نموده که
اگر یکی از و رقات منجذب گردد و در اقامه دلائل و براهین و بیان حجج قاطعه ملکه حاصل کند و
زبان بگشاید در انجمن عالم چقدر جلوه نماید.

ای ورقات طیّبه، قسم به جمال معبود و سرّ وجود که اگر در این میدان جولان نمائید فیوضات جمال مبارک مانند آفتاب در مرایای قلوب تجلّی نماید، چنان ترقّی نمائید که کلّ حیران گردید. حتّی ورقات منجذبه باید در اوقات معاشرت و الفت با یکدیگر صحبت از گرمی هوا و سردی آب و لطافت باغ و گلزار و طراوت چمن و جویبار ندارند بلکه مکالماتشان محصور در ذکر و ثنا و بیان ادله و برهان و نقل احادیث و آیات و اقامه بیّنات باشد تا چنان گردد که جمیع خانه‌های احباب محفل درس تبلیغ شود. اگر چنین مجری دارید در نهایت سرعت فیوضات ملکوتیه چنان تجلّی نماید که هر یک از اماء رحمان کتاب مبین شود و اسرار حضرت رحمان رحیم بیان نماید. و علیکنّ البهَاء الأبهی. ع.ع

[V] طهران به واسطه حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی

اماء رحمان

خدیجه سلطان . بیگم سلطان . لقائیه . هوّیه . روحا . طلیعه . بتول . حشمت . قدسیه . شوکت . منور . منیره . ثنائیه . ضیائیه . هوّیه . تاج ماه . قدسیه . ملوک . فروغ . ثابته . بهیه . محترم . لقائیه . طوبی . لقائیه . قدسیه . روحی . سرور . بتول . آغا جان . ماه سلطان . بزیمه . طائره . آغابینگم . معصومه . کشور . طوبی . میرزاباجی . شمس جهان . لمیعه . امة البهَاء ضیاء الحاجیه علیها و علیهنّ بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ورقات رحمانیه اماء رحمان، نامه‌های شما نفعه مشکبار بود و نافه اسرار زیرا ترتیل آیات توحید بود و بیان ایمان و ایقان به طلوع نور مبین. از قرائت نهایت مسرت حاصل گردید و فرح و انبساط روحانی رخ داد و شکرانه به درگاه اسم اعظم تقدیم شد که الحمد لله اماء رحمان به تحصیل علم و عرفان مشغولند و به تتبع حجّت و برهان مألوفند. عبدالبهاء در نهایت عجز و نیاز به ملکوت راز تبّتل نماید و از برای آن کنیزان عزیزان تأییدات غیبیه و الهامات لاریبیه طلبد تا در زجاج قلوب سراج موهبت کبری برافروزد و انوار یقین قلوب را افق مبین فرماید، دیده‌ها مشاهده آیات کبری کند و صدور منشرح به فیوضات ملاً اعلی شود، هر دلی دفتر اسرار گردد و هر فکری کتاب مبین الهام شود، ادراکات لوح محفوظ گردد و عقول و نفوس رقی منشور شود و جمیع اسرار وجود و حقائق و معانی سرّسجود مفهوم و معلوم گردد.

الهی الهی هؤلاء اماء اخترتهنّ من بین اماتک و اجتبتهنّ لاقتباس تجلیاتک و اصطفیتهنّ

لاعلآء كلمتك و لنشر نفحاتك و اوقدت فى قلوبهن نار محبتك و شرحت صدورهن بآيات
توحيدك. رب اجعلهن ناطقات بحججك و برهانك و منبات بقدرتك و سلطانك و ناشرات
للوائك و رافعات لرايات احديتك و مكفهرات من افق موهبتك و منجذبات الى طلعتك و
مبشرات بامرک و منذرات من قهرک و مرتلات لألواحک و کاشفات لأسرارک انک انت المؤيد
لمن تشاء بما تشاء و انک انت القوى المقندر العزيز المحبوب. ع ع

برخی از الواح خطاب به امة الله شمس جهان و همسرش جناب محمدکريم عطار
و فرزندشان عنایت الله

هو الابهي

[۱]

ورقة طيبة زكيه شمس جهان عليها بهاء الله الابهي ملاحظه نمايند

هو الابهي

اي ورقة طيبة زكيه، حضرت محبوب عالميان به بعضی از اماء الرحمن يا فخر الرجال خطاب
فرموده اند. پس واضح و مشهود شد که در ايام الله و عصر حضرت كبريا اماء الله به تأييداتي مؤيد
می شوند که گوی سبقت و پیشی را در میدان عرفان از رجال می ربايند. تو که ورقة اين رياض
احديتي بايد چون قلم اعظم در جوش و خروش آئي و چون اوراق سدره انجذاب در وجد و حرکت
پيمانه محبت الله را در دست گيري و در محفل اماء الله آتش شوق و وله برافروزي. عنايات الهيّه
چون بارقه صبح صادق بر آفاق پرتوفاشانست، چرا خاموشي؟ لسان به ستايش حضرت بي نیاز
بگشا. ع ع

ورقتين طيبتين قديميه و لقائيه دو صييه آن امة الله را به تكبير ابداع ابهي متذکر داريد.

طهران [۲] امة الله ورقة موقنه بنت اسم الله الاصدق عليها بهاء الله الأبهي

هو الله

اي امة الله، شاد باش و شاد باش و از اين جهان آزاد باش. تشبث به ذيل تقديس نما و بر عالم و
عالميان آستين بيفشان. پرتوی از فيض حضرت احديت بر سر داری و موهبتی از الطاف جمال
مبارک در دل، ديگر چه غم داری؟ مطمئن باش که در ظل شجرة انيسا محفوظی و مصون و در
سايه الطاف جمال ابهي محفوظی و مسعود. ذلك من فضل ربك الذي يختص به من يشاء انه

قوی قدریر. جناب عطار را تحیت و بها برسان و بگو نظر عنایت جمال ابهی شامل است، مطمئن باش و سیظهر آثاره. عنایة الله و قدسیه را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نما. و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع

[۳]

هو الابهی

امه الله شمس جهان علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای امه الله و امّ امته، نام تو شمس جهانست، پس باید در آفاق اکوان از انوار محبت شمس حقیقت شعله ای برافروزی و قلوب اماء الله را به آتش عشق جمال الله بسوزی و الا شمس بی نور تصوّر نتوان نمود و شمع بی شعله خاموش و مذموم. تو اگر کوکب این اوجی و شدت این موج در وجد و حرکت آی تا فیض و برکتی بری. به ثنای حقّ لسان گویا شو و در جمال حقّ چشمی بینا و به وصایا و نصائح الهی گوش شنوا تا تأییدات روح بینی و مدینه پرشکوه را باب مفتوح یابی و زجاجة امکان را سراج و هاج جوئی و گلستان عقول را فیض رحمت نیشان. و البهاء علی اهل البهاء فی الغدوّ و الاصل. ع ع

ورقتین زکّیتین قدسیه و لقاّیه را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ فرمائید.

[۴]

هو الله

ضلع جناب عطار علیها بهاء الله الابهی

هو الله

ای امه الله، هر چند در جامه نسائی و بر سر مقنعه داری ولی حلال عرفان بر قامت نسوان نمایش بیشتر است و آرایشش عظیم تر علی الخصوص نسائی که در میدان عرفان چون شیر زیان نعره برآرند و چون عقاب ملکوت به پرواز آیند و البهاء علیک. ع ع

[۵]

ط جناب آقا محمد کریم ع علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای ناظر به ملکوت ابهی، تا به حال مکاتیب متعدده ارسال گشت و رشعی از بحور حبّ که در هویت قلب مواجست ابراز گردید و حال باز به خیال تو افتادیم و به نگارش این ورقه پرداختیم. ای

عطار، نافه اسرار نثار این جهان کن تا جهانیان مشامشان معطر گردد و ابصارشان به مشاهده انوار منور. ای عطار، چه می‌طلبی و چه می‌جوئی؟ الحمد لله منظور نظر عنایت جمال ابهائی و مشمول الطاف حضرت ذوالجلال. ع ع

[۶] ط جناب میرزا عنایت ابن جناب عطار علیه بهاء الله

هو الابهی

ای گل صدبرگ گلستان محبت، در خدمت پدر به جان و دل قیام کن بلکه جانفشانی نما چه که این پدر تورا به فیض کوثر رساند و مظهر الطاف جلیل اکبر کرد، حق ابوت را بتمامه به جا آورد. تو نیز حق بنوت به منتها مرتبه مجری دار تا نعم الاب و نعم الابن تحقق یابد. ع ع

آثار حضرت ولی امرالله خطاب به جناب ابن اصدق و اعضای عائله ایشان

توقیعات مبارک خطاب به جناب ابن اصدق

هو الله

شیراز یا طهران [ابن] جناب اسم الله اصدق علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند
مورخه ۱۵ شهر جمادی الاولی ۱۳۴۲

۱۵۲

هو الله

جناب منادی امرالله صابر در بآساء و ضراء علیه بهاء الله الابهی، نامه آن جناب مورخ نوزدهم ربیع
الثانی از اقلیم مبارکه شیراز مرقوم و حاوی خیر جانگداز صعود کینونت صافیه قرینه محترمه مبتهله
متضرعه الی الله ضیاء الحاجیه علیها بهاء الله و رحمته به رفیق اعلی و ملکوت اقدس ابهی بود با
این برید به بقعه مبارکه رسید. قبلاً نیز تلغرافی در این خصوص واصل. معلوم است این قضیه چه
تأثیر شدیدی بر قلوب و نفوس و ارواح مجرده مبذول نمود. اهل سرادق تقدیس کلّ محزون و متأثر و
مغموم و با آن جناب و صبایای محترمه و سائر متعلقان در این رزیه سهیم و شریکند و تعزیت این
مصیبت جدیده را عموماً و قبله اهل راز حضرت غصن ممتاز ارواحنا لوحده القداء خصوصاً به
واسطه این مختصر تحریر می فرمایند و به صبر و سکون و تحمل و قرار و سلوت و اختیار دلالت
می نمایند. عروج از این عالم فنا و ظلمتکده بی بقا و دخول به ملکوت باقی الهی و وفود به باب
رحمت رحمانی علی الخصوص بعد از صعود مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه
الاطهر فدا فی الحقیقه عین فضل و موهبت کبری و منتهی آمال و مقصد و آرزوی همه احباء و امام
الله بوده و هست. در این صورت خوشا به سعادت رفتگان و واصلان. طوبی لها و حسن مآب که آن
مخدره محترمه مبتهله به حسن خاتمه موفق شدند. نه بر مرده برزنده باید گریست. از حقّ جلّ جلاله

صبر و شکیبائی مخصوص آن جناب مسئلت می نماید. پس از ملاحظهٔ مکتوب فرمودند به جواب مبادرت شود. لهذا حسب الامر تحریر شد و به وسیلهٔ این رسیدهٔ تحیات خالصانهٔ خود را معروض داشت و علیکم البهاء یا ثمرة الشجرة الشهادة فی کلّ صباح و مساء.

عبد فانی میرزا هادی شیرازی

حبیب روحانی را از این بقاع مقدسه به تحیات قلبیه ذاکر و در این مصیبت عظمی صعود آن امهٔ مظلومه و رفتهٔ مبتلهٔ موقنهٔ بالله با آن جناب و صبایای محترمه مهیم و شریکم. محزون و دلشکسته نگردید. در جوار این سه بقعهٔ نوراء دعا و تضرع نمایم که آن مخدّرهٔ متصاعده را در جوار رحمت خویش مسکن و مأوی بخشد. ابتدا مغموم و پریشان مشوید. صبایای محترمه را به تحیات قلبیه ذاکر. بندهٔ آستانش شوقی

[۲] ارض اقدس

۱۹ ربیع الثانی ۱۳۴۳

حضور محترم حضرت مستطاب سرور محترم و محبوب مفتح روحانی ایادی امر رحمانی آقای این اصدق روحی فداه

روحی لحضرتکم الفداء، غریبهٔ اخیرهٔ آن سرور معظم روحانی دو روز قبل به لحاظ انور حضرت ولی امرالله ارواحنا له الفداء فاتر. مندرجات آن موجب حصول سرور و بهجت خاطر مقدس گردید زیرا حکایت از صحت وجود محترم می نمود. دیروز امر فرمودند چند کلمه خدمت آن حضرت عرض نموده اشفاق متکاثره اهداء نمایم. در اعتاب مقدسه آن وجود محترم را در نظر محبت دارند و از برای مزید موفقیتان تضرع و مناجات می فرمایند. چون به قلم مبارک هم اظهار تفقدی خواهند فرمود این بنده به اختصار قناعت می نماید و در خاتمه بقای صحت وجود محترم و ازدیاد سعادت و موفقیتان را سائل و آمل است.

فدای کلّ عزیزالله بهادر

بندهٔ آستان مقدس و خادم قدیم امر مبین الهی را از این اراضی مقدسه به تکبیرات ابهائی ذاکر شما را فراموش ننموده و نخواهم نمود، مطمئن باشید. مزید موفقیت آن جناب را از اعماق قلب سائل و آلمم.

بندهٔ آستانش شوقی

[۳] طهران حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند
 روحی لحضرتک الفداء، تحریر منیر در این اثنا در ساحت اقدس وارد و به لحاظ انور محبوب یکتا
 حضرت ولی امرالله روحی و کینونتی لأحبائه الفداء فائز، مطالب مرقومه و مشروحات مبینة کُل واضح
 و معلوم گردید. اذن تشرف و حضور به بقعة مبارکه نورا خواسته بودید. فرمودند مأذون حضورید.
 جمیع متعلقین را از قبل هیکل مبارک به بدایع اذکار ذاکر و مکبر گردید.
 حسب الأمر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

رجب ۱۳۴۶

۱۲ ژانویه ۱۹۲۸

توقیعات مبارک خطاب به عائله جناب ابن اصدق

[۱] طهران امة الله لقائیه خانم صبیة جناب ابن اصدق شهید ابن الشهد علیها بهاء الله ملاحظه
 نمایند

عریضة تقدیمی آن ورقة روحانیة به ساحت اقدس محبوب مهربان حضرت ولی امر الله ارواحنا
 لعنایاته الفداء واصل و مشروحات معروضه راجع به زحمات و بلیات وارده خصوصاً بعد از صعود
 قرین جلیل جناب مدیر خاقان علیه نفحات الرحمن که از هر جهت سختی و تنگی حاصل جمیع
 این مراتب در محضر انور معلوم و از تأثر و احزان آن محترمه خاطر مبارک نیز متأثر گشت زیرا آن ورقة
 طیبه منسوب به نفوس جلیله بزرگوار حضرت اسم الله الأصدق و شهید ابن الشهد ابن اصدق هستند
 که زحمات و خدماتشان در سبیل حق مشهود و مشهور و معروف و در لوح محفوظ الهی مثبت.
 حال آن ورقة محترمه نیز در تحمل محنت و بلا تاسی به آن نفوس روحا نموده و در نهایت صبر و
 اصطبار و سکون و وقار شکرانه الطاف پروردگار نمایند. البته یقین نمائید که لحاظ مرحمت و شفقت
 وجود مبارک معطوف به آن محترمه بوده و هست تا به فضل و عنایت الهی رفع مشکلات شود و
 راحت و آسودگی خاطر برای شما و متعلقین حاصل گردد و مخصوصاً حضرتشان در مقامات مقدسه
 علیا دعا فرمایند و طلب عفو و غفران و علو درجات در حق متعارج به رفیق اعلی مدیر خاقان ابن
 مدیر الممالک علیهما بهاء الله و رضوانه نمایند تا در ملکوت ابهی به فیض زیارت و لقا فائز شوند و
 آرزوی که در این عالم ادنی داشتند در جهان بالا بدان مفتخر و نائل گردند. جمیع بازماندگان را از

قبل وجود مبارک پیام تسلیت و بیان مهربانی و عاطفت ابلاغ دارید.

حسب الأمر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

۱۶ شهر السلطان ۹۰

۳ فوریه ۱۹۳۴

جعلک الله نبراس هدايته في مملكته و قدر لك كل خير في ملكه و ملكوته انه هو الناصر

المؤيد الهادي القدير.

بنده آستانش شوقی

[۲] طهران امة الله هویه خانم بنت شهید علیها بهاء الله ملاحظه نمایند

محترمه معظمه، آنچه به ساحت قدس معروض داشته بودید واصل و به لحاظ انور یگانه محبوب مهربان حضرت ولی امرالله روحی لألطافه الفداء فائز. احزان قلبیه و تأثرات روحیه آن محترمه از صعود پدر مهربان به ملکوت سبحان معلوم گردید. امید چنان است که به فضل و الطاف رحمانیه تسلی خاطر جوئید و از عنایات حضرت رحمن روح و ریحان یابید. الحمد لله آستان مقدس جمال ابهی را کینیز عزیزید و در بساط عزّ طلعت بی مثال مذکور بوده و هستید. لحظات رأفت و مهربانی هیکل مبارک همواره شامل احوال بوده و آنچه که سبب عزّت و شرافت و خیر و سعادت نفوس است رجا و تمنا از بارگاه ذوالجلال شده و می شود.

حسب الأمر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

ذیقعه ۱۳۴۶

۱ می ۱۹۲۸

امة الله المقربیه را تأییدی شدید از ربّ مجید خواهم تا به آنچه سزاوار و لایق نسبت به این امر اقدس اعزّ اعلاست مؤید و نائل گردند و گوی سبقت را در میدان خدمت از همگان بریابند. والد بزرگوار خدمتای عظیمه به آستان مقدس نمود و حال در ملکوت ربّ جلیل به اجر و ثوابی جزئی نائل و فائز، پس محزون و مغموم باشید. مطمئن باشید در جوار مقامات مقدسه علیا علو درجات آن متصاعد الی الله را تمنا و استدعا نمایم تا در بحر انوار مستغرق گردد و در جوار رحمت کبری مسکن

و ماوی جوید.
بنده آستانش شوقی

[۳]

طهران منزل دکتر عنایت الله خان فرزار

امه الله هوته خانم بنت شهید علیها بهاء الله ملاحظه نمایند

عریضه آن ورقه محترمه به لحاظ اقدس طلعت محبوب مهربان حضرت ولی امر الله ارواحنا لعنایاته الفداء فائز و مضمون آن که حاکی از تضرع و ابتهال به درگاه ذوالجلال و خضوع و خشوع و توجه به ساحت قدس حضرت کبریا بود در محضر اطهر معلوم و موجب اظهار مرحمت و عطوفت وجود مبارک گردید. فرمودند آن محترمه و عموم متسین حضرت اسم الله الأصدق آن شخص جلیل و نفس شهیر لازال مذکور بوده و هستند، مطمئن به عنایات الهیه باشند و متیقن به محبت و مهربانی این عبد. در کلّ احیان از آستان مقدس جمال ابھی طلب تأیید و توفیق در حقّ کلّ می شود تا به خدمت عتبه سبحانیّه مؤید و موفق شوند. همچنین فرمودند در مقامات متوره علیا مخصوصاً استدعا و تمنای عفو و غفران و علو درجات برای والدین متصاعدین به رفیق اعلی می شود و امیدوار چنانیم که به فضل و رحمت منبسطه و فیض و عنایت محیطه تسلی خاطر جوئید و سرور و انشراح دل و جان حاصل کنید.

حسب الأمر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

محرم ۱۳۵۰

۳ جون ۱۹۳۱

[۴]

امه الله روحا خانم اصدق بنت شهید علیها بهاء الله ملاحظه نمایند

عریضه تقدیمی آن ورقه موقنه مورخه ۱۳۱۷/۲/۱ به لحاظ عنایت حضرت ولی امر الله ارواحنا فداء فائز و خلوص و روحانیت آن امه الله الثابته مورد لطف و مکرمات وجود اقدس مبارک گردید. از درگاه رب رحمن مستدعی چنانند که زحمات و مشقات مستولیه رفع و زائل شود و فیض برکت الهیه شامل گردد و ید غیبی الهی وسائل معیشت و زندگانی را چنان که باید و شاید فراهم سازد تا با سرور خاطر و شکرانه از الطاف باطن و ظاهر به ذکر و ثنای الهی مشغول و به خدمت درگاه رحمانی

مألف و به تربیت اطفال عزیز خویش کاملاً مؤید و موفق گردند.

حسب الأمر مبارک مرقوم گردید.

نورالدین زین

۱۱ شهرالرحمة ۹۵

۴ جولای ۱۹۳۸

آثار حضرت ورقه مبارکه علیا خطاب به جناب ابن اصدق و اعضای عاقله ایشان

دستخط حضرت ورقه مبارکه علیا خطاب به جناب ابن اصدق

[۱] طهران حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق علیه بهاء الله و ثنائه ملاحظه فرمایند
نامه‌های آن حضرت و همچنین تلغرافات واصل و بر مضامین اطلاع حاصل گشت. از هجوم بلایا و
شدت رزایا و محن و آلام لاتحصی در جواب تأخیر شد، معذور فرمائید. مصیبت عظمی و رزیه
کبری صعود مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیته الفداء زمام صبر و اصطبار و عنان تحمل و
قرار را از کف ربود. آه و این به علین رسید و ضجیح و حنین از اهل فردوس برین مرتفع گردید. در
چنین حالتی و چنین مصیبت فادحی مرکز نقض و زعیمهم الثانی در اشد بغی و طغیان هجوم
نمودند و غروب آن مه تابان مرکز عهد و پیمان را فرصت شمردند و به انتشار شبهات پرداختند و از
افترا و بهتان چیزی فروگذار نمودند، چه در جرائد و مطبوعات مصر و چه در روزنامه‌جات این
صفحات و همچنین در امریک و کذلک به ایران چنانچه اطلاع حاصل فرمودید. ولی به تأییدات
جمال مبارک جز خذلان و خسران نصیبی نیافتند و جز ذلت و هوان فائده‌ای نبردند. منشور آن
حضرت مشکور بود و البته تأثیر خوشی بخشید. بدیهی است که آن حضرت از هر جهت مراقبت و
مواظبت خواهند فرمود و همواره به تذکر و تبه نفوس خواهند پرداخت تا روایح کرهه نقض و
انفاس مسمومه نکث به کلی منقطع گردد و محو و متلاشی شود. مرقوم فرموده بودید که در صورت
امکان سفری به جهات خراسان خواهید نمود. معلوم است که الیوم سزاوار چنین است و وظیفه هر
نفس مقدس مبارکی قیام بر خدمت امر و محافظه و صیانت شریعت الله است. در صورتی که
صحت مساعدت و اسباب مسافرت مهیا باشد حرکت محبوب و زیارت مقبول است و روح و ریحان
حاصل و سعادت شامل گردد. حضرت حرم و ورفات مبارکات طراً تکبیر ابدع ابهی به آن حضرت و
ورقه منجذبه و اهل بیت و ورفات مبتله صبا یای محترمه ابلاغ می‌دارند. چون غصن ممتاز حضرت

شوقی افندی موقتاً مسافرت به بعض جهات فرموده‌اند فانیه جواب نگاشتم و چون عن قریب مراجعت فرمایند رشته مواصلت و مکاتبه منظم و برقرار گردد. و علیکم بهاء الله و الثناء و تکلیف معلوم و معین.
بهائیه

دو دستخط از حضرت ورقه مبارکه علیا خطاب به آغا شاهزاده (ورقه بدیعه)

هو العزیز المحبوب

[۱۷]

نامه آن ورقه سدره محبت الهی رسید و عرف قمیص مودت و اتحاد از آن استشمام شد. ان شاء الله در جمیع احیان به طراز محبت الله مزین باشید و به ذکرش مشغول. اگرچه در ظاهر سطوت بعد و فراق سبب حزن قلوبست و لکن الحمد لله از عنایت رحمانی روابط قلبی و اتحاد باطنی محکم است و این اسیره مسجونہ از ذکر شما غافل نبوده و نیست. اینکه مرقوم داشته بودید مکاتیب متعدده ارسال فرمودید و جواب آن ارسال نشد، این فقره بسیار سبب تأسف گشت و لکن این قدر عرض می‌شود که هر هنگام که این مشتعلان نار محبت و اشتیاق را ذکر نمودید جواب آن ارسال گشت. شاید رافعین و قاصدین در ایصال آن از دو سمت اهمال نموده باشند. من غیر مکتوب مذکورید، چگونه می‌شود بعد از مشاهده کتاب عالی جواب آن اهمال شود؟ مخصوص در این ایام در شبی از شب‌ها عریضه آن ورقه که به ساحت اقدس معروض داشتید در حضور معروض گشت. یعنی عبد حاضر لدی الوجه بتمامه معروض داشت. شمس عنایت از مشرق فضل مشرق و لوح امنع اقدس مخصوص شما از سماء مشیت نازل و ارسال شد. امیدواریم که در کلّ احیان عرف محبت و نفعه مودت در مابین متضوع باشد به شأنی که عالم از آن معطر گردد و جمیع غافلات از آن بوی خوش روحانی به گلزار حقیقی پی برند و به عرفان محبوب لایزالی فائز شوند. اگرچه هواهای نفسانیه نه چنان مستظرفین ایام وصال را محجوب نموده که به شرح و بیان درآید، و لکن ان شاء الله اطوار ورقات سدره محبت الهیه و شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب ایشان قلوب جمیع اماء الله را جذب خواهد نمود، لیس هذا علی الله بعزیز. از حقّ سائل و آملم که ملاقات را مقدر فرماید تا در انجمن اتحاد بر حسب ظاهر جمع شویم و به الحان بدیعه متیعه به ذکر سلطان احدیه ذاکر گردیم. والده و والده غصن الله الاکبر به تکبیر اعزّ ابداع ابهی ذاکر و مکبرند. انه لهو المقتدر المجیب. البهاء علیک و علی اللّائی آمن بالله الفرد المقتدر المهیمن القیوم.

هاجر خانم را به تکبیر ابدع ابهی مکبریم.

[۲]

هو الابهی الابهی

ورقه مهتره به نفعات ایقان، صبح است، قلب و لسان این ورقه مسجون به ذکر و اشتیاق و حب آن ورقه موقته مشغول و مانوس. نسل الله بان يرسل اليك ايتها الورقة النورانية في كل آن نفعه من نفعاته و يجذبك من جذباته و يحييك من روحه و يؤيدكم على خدمة الامر و نشر نفعات العهد و الميثاق. در كل احيان در محضر انور حضرت من اراده المنان و اوان تشرف به عتبة مقدسه محبوبنا البهی الابهی و ربنا الرحمن به یاد و دعای آن ورقه مشتاقه و جميع اوراق ثابتات مشتعلات عليهن بهاء الله الابهی هستيم و تأييد و توفيق مخصوص را به جهت كل راجي و سائل و نائب الزياره می باشم. در مجامع انس و محافل قدس ذکر خير جميع ورقات موقنات متمسكات بالاخص آن ورقه مهتره به نفعات الهیه بوده و هست و لازال مترجی که به صرف رحمت کبری و موهبت عظمی اسباب فراهم فرماید که آن تشنه بادیه اشتیاق به شاطی بحر وصال وارد گردد و آن طیر آشیانه فراق به گلستان قرب جمال مختار فائز شود تا از سلسبیل روح بنوشد و از معین عذب حیات زنده گردد. اگرچه نفسی که به ذکر الله بین اماء الله قائم و به ترویج ميثاق بین اهل آفاق قائم و به ارتفاع لواء عهد مابین ورقات مخدرات مشغول فی الحقیقه در حقیقه لقا داخل است ولو در صحرای فراق سرگردان بود، و در جنت قرب حاضر ولو در بادیه بعد افتاده و حیران چه که جوهر لقا قیام به رضای جمال قدم بوده ارواحنا لذرات تراب فنائه الاطهر فدا و ساذج قرب اشتعال به نار محبت الله و نشر نفعات طیب ثبوت و رسوخ عهد و ميثاق. امیدواریم که آن ورقه طیبه مطهره و اماء الهی کأس کافور عرفان را از ایادی جمال مشکور کل بنوشند و به ذکر الله و ثنائه و حبه و شوقه چون شمع در انجمن آفاق برافروزند. از لسان این مسجون مشتاقه و سائر اوراق مدره مبارکه علیهن بهاء الله ورقات موقنات و اماء الله ثابتات آن ارض را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید. البهاء علیک و علی کل ورقه آمنت بالله و آیاته.

بهائیه

۹ شهر محرم سنه ۱۳۱۵

دستخط حضرت ورقه مبارکه علیا خطاب به لقایه خانم

هو الله

امه الله المهيمن القيوم الورقة المنجذبه لقايتيه خانم بنت حضرت شهيد ابن اصدق ملاحظه نمايند
هو الله

يا اختي العزيزه، آنچه نگاشتي ملاحظه نمودم و بعد از اطلاع بر مضامين خون گريستم و نفس مكتوب را به حضور مبارك حضرت عبدالبهاء بردم و بتمامه قرائت فرمودند. في الحقيقه وقوعات مؤلمه يزد سبب آه و ائين است و شايسته سيل اشك خونين. هرچند ناصبيان در صحراي كربلا مانند سيل بلا هجوم بر سيد الشهداء نمودند و به مثابه گرگان خونخوار آن سروران بارگاه قدس را دل و سينه دريدند و آغاز ستيزه كردند و سرها به نيزه نمودند و ايلغار بر آن مظلومان كردند و اموال تالان و تاراج كردند ولي مدت اين بلا در صحراي كربلا از صبح تا ظهر بود اما مصيبت شهداي يزد مدت يك ماه امتداد يافت. و از اين گذشته اصحاب حضرت سيد الشهداء روح الشهداء له الفداء دست به مدافعه گشودند و هريك جمعي از ناصبيان را به خاك انداختند و خون ريختند بعد شهيد شدند اما اين مظلومان قاتلان را به نهايت بشاشت مقابله نمودند و به زبان پرحلاوت مخاطبه كردند. آنان شمشير زدند و ستمديدگان شكر و شير دادند. آنان خنجر به خنجر شهداء آزمودند و اينان شهد و شكر آميختند. آنان به سب و لعن زبان گشودند و اينان طلب عفو و مغفرت از حضرت احديت به جهت ستمكاران خواستند. هرچند شهداي كربلا روح المخلصين لهم الفداء به حقيقت مظلوم و مقهور و مغدور بودند و اهل ملاء اعلى از ظلم اعداء در دشت كربلا خون گريستند ولي به حسب ظاهر در مقابل هريكي از شهداء بزرگوار نفوسي چند در وقت مبارزه مقتول شد و لكن شهداء يزد در مقابل هجوم اعداء و شمشير جفا كلمه نامناسبي بر زبان نراندند. با وجود اين غفلت اين خلق را ملاحظه كن كه از طرفي ظلم و ستمي نمايند كه شداد و نمرود را نامي نمايند و از طرف ديگر بر حال مظلومان سلف ناله و نوحه نمايند و از اين اعظم آنكه عبدالرحمن ابن ملجم مرادي ضربت بر سر مبارك حضرت امير عليه السلام زد و آن سيد وجود را رهبر مقعد صدق موعود نمود، او را نيزه به قصاص ضربتي زدند و به آن ضربت به مقرّ نار و قود راجع شد. خوارج بي انصاف بر شهادت حضرت امير اظهار سرور مي نمودند و بر قتل ابن ملجم عنيد ناله و گريه و فغان مي كردند. اينست شأن ناس نسناس.

باری جواب مفصل شد. مختصر اینست که هرچند خون نازنین آن مظلومان روی زمین را رنگین نمود ولی این مقامیست که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء تمناً فرمود. در احسن القصص قیوم الأسماء خطاباً لجمال الأبھی مناجات می فرماید که یا سیدنا الأكبر قد فدیت بکلی لک و ما تمیت إلا القتل فی سیلک و السب فی محبتک و انت الکافی بالحق. اما بازماندگان ستمدیده آن مظلومان فی الحقیقه بسیار صدمه و بلا کشیدند و هیچ مرهمی این زخم را التیام ندهد و هیچ دریاق اعظمی این سمّ نقیم را تسکین نبخشد. هر روز از برای آنان شهادت جدیدیست. الحمد لله به فضل و عنایت جمال ابھی روح الكل لشهداء سیله الفداء حضرات احیاً در جمیع جهات به قدر قوه به اعانت بازماندگان ستمدیده برخاستند ولی ما آنچه در این مورد بکوشیم و جانفشانی نمائیم باز کمست، سزاوار اعظم از آنند. امیدواریم که به تأیید ملکوت ابھی جان و دل را فدای اطفال شهیدان نمائیم و خود را از خدام آن بزرگواران بدانیم. و علیک التّحیة و الثّناء.

بهائیّه

شهر ذیقعدہ ۱۳۲۱

بخش دوم
شرح احوال

شرح حال جناب اسم الله الاصدق

جناب ملا صادق مقدس خراسانی که در آثار بهائی به اسم الله الاصدق و حرف صاد مشتهر می باشد فرزند میرزا اسمعیل خراسانی است. میرزا اسمعیل را سه پسر بوده است:
اول - ملا صادق مقدس که ذیلاً به طور خلاصه به شرح حال ایشان خواهیم پرداخت.
دوم - میرزا محمدحسن که در روز جشن عروسی خود چون بعضی از بایته خراسان را عازم مازندران دید به آنان پیوست و قبل از شروع وقایع قلعه شیخ طبرسی در مازندران به شهادت رسید.
سوم - فرزند پسر دیگری نیز از میرزا اسمعیل خراسانی به وجود آمده که از سوانح حیات او اطلاعی در دست نیست.

شرح احوال جناب ملا صادق مقدس خراسانی به تفصیل در کتاب *ظهور الحق* (ج ۳، صص ۱۴۵-۱۵۳) اثر جناب اسدالله فاضل مازندرانی به طبع رسیده و نیز در کتاب *مصابیح هدایت* (ج ۷، صص ۳۷۴-۴۱۸) اثر جناب عزیز الله سلیمانی مندرج گردیده است. در کتاب *تاریخ سمندر* (صص ۱۶۲-۱۷۱) و کتاب *Lights of Fortitude* اثر آقای بارون هارپر (Barron Harper) (صص ۳۲-۴۱) نیز شرحی از حیات و خدمات جناب اسم الله الاصدق مندرج گردیده است.
در دو کتاب دیگر انگلیسی یعنی *Eminent Bahá'is in the Time of Bahá'u'lláh* (صص ۷-۲۳) و *Revelation of Bahá'u'lláh* (ج ۳، صص ۲۵۳-۲۵۸) نیز که به وسیله جناب بالیوزی و جناب ادیب طاهرزاده به رشته تحریر درآمده است شمه‌ای از شرح احوال جناب اسم الله الاصدق مطبوع و مندرج است.

آثار طبع نشده‌ای نظیر مجلد ششم کتاب *ظهور الحق* و *تاریخ امری خراسان* اثر جناب میرزا حسن فؤادی نیز حاوی مطالبی درباره سوانح حیات جناب اسم الله الاصدق است. شرح حال ایشان را جناب محمد لیبب نیز به رشته تحریر کشیده‌اند.

فرزند جناب اسم الله یعنی ایادی امرالله جناب ابن اصدق نیز شرح حال پدر بزرگوار خود را به رشته تحریر درآورده‌اند و متن این شرح حال در بخش سوم این کتاب به نظر خوانندگان گرامی

خواهد رسید.

در تاریخ نبیل اعظم زرنندی موسوم به مطالع الانوار و کتاب حضرت باب اثر جناب دکتر نصرت الله محمدحسینی و کتاب عهد اعلی اثر جناب ابوالقاسم افغان نیز می توان اشارات عدیده مربوط به حیات جناب ملاً صادق مقدّس خراسانی را مطالعه نمود.

مجموعه این مآخذ به علاوه کلام فصل الخطاب حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء (صص ۱۳- ۱۸) ما را در این مقام از درج مفصل سوانح حیات جناب اسم الله الاصدق بی نیاز می سازد اما به اختصار رتوس وقایع حیات آن قدوة اهل ایثار چنین است که جناب ملاً صادق مقدّس خراسانی در مشهد مقدّس رضوی متولّد شد و از کودکی علاقه ای فراوان به تحصیل علوم داشت. او تحصیلات ابتدائی خود را نزد حاجی ملاً احمد یزدی آغاز نمود و پس از دو سال در مدرسه میرزا جعفر نزد حاجی میرزا حسن سبزواری به مدت سه سال به تحصیل پرداخت و سپس نزد حاجی سید محمد قصیر که فقیه شهیر خراسان بود به اتمام تحصیلات علمیّه عالیّه نائل گشت. جناب اسم الله همواره شائق به مصاحبت اهل کمال بود و از اوان شباب به زهد و تقوی و اخلاق و شمیم حسنه در میان خلق اشتهار یافت و به ملاً صادق مقدّس معروف و مشتهر گردید.

ملاً صادق در ایام جوانی به کربلای معلّی سفر نمود و در محضر درس سید کاظم رشتی به شاگردی پرداخته در سنه ۱۲۵۹ هـ ق (۱۸۴۳ م) به رتبه اجتهاد رسید. در ایام اقامت در کربلا روزی ملاً صادق مقدّس در حرم حضرت سید الشهداء با حضرت ربّ اعلی که مشغول زیارت حرم مطهر بودند مواجه گردید و این ملاقات در روز بعد نیز تکرار شد. مقدّس واله و مجذوب احوال و اطوار حضرت ربّ اعلی شد و روزی از آن حضرت دعوت نمود که در مجلس تعزیت حضرت سید الشهداء که در ایام عاشورا در منزل جناب مقدّس تشکیل می گردید شرکت فرمایند. حضرت ربّ اعلی در روز موعود در مجلس عزاداری شرکت فرمودند و چون وارد شدند جناب سید کاظم رشتی و بعضی از اصحاب او را نیز در آن مجلس حاضر دیدند. سید کاظم تا چشمش به جمال حضرت ربّ اعلی افتاد از جای برخاست و در نهایت فروتنی و تواضع از هیکل اطهر استقبال نمود. ملاً حسین بشروئی که در این مجلس به ذکر مصائب حضرت سید الشهداء مشغول بود با ورود حضرت ربّ اعلی سخنان خود را قطع نمود و اهل مجلس از قطع صحبت و قیام سید کاظم برای استقبال حضرت باب به حیرت افتادند که این سید جوان کیست که خطیب به احترام ورود او قطع صحبت نموده و سید کاظم رشتی در مقابلش قیام فرموده است.

در آن مجلس حضرت ربّ اعلی ملا حسین را مخاطب ساخته فرمودند چه مناسب است که بعضی از ابیات شیخ احمد احسانی که در رثاء حضرت سید الشهداء انشاء شده قرائت گردد. ملا حسین اطاعت نموده ابیاتی از شیخ احمد احسانی قرائت نمود. تأثیر این ابیات به حدی بود که حضرت ربّ اعلی به شدت گریستند و اهل مجلس نیز به گریه درآمدند.

چند روز بعد ملا صادق حضرت ربّ اعلی را مجدداً ملاقات نمود. در ضمن این ملاقات حضرت ربّ اعلی از ملا صادق دعوت فرمودند که برای ملاقات خال آن حضرت که تازه از شیراز به کربلا وارد شده بودند به منزل آن حضرت بروند. ملا صادق عصر آن روز عازم منزل حضرت ربّ اعلی شد و جناب خال را در صدر مجلس جالس و عده‌ای از علما و تجّار را در آن محفل حاضر یافت. حضرت ربّ اعلی نیز در این مجلس به پذیرائی و مهمان‌نوازی مشغول بودند.

ملا صادق در ضمن مذاکره با جناب خال از محامد و نعوت حضرت ربّ اعلی سخن گفت و جناب خال ضمن تصدیق آن مطالب چنین فرمودند که این جوان در بین عائله ما از هر نظر ممتاز است اما حیف که تحصیل علوم متداوله ننموده و علی‌رغم کوششی که کرده‌ایم از کسب علوم و معارف ظاهری امتناع ورزیده است. ملا صادق در جواب چنین گفت که اگر حضرت ربّ اعلی چندی در صفحات عتبات اقامت نمایند او ایشان را به تحصیل علوم ترغیب و تشویق خواهد نمود. اگرچه حضرت ربّ اعلی پس از مراجعت جناب خال مدتی در عتبات ساکن بودند ولی ملا صادق هیچ‌گاه در خصوص تحصیلات حضرت ربّ اعلی کلمه‌ای با آن حضرت تفوه ننمود و ذکر این قضایا را در محضر مبارک جسارتی عظیم می‌شمرد.

جناب مقدّس پس از درگذشت جناب سید کاظم و مدّتی که به عبادت و اعتکاف در مسجد کوفه گذرانید با جمعی از همراهان از جمله جناب ملا حسین بشروه‌ای و جناب ملا محمدعلی بارفروشی که از ایام مدرسه میرزا جعفر در مشهد با یکدیگر محشور و مانوس بودند به صوب ایران حرکت نمودند و هر یک به دیاری توجه نموده هم‌پیمان شدند که هر کس صاحب امر را شناخت دیگران را مطلع نماید.

به این ترتیب جناب مقدّس راهی خراسان شد و سپس چندی در اصفهان رحل اقامت افکند و به رجای اهل علم به تدریس و امامت مشغول شد و نظیر سایر تلامیذ سید کاظم رشتی ظهور قائم موعود را نزدیک می‌دانست، تا آنکه جناب ملا حسین بشروه‌ای به اصفهان وارد شد و در منزل جناب مقدّس سکنی گزیده بشارت ظهور جدید را ابلاغ نمود و فقراتی از آثار حضرت ربّ اعلی از

جمله تفسیر احسن القصص و بعضی از ادعیه مبارکه را به جناب مقدّس ارائه نمود. پس از مطالعه این آثار جناب مقدّس شیفته و فریفته آن آثار گشت و اصرار نمود که نام صاحب آثار را بشناسد. چون ملا حسین امتناع نمود جناب مقدّس به دعا و مناجات پرداخت و در حین توجّه و استغاثه جمال نورانی سید جوانی که در کربلا زیارت نموده بود در نظرش مشهود گشت و اطمینان یافت که صاحب این کلمات بدیعه و آثار منیعه همان شخص بزرگوار است. سپس نزد ملا حسین شتافت و کشف و شهود خود را بازگفت. ملا حسین به جناب مقدّس چنین گفت که آن حضرت فرموده اند که چون امر ما به ملا صادق رسد فی الحال تصدیق نماید و او مأمور توجّه به شیراز است.

جناب ملا صادق مقدّس پس از استماع این بشارت با پای پیاده عازم شیراز شد و چون در آن مدینه رحل اقامت افکند در مسجد نو (معروف به مسجد ذوالفقار خان) امام جماعت گردید و به تدریس مشغول گشت. در آن اوان توقیعی به قلم حضرت باب نازل گشت مبنی بر آنکه عبارتی به اذان مرسوم در بین مسلمین افزوده گردد. جناب مقدّس برای اجرای این حکم بساط امامت و تدریس خود را به مسجد شمشیرگرها که در جنب بیت مبارک حضرت باب بود منتقل نمود و آماده اجرای دستور حضرت ربّ اعلی در اعلان و ابلاغ امر جدید گشت.

روزی ملا علی اکبر اردستانی بر مناره مسجد رفت و اذان جدید را که حاوی عبارت "انّ علیاً قبل محمّد بقیة الله" بود اقامه نمود. سپس جناب مقدّس بر منبر رفت و ناس را به ظهور جدید بشارت داد و آنان را به تشرف به آئین نوین دعوت نمود. از این جریان مردم شیراز به هیجان آمدند و خبر این وقایع زلزله در عالم و عامی انداخت به طوری که جمعی از خلق راهی حکومت شدند و شکایت آغاز نمودند و فریاد و ادینا و وامذهبا از سینه برکشیدند. حسین خان حاکم فارس چون بر این حوادث وقوف یافت سوارانی را مأمور دستگیری حضرت باب در بوشهر نمود و فرمان احضار جناب قدّوس و جناب مقدّس و جناب ملا علی اکبر اردستانی را به دارالحکومه صادر نمود. سواران حضرت ربّ اعلی را تحت الحفظ به شیراز آوردند و سه نفس مذکور را مورد شتم و ضرب و اذیت و آزار قرار دادند. جناب مقدّس را تازیانه زدند و ایشان و جناب قدّوس و جناب اردستانی را محاسن سوزانده مهار نمودند و در کوچه و بوزن شهر شیراز گردانیدند و سپس حکم به اخراج بلد نمودند.

جناب مقدّس در سعديه به زیارت حضرت باب که از سفر بوشهر وارد شیراز می شدند فائز گشته متفقاً به شهر آمدند و جناب مقدّس چند روزی از فیض لقا مستفیض گشت و سپس به امر مبارک

پس از خروج از شیراز دو ماه در یزد اقامت فرموده و امرالله را به وضیع و شریف علناً اعلان نمود و جمع کثیری را به نهضت بایه دعوت فرمود. لذا کار بر او سخت شد و عامه و خاصه بر او شوریده و قصد جان وی نمودند. در این موقع آقا سید حسین دائی آقا سید احمد ازغندی که از علمای خراسان بود به بهانه اینکه خود مایل به سیاست ایشان است اسم الله را از معرکه نجات داده به منزل آورد و پس از تحقیق و مذاکره خود به فوز ایمان نائل شده و سائل خروج جناب اسم الله را از یزد فراهم نمود. به این ترتیب جناب مقدس راهی کرمان شد و دو توفیق حضرت ربّ اعلی را که خطاب به حاجی محمدکریم خان کرمانی و حاجی آقا احمد از اشهر علمای بلد نازل شده بود به آنان تسلیم نمود و در مجالس و محافل عدیده با زعمای شیخیه و شیعه امامیه به بحث و فحص و اعلان امر و اثبات قائمیت حضرت ربّ اعلی مشغول گشت و سرانجام پس از چند ماه که در بلده کرمان ساکن بود راهی وطن مألوف یعنی خراسان گردید.

جناب اسم الله پس از مدتی اقامت در خراسان در معیت سایر اصحاب عازم مازندران گردید و بعد از اتمام وقایع قلعه شیخ طبرسی به خراسان معاودت نموده بساط تبلیغ و هدایت بگسترده تا آنکه در سال ۱۲۷۷ هـ ق (۱۸۶۰ م) که جمال قدم در بغداد تشریف داشتند همراه با همسر خود جناب بی بی و اطفال خود صمدیه و علی محمد (ابن اصدق) رهسپار آن مدینه گشت و به زیارت طلعت محبوب فائز آمد. جالب توجه است که در حین تشرف جناب مقدس به حضور حضرت ربّ اعلی در شیراز لوحی از قلم آن حضرت به اعزازش نازل شده بود که در آن می فرمایند: "... ثمّ اکتب له کلمة البداء فی يوم اللّقاء..." مصداق این بیانات و علائم اجابت این مناجات در بغداد ظاهر و مشهود گشت که در لوحی که در آن ایام از قلم جمال قدم عزّ نزول یافت خطاب به او چنین فرمودند: "... ان یا صادق قد طلع البداء بالقضاء من هیکل الامضاء کن لوجه الجمال فی قمص الجلال لله ساجداً و خضیعا..."

جناب مقدس در ایام بغداد به عرفان من یظهره الله فائز گردید و چنان خضوع و محویتی در آستان جمال قدم از او به منصفه شهود رسید که موجب حیرت دیگران گشت. جناب سمندر در تاریخ خود (صص ۱۷۰-۱۷۱) چنین نوشته اند که جناب اسم الله الاصدق "... در اوقات اعلان امر جمال مبارک جلّ ذکرة از اولّ مؤمنین و مقبلین و خاضعین بودند و با دلائل و براهین سر مسئله را برای سایرین توضیح و تبیین می فرمودند و رساله مفصلی در اثبات امرالله و ردّ من ردّ علی الله مرقوم فرموده اند..."

جناب اسم الله الاصدق پس از چهارده ماه استفاضه از مواهب الهیه در صفحات عراق مأمور مراجعت به ایران شد و چون کره نار در دیار سیار گشت و به تبلیغ و تبشیر و ترویج دین الله مشغول گردید. زندگی جناب مقدس در این سنین در خدمت، مسافرت، تبلیغ و هدایت نفوس به شریعت مقدسه الهیه خلاصه می‌گردد. او پس از برگشت از عراق در خراسان، طهران، کاشان، اصفهان و یزد سیار شد و همه جا علم امر الهی را مرتفع نموده به هدایت وضیع و شریف و عارف و عامی قیام نمود. اسفار جناب اسم الله در این سنین با انقطاع، حریت، توکل، توجه و شجاعت و بسالتی کم نظیر قرین است. مراتب ایمانی و شور و حال و تقوای جناب اسم الله در تبلیغ امر الهی در دهها اثر جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به افصح عبارات و ادق معانی شرح و بسط یافته است.

از مهم‌ترین وقایع حیات جناب اسم الله الاصدق مسجونیت ایشان در خراسان و طهران است. در هنگامی که سلطان مراد میرزا حاکم خراسان بود بنا به فتوای عده‌ای از علما جناب اسم الله را دستگیر نمودند و پس از یک هفته توقیف همراه با کودک خردسال و دو نفر دیگر از احباء ایشان را در معیت جمعی از اسرای ترکمن در زمستانی سخت به طهران فرستادند به این امید که در طهران به قتل رسند. به این ترتیب جناب اسم الله و همراهان به طهران رسیدند و مدت دو سال و چهار ماه در زندان طهران به سر بردند. جناب اسم الله در ایام مسجونیت نیز خاموش ننشست و جمعی از زندانیان را به شریعه ایمان رهنمون گشت.

در ایام سجن طهران ابن اصدق، فرزند جناب اسم الله بیمار شد و حکیم مسیح که طبیب دربار بود و قبلاً با استماع بیانات حضرت طاهره در بغداد با امر جدید آشنا شده بود به درمان جناب ابن اصدق پرداخت و در این احیان با مصاحبت و مذاکره با جناب اسم الله به فوز ایمان نائل گشت. او ظاهراً اولین فردی است که از ابناء خلیل به امر جمال قدم ایمان می‌آورد و سلاله‌اش مصدر خدمات مهمه به امر الهی می‌گردند.

باری جناب اسم الله سرانجام بنا به دستور ناصرالدین شاه از سجن طهران رهائی یافت و همراه با زندانیان دیگری که به وساطت ایشان آزاد شده بودند سه روز در مسجد سپهسالار به سر برد و سپس به منزل شاهزاده محمدولی میرزا که از دوستان ایشان در ایام مشهد بود نقل مکان نمود و نوزده روز در آن منزل مسکن و مأوی گزید. در آن ایام با جمعی از علما و رجال پایتخت امکان ملاقات و مذاکره فراهم آمد و جناب اسم الله در مجلس بحث و گفتگوئی که به فرمان شاه در منزل عین‌الملک تشکیل شد نیز شرکت نمود و به سؤالات و مطالب نفوسی که در آن مجلس شرکت

نموده بودند از جمله میرزا محمد اورمانی، ملا علی کنی، سید اسمعیل بهبهانی و سید صادق سنگلجی به نهایت درایت و شجاعت پاسخ گفت.

جناب اسم الله پس از ایام رهائی از سجن طهران به همراه فرزند و حسن و حسین نامی از زندانیان که به امر مبارک ایمان آورده بودند راهی خراسان گشت و در بلاد بین راه نظیر شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور چند روزی اقامت نموده به هدایت اهالی و ملاقات احبای آن نقاط همت گماشت.

جناب اسم الله الاصدق پس از ورود به مشهد سه سال در آن مدینه مقیم گشت و به هدایت طالبین مشغول گردید. در این اوان نفوسی نظیر آقا میرزا احمد یزدی و آقا محمد نبیل زرنندی به مشهد ورود نموده در بیت جناب اسم الله منزل نمودند. میرزا احمد یزدی پس از ارتفاع ندای حضرت باب در مشهد با جناب اسم الله ملاقات نموده و مؤمن شده بود. او مخاطب لوح معروف عربی جمال قدم موسوم به لوح احمد است.

در ایام مشهد منزل جناب اسم الله محل آمد و رفت وجوه احباء و نیز طالبین حقیقت بود. از جمله نفوسی که به وسیله جناب اسم الله به امر مبارک مؤمن شدند حاجی میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه بود که بعدها وزیر خراسان شد. میرزا ابوالحسن مستشار دفتر از خاندان مستوفی نیز به امر مبارک اقبال نموده منزلش محل اجتماع احباب گشت و سلاله اش در ظل امر به تقدیم خدمات فائز شدند. محمد حسن خان کاشانی نیز که از وجوه معتبر کاشان بود در ایام طهماسب میرزا مأمور خراسان گردید و سرانجام در بروجرد به شهادت رسید.

جناب اسم الله الاصدق پس از ایام مشهد بر حسب امر جمال قدم به طهران سفر نمود تا محرمانه محل اختفای رمس مطهر حضرت رب اعلی را تغییر دهد. او در این سفر در منزل جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی که ولد روحانی او و در مشهد به هدایتش توفیق یافته بود سکونت نمود و سپس عازم کاشان، اصفهان و یزد شد و در هر بلد مدّت کوتاهی اقامت نموده عده ای را به طریق ایمان هدایت نمود. از جمله با تعدادی از افغان سدره مبارکه نظیر حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر و حاجی میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله ملاقات نموده آنان را سبب ایقان و اطمینان گشت.

جناب اسم الله پس از این اسفار به خراسان معاودت نموده علی رغم وجود شدائد و تعرض اعداء به ادامه خدمات خود پرداخت و در اسفاری که در بلاد خراسان نمود همه جا با یاران الهی ملاقات کرده و آنان را سبب ثبوت و رسوخ و قیام به خدمت در ظل امر الهی گشت تا آنکه لوحی

از ساحت منیع جمال قدم خطاب به او عزّ نزول یافت که در آن چنین می فرمایند: "قد حضرت لدی العرش فی لیلۃ من اللیال... ان یا اسمنا الاصدق توجّه الی المنظر الاکبر منقطعاً عن العالمین... ان اجعل ابنک فی البیت ثمّ اکف فی الطریق برجل واحد امین..."

جناب مقدّس پس از وصول لوح مبارک به همراهی ملازمی به نام میرزا جعفر که جمال قدم به وی لقب رحیم عنایت فرموده‌اند از طریق شاهرود عازم بادکوبه و از آنجا روانه ساحت اقدس گردید و در سال ۱۲۹۱ هـ ق (۱۸۷۴ م) زمانی که جناب شیخ کاظم سمندر نیز مشرف بوده‌اند به آستان مبارک مشرف گردید و به مدت چهار ماه از عنایات و مواهب لانهایه مولای خویش محظوظ و مستفیض گشت.

جناب اسم الله بنا بر مندرجات لوح جمال قدم که می فرمایند: "... ارجعناک لتذکر الناس بما رأیت و عرفت و تدعوهم بالاستقامة الکبری..." از ساحت اقدس از طریق موصل و بغداد عازم ایران گشت و در بین راه به هر جا ورود نمود به نشر نفعات و بیان خاطرات و ارائه بینات ظهور جمال قدم مشغول گشت و چون به مدینه همدان رسید ضعف قوای جسمانی بر وجود آن خادم شجیع و ممتحن امر الهی مستولی گشت و پس از دوازده روز روح پاکش به عالم بالا و ملکوت ابهی صعود نمود و جسدش در بقعه شاهزاده حسین در مدینه همدان به خاک سپرده شد.

صعود جناب اسم الله الاصدق در سنه ۱۲۹۱ هـ ق (۱۸۷۴ م) واقع شد و شرح تشرّف و صعود آن نفس نفیس در یکی از الواح فرزند برومندش جناب ابن اصدق عزّ نزول یافت که در بخش اول این کتاب مندرج گردیده است. پس از صعود جناب اسم الله از قلم جمال اقدس ابهی زیارت‌نامه‌ای نیز به اعزاز آن جان پاک عزّ نزول یافت که متن تمام این زیارت‌نامه در بخش اول این کتاب مندرج است. جمال قدم در لوحی که در تعزیت جناب ابن اصدق پس از صعود جناب اسم الله الاصدق عزّ نزول یافته در ذکر شیم آن قدوة حسنه از جمله چنین می فرمایند: "... یا علی لا تحزن عما ورد علیک انّ اسمنا الاصدق قد فاز بما لا فاز به احد الا من شاء ربک انّ ربک یعزیک فضلاً من عنده تفکّر فی هذا المقام العظیم و کن من الشاکرین..."

محامد و نعوت و سجایای بارزه جناب اسم الله الاصدق البتّه در الواح دیگر نازل از اقلام جمال قدم و حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته و این آثار در بخش اول این کتاب مندرج گردیده است. از جمله حضرت عبدالبهاء درباره بنای مرقد منور آن اسم اصدق الهی در یکی از الواح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی چنین می فرمایند:

هو الله

ای امین من، می دانی که حضرت اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی چقدر جانفشان بود و به چه مثابه خدمت به آستان مقدس نمود و چقدر خالص و پاک و تابناک بود. لهذا عبدالبهاء زیارتی به جهت آن شخص جلیل مرقوم نمود که در مرقده پاک او تلاوت نمایند ولی قبر نورانش در این مدت ساخته نشده است که زیارت خوانده گردد زیرا کسی اگر از خارج بر قبر مرور نماید نشناسد. لهذا اگر ممکن خود شما و اگر ممکن نیست جناب شهید ابن اصدق به همدان روید و دوست تومان خرج آن قبر لطیف نمائید و بسازید. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای همدان چنین می فرمایند: "ای یاران عبدالبهاء، شکر کنید خدا را که به نور هدی روی روشن و خوی مشکبار شد... رمس معطر حضرت متصاعد الی الله من ادرك الرفیق الاعلی جناب اسم الله الاصدق را تعمیر مکمل فرمائید و آنچه مصروف گردد دین عبدالبهاء است، مرقوم دارید، ارسال می شود. ع ع"

یکی از آثار عظیمه موجود در شرح محامد و احوال و نعوت جناب اسم الله الاصدق مناجات طلب مغفرتی است که به جهت ضلع ایشان امة الله بی بی جان از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته و در آن هیکل اطهر مرکز میثاق به سجایای جناب اسم الله نیز به تفصیل پرداخته اند. در این مناجات حضرت عبدالبهاء به این نکته تصریح می فرمایند که صدمات و مصائب وارده بر جناب اسم الله الاصدق سبب تلقّب ایشان به "شهید" گشته و اجر شهید به آن رجل رشید عطا شده است. نظر به این مطلب است که جناب میرزا علی محمد ابن اصدق ایادی امرالله به "شهید ابن شهید" و "شهید ابن اسم الله" ملقب شده و به این نام در بین احباب مشتهر گشته است. متن مناجات طلب مغفرت جهت ضلع جناب اسم الله در بخش اول مندرج است.

اعضای عائله جلیله جناب اسم الله الاصدق در ظلّ امر الهی به تقدیم خدمات عظیمه توفیق یافته اند و در الواح عدیده مشمول الطاف و عنایات لانهایه طلعات مقدسه امر بهائی واقع شده اند. این الواح در بخش اول این کتاب و شرح احوال مشاهیر عائله ایشان در این بخش به طبع رسیده است.

شرح حال جناب اسم الله الاصدق را با این کلام معجزشیم جمال قدم زینت می دهد که در یکی از الواح جناب ابن اصدق که تمام آن در بخش اول این کتاب به طبع رسیده چنین

می‌فرمایند: "... در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیه به اسمی الاصدق المقدّس اقتدا نما. او از نفوس است که فی الحقیقه به طراز عبودیت لله مزین شده. ینغی لكلّ نفس ان یذکره بما ذکره لسان عظمتی فی ملکوت بیانی البدیع..."

شرح حال جناب ابن اصدق

شرح مفصل احوال و سوانح حیات ایادی امرالله جناب ابن اصدق، فرزند برومند جناب اسم الله الاصدق، در آثار و کتب عدیده بهائی انعکاس یافته است. از جمله مهم ترین منابع شرح احوال و خدمات آن نفس جلیل سلسله مقالات جناب دکتر شاپور راسخ است که در چندین شماره مجله آهنگ بدیع (سال ۲۷) به طبع رسیده و در کتاب جناب عبدالعلی علانی موسوم به مؤسسه ایادی امرالله (صص ۴۶۵-۴۹۳) تجدید طبع شده است. سوانح ایام حیات آن شخص شخیص را چند نفر دیگر از نویسندگان و پژوهندگان بهائی نیز به رشته تحریر کشیده اند. از جمله می توان به چند منبع اصلی ذیل مراجعه نمود:

۱- هوشنگ گهریز، حواریون حضرت بهاء الله، صص ۱۷۴-۱۸۱.

۲- اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۸، صص ۳۷۵-۳۷۷.

کتاب انگلیسی *Eminent Bahá'is in the Time of Bahá'u'lláh* (صص ۱۷۱-۱۷۶) و *Lights of Fortitude* (صص ۹-۱۲) اثر جنابان بالیوزی و هارپر نیز حاوی فصلی درباره شرح حیات و خدمات جناب ابن اصدق است. جناب ادیب طاهرزاده نیز در مجلد چهارم کتاب خود موسوم به *Revelation of Bahá'u'lláh* شمه ای از مطالب مربوط به زندگی و خدمات جناب ابن اصدق را به رشته تحریر درآورده اند (صص ۳۰۱-۳۰۴ و ۳۱۶-۳۱۸ و ۳۲۳-۳۲۴).

به علاوه منابع فوق در آثار نشر نشده ای نظیر مجلد ششم کتاب *ظهور الحق و تاریخ امری خراسان* اثر جناب میرزا حسن فزادی نیز می توان شمه ای از احوال جناب ابن اصدق را مطالعه نمود. روحا خانم صبیّه جناب ابن اصدق نیز در خاطرات خود شرحی از احوال والد بزرگوار مرقوم فرموده اند که امید است روزی به دست طبع و انتشار سپرده شود.

کثرت منابع موجود درباره احوال و خدمات و مساعی مجدّانه جناب ابن اصدق ما را از شرح و تفصیل جزئیات این مطالب در این مقام بی نیاز می سازد اما برای آنکه مطالعه الواح نازله خطاب به این شخص شخیص قرین شرحی درباره حیات آن جناب باشد و مضامین مندرجه در الواح مبارکه

را روشن و واضح نماید به اختصار به شرح احوال آن بزرگوار می‌پردازیم و خوانندگان علاقمند به مطالعه وسیع‌تر این مواضع را به ملاحظه مآخذ فوق دعوت می‌نمائیم. جناب میرزا علی محمد مشهور به ابن اصدق فرزند جناب ملا صادق مقدس خراسانی معروف به اسم الله الاصدق است. ابن اصدق در سال ۱۲۶۷ هـ ق (۱۸۵۱ م) در مشهد زاده شد و چون حضرت ربّ اعلی محض فضل و عنایت به جناب اسم الله الاصدق فرموده بودند که طفل ذکور خود را به نام آن حضرت مفتخر سازد نام ایشان را علی محمد نهادند. مادر ابن اصدق یعنی حرم محترمة جناب اسم الله به جناب بی بی اشتهار داشته و خود از زنان نامور در تاریخ امریهائی و مخاطب الواح عدیده و مشمول عنایات و الطاف لانهایه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء است. الواح صادره به اعزاز این مخدّره موقنه در بخش اول این کتاب به طبع رسیده است. حضرت عبدالبهاء در حقّ جناب بی بی در یکی از الواح مبارکه از جمله چنین می‌فرمایند: "... از بدو حیات طریق نجات پیمود و در ظلّ شجره مبارکه نشو و نما نمود..."

چون اسم الله الاصدق در سال ۱۲۷۷ هـ ق (۱۸۶۰ م) در بغداد به حضور جمال قدم شتافت ابن اصدق نیز در معیت پدر بزرگوار و مادر و خواهرش صمدیه شرف مثل یافت و به زیارت حضرت بهاءالله در ایام طفولیت نائل آمد و چهارده ماه در بغداد اقامت نمود. از خاطرات این ایام آنکه روزی ابن اصدق در عالم طفولیت به دنبال آهویی می‌دود و پای آهو به جایی خورده مجروح می‌شود. جناب اسم الله به قصد تأدیب فرزند قیام می‌کند و ابن اصدق به جمال قدم پناه آورده آن حضرت او را در زیر عبای خویش پناه می‌دهند و می‌فرمایند که تا در پناه مائی مأمون و مصون خواهی بود.

اثرات زیارت جمال قدم در ایام صباوت در دل و جان او رسوخی عظیم یافت و او را آن چنان به جمال ابهی جذب نمود که آثار دربارش همواره در حیات روحانی ابن اصدق تا لحظه اخیر حیات باقی ماند و از او نفس نفیس بزرگواری به وجود آورد که همه ایام حیاتش وقف خدمت به امر الهی گشت و مصدر عظیم‌ترین خدمات به جامعه اهل بهاء گردید. به یقین حیات جناب ابن اصدق تحقّق مناجات جمال قدم در حقّ آن جناب بود که می‌فرمایند: "فبجانک اللهم یا الهی انّ هذا عبدک و ابن عبدک... اسئلك یا الهی بان تشره من لین عنایتک لیرفع اعلام نصرتک فی صغره و یقیم فی کبره علی امرک کما قام فی صغره علی حکمک لیتّم برهانک فی حقّه و یأخذہ نفحات القرب بعنایتک..."

ابن اصدق بعد از سفر بغداد نیز در سایر اسفار پدر بزرگوارش همراه و ملازم بود و در بعضی از مصائب و بلیات وارده بر اب ارحمندش شریک و سهیم او گردید. از جمله همان طور که در شرح احوال جناب اسم الله الاصدق مذکور شد در خردسالی به همراه پدر گرامی به مدت دو سال و چهار ماه در حبس سیاه چال طهران محبوس گردید و گرفتار زجر و عذاب شد و چون خلاصی یافت از ربیعان شباب مشمول منطوق لوح جمال قدم گردید که می فرمایند: "... به تمام همت به خدمت امر قیام نمایند له الحمد و المنة که آن جناب به این موهبت کبری و عنایت عظمی من لدی الله مؤید و موفق بوده و هستند..."

جناب ابن اصدق در سنه ۱۲۹۵ هـ ق (۱۸۷۸ م) توفیق سفر به همدان یافت و موفق به ملاقات یاران الهی و نشر نفعات الهیه در آن دیار گشت. در این سفر که ذکر آن با عبارت "انا رأیناک فی ارض الهاء و المیم" در لوح مبارک جمال قدم (مورخ ۲۵ رمضان سنه ۱۲۹۵ هـ ق) مذکور گشته جناب ابن اصدق با جمعی از ابناء خلیل ملاقات نمود و حکیم آقا جان همدانی را به قبول امر الهی دعوت فرمود.

جناب ابن اصدق در ایام اقامت جمال قدم در سجن عکاء یعنی در سنه ۱۲۹۶ هـ ق (۱۸۷۹ م) به حضور آن حضرت تشرّف یافت و چهارده روز در جوار عنایت کبری زیست نمود و مشمول الطاف و مراحم الهیه گردید.

جناب ابن اصدق پس از تشرّف به آستان جمال اقدس ابهی به ایران معاودت نموده به نشر نفعات الهیه و اسفار تبلیغیه و تحکیم و تأسیس مؤسسات امریه مشغول گردید. از جمله پس از ورود به ایران مدتی مجدداً در همدان سکنی گزیده و به تبلیغ ابناء خلیل در آن بلد توفیق یافت و پس از سفر به طهران راهی اصفهان گشته به ملاقات بازماندگان سلطان الشهداء و محبوب الشهداء شتافت و تصویر آن دو شهید مجید را تهیه نموده به ارض اقدس ارسال داشت.

جناب ابن اصدق طیّ عریضه‌ای که به ساحت اقدس جمال قدم تقدیم نمود تمنای نیل به مقام والای شهادت را نمود. در پاسخ به این تمنا در لوحی که از لسان میرزا آقا جان به تاریخ ۲۷ محرم ۱۲۹۸ عرّ صدور یافته چنین مسطور است:

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آنجهات و شئون استقامت قبل نسبت ببعث نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منبع جلّ کبریائه و عظم اجلاله سائل شدید که آنجنابرا بمقامی فائز فرماید که در

سیل حبش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کلّ بگذرند اینمراتب بتمامها در ساحت اقدس امنع اعزّ ایهی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان انشاء الله بکمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه بکمال حکمت بتبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفعات قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سیلی انتهی.

قضیه مسلت شهادت در سیل امر الهی که جناب ابن اصدق آن را از ساحت جمال قدم استدعا نموده اند در آثار دیگر آن حضرت نیز مندرج است. از جمله در لوحی که به تاریخ ۲۹ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹ هـ ق مورخ می باشد جمال قدم چنین می فرماید: "... و اینکه در شهادت فی سیل الله مرقوم داشتید عرض شد. قال جلّ کبریائه: انا کتبنا له هذا المقام الاعلی و هذا الذکر الاسنی طوبی له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فی الله الواحد الفرد العلیم الخیر...". تقاضای جناب ابن اصدق به فوز به مرتبه شهادت که در آثار فوق انعکاس یافته سبب تلقّب و تشهیر جناب ابن اصدق به "شهید" و "شهید ابن شهید" گشته و به این خطاب مستطاب در آثار عدیده مخاطب شده است.

جناب ابن اصدق در ذی حجه سال ۱۳۰۳ هـ ق (سپتامبر ۱۸۸۶ م) مجدداً عازم عکاء گردید و در اواخر ربیع الاول سنه ۱۳۰۴ هـ ق (دسامبر ۱۸۸۶ م) به ایران مراجعت فرمود و کماکان به ادامه مساعی خود مشغول گشت. سفر چهارم و اخیر جناب ابن اصدق به محضر جمال قدم در سنه ۱۳۰۷ هـ ق (۱۸۹۰ م) اتفاق افتاد و چون به ایران معاودت فرمود به ادامه خدمات تبلیغی خود پرداخت.

جناب ابن اصدق در سبزوار بود که خبر صعود جمال مختار را شنیده به کلی از خود بی خود گشت و در دریای حزن و ماتم غوطه ور گردید. جناب ابن اصدق در مکتوبی که در آن ایام شداد برای همسر خود نوشته حالات خود را چنین وصف نموده است:

فؤادی لاحزانکم الفدا آه آه عمّا قضی و امضی فآه آه من هذه المصیبه الکبری و الرزیه العظمی. لابد بر آنچه واقع مطلقید و بر احزان ملاً اعلی و فردوس سرادق کبری آگاه. باری لسان

قوة بیان ندارد و قلم از اجرای بر آنچه مسطور ممنوع، فیا لیت ما ولدت و ما کنت فی الملک موجودا. چهار یوم قبل تلگرافی از مشهد رسید که خطی از فوق رسیده، توجه شما به آن ارض لازم. فوراً مراجعت نموده حین ورود دستخط مبارک محبوب عالم حضرت غصن الاعظم ارواحنا فداه در ابلاغ مصیبت کبری زیارت شد. معلوم است چه واقع شد و چه عالم نیستی و فنائی رخ نمود. مکرر در مقام اتمام خود برآمده و همراهان مانع شده‌اند. خیال جناب میرزا عبدالله خان و آقا میرزا حسین آقا علیهما ۶۶۹ این شده که از این عبد منفک نشوند و با این ذره حرکت نمایند.

همچنین در نامه‌ای به آغا شاهزاده می‌نویسد:

ورقة قدسیه، قسم به سلطان بقا و ملیک ثنا که حزنم اعظم عما تحصی است و شب و روز به مثابه حوت از این حسرت دلخون و مغیون که چرا در احیان ظهور موقت بر انفاق جان در طریق حبّ جانان نشدم گرچه فوالله عدم طلب و قصور خود این عبد نبود بل سلطان قضاء چنین امضاء فرموده بودند. ولی چون از قلم قدم قبول این مقام بلند اعلی و رتبه ارجمند ابهی بفضله و عنایت جاری شده رجای آن حاصل که از بعد کما یلیق و ینبغی در طریق نصرت و اعلاء کلمه‌اش از این کأس کافور به کمال بهجت و سرور مشروب و مرزوق شوم.

حضرت عبدالبهاء بعد از صعود مبارک در لوحی در تسکین احزان ابن اصدق چنین می‌فرماید: "ای عاشق جمال ذی‌الجلال... الیوم یومیست که باید ثابت و مبرهن کرد و در انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امر الله نشد بلکه اشراقش در افق ادنی بود، حال از افق اعلاست و نورش تابان‌تر گشت و شعاعش روشن‌تر شد..." حضرت عبدالبهاء جناب ابن اصدق و سایر ایادی را مأمور به تحکیم مبانی عهد و میثاق در جمع احباء و تشویق آنان به تمسک و استقامت در برابر دسائس ناقضین فرمودند.

جناب ابن اصدق پس از صعود جمال قدم، در محرم سنه ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۲ م) به ارض اقدس شتافته به مدت چند ماه به تشرّف عتبه مقدسه و زیارت حضرت عبدالبهاء توفیق یافت و در سنین بعد نیز بیش از نه بار به محضر حضرت عبدالبهاء تشرّف حاصل نموده در جوار عنایت و مکرمت مرکز میثاق سکنی گزید. آخرین سفر ایشان در دوره حضرت عبدالبهاء که سی ماه به طول

کشید در سوم ماه محرم سنه ۱۳۴۰ هـ ق (۶ سپتامبر ۱۹۲۱ م) به پایان رسید و در این تاریخ جناب ابن اصدق ارض اقدس را در معیت صبیّه خود طلیعه به قصد هندوستان ترک نموده سپس راهی ایران گشت و در بیستم صفر ۱۳۴۰ هـ ق (۲۲ اکتبر ۱۹۲۱ م) به مدینه شیراز وارد گردیده در منزل جناب محمد باقر خان دهقان سکنی گزید چه آن جناب از حضرت عبدالبهاء تقاضا نموده بود که جناب ابن اصدق برای تبلیغ امرالله مدتی در آن مدینه سکونت نمایند.

هنگامی که در ۲۸ ربیع الاول سنه ۱۳۴۰ هـ ق (۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ م) صعود حضرت عبدالبهاء واقع شد جناب ابن اصدق به تعزیت و تسلیت احباء و حفظ و صیانت میثاق الهی قیام نمود و در معیت صبیّه خود طلیعه خاتم به اسفار عدیده پرداخت. حضرت ورقه مبارکه علیا که پس از صعود حضرت عبدالبهاء و تا استقرار حضرت ولی امرالله بر اریکه ولایت عظمی مصدر امور جامعه امر بودند در دستخط مورخ ۲۵ رمضان ۱۳۴۰ هـ ق (۲۳ می ۱۹۲۲ م) خود خطاب به جناب ابن اصدق چنین می فرمایند:

بدیهی است که آن حضرت از هر جهت مراقبت و مواظبت خواهند فرمود و همواره به تذکر و تنبه نفوس خواهند پرداخت تا رواج کریمه نقض و انفاس مسمومه نکث به کلی منقطع گردد و محو و متلاشی شود. مرقوم فرموده بودید که در صورت امکان سفری به جهات خراسان خواهید نمود. معلوم است که الیوم سزاوار چنین است و وظیفه هر نفس مقدس مبارکی قیام بر خدمت امر و محافظه و صیانت شریعت الله است.

متن کامل دستخط حضرت ورقه مبارکه علیا در بخش اول کتاب مندرج است. جناب ابن اصدق در پیش نویس یکی از عرایض خود خطاب به حضرت ورقه علیا که به تاریخ ربیع الثانی سنه ۱۳۴۱ هـ ق مورخ است از جمله چنین مرقوم داشته اند: "... قبل از زیارت دستخط مبارک نظر به آنچه در الواح مبارک نازل و در حضور مذکور و منظور، قصد توجه به نقاط اخیری بود. حتی الواح و آثاری که برای آن صفحات لازم معین فرمودند. حال هم آنچه از قلم غصن ممتاز ولی امر او امر و مقرر گردد همان مقصود جان و منظور روان..."

هنگامی که از سال های ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۱ م) به بعد جمال قدم بعضی از نفوس برجسته جامعه بهائی را به سمت ایادی امرالله برگزیدند جناب ابن اصدق از جمله چهار نفری بودند که به این سمت منصوب شدند. جنابان ملا علی اکبر ایادی (معروف به حاجی آخوند)، جناب ابن ابهر و

جناب آقا میرزا حسن ادیب طالقانی سه نفس نفیس دیگری بودند که از قلم اعلیٰ به "ایادی امرالله" ملقب شدند.

اقدامات وسیع، طولانی، مشعشع و خستگی ناپذیر جناب ابن اصدق را در تاریخ امر بهائی می توان در چند زمینه اصلی ذیل خلاصه نمود:

اول - تبلیغ و اشاعه امرالله

دوم - تأسیس مؤسسات بهائی

سوم - توزیع رساله سیاسیّه

چهارم - تسلیم لوح حضرت عبدالبهاء به انجمن صلح لاهه

پنجم - تألیف رسائل

در این مختصر مجال آن نیست که همه جزئیات اقدامات و مساعی جناب ابن اصدق به تفصیل به رشته تحریر درآید بنا بر این به ذکر رؤوس اقدامات آن نفس جلیل اشاره می نماید و توضیح این نکته را نیز ضروری می داند که تحقیق و تتبع در جزئیات این قضایا محتاج رجوع به اسناد و مدارک و سوابق گوناگون است و انجام چنین مطالعاتی را باید به آینده ایام موکول نمود.

اول - تبلیغ و اشاعه امرالله

جناب ابن اصدق در ایام جناب اسم الله الاصدق در خراسان به خدمت امر الهی مشغول و سپس از سال ۱۲۹۵ هـ ق تا سنه ۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۷۸-۱۸۹۲ م) یعنی به مدت پانزده سال به کرات و مرات برای تبلیغ امر الهی و تحکیم جوامع بهائی و تعلیم و تربیت احباء و تماس با رجال قوم و زعمای دینی و اجتماعی به بلاد مختلفه ایران مسافرت نموده اند. از جمله به دفعات در بلاد خراسان، کرمان، قم، اصفهان، همدان، کرمانشاهان، ترکستان، مازندران و فارس سفر کرده اند و در واقع جمیع ایام حیات ایشان در این سنین در سیر و سفر سپری گشته است. ذکر اسفار جناب ابن اصدق و تشویق و تحریض و تمجیدی که نسبت به این اقدامات صورت گرفته در آثار مبارکه انعکاس یافته و مراجعه به این آثار در بخش اول این کتاب شارح این مطالب است. خلاصه تواریخ این اسفار را می توان به شرح ذیل ارائه نمود:

سنه ۱۲۹۵ هـ ق (۱۸۷۸ م) سفر به همدان و بلاد مجاوره

سنه ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۱ م) سفر به بلاد خراسان، سمنان و اصفهان

سنه ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۲ م) سفر مجدد به منطقه همدان در معیت جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

سنه ۱۳۰۴ هـ ق (۱۸۸۶ م) سفر مجدد به بلاد خراسان

سنه ۱۳۰۵ هـ ق (۱۸۸۷ م) سفر به بلاد غرب ایران

سنه ۱۳۰۷-۱۳۰۹ هـ ق (۱۸۸۹-۱۸۹۲ م) سفر مجدد به بلاد خراسان

جناب ابن اصدق در سفری که به ترکستان نمودند مقدمات تأسیس مشرق الاذکار بهائی در مرو را فراهم نمودند و نقشه آن را نیز مهیا ساختند و با تماس با اولیای امور در آن بلاد زمین لازم جهت ارتفاع معبد بهائی را نیز تقاضا نمودند اما به علت اوضاع و شرائط نامساعد محلی بنای مشرق الاذکار در مرو میسر نگردید.

مساعی جناب ابن اصدق در مرو به تهیه مقدمات تأسیس مشرق الاذکار در آن بلاد محدود نگردید. در ایام اقامت در آن سامان جناب ابن اصدق به ساختن مسافرخانه و مکتب‌خانه‌ای برای تعلیم و تربیت اطفال توفیق یافت و این مشروعات در حیات جامعه امر و تحکیم مبانی اجتماعی و فرهنگی و دینی بهائیان مرو نقشی عمده ایفاء نمود.

اسفار تبلیغی جناب ابن اصدق به شهادت آثار حضرت عبدالبهاء در دوره میثاق شامل سفر به بمبئی، گجرات، کلکته، دهلی، لاهور، رنگون و بلاد عربستان و قفقازیه و مصر نیز بوده است. جناب ابن اصدق یک بار در حدود سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۳ میلادی نزدیک به دو سال و بار دیگر به مدت شش ماه در شبه جزیره هند سفر نموده، در بلاد عدیده آن دیار رحل اقامت افکنده و به تبلیغ امر الهی و تشویق یاران محلی پرداخته است. از جمله ثمرات طیبه مساعی جناب ابن اصدق در کلکته تحسین پروفیسور هدایت حسین به امر الهی است. شرح این مطالب را می‌توان در کتاب *Herald of the Kingdom*، صص ۲۵۳-۲۵۴ مطالعه نمود. در این اثر شرح ملاقات هدایت حسین با جناب ابن اصدق به این مضمون مذکور شده است که ابن اصدق در سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۳ م به هند آمد؛ او مبلغی برجسته، روحانی، با فرهنگ، مبادی آداب و شخصی بسیار آزادمنش بود. با کمک ابن اصدق کتاب ایقان را مطالعه کردم و ایشان بودند که اطلاعاتی مربوط به طاهره قره العین را برای من فراهم نمودند و عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء مرقوم نمودند که منجر به صدور لوحی گشت که در ۱۹۰۶ م فیض وصول آن را یافتم. هدایت حسین یکی از بزرگ‌ترین شرق‌شناسان انجمن سلطنتی شرق‌شناسان هند بود.

مطالعه اجمالی حیات و سوانح زندگی جناب ابن اصدق به خوبی نشان می‌دهد که آن "عاشق جمال ذی الجلال" و "شمع روشن از نار موقده در سدره سینا" با انقطاع، اشتعال، توکل و اطاعت محض از اشارات و دستورات مصرّحه در آثار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء به جمیع مناطق عمده‌ای که محلّ سکونت احبّای الهی در شرق ادنی و شرق دور بوده سفر نموده و به اشاعه و تبلیغ امر الهی همت گماشته است. جناب ابن اصدق را نظر به وسعت و مدت خدمات تبلیغی در بلاد شرق باید یکی از موفق‌ترین مبلغین جامعه بهائی در عهد ابهی و عهد میثاق محسوب داشت.

جناب ابن اصدق با آنکه تحصیلات رسمی مدرسی و مطالعات منظم در مسائل مذهبی نداشت اما به علت وسعت مطالعه و اطلاع و غور دقیق در آثار و الواح مبارکه و ذوق و شور سرشاری که از آن برخوردار بود و نیز با مساعدت درایت و فطانت فطری و سلاست و طلاقت در کلام در امر تبلیغ و هدایت نفوس به شریعت مقدّسه الهیه خدماتی وسیع و جاودان به منصّه ظهور رسانید و سبب هدایت جمعی غفیر به شریعت الله گردید.

دوم - تأسیس مؤسسات بهائی

از جمله مساعی جمیله جناب ابن اصدق که در آثار و الواح حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته اقدام آن جناب به تأسیس محافل و مجالس درس تبلیغ و اقدامات ایشان برای ترقی و تعالی نسوان بهائی و تعلیم و تربیت اطفال است.

گوئی مطالعه منظم مباحث تبلیغی و تتبع در طرق استدلال به حقانیت امر بهائی و شرح و بسط مباحث و مسائل مطروحه در کتاب ایقان شریف به همت و ممارست جناب ابن اصدق در بین امام الرحمن ایران معمول گشته و آن نفس نفیس بوده است که مبانی اولیه تدریس استدلالات عقلی و نقلی برای ثبوت امر الهی را پایه‌گذاری نموده است. از مطالعه آثار مبارکه صادره به اعزاز جناب ابن اصدق و اعضای عائله ایشان چنین برمی‌آید که ایشان با پیگیری و تشویق و تحریض دائمی علاقمندان به این قبیل مسائل و مسائل تعلیم و تعمق آنان را در معارف امر بهائی فراهم فرموده و راه را برای اشاعه و تحکیم این مساعی جهت سایر معلمین و مبلغین امر الهی هموار ساخته است.

کسانی که در مرتبه اولی در صف مقدّم این اقدامات بوده‌اند حرم و صباپای جناب ابن اصدق و در مرتبه ثانی سایر امام الرحمن از جمله طاهره شاعره معروف بوده‌اند که نامشان در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور شده و الواح آنان در بخش اول این کتاب به طبع رسیده است.

دیگر از زمینه‌های اصلی خدمات جناب ابن اصدق در تأسیس مؤسسات بهائی قیادت مخلصانه و مدبرانه ایشان در تأسیس محافل روحانی محلی و تشکیلات اولیه نظام اداری و توجه به اصل مشورت در رتق و فتق امور جامعه بهائی است.

چه بسیار بوده‌اند جوانانی که از شهرستان‌های مختلفه ایران با مساعدت و مراقبت جناب ابن اصدق در طهران در یکی از عمارت‌های باغ ایشان رحل اقامت افکنده و با سرپرستی و معاونت آن نفس نفیس به تحصیل علوم و معارف امری و عمومی پرداخته و چه بسیار بوده‌اند متحرران حقیقتی که در منزل ایشان راه به سوی حقیقت یافته امر الهی و معارف آن را مورد مطالعه و پژوهش قرار داده‌اند.

سوم - توزیع رساله سیاسیّه

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۲ م) رساله سیاسیّه را مرقوم فرمودند و هدف از نگارش این رساله آن بود که اذهان اولیای امور و زعمای مذهبی، اجتماعی و سیاسی را نسبت به قضایای سیاسی و نقش ادیان در آزادی و رفاه اجتماعی و لزوم جدائی مذهب از سیاست روشن سازند و وظائف اهل حکومت و لزوم حفظ حقوق رعیت و ضرورت معاضدت و مشورت بین مایس و مسوس را شرح و تبیین فرمایند.

حضرت عبدالبهاء پس از نگارش رساله مزبور آن را به خط جناب مشکین قلم در بمبئی به سال ۱۳۱۱ هـ ق (۱۸۹۳ م) به طبع رساندند و مقدمات توزیع این رساله را چنین فراهم فرمودند که نسخ هر چه بیشتری از آن در بین رجال فکر و فرهنگ پخش و توزیع گردد. از جمله کسانی که در سیل معرفی و توزیع این رساله و تسلیم آن به زعمای جامعه همت نمود جناب ابن اصدق است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح صادره به اعزاز جناب ابن اصدق چنین می‌فرمایند: "... چند سال پیش بعد از صعود به واسطه شما رساله سیاسیّه مرقوم گردید و به جهت سلطان و بعضی از اولی الایدی به واسطه شما ارسال شد..." حضرت عبدالبهاء در ادامه این لوح مجدداً این مأموریت را به جناب ابن اصدق محول می‌فرمایند که "... شما این رساله را به کبرا بنمائید و مضامین را بتمامه تفهیم کنید..." متن تمام این لوح مبارک در بخش اول کتاب به طبع رسیده است.

چهارم - تسلیم لوح حضرت عبدالبهاء به انجمن صلح لاهه

یکی از اقدامات جناب ابن اصدق که در صحنه روابط بین المللی بهائی حائز اهمیت و فیر است تسلیم لوح حضرت عبدالبهاء به سران انجمن صلح لاهه در سنه ۱۹۲۰ میلادی است. خلاصه مطلب آنکه در سال ۱۹۱۵ میلادی تعدادی از صلح طلبان غربی انجمنی به نام جمعیت صلح مستمر عمومی تشکیل داده اساسنامه آن را انتشار دادند و چون مقاصد آنان واضح گشت جناب احمد یزدانی مقاله ای درباره امر بهائی خطاب به آنان مرقوم داشت و با نظر و موافقت جناب ابن اصدق مقاله مزبور با مساعدت دکتر ابراهیم شفیع زاده به فرانسه ترجمه و برای جمعیت مزبور ارسال شد و در آن تصریح گردید که اگر مایل باشند برای قضیه صلح و هدایت حضرت عبدالبهاء به آن حضرت مراجعه نمایند. جمعیت صلح پس از ملاحظه آن مقاله عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم نمود اما به علت بروز جنگ و مشاغل موجود در فلسطین عریضه مزبور را برای جناب یزدانی به ایران ارسال داشت.

در سال ۱۹۱۸ میلادی که جنگ جهانی اول به اتمام رسید جناب ابن اصدق عریضه مزبور را همراه با شرحی به حضور حضرت عبدالبهاء فرستاد و امر هیکل اطهر چنین صادر شد که جناب ابن اصدق و جناب یزدانی به ارض اقدس حرکت نمایند. در این اوان جناب ابن اصدق، فاضل مازندرانی، محمد حسین الفت و فرزندش محمد لیب در فوریه ۱۹۱۹ وارد ارض اقدس شدند و جناب احمد یزدانی در اپریل ۱۹۲۰ به ارض اقدس رسید. سپس هیکل مبارک به جناب ابن اصدق و احمد یزدانی مأموریت دادند که لوح صادره از قلم آن حضرت را به هلند برده و تسلیم اعضای جمعیت صلح نمایند. این مأموریت انجام شد و پس از دو ماه و نیم اقامت در هلند آن دو نفس نفیس به ارض اقدس معاودت نمودند. جناب یزدانی پس از یک ماه تشرف به ایران بازگشت و جناب ابن اصدق تا سپتامبر ۱۹۲۱ م مشرف بوده سپس عازم ایران گردید. شرح جزئیات سفر جناب ابن اصدق و جناب یزدانی به هلند به تفصیل در ضمن شرح حال جناب یزدانی در کتاب مصابیح هدایت (ج ۹، صص ۳۵۲-۳۹۰) به طبع رسیده و لذا ما را از ذکر جزئیات این مأموریت در این مقام بی نیاز می سازد. الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء در این خصوص نیز در بخش اول به طبع رسیده است.

پنجم - تألیف رسائل

از مهم‌ترین اقدامات جناب ابن اصدق تهیه و تحریر رسالات مختلفه و نیز همکاری با سایر ایادی امرالله در تحریر و نگارش مقالات در ردّ شبهات اهل نقض و ارتیاب است. آثاری که از جناب ابن اصدق در این زمینه به جا مانده به شرح ذیل است:

اول - رساله‌ای که در ردّ مطالب براون درباره تاریخ مجعول حاجی میرزا جانی کاشانی به وسیله حضرات ایادی امرالله به رشته تحریر درآمده و جناب ابن اصدق در تهیه و تألیف آن مشارکت داشته است. این مشروع در سال ۱۳۳۷ هـ ق (۱۹۱۸ م) به انجام رسیده ولی رساله مزبور منتشر نگردیده است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب ابن اصدق که با عبارت "ای حضرت شهید و ایادی امرالله" آغاز می‌گردد به این رساله اشاره فرموده‌اند.

دوم - رساله‌ای در تثبیت عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء و تشویق و تحریض اهل بهاء به ثبوت و استقامت بر عهد اوفی و عدم توجه به شبهات و ایرادات ناقضین عهد و پیمان الهی به وسیله جناب ابن اصدق در ایام تشرّف سی ماهه ایشان در ارض اقدس به رشته تحریر درآمده که در سال ۱۳۳۹ هـ ق (۱۹۲۰ م) کتابت گشته و با این عبارت آغاز می‌شود: "بسم اَللّٰی به رفع سماء الامر و طلع نیر العهد و الميثاق فی الآفاق..." و در سطر آخر رساله چنین مذکور است: "... باقی و الثور و العزّ و البقاء علی کلّ من ثبت علی عهد الله و هدی. فانی دانی شهید بن اصدق الهی فی ۱۳۳۹". متن کامل این رساله در بخش سوم این کتاب درج گردیده است.

سوم - جناب ابن اصدق شرح احوال پدر بزرگوار خویش و نیز شرح احوال جناب حکیم مسیح را نیز بنا به درخواست دکتر ارسطو خان حکیم به رشته تحریر درآورده‌اند و این دو شرح حال در بخش سوم این کتاب به طبع رسیده است.

از جناب ابن اصدق رسالات و مکاتیب عدیده‌ای نیز بجا مانده که از جمله مهم‌ترین آنها سه رساله ایشان خطاب به جناب حکیم الهی است. این رسالات پس از صعود حضرت عبدالبهاء در تحکیم عهد و میثاق در طهران به رشته تحریر درآمده است. متن تمام رساله سوم ایشان خطاب به جناب حکیم الهی نیز در بخش سوم مندرج گشته و بعضی از مکاتبات ایشان نیز که با اعضای عائله شریفه خود داشته‌اند در انتهای بخش مزبور درج گردیده است.

علاوه بر آثار فوق جناب ابن اصدق به امر حضرت عبدالبهاء مکاتیبی نیز خطاب به بعضی از علمای عتبات عالیات مرقوم نموده‌اند که سواد آنها در عائله ایشان محفوظ است.

جناب ابن اصدق درباره پیشرفت امر الهی در ترکستان نیز مطالبی در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۹ با جناب دکتر اسلمنت در میان نهاده بوده‌اند که به وسیله ایشان به زبان انگلیسی به قید کتابت درآمده و این مطالب به همت جناب دکتر موژان مؤمن در نشریه ذیل انتشار یافته است:

Bahá'í Studies Bulletin, Vol. 1, No. 2, September 1982, pp. 3-5.

حال که شمه‌ای از خدمات و مساعی جناب ابن اصدق مذکور گردید درباره حالات شخصیه ایشان نیز نکاتی را با خوانندگان گرامی در میان می‌گذارد. جناب ابن اصدق در ایام جوانی در مشهد رضوی با دختر خدیجه خانم خواهر جناب ملا حسین بشروئی ازدواج نمود اما از این وصلت فرزندی به وجود نیامد و آن مخدّره محترمه در جوانی از این عالم رخت به سرای دیگر کشید.

پس از ازدواج اول جناب ابن اصدق با عدرا خانم ملقب به ضیاءالحاجیه دختر آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم که دختر ضیاء السلطنه (دختر فتح علی شاه قاجار) بود ازدواج نمود. مراسم این ازدواج به سادگی و به صورت خصوصی در حدود سال ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۱ م) در مشهد خراسان برگزار شد و چندی پس از ازدواج ضیاءالحاجیه به طهران نقل مکان نموده در منزل همشیره‌اش یعنی آغا شاهزاده که همسر میر سید عبدالله انتظام السلطنه بود سکنی گزید و جناب ابن اصدق در خراسان کماکان باقی مانده گهی ساکن و گاهی در بلاد آن خطه سایر و به ادامه خدمات خود مشغول گشت.

ثمره ازدواج جناب ابن اصدق با ضیاءالحاجیه چهار دختر نیک‌اختر بود که عبارتند از لقائیه، هوّیه، روحا و طلیعه و دو پسر که در کودکی از این عالم صعود نمودند. شمه‌ای از احوال اعضای برجسته عاقله جناب ابن اصدق در صفحات بعد به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

ابن اصدق در زندگی شخصی خود مردی قانع، صبور و شکور بود و به شئون حیات دنیوی توجهی نداشت به طوری که فی المثل هنگامی که به امر حضرت مولی الوری مأمور باد کوبه و سپس عشق‌آباد گردید املاک ایشان به شهادت کلک پیمان گرفتارید اهل عدوان گردید تا آنکه پس از سال‌ها اقدام و تحمّل مخارج سنگین بالاخره طبق فرموده مولای مهربان "رفع ایادی ظلم شد..."

جناب ابن اصدق مردی خوش‌سیما با چشمان میشی نافذ، اندامی متوسط و محاسنی آراسته، خوش‌لباس، مؤدّب و با ملاحظه بود. هیچ گاه قدم و کلامی که موجب رنجش دیگران حتی کودکان خود گردد بر نمی‌داشت و اظهار نمی‌نمود. میس کبیز، دکتر مودی و دکتر کلاک که به فرمان

حضرت عبدالبهاء برای تدریس و تربیت بانوان به ایران آمده بودند به جناب ابن اصدق محبت و علاقه خاص داشتند. ایشان نیز چون خدمات آنان در ایران به اراده مولای محبوب بود متقابلاً به آنها محبت و احترام فراوان می گذاشت و از نظریات آنها در امور مدرسه تربیت پشتیبانی می نمود. آنها نیز از روشنفکری جناب ابن اصدق و اطمینانی که به روش و اسلوب کار آنها نشان می داد خوشنود و قدرشناس بودند.

از جمله مهم ترین خدمات جناب ابن اصدق آنکه ندای امر را به فرمان جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء در میان رجال عصر بلند نمود. حضرت مولی الوری در یکی از بیانات مبارکه خطاب به آن جناب چنین می فرمایند: "... مسئله تبلیغ را اهمیت بدهید و در فکر آن باشید که نفوس مهمه تبلیغ شوند..." و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به ایشان چنین می فرمایند: "... خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مشهور و مذکور و زحمات آن جناب در درگاه احدیت معروف و مقبول. در مخابره با ارکان حقیقت خوب از عهده برآمدید..."

چون جناب ابن اصدق حامل پیامها و مأموریت های مهمی از طرف جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء برای اولیای امور بود و انجام این امور با نام ابن اصدق مقرون به حکمت نبود ایشان با لقب "مؤدب الادباء" که صدر اعظم برای ایشان معین نموده بود با نفوس مهمه در تماس و ارتباط بودند و حتی "اسم شب" را که دانستن آن برای عبور و مرور در شب لازم بود به ایشان اطلاع می دادند.

ابن اصدق در تعلیم و تربیت و حفظ صبا یا و سایر اعضای عاقله خویش در ظل امر الهی و ثبوت و رسوخ آنان بر عهد و میثاق همواره کوشید و نهایت مراقبت و مواظبت را مرعی داشت تا صبا یا ی خود را با روح امر الهی بپرورد و آنان را برای خدمات امریه آماده و مهیا نماید. صبا یا ی ایشان علاوه بر آموختن فارسی و عربی نزد شهنشاه بیگم زبان انگلیسی و اسپرانتو را نزد جناب ارسطو خان و جناب بهمن شیدائی آموختند و به اراده مبارک قرار بود دو صبیبه جناب ابن اصدق روحا و طلیعه پس از تکمیل زبان جهت تحصیل و تبلیغ عازم امریکا شوند ولی به علت بروز جنگ این امور میسر نشد.

ابن اصدق اطلاعاتی وسیع از تاریخ امر و آثار و الواح مبارکه داشت. حافظه اش قوی و احاطه اش به تحولات و قضایای امر بایی و بهائی کم نظیر بود. ذهنی وقاد، کلامی جذاب، نطقی فصیح و استدلالی متین داشت. دانا و حکیم و بااراده بود و مجموعه این صفات او را در تبلیغ امر

الهی و مذاکره با متحرّیان حقیقت بسیار توانا ساخت. جای تعجب نیست که مجموعه صفات حسنه، کمالات معنویّه و مراتب خلوص و انقطاع و اطاعت جناب ابن اصدق ایشان را به درجه رفیعۀ ایادی امرالله در دور جمال قدم سوق داد و در تمام دوره میثاق و سنین اولیّه دوره ولایت حضرت ولیّ امرالله او را در ردیف اول مبلّغین و حامیان عهد و پیمان الهی قرار داد و به اراده حضرت ولیّ امرالله در زمره حواریون حضرت بهاءالله قرار گرفت.

صعود جناب ابن اصدق در ۱۳ فروردین سنه ۱۳۰۷ هـ ش مطابق ۲ اپریل سنه ۱۹۲۸ میلادی در طهران اتفاق افتاد و آن نفس نفیس و خادم جانفشان امرالهی در گلستان جاوید طهران به خاک سپرده شد.

مضامین شرح وقایع آخرین روز حیات جناب ابن اصدق را که در خاطرات روحا اصدق درج گشته زیب شرح احوال آن مبلّغ جانفشان امرالهی می نماید:

موهبت موقیّت در تبلیغ و فضل الهی تا آخرین روز و ساعت حیاتش شامل او بود. در روز سیزده نوروز ۱۳۰۷ شمسی مطابق ۱۹۲۸ که در منزل تنها بود آقا مشهدی حسین عارف با یک مبتدی که طبیعی مذهب بود از صبح وارد می شود و امور تهیّه چای و غذائی ساده را به عهده می گیرد. پدرم به نقل از آقا مشهدی حسین عارف از صبح زود یکسره تا غروب آفتاب با این مبتدی جوان طالب حقیقت مشغول گفتگو بودند. بالاخره غروب با بشاشت کامل بعد از تصدیق امر مبارک با آن جوان خداحافظی می کند و مهمانان را شخصاً تا درب منزل بدرقه نموده و مصافحه می کنند.

در همین موقع دو دختر ایشان که در خارج خانه بوده اند به منزل مراجعت می کنند. دختر بزرگشان لقائیه خانم سینی چای برای پدرم می گذارد و خارج می شود. قبل از خروج از اطاق می پرسد آقا جان، چیز دیگری میل دارید؟ جواب می گویند خیر، همین خوب است. بعد از مدّت کمی که به اطاق برمی گردد مشاهده می کند که پدرم سر را به دست گرفته و روی آرنج به کرسی تکیه داده اند و چای هنوز گرم است ولی آن را نوشیده اند، گویا به خواب رفته اند. چون سؤال می کند چرا چای را میل نکردید، سرد می شود، جوابی نمی دهند. بعد متوجه صعود ایشان می شود. به این ترتیب ابن اصدق به این موهبت الهی که فرموده بوده اند تا نفس آخر به خدمت و تبلیغ مشغول باش نائل گردید.

شرح حال منتسبین جناب ابن اصدق

جناب بی بی

جناب بی بی (بی بی جان) نام حرم محترمه جناب اسم الله الاصدق و مادر محترمه جناب ابن اصدق است. برادر جناب بی بی غلام رضا هراتی ساکن شاهرود است که به واسطه خواهرزاده اش جناب ابن اصدق ایمان آورد. جناب بی بی به امر حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی ایمان یافته و در سال ۱۸۶۰ م به همراه جناب اسم الله و فرزندانش چهارده ماه در بغداد به فوز لقای جمال قدم نائل گشت و مشمول الطاف و عنایات آن حضرت گردیده و مخاطب الواح عدیده واقع شده است. از جمله در لوحی که به اعزاز آن امه موقنه نازل شده جمال قدم چنین می فرماید: "... یا الهی انّ هذه امة من امانک الّتی امنت بآیاتک الأحدیة فی سرّ اسمک العلویة... حتی دخلت لجة الفردوس فی جوار رحمتک الکبری... " حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی که به اعزاز جناب بی بی عزّ صدور یافته چنین می فرماید: "ای ورقه موقنه مبتهله زکیه طیبه ثابتة فائزه، حمد کن جمال قدم و اسم اعظم را که در ایام الله به لقای محبوب آفاق و مقصود جواهر وجود از اهل وفاق فائز شدی..." متن این الواح در بخش اول این کتاب مندرج است.

جناب بی بی در حیات خود مصائب بسیار دیده، مورد هجوم و غارت اعداء قرار گرفته و در اثر مظالم وارده ایامی از حیات را در معیت فرزندان خود در شدت بلایا و تضییقات در بیسامانی و در به دری گذرانده است. جناب بی بی در سنه ۱۳۱۷ هـ ق (۱۹۰۱ م) از مشهد خراسان عازم زیارت حضرت عبدالبهاء شده چندی در جوار عنایت و مکرمت آن حضرت ایام گذرانید و در مراجعت در عشق آباد به ملکوت ابهی صعود فرمود و در گلستان جاوید آن مدینه به خاک سپرده شد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که پس از ارتحال آن ورقه نورا خطاب به جناب ابن اصدق عزّ صدور یافته شمه ای از نعوت آن امه روحانیه را مذکور داشته و تمام آن لوح که با عبارت "ای بنده اصدق جمال ابهی..." آغاز می گردد در بخش اول این کتاب مندرج گردیده است.

بنا بر لوحی که از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ابن اصدق عزّ صدور یافته آن

حضرت برای بنای "مرقد مطیب منور امة البهاء" والده جناب ابن اصدق اقدام فرموده و مبلغی به این منظور اختصاص داده بودند تا آن قبر منور را در نهایت لطافت و زینت بسازند. منطوق لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء حاکی از آن است که مرقد آن امة موقنه در نهایت اتقان تأسیس و تعمیر شده است. متن این الواح در بخش اول این کتاب مندرج است.

مهم ترین اثر مبارکی که حاکی از مراتب عظيمة روحانية آن مخدرة منجذبه می باشد مناجات مغفرت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء است که در آن به شرح محامد و نعوت و کمالات آن ورقة منقطعه پرداخته اند و در ضمن آن مراتب تقوی، تقدیس، بسالت و مظلومیت جناب اسم الله الاصدق را نیز به افصح عبارت و ادق معانی شرح و توصیف نموده اند. این مناجات که به زبانی فصیح و غرا از قلم حضرت مولی الوری عز صدور یافته در بخش اول این کتاب مندرج است.

صمدیه

صمدیه خانم دختر جناب اسم الله الاصدق و جناب بی بی است. صمدیه خانم مخاطب لوح جمال قدم با این مطلع است که می فرمایند: "یا امتی، یا ورقتی... از قبل به آثار قلم اعلی فائز شدی. این مقام بسیار عظیمست، عزیزش بدار...". متن تمام این لوح در بخش آثار مبارکه به طبع رسیده است.

صمدیه خانم ساکن مشهد رضوی بوده و با میرزا احمد قائنی (ابن نبیل قائنی) ازدواج نموده است. ثمره ازدواج صمدیه خانم دو پسر به نام های عبدالحسین و آقا میرزا حکیم بوده است. صمدیه خانم در مشهد به ملکوت ابهی صعود فرمود.

بدیعه

دختر دیگر جناب اسم الله الاصدق و جناب بی بی بدیعه نام داشته که ادیب و شاعر بوده و در شعر بلبل تخلص می نموده است. بدیعه در صنعت برک بافی نیز تبهر کامل داشته و از دستباف خود هدایائی به آستان مبارک می فرستاده است. بدیعه مخاطب لوحی از حضرت عبدالبهاء قرار گرفته که در آن چنین می فرمایند: "ای بلبل گلستان معانی، غزل رعنا ملاحظه شد. در نهایت شیرینی و حلاوت بود..."

بدیعه خانم در عشق آباد ساکن بوده و در آن مدینه به ملکوت بقا شتافته است. حضرت

عبدالبهاء پس از صعودش چنین فرموده‌اند که "... به درگاه جمال ابهی تضرع و ابتهال گردید تا آن مخدّره نوره را غریق بحروفا و فاتر به حریم کبریا فرماید..."

جناب اسم الله الاصدق و جناب بی بی را صبیّه دیگری نیز بوده است که به حباله نکاح حاجی محمّد تاجر آذربایجانی درآمد و در جوانی از این عالم درگذشت. جمال قدم در حقّ آن مخدّره در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند: "نشهد أنّها سمعت و فازت و اعترفت و شربت رحیق الوصال و صعدت الی الغنیّ المتعال... تمام این لوح در بخش اول این کتاب مندرج گردیده است.

حیب الله

جناب اسم الله الاصدق و جناب بی بی را پسری به نام حیب الله بوده که به امر مبارک ایمان داشته و به محضر جمال قدم نیز تشرف حاصل نموده است. حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله در تاریخ ۹ ربیع الاول سنه ۱۳۰۲ هـ ق خطاب به جناب آقا محمّدحسن عموی جناب زین المقرّبین عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

الحمد لله الذی انزل الفرقان فی الرّمضان و انه هو نور البیان قد اشرق من افق علم الله مالک الأدیان... و اینکه درباره محبوبی ابن جناب اسم ۶۶ [الله] الاصدق علیه من کلّ ۹ [بهاء] ابهه مرقوم فرمودند جواب ایشان به تفصیل ارسال شد. اگر به ایشان چیزی ارسال می دارند بشارت بدهند. الحمد لله اشراقات انوار آفتاب عنایت درباره ایشان ظاهر و باهر است، احتیاج به ذکر نداشته و ندارد. انخوی ایشان این ایام وارد، مع انقلاب این اطراف به لقا فاتر گشتند.

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که به سال ۱۳۰۹ هـ ق عزّ نزول یافته خطاب به جناب حیب الله چنین می فرمایند:

یا حیب قد فزت باللقاء و شربت کوثر البقاء و رأیت الأفق الأعلى و سمعت نداء الله الأعزّ الأبهی نسئل الله تبارک و تعالی ان يجعلک خادماً لأمره و راسخاً فی حبه و ثابتاً مستقیماً علی هذا الأمر الذی به ناح کلّ غافل و صاح کلّ منکر و حنّ کلّ فاجر بعید و اطمئنّ به کلّ مقبل و فاز کلّ سامع و انجذب کلّ متوجّه... جمیع منتسبین اسمی اصدق المقدّس لدى العرش مذکور بوده و هستند.

از جناب حبیب الله فرزندی به نام علی و نیز دختری به نام زکّیه به منصبه ظهور رسیده که با پسر حاجی ابوطالب عشق آبادی ازدواج نموده است. شمس آفرین و جهان آفرین صبیای ایشانند.

شمس جهان

جناب اسم الله الاصدق در ایام اقامت در طهران همسر دیگری به نام فاطمه جهان (هدهد) برگزیدند. شمس جهان نام صیبه جناب اسم الله الاصدق و هدهد خانم است که با حاجی محمد کریم عطار ازدواج نمود. از این ازدواج دختری به نام قدسیه و پسری به نام عنایت الله (فرزار) قدم به عرصه وجود گذاشتند. دکتر عنایت الله فرزار در سال ۱۹۰۷ م با همیبه دختر جناب ابن اصدق، یعنی دختر دائی خود ازدواج نمود. برخی از الواح شمس جهان خانم در بخش اول این کتاب به طبع رسیده است.

حاجی محمد کریم عطار فرزند حاجی میرزا محمد عطار و حوا خانم است که جمال مبارک ایشان را به "امّ الاولیاء" ملقب فرموده بوده‌اند. جناب عطار در الواح مبارکه با حروف "ع ط" مورد خطاب قرار گرفته است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح جناب ابن اصدق که به تاریخ ۲۷ شوال سنه ۱۳۰۷ هـ ق مورخ است درباره جناب حاجی محمد کریم عطار چنین می‌فرمایند:

ذکر حبیب روحانی جناب عین و طا علیه بهاء الله الأبھی را نمودند. مکرر از لسان عظمت این کلمه علیا استماع شد قوله جلّ جلاله: اِنَّ العین و الطّاءَ فاز فی اوّل الاّیام انا ذکرتاه و اباه فی الواح تشهد لهما فی کلّ عالم من عوالم ربّهما و ذکرنا الذّین کانوا فی ذاک البیت بذکر انتشر عرفه فی الآفاق یشهد بذلک لسان عظمتی فی هذا الحین الذّی یمشی جمال القدم و یدعو اولیائه الذّین اعترفوا بهذا النّبأ العظیم. انتهى.

جناب حاجی محمد کریم عطار از قلم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء مخاطب الواح عدیده واقع شده و بعضی از الواح ایشان در بخش اول کتاب به طبع رسیده است. خانواده عطار افتخار آن را داشته‌اند که برای مدتی نگهبان رسم مطهر حضرت ربّ اعلی در طهران باشند.

ضیاء السلطنه

شاه سلطان بیگم ملقب به ضیاء السلطنه دختر فتح علی شاه قاجار است که در سال ۱۷۹۷ م متولد

شد و علی‌رغم امکاناتی که برای ازدواج او در جوانی موجود بود تا سی و هفت سالگی مجرد ماند تا آنکه در ربیع الاول سال ۱۲۵۱ هـ ق (جون ۱۸۳۵ م) با میرزا مسعود خان انصاری گرومرویی ازدواج نمود. دختر ضیاء‌السلطنه آغا جان خانم ملقب به شهنشاه بیگم به امر مبارک ایمان یافت و مصدر خدمات امریه گردید.

شرح احوال ضیاء‌السلطنه در کتاب تاریخ رجال ایران (ج ۴، صص ۷۶-۷۷) در ضمن شرح حیات میرزا مسعود انصاری مذکور شده است. شمه‌ای از شرح زندگانی ضیاء‌السلطنه را در کتاب زندگانی من اثر عبدالحسین مسعود انصاری و تاریخ عضدی نیز می‌توان یافت. ضیاء‌السلطنه از زنان فاضل ایام خود بوده، شعر می‌گفته و در نقاشی و موسیقی دست داشته است. او در خطاطی نیز نهایت تبحر را داشته و آن را نزد جناب میرزا بزرگ وزیر نوری پدر حضرت بهاء‌الله آموخته و از جمله قرآن مجید را با استادی کامل خوشنویسی کرده است. از قرائن و نیز بنا به قول شهنشاه بیگم چنین معلوم است که در هنگام حج حضرت ربّ اعلی در مکه مکرمه ضیاء‌السلطنه و شوهرش میرزا مسعود انصاری نیز در آن شطربوده‌اند و روزی که در بین حجاج مهممه اقتاده بوده است که جوانی ادعای قائمیت نموده، این دو از ارتفاع ندای قائمیت در آن سفر مطلع می‌گردند.

ضیاء‌السلطنه در آثار حضرت بهاء‌الله مشمول الطاف هیکل اطهر قرار گرفته است. از جمله در لوحی که به اعزاز "ورقه آغا بنت ضیاء" یعنی آغا جان (شهنشاه بیگم) دختر ضیاء‌السلطنه عزّ نزول یافته کلمه "علیها بهاء الله" در حقّ آن دو مذکور شده که ناظر به عنایت جمال قدم به ضیاء‌السلطنه و بنت اوست. همچنین در الواح جناب ابن اصدق ضیاء‌السلطنه و دخترش مورد عنایت آن حضرت قرار گرفته‌اند. ضیاء‌السلطنه در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷۳ م) از این عالم درگذشت.

توضیح این مطلب مفید است که حاجی میرزا مسعود انصاری قبل از ازدواج با شاه سلطان بیگم خانم (ضیاء‌السلطنه) همسر دیگری در تبریز به نام خانم جان دختر میرزا جلیل تبریزی داشته و دو فرزند از آن ازدواج به وجود آمده است: اوّل - محمد که در سال ۱۱۸۹ هـ ش (۱۸۱۰ م) متولّد شد و بلاعقب از دنیا رفت. دوّم - علی که در ۱۱۹۳ هـ ش (۱۸۱۴ م) متولّد شد و در سنه ۱۲۴۰ هـ ش (۱۸۶۱ م) وفات یافت. اسحق فرزند علی بعدها با خانم شاهزاده ازدواج نموده است.

فرزندان حاجی میرزا مسعود خان انصاری از ضیاء‌السلطنه غیر از آغا جان خانم ملقب به شهنشاه بیگم که ذکرش گذشت عبارتند از: اوّل - شاهزاده بیگم که ابتدا با حسین خان میرفندرسکی و سپس با حاجی میرزا هادی همدانی ازدواج نمود. دوّم - میرزا حسن خان انصاری نایب الوزاره و

سوم - میرزا حسین خان انصاری ملقب به مصباح السلطنه.

آغا جان - شهنشاه بیگم

شهنشاه بیگم دختر ضیاء السلطنه است که به امر مبارک ایمان یافته، مشمول الطاف و عنایات جمال اقدس ابهی گشت و به اعزازش الواح عدیده از قلم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافت. شهنشاه بیگم در سال ۱۸۳۶ م متولد شد و در جوانی به حباله نکاح پسر عمش میرزا هاشم خان قاضی تبریزی فرزند حاجی مهدی قاضی درآمد و از این ازدواج سه دختر به نامهای آغا شاهزاده ملقب به بدیعه، خانم شاهزاده و عدرا خانم ملقب به ضیاءالحاجیه به منصه وجود رسیدند.

میرزا هاشم خان قاضی طباطبائی اهل گشت و گذار و شکار بود. با امرا و ارکان دولتی مراوده و مؤانست داشت و در کارگزاری خارجه امور اتباع مسیحی و یهودی به او محول بود و از او به مناعت طبع یاد شده است. سفری به مکه معظمه نمود و در آنجا در سنه ۱۲۸۱ هـ ق (۱۸۶۴ م) از این عالم رخت به سرای دیگر کشیده است. شرحی از احوال میرزا هاشم خان و نسبنامه او در خاطرات روحا و کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز اثر نادر میرزای قاجار و جلد سوم کتاب ریاض الازهار اثر آقا میرزا فضل علی به طبع رسیده است.

پس از فوت میرزا هاشم قاضی، شهنشاه بیگم به حباله نکاح میرزا معصوم خان معتمد السلطان انصاری (ملقب به اعتماد الوزاره و منتخب الدوله و مقرب الخاقان) درآمد و با او که مردی مسلمان بود و به حکومت خراسان منصوب شده بود عازم مشهد گردید. شهنشاه بیگم قبل از عزیمت به مشهد نزد جناب محمدحسین خان منجم‌باشی رفته از ایشان اسم و رسم بعضی از احبای خراسان را جوینا شد و نظر به این اطلاعات چون رحل اقامت در خراسان افکند با عائله جناب اسم الله الاصدق مراوده نمود و در نتیجه دخترش عدرا خانم (ضیاءالحاجیه) در حدود سنه ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۱ م) با جناب ابن اصدق ازدواج نمود.

دختر ارشد شاهنشاه بیگم یعنی آغا شاهزاده (بدیعه) به حباله نکاح میر سید عبدالله انتظام السلطنه درآمد و دختر دیگرش خانم شاهزاده که در سال ۱۲۶۹ هـ ق (۱۸۵۲ م) متولد شده بود با میرزا اسحق خان نوه میرزا مسعود انصاری ازدواج نمود و هیچ گاه در جرگه اهل ایمان وارد نشد. به اعزاز شهنشاه بیگم آثار مبارکه عدیده‌ای عزّ صدور یافته که در بخش اول این کتاب مندرج است.

شهنشاه بیگم و همسرش پس از مراجعت به طهران در خیابان انصاری باغ بزرگی خریداری نموده و در آن چند عمارت بنا نمودند و از آن اوان به بعد همراه با ابن اصدق و خانواده‌اش در این عمارات سکونت گزیدند. در حقیقت می‌توان گفت که شهنشاه بیگم و آغا شاهزاده ثقل اعظم مسئولیت معیشت و سرپرستی خانواده ابن اصدق را به عهده گرفتند تا جناب ابن اصدق بتواند با فراغت سفر نموده هم خود را مصروف خدمات امری نمایند.

آغا جان سومین دختر ابن اصدق یعنی روحا خانم را دختر خویش خواند و توجهی خاص به تعلیم و پرورش او نمود. این انس و محبت که دوجانبه بود و سال‌های دراز ادامه یافت موجب گردید که گفته‌های مادر بزرگ از حوادث و وقایع جاریه در ذهن روحا نقش بندد و به صورت خاطرات روحا به رشته تحریر درآید.

شهنشاه بیگم در اوائل سنه ۱۳۳۸ هـ ق (۱۹۱۹ م) به ملکوت ابدی صعود نمود و در طلب مغفرتش مناجاتی از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافت که متن تمام آن مناجات در بخش اول این کتاب درج گردیده است. برای ملاحظه شمه‌ای از شرح احوال این مخدّره معظّمه می‌توان به کتاب یک عمر یک خاطره مراجعه نمود.

شهنشاه بیگم زنی مطلع و دانشور بود. السنه فارسی و عربی و شعر و معارف قرآنی را نیکو می‌دانست و در تعلیم و تربیت اولاد و احفاد خود نقشی عظیم ایفاء نموده آنان را فرهنگ‌دوست، دانش‌پرور و با بینش به بار آورد. در خاطرات روحا آمده است که

مادر بزرگم شاهنشاه بیگم و خاله‌ام آغا شاهزاده بسیار باسواد و خوش خط بودند. خط خوش را شاید مادر بزرگم از مادرشان ضیاء السلطنه دختر فتح علی شاه که از خطاطان معروف زمان بود، و قرآنی نوشته که در موزه حضرت معصومه محفوظ است، به ارث برده بود. مادر بزرگم ساعت‌ها در روز به نوشتن و تهیه سواد الواح اصل می‌پرداخت و با نهایت دقت چندین بار با اصل مقابله می‌کرد.

نمونه صفحاتی از قرآن مجید که به وسیله شاهنشاه بیگم و ضیاء السلطنه خطاطی شده در بخش پنجم این کتاب به طبع رسیده است.

عذرا خانم - ضیاءالحاجیه

عذرا خانم ملقب به ضیاءالحاجیه دختر میرزا هاشم خان قاضی طباطبائی و آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم است. ضیاءالحاجیه در سال ۱۲۷۷ هـ ق (۱۸۶۰ م) تولد یافت و در سنین کودکی با خواهر و مادر خود به امر الهی اقبال نمود و به کسب معارف امری علاقمند گردید. آغا جان هنگامی که دخترش عذرا خانم چهارده ساله بود نظر به شرائط و مقتضیات فامیلی و اصرار اقوام مسلمان خود سفری به حج بیت الله نموده و به خاطر علاقه و احترامی که به مادر خود ضیاءالسلطنه داشت به عذرا خانم لقب ضیاءالحاجیه داد و او به این لقب معروف و مشتهر گردید.

ضیاءالحاجیه در جوانی با جناب ابن اصدق ازدواج نمود و از این ازدواج چنان که در سرگذشت جناب ابن اصدق گذشت دو پسر که در کودکی صعود نمودند و چهار دختر به عرصه وجود آمدند که به نام‌های لقایه، هوئه، روحا و طلیعه مسمی گشته‌اند. ضیاءالحاجیه زنی مهربان، مدبر، جسور و بزرگوار و اداره منزل و سرپرستی خانواده در غیبت تقریباً دائمی شوهرش به عهده باکفایت او بود.

ضیاءالحاجیه هر چند در ایام جمال قدم تقاضای تشرف به محضر مبارک را نموده بود اما وسائل و شرائط مساعد برای تحقق این نیت فراهم نگشت تا آنکه در دسامبر سنه ۱۹۱۳ م به همراه جناب ابن اصدق و سه دخترش به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل گردید و چون خیاطی باسلیقه و ماهر بود در مدت اقامت در ارض اقدس چندین تن پوش ظریف برای هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء تهیه و تقدیم نمود.

ضیاءالحاجیه در ربیع الثانی سنه ۱۳۴۲ هـ ق (دسامبر ۱۹۲۳ م) در طهران صعود فرمود و حضرت ولی امرالله به مناسبت صعود ایشان در تویج صادره به اعزاز جناب ابن اصدق چنین مرقوم فرمودند: "... در این مصیبت عظمی صعود آن امة مظلومه ورقه مبتهله موقنه بالله با آن جناب و صبایای محترمه سهیم و شریکم. محزون و دلشکسته نگردید. در جوار این سه بقعه نوره دعا و تضرع نمایم که آن مخدّره متصاعده را در جوار رحمت خویش مسکن و مأوی بخشد..." متن کامل تویج حضرت ولی امرالله در بخش اول کتاب مندرج است.

و نیز حضرت ولی امرالله در تویج صادره به اعزاز محفل روحانی مدینه طهران چنین می‌فرمایند:

از صعود ورقه مؤمنه موقنه ثابته ضیاءالحاجیه بی نهایت مغموم و متأثر گشتم و کلّ در این جوار از

آستان کبریا علو درجات و فضل و رحمت سابقه الهیه را برای آن متصاعده الی الله طالب و ملتسمیم. متسین و متعلقین آن مؤمنه بالله را به تحیات ابدع ابهی ذاکر و مکبرم و از برای هر یک صبر و شکیبائی از آستان الهی آمل و طالب.

ضیاءالحاجیه مخاطب الواح عدیده از قلم حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و از خلال این آثار می توان به مراتب عطوفت و عنایت طلعات مبارکه به این امه موقته پی برد و مقامات روحانیّه آن کنیز عزیز درگاه الهی را درک نمود. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح صادره به اعزاز ضیاءالحاجیه در حق آن بانوی بزرگوار چنین می فرماید: "الحمد لله در کنیزی جمال قدم طوقی مرصع به جواهر اسم اعظم در گردن داری و حلقه زوین از اعلی علیین در بردگی آن روح مصور در گوش داری..."

و در یکی از الواح جمال قدم که به اعزاز این مخدّره نازل گشته چنین مسطور: "... یا ورقتی علیک بهائی، در هر فرقه ای از فرق مختلفه و هر طائفه ای از طوائف و هر حزبی از احزاب عالم جوهر بوده هست و آن جوهر به تدبیر مدبر حقیقی و ایادی اقتدار اخذ شده و می شود، طوبی از برای نفسی که نسبت ظاهره و اسباب فانیه او را از نسبة الله منع نمود..." الواح نازله به اعزاز ضیاءالحاجیه در بخش اول کتاب درج گردیده است.

آغا شاهزاده - بدیعه

آغا شاهزاده دختر بزرگ آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم و حاجی میرزا هاشم خان قاضی طباطبائی در سال ۱۸۴۹ م متولد شد و در جوانی به حباله نکاح آقا میرسید عبدالله انتظام السلطنه که از رجال عصر قاجار است درآمد. انتظام السلطنه و جناب محمدحسین منجم باشی که از مؤمنین ثابت قدم امر الهی بود هر دو اهل تفرش و با یکدیگر مؤانس و دوست بودند و این دوستی به اقبال و ایمان انتظام السلطنه منجر گردید.

معروف است که آغا شاهزاده که از رحلت پدرش در مکه اندوهگین بود شبی پدر را در خواب می بیند و از او می پرسد که پدر، بر شما چه می گذرد؟ پدرش در خواب چنین می گوید که دخترم، در ادرنه در ظل حق مشی می کنم. آغا شاهزاده شرح و تاریخ این خواب را یادداشت نموده و دائماً در معنی و تعبیر آن متفکر بوده است تا اینکه بعد از چندی خواب دیگری می بیند که هیکلی در

آسمان ظاهر شده و فرشتگان در اطرافش حلقه زده فریاد می‌نموده‌اند که حق ظاهر شد، حق ظاهر شد. در این هنگام آغا شاهزاده سراسیمه از خواب بیدار شده جریان رؤیای خود را با شوهرش میر سید عبدالله در میان می‌گذارد و بنا به توصیه او فوراً با مادر و خواهر خردسالش عذرا خانم به حضور جناب منجم‌باشی رسیده در همان ملاقات هر سه به ایمان فائز می‌گردند و در محضر جناب منجم‌باشی به کسب معارف الهیه می‌پردازند. آغا شاهزاده پس از اطلاع از تاریخ امر مبارک و تطابق آن با تاریخ خوابی که دیده بوده است به این نتیجه می‌رسد که تاریخ خواب با ایام اقامت جمال قدم در ادرنه مقارن بوده و از اینکه پدرش به چنین موهبتی در عالم بالا نائل گشته پیوسته شاکر و شادمان بوده و موهبت ایمان خود و خانواده‌اش را به امر الهی مدیون پدر و همسرش می‌دانسته است. به همین جهت تمام عائله آغا شاهزاده به فامیل انتظام محبت و ارادت مخصوصی داشته‌اند.

باری انتظام السلطنه در دوران حیاتش با ایمان و خلوص نیت در پیشبرد و صیانت امر الهی کوشا بوده و در خدمت به امر الهی از هیچ نوع مساعدتی دریغ نورزیده است. او فدائی و جان‌نثار حضرت عبدالبهاء بوده و پس از صعود جمال قدم در مقابل تشویش و تأثر شدید دوستان و اعضای خانواده خود آنان را پیوسته تسلی می‌داده است که جمال مبارک با داشتن فرزندی چون سرکار آقا، حضرت عبدالبهاء امر عظیمش را محفوظ و توسعه و پیشرفت آن را تضمین فرموده است. انتظام السلطنه مورد عنایت جمال قدم و حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و به اعزازش الواح مبارکه‌ای عزّ نزول یافته که در بخش اول این کتاب مندرج است.

خانواده ابن اصدق حیات روحانی و خدمات خود را مرهون جناب انتظام السلطنه دانسته و به او علاقه و فیر داشته و احترام فراوان برای آن نفس نفیس قائل بوده‌اند. انتظام السلطنه در ششم ذی الحجه سنه ۱۳۰۹ هـ ق (اول جولای ۱۸۹۲ م) به ملکوت ابدی صعود نموده است. پس از صعود جناب انتظام السلطنه در لوحی که به اعزاز آغا شاهزاده عزّ صدور یافته محامد و نعوت جناب انتظام به الطف عنایات و مراحم مذکور گردیده است.

آغا شاهزاده طی نامه‌های متعدد آمادگی و آرزوی قلبی خود را برای هر نوع خدمت و پشتیبانی از جناب ابن اصدق و خدمات ایشان ابراز نموده و چنانچه از مکاتبات جناب ابن اصدق برمی‌آید ایشان هم کاملاً به این الطاف و مساعدت‌ها متکی بوده‌اند. از جمله جناب ابن اصدق در یکی از نامه‌های خود چنین نوشته‌اند: "... این بنده در ظاهر و باطن به جز خدا و توجّهات غیبیه او که دائماً

شامل بوده و هست غیر از شما کسی را ندارم و باید در جمیع امورات این ذره توجه تام داشته باشند..."

قابل توجه است که عمده مخارج جناب ابن اصدق و هزینه اسفار دائمی و طولانی ایشان به وسیله خانواده همسرش به خصوص آغا شاهزاده تأمین می شده و این مساعدات تا حدود سنه ۱۹۰۶ م یعنی زمان اعلام مشروطیت ادامه داشته چه تا این ایام اعضای عائله ضیاءالحاجیه از مقرری سالیانه برخوردار بوده و پس از این اوان زندگی عائله جناب ابن اصدق به سختی معیشت دچار گردیده است.

باری آغا شاهزاده به تقدیم خدمات ارزنده موفق گشته و مورد الطاف و مراحم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و الواح عدیده به اعزازش عَزَّصَدُور یافته است. حضرت بهاءالله در یکی از الواح این مخدّره محترمه چنین می فرمایند: "... از فضل حقّ جلّ جلاله به مقامی فائز شدی که فخر ملکه های عالم است..." و نیز در حقّ او در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است: "... شکرکن حضرت ذوالجلال را که خدماتت در دیوان الهی به قلم جلی مقید و مثبت و در ایوان روحانی رحمانی اجر جزیت مقدر و موجود..."

از آغا شاهزاده و آقا میر سید عبدالله انتظام السلطنه پسری به نام آقا میر سید محمد انتظام به عرصه وجود آمد که مانند پدر حامی و خادم امر الهی بود و از هیچ مساعدتی دریغ ننمود. آقا میر سید محمد انتظام مورد الطاف جمال قدم و حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و در پاریس به حضور حضرت عبدالبهاء تشرف جسته است. الواحی که به اعزاز آقا میر سید محمد انتظام عَزَّ نَزُول یافته در بخش اول این کتاب مندرج است.

آقا میر سید محمد با دختر معاون الدوله غفاری موسوم به خورشید لقا ازدواج نمود و فرخ لقا، زهرا، نصرالله و عبدالله انتظام از این ازدواج به وجود آمدند. آغا شاهزاده که در آثار جمال قدم به بدیعه ملقب گردیده از بدو تصدیق امر الهی در تعلیم و تربیت نسوان بهائی نقش عمده ایفاء نموده است. از جمله زنان بسیاری از محله های مختلفه طهران نظیر سرقبر آقا و سنگلیج و غیره مرتباً در منزل ایشان اجتماع نموده به تحصیل معارف بهائی و مطالعه و تلاوت آثار و ادعیه مبارکه می پرداختند و سپس آموخته های خود را در محلات شهر به نسوان دیگر تدریس می نمودند. به این جهت منزل آغا شاهزاده دائماً محلّ رفت و آمد زنان بهائی و تشکیل محافل و مجالس اماء الرحمن بوده است. بسیاری از فعالیت های فرهنگی و تزئید و توسعه معلومات امری بانوان بهائی طهران را در مراحل

اولیة خود باید مرهون زحمات و خدمات آغا شاهزاده دانست.

نسبت جناب ابن اصدق با فامیل ضیاءالحاجیه پس از استقرار آنان در طهران سبب مرادۀ مستقیم جناب ابن اصدق با رجال و علماء و زعمای جامعه گردید و همان طور که مذکور شد در حمایت و رعایت امور جناب ابن اصدق، آغا شاهزاده و انتظام السلطنه از هیچ نوع مساعدتی دریغ نمودند. در تصریح به این مطلب حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح آغا شاهزاده چنین می فرمایند: " ... رعایت و محبتی که به متسبین جناب ابن اسم الله الاصدق نموده اید عند الله محبوب و مذکور... "

پس از صعود امة الله آغا شاهزاده در سنه ۱۹۰۲ م مناجات طلب مغفرتی از قلم حضرت عبدالبهاء در حقش عزّ صدور یافته که با سایر آثار مبارکه خطاب به ایشان در بخش اول مندرج گردیده است.

لقائیه

لقائیه خانم دختر ارشد جناب ابن اصدق و ضیاءالحاجیه است که در حدود سال ۱۸۸۶ م متولد گردید و در جوانی به حباله نکاح هدایت الله مدبّر (مدیر خاقان) پسر میرزا غلام علی خان مدبّرالممالک درآمد. مدبّرالممالک را دو پسر دیگر به نام ضیاءالله و قدرت الله نیز بوده است. جناب مدبّرالممالک از مؤمنین و خادمین امر الهی در رشت بوده و مخاطب الواح عدیده قرار گرفته است.

لقائیه خانم و جناب مدبّر در رشت سکنی گزیده مصدر خدمات امری در منطقه شدند. از دواج آنان فرزندی به نام عطیه به منصه ظهور رسید که در کودکی از این عالم درگذشت ولی فرزندان دیگر آنان در ظل امر الهی به کمال رسیده موفق به خدمات شدند. اسامی فرزندان لقائیه خانم عبارت است از طلعت، عطاء الله، ملیحه، زهت، زکیه، هجرت و منیب. آثار مبارکه صادره به اعزاز لقائیه خانم نیز در بخش اول این کتاب مذکور گردیده است.

لقائیه خانم مدبّر در سال ۱۹۷۷ م از این عالم درگذشت. جناب مدبّر (مدیر خاقان) در سال ۱۹۳۴ م به ملکوت ابهی صعود نمود و ذکر صعود ایشان و طلب عفو و غفران الهی برای آن جناب در توقیع مبارک حضرت ولی امرالله که به تاریخ ۳ فوریه ۱۹۳۴ م مورخ می باشد مندرج گردیده است.

هویّه

هویّه خانم دختر دوّم جناب ابن اصدق و ضیاءالحاجیه است. هویّه در سال ۱۸۹۰ م تولّد یافت و در سال ۱۹۰۷ م با دکتر عنایت الله فرزار فرزند حاجی محمد کریم عطار و شمس جهان خانم ازدواج نمود. از این ازدواج شش فرزند به نام‌های رفعت، روح الله، نوری، منیعه، جذبیه و شفیقه به منصّه وجود رسیدند. رفعت و نوری در کودکی از این عالم درگذشتند و از قلم حضرت عبدالبهاء مناجاتی در طلب الطاف الهیه به جهت رفعت عزّ صدور یافت که در بخش اول این کتاب مندرج گردیده است. هویّه خانم فرزار نیز که به اعزازش الواحی از قلم جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته در سال ۱۹۶۷ م به ملکوت ابهی صعود نمود.

هویّه خانم فرزار پس از صعود جناب ابن اصدق عریضه‌ای در شرح احزان قلبیه و تأثرات روحیه خود به حضور حضرت ولیّ عزیز امرالله مرقوم داشته و در پاسخ آن امة الله المقربّه توقیعی به تاریخ اول می ۱۹۲۸ م عزّ صدور یافته که حاوی عنایات آن حضرت به سرکار هویّه خانم و والد بزرگوار است. متن این توقیع در بخش اول این کتاب مندرج است.

روحا

روحا خانم صبیّه سوّم جناب ابن اصدق و ضیاءالحاجیه است که در پنجم جمادی سنه ۱۳۱۰ هـ ق (۲۶ نوامبر ۱۸۹۲ م) در طهران تولّد یافت و در سال ۱۹۲۶ م با جناب دکتر موسی خدادوست ازدواج نمود. والدین دکتر موسی خدادوست یعنی عباس و همسرش به وسیله جناب معتمد کوراری (معتمدالدیوان) در شیراز به امر مبارک ایمان آوردند و دو فرزند آنان عیسی و موسی نیز از این نعمت برخوردار گردیدند. عیسی شیرازی در اوایل قرن به امریکا مهاجرت نموده در جامعه بهائی شیکاگو در خدمات امری مشارکت داشت. روحا اصدق در معیت والدین و خواهرانش به مدّت هفتاد و دو روز از دسامبر ۱۹۱۳ م در محضر حضرت عبدالبهاء مشرف بوده و شرح زیارت و خاطرات ایشان تحت عنوان "یک عمر یک خاطره" به رشته تحریر درآمده و این کتاب اول بار در سال ۱۹۸۷ و بار دوّم در سال ۱۹۹۲ م در ۶۴ صفحه منتشر گردیده است.

روحا خانم اصدق (خدادوست) در ۲۲ می ۱۹۸۲ در کپنهاگ که به مدّت بیست و یک سال در آن به همراهی فرزندانش به خدمت و هجرت گذرانید به ملکوت ابهی صعود نمود. ثمره ازدواج روحا خانم با دکتر موسی خدادوست سه فرزند به نام‌های لامعه، مینو و ایرج خدادوست است. برای

ملاحظه شرح احوال و خدمات روحا خانم و جناب دکتر موسی خدادوست می توان به کتاب یک عمر یک خاطره مراجعه نمود.

طلیعه

طلیعه خانم چهارمین و کوچکترین صبیّه جناب ابن اصدق و ضیاءالحاجیه است که در سال ۱۸۹۶ م تولّد یافت و در سنّه ۱۹۲۷ م با جناب لطف الله منجم ازدواج نمود. جناب لطف الله منجم فرزند خانم جان و دکتر محمد منجم و نوه جناب محمد حسین منجم باشی از قدما و خادمین امرالهی بودند.

طلیعه خانم منجم صدائی ملیح داشت و ادعیه مبارکه را با لحنی ملکوتی تلاوت می نمود. در ایام تشرف به محضر حضرت عبدالبهاء هیکل اطهر او را "بنت شهید" خطاب نموده امر می فرمودند که به تلاوت مناجات پردازد.

طلیعه خانم منجم در سنّه ۱۹۵۸ م از این عالم به ملکوت ابهی صعود نمود و چهار فرزند از ایشان به جا ماند. فرزندان طلیعه خانم و لطف الله منجم عبارتند از: پاینده، فریدون، شاپور و فرهنگ منجم. لطف الله خان منجم دارای خواهران و برادران متعدّد بوده است.

بخش سوم
رسائل و مکاتیب

رسائل و مکاتیب جناب ابن اصدق

از جناب ابن اصدق و اعضای عائله ایشان رسائل و مکاتیب عدیده‌ای به جا مانده که طبع و نشر همه آنها در این مقام میسر نیست اما برای آنکه نمونه‌ای از آثار قلمی ایشان و بعضی از اعضای برجسته این عائله شریفه در اختیار علاقمندان قرار گیرد ذیلاً چند اثر مهم‌تر را مندرج می‌سازد.

۱- شرح احوال جناب ملا صادق مقدس خراسانی

جناب ملا صادق مقدس خراسانی ملقب به حضرت اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی والدش مرحوم میرزا اسمعیل جلیل شخص شاخصی بود و دارای شئون عزت و جلالت و به دیانت و تقوی و بزرگواری معلوم و معروف تمام اهالی خراسان. بعد از صعودش سه ثمر پر اثر از او باقی که هر یک در مراتب علم و عرفان و علو مقامات ذوق و وجدان و ایثار مال و جان وحید زمان بودند و فرید دوران. من جمله جناب میرزا محمدحسن بود که در سن بیست و دو سالگی در یوم اول زفاف خود چون اصحاب را عازم مسافرت دید با ایشان حرکت نمود و در مازندران به درجه شهادت رسید و در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید و درباره اولسان حضرت قدوس به کلمه من قتله فان [کذا در اصل] ناطق چه که در شجاعت بلامثیل بود و در اطاعت او امر الهیه بلا نظیر.

و ارشد و اولی و اعلم و اعلی و اتقای از کل جناب ملا صادق مقدس ملقب به اسم الله الاصدق علیه بهاء الله الابهی بود. ایشان در حیات پدر نزد حاجی سید محمد قصیر اعلی الله مقامه که اعلم علمای خراسان بود تحصیل می‌فرمود و از بدایت ایام خود به جوهر تقدیس و تنزیه و اخلاق حسنه و صفات مرضیه بین البریه معروف و به لقب مقدس ملقب و موصوف. دائماً با ابرار معاشر بود و با اختیار مجالس. تمام جهدش در تقلیل و تخفیف شئون بشریه و علائق دنیویه بود و همشان مصروف ارتقاء به سماء علوم و معارف الهیه و خوض و غور در کتب و صحف سماویه و تحقیق و تدقیق در کلمات و بیانات مظاهر قدسیه و تأمل و تفکر در بشارات مطالع انوار احدیه. به شأنی به خیط تقوی متمسک و به افق انوار هدی متوجه و به علومی که وسیله وصول به معلوم است

متشبهت و راسخ و محیط بود که هر عالم بصیری به ذکر علو مراتب علم او ذاکر و هر عارف خبیری به سمو مقامات عرفان او ناطق. در خراسان دارای اعلی رتبه امامت بود و پیشوا و مقتدای عرفا و بلغای ملت. اهالی آن سامان کلّ به او متوجه و در قضاء حوائج و مقاصد مهمه خود به او متوسل ولی حضرتش سرّاً به هیچ شأنی از شئون و مقامی از مقامات ناظر و متوجه نبود.

قبل از اظهار امر لیلأ و نهاراً با میرزا محمدعلی بارفروشی ملقب به حضرت قدوس مانوس بود و با ملا حسین بشرویه‌ای معاشر و مجالس به خصوص در اصول مطالب و معارف الهیه و آنچه ما به الامتیاز حق از باطل است بحث می نمود تا اینکه بغتةً از جمیع شئون ظاهره و مرجعیت تامه و کئیات و کیفیات عوالم بشریه گذشته منقطعاً عن الكلّ با طلعت قدوس و حضرت ملا حسین باب الباب به قصد وصول به مقصد اعلی توجه به کربلای معلی فرمود و مدتی در خدمت نجم بازغ سماء امرالله حاجی سید کاظم رشتی علیه ۶۶۹ [بهاء الله] استفاضه علوم و معارف الهیه و فیوضات معنویة روحانیة می فرمودند تا استعداد تام برای وصول و بلوغ به اصل المرام حاصل نمودند و در آن مقام اعلی به لقاء من طاف حوله الاسماء نقطه اولی روح ما سواه فداه سه سنه قبل از ظهور نائل شدند و شرح تشرّفشان اینست:

یومی در حرم مطهر سید الشهداء وارد شده مشاهده نمودند سید بزرگوار جلیل القدری در سنّ قریب به بیست در منتهای صباحت و ملاحت و در منتهای درجه ادب و خضوع و خشوع در مقابل ضریح مطهر امام قیام نموده در حالتی که اشک مبارکش لاینقطع جاری است. به مجرد مشاهده محو توجه و توسل و سایر شئون ظاهره و باهره او شد و به کلی خود را واله و شیدا و مرهون و مقتون آن طلعت رعنا بی همتا مشاهده نمود و به لسان سر و سر به کلمه فسبحان ربی الاعلی ناطق و به حبّ او از غیر او منقطع و منفصل گردید و یوم بعد که در همان موقع به حرم مطهر مشرف هیکل مبارک را در همان حال ملاحظه نمود. بعد از فراغت از زیارت و خروج از حرم و ورود در صحن مطهر تقرب به آن حضرت جسته به این عنوان رجای ملاقات نمودند و عرض کردند چون در ایام عاشورا در بنده منزل ذکر مصیبت سید الشهداء علیه السلام و الثناء است و سید و اصحاب سید و اکثری از منتخبین اهالی ایران حضور دارند متمنی است حضرت عالی نیز تشریف آورده آن محفل مقدّس را به انوار ظهور و حضور خود منور دارند.

نقطه اولی ما سواه لرشحات دمه الاطهر فداء جواب فرمودند زهی سعادت و زهی شرافت که انسان وارد گردد در مجلسی که در آن ذکر نور الله الاعظم شود و بعد اظهار عنایت و موهبت

لاتحصی نسبت به جناب اسم الله فرموده تشریف بردند و یوم موعود در موقعی که سید مرحوم و عموم اصحاب ایشان حاضر و جناب ملا حسین باب الباب بر منبر جالس نقطه اولی وارد. به مجرد ورود سید مرحوم که بین ذکر مصیبت برای احدی از بزرگان دیانت و دولت و علمای اعلام قیام نمی فرمود و تعظیم و تکریم نمی کرد فوراً از مقام خود که صدر مجلس بود قیام فرمود و ایشان را با نهایت ادب و خضوع استقبال نمود و مکرراً عرض کرد سیدنا اینجا بفرمائید، سیدنا اینجا بفرمائید. ولی هر قدر اصرار نمود نقطه اولی ابداً تعدی از باب بیت نفرموده درب خانه جالس شدند ولی به هیمتی ورود و جلوس فرمودند که عموم متزلزل و کلّ در ظهور آن آثار و آن هیمنت مبهوت و متحیر که این سید بزرگوار کیست که به این هیمنت وارد شد و کلّ را محو بزرگواری و جلالت خود نمود؟ جناب ملا حسین بر منبر به ترتیل ساکت و صامت و ابداً قادر بر تکلم نه تا آنکه سید خطاب به ایشان فرمود خوبست چند فردی از اشعار شیخ مرحوم که در مصیبت حسین بن علی مرقوم داشته بخوانید. جناب ملا حسین امر سید را اجابت فرمود. به مجرد قرائت دو سه فرد از آن اشعار نقطه اولی به قسمی گریستند که از شدت گریه ایشان فی الحقیقه عموم گریان شدند. روضه ختم شد، بعد از ختم شربت آوردند، نقطه اولی میل نفرمودند. چون وقت روضه خانه سید رسیده بود سید از حضورشان معذرت خواسته با اصحاب تشریف بردند. بعد از تشریف بردن سید نقطه اولی تشریف آورده در مقام سید جلوس فرمودند. مجدداً جناب مقدّس برای ایشان شربت آورد، میل نفرمودند و بعد از ساعتی قیام فرمودند و تشریف بردند.

چند یوم بعد نقطه اولی در صحن مطهر جناب مقدّس را ملاقات فرموده فرمودند خالوی ما از شیراز آمده، شما میل ندارید ایشان را ملاقات نمائید؟ جناب مقدّس عرض کرد این نعمت را شاکرم و امتنان دارم. عصر آن یوم به منزل خالو رفته ملاحظه نمود که جناب خال در صدر مجلس جالس و جمعی از علما و بزرگان و تجار ایرانی حاضرند و نقطه اولی در ذیل جالس و به مضمون سقا هم ربه شراباً طهوراً عاملند و به واردین شربت و چائی سقایه می فرمایند. بعد از طی رسومات و تعارفات در ضمن بیانات، جناب مقدّس در مقام تعریف و توصیف شئونات و مقامات و اظهار حسن اعمال و اخلاق نقطه اولی برآمد و در مقام شئونات ایشان خالو می فرمایند بلی، ایشان در تمام سلسله وسیعۀ ما در شیراز ممتاز و به حسن اعمال و اخلاق معروفند و این طفل در بین تمام سلسله ممتاز از کلّ ولی کسری که هست اینست که آنچه اهتمام می کنیم ایشان تحصیل نمی کنند و این میان سلسله ما نقص بزرگی است که کسی میان ما سواد نداشته باشد. جناب مقدّس می گویند

که اگر شما ایشان را همراه به شیراز نبرید من متقبل می‌شوم که ایشان تحصیل کنند. جناب خالو در جواب فرمود با وجود اینکه مفارقت ایشان بر همه بستگان بسیار صعب است اگر شما چنین امری تعهد نمائید من ایشان را در اینجا برای تحصیل می‌گذارم و خود می‌روم و همین طور بعد چند یوم جناب خال تشریف می‌برند و نقطه اولی را در کربلای معلی می‌گذارند ولی بعد از تشریف بردن ایشان نه جناب اصدق از نقطه اولی خواهش تحصیل نموده و نه نقطه اولی در این مقام بوده‌اند.

و بعد چندی نقطه اولی از کربلای معلی به شیراز توجه فرمود و جناب اصدق بعد از صعود سید مرحوم و ریاضت در مسجد کوفه با جمعی از دوستان و همراهان حقیقی من جمله حضرت قدوس و جناب ملا حسین باب الباب به ایران وارد و بعد ورود به ایران هر یک به دیاری متوجه و جناب مقدس به سمت خراسان تشریف بردند و کلّ با یکدیگر همعهد و هم‌پیمان شده که هر یک در هر نقطه که به مقصد حقیقی برسید و از خمر وصل و لقای او چشید فوراً به سایر یاران خود خبر دهد و او همگنان را بشارت دهد چه که نظر به اخبارات و بشارات کلّ انبیاء و مطالع انوار هدی و توضیحات و تصریحات مظاهر تقی و بیانات و فرمایشات شیخ و سید علیهما سلام الله که به صریح عبارت خبر درک لقاء هیکل موعود و وجه مقصود را به اصحاب خود داده چنان که به یکی فرموده تو به لقای او فائز می‌شوی، سلام مرا به او برسان، و به دیگری که قصد بیان رؤیای خود را نموده می‌فرمایند به من مگو، بعد از من هر کس خواب و تعبیر خواب تو را به تو فرمود او حق است، و دیگری را که از فراق سید ناله می‌کرد قهراً فرمود آیا تو راضی نیستی که من از این عالم بروم و بعد از من حق مطلق ظاهر شود؟ و همچنین به واسطه ظهور علامات و وصول میقات و حصول استعدادات و قابلیات و مقتضیات و عدم تعطیل فیض فیاض و اعتماد و اعتقاد تام به فضل و موهبت سلطان ایجاد و مالک مبدأ و معاد و ملیک اسماء و صفات دائماً مترصد اصغاء ندا و استماع آهنگ ملا اعلی بودند و دائماً به تمام قوی در مقام وصول به آن جهد بلیغ می‌نمودند و سرّاً وجه قلب و فؤاد کلّ به آن سید بزرگوار و ملیک ابرار متوجه و نظر به آثار عزّ و عظمتی که در آن مقام مشاهده کرده بودند مکرّر به دوستان حقیقی صمیمی خود امثال آقا میرزا احمد ازغندی و جناب میرزا محمد دوغ‌آبادی و جناب حاج میرزا حسن طباطبائی و ملا احمد معلّم حصاری می‌فرمودند که گمان غالب من اینست که شمس مراد ما از این افق طالع و لامع گردد و منتظر کلّ از این مقام ظاهر شود.

و بعد از دو سال توقف در خراسان و انجام بعضی از امورات مهمّه عازم یزد و اصفهان شدند.

بعد از ورود به اصفهان نظر به رجا و تمنای علما و رؤسای آن بلد چندی در آنجا اقامت فرموده به تدریس و امامت مشغول بود ولی شب و روز منتظر که کی و از کجا ندائی بلند شود و دلبر آمال چهره گشاید. تا آنکه جناب ملاً حسین باب الباب که سال‌ها در خراسان و کربلای معلی و مقامات اخری با او هم‌مسلك و در تحصیل علوم و معارف هم‌عنان بودند و در وصول هم‌عهد و هم‌پیمان از شیراز به اصفهان وارد و در محلّ و منزل جناب مقدّس نازل شدند و بعد ساعتی از جناب مقدّس سؤال نمود که شما بعد از سید مرحوم که را حامی علم اهل بیت و وسیله وصول به معلوم می‌دانید؟ جناب مقدّس در جواب فرمودند نظر به آیه شریفه "ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها" من هنوز بعد از سید مرحوم کسی را مثل او یا بهتر از او که در ظاهر صاحب امری و ندائی باشد ندیده‌ام. جناب ملاً حسین می‌فرماید من شخصی را یافته‌ام. جناب مقدّس می‌فرماید آن شخص کیست؟ جناب ملاً حسین جواب می‌فرماید من مأذون به اظهار اسم او نیستم ولی آثاری از او نزد من موجود است، به شما می‌نمایم. جناب مقدّس فرمود بسیار خوب، آثار چیست؟ در اوّل جزوه مناجاتی از ایشان می‌نمایند. بعد از قرائت یک صفحه جناب مقدّس می‌فرماید دیگر از آثار آن شخص چه دارید؟ جزوه اوّل احسن القصص را به جناب مقدّس می‌دهند. بعد از تلاوت چند سطر از آن جناب مقدّس می‌فرماید ادّعای صاحب این بیانات چیست؟ جناب ملاً حسین می‌فرماید ایشان می‌فرمایند من باب امام علیه السّلام هستم. جناب مقدّس با نهایت قوّت و قدرت و اطمینان می‌فرماید این بیانات آیات الله است و آیات الهی جاری نمی‌شود مگر از کسی که اولسان الله باشد و لسان الله نیست مگر حجّت و این شخص نفس حجّت است و موعود منتظر و اگر هم بفرماید من باب امام علیه السّلام هستم مرادش چیز دیگر و لابد حکمه لامر خواهد بود. و بعد از تلاوت آیات احسن القصص فوراً بدون یک آن توقّف نقطه اولی را به قائمیت و تمام شئون اخری که از قلم او نازل قبول فرمود و من دون یک لحظه تأمل به شرف ایمان و ایقان محبوب امکان مشرف چنان که در الواحات منزله در حقّ ایشان نازل: "هذا کتاب من الله الی الذی اذا سمع النداء قال بلی" و در زیارت ایشان نازل: "اشهد انک ما توقفت اقلّ من آن اذ ارتفع النداء بین الأرض والسّماء اقبلت و سمعت و اجبت و سرعت الی ان فزت بما کان مسطوراً من القلم الأعلى و مذکوراً فی کتب الله مولی الوری" الی آخر بیانه الاعلی.

و بعد از تصدیق و تسلیم آنچه اصرار فرمود که اسم ایشان چیست جناب ملاً حسین نفرمود و تعیین شخصی ننمود و اظهار نداشت. از قضا در همان ليله جناب مقدّس در خانه یکی از اصحاب

و احباب حقیقی صمیمی خود موعود بود. نظر به اتحاد و یگانگی با مهمان و میزبان جناب ملاً حسین را همراه بردند و در آن مجلس هم هر قدر به نجوا از ایشان رجا فرمود که اسم مبارک او را بگوید ممکن نشد. ناچار جناب مقدّس از کثرت انقلاب و اضطرابی که داشت از صاحب خانه محلّ خلوتی خواست. او اجابت نمود. در آن محلّ تشریف برده فرمودند تا من خودم در این خانه را نزنم کسی به بیت در نیاید. در آن بیت که فی الحقیقه معراج ایشان بود وارد و قریب دو یا چهار ساعت به گریه و نوحه و ندبه و تضرّع و ابتهالی که فوق آن متصوّر نه مشغول و از حقّ سائل و آمل که هیکل اقدس مظهر ظهور خود را بر ایشان ظاهر و معلوم فرماید. بعد عین تقریر حضرت ایشان بلاواسطه این بود که نقطه اولی ظاهر و حاضر شده و من او را به چشم ظاهر دیدم و یقین نمودم که این همان سیّد بزرگوار است که در کربلای معلّی دیده و کَرّه بعد کَرّه مشرف شده‌ام. بعد از معاینه و مشاهده انوار جمال بی مثال او از دل شاکر و به لسان سر و سرّ خود در مقام خطاب او به کلمه "بک عرفتک و انت دلّلتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت" ذاکر شده پس از ده دقیقه تبسمی فرموده از نظر غائب شدند. و بعد نیم ساعت تعمّق و تفکّر و تشکر از آنچه از برای ایشان ظاهر درب را کوبیده و از آن مقام خلوت و تجرّد بیرون آمده در اطّاقی که جمعی ساکن سر خود را نزدیک آورده به گوش جناب ملاً حسین فرمود من صاحب این آیات و این بیانات را شناختم و او را دیدم. جناب ملاً حسین فرمودند کیست؟ جناب مقدّس فرمود همان سیّد بزرگوار است که در کربلای معلّی به لقای او فائز شدیم. جناب ملاً حسین باب الباب می فرماید بسیار خوب ولی ایشان فرموده اند به مجرد اینکه امر ما به جناب مقدّس برسد فوراً تصدیق می نمایند و بعد از تصدیق مأمورند بروند شیراز و در آنجا اعلاء کلمه الله نمایند و امر ما را به عموم اهالی شیراز جهره برسانند. لذا ایشان در همان یوم اوّل طلوع آفتاب با همان ملبوس که در بر داشتند پای پیاده از اصفهان حرکت فرمود، یوم دوازدهم وارد شیراز شدند.

تفصیل این معاینه و شهود را از حضرت عبدالبهاء سؤال نموده اند، جواب فرمودند که این چه مقامی است و فرمودند تا کسی به آن مقام از توجّه و تجرّد و انقطاع نرسد درک آن و امثال آن ممکن نیست و بعد فرمودند انسان به سبب فی الجمله انقطاع و تجرّدی که در خواب از برای او حاصل می شود چه عوالمی طیّ می نماید و به چه مقامات از مکاشفه و شهود می رسد و این توجّه و توسّل به حقّ و تجرّد و انقطاع از غیر او در بیداری آیات و آثار و نتایج کشفیاتش هزار درجه بیش از عوالم نوم است. انتهى.

و در بدء ورود، خلق شیراز حول ایشان مجتمع و ایشان را لاجل امامت و تدریس به مسجد ذوالفقار دعوت نمودند و جمع کثیر از هر قبیل به ایشان اقتدا نمودند و برای اصغاء [و] استماع بیانات ایشان و استفاده از ایشان حاضر می شدند. چند هفته که به این منوال گذشت توقیع بدیع منیعی به افتخار ایشان از سماء امر نقطه اولی نازل و به ایشان واصل که فی الحقیقه هیکل عالم از هیمنه آن مترزل و مطلق هستی از سطوتش متبلبل. از جمله اوامرو احکامات منزله در آن این بود که حضرت اسم الله الاصدق از مسجد ذوالفقار به مسجد شمشیرگرها که جنب بیت مبارک است تشریف برده در آنجا نماز جماعت بگزارند و قبله را خود آن بیت قرار و به آن سمت توجه نمایند و در آن مسجد حکم "اشهد انّ علیاً قبل نبیل مظهر نفس الله" را نوشته به مکبر داده که در اذان بلند بگوید و اسم مبارک را مرتفع سازد و در آنجا آیات احسن القصص را در منبر درس بگوید.

جناب مقدّس اطاعه لامر الله امر فرمود چون آن مسجد کوچک بود و جمعیت زیاد، تمام فضای آن مسجد را حصر نمودند و بعد به آنجا تشریف برده "اشهد انّ علیاً قبل نبیل مظهر نفس الله" را مرقوم داشته به چند نفر مکبر داده که به صوت جلی در اذان بگویند و بعد مشغول صلوة شده در صورتی که جمع کثیری از هر قبیل به ایشان اقتدا نموده قبله را به کلی به سمت بیت مبارک منحرف نمود و بعد از فراغت در صلوة حسب الامر آیات احسن القصص را که من جمله این آیه شریفه است: "یا ایها الملوک و ابناء الملوک انصرفوا عن ملک الله جمیعکم" مشروحاً بیان فرموده و تا پنج یا سه یوم بدین منوال عامل و امر الهی را چهاراً به عموم اهالی آن ارض رسانید.

بعد علما و رؤسا و وجوه و تمام اهالی شیراز بلوای عمومی نموده شرح قضیه را به حسین خان آجودان باشی تقدیم نمودند و صورت آنچه در منبر بیان شده بود نوشته به او دادند. حسین خان محظلی آراست و قریب صد نفر از اعیان و اشراف و جمعی از علمای آن مملکت را خواست و کلّ را در محضر خود حاضر نمود. جناب مقدّس را هم دعوت نمود. حین ورود ایشان نظر به علو شأن و مقام و مرجعیت تامّ ایشان تمام اهل مجلس قیام نمودند و نهایت احترام بجا آوردند و ایشان به دعوت و اشاره حسین خان در صدر مجلس جالس. بعد از نیم ساعت حسین خان از ایشان سؤال نمود که شما در مسجد شمشیرگرها نماز جماعت می خوانید؟ فرمودند بلی. سؤال نمود شما در اذان کلمه تازه و اسم تازه ای ذکر کرده اید؟ فرمود بلی. گفت شما قبله را کج کرده اید؟ فرمود بلی. شما این کلمات را که صورت آن را در دست داشت بر منبر درس گفته اید؟ فرمود بلی. سؤال نمود این آیه به قول شما چه معنی دارد، "یا ایها الملوک و ابناء الملوک انصرفوا عن ملک الله جمیعکم و لا

تصرفوا فیها الا بعد اذنه"؟ فرمود یعنی ای سلاطین و ابناء سلاطین، منصرف شوید از ملک الهی و تصرف در او نکنید مگر بعد از اذن مالک آن. گفت یعنی محمد شاه سلطنت نکند مگر بعد از اذن این شخص؟ فرمود مگر کره ارض بر هم می خورد اگر محمد شاه سلطنت نکند مگر به اذن صاحب ملک؟ گفت من که حسین خان حاکم شیراز هستم حکومت نکتم مگر به اذن او؟ فرمود بهمچنین. در این وقت نار قهر و غضب او مشتعل شده و به حکم فطرت و طینت خود عامل شده امر کرد جناب مقدّس را از صدر مجلس قهراً حرکت دادند و هنوز به درب اطاق نرسیده بدنش را عریان نمودند و سر و پای برهنه حضرتش را وارد باغی آورده هیکل مقدّس را به سه پایه بسته با تمام قوت پانصد یا هفتصد تازیانه زدند و بعد از تازیانه محاسنش را سوختند و با میرزا محمدعلی بارفروشی ملقب به قدّوس و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را امر به حبس و زنجیر نمود و بعد از سه یوم در حبس هر سه را مهار و صورت مبارکشان را سیاه نموده در کوچه ها و بازارها و تمام نقاط شهر گردانیدند و فرآشان و میرغضببان که مباشرت این ظلم شدید و ستم عظیم را داشتند بین خلق در تمام نقاط ندا می نمودند که ای خلق، این اشخاص دزدی نکرده، قتل نفس ننموده، مال کسی را نخورده اند و عمل نامشروعی از اینها سر نزده بلکه اینها همه عالمند و دانا، فقط حرفشان اینست که قائم آل محمد آمده و اینها می خواهند دین شما را از دست شما بگیرند و از این جهت شما باید خیلی به ما انعام بدهید که ما چنین دشمنان دین را اسیر و دستگیر و مهار کرده با این صورت به شما می نمائیم.

در این موقع شخص تاجری قیام نموده می گوید حال که چنین است من هم برای ثواب غذایی به این نفوس خواهم کرد. بعد رفته چوبی را آورده یک سر آن را به دوش جناب مقدّس و سردیگر آن را به دوش جناب ملا محمدعلی ملقب به قدّوس می گذارد و هشتاد لنگه شکر را بر دوش این دو بزرگوار میزان می نماید و چون هوا در منتهی درجه گرما و آفتاب در اشد تابش و سر و پا و بدن ایشان برهنه و عریان بود اگر هنگام میزان گاهی از شدت گرما و سوزش پا حرکت می کردند با چوب و تازیانه ایشان را می زدند که نباید حرکت کنید. بعد از اتمام، آن شخص تاجر مبلغی به میرغضبها و سایر عمال جوو و جفا انعام می دهد و آنان را روانه می نماید. خلاصه بعد از سه یوم که ایشان را به این صورت در تمام شهر گردانیده و جلب زخارف نمودند به حکم حسین خان آجودان یاشی که والی بود از بلد اخراج نمودند.

بعد از خروج از شیراز در سعدیه به حضور نقطه اولی مشرف شدند چه این قضیه مؤلمه مصادف

بود با مراجعت آن حضرت از بوشهر و ورود ایشان در سعدیه و بعد از تشرّف در همان شب نقطه اولی ایشان را مراجعت به بیت خود داده حین ورود در بیت دست را به گردن جناب مقدّس حمایل فرموده های های به صوت جلی گریستند و فرمودند من نمی دانم به کدام چشم به صورت شما نظر کنم. و در طیّ بیانات و اظهار عنایات و ذکر قابل از صدمات وارده بر ایشان که شرح آن در این اوراق نگنجد فرمودند این حسین خان همان شمر است که در این ظهور به اسم حسین ظاهر و مبعوث شده. و بعد جناب مقدّس به این نیت که ایشان را از احزان منصرف نماید فوراً ورقه ای که صورت سؤال های مشکله جمعی در آن مسطور تقدیم حضور نمودند. نقطه اولی ما سواه لانتقاعه الفداء بلا تأمل و تفکر بدون سکون قلم جواب کلّ را از سماء عنایت نازل و مرقوم فرمودند و مدت ده یوم جناب مقدّس در نفس بیت مبارک لیلاً و نهاراً مشرف و از خمر لقا و سلسبیل عطایا و مواهب کبرای آن طلعت بی همتا و وجه نورا مشروب و محفوظ.

در همان ایام بعد آن شدائد و بلایا و صدمات لاتحصی و مشقّات کبری وعده محتوم فوز به لقاء الله و ادراک یوم ظهور من یظهره الله را به حضرت اسم الله الاصدق علیه بهاء الله عطا فرمودند و در همان تشرّف این لوح بدیع منبع از ملکوت فضل و موهبت به سبک مناجات به افتخار ایشان نازل، بعضی از عبارات منزله مبذله اینست، قوله الاعلی: "فیا الهی انت تعلم ما قد تحمّل عبدک فی سبیلک و انّ هذا مقام من البلاء لا یقدمه احد فی الامضاء و لا یساوقه بعد ذلک احد فی المقام و کلّ لآیه من المخدرین [کذا در اصل] اللهم اعط له من الجزاء ما انت اهل له ثم اکتب له کلمة البداء فی یوم اللقاء انک فعّال لما تشاء و انک لعلی کلّ شیء قدير."

و مصداق این بیانات و تمام علائم اجابت این مناجات سه سنه قبل از ظهور جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در ایام تشرّف اسم الله الاصدق در دارالسلام بغداد که با بستگان خود به حضور حضرت بهاء الله مشرف بودند بتمامها ظاهر. و در اول لوحی که از سماء فضل و کرم جمال قدم درباره ایشان نازل لسان قدم به این کلمات عالیات ناطق، قوله تعالی: "ان یا صادق قد طلع البداء بالقضاء من هیکل الامضاء کن لوجه الجمال فی قمص الجلال الله ساجداً و خضیعاً" الی آخر بیانه الاعلی الاعلی. این بود که جناب اصدق سه سنه قبل از اظهار امر به مالک ظهور مؤمن و موقن و بعد نزول این لوح مبارک حین حضور تلقاء وجه او ساجد و به آنچه از سماء امر و اراده او در جمیع الواحات منزله نازل مدعن شدند، علیه بهاء الله و علیه بهاء الله من ملکوت الابهی. خلاصه بعد از ده یوم تشرّف و وقوف در جوار اب رثوف حسب الامر اقدس اعلی لاجل اعلاء

کلمه الله و تبلیغ امر او عازم یزد و کرمان و خراسان شدند و بعد طی طریق و دلالت و دعوت ابنه سبیل وارد یزد شده دو ماه ابلاغ امر الهی را به عموم اهالی فرمود و بعد به احتمال اینکه شاید نفسی به اصغاء نداء فائز نشده باشد جارچی و منادی تعیین نمود که در تمام شهر ندا نماید و کلّ را اطلاع دهد که هر که رسول باب اعظم را ندیده و دعوت او را نشنیده یوم جمعه در مسجد مصلی حاضر شود و ندای او را بشنود. در آن یوم اکثری برای استماع ندا حاضر شدند. حضرت اسم الله در وسط مسجد مذکور در مقام مرتفعی بر منبر صعود نموده بدین لحن کلّ را به حقّ دعوت و دلالت فرمود که ای بندگان الهی، آگاه باشید که آن منتظری که شما منتظر او بوده و هستید ظاهر شده و مهدی موعود امرش باهر و حجّیت و حقیقتش بر اولی الابصار و اهل طلب و مجاهده به کلّ دلیل ثابت و محقّق گشته، یشتاید و موهبت ایمان و ایقان به او را بیاید و خود را به ثمره ای که عرفان اوست برسانید و به این عزّ و شرف کبری و فیض و فضل لا عدل لها نائل گردید. قریب چهار ساعت خلق را با تمام ادلّه و براهین قاطعه به حقّ دعوت نمود و بر کلّ اتمام حجّت و اکمال نعمت و موهبت فرمود.

در آن وقت ضوضاء کلّ مرتفع و حضار و اهالی آن نقطه عموماً بر آن مقرب درگاه کبریا مهاجم به قصد اینکه او را قطعه قطعه نمایند و به سخت ترین عذاب به قتل رسانند و به اشدّ عقوبات شهید کنند. در آن هنگام یک نفر سید محترم جلیل القدری از اجلاء علما که اصلاً از محالّ خراسان بود و از قبل به مقامات ایشان عارف و نام او آقا سید حسین بود از مقام خود قیام نموده کمر ایشان را گرفته قهراً از چنگال آن جمع مهاجم ربود و گفت سیاست و مجازات عمل این شخص با من است، او را به من واگذارید تا مجازات دهم و سیاست بروفق قانون شرع الهی نمایم. به این عنوان ایشان را با زحمت تمام و کوشش و مراقبت تامّ از هجوم مهاجمین خلاصی نموده به خانه خود برده از انظار مستور داشت. و بعد از تحقیق و تدقیق کامل امر الله را تصدیق و بعد حضرت اسم الله الاصلدق را با عده ای از نفوسی که محلّ اعتماد و اطمینان او بودند از شهر یزد سالمأ خارج نمود.

از آنجا عازم کرمان شدند و در طریق در تمام نقاط به دعوت و دلالت و هدایت مشغول تا اینکه وارد کرمان شدند. در آن ارض مدت سه ماه متوقف دائماً لیلاً و نهاراً به تبلیغ عموم اهالی از اعالی و ادانی مشغول. چند مجلس با حضور حکومت و جمعی از علما و اعیان آن سامان با حاجی کریم خان گفتگو و محاوره فرموده او را ادلّه و براهین محکمه و متقنه و دلالت به امر نمودند. شخص مذکور در اول اظهار نمود که من شما را عارفم و کاملاً شما را می شناسم و به جمیع مراتب و

مقامات عالیہ علم و عرفان شما مقرر و معترف و می دانم که شما از پیروان عظیم الشان سید بزرگوار بودید و فی الحقیقه از اجله علماء شیخیه محسوب و آنچه را سید مرحوم در تعریف و توصیف و تصدیق شما مرقوم داشته می دانم و سزاوار این بود که بعد از ورود شما به کرمان من به کلی محراب و منبر خود را به شما تفویض و خلق را به استفاضه از شما دعوت و دلالت می نمودم، چه من مکرر از مرحوم سید شنیده و اوراق و نوشتجات او را دیده ام که قول جناب مقدس قول ماست و فعل او فعل ما چنان که عین این عبارت به خط سید مرحوم مرقوم. ولی مشروط آنکه شما دست از این عنوانات بردارید و شوق عصای مسلمین نکنید و خلق را به ضلالت نیندازید و به این سید جوانی که مدعی باییت است نخوانید.

جناب مقدس در جواب فرمودند: جناب، جمیع اوصاف و نعوت و مراتب و شئون و مقامات عالیہ ای که خلق اولین و آخرین در علو مراتب و سمو مقامات علم و عرفان خود به او ناظر و به او متوجهند و در جمیع کتب الهیه و صحف ربانیه مرقوم و مسطور کل طائف حول مقام عرفان حق جل جلاله و ایمان و ایقان به مظاهر ظهور اوست. هر نفسی به این مقام اعلی و رتبه اسنی فائز شد او به ثمره وجود فائز و به کل خیر و به آنچه مقدس از بیان من فی الامکان است فائز و جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و مراتب اعلی الاعلی طائف حول او و خاضع و خاشع از برای اوست و در صورت احتجاب از این مقام در هیچ رتبه و مقامی لایق ذکر نبوده و نیست و حکم عدم بر او جاری لذا سزاوار آنکه آن جناب قدری انصاف دهند و هر حاجابی را به قوه توکل بالله و توجه و توسل به او خرق و حرق نمایند و از هر موهومی بگذرند و پرده های علوم اکتسابی را که مایه غرور و نخوت نفس است از وجه قلب و فؤاد خود شق نمایند و به نار محبت الهی محترق سازند و به حق توجه نمایند تا از او حکایت کنند و او را به خود او بشناسند و از آنچه غیر اوست منقطع گردند و به مقامی نائل گردند که دون او را نبینند و غیر او را نشناسند و از این مقام لایعرف لایوصف که تا نفس درک او نماید نداند محتجب نمایند.

و آن جناب و عموم اصحاب در حضور سید مرحوم حاضر بودید که در سفر آخر حین حرکت به صاحب ذکر فراق نموده فرمود این سفر سفر آخر من است. اصحاب کل از استماع این بیان گریان و نالان و آن جناب بیش از سایر احباب گریه و نوحه و ندبه می فرمودند. سید مرحوم خطاب به شما فرمودند آیا تو راضی نیستی که من از این عالم بروم و بعد از من حق مطلق ظاهر شود؟ و این همان حق مطلق است که سید مرحوم به عموم اصحاب خود خبر داده و بشارت ظهورش را به کل فرموده

و به بعضی مژده داده که شما به لقای او فائز خواهید شد. و به دیگری امر فرمود که سلام مرا به او برسان و به دیگری که خوابی دیده بود و خواست خوابش را خدمت سید عرض کند فرمود خوابت را به من مگو، بعد از من هر کس خواب و تعبیر خواب تو را به تو فرمود او حق است. حال آن حق ظاهر و مصداق جمیع بیانات و اخبارات شیخ و سید مرحوم و جمیع کتب و صحف انبیا و اولیا و مظاهر تقی و آنچه از لسان تمام مرایای حاکمه عن الله به کلّ الحان در علائم و آثار ظهور بیان شده کلّ ظاهر و مصدق کلّ بر اولی الابصار با هر گشته و در این صورت حیف است که امثال آن جناب که محلّ خطاب بیانات و اشارات و تلویحات و تصریحات فرمایشات او بوده‌اند از چنین فضل عظیم و فیض موفوری محروم مانند و از حقّ محجوب گردند.

در این بین یک نفر از شاگردان حاجی کریم خان به اشاره و القای خود او کاردی را از آستین عبای حضرت اسم الله الاصلق داخل نمودند به قصد اینکه ایشان را در همان مجلس با حضور حکومت شهید نمایند. فوراً حکومت از مقام خود قیام نموده دست جناب مقدّس را گرفته از مجلس خارج نمود و ایشان را با خود به دار الحکومه برده محلی برای سکونت ایشان معین و اعلان نمود که از بعد هر کس از هر طبقه بخواهد ایشان را ملاقات نماید و از ایشان استفاضه کند باید بیاید به دار الحکومه. لذا خلق دسته دسته از هر گروه به آن مقام متوجه.

بعد یک ماه حضرت اسم الله عنوان حرکت و توجه به خراسان را فرمودند، حکومت مانع شد و فرمود چون عموم اهالی کرمان بر خلوص و محبت صمیمی من نسبت به شما مطلع و آگاه شده‌اند و همچنین بر حدّ عداوت و دشمنی حاجی کریم خان مطلع و آگاه هر گاه بخواهید به این زودی حرکت ننمائید و عازم نقاط دیگر شوید حمل بر بی‌کفایتی و عدم قوت و قدرت حکومت خواهند نمود و دیگر من نمی‌توانم در کرمان حکومت کنم. لذا شما باید چندی بمانید و هر کس هم بخواهد شما را ملاقات نماید با نهایت اطمینان بیاید و در دار الحکومه ملاقات نماید تا این توهم به کلی از اهالی زائل شود. آن وقت مختارید و مرا در مقابل اراده آن جناب اراده و اختیاری نه. لذا نظر به خواهش حکومت چهل یوم دیگر توقف فرمودند و امر الله را با نهایت قوت و قدرت به تمام اهالی آن بلد ابلاغ نموده بعد عازم خراسان شدند.

حکومت عاده چند نفر سواره همراه نمود تا از حدود کرمان گذشتند و در انجدک که یکی از منازل بین راه یزد و کرمان و خراسان است به حضرت قدّوس و باب الباب که الحقّ ملاقات هر یک از ایشان برای دیگری مایه فرح و انبساط روح و فؤاد بود ملحق شدند و هر سه چون یک روح و

یک جان متفقاً با نهایت روح و ریحان توجّه به خراسان فرمودند و در جمیع مدن و قرای عرض راه گمگشتگان بر فنا را به طریق هدی و شاطی عزّیقا دعوت و دلالت فرمودند و دائماً به جوهر اعمال حسنه و اخلاق مرضیه الهیه و ادله و براهین متقنه به تبلیغ امرالله و اعلاء کلمه الله مشغول بودند و در تمام راه با وجود تعرّض اعدا و ضوضاء جهلا به خصوص در فاران و جذبا و فروغ جمع کثیری به شرف عرفان مشرف و به فیض ایقان فائز نمودند تا آنکه وارد مشهد شده در خیابان علیا در بیتی که از آن زمان الی الآن موسوم و معروف به بایه است منزل نمودند و اهالی خراسان دسته دسته فوج فوج به زیارت و ملاقات ایشان مشرف می شدند و کلّ را به حقّ و ظهور او دعوت می نمودند تا آنکه صیت و صوت دعوت ایشان منتشر و مشتهر شد و جمهور جهلا و اهالی آن ارض مهاجم و عموم اشرار در هجوم و رجوم بر ایشان متحد و متفق و ضوضای غریبی مرتفع و جمع کثیری حول آن بیت مجتمع و کلیّه قصدشان این بود که به تمام ساکنین آن بیت به خصوص آن نفوس قدسیه و هیاکل مجرّده و آنان که حول ایشان مجتمع کلّ را به قتل رسانند. ناچار لاجل حفظ ضعفا دوازده نفری از اقویا با شمشیر برهنه و نعره یا صاحب الزّمان بیرون رفته بر آن قوم حمله نموده اشرار را فرار داده عموم مهاجمین را تا صحن مطهر که تقریباً دو هزار قدم است متفرّق و مشتت ساخته مراجعت نمودند ولی کسی را نکشتند و صدمه ای بر احدی وارد نیاوردند و مقصودشان اظهار قدرت خود و اثبات ضعف و سست عنصری دیگران بود.

بعد از وقوع این قضیه صام صام روسی که نایب الایاله بود با نهایت محبّت و مهربانی پیغام داد و استدعا نمود که خوبست شما به خواهش من چندی سفر کنید و راضی نشوید که در زمان حکومت من فتنه و فساد بزرگی برپا شود و من در آن هنگام تکلیف خود را ندانم و متحیر مانم، چه من مسیحی هستم، نه از شما هستم و نه بر شما ولی شماها را برای حسن اخلاق دوست دارم و از شما دوستان خواهش می کنم که در سال نیابت من چندی سفر کنید که مبدا فتنه و فساد بزرگی برپا شود. حضرت قدّوس و عموم اصحاب استدعای بی غرضانه او را پذیرفته خواهش او را قبول نموده با جمعی از یاران مجرّد حقیقی صمیمی خود حرکت فرمودند و در صورت حرکت و قبول مسافرت قصدشان این بود که به هیئت اجتماع عازم ماکو شوند و به لقای محبوب خود نائل گردند و در طریق در تمام نقاط به تبلیغ امر مشغول باشند چنانچه بعد از حرکت در تمام مدن و قرای خطّ راه ندای حقّ را بلند نموده به سمع کلّ رسانیدند. مخصوص در نیشابور و معموری و سبزوار در شش فرسنگی سبزوار در محلی که موسوم به [جای یک کلمه در نسخه مورد استفاده خالی مانده] است

به زیارت توقیع مبارک نقطه اولی که به واسطه جناب ملا احمد معلم حصاری به افتخار حضرت قدّوس و جناب باب الباب و جناب مقدّس رسیده بود مفتخر شده حسب الامر چنانچه در آن لوح نازل هر سه عمامه سفید از سر برداشته عمامه سبز بر سر نهادند و عموم اصحاب و اهل آن قریه را شربت مرحمت فرمودند.

در سبزوار و میامی جمعی از اعیان و بزرگان آن محل را هدایت نمودند و بعد وارد بدشت شده در آنجا به سبب ورود حضرت بهاء الله و جناب طاهره و وصول خبر فوت محمّد شاه دوازده یوم در آن نقطه توقّف نمودند و وقایع آنجا در مقامات اخیری مرقوم و مذکور. و بعد از بدشت با اصحاب حرکت نموده قصدشان این بود که چون راه طهران به سبب فوت شاه ناامن بود از طریق مازندران، رشت، گیلان به حدود آذربایجان توجّه نمایند. چون به بارفروش رسیدند ایشان را بعد از اینکه چون شاه فوت شده و ما در این موقع از هیئت اجتماع خائفیم از ورود در شهر بارفروش منع نمودند. ناچار در خارج شهر در کاروانسرای سبزه میدان منزل نمودند و چند یوم در آنجا متوقّف و به سبب حسن اخلاق و اعمال و اقوال عموم اهالی از اعالی و ادانی با آنان مراوده و معاشرت می نمودند و صیت و صوت علو مقامات علم و فضل و رفتار و گفتار و حسن اخلاق ایشان و مراوده خلق با ایشان در شهر منتشر گردید. لذا جهلای معروف به علم آن ارض پیغام دادند که حرکت نمایند و دیگر در آنجا نمایند و ضمناً محرک فساد شده خلق را اغوا نمودند و به اذیت ایشان واداشتند.

بعد از دوازده یوم به سبب صدمات وارده و تعرضات عامّه از آن نقطه حرکت نمودند. سعیدالعلمای بارفروشی چون بر دعوت و دلالت و مظلومیت آنان مطلع بیش از سایر جهلا خلق را بر ضرر و اذیت ایشان اغوا می نمود به درجه ای که حین حرکت اموال ایشان را اخذ می نمودند و بعد از حرکت به فاصله سه چهار ساعت چهار نفر از اصحاب را شهید کردند و هر قدر خبر ظلم و تعدی و قتل و غارت آنها را به جناب باب می دادند می فرمودند صبر کنید. از جمله آن چهار نفر شهید یکی میرزا محمّد حسن اخوی جناب باب الباب بود. چون خبر شهادت آن جوان به ایشان رسید عنان اسب خود را به قصد حمله بر آن جمع مهاجم گردانید و فرمود احدی با من نیاید ولی جناب مقدّس و میرزا محمّد حسن اخوی جناب مقدّس و هفت نفر دیگر از اصحاب خراسان با ایشان مراجعت نمودند و تا وسط شهر بارفروش عموم اشرار را تعاقب نمودند. آنان رو به هزیمت گذارده کلّ فرار نمودند و با وجودی که این هیاکل مقدّسه را از اطراف بامها تیرباران می نمودند ولی احدی کشته و مجروح نشد الا اینکه خراش کوچکی بر گونه جناب باب پیدا شد و چند قطره خون جاری

گردید.

در این موقع سعیدالعلمای بارفروشی خسرو قادیکلای را خواسته به او نوشته‌ای داد که جان و مال این نفوس بر تو حلال است. آن ظالم طماع غدار یا پانصد نفر سواره و پیاده ایشان را تعاقب نمود و تفنگچی‌ها را مأمور نمود که در جنگل همه را شهید کنند. جناب یاب الباب و اصحاب چون چاره‌ای ندیدند همین که به نقطه وسیعی رسیدند خسرو را به نزدیک خود طلبیده فرمودند مقصود تو از این حرکات و اقدامات چیست؟ نوشته سعیدالعلمای را نشان داد و گفت به موجب این نوشته جان و مال شما بر من حلال و گواراست. او را نصیحت فرمودند که این عمل برای تو صواب نیست بلکه خطائی اعظم از این نه. گفت پس من دست خالی نمی‌روم. فرمودند هر چه می‌خواهی بخواه. چند رأس اسب و چند قبضه شمشیر و قدری جواهر و چند طاقه شال خواست. فرمودند بسیار خوب می‌دهم. به آنچه خواست اکتفا ننمود، بعد هم میرزا محمد کاظم ابن میرزا محمد باقر هروی را برای پیشخدمتی خود تمنا نمود. فرمودند این ممکن نیست. اصرار کرد، ناچار یک نفر از اصحاب به اشاره جناب باب از کمر او خنجر کشید و جگرگاه او را درید و بعد او را در همان نقطه پارچه پارچه نمودند و بعد حسب الامر اصحاب آنچه با خود داشتند در همان نقطه ریختند و سواره و پیاده خسرو را تعاقب نموده جمعی را کشتند و طعمه شمشیر نمودند و جمعی دیگر به جنگل زده به سمت دریا فرار نمودند. خلاصه جمعیت کثیر او را این عده قلیل محو و نابود ساخته بعد نظر به مال به شیخ طبرسی وارد و در آنجا مدت چهارده ماه به شرحی که در تواریخ مرقوم محصور بودند.

بعد از جنگ‌ها و تحمّل شدائد و بلاهای لاتحصى - من جمله آن عسرت‌ها آنکه مدت هفت شبانه روز به آب تنها به سر بردند - آن حزب قلیل بر چند کثیر کوره بعد کوره غلبه و استیلا یافتند به شأنی که تمام اهالی مازندران بل خلق ایران از ظهور شجاعت و غلبه و سطوت آنان مضطرب و هراسان تا آنکه نواب مهدی‌قلی میرزا از طریق عجز و انکسار عنوان صلح نمود و قسم یاد کرد و قرآن مجید را مهیور نمود که دیگر طرفین تعرض یکدیگر نمایند و با نهایت صلح و صلاح و محبت و فلاح با یکدیگر حرکت نمایند و محفل انس یارایند. با این اساس خدعه و تزویر ایشان را با نهایت توقیر به اردو به محل خود دعوت نمود و محل ورود حضرت قدوس و یازده نفر از وجوه نفوس مقدم را در سرایرده مخصوص خود قرار داد و برای سایر اصحاب در خارج محل معین نمود.

بعد از صرف ناهار از حضرت قدوس خواهش کرد و گفت بفرمائید اصحاب شما محض رفع اضطراب و توهم اهالی مازندران خلع سلاح کنند تا کل بدانند که مقام آشتی و دوستی واقعی

صمیمی است و بعد از خروج از خاک مازندران اسلحه ایشان به موجب ثبت و سیاهه تسلیم خواهد شد. حضرت قدّوس بعد از این عنوان به کلمه انا لله و انا الیه راجعون ناطق و امر فرمودند کلّ اسلحه خود را تسلیم به گماشتگان او نمایند. در حین ناهار آورده به دعوت او اصحاب هر یک قدری میل فرمودند. بعد چون اطمینان یافت که حضرات خلع سلاح نموده‌اند از پیشخدمت خود سؤال کرد حضرات از همه جهت حاضر و مهیا هستند؟ عرض کرد بلی. فوراً برخاست و از چادر خارج شد. بعد از خروج او به قدر ده دقیقه صدای شلیک بلند شد و چون اطمینان حاصل نمود امر کرد یک فوج سرباز دور آن مظلومان را احاطه نموده تیرباران نمودند و غالب اصحاب را در مدّت ده دقیقه شهید نمودند و بعد جناب قدّوس و یازده نفر دیگر که از اصحاب کبار بودند غلّ و زنجیر نمودند و آنچه بعد بر هر یک وارد در تواریخ مسطور و مذکور.

و حضرت اصدق و نواب لطف‌علی میرزا را به حسین خان پسر نظر خان کرادلی [کذا در اصل] که در یکی از جنگ‌ها کشته شده بود دادند که ببرد در عوض خون پدر پیش خواهر و مادر خود برای تسلی خاطر آنان بکشد. پسر نظر خان ایشان را به محلّ خود که تقریباً ده دوازده فرسنگ راه بود آورده ولی در طریق فرسنگ به فرسنگ در هر نقطه علمای آن نقطه را جمع نموده با حضرت اسم الله الاصدق در حالتی که ایشان سر و پای برهنه با زنجیر ایستاده بودند امر می نمود گفتگو و محاوره نمایند. جناب مقدّس بعد از آن صدمات وارده و ریاضات شاقّه و حالت اسیری در زیر زنجیر ایستاده آنچه از آیات و احادیث و اخبار و مسائل مشکله از ایشان سؤال می نمودند با نهایت روح و ریحان جواب می دادند به شأنی که کلّ والده و حیران می شدند. در حالتی که حضرت اصدق قائم و علما و اعیان آن محلّ جالس بودند ایشان را مرتخص می کرد و بعد از غیاب ایشان از علمای آن محلّ سؤال می نمود که آیا کشتن چنین شخصی شرعاً و عدلاً جایز است یا نه؟ عموماً جواب می دادند خیر، جایز نیست. اگر این شخص کافر هم باشد حیف است کشتن چنین کافری چه که ما از هیچ عالم متبحری این بیانات و تحقیقات و اقامه براهین و بیّنات را ندیده و نشنیده‌ایم.

خود شخص حسین خان هم از کثرت شنیدن بیانات ایشان به کلی حالش منقلب و از قتل آنان منصرف شده بعد از ورود به محلّ خود به کسان و بستگان پدر اظهار نمود که این دو نفر را مهدی‌قلی میرزا به من داده که روبه‌روی شما در عوض خون پدر یکشم ولی قضیه از این قرار است که تمام علما و دانشمندی که با این شخص ملاقات و گفتگو نموده‌اند و بر مراتب علم و فضل و تقدیس و بزرگواری ایشان پی برده‌اند کلّ مرا از قتل این نفوس منع نموده‌اند و ابداً جایز ندانسته‌اند

که خون این اشخاص ریخته شود، در این صورت رأی شما چیست؟ کلّ جواب دادند ما هم داخل به قتل ایشان نمی‌شویم. لذا حسین خان یک نفر سوار به طهران نزد مهدی قلی میرزا فرستاد که ما از خون پدر خود گذشتیم و این دو نفر را نخواهیم کشت. هرگاه حتماً باید کشته شوند شما اینها را به طهران بخواهید و در آنجا خود دانید چه که مهدی قلی میرزا هزار تومان سند از حسین خان گرفته بود که اگر آن دو نفر را نکشد هزار تومان بدهد. لذا ناچار این پیغام را به او داد و سند خود را از او مطالبه نمود. بعد از چند یوم خبر رسید که آن سوار از طهران برگشته و سند را آورده، بناست حضرات را به طهران برده در آنجا شهید نمایند. از این قضیه جوان چوپانی عوض محمد نام که در حبس مراوده داشت و به دلالت و هدایت حضرت اصدق تصدیق امر نموده بود مطلع شده مطلب را به ایشان رسانید و عرض کرد خو بست شما فرار کنید و اگر هم بعداً دستگیر شدید نهایت همان خیالی است که درباره شما دارند و اگر سالماً به محلّ و مقام امنی رسیدید مقصود حاصل.

جناب اصدق از کثرت ضعف و صدمات و مشقات وارده قادر بر حرکت نبودند تا چه رسد به فرار. نواب والا لطف علی میرزا چون دارای بنیه قوی بود اصرار نمود و گفت چاره‌ای جز فرار نیست و از قضا آن شب چون زنجیربان به امر حسین خان برای سرکشی خرمن‌ها رفته بود هیچ یک زنجیر نداشتند و مقید نبودند. چون پاسی از شب گذشت به اشاره آن جوان شبان که در آن شب به این نیت در حبس نزد ایشان مانده بود متوکلاً علی الله حرکت نموده از راه غیر معمولی که آن جوان نشان داده بود رفته شب‌ها در جنگل برخس و خار راه می‌رفتند و روزها در پناه درختی قرار گرفته تا بعد از چهارده یوم با سر برهنه و پای مجروح به میامی رسیدند. چند یوم در آنجا توقّف نموده بازماندگان شهدای آن محلّ را ملاقات نموده شرح شهادت آنان و تمام قضیه مازندران را به آنها رسانیده - چون سی و شش نفر از میامی در قضیه قلعه مبارکه شهید شده بودند - بعد از آنجا پای پیاده با لباس‌های مبدل به سمت مشهد حرکت نمودند و در آن حال در تمام نقاط به تبلیغ امر مشغول بودند و در طریق جمع کثیری را هدایت فرمودند.

وقتی به مشهد رسیدند که سالاریاغی و اردوی دولتی اطراف شهر را محاصره نموده بود. چندی در اردو در چادر عبدالعلی خان سرتیپ مراغه‌ای که از مؤمنین اولیه بود و در امر الله در منتهای ثبوت و رسوخ و در خلعت و نصرت به تمام همت و قوت و قدرت قائم بود به سر بردند. و چندی نیز در قریه کاهوخرمند از محالّ مشهد در بیت یکی از اصحاب گذراندند و بعد از افتتاح شهر وارد مشهد شدند و حین ورود به اسم بابی موسوم و در تمام خراسان معروف و دائماً محلّ لعن و طعن و ضرر و

ستم عموم بودند. و مکرر به اغوای جهلا خانه‌های ایشان را خراب و اموالشان را غارت و اهل و عیال و اطفال کبیر و صغیر ایشان را اسیر و دستگیر و سنگبار می‌کردند. و سال‌ها خود و ابنا و بستگان‌شان در بیابان‌ها و کوه‌ها و مغاره‌ها و خانه‌های خراب بلاقوت به سر می‌بردند ولی در کلّ حال حقّ را شاکر و به ذکر و ثنای او ذاکر و بر تبلیغ امر و خدمت و نصرت امر او قائم بودند و در نشر نفحات او به قوّة استقامت و توکل اهتمام تامّ می‌فرمودند به قسمی که آنی غفلت نمی‌نمودند.

و بعد از سنه هفتاد و هفت با جمعی از بستگان به دارالسلام بغداد سفر نمودند و در آنجا به زیارت و لقای مبارک حضرت بهاء‌الله مشرف و بعد چهارده ماه فوز به لقا و مواهب و الطاف لا تحصی و مشاهده آیات کبری و مصادیق بیانات و مواعید نقطه اولی به خطاب کلمه قد تمّ میقات و قوفکم لدى العرش مخاطب گردیده حسب الامر برای اعلاى کلمه الله و حفظ و صیانت احباء الله به خراسان مراجعت نمودند. و بعد از دوسه سنه توقّف در آن دیار و قیام بر اعلاء کلمه الله و قبول عالم عالم بلایا و شدائد و مصائب کبری حکمران خراسان سلطان مراد میرزا به تحریک حاجی کریم خان کرمانی و اغوای هفده نفر از جهلا ایشان را دستگیر و اسیر نموده بعد از هفت یوم توقیف در دار الحکومه با دو نفر دیگر ملاً علی اصغر و میرزا نصرالله و چهل نفر دیگر از اسراء ترکمانیه سر و پای برهنه در هوای زمستان و شدت طوفان به طهران فرستاد.

مدّت دو سال و چهار ماه در انبار طهران زیر زنجیر گران به سر برده و در هر حال در نهایت شوق و شغف و سرور به تبلیغ و ترویج امر مشغول چنانچه در نفس انبار جمع کثیری قریب به چهل نفر از محبوسین را به شریعه ایمان وارد نمود و در آن مدّت هر قدر بعضی از علما و وزرا و ارکان دولت خواستند واسطه استخلاص ایشان شوند و از علما و امنا و امرا به ایشان نوشتند که شما دو کلمه به ما بنویسید و ما را واسطه قرار دهید تا به شاه عرض کنیم و وسیله استخلاص شویم نپذیرفتند و در جواب نامه‌های کلّ نوشتند "انّ طلب المحتاج من المحتاج قبیح" و ابدأ به احدی اعتنا نمودند تا آنکه بعد از دو سال و چهار ماه میقات و قوف در حبس منقضی گردید و نفس سلطان به صرافت طبع ایشان را رها نمود.

بعد از وصول دستخطّ شاه فرمود من عهد کرده‌ام تمام این محبوسین را با خود ببرم و مادام که این نفوس در حبس باشند من هم خواهم بود و با اینکه جمعی از ارکان دولت محض اظهار مراحم ملوکانه به انبار آمده برای اینکه ایشان را در نهایت احترام با خود ببرند ابدأ قبول ننموده در نهایت قدرت و قوّت فرمود که ما باید در قول صادق و بر عهد خود ثابت باشیم. وزرا و امنا دولت با کمال

حیرت مراجعت نموده این قضیه را به عرض شاه رسانیدند. شاه نیز اظهار حیرت و تعجب نمود و امر فرمود بیرون اسامی تمام محبوسین و تقصیر و علت بودن آنان را در حبس نوشته به عرض برسانند. حسب الامر نوشته تقدیم حضور نمودند. شاه بالای اسم چهل نفر به قلم خود "م" که علامت مرخص است نوشت و سه نفر را "ب" اشاره به اینکه باشند و از قضا آن سه نفری از دولت بودند و دوشب قبل از این قضیه وارد انبار شده بودند و جزء معاهدین نبودند.

خلاصه دومرتبه امناء دولت آمده ایشان را ابتدا به نظارت‌خانه که محلّ عین الملک بود بردند. در آنجا اظهار فرمود که این محبوسین که بعضی هفت سینه در حبس دولت بوده‌اند و از هر جهت در عسرت و برهنه و عریانند باید پوشیده شوند و به راحت به وطن خود رجوع نمایند. باید امناء دولت از طرف خود مخارج و ملبوسی که در این هوا ایشان را کفایت نماید حاضر و موجود نموده کلّ را در نهایت فرح و سرور به اوطان خود روانه نمایند. و این عمل مبرور و مشکور در تمام نقاطی که وطن و محلّ اقامه آنان بود حبه علم و عرفان و ایمان و ایقان به مظهر رحمان را غرس نمود و الی الابد ثمراتش ظاهر و اثراتش باهر بوده و خواهد بود چنانچه الآن نیز اولاد و قبیله و عشیره آنان به ذکر حقّ ذاکرند و نفوسی که به اسم حقّ موسوم و به حبّ او معروفند دوست می‌دارند و رعایت و محبت و خدمت کلّ را منظور دارند. این است شأن مبّغین و آیت و علامت انقطاع منقطعین، طوبی للفائزین.

و بعد خود ایشان از منزل عین الملک بیرون آمده سه شب با جمعی از ابرار که با ایشان از انبار خارج شده بودند در مسجد محمّد خان سپهسالار به سر بردند و نوزده یوم در بیت حضرت والا محمّدولی میرزا که از زمان ایالت خراسان به ایشان اظهار خلوص می‌نمود بودند. در آن نوزده یوم جمعی از علما و وزرا و امنای دولت را ملاقات نموده به هر یک به قدر استعداد او آنچه باید القا نمودند و در آن بین شبی از شب‌های احیا به حسب فرمان شاه در منزل عین الملک با حضور جمعی از شاهزادگان عظام و با اعظام علماء طهران امثال ملاً میرزا محمّد اورمانی و ملاً علی کنی و سید اسمعیل بهبهانی و سید سنگلجی ملاقات فرمودند.

بعد از ورود و اداء رسوم چون هر سؤالی سهل ولی جواب بر وفق حقیقت و صواب بسیار مشکل است هر یک از آن علما بر دیگری سبقت بسته به زعم خود به سؤال از مسائل مشکله معضله از اخبار و احادیث و آیات شریفه قرآنیّه پرداختند. جناب مقدّس با هیمنت و قوّت و قدرتی که فوق آن متصوّر نه مصداق کلمه "العالم اذا سکت فهو بحر عمیق و اذا تکلم فهو بحر موج" را بر کلّ ظاهر

فرمود و قریب نه ساعت وحده متکلم و به تمام سؤالات ایشان جواب فرمود. بعد مجدالدوله که یکی از حضار بود فرمود مگر کسی که دو سال و چهار ماه در انبار شاه باشد چقدر قوه تکلم دارد؟ حال خوبست جناب عالی از آقایان سؤالاتی بفرمائید تا ما از طرف ایشان هم مستفیض شویم. جناب اصدق قدری تأمل فرمود. مجدداً شاهزاده اصرار نمود. جناب مقدس تفسیر آیه شریفه "انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال" الی آخر آیه را از ایشان سؤال فرمود که مقصود از این امانت چیست؟ سید سنگلجی چون از دیگران قوی و جری‌تر بود فرمود معلوم است که مراد نماز است. جناب مقدس فرمود کدام صلوة مراد است؟ عالم مذکور فرمود مگر چند نماز داریم، معلوم است که همین نماز است. جناب مقدس فرمود برای جبال جماد که در ظاهر قوه و استعداد قیام و قعود و رکوع و سجود نیست که بیچاره بتواند از عهده این امر مؤکدی که عمود دین است برآید و چگونه این حکم از طرف حاکم عادل حقیقی بر او تعلق خواهد یافت؟ در این مقام اهل مجلس بعضی متبسم و برخی متحیر و متفکر و چون مهد علیا مادر شاه و جمعی از بانوها در اطاق جنب آن اطاق جالس و مستمع بودند لذا آقایان علما به قدر استعداد خود [افاضاتی نمودند]. بعد جناب مقدس حسب خواهش شاهزاده در تفسیر آیه بیاناتی فرموده مجلس منقضی شد و آقایان تشریف برده ولی جناب مقدس بودند.

یوم بعد عین الملک راپورت آن شب را به عرض شاه رسانید و آنچه گذشته بود معروض داشت. شاه بسیار متحیر و متغیر شده مکرر فرمود لا اله الا الله، حسام السلطنه چرا چنین شخص عالمی را به انبار پادشاه اسلام فرستاد و بعد دستخطی صادر و دواسب سواری مخصوص و مبلغی نقد برای حرکت ایشان معین فرمود. جناب مقدس دو یوم بعد نامه مختصری در مقام تشکر و امتنان از مراجع و الطاف ملوکانه مرقوم نموده با دستخط اعلی حضرت نزد عین الملک که حامل آن بود فرستاد و از شخص صرافى موسوم به آقا محمدعلی مبلغی به عنوان دین اخذ نموده عازم خراسان شد. مادر شاه نیز یک دست لباس ممتاز عربی که مناسب حال نوع ایشان بود فرستاد، قبول نفرمود و بدون اعتنا به احدی با طفل صغیر هم‌زنجیر خود و سه تن از ملازمان توجه به خراسان نمود و در طریق به تبلیغ بلیغ مشغول.

بعد از ورود به خراسان و سه سه توقف در آن سامان و اعلان انتشار امر محبوب امکان حسب الامر مراجعت به طهران و محرمانه جسد اطهر انور نقطه اولی را از محلی به محلی نقل نمودند. بعد عازم کاشان و اصفهان و یزد شده در هر نقطه قلیل مدتی برای تبلیغ امر الهی و اصلاح و انتظام امور

آن نقطه توقّف فرموده در هر نقطه جمعی به هدایت و دلالت ایشان مهتدی. مخصوص در اصفهان و یزد جمعی از افغان من جمله افغان کبیر حاجی میرزا سید حسن و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بانی مشرق الاذکار مدینه عشق آباد و بعضی از بستگان آنان که در امر توقّف داشتند کلّ به شریعه دین و مقام مبین وارد و شاهد تمام این بیانات و قصص و حکایات در الواح مقدسه ایشان از قلم محبوب امکان نازل و چون مراد اختصار بوده در این موقع متعرض بیان بیانات منزل آیات و آنچه از قلم مرکز عهدش در مقام علو مقامات او نازل نشده و به عهده قارئین الواحات قدسیه الهیه که حرفی از آن جمیع متوجهین به افق امر الهی را الی آخر الذی لا آخره کافی است گذارده که به قدر طلب و قوه رجوع به آن کلمات عالیات نمایند.

و بعد از یزد از طریق طبس که از آن تاریخ موسوم به جذبا است عازم خراسان و در تمام نقاط به ترویج امر و اعلاء کلمه مشغول. بعد از ورود خراسان مدت شش سنه لیلاً و نهاراً در نهایت جدیت و اهتمام تام بر نشر نفحات الهیه و اعلاء کلمه او قائم و دائماً به شدائد کبری و لعن و طعن جهلا و تعرض اعدا مبتلا، آنی از هجوم و رجوم مظاهر بغی و فحشاء آسوده نبوده در آخر ایام از کثرت محن و آلام با نهایت ضعف و ناتوانی منزوی و در حالت انزوا تمام طلب و تمنای او این بود که به لقای محبوب خود مشرف شود و در کلّ آن ذکر و وردشان اینکه ثمره وجود حصر به عرفان حق و تشرف به لقای او و قیام بر خدمت و نصرت امر است.

تا آنکه صبح امیدش دمید و مزده فوز به لقایش رسید و بغتة لوح امنع اقدسی به اثر قلم اعلی به افتخار آن ساذج وفا به این عنوان نازل، قوله عز کبریائه:

"ان یا اسمنا الأصدق توجه الی المنظر الأكبر منقطعاً عن العالمین. اذا سمعت النداء ضع الوری عن وراک مقبلاً الی الله العلی العظیم. ان اسرع و لا توقّف لعلّ تری نفسک فی هذا المنظر الکریم. ان اقبل علی شأن ینبغی للاقبال الی الفرد الخیر و بقلب لا یخطر فیہ الا ذکر الی العزیز البدیع کذلک امرت من لدن مقتدر قدیر. توجه علی شأن یتوجه بتوجهک حقایق الأشياء کأهلک کذلک یا مرک مالک الأسماء انه لهو الأمر علی ما یرید" الی آخر بیانه العزیز.

بعد از وصول این لوح مبارک اعلان عام فرمود که هر کس می خواهد بیاید و مرا ملاقات نماید. از جمیع طبقات برای ملاقات و وداع با ایشان حاضر، از یار و اغیار هر یک را به نوعی وصیت و نصیحت می نمود و کلّ از اثر بیانات او متأثر و متحسّر و بعضی گریان و نالان، جمعی برای حرکت

با ایشان حاضر و مصمّم ولی چون در طئی لوح مذکور امر مبارک بر ملازمت یک نفر با ایشان صادر لذا هر یک جدا جدا رجا می نمود که او را اختیار نمایند. در این بین یک نفر از احبّاء ارض هاء میرزا جعفر نام از مقام خود قیام نموده کاردی را از کمر دیگری ربوده قسم یاد نمود که اگر مرا قبول ننمائید و همراه نبرید خود را خواهم کشت. ناچار برای همراهی او را اختیار فرمود و همان یوم وصول لوح مبارک بعضی در خارج مدینه به ایشان رسیده وداع نمودند در حالتی که موقن بودند که این ملاقات آخر است چه که عبارت لوح مبارک حاکی از این مقام بود. و از کثرت نوحه و ناله احباب فرمود اگر همه شما چنانچه باید متحد شوید من همه شما را با خود می برم و عندالله مقبول خواهد بود. خلاصه در نهایت سرعت حرکت فرمود.

ابن ایشان تا سبزواری ملازم رکاب بود. حین مفارقت مراجعت جزئی وجهی تقدیم نمود، سؤال نمودند چیست؟ عرض کرد. فرمود زادی توکلی و حزبی اعتمادی و جندی هی الوصل بالله. خلاصه با این حال تجرد و انقطاع حقیقی روحانی از طریق شاهرود و بادکوبه توجّه به ساحت مقصود فرمود و خود را به لقای محبوب خود در عکا رسانید و بعد از ورود و نیل به مقصود مشمول عنایات و کرامات مالانهایه سلطان احدیه گردید و به عوالمی مرتقی و به معارجی عروج فرمود که جز قلم قدم و مرکز عهد او قادر بر ذکر و بیان آن نه. و بعد چهار ماه به این خطاب مخاطب:

ان یا اسمی الأصدق ان اشکر بما احضرناک لدی العرش و اسمعناک و اریناک انوار وجه
رتک العلی الفرد الواحد العظیم و ارجعناک لتذکر الناس بما رأیت و عرفت و تدعوهم
بالاستقامه الکبری لثلاً تزلّ اقدامهم من نفاق کلّ مدع اثیم. یا اسمی تذکر فی کلّ یوم ما
وضیناک به فی الحضور انّ رتک لهو العلیم الخبیر. علیک بهائی و رحمتی و عنایتی الّتی
احاطت العالمین.

سجع مهر مبارک: "انه لبهاء الله لمن فی ملکوت الامر و الخلق و مصباح الهدی لمن فی
السّموات و الارضین."
و در لوح اخری نازل:

"ان یا اسمنا الأصدق قد شربت ریحی اللّقاء اذ کان مالک الأسماء فی الزّوراء و مرّة اخری
کوثر الحیوان اذ کان ملیک الامکان فی هذا السّجن العظیم. قد توجّهت الی الله باذن من عنده

واقبلت الی مقبل العالم الی ان دخلت فسطاط القدم الّذی فیہ ارتفع نداء الله ربّ العالمین و حضرت لدی العرش و سمعت و رأیت ما هو المسطور فی لوح الله ربّک العلیّ العظیم و طففت عرش الله من قبل الّذین اقبلوا الیه و آمنوا به اذ ظهر بسلطان مبین کلّ ذلك من فضله علیک انّه لهو الغفور الکریم. ان ارجع الی الدیّار بنفحات الله و آیاته و ذکر الأجاب من لدن ربّک العظیم الخیر. لا تنس ما وصّیناک فی الحضور ان اعمل بما امرت به ان ربّک لهو السّميع البصیر" الی آخر بیانه الاعلیّ.

متّم این لوح مبارک در کتاب مجموعه الواح مسطور. و بعد از طریق موصل و بغداد توجّه به ایران فرمود و در تمام نقاط ذهاباً و اياباً به نشر نفحات و تبلیغ امر منزل آیات و مظهر بیّنات و ذکر نصایح و بیان فرمایشات او مشغول و در جمیع مقامات مایه بهجت و مسرت قلوب احبّاً بود و علّت فرح و انبساط عموم اصفیا. تا اینکه با نهایت ضعف و ناتوانی وارد همدان شد. در آنجا دوازده یوم توقّف فرمود و با آنکه در تمام ایام توقّف مریض و علیل بود هر واردی را به حقّ دعوت می نمود و هر سائلی را در نهایت فصاحت و بلاغت اجابت کرده جواب کلیّه سوالات او را می داد و با کمال روح و ریحان بذر معارف الهیه در مزارع قلوب و افئدة اهالی آن سامان [پخش] نمود به شأنی که ائمار و آثار آن علی ممرّ القرون و الاعصار باقی و دائم و برقرار خواهد بود.

و یوم دوازدهم که ضعف در منتهی درجه مستولی مستخدمین و همراهان را احضار نمود و لباس های بسیار تمیز ممتاز خود را خواست، تجدید لباس کرد و عطر و گلاب مفرطی استعمال فرمود و به همراهان خود فرمود ساعتی مرا تنها بگذارید. محض اطاعت کلّ از اطاق خارج شدند. بعد یک ساعت ایشان را طلید و به یکی از ایشان فرمود لباس مرا بکن. همین که یک دست را از آستین بیرون آورد فرمود بس است، دیگر لازم نیست، و فوراً با قلب سلیم تسلیم شده از دار فنا به افق اعلیّ و ملکوت بقا و مقامات قرب و لقای محبوب توجّه فرمود. محلّ تربت او در همدان در بقعه شاهزاده حسین است و حسب الامر امر حقیقی محلّ توجّه یاران و طواف عموم اهل ایمان و ایقان است. و بعد از صعود و ارتقاء ایشان به سماء قرب رحمن چند زیارت از قلم قدم مخصوص ایشان نازل، مختصر آنها اینست:

هذا ما نزل من قلمي الأقدس لاسمى المقدس الذى اودعناه فى ارض الهآء والميم عليه بهآء
الله رب العالمين

بسمه الذى به ماج البحر وهاج العرف

البهآء المشرق اللآتح من افق سمآء عناية مالک القدم والاسم الأعظم عليك يا اسم الله
الأصدق الأقدم وذكره بين الأمم. اشهد أنك ما توقفت اقل من آن اذ ارتفع الندآء بين الأرض
والسمآء اقبلت وسمعت واجبت وسرعت الى ان فزت بما كان مسطوراً من القلم الأعلى و
مذكوراً فى كتب الله مولى الورى. يا اسمى افرح فى الرفيق الأعلى بما توجه اليك وجه مولى
الأسمآء ومالك ملكوت البقآء الذى ما عجزته جنود الأمراء ولا اعراض العلماء. نذكر فى كل
الأحيان اولياء الرحمن الذين ما اضعفتهم قوة الأقيآء وما خوفتهم سطوة الأعدآء قاموا وقالوا
الله ربنا ورب العرش والثرى ومالك الآخرة والأولى. يا اسمى انا نذكر اذ اشرفت لك شمس
الاذن من افق سمآء امرى وتوجهت الى ملكوتى بوجه توجهت به الكائنات وبخضوع خضعت
له الممكنات. اشهد أنك خرجت من بيتك مقبلاً الى جيروت البقآء والدروة العليا وقطعت
البر والبحر الى ان حضرت لدى الباب وسمعت ندآء ربك الوهآب فى المآب الذى خلقت
الآذان لاصغائه والأفئدة والقلوب لادراكه ورأيت افقه وفزت بلقآء من منع الكليم عن لقائه
اذ قال ارنى انظر اليك. انت الذى اخذت الرحيق المختوم باسمى القيوم وما منعك ظلم
القوم عن ذكر اليوم. اخذت كأس محبة ربك مالک الایجاد وشربت منها امام وجوه العباد.
بذلك ورد عليك ما ناح به اهل الجيروت وسكان مدائن الملكوت. نشهد بمصيبتك توقف
قلم ربك مالک ملكوت الأسمآء وركدت الأنهار فى الجنة العليا. بك هدى الله عياده الى
صراطه المستقيم والنبأ العظيم وامره المحكم المتين. رحم الله عبداً شرب رحيق بيانك و
سمع ذكرك وسرع الى تربك وزارقبرك وقرء تلقآء الرمس ما نطق به القلم الأعلى فى سجن
عكآء. طوبى لك ولمن تمسك بك فى سبيل الله رب العالمين ومالك يوم الدين.

سبحانك اللهم يا الهى وسيدى وسندى واله الملك والملكوت ومالك مدائن الحكمة و
الجيروت استلك باصبع قدرتك و ارادتك التى بها دارت افلاك البيان بين ملاً الامكان و
بالآلى بحر علمك و ظهورات عظمتك فى ناسوت الانشآء وبهذا القبر الذى جعلته مطاف
عبادك وخلقك بأن تغفر لى ولأبى وامى ولمن سرع الى باب عظمتك وامام كرسى
ظهورك أنك انت الذى لا تمنعك ضوضآء العباد ولا سطوة فراغنة البلاد تحكم ما تشآء

بأمرک المحکم المتین لا اله الا انت المقتدر العزیز العظیم.

[در لوح دیگری نازل:] اول نور انار من افق البقاء و اول عرف نضوع من قميص رحمة مالک الأسماء علیک یا ایها العبد الناظر الی الأفق الأعلى اشهد انک سمعت النداء واجبت مولیک القديم و اقبلت الی الوجه اذ اعرض عنه العباد و اعترفت بالیوم الذی نزل فی الکتاب. طویب لک ثم طویب لک و لمن اقبل الیک و زار مرقدک المنیر. اشهد انک شربت الریحق المختوم من ابادی عطاء ربک المهیمن القیوم الذی ینطق بالحق انه لا اله الا هو المقتدر العزیز الخبیر. انا ذکرناه فی مقامات اخری انه لهو الموقی العلیم.

[در لوح دیگری نازل:] البهاء علیک یا من بک انار افق الايمان و توجه المقربون الی الله رب ما کان و ما یكون اشهد انک شربت ریحق الحیوان فی ایام ربک الرحمن و بلغت امره و نطقت بشائئه العزیز المحبوب. انت الذی ما منعتک اوهام العلماء و لا سطوة الأمراء و لا ضوضاء الذین اعرضوا عن هذا المقام المحمود. انک انت تقرب الی قبره و کن اول زائر له ثم اتل ما نزل فی هذا اللوح الممنوع. انتهى.

این نقطه ای از کتاب و حرفی از فصل الخطاب وقایع امور و بیان حالات و مراتب و مقامات ایشان و ذکر شدائد و بلایا و مصائب لاتحصائی بود که نظر به خواهش یکی از یاران صمیمی روحانی قلمی گردید و شاید لو شاء الله و به تأییدات ملکوت ابهی و اراده مبارکه من طاف حوله الاسماء و ولی امر او ارواحنا لوحده الفداء از بعد بتواند مشروحاً بنگارد و لیس هذا علی الله بعزیز.

۲- شرح احوال جناب حکیم مسیح

مرحوم متصاعد الی الله حکیم مسیح علیه بهاء الله در عهد و عصر خود از اعظم حکما و مشاهیر اطبا بود و دارای رأی صائب و در منتهای حذاقت و مهارت و راسخ در علم و عمل طبابت و از هر جهت معتمد و محل وثوق عموم اهالی مملکت، [متخلّق] به اخلاق حسنه بود و جامع کمالات و صفات مرضیه. در بدایت یوم اشراق انوار ظهور نقطه اولی مبشر جمال ابهی در دارالسلام بغداد در بیت جناب شیخ محمد [شبل] والد جناب آقا محمد مصطفای بغدادی علیه بهاء الله خدمت حضرت ورقه طیبیه منجذبه نورا موسومه به قره العین ملقبه به ظاهره علیها بهاء الله رسیده از مائده بیان و سلسیل عرفان آن آیت کبری و ورقه منجذبه الی الله مرزوق و مشروب و محظوظ و ملذوذ گشته

به شانی که بعد از استفاضه و استفاده از حضور آن ورقة نورانی به نفسی از همگنان و همراهان خود می‌فرماید که من تا حال در سلسله زنان بلکه در مردان هم کسی را به این شأن و مقام از علم و عرفان و فصاحت و بلاغت و نطق و بیان و متانت و بزرگواری ندیده و نشنیده‌ام.

خلاصه خود را به کلی فریفته و شیفته و شیدائی جمیع جهات و صفات و کمالات روحانی ملکوتی آن ورقة منجذبه الهیه مشاهده نموده و لیلاً و نهاراً سرّاً و علناً در جستجو و صدد این بوده که خود را به منبع و معدن آن علوم و معارف لایتنهای و مشرق انوار آن حقایق بیانات ربّانی رساند و بداند که این فیض اعظم و موهبت اتمّ از چه مقامی به آن ورقة طیّبه طاهره افاضه شده و بر قلب و فؤاد آن منجذبه الی الله پرتو افکنده تا آنکه در سنه هجده از ظهور نقطه اولی ارواح ما سواه لرشحات دمه الاطهر فداء در انبار مبارکه سجن طهران خدمت حضرت اسم الله الاصدق علیه من کلّ بهاء [بهاء] نائل شده در مقام استعداد خود آنچه باید و شاید در اظهار و اثبات امر از فم اطهر آن مقرب درگاه کبریا اصغاء و استماع فرموده ایمان و ایقان و ثبوت و رسوخ آن طالب صادق و حکیم حاذق به اعلی درجه کمال بالغ گردید، هنیئاً له ثمّ مرثیاً له.

و سبب ملاقات آن طیب لیب دانا با حضرت اسم الله الاصدق این بود که در تاریخ هفتاد [و] هشت فرقانی مطابق سنه هفده از ظهور نقطه اولی حضرت اسم الله را سلطان مراد میرزا عمّ ناصرالدین شاه والی خراسان به فتوای هجده نفر از علمای آن سامان به اسم بابی اسیر و دستگیر نموده با طفل صغیر ایشان و دو نفر از احبّاء ملا علی اصغر و میرزا نصرالله با کند و زنجیر به طهران فرستاد تا در طهران شهید کنند.

بعد از ورود طهران از طرف دولت حکم حبس صادر. دو سال و چهار ماه در انبار مبارکه مقید و محبوس بودند. در [این] بین طفل ایشان که با پدر اسیر و هم زنجیر بود به شدت مریض شد و به علل و امراض مختلفه گوناگون مبتلا. نایب انبار شهدی علی نام که فی الحقیقه از [ابرار] بود و بسیار رحیم و سلیم در صدد برآمد که طبیعی برای معالجه آن طفل غریب بیاورد. از اطباء مسلمین به ملاحظه و احتیاط در دین چون دانستن [کذا در اصل] آن طفل و پدرش را به اسم بابی اسیر نموده اند احدی حاضر نشد و به عیادت نیامد. ناچار نایب مذکور به محکمه و مطبّ کلیمیان رفته و در بین چهار نفر از برادران نفوس زکیّه و اطبّای معروف جناب حکیم مسیح را انتخاب نموده قضیه را به ایشان اظهار داشته به مجرد اظهار آن جوهر اخیار قیام نموده با نهایت روح و ریحان به انبار و مقام سجن ابرار تشریف آورده قریب دو ماه در منتهای کوشش و مراقبت در معالجه و اصلاح حال

آن طفل اسیر مقید به غلّ و زنجیر جهد بلیغ و سعی منیع فرموده تا به کلی رفع علل و اسقام و آلام شده و در ایام مرض جناب حکیم اکثر ایام با کمال شوق و شغف لله و خالصاً لوجه حاضر می شد.

در موقع کار و هجوم مرضاً به مطبّ خود تشریف نمی بردند و در هر کوزه دوسه ساعت در منتهای حبّ و عشق در خدمت جناب اسم الله الاصدق علیه بهاء الله جالس، تمام هوش و گوش خود را به بیانات و فرمایشات ایشان متوجّه داشته سروش الهی و بشارات کتب آسمانی و علوم و معارف و اسرار و بواطن کلمات و آیات ربّانی را از آن لسان صدق مبین اصغاء و استماع می نمودند تا آنکه خلق و خلق عوالم تصدیق و تسلیم و ایمان و ایقان ایشان به جمیع مظاهر کلیّة الهیّه و مطالع انوار احدیّه و ظهورات عزّ صمدانیّه به اعلیٰ افق کمال بالغ و با تحرّی حقیقت به ثمره وجود و مقام عرفان مالک غیب و شهود در مرتبه و مقام خود نائل گردید.

و بعد از ظهور انوار ایمان و اشراق اشعه آفتاب ایقان حضرت اسم الله الاصدق علیه من کلّ بهاء [ابهاء] در ظاهر ظاهر هم ذکر مراتب تصدیق و تسلیم و خلوص او را به حضور مکّم طور نموده لوح امنع اقدسی که سبب ذکر ابدی و ظهور موهبت سرمدیست از قلم قدم درباره ایشان نازل و در کتب و صحف الهیّه ثابت گردید، طوبی له من هذا المقام الاعلیٰ و الموهبة الکبریٰ و اولیٰ آنکه صورت لوح مبارک در این ورقه ثبت [و] ضبط گردد.

ط جناب حکیم مسیح کمال

بسم الله العلیم الحکیم

ان یا حکیم کن محکماً فی امر ربّک بحیث لا یحرکک عواصف الّتی تمرّ عن شطر الظالمین ان استقم علی الامر بحول الله و قوته قل یا قوم الی متی تجتنون اثمّ الغوی و تجتبون آثار الهوی علی الهدی اما ترون من یدهب منکم لا یرجع و من تفرّق لا یجتمع سیمضی ایامکم الخالفة کما مضت ایامکم السالفة اتقوا ربکم الرّحمن تالله انه ما اراد لکم الا ما یقرّبکم الیه و یدخلکم فی ملکوت البقاء و انه لهو الغفور الرّحیم. کلوا من اثمّار سدره الباقیه حیث شئتم رغداً و من صار محروماً عنها انه لفی حجاب غلیظ. فاعلمم بانّا حبسنا فی مقرّ الّذی منعت الأنظار عن النّظر الیه و الآذان عن استماع ما ینزل فیهِ من آیات الله المقتدر العلیم الحکیم و ارادوا بذلك ان یمنعوا العباد عن استماع آیات الله لیطفئوا بذلك نوره بین عباد المقرّین و لکن الله ابی بقدرة منه و ینزل ما یشاء و یرفقه الی الّذین توجّهوا الیه بوجه منیر. ان احفظ ما وصّیناک به ان

لك عند ربك شأن من الشئون ان اشكره وكن من الشاكرين. لا تحزن بما ورد علينا ثم ارض بما قضى الله لنا ونحن على فرح مبين والحمد لله رب العالمين.

راقم فانی دانی شهید ابن اصدق الهی [یک کلمه ناخوانا است]

۳- رساله به نام حکیم الهی

مکتوب ایادی امرالله جناب شهید ابن اسم الله الاصدق به حضرت حکیم الهی علیه بهاء الله

هو البهی الابهی

روحی و فوادی و کلّ ما اعطانی ربّی لکلّ من ثبت علی عهد الله فدا. بعد از ختم آنچه از قبل مسطور کلمه‌ای مسموع، لذا لازم دانست که با نهایت ضعف و ناتوانی لاجل اطلاع و آگاهی احبّای الهی و ثابتان بر پیمان ربّانی خالصاً لوجه الله معروض دارد که این ذره قبل از صعود مرکز میثاق الله حضرت عبدالبهاء روح ما سواه لمظلومیته الفداء مدت سی ماه در ساحت اقدس اعلی مشرف و در تمام ایام توقّف در آن مقام اسنی کاملاً بر جمیع مقاصد و مفاصد و مضرات اعمال و افعال و اقوال و تعرّضات قوم ضلال بر هیکل امرالله و مرکز میثاق الله مطلع و آگاه که به چه عزم و ثباتی بر تزلزل و تشتّت و انقلاب و اختلاف و اغوا و اضلال احبّاء الله و ثابتان بر عهد او قائم و دائماً به اکاذیب مجعوله و مفتربات نالایقه غلّ مرکز عهد الله و مقام منصوص به قلم اعلی را در قلوب القاء می نمودند و آنی از این فکر و خیال فارغ نه. حتّی در معابر و مراصد مترصد که نفسی را بیابند و به هر عنوان که توانند به او القاء شبهه نمایند و آنچه لایق نه به مرکز عبودیت کبری و رقیّت عظمای حقّ سبحانه و تعالی و ثابتان بر عهد کبریاء نسبت دهند چنانچه خود این ذره بعد از اطلاع محض آگاهی و انتباه احبّای الهی مختصری نوشت و منتشر نمود. حتّی حسب الامر مبارک به طهران هم ارسال شد که انتشار دهند ولی بعد حال آن معلوم که چه شد.

و در آن ایام مرکز میثاق منور آفاق از کثرت احزان وارده از ناقضین و مخالفین و نفوسی که در ظاهر به وفاق وارد و در باطن به نفاق قائم و شدت ظلم و ضرری که از اثر اعمال و اقوال آن قوم بر هیکل امرالله وارد مکرّر تمّای صعود می فرمودند و لسان مبارک به این کلمات ناطق: دیگر بس است توقّف در این عالم. مگر این هیکل چقدر قوه دارد و می تواند این گونه شدائد را متحمّل شود. و بیانات مبارک به درجه‌ای مُحزن و مُحرق بود که هر قلبی را می گداخت و هر ذی حسّی را بر مراد

الهی آگاه می نمود ولی بر قلب خطور نمی داد و به زبان جاری نمی نمود.

در [این] بین بغتاً امر رجوع این ناتوان به ایران صادر. چند یوم قبل از حرکت اکثر بیانات مبین آیات حاکی و منبئ از صعود بود چنانچه مکرر می فرمودند از آنچه واقع شود محزون مباشید. عوالم الهی لایتناهی است و منحصر به این عالم ظلمانی نبوده و نیست. در همه آن عوالم شما با ما خواهید بود و دیگر فرمودند شما اهمیتی به هیکل عبدالبهاء ندهید. در فکر اعلاء کلمه الله و نشر نفعات الله و انتشار تعالیم جمال مبارک و اتحاد و اشتعال و انجذاب احباء الله باشید و در امورات مهمه بکوشید و امر تبلیغ را اهمیت دهید، چنانچه در الواح این ذره مصداق جمیع این بیانات نازل.

و بعد این ذره در سوم محرم ۱۳۴۰ با حالی که جز علم الهی محیط بر آن نبوده از حضور مرکز عهد مکلم طور مرخص و از طریق هندوستان عازم ایران و در بیستم صفر وارد مدینه مضمینه منوره شیراز و در لیلۀ بیست و هشتم ع اول مرکز عهد الله حقایق ما سواه لمظلومیته الفدا به ملکوت قرب و لقای جمال امع اقدس ابهی متصاعد و از کلیه صدمات و لطمات و شدائد و مشقات و زحمات و مفتریات کذبۀ مجعوله اهل شبهات و بلیات متراکمه و متهاجمه از جمیع طبقات فارغ و آزاد شد چنانچه در صفحه ۸۸ از مفاوضات از سماء بیان آن مبین آیات نازل به اوج عظمت و جلال خود متعارج و در ملکوت پنهان الهی به بقاء ذات اقدس خود به شادمانی روحانی مشغول.

در این مواقع از قرار مذکور طیور لیل ظلمانی و خفاشانی که از غیب جمال و ستر سماء هیکل عزّاجلال او مسرور هر یک از حفرات خفا و ظلمات اتزوا بیرون دویده در عین فنا و نیستی در مقام اظهار هستی برآمده اوراق شبهاتی منتشر نموده اند، نعم ما قال:

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

ولی غافل از اینکه شمس سماء امر الهی و اشراق انوار عهد و میثاق صمدانی را طلوع و غروب و افولی نه، لزال در مقامات غیب هویت و ذات احدیت خود مشرق و طالع و لامع و بالذات در ابهی المقامات خود قائم و ثابت. نهایت تا حال اشراقش در عالم انشاء و از افق ادنی بود، حال از افق اعلی است و غالب و قاهر و مهیمن و محیط بر کلّ ما سواه و به شأنی انوارش از آفاق افنده و قلوب طالع و مشرق که به یک تابش آنچه غیر او است بسوزد و از عالم وجود محو و نابود فرماید، جلّ جلاله و عظم قدرته و اقتداره.

و دیگر معلوم نه که این انفس موهومه به چه متمسکند و در چه طریقی سالک و در چه هوایی

طائر و سائر و به چه متوسل و اصلاً و اساساً مایه افکار واهی و خیالات لایشر و لایغنی ایشان چه. اگر فی الحقیقه مایه فقط قرابت صوری و نسبت اعرافی است در این ظهور اعظم به نصوصات قاطعه جمال قدم جل اسم اعظم این نسبت مقطوع و عنوانش ممنوع بقوله تعالی: الیوم قد انقطع نسبة کلّ ذی نسبة. "دیباچ کتاب وجود به کلمه مبارکه لا انساب بینکم مزین." و هرگاه نعوذ بالله و نستغفر الله نسبت حقیقی روحانی اخلاقی و آیات و آثار امر الهی را مدعی در این مقام آنچه از خود این نفوس قولاً و فعلاً و عملاً ظاهر و صادر و در عالم منتشر و در السن و افواه جاری هر طالب راغبی را کافی است و هرگاه تمسک و توسل ایشان به کلمه مبارکه "قد اصطفینا" است امثال این کلمه مبارکه و فوق فوق آن در الواح شتی درباره مستظلمین ظلّ امرالله نازل چنانچه درباره نفسی که ابدأ در خود گمان حیات نموده تا چه رسد به شئونات اخیری از سماء فضل و عطا نازل: انّ هذا کتاب نزلت آیاته بدءاً للذی صدق الله و اصطفاه و قدر الله له لسان صدق علیاً.

و اگر مقصود اختصار نبود بسیاری از آن آیات منزله از سماء احدیه را در این مقام ذکر می نمود و از این گذشته جمیع این آیات الهیه و شمس کلمات عزّ صمدانیه مشرق از افق سماء امر و اراده او و طالع و لامع از محلّ تجلّی انوار ظهور اوست، چگونه ممکن که نفسی از او منصرف شود و از محلّ اشراق انوار او منحرف گردد و به کلی از افق ظهور او بعید ماند و در تمام ایام خود بر اطفاء نور و اخفاء ضیاء ظهور او قیام نماید و با تمام آنچه از او ظاهر آن شعاع ساطع و نور لامع در او و از برای او باقی و برقرار ماند و هذا لا یمکن ابدأ و ربنا البهیّ الابهیّ.

و اگر گفته شود زنهار زنهار این علائم و آثار انحراف و انکار و ظلم و تعدی و قیام بر اطفاء نور الهی و ضیاء سماء عهد و میثاق ربّانی در ما و از ما نبوده، تمام اوراق شبهات مملوّ از مفتریات این نفوس در تمام نقاط حاضر و منتشر و کلّ شهادت داده و می دهند بر آنچه از بعد صعود طلعت معبود ارتکاب نموده اند. و هرگاه نفسی بخواهد کاملاً اطلاع یابد رجوع به اوراق میرزا بدیع الله و نشریات اخرای آن نفوس نماید تا آنچه از او مخفی و مستور مشهود گردد. و از این مقام گذشته اهل بها و ثابتان بر عهد اتم اعظم کبریا یعنی آنان که به کینونت و حقیقت خود در ظلّ امر الهی مبعوث و محشور و مستظلّ و اعمال و افعال و اخلاق ایشان حاکی از این مقام اعلی و ربّیه اسنی ایشان حقّ را به حقّ شناسند و منتسبین بالله و قائمین بر خدمت و نصرت امرالله را به انوار اعمال و افعال و شئونات ظاهره باهره از نفس او عارف شوند نه به مجرد اسم و نسبت چه که از خود دارای چشم و گوشند و مالک عقل و هوش، نه اتباع کلّ ناعقند و نه یمیلون بکلّ ریح.

جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می فرماید: "لن ينسب احد بالله و مظهر نفسه الا بان يكون علم الهداية بين العباد بحيث يظهر من افعاله ما يهتدى به المریدین." علم الله در این آیه مبارکه آنچه مایه هدایت و دلالت کلّ به مرکز عهد او بوده توضیح و تصریح فرموده، طوبی للعارفین. نقطه اولی روح ما سواه لرشحات دمه الاظهر فدا می فرماید حین ظهور حجّت الهی بر خلق عالم تمام است چه که تمام حجّت با او و در نفس اوست لذا هرگاه نفسی دارای هزاران نصوصات قاطعه باشد بل کلّ آیات در شأن او نازل من دون اعمال و افعال و رفتار و گفتاری که عرف الهی از آن متضوع، نزد اهل بها و ثابتان بر پیمان کبریا لایق ذکر نه تا چه رسد به شئون اخری.

ملاحظه نمایند اگر تمام اسماء حسنی و صفات علیای حقّ سبحانه و تعالی در ورقه و یا صفحه ای مرقوم گردد آیا چه شأن و مقامی از برای آن ثابت و چه تغییر و تبدیلی در کمیت و کیفیت و ماده و ماهیت آن حاصل؟ حجّت بالغ و برهان لامع من اراده الله مرکز عهد کبریا روح الوجود لوحده الفدا نه همان آیات منزله و نصوصات قاطعه در کتاب مستطاب اقدس و عهد بوده که برای ردع و منع غافلین و ناقضین و محتجین تفضلاً علی العباد نازل شده بل آنچه در طول هشتاد سنه در کلّ آن اوان مظهر وحی رحمن در جمیع مقامات و شئون ناسوتی و ملکوتی و فوق فوق آن ظاهر کلّ آیات و بینات و حجج و براهینی بوده که غیر آن ذات اقدس و مقام مقدّس از اتیان به مثل آن عاجز و لا ینکر ذلك الا من کان عن الادراک محروماً. لزال او به نفس خود معروف بوده و به شئونات و صفات خود موصوف. قسم به اسم اعظم که غصن اعظم دلیل بر حقیّت جمال قدم جلّ اسمه الاعظم بوده نه آیات و آثار و نصوصات قاطعه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم دلیل غصن اعظم، طوبی للمدرکین و نوراً و بهجّة و سروراً للعارفین.

دیگر آنکه نطق این نفوس موهمه دائماً نزد مطران مسیحی و مفتی و قاضی و رجال سیاسی و نظامی دولت قوی شوکت عثمانی این بوده که پدر ما یعنی حضرت بهاء الله دارای داعیه و شأن و مقامی از شئونات و صفات الهیه نبوده و عنوان مظهریت و مظهریتی نداشته، این اسماء و صفات و عنوانات و شئونات را برادر ما یعنی حضرت عبدالبهاء برای او معین و مقرر داشته و منتشر نموده. با این اقرار و اعتراف نزد کلّ که پدر ما دارای شأن و عنوانی نبوده دیگر تمسک به کلمه مبارکه "قد اصطفینا" یعنی چه؟ و هرگاه فی الحقیقه کلمات و بیانات جمال قدم جلّ اسمه الاعظم مصدر و میزان کلّیه الهیه و محلّ توجه و تمسک و توصل کلّ ما سواه خاصّه اهل بهاست و آنچه از سماء امر و اراده او در کتاب مستطاب اقدس و عهد نازل مرجع کلّ و میزان اعظم و برهان اتمّ اقوم است در

این صورت سرّ توقّف سی سنه در اطاعت و پیروی امر مؤکّد او که در کتاب اقدس و عهد نازل: "اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم" و "کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم" و همچنین فرموده: "وصیت الله آنکه باید اغصان و اقان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند" و فرموده: "مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده" چه بوده و علت تأمل ایشان چه؟ گذشته از توقّف و تأمل به تمام قوّت و قدرت قیام بر مخالفت و عداوت با او نمودن و در اطفاء نور او کوشیدن و بر محو آیات و آثار او اهتمام تام نمودن و در کلّ حین اسیاف کین و سهام و سنان مفتریات کذبّه مجعوله را بر آن هیکل عزّ مبین وارد آوردن چرا و به چه جهت؟ علم الله سبب و علتی متصور و ملحوظ نه جز اینکه اراده نموده اند مصداق آیه شریفه "یؤمنون ببعض الكتاب و یکفرون ببعض" را در این یوم ایاب در شأن و مقام خود ظاهر و ثابت نمایند.

دیگر هرگاه بیان حقّ جلّ جلاله را محلّ توجّه و توسّل دانند البتّه در نظر داشته و دارند که دو سنه قبل از صعود طلعت مقصود عصر یوم رضوان با جمعی از دوستان و مدّعیان ایمان در بیت حضرت کلیم علیه بهاء الله مشرف، مخصوص در آن حین خود این نفوس در ظاهر حاضر و قائم، جمال قدم جلّ اسمه الاعظم خطاب به میرزا آقا جان فرموده فرمودند مناجاتی که نازل شده بیاور بخوان. حسب امر آورد و به تلاوت مشغول شد. در آن مناجات منزل آیات و مظهر بینات جمیع طبقات مؤمنین و موقنین و مستظّلین ظلّ امر خود را به اسماء و عناوینی که از برای ایشان معین و مقرر فرموده دعا می فرماید چه اغصان و اقان و چه ایادی و مبلّغین و سایر اهل ایمان ولی در ذکر اغصان محبوب امکان جالس کرّه بعد کرّه دست به زانوی مبارک زده فرمودند اما آقا خلق نیست. علم الله جمیع متوجّهین به وجه امر را این کلمه کافی و مایه بیداری و هوشیاری چه که با این کلمه مرکز عهدش را نمود و از مادون دون مجزاً و منفصل فرمود ولی نفوذ و رسوخ کلمات الهی در افنده و قلوب فرع بی غرضی و عدم مخالفت ذاتی است و الا چنانچه از قلم قدم جاری غرض مرضی است که انسان را از عدل و انصاف منع می نماید و همچنین چشم را کور و گوش را مسدود می دارد. البتّه امثال این نفوس را اغراض و امراض از اصغاء و استماع این بیانات مانع و آنچه در نظر سر و سرّ ایشان باقی و دائم و برقرار فقط کلمه قد اصطفیناست.

دیگر آنکه درک و انتقال به بیانات الهی منوط به ورود حقیقی و بعث کینوتی ذاتی در ظلّ امر او است و ثبوت بر عهد و میثاق او و از برای ورود در این مقام و حصول این مرام علائم بسیار و

آیات و آثار بی شمار. در اول کتاب مستطاب ایقان از قلم رحمن نازل: "الباب المذكور فی بیان انّ العباد لن يصلوا الى شاطئ بحر العرفان الا بالانقطاع الصّرف عن كلّ من فی السّموات و الارض." و البتّه كلّ باید بدانند که شاطئ بحر عرفان غیر بحر عرفان است. و در مقام دیگر نازل: "و من لن ينقطع عن كلّ من فی السّموات و الارض لن يستطيع ان يدخل فی ملکوت الله." و در مقام دیگر نازل: "ثمّ اعلم بان نصب بیننا و بین العباد سلّم و له ثلاثة درجات الاولى تذكر بالدنیا و زخرفها و الثانیة تذكر بالآخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذكر بالاسماء و ملکوتها و من جاز عن هذه المقامات يصل الى ملک الاسماء و الصّفات اقرب من حین." و همچنین نازل: "هذا يوم ما فاز به الاّ الذين نبذوا العالم عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من لدى الله ربّ العالمین." این است آیات و علامات ورود در شاطئ بحر عرفان و دخول در ملکوت ایمان و ایقان به طلعت مَنان که در حدود و شئون خلق امکان بیان فرموده نه در رتبه و مقام علوّ امر خود چنانچه می فرماید: "یا قلم طویلی لک بما جعلتني راضياً عنک حیث نطقت علی شأن العباد و مقاماتهم" لا علی شأنک و قدرک.

حال سزاوار آنکه این نفوس اگر فی الحقیقه به زعم خود به این ظهور اتمّ اعظم متوجّه و به آیات منزله از سماء امر او متمسک و متوسلند اولاً جمیع مراتب و مقامات و حدودات و شئونات و اعمال و افعال خود را با این آیات محکّمات مقابله و موازنه نمایند و انصاف دهند بعد از ثبوت و تحقّق این شأن و مقام از عرفان و ایمان و ورود در ملکوت رحمن و تأمل و تفکر در مبلغ و مقدار شئونات خود آن وقت در مقام صعود و ارتقاء به مراتب و مقامات اخری برآیند، و الاّ یا باید خود و ایمان خود را انکار نمایند و یا نعوذ بالله این آیات منزله احدیه را. فی الحقیقه در این آیات و بیانات حساب کلّ ما سوی کشیده شده و عدم استعداد کلّ برای ورود در ملکوت امر الهی معلوم تا چه رسد به مقاماتی که خطورش در قلوب غیر حقّ و مرکز عهد او حضرت عبدالبهاء روح الوجود لوحده الفداء زهار زهار جاتر نه.

باری، باید قدری در علوّ و سموّ و عظمت امر الهی و مقدار کفایت و درایت و حدّ و شأن خود تأمل و تفکر نمود و بلامایه به خیالات واهی مورث تخدیش اذهان مدعیان حبّ الهی و ثابتان بر پیمان ربّانی نشد و من دون استعداد ذاتی و عقل و عدل و انصاف و تأییدات لاهوتی ملکوتی الهی به افکار لایشم و لایغنی که به مثابه خیال مرده زنده کردن و معلوم صرف را به عالم وجود آوردن است نیفتاد.

و دیگر ذکر حسن اتحاد و اتفاق و ایتراف و اجتماع را نموده اند. چقدر لایق و سزاوار بود که بعد

صعود طلعت مقصود به این بیانات و نصایح و فرمایشات عامل می‌شدند و به امرالله و کلمه الله و مقام منصوص به اثر قلم اعلی و مرکز عهد و میثاق او مخالفت نمی‌نمودند و مورث تشّت شامل مؤمنین و موقنین بالله نمی‌شدند و به تمام قوت بر هلاکت و نفی ابدی خود قیام نمی‌نمودند.

و دیگر مرقوم که حضرت غصن اعظم همگنان را از لقای خود محروم نمودند. اولاً قسم به اسم اعظم که در غیب و شهود عالم برای او مقارن و مساوق و همگنانی نبوده که به لقای او فائز شود و یا محروم ماند، آنه کان واحداً فی ذاته و واحداً فی صفاته و شؤوناته. و گذشته از این مقام بر جمیع مستظلمین ظلّ امر معلوم که بعد از صعود طلعت مقصود چندین سنه با علم به حقایق و کینونات و ذوات جمیع مخالفین و نفوسی که سرّاً و جهراً بر ظلم و ضرّ و نفی و زوال آن طلعت بی‌مثال قائم بوده در نهایت رأفت و رحمت و فضل و موهبت بوده و کلّ را به کلّ الحان به توجّه و توسّل به افق ظهور رحمن و قرب به او و ثبوت بر عهد و پیمان او دعوت و دلالت می‌فرمودند و به تمام وسائل ملکی و ملکوتی در رعایت و اعانت و حفظ آن نفوس متوسّل که شاید متذکّر شوند و متنبّه گردند ولی ابداً نتیجه و ثمر و اثری ظاهر نه بل برعکس، لا یزیدهم الا طغیاناً و غروراً.

حتّی چهار ماه قبل از صعود مبارک به مناسبت ذکر طغیان آن نفوس فرمودند حال هم هرگاه میرزا محمدعلی و همراهان او به حقیقت راجع شوند و دست از فساد خود و مخالفت به امرالله بردارند ممکن است جمال مبارک از آنها بگذرد ولی رجوع آنها ممکن نه. علم الله این بوده مقام ظهور انوار فضل و رأفت و رحمت مرکز عهد الهی نسبت به کلّ و لکن کلمه‌ای از لسان جناب حاج علی یزدی که قبلاً از مخلصین صمیمی ایشان بود در حضور مبارک با حضور جمعی از طائفین و زائرین اصفا نمود که فی الحقیقه کلّ را از تذکّر و تنبّه و رجوع مخالفین مأیوس نمود. مقصود آنکه از اوّل ایام مایه بعد و احتجاج از حقّ و محرومی از لقای مرکز عهد او بغض و عداوت و مخالفت و نفاق خود این نفوس بوده نه قلت رأفت و رحمت حقّ جلّ جلاله، كما قال و قوله الحقّ: "و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون."

و اینکه از قبل و بعد هم نهی از معاشرت و مؤانست با این نفوس از قلم مرکز میثاق نازل لاجل [سمّیت] اقوال و اعمال این نفوس بوده چه که به مجرد اینکه با احدی ملاقات نمایند فوراً او را اغرای بر مخالفت با امرالله و عداوت با مرکز عهد او نمایند و باب شکوه و شکایت بگشایند. در لوحی از الواح مرکز عهد الهی ارواح ما سواه لمظلومیته الفداء نازل، قوله عزّ بیانه: "از جهت اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر. حکایتی را خلق نمایند و خود تشهیر دهند و بعد اظهار

شدت تأثر و تأثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد و علت تحسّر نفوس تا به این سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود." فی الحقیقه این نهی از معاشرت و مؤانست لاجل حفظ و صیانت جمیع مراتب و شئون ثابتان بر پیمان الهی بوده نه نعوذ بالله به جهات اخیری، چنانچه ملاحظه می شود که اگر عضوی از اعضای انسانی به مرض مسری که مورث فساد و هلاکت سایر اعضا است مبتلا شود البته او را قطع نمایند و این قطع مسلماً نه برای عداوت با آن و بیزاری از آن است بل نظر به حفظ سایر اعضا بوده و خواهد بود و این قضیه معلوم و محقق و مستغنی از اثبات و استدلال است و الا در امر الله جز محبت و مودت و الفت و مهربانی و انس با تمام خلق عالم و امم حکمی و امری نازل نه و جمیع مستظلمین ظلّ امر او به کلمه مبارکه "عاشروا مع الادیان کلّها بالروح والریحان" ناظر و عامل.

و دیگر مرقوم شده که آیات و آثاری نزد ایشان است که تا حال به ایران نیامده و کسی ندیده و نفسی اطلاع نیافته. بر فرض قبول آن آیات و آثار و احکام در هر شأن و مقام که نازل شده مادام که تا حال نرسیده و نفسی اطلاع نیافته البته تکلیف کلّ از پیروی آن ساقط. از بعد هم امتیاز آن با امنای بیت عدل عمومی الهی و مقام مخصوص است، ربطی به نفوس بلا اطلاع از اساس اصلی امر الهی نداشته و ندارد. دیگر آنکه اصل و خلاصه و جوهر و لطیفه و روح کلّ آنچه از سماء امر الهی نازل اقرار به مظهریت نقطه اولی و اعتراف به مظهریت جمال امین اقدس ابهی و عبودیت و رقیّت صرفه محضه ذاتیه من اراده الله حضرت عبدالبهاء الذی طاف حوله الاسماء است چنانچه در جمیع ادوار و اکوار کلّ انبیاء و مظاهر تقی مایه حیات و علت نجات حقیقی روحانی کلّ عرفان ظهور بوده نه علم و اطلاع به آنچه در کتب و صحف الهیه در موارد و مواقع اخیری نازل، چنانچه به عنوانی هریک به کلمه "قولوا لا اله الا الله تفلحوا" و "من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة" ناطق بوده اند و بعد اقرار و اعتراف و ایمان و ایقان به آن کلمه مبارکه "بشرطها و شروطها و انا من شروطها" فرموده اند و این کلمه مبارکه را مایه حیات و نجات و رستگاری ابدی خلق عالم قرار داده اند.

نقطه اولی روح ما سواه فداه ثمره آنچه در بیان نازل عرفان من یظهره الله فرموده. جمال قدم جلّ اسمه الاعظم ثمره وجود من فی الوجود را شناسائی حقّ جلّ جلاله مقرر داشته و می فرماید شأن قلم اعلی نطق به کلمه انی انا الله بوده و بس، آن هم تفصلاً علی العباد و آنچه زاید بر این نازل ظلمی است که از سائلین بر قلم اعلی وارد شده و در مقام دیگر نازل: انا ما جئنا لنفسر لکم ما نزل من قبل و در مقام دیگر نازل: انا ما جئنا لاحکام الاجساد بل لتطهیر الارواح. باری، مقصود

آنکه ای کاش از جمیع ظهورات کَلِمَةُ الْهَيْهَةِ و این ظهور اتمّ اعظم نفسی حرفی از آنچه از سماء امر الهی نازل نزد او نبود و بر آن مَطَّلَع و آگاه نمی شد ولی کلمه الله و کتاب تکوین و مرکز عهد و غصن اعظم او را هم انکار نمی نمود و بر ظلم و ضرر او و اعراض از او و اعتراض بر او و اطفاء نور او هم قیام نمی کرد.

قدری در آنچه از قبل واقع تأمل و تفکر لازم. عرب بدوی و بلال حبشی به یک کلمه بلی ناجی و باقی و به اوج اعلی در مراتب و مقامات خود متعارج و مرتقی و ابوالحکم و ابولهب عمّ مکرم حضرت نبوی با تمام درجات علمی و شئون علمی منفی به نفی ابدی، این است اساس امر الهی. پس سزاوار این بود که بعد از صعود طلعت مقصود جمیع منتسبین و مستظلمین ظلّ امر او تمام آیات و آثار او را بگذارند و به آیه محکمه مبارکه "تَوَجَّهُوا إِلَىٰ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ الَّذِي انْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ" که مایه حیات و نجات و رستگاری ایشان و کُلّ من فی الامکان بود تمسک و توسّل جویند چه که تمام آنچه از قلم اعلی نازل طائف و عاکف حول این کلمه الهیه بوده. و شاید نزد بعضی از مدعیان صدق این بیان واضح و عیان ولی اغراض شخصیّه مانع از قبول و اذعان، دیگر علم الله. هرگاه این نفوس آتی به خود آیند و در اعمال و افعال و مقاصد و نیات خود تفکر نمایند و انصاف دهند البتّه تصدیق نمایند که از اوّل ایام آنچه در مقام مخالفت با امر الله و عداوت با مرکز عهد او از ایشان ظاهر و صادر کُلّ لدون الله بوده و منبعث از اغراض شخصیّه و شئون نفس و هوی و کبر و غرور و نخوت و بخل و حسد و طلب و طمع بیجا.

در اوائل بروز نقض هؤلاء این ذره با یک نفر از ارکان این قوم ملقب به اسم جود حسب الامر مرکز عهد الهی محض اطلاع و آگاهی از حال او ملاقی. بعد تحقیق و تدقیق کامل معلوم شد که مایه انکار و بعد و انزجار او چه بوده، چنانچه مکرر عنوان نمود که در ایام مبارک جمال قدم کفش از هند، عبا از اصفهان، برنج از رشت و مازندران می رسید فوراً به همه تقسیم می شد و به کُلّ عنایت می فرمودند ولی حال معلوم نیست که آنچه می آید به کجا می رود. و بعد همان شخص به بغض و عناد و مفتریاتی قائم و اوراق شبههاتی منتشر نمود که قلم و بیان اهل ایمان از ذکر آن عاجز و همچنین نفس نادان بلاعنوان دیگر [سید مهدی] بعد پنجاه سنه استظلال در ظلّ امر الهی و فوز به فیوضات لایتناهی و نعم و آلاء روحانی و جسمانی به یک هوی و هوس نفسانی از ظلّ امر الهی و مرکز عهد او خارج و به شأنی بر عداوت و ظلم و ضرر و مخالفت قیام نمود و به هدیانات و مفتریاتی زبان گشود که شبه آن از هیچ منکر عنود و مبغض مردودی دیده و شنیده نشده. و همچنین رکن

رکین [میرزا بدیع‌الله] مدّتی با اخوی خود همدم و قرین و مقدّم بر سایر معاندین و مخالفین و بعد به طمعی به افق انوار عهد مبین متوجّه و نامه کلّیه اعمال خود و اخوی کرام خود را تامّاً و تماماً نوشته و منتشر نمود، چنانچه فعلاً صورت آن در تمام نقاط موجود و بعد آن به هوی و هوس دیگر از حقّ منحرف و از مرکز عهد اعظم او منحرف شده به اصل و مبدا خود رجوع نمود و به او پیوست، و همچنین سایر ناقضین عهد مبین. علم الله چنان حقّ سبحانه و تعالی این نفوس غافله محتجبه را به اعمال و افعال و اقوال خودشان معروف عباد فرموده که هزار سال عباد به جدّ و جهد خود نمی‌توانستند آنها را بشناسند و عارف شوند.

باری دوست ندارد که بیش از این به ذکر مادون پردازد و قلم و لسان را به بیان شئونات غیر بیالاید چه که فی الحقیقه سزاوار احبّای الهی و ثابتان برپیمان ربّانی صرف توجّه به مرکز عهد الهی و تمسّک و توسّل به او و اشتغال به ذکر و ثنای او و قیام تامّ بر خدمت و نصرت امر اوست و برای مظاهر نفی و نقض من هو هو ابدأ هستی و وجودی نه خاصّه در این ظهور اعظم و جلوه اتمّ که قلم قدم کلمه لا را از اوّل الّا برداشته و تمام علائم و آثار آن را از لوح ابداع محو و نابود فرموده و دیگر زحمتی برای ثابتان برپیمان خود باقی نگذاشته، چنانچه ملاحظه می‌شود که چگونه از کلّ اخذ شعور نموده.

هر انسانی باید قدری در نتایج اعمال و اقوال و اقدامات خود تأمل و تفکر نماید. از اوّل ایّام الی حین از انتشار این اوراق چه ثمری ظاهر و چه اثری در قلوب متوجهین به وجه امر حاصل؟ شبهه نه که این عباد به حقّ مؤمن و به مرکز عهد او موفق شده‌اند و در مقام تمسّک به او از آنچه غیر اوست گذشته و مطلق هستی خود را در سبیل حبّ او فدا و فنا نموده‌اند. در این صورت با ظهور مخالفت و ثبوت مغایرت و ضدّیت و عداوت این قوم با مرکز عهد الهی و مقام منصوب او و ناله و حنین و اینی که از اثر قلم او در الواح و صایا از ظلم و ستم هؤلاء به آذان اهل ملأ اعلیٰ و کلّ من فی الانشاء رسیده و می‌رسد چگونه ممکن که به این اقوال اعتنا نمایند و از توجّه و توسّل به ذات اقدس و مقام مقدّسی که هشتاد سنه به تمام قوی بر اعلاء کلمه الله قائم بوده و عالم وجود را به قیام خود قائم بر خدمت و نصرت امر الله فرموده نعوذ بالله منحرف شده به نفوسی که آنی از هوی و هوس نفسانی نگذشته و تمام شئونات امر الهی را فدای حفاظت و لذائذ جسمانی خود نموده و از اوّل ایّام به عداوت با امر الله و اطفاء نور مرکز عهد او قائم بوده‌اند متوجّه گردند؟ بلاشبهه این محال و ممتنع مگر نفوسی که لازال در جمیع ادوار و اکوار به ظاهر مؤمن و به باطن معرض و مخالف و منافق

بوده‌اند. البتّه امثال آن نفوس به هر وسیله‌ای از وسائل که از ظلّ امر خارج و زائل شوند و ارض ایمان و عرفان را از لوث خود مطهّر دارند اولی.

سبحان الله، در کلمات مکنونه نازل: "یا ابن الانسان احبّ الاشياء عندی الانصاف" و این ممکن نه که نفسی در ادنی مراتب دانش و هوش منتقل به مراتب علم و عقل و عدل و کفایت و درایت خود نشود و به شئونات و مقامات صوری و معنوی ملک و ملکوتی خود پی نبرد. در این صورت چگونه ممکن که من دون تأمل و تفکر در مبلغ و مقدار شأن و استعداد خود در این مقام برآید که زمام خلق را بر باید و کلّ را به مثابّه اغنام اسیر هوی و هوس خود نماید؟ علم الله هر ذی‌حسی که آتی تفکر نماید شهادت دهد که ظلمی اعظم از این در امکان ممکن نه. بلی حبّ شرف طبیعی و عشق به علو و سمو و استعلاء کینوتی ولی طلب این علو منتهای دنو است و تمنای این شرف غایت بی‌شرفی.

و دیگر آنکه ترقی و تعالی هر شیئی در رتبه و مقام خود او بوده و تعارج و ارتقاء از آن ممکن نه، این التراب و ربّ الارباب، مگر آنکه به تأییدات غیبیه الهیه و بعث و اراده سلطان احدیه مصادف و مقارن گردد، آن هم منوط به استظلال در ظلّ امر الهی و تمسک تامّ به عروة الوثقای عهد و میثاق ربّانی است و از برای آن هم چنانچه از قبل ذکر شد علائم بسیار و آیات و آثار بی‌شمار. باری سزاوار آنکه این نفوس از جمیع افکار واهی و خیالات لایثمر لایغنی منصرف شده تمام وقت و همت و غیرت خود را صرف رفع علل و اسقام و امراض مزمنه روحانی و جسمانی خود نمایند و به کلی دست و دل را از تعرّض به مدعیان حبّ الهی و میثاق او بردارند و خلق بیچاره را به حال خود گذارند. اگرچه یقین است که به این هم موفّق نخواهند شد چه که حجیات اعمال و ظلم و تعدی آن قوم ضلال بر هیکل امرالله و مرکز عهد او مانع و حایل.

جمال قدم جلّ اسمه الاعظم اهل عالم را به ادب امر فرموده و می‌فرماید: "دارای ادب دارای مقام بزرگ است. امید آنکه این مسجون و کلّ به آن فائز و به آن متمسک و به آن متشبّث و به آن ناظر باشیم." لذا بیش از این به ذکر آنچه از اعمال و اقوال و رفتار و گفتار کلّ مطلع و آگاه نپردازد و به عهده ملائکه ناشرات گذارد. حال هم هرگاه مراد حفظ احبّاء الله و آگاهی و انتباه اصفیای او نبود و تمام ضرر اعراض و اعتراض و بغض و اغماض هؤلاء به خود این ذره فنا راجع بود ابداً به کلمه‌ای تکلم و به حرفی تقوّه نمی‌نمود، چنانچه در طول هفتاد سنه استظلال در ظلّ امر الهی و مرکز عهد سبحانی آنچه بر این ذره از داخل و خارج وارد ابداً تعرّض ننموده، حتّی در مقام ردع و

منع برنیامده که مباد نعوذ بالله حزنی بر مرکز عهد الهی روح الوجود لمظلومیته الفداء وارد گردد. مجازات و مکافات اعمال و اقوال و تعرضات کلّ را به حقّ و آگذارده و به عروۀ عدل او تمسک و تشبّث جسته در موارد ظلم و تعدی و زجر کلّ به کلمۀ مبارکۀ "و من اغتاظ علیکم قابله بالرّفق و الذی زجرکم لا تزجره دعوه بنفسه و توکلوا علی الله المنتقم العادل القدير" به تأییدات الهیه ناظر و عامل بوده و با هیچ عدوی تقابلی ننموده و با احدی از مصادر ظلم و جور تغییر روش و سلوک نداده. با کلّ به کمال محبّت و مهربانی رفتار نموده و به موجب نصایح الهی و مواعظ ربّانی و آنچه از قلم مرکز عهد او جاری در حقّ کلّ دعا و خیر و سعادت کلّ را از حقّ رجا نموده و ربّی یشهد بما اقول و هو الشاهد العلیم.

ولی در این مقام اطاعۀ لامرالله و حفظاً لاحباء الله و تذکراً للذین سلکوا سبل النفس و الهوی مختصری مرقوم چه که از قلم قدم نازل: "یا ایها المشرق من افق الایقان، غافلین را آگاه نما و به آنچه از قلم اعلی جاری شده متذکر دار، شاید به طراز استقامت کبری مزین شوند و از مکر ماکرین و خادعین محفوظ مانند" الی آخر بیانۀ الاعلی. و همچنین از قلم مرکز میثاق منور آفاق نازل: "شیاطین در کمینند و گرگان کین با هر نفس بی خبری همدم و قرین، خفیاً تلقین می نمایند." لذا باید نهایت مراقبت را نمود که به قدر سمّ ابره روزه برای نفوذ نقض یافت نشود. و همچنین در الواح مبارکۀ وصایای مرکز عهد الهی حضرت عبدالبهاء الذی طاف حوله الاسماء ما سواه لمظلومیته الفداء تکالیف کلّ در هر مقام نازل و لو شاء الله کلّ به آن ناظر و عامل. "کلّمأ خرجت الکلمة من فم المشیة أنّها احاطت بالممکنات کذلک کان الامر ولكنّ الناس فی حجاب مبین."

و دیگر محض اطلاع عموم احباء الله روح روحی لهم الفداء معروض می دارد که جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم از بدایت اشراق انوار ظهور متوجّهین به وجه خود را از طمع بهشت و خوف از جهنّم و ملکوتی که نظر آن به ملک بوده فارغ و آزاد فرموده، لذا آنچه در هر مقام عرض شده و می شود خالصاً لوجه الله و حبّاً لاحباء الله و محض خیر و صلاح و فلاح متوجّهین به افق اعلی بوده. علم الله نه غیب می دانم و نه نعوذ بالله در عالمی از عوالم وجود مدّعی مقامی از مقامات هستیم ولی قرائن حال و شواهد احوال و اطلاع بر اخبار و آثار و تجربیات هفتاد ساله در ظلّ امر ذوالجلال می نماید که در پیروی این هوی و هوسها جز توهین امرالله و تشبّث و انقلاب ضعفاء و یأس و خسران و ذلّت و خفّت بی پایان مخالفین امرالله سودی متصوّر نه چه که الیوم هر بینا و دانا مطلع و آگاه که کلیۀ خیالات و عنوانات امثال این نفوس بی مایه ناشی از اغراض شخصیه و منبعث از هوی

و هوس و شئونات نفسانیّه و حاکی از حبّ ریاست و مرجعیّت و طلب اسم و شهرت بوده و ابداً ربطی به عوالم و مقامات حق‌پرستی و خدمت و نصرت و ترویج امر الهی نداشته و ندارد بل برعکس نهایت از بدایت تأسیس ادیان الی الآن هر نفسی برای نفوذ کلمه و پیشرفت خیالات شخصی و یا غلبه و استیلای بر مدعی تکیه ادکار و افکار و خواهش نفسانی خود را به دین داده، به عنوان دین با موسی مخالفت نموده و عیسی را به دار زده و حسین ابن علی را شهید نموده و نقطه اولی را هدف هزاران رصاص غلّ و بغضاء ساخته و هیکل مبین جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم را پنجاه سنه مردود عباد و مطرود بلاد نموده و این قضیه دورها و کورها معمولاً به هر جاهل مغرور و غافل مغلوب مقهوری بوده و همچنین تسلسل یافته تا به ایّام عهد الهی و میثاق ربّانی منتهی گشته و الا علم الله آنچه در تکوین و تدوین و سرّ و علنی عموم مخالفین به کلی منسوخ دین است دین، چنانچه از اعمال و افعال کلّ ظاهر و باهر. یقین المرء یری فی عمله. بر فرض برای اجرای بعضی از اوامر الهی مانع و رادعی بوده، برای اطاعت و پیروی سایر احکامات الهیه که خلاصه کلّ در کتاب اقدس و عهد نازل که مانع و حایلی نبوده، چرا تا حال نفسی به حرفی از آن عامل نگشته و کلّ بر بکارت و بدعیّت خود باقی؟

باری این نفوس را چنان گمان که آن ید قدرت و رأفت و رحمت و فضل و موهبتی که الیوم حجابات اهل عالم را خرق و حرق فرموده و بصر سر و سرّ کلّ را گشوده به چشم احبّای خود داری خفا ریخته و کلّ را از مشاهده اعمال و افعالی که میزان عرفان خلق عالم است ممنوع و محجوب و بی‌خبر داشته. نه والله، این ظنّ و گمان لایق مقام رأفت و رحمت آن محبوب امکان نه. پس باید فکر دیگر نمود و طریق دیگر پیمود و شبهه‌ای نه که بهترین طرق طریق فنا و نیستی و قطع نظر از شئونات وهمی و مقامات ظنی و مراتب پست خودبینی و خودپرستی است چه که تمام علل و اسقام و آلام و امراض مزمنه لایتناهی جسمانی و روحانی عوالم بشری موجود و منبعث از این موهومات و توهمات بلاثبات لایثمر لایغنی بوده و خواهد بود.

سبحان الله نفوسی که از اوّل ایّام الی الآن با آنکه خود را به اسم حقّ موسوم و به حبّ او معروف و به امر او منسوب داشته و اکلیل کلّ اعمال را دعوت و دلالت و هدایت خلق عالم و احیای امم دانسته‌اند و دائماً به کلمه "من احیا نفساً فکأنما احیا الناس جمیعاً" ناطق در طول هفتاد سنه از عدم اعتماد حقیقی و تمسک ذاتی به امر الهی موفق به دلالت و هدایت نفسی نشده بل برعکس مورث تزلزل و اختلاف و انقلاب و بعد و احتجاب خلق عالمی بوده و دائماً در این

مقام کوشش نموده که مستظلمین ظلّ امر الهی را که با تمام اقسام شدائد و بلایا و مصائب و رزایا و مشقات لاتحصی و تعرّضات اولی البغضاء و سفک دماء چندین هزار نفوس قدسیّه الهیه در عالم امر خلق و بعث شده از ظلّ امر او خارج و از ساحت قدس قرب او بعید و از توجّه و توسّل به او متصرف نمایند و از ثمره وجود محروم سازند و کلمه الله را از نفوذ و جریان در سرائر و حقایق من فی الامکان ممنوع دارند و وجه عالم را متوجّه بیدینی نمایند. این است نتیجه اعمال و افعال و اقدامات هؤلاء هرگاه نفسی آنی در آن تأمل و تفکر نماید.

و اگر هم وسائل اخیری برای ظهور آن نتایج و مفاسد و مضرات موجود نباشد فقط نفس مخالفت کافی و این قوم در اظهار عداوت و مخالفت با مرکز عهد الهی روح ما سوا لمظلومیته الفداء چنان بی اختیار که بعد از صعود هنوز حرارت طبیعی هیکل مبارک به کلی نیفسرده وقت را غنیمت شمرده از نهایت سست عنصری فوراً نفسی را که محلّ عنایات و الطاف او بوده و به امر و اراده آن مراد الهی برای خدمت روضه مبارکه و مقام اعلی الاعلی مخصوص و منصوب به شأنی که ابدآ لایق نبوده با ضرب و شتم فوق الطاقه خارج نمایند و به ارتکاب این عمل قلوب و افئده احبّای الهی را محترق دارند. کدام آیت عداوت و علامت مخالفت اعظم و اصرح از این بوده که از شدت غفلت از ایشان بروز نموده؟ و بعد در اوراق خود منتشر نمایند که حضرت غصن اعظم همگان را از لقای خود محروم نمودند.

ملاحظه نمائید که این قوم بی حسّ چقدر خلق امر الهی و مؤمنین و موقنین به ظهور او را که لازال مقامشان مقام "حتی من یشقّ الشّعر بشعرتین" بوده و کلمه "اتقوا من فراسه المؤمن فانه ینظر بنور الله" در حقّشان فرموده چگونه بی مشعرو بی مدرک گمان نموده اند، تفکروا فیه یا اولی الافکار. علم الله هرگاه نفسی با ادعای ایمان و ایقان به این ظهور اتمّ اعظم ملتفت این امور نشود و به این نکات پی نبرد و به این موازین مخالفت و مؤالفت را فرق ندهد و تمیز نگذارد باید برای خروج او از ظلّ امر مساعده داد و منتش را قبول نمود و کلمه "ای چه خوش رفتی مشرف ظلّ عالی مستدام" را برای او پیام فرستاد.

چقدر لایق که نفسی به این نفوس غیرآگاه القاء نماید که اهل بهاء من اوّل الذی لا اوّل له به کلمه قل الله ثمّ ذر ما سواه ناطق و عامل بوده و ملکوت یقین و اطمینان حولشان طائف و عاکف و کلّ به مثابه جبل حدید در امر الله ثابت و راسخ، لن یحرکهم العواصف ولا یزیدهم القواصف و به شأنی طرف توجّه و توسّل ایشان به افق اعلی و محلّ اشراق انوار هدی متوجّه و محصور که ابدآ

وقت و فرصت توجّه و التفات به همسات اهل فتور نداشته و ندارند و اگر از مفسدین و منافقین و معاونین سرّی ناقضین در تمام نقاط ایران درباره نفس عاقل باهوشی سوء ظنی برد و نمود بالله او را متمایل به اهل فتور دانند یقین بدانند منبعث از اغراض شخصیه و یا از نهایت جهل و نادانی او بوده که عکس خود را در مرایای صافیة حاکیه احبّای حقیقی الهی دیده و از عدم بلوغ و قلت شعور فرق بین خود و غیر خود نداده چنانچه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می فرماید مشرکین و مفسدین عکس خود را در احبّای الهی مشاهده می نمایند. و دیگر کمال بدانند که متوجهین به وجه قدم لاجل عرفان او و ایمان به او از عوالم غیب به عرصه شهود آمده اند لا للغير چنانچه در مقام علو مقام ایشان از قلم رحمن نازل: "انهم ما امروا بسجدة الآدم."

باری، سزاوار آنکه این نفوس غافله فی الحقیقه خود را فراموش نمایند و ابداً در صدد هیچ ذکری از خود بر نیایند و یا اقلّاً این بندگان الهی و ثابتان بر پیمان ربّانی را به حال خود بگذارند و به جهلای سایر اقوام و احزاب پردازند. اهل بهاء را یقین است که اگر ظهور اعظم و جلوه اتمّ جمال قدم نبود الی حین ذکری از نقطه اولی روح ما سواه فداه مسموع نه که حزب بیان به کلمه ای از آن تمسک بسته از منزل آن اعراض و بر مظهر آن اعتراض نمایند و کذا هرگاه شمس مرکز عبودیت کبری و رقیّت عظمی مشرق نبود تا حال اثری از آیات و آثار ظهور جمال قدم جلّ اسمه الاعظم مشهود نه که نفسی به کلمه مبارکه قد اصطیفینای او متوسّل شده آن را مرقات عروج به سماوات خیالات واهی خود قرار دهد و نمود بالله خود را از همگنان مرکز پیمان بخواند چه که بعد از صعود حضرت مقصود احدی جز مرکز عهد الهی حامل و حافظ و ناصر امر او نبوده. از قبل نازل: "نحن نظهر الامر ونحن نتحمّل" و همچنین از قلم قدم نازل: "انه لیوم لن یحمل فیه عرش ربک الا نفسه الحق" و در فرقان نازل که امانت الله را انسان حامل.

باری، ای کاش اهل عالم این آیات منزله و کلمات مکنونه مخزونه الهیه را ادراک می نمودند و به مقصود منزل منتقل می شدند و به قدر ذره ای بر اسرار خفیه این ظهور اعظم اقوم و شئونات و مقامات مرکز عبودیت کبری و رقیّت عظمی مطلع و آگاه می گشتند ولی عالم عالم افسوس که نفسی به حرفی از آن چنان که باید عارف نه. خلاصه چون به یقین مبین دانسته که ادکار خلق را در عالم حقّ و مرکز عهد او راهی نه و غیر ذکر او هم لایق ساحت قرب احبّای او نبوده و نیست لذا در مقام اول به کلمه مبارکه سبحانک عن ذکری و ذکر دونی و وصفی و وصف من فی السموات و الارضین اکتفا نماید و ذکر ثانی را به مرایای حاکیه از خود آن گذارد و کلام را ختم نماید چه که

فعلاً بیش از این فرصت نه. باقی و التور و العزو البقاء و الموهبة و العطاء علی کلّ من ثبت علی عهد الله و قام بالوفاء بعد غروب شمس سماء میثاق الله عن افق الانشاء و طلع و لاح من الافق الاعلی الاعلی و البهاء.

شهید ابن اصدق الّذی قام بکله للفداء لاحباء الله.

مقابله شده، صحیح است. شهید ابن اصدق

۴- رساله در تثبیت عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء

هو الله

بسم الّذی به رفع سماء الامر و طلع نیر العهد و الميثاق فی الآفاق، اولاً نشهد بما شهد الله لذاته بذاته و نشهد انه هو الحقّ و ما سواه سواه و این شهادتی است که اعزّ و اعظم از این در کتب الهیه و صحف و زبر و الواح منزله از سماء احدیه نازل نه و اقرار و اعتراف و ثبوت و رسوخ جمیع انبیاء و مظاهر تقی در این کلمه تامّة جامعه علیا مندرج و مندمج، و بعد به عموم احباء الله و مقرّین و موقنین به ظهور اعظم اسنی و ثابتین و راسخین بر عهد و میثاق حضرت کبریا خاصّه اولیای محافل روحانی و مجامع نورانی و هیئت جامعه بیت العدل عمومی علیهم بهاء الله و علیهم ثناء الله معروض می دارد که چون در عهد و عصر هر یک از مظاهر کلیّیه الهیه و بعد غروب انوار آن شمس احدیه بعضی انقلابات و اختلافات از سوء تفاهم برخی از مدّعیان حبّ و ایمان به آن مظاهر قدس رحمان و مریدان عالم امکان به میان آمده که سماء علم و عرفان اهل ایقان را مغبرّ و آفاق افنده [و] قلوب ثابتان بر پیمان را مکدرّ نموده و رفته رفته خلقی را به مرض ضدّیت و مخالفت مبتلا و عالمی را از نورانیت و روحانیت صدق و صفا و محبت و وفا و اتحاد حقیقی روحانی که اسّ اساس ادیان الهی و روح حیات و مایه نجات عالم انسانی است محروم داشته و به کلیّی شهد اتفاق و بیگانگی صمیمی که علت ترقی و تعالی جمیع مراتب و مقامات بشری و مقصود اصلی و مرام حقیقی مظاهر قدس الهی بوده به سمّ دوئیّت و غیریت و بیگانگی مبدلّ نموده و ذره ذره جان جهانی را از حرکت طبیعی الهی منحرف و از صعود به سماء قرب قدس معنوی و ارتقاء به ملکوت غیب لایزالی منصرف ساخته و چون به بصر حدید ملاحظه نمایند فی الحقیقه اساس اصلی و مبدأ و معدن و ماوی و منتهای جمیع علل و اسقام و آلام روحانی و جسمانی که بر هیئت جامعه عوالم بشری مستولی شده کلّ از اثر اعراض و انکار و استکبار مظاهر نفی و نقض بوده که مطلق عالم هستی را

به نار بغض و اعراض و اغماض خود سوخته و خود ابداً شاعر نبوده و نیستند بل به آنچه ارتکاب نموده مفتخر و مسرورند و این بلیه و مایه ابتلای برته در جمیع ادوار و اکوار و ایام ظهور مظاهر کلیه الهیه بوده و همچنین تسلسل و امتداد یافته تا به این دور الهی و کور صمدانی و عصر اشراق انوار عهد الهی و میثاق ربّانی منتهی گشته چنانچه آنچه از قبل از آثار بغض ناقضین و مخالفین و اعراض معرضین اصغاء و استماع می شد حال نظر به عز و عظمت یوم الهی هزار درجه اشد و اعظم از آن به بصر سر و سر مشهوداً مشاهده شده و می شود که از بعد صعود طلعت معبود چه ارتکاب نموده اند چنانچه حال هم مفسدین و منکرین و ناقضین عهد مبین و اعوان و انصار و معاونین ایشان به صور مختلفه در کمین که نفس ضعیفی را بیابند و به او در مقام توهین امرالله و ثابتان بر پیمان او کلمه ای القا نمایند و سبب تخدیش و تشویش اذهان شوند و قلوب صافیة منیره احبای الهی را محزون و اعداء الله را مسرور دارند و لیل و نهاراً در این سعی و اهتمامند که کلمه موهنی جعل نمایند و به صرف کذب و افتراء به ثابتان بر عهد کبریا نسبت دهند و مایه خمودت نار محبت الله و مودت احبای الله شوند، لذا این ذره فنا بر خود لازم دانست که با شهادت حق سبحانه و تعالی و آثار قلم اعلی و مرکز عهد اتم اعظم او حضرت عبدالبهاء ما سواه لوحده الفداء که در الواح شتی و مقالات لاتحصی من غیر استحقاق به عنوان این ذره فنا از سماء فضل و ملکوت عطا نازل و در عالم منتشر است و هر حرفی از آن خلق امکان را کافی به اثر قلم خود جمیع احبای الهی و ثابتان بر پیمان ربّانی را در تمام اقطار به طریق اختصار اخطار نماید و بر عقیده ثابتة راسخه ذاتیه کینونیه حقیقیه خود که مطلق عالم وجود برهان او و حاکی از اوست اطلاع دهد و کل را آگاه نماید تا برای احدی از قبل و بعد راه القاء شبهه و طریق ظن و گمان باقی نماند و سوء تفاهمی حاصل نشود و کل به یقین مبین بدانند و آگاه باشند که این ذره نابود در تاریخ هزار و دویست و شصت و هفت فرقانی با فطرت ایمان و ایقان به مبشر جمال رحمن به پرتو انوار آفتاب جهاتتاب ظهور او به عرصه وجود و مقام شهود آمده و به صرف تأییدات الهیه و شاء او الی الآن در ظل سدره امر الهی مستظل و به مجرد توفیقات او در کل آن به افق سماء ظهور او ناظر و به محل اشراق انوار شمس جمال و هیکل اجلال او به دیده ظاهر و باطن متوجه و حین اصغاء هر ندا به کلمه بلی یا ربنا الابهی ناطق و به آنچه در هر آن و زمان از ملکوت امر و جبروت بیان او نازل در هویت ذات و کینونت قواد خود مقر و موقن و بر عهد اعظم قدیم و میثاق افخم قویم او چون جبل حدید و بنیان مشید رب معجید ثابت و راسخ چه که جمیع عوالم علم و عرفان و ایمان و ایقان کل طائف و عاکف حول مقام ثبوت و رسوخ

بر عهد و پیمان الهی بوده و این مقام به منزله روح است و سایر مراتب و مقامات و شئونات به مثابه جسم و جسم بلا روح هر قدر لطیف و مزین و مطرّز به طراز امر الهی و صفات و کمالات روحانی رحمانی باشد حکم موت و عدم بر او جاری چه که اساس اصلی و میزان حقیقی استقامت و استقرار بر عهد و میثاق الهی بوده و خواهد بود. من فاز به فاز بكلّ الخیر و الذی منع انّه من اهل الضلال ولویأتی بكلّ الاعمال.

علم الله ثابتان بر عهد و پیمان الهی را با احدی غرضی نه. محبّ عالمند و خیرخواه جمیع امم. در حقّ کلّ دعا نمایند و رستگاری و نجات کلّ را از خدا بخواهند. ای کاش اهل فتور و مخازن نخوت و غرور موقّق می شدند که آنی با نظر مطهر از بغض و عناد به آیات و بیّنات سلطان ایجاد و مالک یوم معاد رجوع می نمودند لعلّ از انوار شمس سماء عهد و میثاق او محروم نمی شدند چه که حقّ جلّ جلاله و [عظم] برهانه لاجل اتمام حجّت و اکمال نعمت و اظهار فضل و موهبت در اکثر الواح و آثار خود به شأنی افق عهد و محلّ اشراق انوار میثاق خود را به اوضح بیان و اصرح تبیان معین و منصوص و مخصوص فرموده که از برای هیچ منکر عنود راه وقوف نگذاشته مگر آنکه لازال مصداق آیه شریفه "يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها" واقع و به کلمه "النار ولا العار" ناطق بوده و هستند و به اغراض شخصیه و هوی و هوس نفسانیه خود را از مقامات قدس احدیه و آنچه از برای او خلق شده و از عدم به وجود آمده بی بهره و نصیب نموده اند.

در اوّل کتاب مستطاب اقدس که مصدر جمیع اوامر و احکام است نازل: "انّ اوّل ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الذی منع انّه من اهل الضلال ولویأتی بكلّ الاعمال." چقدر لایق که اهل دانش و پیش قدمی در این آیه مبارکه منزله از سماء امر و اراده سلطان احدیه تأمل و تفکر می نمودند لعلّ منزل آیه و مشرق وحی و الهام او را در حدّ درک و ادراک خود چنانچه سزاوار عارف شده خود را از جمیع بیانات و دلالات و اشارات مالانهایه غنی و مستغنی می نمودند.

در مقام دیگر نازل: "اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم." و در مقام دیگر نازل: "یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ایک التناء و قصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم." و در لوح یکی از احبّای ارض خاء علیه بهاء الله نازل: "اذا طویت سماء مشیّتی و سکنت امواج بحر ارادتی توجّهوا الی الخلیج المنشعب من هذا البحر الذی

احاط الاكوان كذلك هطلت امطار جودی فضلاً عليك و على الذين توجهوا الى الله مالک الرقاب. " قسم به افق بیان محبوب امکان که اگر تمام اهل عالم به این لطیفه ربانیّه و آیات منزله صمدانیّه که در الواح محکمه الهیّه نازل منتقل شوند کلّ خود را از حکایات و دلالات کلّ ما سوی غنی و بی نیاز مشاهده نمایند.

و همچنین در کتاب عهد الهی که مرجع کلّ کتب و الواح است نازل: "انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجهوا الی من اراده الله الّذی انشعب من هذا الاصل القديم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده. كذلك اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم. " انتهى. چقدر سزاوار که منصفین و مدرکین قدری در کلمه تامّه "کذلك اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم" تفکر و تعمق فرمایند لعلّ مراد الله را بیابند و مراتب فضل و کرمش را در حدودات و شئون خود ادراک نمایند.

و بعد آن از جمیع مؤمنین و موقنین و مستظّلین ظلّ امر خود بلااستثناء اخذ عهد و جلب میثاق فرموده که بعد غروب شمس جمال و ستر سماء هیکل عزّ اجلال او کلاًّ به مرکز عهد و مشرق انوار میثاق او توجه نمایند کما قال: "وصیّت الله آنکه باید اغصان و افنان و متسین طراً به غصن اعظم ناظر باشند." قسم به مقام عدل و افق انصاف که در این آیات منزله از سماء امر و اراده سلطان احدیه که به صرافت طبع مبارک از قلم قدم فضلاً علی الامم جاری و نازل حساب کلّ من علی الارض کشیده شده تا چه رسد به اهل ایمان و متعارجان سماء عرفان.

قدری تفکر و انصاف لازم. نقطه اولی ارواح ما سوی لرشحات دمه الاظهر فدا می فرماید یک آیه از آیات من [بظهره] الله اقواست از کلّ بیان، و شاید اکثری از مدعیان ایمان و ايقان و علم و عرفان در مقام اثبات امری که لازال مقدّس از هر دلیل بوده کراً این آیه مبارکه را تلاوت نموده و می نمایند ولی خود به سبب حجیات نفسانیّه و امراض و اغراض شخصیه از توجه و انتقال به این مقام محجوب. و در مقام دیگر می فرماید که اگر من [بظهره] الله بر امری شهادت دهد و جمیع ما سوی او شهادت دهند به مثل آنچه او شهادت داده، شهادت او به مثل شمس است و شهادت کلّ به مثابه شیخ شمس در مرایا اگر به آن مقابل شود و الا لایق ذکر نبوده و نخواهد بود. حال قدری انصاف و تفکر لازم. آیا بعد از کلمه تامّه ائی انا الله که اظهار امر او و اعلان شأن او و راجع به نفس او و مخصوص به مقام اقدس اوست و در عالم امر و خلق برای آن کلمه مبارکه الهیّه عدیل و مثل و نظیر و شریک و شبیهی نبوده و نیست دیگر کدام آیه اعظم و الزم و اقوم از آیه مبارکه محکمه

"اذا غيظ بحر الوصال وقضى كتاب المبدء فى المآل توجَّهوا الى من اراده الله الذى انشعب من هذا الاصل القديم" [...] بوده و کدام شهادت من [يظهره] الله اعظم و اتم و اقوم بر شهادتست که در کتاب عهد خود به بیان خود داده که مقصود از این آیه غصن اعظم بوده؟

علم الله آذان واعيه اصغاء مى نماید خطاب حقایق جميع ذرات عوالم وجود را به مدعیان ایمان و ایقان به جمال رحمن که یا باید این آیات محکمات صریحه فصیحه بلا تأویل و تفسیر نقطه اولی روح ما سواه فداء و امر مبرم جمال اقدس ابهى حقایق ما سوى لمظلومیته الفداء را انکار نمایند و به کلی از آنچه خود را به او نسبت داده و مى دهند عزلت جویند و یا آنکه این جوهر و سازج و لطیفه و خلاصه جميع آیات و بیانات او را که اس اساس امر الهی است و ایمان و ایقان و نسبت کل منوط و مربوط به قول آن، به روح و جان و روان خود استقبال نمایند و در ساحت عز مرکز عبودیت کبری و رقیه عظمی حضرت عبدالبهاء ارواح ما سواه لوحده الفداء به فنای صرف ظاهر و به تأییدات ملکوت ابهى به تمام قوت و قدرت و انقطاع از ما سواه بر خدمت و نصرت امرالله و اعلاء کلمه الله و بسط و نشر تعالیم او حباً لله بین ما سوى قیام نمایند لعل انوار ظهور مکلم طوراً بیابند و به ثمره وجود و ما هو المقصود نائل گردند.

و هرگاه نعوذ بالله هوی شما را از صعود و عروج به سماء این مقام اعلى و موهبت کبری و عزت و سعادت لایفنی مانع و حجبات اعمال حایل است اقلأ دست از اغوا و اضلال ضعفاى عالم و اذلاى امم بردارند و به نفی ضعفاى نادان و فنای بیچارگان راضی نشوند چه که فخر انسان در کشتن نفوس نبوده و نیست بلکه فخر در احیای نفوس مرده بوده و خواهد بود. ملاحظه مى نمایند که یک نخود سم الفار و یا یک درهم فلز شربار هر انسان قوی غالب قهاری را هلاک مى نماید ولی جميع خداوندان صنعت و حکما و فلاسفه عالم طبیعت از ایجاد و بعث و خلقت موثی عاجز و قاصر و از علم و اطلاع به کلیه خواص مودعه در آن جاهلند و همچنین هلاکت روحانی برای هر مصل نادانی در نهایت سهولت و آسانی ممکن و لکن حیات و نجات و خلاقیه و بذل انوار حقیقت و نفخ روح انسانیت شأن حق و مظاهر کلیه الهیه و مرایای حاکیه از او بوده و خواهد بود.

و از همه گذشته هر انسانى مبهور و متحیر که مقصود این نفوس از آنچه ارتکاب نموده و مى نمایند چیست و مراد ایشان چه. اگر مراد نصرت امر الهی و اعلاء کلمه اوست طریق ورود در این مقام و وصول به این مرام استظلال در ظل لوای امر الهی و عهد و میثاق ربانیت و اگر اظهار و اثبات مراتب و مقامات شخصی است دیگر در این قرن الهی و عصر صمدانی تا الف سنه کامله

هیچ رتبه و مقامی باقی نه تا نفسی او را حامل شود و به او افتخار نماید چه که مظهریت ختم شد به نقطه اولی مبشر جمال کبریا و مظهریت و عنوان الوهیت به ظهور کلیه جمال امنع اقدس ابهی و عبودیت صرقة ذاتیه کینونیه محضه ابدیه به مرکز عهد و میثاق او حضرت عبدالبهاء ما سواه لوحده الفداء و دیگر اسم و رسم و عنوانی در ملکوت اسماء و فوق فوق آن در عوالم خلق باقی نه تا نفسی خود را به آن مفتخر و متباهی و ممتاز نماید و بر سایر خلق امکان تقدّم جوید و برتری یابد.

وانگهی دیگر این خلق بیچاره چه جواهر و سواذج و لطائف علوم و معارف و اخلاق و کمالات غیبیه الهیه و طبیعیه را مترصد و منتظرند که از بعد برای ایشان ظاهر و باهر و انوارش طالع و لامع شود تا از پرتو انوار او مستفیض و مستنیر گردند و آنچه در یوم الهی و ایام تابش آفتاب عهد و میثاق ربّانی و ظهور مبین منصوص مخصوص به او نرسیده و ادراک ننموده اند ادراک نمایند؟ و بر فرض که چنین نفوس یافت شوند، از چه مقام و منبع و معدنی به ایشان افاضه خواهد شد با آنکه هنوز تمام آنچه از قلم قدم جاری در مقام غیب هویت خود باقی و الی حین احدی سواى مرکز عهد الهی و مبین آیات او حرفی از آنچه از اسماء امر و اراده او نازل و از افق انوار علم و حکمت او طالع و لامع کما ینبغی ادراک ننموده و اعظم دلیل این علیل و اقوی برهان این کلیل طغیان بعضی از مدعیان ایمان به مظهر پیمان بوده و هست چه اگر یک ذره علم کتاب و معرفت آیات ربّ الارباب نزد ایشان بود البتّه با آن نصوصات قاطعه و آیات منزله در کتاب اقدس و عهد و سایر الواح و آثار و کتب الهیه که اوضح و اصرح و ابین از آن بیانی نبوده و حکمی نازل و امری صادر نه آتی در قبول عهد الهی و میثاق ربّانی و خضوع و خشوع حقیقی در مقام عزّ قدس مرکز پیمان او توقّف نمی نمودند و جمال قدم و اسم اعظم ما سواه لمظلومیته الفداء را در ملکوت غیب خود محزون و احبّای او را در توقّف و فتور خود از خود مأیوس و صفحات تاریخ عصر ظهور مکلم طور و تمام اوراق نشریات اهل عالم و امم را الی الابد به ظلمت و ضلالت خود تاریک نمی کردند.

و اگر گفته شود که مسلماً این نفوس دارای علم کتاب و از هر جهت اهل دانش و صلاح و صوابند نهایت در این مقام که اسّ اساس امر الهی و بنیان اعظم ربّانی است غرض داعی شده و نعوذ بالله بغض و حسد این نفوس را بر عداوت و مخالفت با مقام مخصوص منصوص واداشته، علم الله این است عذر بدتر از گناه چه که جمیع مظاهر تقی و عموم منصفین و عقلا و بلغا بر نادانان عالم و جهلای امم دعا نموده اند و تمام انبیاء به کلمه یا الهی فاهد قومی لائهم لا یفقهون فارحم علیهم لائهم لا یعرفون ناطق بوده اند ولی درباره مبغضین از سماء قهر سلطان مبین و مالک یوم

الَّذِينَ نَزَلُوا: "وَمَنْ يَنُومُ فِي اللَّيْلِ عَلَى فِرَاشِهِ وَيَكُونُ فِي قَلْبِهِ بَغْضٌ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَبَشِّرْهُ بِنِقْمَةٍ وَ عَذَابٍ مِنَ اللَّهِ" خاصه در این مقام که به تمام ادله و براهین حقه بغض به مرکز عهد الهی بغض به او بوده و چنانچه کلمه محکمه "توجهوا الی من اراده الله" امر مطلق است نه محدود و معین، به همین نسبت آنچه منسوب به مقام منصوص است راجع و منسوب به حق بوده و خواهد بود، چه توجه و توسل و تمسک و انقیاد و محبت و چه اعراض و اعتراض و احتجاج و بغض و عداوت کل به مصدر امر الهی و محل اشراق انوار کلمه تامه او راجع بوده و خواهد بود. در این صورت قدری تفکر لازم که چقدر جهل و نادانی مقدم و ارجح از بغض و حسد و نافرمانی امر الهی و عداوت به مرکز میثاق ربانیت.

و اگر چنانچه قطع نظر از جمیع شئون و مقامات عوالم ملکی و ملکوتی، این نفوس فقط به همراهی و تبعیت عده‌ای از ساده‌دلان و بلهوسان دوره و زمان خود متمسک و مسرورند و این است منتهی المرام و اعلی‌المقام ایشان این هم به کلی از همت عالی و عقل و عدل و حکمت و شأن و شرف هر انسانی بعید که به چنین خیالات واهی و افکار لایشر و لایغنی خود را از فیوضات رحمانی و مواهب سلطان لایزالی و عروج به ملکوت الهی محروم و ممنوع دارد با آنکه به چشم سر و سرو حس ظاهر مشاهده و ادراک می‌نماید که عبودیت و پیروی و خضوع و خشوع و سجود و توجه و توسل ثلث اهالی کره ارض ابدأ یک ذره بر کمیت و کیفیت جمادات و اصنام نیفزوده و همچنین پرستش مارپرستان ابدأ تغییر و تبدیلی در صفات ذاتی و خواص طبیعی جنس ایشان حاصل نموده و ابدأ اقتداء و پیروی گوسفندان هیچ طفل صغیر نادان را به مقامات عز بلوغ و دانائی فائز نداشته.

علم الله الیوم شرافت و سعادت هیچ انسانی در توجه و گرفتاری به این موهومات و ظنون نالایقه نبوده و نیست. معلوم ظاهر و آنچه در رتبه و استعداد خلق عصر و زمان بود ظاهر فرمود. قیوم باهر، دوره موهوم منتهی. الف قائمه قائم و بساط القائنات و الهامات نفسانی منظوم. الیوم جمیع مراتب و مقامات و شئون ملکی و ملکوتی از آنچه در تمام کتب و صحف و الواح الهی از قبل و بعد نازل و مسطور و به تمام اسماء حسنی و صفات علیا موسوم و موصوف کل طائف حول امر الهی و موجود و منبعث به اراده او و ظاهر و باهر به کلمه اوست. لذا باید جمیع اعمال و افکار خود را با اراده او و آنچه امر و حکم او و میزان اوست موازنه نمود، آنچه مطابق و موافق محبوب و مقبول و آنچه مغایر و مخالف در ساحت عز حق و اهل حق مردود و مطرود چه که قول اوست میزان و امر

اوست میزان و میزان اوست میزان.

و اليوم میزان اعظم و برهان اتم اقوم تمسک و توسل به عهد و میثاق اوست. باید کلّ در ظلّ لوی او درآیند و در سراق قرب او وارد گردند و تمام اعمال و افعال و اقوال خود را با او و آنچه از او در هر مقام ظاهر و باهر موازنه نمایند و مرکز عهد او و امر اعظم او را چنانچه امر فرموده به مدد تأییدات او نصرت نمایند و به ظهور انوار اعمال حسنه طیبه و اخلاق مرضیه خود در عالم انتشار دهند تا کلّ در دین الهی و حکم او ثابت و راسخ و بر نسبت خود باقی و برقرار مانند علم الله اینست کلمه حقّ و امر حقّ و میزان حقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال و ربّی الغنی المتعال.

باری باید چشم دل را از تمام عوارض و امراض پاک کرد و به حقّ توجه نمود و انصاف داد تا آنچه مستور مشهود گردد. در سایر ادوار و اکوار شاید اشارات و کنایات و تلویحات و اخبارات و بشارات کتب و صحف آسمانی چنانچه باید کفایت حال جاهلان و نادانان و بهانه‌جویان آن عهد و زمان را نمی‌نمود چه که خود را از ادراک اشارات و رموزات بیانات الهیه عاجز و قاصر مشاهده می‌نمودند و به مفاد آیه شریفه "فاستلوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون" هم عالم و عامل نبوده‌اند چنان که فعلاً هم همین موانع و حجبات از برای ایشان باقی ولی در این قرن الهی و عصر اشراق انوار سبحانی جمیع این موانع و حجبات ظلمانی مرتفع و ابدأ به قدر سمّ ابره روزنه برای فرار و تأمل و انکار احدی از مدعیان ایمان به او باقی نه. به تمام آیات و بیانات و علامات مطلع انوار عهد و میثاق خود را به کلّ نموده و بر جمیع مستظلمین ظلّ امر خود ظاهر و باهر و آشکار فرموده تا بعد غروب شمس سماء رأفت و رحمت و مکرمت او احدی آنی در حجبات بُعد و غفلت و ضلالت باقی نماند و کلّ به کلّ دلیل و برهان مطلع وحی و الهام او و مبین آیات او و مظهر بیانات او و ناشر نفعات او و حامل امر او را در حدّ فتای خود عارف شوند و به او متمسک و متوسل گردند و بر خدمت و نصرتش که عین خدمت اوست قیام نمایند و او را در ظاهر با این کثرت اعداء و موارد بلا و شدائد لا تحصی و حید و فرید نگذارند، با آنکه علم الله تمام قوت و عظمت امر الهی در وحدت و غربت هیکل مقدّس و مقام اقدس او ظاهر و لازال تمام عوالم قدرت و هیمنت آسمانی و فیوضات ملکوتی و تأییدات لاهوتی روح القدسی حول مرکز عهد او طائف و از آن مقام به کلّ افاضه شده و می‌شود و من اولّ الذی لا اولّ له کلمه الهیه به قوه غالبه نافذه خود در سرّ و علنی عالم وجود من غیر ناصر و معین جاری بوده و حکمش در سرائر و حقایق و ذوات کائنات و افئده موجودات ساری و جمیع مدائن افئده و قلوب را متصرّف، نهایت "دخل المدينة حين غفلة من اهلها" كما قال وقوله

الاحلی: "یدخل فی القلوب لا کدخول الأشياء فی الأشياء و یتصرف ممالک الوجود لا کتصرف الملوک فی ممالک الانشاء" چنانچه بر هر ذی بصری مشهود و واضح است که شمس سماء تدوین در اشراق انوار و ظهور آثار خود ابدأ محتاج به مدد و معاونت غیر خود نبوده و نخواهد بود بل ما سوی از فیض ظهور او و بوارق انوار نور او مستمد و مستفیض تا چه رسد به شمس سماء تکوین و آفتاب فلک علین که لم یزل و لایزال بالذات مشرق و طالع و لامع و موجد و مبعث و محیی و منجی و مزیل ظلمات جهل و نادانی تمام خلق عوالم لایتناهی الهی بوده و خواهد بود. و اگر جمیع ذرات کائنات خفاش شوند و به تمام همت بر مخالفت و عداوت و منع او از ظهور و اشراق قیام نمایند او به صرف قوت و قدرت و اقتدار خود از هراقی طالع و لامع و در اندک زمان در وسط الزوال عالم امکان ظاهر و باهر به مقامی که هر بشر عمیقی را احاطه نموده و می نماید رغماً لکل خفاش عنود و لکل مبغض مردود.

آخر قدری تأمل و تفکر باید. جمال قدم جلّ اسمه الاعظم ظاهر شد تا اهل عالم را از لوث شرک و دوئیّت و غیرت فارغ و مطهر نماید و کلّ را به مقام توحید حقیقی دعوت و دلالت فرماید و خلق را از موهوم نجات داده به سلطان معلوم و ملیک قیوم رساند. در کلمات مکنونه نازل: "یا ابن الانسان اکف بنفسی عن دونی و لا تطلب معیناً سوائی". و در مقام دیگر نازل: "لائی وحدی احب ان اکون محبوباً فوق کلّ شیء". در این صورت آیا ممکن است که چنین سلطان مقتدر و ملیک یفعل ما یشاء و ربّ غفور و حقّ غیوری که برای اثبات وحدانیت و فردانیت خود در طول پنجاه سنه بل ازید حمل شدائد و بلایا و محن و مصائب لاتحصی فرموده و در هیچ مقام در اظهار امر و اراده خود با هیچ مالک و مملوکی مداهنه نفرموده نعوذ بالله مقامی که یک ذره دوئیّت و غیرت و دون مقام حکایت و دلالت از هیکل ذات و صفات خود را در او مشاهده نماید او را مرکز عهد و میثاق خود و محلّ وحی و الهام خود قرار دهد و به این قوت و قدرت و عظمت و هیمنت در الواح منزله و نصوصات قاطعه ذکر علو مراتب و بیان سمو سمو مقامات و شئون او را نماید و از جمیع طائفین و عاکفین حول امر خود اخذ عهد ولایت و اطاعت و انقیاد به امر و اراده او را فرماید؟ لا والله. قسم به دم مطهر نقطه اولی ابدأ چنین وهم و ظنی لایق مقام رأفت و رحمت آن سلطان احدیّت و ملیک موهبت نبوده و نیست.

دیگر از اهل خرد و درایت سؤال می نماید که علت غائی و مقصود اصلی از تعیین مرکز عهد و میثاق الهی چه بوده؟ اگر مراد اجرای مقاصد ربّ المیثاق و اعلاء کلمه امر و اراده مالک یوم

اشراق است، باید کلّ به آن جهت ناظر و متوجّه باشند و آن اثر و ثمر و نتیجه را نصب عین عدل و انصاف خود نمایند و انصاف دهند فی الحقیقه هرگاه اشراق انوار میثاق منور آفاق از افق سماء این مقام محمود نبود، به کدام قوه بعد از صعود امرالله شرق و غرب عالم وجود را احاطه می نمود و آثارش در جمیع اقطار و اشطار ظاهر و انوارش از هرافقی طالع و لامع می گشت؟ و بعد غروب آن شمس سماء احدیه به چه وسیله نارالله الموقده در مجامر قلوب و افنده افروخته و مشتعل می شد؟ و اشجار مغروسه یوم ظهور مکلم طور از چه سحاب رحمت و غمام مکرمتی سقایه می گشت و به کدام حافظ و حارس و باغبان موهبتی در مقامات خود باقی و ثابت و برقرار می ماند؟ و به قیام کدام ذات قائم مهیمن قیومی کلمه الله بین ما سوی مرتفع و مصداق آنچه از ملکوت امر در الواح منزله الهیه نازل در عالم امر و خلق ظاهر و منتشر می شد؟ و از چه معدن و مخزنی من فی الانشاء به غنای حقیقی لایقنی فائز و به نعم و آلاء معنوی لاینفد و لایبلی نائل می شدند؟ و به کدام ملهم به الهامات غیبیه الهیه ملهم شده بر نشر نفعات قدس او قیام می نمودند؟ فانصفوا بالله یا ملأ المنصفین.

این بسی معلوم و واضح که در مقام اول و حقیقت اولیه تمام اذکار حقّه و آنچه از قلم مالک بریه نازل به اول حاکی از آن شمس سماء احدیه و مرکز عهد و میثاق او و محلّ اشراق انوار ظهور او راجع ولی امثال این آیات محکّمات و کلمات عالیات از ملکوت امر و اراده آن مظهر اسماء و صفات به طریق اختصاص در الواح شتی نازل:

یا غصنی الأعظم قد حضر لدى المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله ربّ العالمین انا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الأرضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخیر. نسل الله بأن یحفظهم بک و یغنیهم بک و یرزقهم بک و یلهمک ما یكون مطلع الغنی لأهل الانشاء و بحر الکرّم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الأمم انه لهو المقننر العلیم الحکیم و نسله بأن یسقی بک الأرض و ما علیها لتنبت منها کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان انه ولی من والاه و معین من ناجاه لا اله الا هو العزیز الحمید.

و در مقام دیگر نازل: "یا غصن اعظم لعمر الله نوازلک کدترتی ولكن الله یشفیک و یحفظک و هو خیر کریم و احسن معین. البهآ علیک و علی من یخدمک و یطوف حولک و الویل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک."

علم الله، بعد از مشاهده و علم و اطلاع به این آیات منزله و نصوصات قاطعه و براهین لامعه و انوار باهره و علائم واضحه و آثار مشهوده هرگاه نفسی از مدعیان ایمان و ایقان به آن سلطان احدیه اقل من آن در سجود از برای امر او و خضوع در ساحت عز مرکز عهد و پیمان او توقف نماید حکم او همان است که در کلمات الهیه از قلم قدم نازل: "يلعنه كلّ الذّرات" و یتبرّه منه كلّ من خلق بین الارضین و السموات. و جمیع این اذکار و عنوانات و بیانات فی الحقیقه برای نفوسی است که لازال ایشان را دلیل هادی سیل بوده و الا نزد اهل بصر و ناظرین به منظر اکبر، حقّ جلّ جلاله و مرکز عهدش اظهر از آن است که به دلیل ظاهر شود و یا به برهان باهر. نزد ایشان انزل مراتب رتبه اثبات و استدلال است چه که حقّ را به حقّ شناسند و به ما یظهر من عنده او را عارف شوند.

سبحان الله، چقدر مقام تحیر و تأثر است که این خلق بیچاره هر شیئی را به خود آن شناسند و به دلالت نفس آن بر آن اکفا نمایند جز حقّ جلّ جلاله را که با دعوت و دلالت و حکایت کلّ من فی الامکان از عرفان او عاجز و غافل و محجوب مانند چه که چشم سر که محیط بر محسوسات و مدرک معلومات جسمانیست در ایشان موجود ولی بصر سرّ و حقیقت که کاشف سرائر و حقایق معقولاتست به کلی مرمود بل مفقود، لذا از مشاهده انوار شمس سماء امر الهی و استناره از او و استفاضه از فیض ظهور او ممنوع و محروم، با آنکه شیئی اظهر از آن نبوده و نیست.

باری در هر حال باید از خدا بصر خواست و بینائی حقیقی طلب و تمنا نمود و الا عرفان حقّ محال و ممتنع چنانچه جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم می فرماید: "اليوم هر نفسی حقّ منبع را به دون او تعالی بخواهد عارف شود و یا ادراک نماید مثل آن است که از اکمه طلب ارائه سیل نماید و هذا لم یمكن ابدأ." و همچنین می فرماید: "ظلمی فوق این در علم الهی نه که جمال قدم به دون خود استدلال بر حقیقت خود نماید بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لایح است، فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ای مرجع یرجعون." و در مقام دیگر نازل: "انه لا یحتاج فی اثبات امره بشیء من الأشياء و لا بذکر من الأذکار و لا باسم من الأسماء و لا بکتاب من الکتب الأولى کذلک نطق لسان الکبریاء اذ کان یمشی فی هذا السّجن المبین." و در مقام دیگر می فرماید: "... ای اهل بیان، به بصر حقّ به منظر اکبر ناظر شوید چه که به بصر دون خود مشهود نگردد. اینست که ظهور قبل می فرماید: ایاکم فانظروا الیه بعینه فمن ینظر الیه بعین سواه لن یعرفه ابدأ." و همچنین می فرماید: "[نقطه اولی] در کلّ بیان مخصوصاً مخصوصاً می فرماید در یوم ظهور ابدأ به غیر او ناظر نباشید چه که آن جمال قدم به بصر غیر خود شناخته نمی شود."

نفوسی که به تأییدات الهیه و ارادهٔ مراد او به افق این بیانات منزلهٔ صمدانیه ناظر و متوجه و به شهادت حقّ حقّ را به چشم باطن دیده و او را به خود او شناخته و عارف شده و از خلیج اسماء گذشته‌اند البته در هیچ دوری از ادوار و کوری از آکواری منصرف از او [و] منحرف از محلّ اشراق انوار کلمهٔ تامّهٔ عهد و میثاق او نبوده و نخواهند بود و الی الابد به عنایات و توفیقات ملکوت ابهی حول مرکز عبودیت کبری و رقیّت عظمی حضرت عبدالبهاء الذی طاف حوله الاسماء ما سواه لوحدهٔ الفداء به قدم استقامت و جناحین انقطاع طائف و عاکف و به امر و ارادهٔ او در حدّ فنای خود قائم و عامل و به موجب نصوصات قاطعه و بیانات لامعه و آنچه بلاواسطه از لسان عزّ عظمت در مقامات قدس او اصغاء و استماع نموده‌اند حضرتش را محلّ الهام الهی و مبین آیات او و مظهر بیّنات او و معنی کلمات او و ناشر نفعات او و مروج احکام او و حامل امر او و حافظ دین او و متحرک به ارادهٔ او و مرکز عهد اعظم و میثاق اتمّ و اقوم او دانسته و می‌دانند و در هویت ذات و کینونیت فؤاد خود به کلّ آنچه از قلم قدم در بیان مقامات و شئون او جاری و ساری مقرّ و موقن و معترف بوده و هستند و غیر او را در هیچ عالمی از عوالم وجود در ساحت عزّ او مذکور و موجود ندانند چنانچه خود این ذره در تمام ایام تشرف به عتبهٔ سامیهٔ آن مظهر انوار احدیه و فوز به لقای او کراماً از فم مشیت آن ملیک موهبت بیاناتی در مقامات مرکز عهد اعظم او ارواح ما سواه لوحدهٔ الفداء در حدّ نیستی و فنای خود اصغاء نموده که حرفی از آن اعظم است از شهادت کلّ ما سوی اگر در ظلّ امر الهی مستظّل و بر میثاق او ثابت و راسخ باشند و در اعمال از آنچه رضای اوست حکایت نمایند و الا لایق ذکر نبوده و نخواهند بود.

باری من اوّل الذی لا اوّل له این بوده و هست عقیدهٔ ثابتةٔ راسخهٔ ذاتیهٔ حقیقیهٔ ابدیهٔ این ذره فنا و جمیع مستظّلین ظلّ امرالله خاصهٔ ایادی امرالله علیهم بهاء الله که به این اسم و عنوان در الواح قدسیهٔ الهیه و کلمات ربّانیه به اثر قلم اعلی و مرکز عهد و میثاق اتمّ اعظم او حضرت عبدالبهاء ارواح ما سواه لوحدهٔ الفداء منصوص و مخصوص گشته‌اند ولی غرض مرضی است که چشم انصاف را کور و گوش انصاف را به کلی مسدود می‌نماید چنانچه فعلاً تمام اوراق ناقضین عهد مبین مملوّ از مفتریات و القاء شبهاتست ولی ما در هر حال تمام اهل عالم و امم را بلااستثناء خاصهٔ احبّاء الله و ثابتان بر عهد او را به حقیقت دوست داریم و در حقّ کلّ اطاعتاً لامرالله دعا و حیات و نجات و خیر و سعادت کلّ را از ساحت قدس کبریاء رجا نمائیم که لو شاء الله به آنچه حاکی از نسبت ایشان به ملیک پیمان است موفق و مؤید گردند و به جوهر اعمال حسنهٔ منزله در کتب الهیه و

اخلاق مرضیه که جذاب قلوب و افئدة بریه است ظاهر و باهر تا هر طالب راغبی به مشاهده انوار اعمال و استشمام رویح طیبه افعال مرضیه و ارائه صفات و شئونات کمالیه ایشان حق را از باطل و انوار شمس سماء احدیه را از ظل زائل فرق دهد و تمیزگذارد و در مقام "و من ثمارهم تعرفون" وارد شده اشجار وجود آن هیاکل مجرد را از اثمار اعمال ایشان شناخته و عارف شده خود را از همه و دلمه جمیع عبارات و اذکار و الفاظ غنی و بی نیاز مشاهده نماید و به صرف انجذابات روحانی و ادراک و انتقال به حقایق و معانی و اشراقات انوار صبح سبحانی به ملکوت امر الهی وارد و به کلمه "اعرف الله بالله" به جمیع معانی ناطق گردد و جمیع علائم یقین و آثار و آیات تمکین از تمام عوالم تدوین و تکوین و سر و علن او ظاهر و انوارش باهر شود. علم الله اینست آیت نسبت و علامت دعوت و ینته و برهان اهل دلالت و هدایت اگر نفسی به آن موفق و مؤید گردد چنانچه از قلم قدم نازل: "لن ینسب احد بالله و مظهر نفسه الا بان یكون علم الهدایة بین العباد بحیث ینظرون افعاله ما ینتدی به المریدین".

و هرگاه نفسی به آن طراز مطرز شود و به این شأن و شرف در مقام تبلیغ امر الله و اعلاء کلمه الله برآید و با این قوه به تأییدات الهیه به دعوت و دلالت و هدایت خلق عالم و قاطبه امم قیام نماید او بنفسه کتاب تکوین و برهان مبین و آیت کبری و ینته عظمای حق سبحانه و تعالی بین ما سوی بوده و خواهد بود ولی وصول به این مقام و نیل به این مرام فرع بعث ذاتی کینوتی در ظل امر الهی و مرتب حقیقی است و درک این رتبه و مقام از بعث منوط و مربوط به تحریر حقیقت است چه که به تحریر حقیقت حقایق کل ما سوی ظاهر و جوهریات و [ساذجیات] و ذاتیات و کینونات کل من فی الانشاء باهر گردد و سر و علن عالم وجود قدم به عرصه شهود گذارد. عالم جنّت ابهی شود و کل من فیها فائز به مقامات لایفنی.

امید و طید از فضل و موهبت رب مجید آنکه اهل عالم و کلیه امم به درک این مقام اعلی الاعلی فائز شوند و به ثمره وجود و ما هو المقصود نائل و به اقتباس انوار علم و حکمت الهی و اتباع او امر سلطان لایزالی موفق و در جنّت رضای مرتب حقیقی که مقام حقاگوئی و حق پرستی و صدق و صفا و محبت و وفای حقیقی روحانی نسبت به تمام اهل عالم و امم است وارد گردند چه که اینست آیت عرفان و ایقان به جمال رحمن و علامت ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان و اینست جوهر رجا و تمتای این ذره فنا در این مقام اعلی هنگام وصل و لقای مرکز عهد و میثاق حضرت کبریاء ارواح ما سوی لوحده الفداء از برای کل و ربی یشهد بما اقول و هو الشاهد العلیم و هو رب

القديم. باقى و التور و العز و البقاء على كل من ثبت على عهد الله و هدى.

فانى داني شهيد ابن اصدق الهى فى ١٣٣٩

٥- نامه جناب ابن اصدق خطاب به آغا شاهزاده

هو العزيز الكريم

مطلق هستى و بقايم فداى شماها عليه عاليه آغا شاهزاده عليك ٦٦٩ الابهى

اين ايام ابجر فضل به شأنى متلاطم و انهر جود در رتبه و مقامى [متلاطم] است كه قلم و لسان اهل امكان از ذكر و ثنائى آن عاجز و قاصر تا چه رسد به اين كليل عليل نادان. فوالله عالم وجود و من خلق فى عوالم الغيب و الشهود در آنچه ظاهر و مشهود متحير و مبهور. با آنكه حجيات مانعه حایل شده و كل را از آنچه سزاوار مقامات جود او است ممنوع داشته و از وصول و بلوغ به آنچه لايق محروم نموده.

بارى اين ايام ربيع عنايت است و نزول امطار نيسان مكرمت. طوبى از براى نفسى كه به استحقاق يا من غير استحقاق به اول فائز شود و به ثانى مرزوق. از حق رجا نمايد لو شاء الله اين عبد هم مايوس نشود و محروم نماند چه كه به اثر اعمال به كلّى از خود مايوسم مگر من غير استحقاق عنايت شود اگر چه عنايت شده و يكي از عنايات خفيّة سلطان احديه اظهار مرحمت و مكرمت آن ورقه جديبه است كه فى الحقيقه از اعظم و اقوم عنايات او است و اين عبد از شكر و ثنائى آن عاجز.

مدتى بود كه از روائع قدس فردوس بيان آن ورقه مشام جان ملتذ و مهتر نگشته بود تا در اين پست كه از فضل بى منتهاى مالك ورى به بشارت كبرى فائز شدم و از سلامتى حالات مطلع فرح لانتحصى نمودم مخصوص تجلى انوار فضل الهى در اين مقام مشرق و لائح كه دستخط مبارك آقاى حقيقى روحى و ما لى له الفدا [و] ورقه آن ورقه در آن و حان واحد واصل و الا فى الحقيقه آنچه ايشان در بيان درد چشم محبوب جان آقاى خودم آقا داداش مرقوم فرموده بودن [كذا در اصل] خيلى اسباب حزن و پریشانى بود اگر چه به حق حقّ اين عبد مادامى كه اثر و نتايج اقبال در آقا داداش روحى له الفدا باقى است از طرف ايشان اطمينان دارم كه حافظ حقيقى ايشان را حفظ خواهد فرمود. در اين پست هم مخصوصاً به اطلاع جناب حاجى امين حاجى ميرزا حيدرعلى اسم جناب آقا داداش را به فوق معروض داشتم و رجای حفظ ايشان را نمودم. ان شاء الله محفوظ بوده و

خواهند بود.

و اما در باب توجه به آن شطر، علیّه عالیّه آغا شاهزاده این بسی معلوم است که هیچ عاقلی به اختیار از ساحت قدس ابرار و اختیار مخصوص ابراری که به او منسوب و از او محسوبند فرار ندارد بلکه به جان و روان لقای ایشان از حضرت مختار سائل و به تمام سعی و اجتهاد در وصول به قرب و ادراک لقای ایشان سعی و جاهد است ولی تقدیر چه کنم و با او امر و احکامی که پی در پی از شطر آمر حقیقی رسیده و می رسد چه چاره نمایم و چگونه مخالفت نمایم. هنوز احکام قبل به انجام نرسیده، به صرف عنایت و مجرد جود حکم دیگر و امر دیگر می رسد. در این اسبوع لوح مفصل و مطوّلی از سماء فضل نازل و در او بدایع تکالیف دیگر مسطور. حاجی امین قرار بود چندی در این ارض توقّف نمایند و این عبد به ارض ط و جهات اخری توجه نماید، بفتنّاً لوح مبارک به اسم این ذره رسید؛ به ایشان مراجعت و به این ذره مطالب دیگر راجع شده و اشاراتی در آن لوح مبارک نازل است که نمی دانم مآل امور چه خواهد شد ولی همین قدر ظاهر است که خود و کسانم محلّ عنایات لاتحصی مولی الوری واقع بوده و هستیم. ان شاء الله هفته بعد سواد ارسال می شود. با آنکه کتابی است و سواد آن برای خود این ذره مشکل.

باری در هر حال صبر نمائید و خدا [را] شاکر باشید که عن قریب ثمرات اعمال خود را خواهید [دید] و به جزای صبر و آنچه از شماها ظاهر شده خواهید رسید. علیّه عالیّه، قسم به مالک برّیه الّا در عبودیت حقّ سبحانه و تعالی لذتی نیست و اعظم از آن فضل و موهبتی نه. ای کاش قدر بدانیم و خود را به آنچه اثر و ثمرش باقی و دائم است صابر و شاکر داریم. باری در هر حال کمال سعی را دارم که خود را با حصول رضای شطر قرب شماها کشانم با شرط زندگی و الّا نگر بمریدم عندر ما بپذیر. ای بسی آرزو که خاک شده. باقی و البقاء علی من اقبل و هدی. علیّ ابن اسم الله

۶- نامه دیگری از جناب ابن اصدق خطاب به آغا شاهزاده

هو الکریم العلیم

تصدّق حضور همه شماها جان و روانم حضرت علیّه عالیّه آغا شاهزاده علیک بهاء الله دستخط انوریت به احسن طراز یعنی از ید محبوب بی نیاز واصل. فی الحقیقه مزید بهجت شد و بر مسرت افزود چه که منبع بود از سلامتی وجود و استقامت بر حبّ مالک غیب و شهود و بذلک نشکر الله و نحمده و نرجو منه بان یقدر لک کلّ خیر رقم من اصابع عزه فی محکم کتابه و یجزیک

جزء حسنا [موفورا]. مرقوم رفته بود عرایض این ذره نرسیده. بهتر این است در حق تمام اهل عالم دعا کنیم و از حق بخواهیم کلّ به صفات حسنة طیّبه متّصف شوند، در ظلّ آن تمام این کدورت مرتفع می‌شود. شهد الله به جان جان عالم قسم این عریضه ششم است که عرض می‌کنم ولی در طریق چون در هر نقطه از نقاط که وارد شده‌ام یوم حرکت پست نبوده دیگری قبول کرده که من می‌رسانم و بعد نرسانیده و یا آنکه او [رسانیده]، در نقاط اخیری کوتاهی شده به مقصد نرسیده.

باری سهل است. ان شاء الله سلامتی و استقامت و صحّت شماها برقرار است. ما هم در ظلّ زلال رأفت و رحمت الهی سالم بوده و هستیم و عن قریب تشرف حاصل خواهد شد چه که امر به حرکت صادر. فرمودند توجه شما به این شطر خیلی لازم بود و حال هم حرکت شما لازم و فی الحقیقه توجه این ذره به ساحت قدس از هر جهت لازم بود. لو شاء الله تفصیل آن حضوراً عرض خواهد شد. و همچنین جهت تأکید در مراجعت این قدر بدانید که موهبت الهی از جمیع جهات شامل، دیگر آنچه رجای آن مخدّره بوده این ذره به آن عامل شده، مکرر به نیابت آن ورقه طیّبه منجدیه مشرف و مکرر حول مقام مبارک به نیابت طائف و مکرر حضور ورقه کبری ثمره سدره مبارکه همشیره حضرت غصن ۶۶ ارواحنا فداه عرض شده که به نیابت آن ورقه مشرف شوید و ایشان هم به صرف جود و مجرد کرم قبول فرموده‌اند. شاید خود ایشان هم شهادت خود را در این مقام مرقوم فرمایند.

دیگر باقی تکالیف خود را مع قدر الامکان عامل شده و از برای کلّ رجای عنایت نموده تا که را شامل شود و موج الطاف که را احاطه نماید. اگرچه گرمی هوا مانع است و فی الحقیقه تحریر در این هوا بسیار سخت و صعب است. از قرار مذکور در هیچ وقت و زمان هوا به گرمی هذه السنه نبوده. تمام بدن‌ها از شدت و حدّت گرمی سوخته، طبیعت از هر قوتی سوای آب منصرف، تب و نوبه بسیار، اکثری مبتلا. باری لن یصینا الا ما کتب الله لنا و انا کنا راضین برضائه.

ولی لو شاء الله فضل الهی و حفظ او شامل است چه که الیوم واقعاً نصرت و خدمت و اعلاء کلمه امر و دعوت خلق عالم به آنچه در کتاب اقدس و کتاب عهد الهی نازل حیات حقیقی است و بر مردن الله مرجح و مقدم و هرگاه انسان اسباب نصرت و آلت ظهور و مصدر بروز این گونه امور نباشد والله فنایش بهتر از صد هزار بقا ولی آن ورقه از خدا بخواهید لو شاء الله به خدمتی فائز شویم. الیوم یوم خدمت و نصرت است و یوم اظهار نسبت و وفا است. تا شمس مشرق است اقمار و انجم و مشاعل و سرچ چه انوار خود را ظاهر نمایند و چه مستور دارند فرقی متصوّر نه چه که نور شمس

وحده کلّ را از کلّ غنی و بی‌نیاز دارد ولی الیوم یومی است که هر ذی‌نوری و ذی‌روحی باید نورانیت و روحانیت خود را به مدد تأییدات الهیه و قوه توفیقات ربّانیه در نصرت و خدمت امر و دعوت و هدایت ما سوی بالله ظاهر و باهر نمایند و ما سوی را از غیر آنچه در کتاب اقدس و کتاب عهد و میثاق الهی است ظاهر. باری مقصود آنکه لو شاء الله کلّ منقطعاً عن الكلّ به کلّ آنچه سزاوار مقام عبودیت است فائز شویم و بر نظر به امر و توجّه به سلطان امر و آنچه اراده او است قائم. زیاده رجای عفو است. حضور محبوب جان و مقصود آقای خودم آقا داداش اظهار فنا و نیستی دارم. هفته قبل عریضه مفصلی حسب الامر به حضور مبارک ایشان عرض شد. ان شاء الله رسیده و یا می‌رسد. رجایم آنکه موفق باشند. ولی گویا میل فرمودند ذکر این ذره را بر قلب و قلم خود جاری فرمایند. معلوم است این التراب وربّ الارباب. ما لی و هذا المقام والسلام.

۷- نامه دیگری از جناب ابن اصدق خطاب به آغا شاهزاده

هو البهیّ الابهی

فؤادی لانوار اسمک الفدا، بعد از ذکر و ثنای حضرت محبوب آفاق و مالک یوم الطلاق الّذی ظهر باسمه الاعظم بین الامم ارواح ما سوی لتراب مقدم من عرفه بالنور الله فدا، محبوبی، ثابتین عهد و پیمان الهی باید در مقام دلالت و حکایت از این مقام بلند اعلی و رتبه اسنی در جمیع عهود ثابت و راسخ و مستقیم باشند خاصه در عهدی که در ساحت قدس الهی بین [یدی] الله بسته و منعقد گردیده و این ذره در مقام توجّه و توسّل و ثبوت بر آن عهد مکرر در ساحت آن محبوب اظهار فنا و خلوص لاتحصی نموده و خود را به ذکر در آن مقام مقدّس مذکور و منظور داشته و الی الآن به هیچ وجه به موهبت جواب و خطاب آن مصدر صلاح و صواب فائز نه. باری گفت:

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن نباش که نشنید یا شنید

خاصه این ذره که من اول الّذی لا اول له مرادی در جمیع عوالم امر و خلق جز رضای او نداشته و عملی را دام امل از برای خود قرار نداده و ربّی یشهد بما اقول و هو الشاهد العظیم.

مقصود آنکه همه در قلب مذکورند و به حقیقت منظور، خاصه در این یوم که مالک امم به ظهور اعظم ظاهر و کلّ اولیا و اصفیا و ارقای خود را به جهت واحد و توجّه به وجه واحد که مقام ثبوت و رسوخ و استقامت بر صراط عهد و پیمان او است دلالت نموده و می‌نماید. طوبی لمن اصغی ندائه و یل للغافلین و المنکرین من یومئذ الی ابد الابدین.

دیگر هرگاه از احوالات این ذره بخواهند در مثل این ایام که به کلی علائم فرج و فرج و اطمینان از جمیع جهات و نقاط و حدودات ارض با و جذبا و فاران مقطوع و آثار برودت ابرار و مخالفت و مغایرت اغیار من جمیع الجهات ظاهر و باهر و حکومت در نهایت مغایرت، لاجل اعلاء کلمة الله و رسوخ کلمه عهد و پیمان او در قلوب و افئدة اولیا بدین ارض متوجه محض اینکه در نفسی این گمان نرود که عموم خدام امر الهی به زمان امنیّت و مقام حرّیت و تقویت حکومت ناظرند و در غیر آن وقت عبور و مروری ندارند و بحمدالله از عنایات حضرت مولی الوری و توفیقات و تأییدات ملکوت ابهی ثمرات و اثرات لاتحصی ظاهر و باهر و اولیای این ارض علیهم ۶۶۹ چنان بر صراط عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ که هرگاه جمیع من علی الارض و کلّ در مقام اعراض در رتبه و مقام معرض اول و نعیق اکبر وارد و واقع شوند قادر بر منع ایشان از صراط مستقیم و منہج قویم و نور مبین و تمسک به عهد و پیمان الهی نبوده و نیستند و این ایام را از این حدود فارغ، اراده توجّه به جهات اخری است و در هر حال از آن محبوب جان رجای توجّه و دعا و اظهار شتونات وفا داشته و دارد.

عرض دیگر آنکه مدتی قبل از حرکت از ارض خا عریضه به حضور عالی عرض شده و مبلغ سی تومان هم به آن محبوب جان حواله داده که در وجه اهل خانه برسانند که بعد این ذره کارسازی نماید و آن عریضه را در جوف پاکتی سفارشی نزد جناب محبوبی آقای قوام التّجّار ارسال داشته و قبض به مهر خود ایشان برگشته ولی پاکات و عرایض جوف آن به عنوان هر یک آنچه بوده نرسیده. دیگر جهت و مانع معلوم نه. در هر صورت سزاوار آنکه آن محبوب جان دو کلمه مرقوم فرمایند که مدلّ باشد بر اینکه آن برات نرسیده و وجه آن کارسازی نشده که هرگاه آن برات مفقود شده از محلی بروز کند مایه گفتگو و وهن نشود. باقی و التّور و العزّو البقا علی من ثبت علی عهد الله و هدی.

تفصیل امور ارض ط را کما هو مرقوم فرمایند، مخصوص حالات متزلزلین که در چه مقام توقّف و تأمل و انکار و استکبار واقعند. اولیای آن ارض علیهم ۶۶۹ را به ابداع اذکار ذاکر، خاصه محبوب جان آقای قوام التّجّار علیه ۶۶۹ را. امید آنکه لو شاء الله به زودی از کأس نقای کلّ مشروب و مرزوق گردد. زیاده وقت ندارم. رجا عضو است. لو شاء الله از بعد موفق شود و البهاء. شهید ابن اسم الله

۸- نامه جناب ابن اصدق به لقائیه خانم

هو البهیّ الابهیّ

ثمره فوادی نورچشمی، با قلب و قلم شکسته تورا به آنچه حاکی از محبت حقیقی روحانی است متذکر می‌دارد. روح جان، بدان که مطلق هستی و بقای انسانی در معرفت حقّ سبحانه و تعالی است و زیب و زینت اصلی واقعی در تقوی است و طراز قلب و لسان اهل ایقان اقرار و اعتراف به کلمه مبارکه آنه یفعل ما یشاء است و شوکت و شکوه ابدی در استقامت و استقرار در امر الهی و قیام بر اعلاء کلمه او بین ما سوی است. امیدوارم به این شئونی که حصول و ظهورش به صرف فضل و عنایت [یک کلمه ناخوانا است] حضرت مولی الوری است فائز شوی و به نصایحی که لاجل ارتقاء به افق اعلی و حفظ ما اعطی به آن ورقه القا شده عامل گردی و مواعظم را به جوهر هوش و انتقال حقیقی ادراک نموده در گوش نمائی تا آن گوش در جمیع عوالم لایتناهی الهی لایق اصغاء سروش حقّ شود و به جمیع خیرات و سعاداتی که منبعث از اصغاء و استماع نداء او است فائز و نائل گردد و در این صورت مسلم است که محلّ توجه قلب و فؤادم بوده و خواهی بود و غیر این ابدأ منظور و مذکور نبوده و نیست.

مبدأ جمیع آنچه در عالم وجود موجود در مقام صورت ترابست و از برای خود تراب که محلّ جلوه و ظهور و بروز کلّ اشیاء است چه شأنی است که از برای معلولی از معلولات او باشد. پس به آنچه مذکور و منظور نزد حقّ و اولیای او است ناظر و متوجه باش و در تحصیل آن بکوش تا در ساحت عز دوست حقیقی مقبول گردی و در منتهای قوت و قدرت حفظ نسبت نمائی.

باری حالم خوش نیست و حالت تحریر و غیر تحریر ندارم. مصاحبین از اهل یقین را از قبل این ذره ذاکر شو. علم الله کلّ منظور و مذکور بوده و هستند و دائماً وجه قلب به وجه ایشان متوجه و در کلّ حین از پرتو آفتاب عنایت و مکرمت سلطان دین سائل و آملم که به ساذج یقین فائز شوند به شأنی که غیر او را معدوم صرف و ما سوای او را مفقود بحت دانند و به آنچه ثمر و اثر آن الی الابد باقی و دائم است مؤید و موفق گردند.

علیه عالیه خانم علیها ۶۶۹ شرح مبسوطی از ظهور مراتب محبت و مودت و نورانیت و حقیقت کلّ مرقوم داشته بودند که مورث طلوع و سطوع انوار نیر فرح و سرور از افق قلب و روانم گردید. آقا سید علی [یک کلمه ناخوانا است] هم پیغامی از جناب جلالت مآب اجلّ محبوبی آقای مدبرالمسالک دام اقباله رسانید. خواستم در مقام اطاعت برآیم، معلوم شد اراده این بنده قبل از

وقت اجرا شده. و البهاء علی من ثبت علی عهد الله وهدی. شهید ابن اسم ۶۶ اصدق

۹- نامه دیگری از جناب ابن اصدق به لقائیه خانم

هو الیهی الابهی

ورقة النوراء ثمره فؤادی لقا، علم الله که دیده وفاندریده از عالم رمیده از غیر حق بریده ام الله به تو متوجه و دائماً منظور بوده و هستی و اینکه در ظاهر کم تر آثار آن ظاهر از کثرت هجوم اشغال است. به ذات یکتا محبوب بی همتا حضرت مولی الوری حقایق کل من عرفه بالتورانیة لساحة قدس الله القداء که جمیع آنچه از این ذره ظاهر به صرف امر و اراده و حول و قوه و مجرد تأییدات ملکوت او است و الا قوای ناسوتی بشری این فانی مقتضی اجرای این اوامر الیهی و مأموریت عربستان و هندوستان و در هر نقطه طرف شدن با اعظام و اکابر علما و غلبه بر کل و ظهور این همه و غوغا و اخذ این نتایج کبری نبود. علم الله جمیع عوالم وجود را کلمه امر و اراده او مسخر داشته و غیر او احدی منظور و مذکور و قادر بر هیچ شیئی نبوده و نیست الا [یک کلمه ناخوانا است] و قوته و امره و ارادته.

باری فرصت اینکه در هر پست شرحی به هر یک اظهار خلوص مخصوص نماید و مراتب حب خود را جلوه دهد ندارد. در هر هفته باید به ارض طف و نجف اشرف و بغداد کاغذهای مفصل مطول مبنی بر هزار مطلب بنویسد. چون مبتدی هستند رعایت و نگهداری ایشان بر کل مقدم. کاغذها [ی] ارض ط و ارض خا و بمبئی و بعضی از بلاد و نقاط هند هم که ابدأ تعطیل ندارد. عریض ساحت اقدس هم که مسلم است. مرادۀ خلق هم که البتۀ باید باشد. دیگر کجا تواند که چنانچه باید از عهدۀ اظهار محبت قلبی خود نسبت به هر یک برآید. پس چاره جز این نیست که از کل رجای عفو نماید.

از حالم بخواهی بحمد الله در نهایت فرح و سرورم چه که در حد فناى خود در این نقاط دور به صرف امر و اراده مالک ظهور بر اعلاء کلمه و نشر نفعات او مشغولم و فارغ از معاشرت و مدارای با مظاهر کبر و غرور و بحمد الله ثمرات و اثراتی در تمام این نقاط ظاهر و باهر که نتیجه و ذکر آن الی الابد باقی و دائم است چنانچه امر و اراده او بوده، شاه جهان را آباد نموده و احمدآباد را محلّ سطوع انوار و داد کرده و گجرات را مقام شمس به فیوضات ملیک اسماء و صفات ساخته و در پنجاب لو شاء الله هذا مغتسل بارد و شراب خواهد جوشانید و در کشمیر شکر و شیر خواهد آمیخت

و عن قریب از اثر امر و ارادهٔ مراد الهی هندوستان گلستان و چمنستان خواهد شد و بلبلان و طوطیان هزارستان او به ذکر و ثنای محبوب امکان ذاکر و ناطق خواهند گردید و معلوم است که اجر آنچه ظاهر شده و یا بشود به آن ورقه نیز راجع خواهد بود چه که در احتراق نار بعد و فراق الله صابر و شاکرید.

زیاده فرصت شرح و بسط ندارد. از قبل این ذره به کلّ اهالی بیت اظهار خلوص نما مخصوص حضور موهبت ظهور مبارک محبوب جان و روانم آقای مدبرالممالک روحی فدا و علیه ۶۶۹ الابهی. اگرچه مکاتبه دخلی به محبت قلبی روحانی ندارد ولی خیلی میل داشتم که رشی از رشحات یم خلوص خود را به رشته تحریر درآرم و ابدأ فرصت ندارم ولی در مرآت قلب او چنانچه باید جلوه نماید جلوه نموده. جواب مکتوب ثمرهٔ سدرهٔ محبت الله منظور جان معتمد السطان مدیر خان معتمد الله را در این پست [دو کلمه ناخوانا است]. مشهدی اکبر حاضر است و اظهار چاکری می نماید. فی الحقیقه در این سفر به کلّ خیر فائز شد. خدا کند قدر بداند. در ایام تشرف به ساحت اقدس لقب پهلوانی هم به او عنایت شده، دیگر تا نتیجهٔ او چه باشد. لو شاء الله به زودی ملاقات کلّ حاصل شود. خود او مشروحاً عرض خواهد نمود. باری نور چشم، از جهتی محزون نباش. لو شاء الله جمیع امور اصلاح خواهد شد و البهاء علیک. شهید ابن اسم ۶۶ ص

۱۰- نامهٔ جناب ابن اصدق به ضیاء الحاحیه

هو الله تعالی

ورقه طیبیه زکیهٔ ثابتة علیها ۶۶۹ را ذاکرم و ظهور شئون ایمان و ایقان به مظهر وحی رحمن را از برای او از حقّ جلّ جلاله سائل. و بعد مکتوب آن ورقه طیبیه رسید و بر سلامتی و بهجت و استقامت کلّ و کلیهٔ امورات اطلاع حاصل گردید. اینکه مرقوم شده بود که این ذره کوتاهی در ارسال مکاتیب نموده، علم الله در شب و روز دو ساعت فرصت خواب و یا رسیدگی به امورات شخصی را ندارد و دائماً در مجالس و محافل برای گفتگوی با یهود و نصاری و مسلمانان عقب افتادهٔ نادان حاضر و در هر یوم دو نفر سه نفر چهار نفر به شریعهٔ قرب وارد و ده نفر از نفوس محترم مثل جناب مدبر و آقای ابتهاج و آقا سید احمد و آقا سید ناصر و مفاخر و چهار نفر از ارامنه را هم آهوگردان قرار داده ام که لاینقطع می آورند و اشخاصی هم که وارد شده اند همه [یک کلمه ناخوانا است] و همه با اسم و رسم و [یک کلمه ناخوانا است] و با هوش و با علم و درایت، لو شاء الله هرگاه بمانند و

به سبب اعمال و نفاق بعضی از دست نروند هر یک با صد بلکه با هزار بلکه با تمام اهل رشت مقابلند.

باری مراد ذکر خدمت نبود بلکه اظهار عذر از نرسیدن کاغذ است که فرصت نیافته و چشمم از کثرت بیدار خوابی و خواندن به کلی از کار رفته و از تمام نقاط آنچه مکاتیب و دستخط‌های اجبای الهی رسیده کلّ بلاجواب مانده. باری چون تمام ایام عمر این ذره در چنین ایامی که سلطان ایام اولین و آخرین است به غفلت گذشته و تمام در موارد لایثمرو لایغنی غیر لایق به اتمام رسیده باید یکی دوروزی که باقی است از خود حقّ جلّ جلاله و مرکز عهد و پیمانانش تأیید بخواهیم که صرف اعلاء کلمه امر او نمائیم مشروط به اینکه هیچ یک از اعمال خود را دام آمال و خواهش نفسانیه خود قرار ندهیم و هیچ امری را بر خود و اهل عالم مشتبه نسازیم. آنچه داریم همان را [مابقی نامه به دست نیامده است].

۱۱- نامه دیگری از جناب ابن اصدق به ضیاءالحاجیه

هو البهیّ الابهیّ

ورقة زکّیة طیّبة راسخة متجدبه به انوار ظهور مکلم طور را به ذکر موفور ذاکرم و آنچه سزاوار مقامات فضل و عطای ملکی و ملکوتی الهی است در جمیع عوالم لایتناهی از برای او سائل و آمل و این دعا در ساحت عزّ حضرت کبریا البتّه مقبول و به اجابت مقرون است چه که از مطلع خلوص و محبت و مودتّ لله و مقدّس از شائبه هوس و هوا لو شاء الله طالع بوده و هست و ربّی یشهد بما اقول و هو الشاهد العلیم.

اینکه ذکر وفا و وصف محبت و صفا را فرموده بودید حقّ لا ربّ فیه و این هم مسلم که جوهر وفا و سادج محبت و صفا در خدمت و نصرت امرالله و اعلاء کلمه او است. طوبی ثمّ طوبی لمن فاز بهذا المقام الاعلی و الرتبة الاسنی فی یوم الله خالق الارض و السماء و ربّ الآخرة و الاولى. اینکه مرقوم شده بود محفل درس تبلیغ در ایام مقررّه مقرر و معین و به حضور و رقات زکّیة قدسیه علیهنّ بهاء الله خاصه و رقات و آیات کبری که فی الحقیقه [یک کلمه ناخوانا است] و معلّم و مربّی روحانی کلّ بوده و هستند مزین است و کلّ به وظیفه خود که اطاعت امرالله و طلب ترقّی و سعی و اهتمام تامّ در علو و سمو در سماء علم و عرفان الهی و وصول به ثمره وجود و سرّ مقصود است مشغول بوده و هستند، بدین بشارت مسرتّ جان و وجدان حاصل و ایادی رجا و تمنای خود را به

ملکوت ابهی بلند نموده از برای کلّ طلب توفیق و تأیید نمود.

علم الله هرگاه آن ورقات نورا قدر درک این شرف و سعادت کبری را بدانند از شعف و سرور فوز به این مقام خود را هلاک نمایند. حضور ورقه منجذبه طیّبه طاهره طائره علیها ۶۶۹ را در آن محفل نورانیّه بشارت فرموده بودند. علم الله فوق احصا مورث فرح و سرور و جبر قلب و فؤاد این ذره مهجور گردید. امید شدید از تأییدات ربّ مجید چنانست که عموم اماء الله ارض ط مخصوص آن اماء به قوه اتحاد و اتفاق نار محبتی در آفاق برافروزند که شعله آن لو شاء الله به اوج اعلی رسد و کلّ ندای احستتم احستتم از ملکوت ابهی بشنوند و هر یک مطلع [انوار] بین ملا انشاء شوند و جمیع عوالم وجود را مسخر ذکر و ثنای حضرت موجود و سلطان غیب و شهود فرمایند.

از همدان و قزوین مخصوص مبلّغه و ناطقه بینه ای خواسته اند و همچنین رشت یک نفر لازم، لو شاء الله برای ایام عید باید ورقه طیّبه طاهره طائره به هر یک از این دو سه نقطه که صلاح دانند لاجل اعلاء کلمه الله توجه نمایند. تأخیر این دو سه ماه نظر به ملاحظه و رعایت حال ایشانست. باری امیدوارم که جمیع اماء الله و بنات آن محفل نورانی آیات هدایت و محلّ فیض و موهبت سلطان احدیّت شوند.

نورچشمی روحا به آنچه سزاوار مشغول، در ایام سکون و فراغت غفلت از درس نداشته، خود این عبد هم با اینکه آنی فراغت نداشته از هر جهت متوجه حال او بوده و هست. آن ورقه طیّبه خاطر خود را از طرف آن نورچشم آسوده بدارند و از هیچ جهت افسرده و محزون [کذا در اصل]. جمیع امور خود را به حقّ و مرکز عهد او تفویض فرمایند. مرقوم شده بود جناب دکتره علیها ۶۶۹ الابهی نسبت به نورچشمی طلّیعه اظهار محبت لانهی فرموده اند. این ذره در قزوین به ایشان توصیه نمود که حتی الامکان در تکمیل لسان آن نورچشم بکوشند. ایشان هم به این ذره نهایت محبت را دارند. در قزوین بعد از یک شبانه روز ملاقات و انس به قدری منقلب شده بودند که در وقت وداع به قدر نیم ساعت در گریه بودند و خودداری ممکن نبود و مکرر می فرمودند که شما باید به امریک بیائید چون آمدن شما در امریک لازم است. جواب عرض شد که عمرم کفاف نخواهد داد. باری مقصود این است که حبّ موفوری دارند و فی الحقیقه محبّ الهی هستند و از آنچه غیر رضای او است بری و عری.

در باب اداء دیون مرقوم شده بود. ان شاء الله ادا خواهد شد. قرض آن ورقه قرض این بنده است و قرض این ذره قرض خدا چون غیر او احدی را ندارم و اتکالم به غیر او نیست. آن هم به صرف

عطای خود ادا خواهد فرمود، آسوده و مطمئن باشید. آنچه پیش آید برای هر دوست و غیر دوستی مایه امتحان و علت اختیار است. تمام اهل محفل را در حدود و شئون خودشان ذاکرم و کل را بندهام برده. باقی البهاء. شهید ابن اسم ۶۶ ص

۱۲- نامه دیگری از جناب ابن اصدق به ضیاءالحاجیه

هو البهیّ الابهی

ورقة طیبة منيرة به انوار ایمان و ایقان را به ذکر رحمن ذاکر و انجذابات ملکوت عرفان را از برای او در جمیع عوالم لایتناهی سائل. بعد از ختم تمام مطالب و بستن پاکت پاکت ساحت اقدس اعلی رسید و جمیع عوالم وجود به بشارت ما نزل من القلم الاعلی مستبشر گردید، مخصوص به زیارت و تلاوت لوح مقدس مبارکی که در جواب عرایض و رقات قدسیه الهیه از سماء فضل و عنایت سلطان احدیه مرکز عبودیت کبری علی من عرفه بالتورانیه بهاء الله الابهی نازل شده. فوراً حق بدیع را شاکر و موهبتش را به کل لسان ذاکر و طلعت عز قدیم قویم او را به هویت ذات و فؤاد خود ساجد و از برای هیکل قدس ظهورش به تمام هستی در حد فنا و نیستی خود راکع و مجدداً سرپاکت را گشود و سواد آن لوح امنع اقدس را محض بشاشت و بشارت و فرح و بهجت و مسرت قلوب کل ارسال نمود تا زیارت نمایند و قدر اطاعت و انقیاد به اوامر الهیه را بدانند. به ذات یکتا محبوب بی همتا که هرگاه آن رقات قدس و اماء الله و کنیزان عبدالبهاء که اسمشان از قلم محبوب عالم جاری شده قدر این نعمت و موهبت الهیه و این مائده باقیه سمائیه را چنانچه باید بدانند از سرور ادراک این مقام خود را هلاک نمایند.

باری علم الله قلم و لسان اهل امکان از ذکر علو و سمو این موهبت کبری عاجز است و امیدوارم که شمول این موهبت ناریت و اشتعال و انجذاب دیگری در آن اماء الهی خلق و بعث فرماید که هزار درجه اشد و اعلی و استای از قبل در تعلیم تعالیم الهیه و آنچه مایه [ترقی] عالم وجود است بکوشند به شأنی که ندای احستتم احستتم را از جمیع ذرات وجود بشنوند و غیب و شهود را از اثر اشتعال و اهتزاز خود به اهتزاز آرند و همچنین مایه سرافرازی این جاهل نادان گردند و این معدوم صرف را به [ترقیات] روحانی خود در جمیع عوالم لایتناهی شفاعت نمایند و از حق بخواهند که این ذره فانی همواره به پرتو انوار فیض فضل او فائز و به ذره ای از آنچه رضای مبارک او است ناائل گردد و البهاء. فانی شهید ابن اسم ۶۶

لوح امنع اقدس اعلى را بايد جناب مستطاب محبوب جان خادم امرالله يعنى آقاى محبّ السّلطان عليه بهاء الله الابهي عكس بردارند و به هريك از اماء الله يك نسخه مرحمت فرمايند و به تمام نقاط هم لاجل نشر نفعات الله و تشويق و تحريص كلّ انتشار دهند و سواد لوح مقدّس را به واسطه ورقه طيبه ثابتة راسخه مهتره منجذبه طاهرة طائره عليها ۶۶۹ الابهي به ايشان برسانند يعنى همين سوادى كه در اينجا نوشته و ارسال مى شود و با اصل مقابله شده. ديگر از قبل اين ذره ورقه منجذبه را به جوهر ذكر متذكر شده عرض نمايند كه وجود شما در اكثرى از نقاط ايران مخصوص تقدأ در رشت و همدان بسيار لازم چه كه در رشت جمعى از نصارى و مذاهب اخري به شريعة قرب بالله وارد و همچنين در زنان ايشان حركت و اهتزاز و هيجائى حاصل و لابد بايد يك نفر از اماء الله كه جامع كمالات و مدبره در امورات و داراى اطلاعات و مهتره به نفعات قدس مليك اسماء و صفات و منقطعة از جميع شئون و تعلقات ملكى باشد و اسم را پشت سر و رسم را زير پا گذاشته باشد و ابدأ اعمال خود را دام آمال قرار ندهد به اين نقطه توجه نمايد و اليوم سزاوار اين قيام و اقدام آن ورقه طاهرة طائره را دانسته و در صدد اجراى اين نيت برآمده، ديگر تا قضا چه امضا نمايد و ارادة مراد الهى بر چه جارى گردد.

البته خود آن ورقه طيبه هم قدرى در ثواب و خطاى اين قصد و نيت تأمل و تفكر فرموده آنچه ميل و ارادة خود ايشانست اطلاع دهند و هرگاه صلاح دانند به محفل شورا هم رجوع فرمايند مختارند. باقى و البهاء الابهي. شهيد

اينكه در كاغذ اخري مرقوم داشته بوديد كه در بيت جناب محبوبى آقاى قوام التّجار محفل ضيافت بوده و وليمة طلعت مبارك را مى دادند و آن ورقه طيبه را هم به عنوان يگانگى دعوت نموده اند و در نهايت روح و ريحان گذشته، البته معلوم است كه خوشى و بهجت و مسرت و قوت تمام اهل عالم در اتحاد و اتفاق است. از حقّ بخواهيد جميع اهل آن به موهبت فائز شوند و به اين عنايت ناقل و البهاء عليك.

۱۳- نامه جناب ابن اصدق به هويه خانم و روحا خانم

هو الله البهي الابهي

ورقات طيبه نورچشمان ثمره جان و ايمان من هويه روحا، لله شماها را متذكر مى دارد كه چشم از كلّ ما سوى الله بپوشيد و از خطا و خلاف مادون دون عفو و اغماض نماييد و در حقّ تمام اهل

عالم و امم دعا نمائید و از خدا بخواهید اگر نادانند دانا شوند، اگر جاهلند عالم گردند، اگر مریضند شفا بیابند، اگر طفل و نابالغند بالغ شوند، شاید خیر خود را ادراک نمایند و به آنچه ثمره وجود و آیت و علامت موهبت و طراز انسانی است پی برند و به او عامل گردند و از قید رذالت و شئونات جهالت و تعصبات جاهلیت و بغض و عداوت رهائی یابند چه که این است رضای الهی و اوامر مرکز عهد صمدانی و میل و اراده غصن ممتاز ربّانی، طوبی لمن عمل به و ویل للمعرضین.

نورچشمان من، به هیچ وجه از هیچ جهت محزون نباشید. ایام فراق به مثابه ایام وصل چون برق در مرور، چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند، آسوده و مطمئن باشید. عن قریب کلّ به نتایج اعمال خود رسیده و می‌رسیم. و ما من عمل الا وله اثر عند ربکم. حقّ سبحانه و تعالی مهلت می‌دهد ولی اهمال در جزا نمی‌فرماید. انّ الله یمهل و لا یهمل بیان خود او است. خیمه نظم عالم به دو ستون برپا است: مجازات و مکافات.

باری نورچشمان من، ابداً محزون نباشید و دائماً ایام تشرف به لقای مرکز عهد الهی و عنایات او را به نظر آرید و به آن خود را مسرور و دلخوش و امیدوار دارید و همچنین الطاف ایام حضور غصن ممتاز و ولی امر او را نصب عین نمائید که در حین حضور با شماها چه قسم رفتار می‌فرمودند و به چه شأن در گفتار و اظهار رأفت و مرحمت سلوک می‌فرمودند. نظر را به کلی از اعمال و افعال و اقوال تمام خلق بردارید و از اینکه غیر او از شما راضی باشد یا نباشد بگذرید تا دریاهاى فرح و سرور را در خود موج ببینید.

بلی نورچشمان من، حقّ فرموده رضای من در رضای خلق من است ولی مراد خلقی است که به رضای الهی راضی باشند و به امر و اراده او عامل و الا اگر نفسی مرکز نقض را خلق او بداند و بخواهد او را از خود راضی نماید نعوذ بالله باید به کلی از حقّ و مرکز عهد او بگذرد و آن معدن نفی و نقض را از خود راضی نماید. مقصود این است خلقی که فی الحقیقه رضای آنها فانی در رضای حقّ است از ایشان راضی باشند نه که مخالف و مغایر با امر الهی.

نورچشمی هوّیه، مرقوم داشته بودی شب و روز گریان و نالانم. خدا دانا است این رضای من نیست. روحا جان، نوشته بودی درب اطاقها[ی] پدرم را بسته دیده از این جهت سوزان و بریانم. به جان دوست حقیقی و غصن ممتاز الهی که این محبت و آیت مودت به این ناتوان نیست. اگر مرا خواهید در هیچ حال برای من محزون نباشید مگر برای غفلت من از ذکر و فکر خدا. باری نورچشمان، خواهش می‌کنم دیگر محزون نباشید و برای رضای طلعت محبوب در آنچه در طریق

حَبّ او وارد شود صابر بل به کَلّ لسان شاکر باشید. جمیع را از قبل این ذرّه ذاکر شوید مخصوص عمّه قزی خانم‌ها علیهنّ بهاء الله و تمام اماء الله مخصوص ورقه طیبه منوره منوره علیها ۶۶۹. نمی‌دانم دوست حقیقی الهی آقای معاون در طهران تشریف دارند و یا در نقاط اخری. تمام بستگان حضرت محبوب اجلّ آقای باقراف روحی فداه و آقای حاجی غلام‌رضا علیه ۶۶۹ و عموم بستگان آقای میر ناصر علیه ۶۶۹ و هر کس لله با شما ملاقی شود همه را ذاکر شوید و کَلّ را از قبل این ذرّه وصیت نماید که الواح مبارک حضرت غصن ممتاز ربّ بی‌نیاز را در نهایت دقت تلاوت نمایند و جمیع مطالب آن را نصب عین فرمایند و آنچه در آن الواحات نازل به اعمال و افعال و اقوال کَلّ موازنه نمایند. به عین الیقین و علم الیقین و حقّ الیقین اهل ثبوت و رسوخ در امر الهی و عهد او و عاملین به رضای او را کاملاً عارف شوید و از ناکسین و متمرّدین فرق دهید و تمیزگذارید. همشیره مکرمه و نورچشمی قدسیّه و عموم نورچشمان را به ابدع اذکار ذاکرم و خیر کَلّ را از حقّ سائل. همجوار و حرم ایشان را ذاکر شوید. کوکب و مریم سلطان و هر کس با شما است ذاکرم و البهاء.

روحا جان، حَبّ مقوی این ذرّه تمام شده و نسخه آن حَبّ در میان کیف کوچک بغلی است و همچنین در دفتر دواخانه آقا میرزا غلام‌علی خان نزد آقا میرزا فرج‌الله خان آن نسخه ثبت است و شاید در دواخانه خودمان هم نسخه باشد. البتّه بدهید از آن حَبّ به قدر هزار و یا اقلّ پانصد حَبّ بسازند و به زودی ارسال دارند که بسیار لازم است. گزارشات امور خود را [مرقوم] دارید. نمی‌دانم فقره قرض‌ها چه شد. حضرت محبوبی آقای قائم‌مقامی علیه ۶۶۹ آزاد فرمودند و یا آنکه هنوز باقی است. قول و قرار این ذرّه با حضرت ایشان این بوده که آن قرض‌ها آزاد شود، حتّی این ذرّه را هم در هیچ نقطه معطل نگذارند. دیگر ایشان خود دانند، با خدا و یا با خلق و یا با خودشان و یا با هر کس می‌خواهند محسوب. دیگر این ذرّه امورات خود را به احدی رجوع نخواهد نمود و از احدی منت قبول نخواهد کرد چنانچه از اصفهان به بعد معطل بوده و به احدی رجوع ننموده. [چند کلمه ناخوانا است] تلگرافی به حضرت ایشان نموده، آن هم جواب نرسید. و در شیراز هم تا حال به احدی اظهار نداشته، تا از بعد تکلیف معلوم شود. به ساحت اقدس هم عرض خواهد شد که از بعد در جهت طرف این ذرّه در کلیّه امور حضرت قائم‌مقامی خواهند ایشان خود دانند و تکلیفشان با هر کس بخواهند محسوب دارند. این ذرّه پیر و از هر جهت دلشکسته و از غیر خدا مأیوس هستم و دیگر با احدی طرف نمی‌شوم.

سند انتقال نامه منزل را هم به مهر یکی از علمای اصفهان فرستادم که اگر از ساحت اقدس و یا مقام دیگر آنچه مرحمت فرموده و می‌فرمایند به حضرت ایشان نرسد خانه خراسان را در هزار [و] هشتصد [و] کسری که معمارها در غیاب این ذره قیمت کرده‌اند [بفروشید] و دین ایشان را ادا نمائید. مقصود آنکه جمیع این امور به همت و مراقبت حضرت ایشان باید اصلاح شود. به ساحت اقدس هم به همین طریق عرض خواهد شد. باقی شهید

مهر ثبت این ذره در صندوق آهن است. با مهر الرّاجی علی‌محمد [یک کلمه ناخوانا است] سند انتقال را مهر کنید چون مهر اسم همراه نیست و البهائ علیکم.

۱۴- نامه جناب ابن اصدق به روحا خانم

هو الله

ورقه طیبیه زکیّه ثابتّه صابره روحا را ذاکرم و توجه و توسّل او را به مبده المبادی از حق جلّ جلاله سائل. نورچشم، اگرچه امروز خطبه و مناجات و دخل و تصرف در معقولات در اول مرقومات معمول نه و از برای تمام طبقات ساده‌گوئی و ساده‌نویسی مطلوب و مقبول ولی این ذره بر حسب عادت قدیم و منهج قویم ایام ربّ کریم دوست دارد که مکاتیب را مفصل و مشروح مرقوم دارد ولی افسوس که جمیع قوا تحلیل رفته و چشم ابداً قوه مساعدت و همراهی ندارد. لذا به اختصار می‌کوشد و از آن ورقه طیبیه خواهش می‌نماید که در صدمات وارده و قضایای محتومه از هر جهت صابر باشی و محبوب خود را شاکر چه که ثمره سدره انسان و آیت موهبت رحمان در انسان صبر است و بردباری. طوبی برای آنان که به این صفات ظاهرند و به این طراز مزین. دیگر آنکه آباء و اجداد شما خلق ایام ظهورند و ظاهر و منبعث در قرن اشراق انوار مکلمّ طور. رزق عادی آنها بلا بوده و بدل ما یتحلّل جمیع قوای ایشان مشقت و ابتلا. در جمیع شئون و مراتب و مقامات [چند کلمه ناخوانا است].

در مصادر امر الهی آئی تفکر نما که بر مشارق انوار ظهور از قبل و بعد چه وارد شده. نقطه اولی ارواح ما سواه لرشحات دمه الاطهر الانور فدا در این دار فنا آئی راحت نیافت و بالمآل صدر منیر و مرّد خود را هدف هزاران رصاص اعداء و تیر جفای اشقیاء نمود. جمال قدیم جلّ اسمه الاعظم در تمام ایام مبارک در تحت سیوف اعداء و احبّ بود و در تمام قرن هستی و جلوه و ظهور در این دار غدار آئی نیاسود و یک شیر محلّ امنی برای استقرار خود نیافت. در جمیع احیان در غمرات

بلایا بود و شدت رزایا به شأنی که قلم و لسان اهل عالم از ذکر آن عاجز. و همچنین هیکل عهد اعظم و میثاق اتم هشتاد سنه اقل از آتی در عالم نیاسود و در کل آن هدف سهام و سنان غل و بغضای اعدا و احباً و محلّ هجوم و رجوم تمام طبقات اشقیاء.

و تو ای نورچشم، خوب می دانی که این ذره [آنچه] در این مقامات گفته و می گوید محض اصغاء و استماع نیست بلکه با تحقیق و تحری حقیقت است و همه این شئون را در این مظاهر کلیّه الهیه و اقل خیرخواهان و مرئیان عالم وجود به چشم خود دیده و من غیر تقلید به عرفان خود عارف شده و آنچه عرض شده بیان حقیقت است. با نظر به این مقامات و توجه به این جهات این ذره جمیع بلایا و رزایا و ظلم و ضرّ عموم اهل عالم [را] دوست دارد و کلّ [را] استقبال می نماید و در حقّ جمیع طبقات اعداء دعا می نماید و سعایه کلّ را در حقّ خود مساعده می داند چه اگر این صدمات واسعه نبود برای این ذره مایه سرور و فرح و انبساط نبود. نورچشمان و فرزندان این عبد هم باید این جهات [را] منظور دارند و این اذکار را نصب عین روح و فؤاد خود نمایند چه که این است آیت ایمان و نسبت به این ذره فنا.

و الحمد لله اولاد و اثمار این ذره کلّ به این طراز ظاهر و به انوار این شئون باهرند. به علاوه مکرر به آن نورچشم توصیه شده که وقت دلنگی و یا جهات و صدمات اخری به مقام فوق الطّاقه می رسد [کذا در اصل] فوراً به واسطه جناب دکتر و یا محبوبی حضرت لامع اتومبیل گرفته خود [را] در مدت ده ساعت به طهران برسانید و یا هر یک از همشیره‌ها را که می خواهید بخوانید. زیاده مطلبی نه جز آنکه ذکر فنای مرا به حضرت لامع و اهل ایشان و عموم یاران و دوستان ابلاغ دارند. جناب دکتر را به اذکار [دو کلمه ناخوانا است] و خیر و سعادت و عزّت و راحت ایشان را از حقّ آمل. جواب مکتوب خوش اسلوب ایشان بعد عرض خواهد شد. دیگر چشم همراهی ندارد. از کلّ رجای عفو است. در هر پست دو کلمه از حال خود را اطلاع دهند. باقی و الثور و العزّة و البقاء علی کلّ من ثبت علی عهد الله و هدی. شهید ابن اسم ۶۶ اصدق

۱۵- نامه دیگری از جناب ابن اصدق به روحا خانم

هو الله تعالی

ورقة طیّبه ثابتة، ثمرة سدره وفا، نورچشمی روحا، لو شاء الله متوجه و متوسّل به افق اعلى دائماً محفوظ و مسرور باشی. حالات روحانی و جسمانی مرا هم البتّه می نویسد، می خوانی و می دانی و

نمونه آن را در سفر قبل طلیعه دیده‌ای، با آنکه آن سفر من الخلق الی الحق بود و ابدأ دخلی به این سفر نداشت. باری، تأثر و تحسّر من از هر جهت معلوم و تکلیف خودم از بعد غیر معلوم اگرچه سایر نورچشمان در نهایت مراقبت خواهند بود ولی من بیچاره ابدأ راضی به زحمت و گرفتاری آنها نخواهم شد و اگر آمدن شما در عهده تأخیر بماند باید از خدا چاره دیگر خواست و البتّه آنچه بشود خوش است. شاید در هر صورت حرکت به جهتی ممکن شود و بهترین سفرها سفر الیه راجعون است اگر مقدر شود.

باری، در هر هفته از صحّت خود و آقای دکتر و نورچشمی لامعه مرقوم دار تا اقلّاً از این جهت نگران نباشم. من هم به قدر قوه خواهم نوشت اگرچه دیگر نه چشم همراهی دارد و نه سایر قوی. از میقات آمدن خودتان اگر می‌دانی خبر بده، دیگر نوشتن مطالب اخیری با همشیره‌ها است چه که اینها کاملاً مطلع و آگاهند. البتّه در هر پست شرح حال خود را مرقوم دارید و اگر فرمایشی باشد بفرمائید. زیاده حالم مقتضی نه و افکارم متشتت. به علاوه دستم رعشه پیدا کرده و این دو کلمه را به زحمت نوشتم. نورچشمان حاضرند و به ذکر شما ذاکر. نورچشم، از اوّل عمر هیچ امری را موافق اراده خود ندیدم اگرچه در یک مقام آنچه اراده الهی بوده اراده بندگان خالص او و ارقای او است چه که کلّ به رضای او راضی بوده و هستند. در کلمات مکنونه نازل: "بلائی عنایتی." الحمد لله که ما از این جهت دائماً محلّ عنایت و موهبت سلطان احدیّت بوده و هستیم و [دو کلمه ناخوانا است] نشکر الله و نحمده فی کلّ حان و حین و الحمد لله ربّ العالمین. فانی دانی، شهید ابن اسم الله الاصلدق

هو الله

نورچشم محترمه، از حال جناب دکتر مرقوم دارید بدانم در این سفر پیرزحمت پرمراوت پرمسئولیت چه بر ایشان گذشته و می‌گذرد. البتّه با آن اخلاق حسنه و بردباری روحاً و حقیقتاً بر ایشان بد نخواهد گذشت ولی البتّه جسم در زحمت و حمل مشقت خواهد بود و چاره‌ای جز این نه. در هر صورت این ذره برای ایشان خیر و سعادت ابدی را طالب و از محرک و مؤید کلّ سائل و آمل. لامعه را مراقب باشید. من از هوش او امیدواری‌ها دارم اگرچه به این ذره راجع نباشد ولی ذوق و وجدان و هوش اعظم موهبت الهیه است اگر در موارد خود صرف شود و این صفات و مقامات در تمام ذره اسم الله موجود، دیگر تا تأییدات مالک اسماء و صفات چه کند و آیا آنچه او به کلّ عطا فرموده و در اراضی قلوب و افئده کلّ غرس نموده بسوزانند یا برویانند.

باری، مقصود آنکه اصل مایه ترقی و ارتقاء با کلّ همراه، دیگر تا خود ایشان در موارد بیع و شری چه کنند؛ معاملات خود را با خدا قرار دهند و یا با مظاهر نفس و هوی. امیدوارم لامعه جهت اولی را اختیار نماید و طریق هدی را بیسماید. با کریمان کارها دشوار نیست. آنه یقدر لمن یشاء ما یشاء و آنه لهو المقتدر القدير. خیلی زود خیالات خود را مرقوم دارید چون می‌خواهم تکلیف خود را از هر جهت بدانم و دلتنگ نمانم.

سه چهار کاغذ مفصل به شما نوشته‌ام، وصول هیچ یک نیامد. البته دو کلمه رسید کاغذها را بنویسید، اطلاع حاصل شود رسیده یا نه.

هو الله تعالی

نور چشم عزیزه، این مکتوب را هفته قبل نوشته و [تا] حال در ارسال آن تأخیر شده، اینک مجدداً از صحت و مسرت شما سؤال می‌نماید و از خدا خواهد دائماً سالم و به قلب و لسان و روان و جان به ذکر مذکور حقیقی ذاکر باشی و به ثنایش ناطق چه که مقامی اعظم از این نه. دیگر سایر اخبارات را البته نورچشمان خواهند نوشت من جمله بشارت مسافرت بیروت را که نظر به خواهشی که در هفته قبل از خدا نموده بود و صفحه اول کاغذ به شما نوشته که بهترین سفرها سفر الیه راجعون است به هر طریق که مقدر گردد، حال الحمد لله آن دعا و آن رجا به اجابت مقرون گردیده و این ذره را قاصد و عازم کوی مقصود نموده اگرچه در ظاهر بسیار شکسته شده و تمام قوی رفته ولی روح و ایمان و ایقان به محبوب امکان [چند کلمه ناخوانا است] و به قوه تامه الهی که لازال به آن موعود بوده و هست و ادنی انفکاک نجسته ولی بسیار افسوس دارم که تو را ندیده بروم. دیگر تا ملیک قدر چه مقدر فرماید. گمان دارم حرکت تا حمل طول بکشد چه هوا سرد است و سینه علیل و مخصوص فرموده‌اند با روح و ریحان و راحت حرکت نماید. انتهی. فانی، شهید ابن اسم ۶۶ اصدق

۱۶- منتخباتی از سایر نامه‌های جناب ابن اصدق به اعضای عائله خویش

خطاب به: آغا شاهزاده از: مشهد تاریخ: حدود ۱۸۹۰-۱۸۹۱ م

... در این ارض هم هر روز ابتلای [تازه‌ای] تولید می‌شود. [چندی] قبل در قائین چند نفس را به این اسم متعرض شده مدتی در قید بودن [کذا در اصل] تا آنکه به صد هزار تدبیر بدون اعانت و استعانت از غیر استخلاص ایشان حاصل شد و نارفتنه محمود و از آن جهت آسوده شدم. باز یوم

قبل در خود این شهر شیخ [یک کلمه ناخوانا است] علی عاجز بیچاره را جمعی از اشرار و جهال گرفته بعد از صدمه بسیار در آب انداخته‌اند و به قدری که یقین بر هلاکت او نموده او را با سنگ و چوب زده‌اند که تو چنین هستی و فلان طایفه را لعن کن. آن بیچاره عاجز هم در کمال استقامت آنچه بر او وارد شده تحمل نموده و ذکر سوئی از لسان او جاری نشده. باری تا این مقام سهل است. حرف اینجا است که همین بیچاره را احدی جمع نکرده تا آنکه خود این بنده دو نفر فرستاده‌ام بیچاره را دست [و] پای شکسته در حالی که هوش نداشته آورده‌اند. دیگر حال او چه خواهد شد، می‌رود یا می‌ماند. الآن خیالم این است شرح آنچه گذشته و بر او وارد به حکومت اطلاع دهم، هرگاه عدل و عدالت ایشان اقتضای رسیدگی و مواخذه نمود نعم المراد و آلا به ارض ط رجوع خواهد شد. مقصود وحده فقره شیخ [یک کلمه ناخوانا است] علی نیست بلکه هرگاه این باب مفتوح شود کار بر کلیه احباب سخت خواهد شد. لذا بر این گونه اقدامات لابدم و ناچار باری رجای توجه و تمنای نصرت از همه دارم مخصوص از حضرت علیّه عالیّه دامت اقبالها. از خدا رجای نمائید بر اعمالی که خالص از برای او است موفق و مؤید گردم شاید به طراز قبول مزین شود و مطررز گردد. پاکت جناب جلالت مآب مؤتمن را البتّه رسانیده و جواب اخذ فرموده‌اید...

خطاب به: لقائیه از: ؟ تاریخ: حدود ۱۸۹۰-۱۸۹۱ م

... نور چشم، شما هنوز در ظاهر کوچک و از اطفال محسوبید و نمی‌دانید پدر چقدر فرزندان خود را دوست می‌دارد. پدر جان، من از شما بیشتر به نار هجر و فراق در احتراقم ولی چه کنم که قلم و قدم بر این جاری و امر مبرم ملیک امم بر این ساری گشته... معلّم و معلّمه خود را از قبل این عبد سلام و ثنا برسان و از ایشان تحصیل شرایط دین کن و یقین کن که آنچه عندالله مقبول است این است نه معلومی که از عقل بکاهد و بر جهل بیفزاید و قدر مصاحبت ایشان را بدان چه که از ابرار محسوبند و به اختیار منسوب. نور چشم من، شما شاید به ثمره وجود فائز شوی و به طراز رضای الهی ظاهر گردی و مثل این ذره نابود نابود نمایی. زیاده وقت ندارم. از کلّ رجای عفو است...

خطاب به: آغا شاهزاده از: مشهد تاریخ: ۲۲ ذی‌قعدة [۱۳۰۸ هـ ق؟]

... ولی یک نفر از منسوبین به سبب سوء اعمال و افعال خود مریض شده و در بستر افتاده که دیگر بالمآل امر او به چه مقام منتهی شود. باری مشغول معالجه و مداوا هستم. ابتلای او سهل است

هرگاه به غیر تعدی نکند. در هر حال توکل به خدا، هر چه رضای او است به او باید راضی بود ولو شاء الله حفظ او شامل است. همین قدر حال این مریض بهتر شود حرکت خواهم کرد. امروز خیال دارم به شخص حکیم کاغذی بنویسم شاید اثر کند و بهتر در مقام معالجه برآید. در هر صورت از شماها التماس دعا داریم. دعا کنید ان شاء الله دعا و توجه شماها بی اثر نخواهد بود ولی ابداً محزون نباشید. ان شاء الله خوب خواهد شد...

خطاب به: ضیاء الحاجیه از: نیشابور تاریخ: حدود ۱۸۹۱ م

... از حال این ذره بخواید سالمأ وارد بلده نیشابور شده الیوم را اراده توجّه به ارض م دارم تا بعد از ورود چه شود. از قراری که به تلگراف اخبار داده اند جناب رفیق ما هم معزول و در خانه جالس، دیگر نمی دانم در حق او چه اراده نموده اند. باری آنچه مقدر شود و من الله مقرر گردد همان محبوب. فوالله هرگاه نفسی به فنای اشیاء آگاه شود به هیچ تغییر و تبدیلی محزون نشود و مهموم نگردد مگر آنکه رضای الهی و امری از او امر او از انسان فوت شود و از او باز ماند. از حق بخواید به آنچه لایفتی است موفق شویم...

خطاب به: آغا شاهزاده از: ؟ تاریخ: حدود ۱۸۹۱-۱۸۹۲ م

... عرض می شود در باب یکصد تومان قبض مقرری حضرت علیّه عالیّه مکرر خدمت کارگزاران دیوان اعلی و پیشکار خراسان آقای میرزا تقی خان فرستاده جواب فرموده اند که این مقرری به این اسم از طهران در کتابچه و دستور العمل ثبت نشده و حکم حضرت والا آنکه بدون آنچه ثبت کتابچه دیوانی است قبض و سند و تصدیق و امضای احدی قبول نشود مگر حکم مجدد صاحب جلالت مآب اجل اعظم افخم آقای امین السلطان دام اقباله و اجلاله. مخصوصاً یوم قبل آقای میرزا علی اکبر خان مستوفی را ملاقات نموده در این باب اظهار و اصرار شد؛ همین قسم جواب داد که منوط به حکم مجدد است. محض اطلاع عرض شد. باقی ایام به کام و السلام.

خطاب به: آغا شاهزاده از: مشهد تاریخ: حدود ۱۸۹۲ م

... دو یوم قبل جناب سمم آقای رئیس توجّه به ارض ط نمودن [کذا در اصل]. اگر بعضی از فرضیات مانع نبود با ایشان توجّه می نمود ولی ممکن نشد. باری ایشان تقدّم جسته توجّه فرمودن و

مخصوصاً دو شب قبل از حرکت تشریف آوردن برای ملاقات، تلگراف بندگان اجلّ عالی آقا روحی فداه با ایشان بود، آوردن. به ایشان سفارش کردم حضور بندگان آقا دام اقباله مشرف شوند و از حسن تدابیر ایشان در کلیه امورات خود استمداد جویند. خیلی میل دارم یک نفر از این اولاد حاکی از پدر شود، از او در عالم باقی بماند. باری تا خدا چه اراده فرماید. در باب نوشته جناب جلالت مآب آقای آقا میرزا محمود در خصوص [مقرری] حضرت علیّه عالیّه خبیری نرسید و اثری ظاهر نشد. البته در این پست آن نوشته ارسال دارید شاید وصول شود و اگر هم به جایی نمی‌رسد مرقوم فرمائید بدانم. مفاد بیانات و فرمایشات سرکار آقای آقا میرزا شفیع خان روحی فداه این بود که نوشته را جناب عمو دام اقباله مزین فرمایند دیگر محلّ تأمل نیست. در این صورت پس گیر کار کجاست؟ باری خود دانید...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: مشهد تاریخ: حدود ۱۸۹۲ م

... این آیام نظر به وعده‌های الهی در هر گوشه ضوضائی مرتفع و اعلام ظلم و افترائی بریا. این اخبار در کتب سماوی و صحف ربّانی از قبل رسیده، آثار ناخوشی و امراض هم از هر جهت ظاهر، ان شاء الله خداوند حفظ فرماید، بلکه امراض آن بلد از اثر امراض این حدود است. خود این ولایت هم فی الجمله مستعدّ، تا خدا چه خواهد. باری آنچه رضای الهی و اراده او است او را طالبیم و او را شائق، لن یصیبننا الا ما کتب الله لنا و انه لهو المقتدر العلیم الحکیم... این ذره به مراتب بیش از شما شوق و مقام اشتیاقم بیشتر است. شما از یک نفر غیر لایق دورید و این بنده از ده نفر نفوسی که السن عالم بل قلم قدم برمدح و ثنای ایشان ناطق است. باری لو شاء الله شرفیاب می‌شوم...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: مشهد تاریخ: حدود ۱۸۹۲ م

... که خداپرستی گناه نیست، عرض می‌کنم پس در هر عهد و عصر چرا باید انبیای الهی و اولیا و اوصیای او مبتلا به بلاهای لاتحصی باشند و به ظلم و اعتساف خلق گرفتار و هرگاه بفرمائید آنچه بر انبیاء و اولیا و سایر بندگان خالص خدا وارد شده بلا نبوده بلکه صرف فضل و عطا بوده چنانچه فرموده بلائی عنایتی، عرض می‌کنم پس شما هم آنچه بر شما وارد شده عنایت الهی بدانید و جزای غفلت خود نشمرید. باری ۹۱۶ جانم، احزان و بلایا آنچه از برای هر نفس حتم شده و باید به او برسد می‌رسد. نهایت هرگاه در ظلّ دین و ایمان به خدا واقع باشد از برای بلائی

که به او می‌رسد ذکری هست و اثری باقی و الا ان ربی لعلیم و خبیر. باری شکر نمائید که آنچه باید به شما برسد در ظلّ دین و طریق هدایت و رضای الهی رسید و نتیجه آن در عالم از برای شما باقی که اگر بستگی به این جهت نمی‌داشتید این شادانده و احزان برای شما حتم بود، به اسم دیگر و نسبت دیگر به شما می‌رسید و ذکری هم از شما در هیچ مقام مذکور نبود. باری در هر حال شکر کنید خدا را و متّی هم بر او نداشته باشید...

خطاب به: آغا شاهزاده از: مشهد تاریخ: حدود ۱۸۹۲ م

... ولی هوای این ارض هم مکدر شده و علائم ظهور و حصول امراض مختلفه موجود، مگر خدا حفظ نماید. اگرچه آنچه خلق عالم مسّ نماید از نتایج اعمال خود ایشان است. باری التماس دعا و رجای توجّه از همه دارم. دعا کنید این هواهای مختلف بدون آنکه اثر اختلافش مورث مرض شود بگذرد. خدا شاهد است کمال مراقبت دارم و شب و روز برای حفظ صحّت کلّ در تدبیر ولی بعضی ملاحظه ندارند. باری این وجودات ضعیف و غذاهای غیرمناسب و هواهای مختلف، خدا حفظ کند و ما را به سلامت از غربت به وطن برساند. خدا شاهد است ملاحظه خود را هیچ ندارم. مقصودم حفظ همراهان است و سلامتی رفقا. خدا می‌داند هرگاه کثرت مراقبت این بنده نبود تا حال اکثری به امراض مختلف گرفتار شده بودن [کذا در اصل]. حاجی رفیق خوب شد. همین که قصدشان به اتمام رسید حرکت نمودند. باری زیاده چه زحمت دهم و بر حزن آن مخدّره بیفزایم. همین قدر التماس دعا دارم. دعا کنید به قسمی که رضای الهی است ملاقات حاصل شود...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: خراسان تاریخ: حدود ۱۸۹۲ م

... در این ایام الواحی از سماء فضل فضال نازل و واصل، سواد بعضی ارسال شد که آن ورقه به زیارت و تلاوت آن فائز و در محضر امام الله قرائت نمایند تا کلّ از نفعات قدس بیانات منزل آیات زنده شوند و به حیات جدید فائز گردند. چون این سفر در ارض خا تأسیسات جدید شده و قانون‌های تازه جاری، من جمله مجالس دور منعقد و از برای آن مجالس نمره قرار داده و محلّ ابرار برقرار نموده که عموماً باید وجهی برای وجوهات بریّه به آن محلّ برسانند. دیگر آنکه قرار داده که نفسی غیر معروف هرگاه وارد شود و نصّ نداشته باشد یا سند در معرفت در دست او نباشد نفسی یا او معاشرت و مراوده ننماید و همچنین هرگاه نفسی به اطراف ارض خا به هر جهت توجّه نماید

بدون نصّ صریح او را راه ندهند و ابدأً اعتنا نمایند. باری بعضی تأسیسات شده که فی الحقیقه خیلی مفید است و امضای کلّ از قلم اعلیٰ جاری...

خطاب به: آغا شاهزاده از: مشهد تاریخ: حدود ۱۸۹۲ م

... علم الله به صرف وفا و ساذج محبت و مودت و صفا دائماً منظور و مذکور به لسان قلب و دیده فؤاد بوده و هستید و در کلّ اوان طرف روانم به افق قرب و لقای آن ورقه طیبه ناظر و متوجه چه که روائح استقامت و طیب لطیف استقرار بر عهد و پیمان طلعت مختار از یمین رضوان قلب و فؤاد آن ورقه قدسیه ساطع و متضوع است و ربّ گواه آگاه که سطوع انوار نیر این مقام این ذره را در آن مقام خاضع و خاشع بل فدوی و مرهون داشته و دارد و امید آنکه به تأییدات الهیه و توفیقات ربّانیه به بقای سلطان احدیه و دوام ملیک امریه لوجه الله این خلوص ثابت بماند و خللی لدون الله در او راه نیابد، زیاده رجائی نه. از حالات این ذره بخواهید قطع نظر از شئونات ملک و ملکوت نموده به نفس توفیق خدمت و تأیید نصرت امر او مسرورم. بحمدالله این ارض افسرده معمود مرمود به نار کلمه الله مشتعل و لهیب آن آناً فاناً در تزیاید است. مجالس و محافل انس را به طریق دور قرار داده و مقرر داشته که ابدأً تعطیل ندارد. هنوز مجال توجه به بیت و ملاقات حضرت ورقه قدسیه جناب بی بی (والده) را حاصل نموده الا در لیلۀ سوم ورود مقدار چهار ساعت. برای بعضی از مقیدین هم اقدامی شده، امید استخلاص حاصل شود. باری به عنایات الهیه ثمرات کلیه ظاهر و این ذکر لاجل تحمید تأیید او است ورنه خدمات این ذره لایق ذکر و اشاره نبوده و نیست...

خطاب به: آغا شاهزاده از: نیشابور تاریخ: حدود ۱۸۹۲ م

... حین تحریر در نیشابور به آنچه مأمور مشغول و از این نقطه دو یوم بعد به سمت فاران و جذبا متوجه و احتمال کلی آنکه دو ماه زیاده طول نکشد و به زودی مقامات قرب و لقای آن ورقه کبری و سایر اودای انوار حاصل گردد. در این پست مجال شرح امور حاصل نه. لو شاء الله اسبوع قبل مفصلاً عرض خواهد شد. دیگر آنکه از آن ورقه راجی که کلیه مطالب و تفصیل امور و حالات اولیای آن ارض و مقبلین علیهم ۶۶۹ را مرقوم دارند که اطلاع حاصل شود. ورود جناب حاجی امین را اطلاع دهند و امام الله را از قبل این ذره ذاکر شوند...

خطاب به: شهنشاہ بیگم و ضیاء الحاجیہ و آغا شاہزادہ

از: ارض اقدس تاریخ: ۱۳۱۰ هـ ق [۱۸۹۳ م]

... مکرر ذکر مراتب استقامت و قیام هریک از آن ورقات در محضر مبارک حضرت غصن الله الذی لا یذکر بذکر دونه و لا یوصف بوصف ما سواہ ارواح المقربین لاجبائہ الفدا مذکور... و به افتخار کل دستخط مبارک صادر، لو شاء الله رسیدہ به زیارت آن فائز خواهند شد. یوم قبل از قبل حضرت علیہ آغا جان علیہا بهاء الله ضیافتی شد و تمام آقایان اغصان... و اهل حرم از قصر تشریف آورده و بحمد الله به طراز قبول مزین شد و دستخط مبارکی به افتخار آن ورقہ [آغا جان] نازل و صادر کہ فی الحقیقہ ارواح و حقایق کل از آنچه در آن نازل به حیات جدید و روح بدیع [یک کلمہ ناخوانا است] و مزین، ہنبتاً لها ثم مرثلاً لها. شہد الله ہرگاہ به نظر مقدس از توجہ به غیر حق در آنچه نازل شدہ نظر نمائیم و تفکر کنیم شہادت می دہیم کہ به حرفی از آن من فی الامکان آمرزیدہ و رستگار شدہ تا چہ رسد بہ مرحومہ ضیاء السلطنہ و یا مرحوم میرزا مسعود خان و تمام سلسلہ جلیلہ، مگر نفوسی کہ از ایشان شئونات بغضا ظاہر شدہ کہ ایشان را این عبد ہم راضی بہ آمرزش نمی شود. از جناب اخوی ہم کہ در بمبئی تشریف دارند خیلی آثار ضغینہ و بغضا ظاہر شدہ، لو شاء الله تفصیل آن حضوراً عرض خواهد شد...

خطاب به: ضیاء الحاجیہ از: بشرویہ تاریخ: حدود سال های ۱۸۹۳-۱۸۹۶ م

... قربانت شوم عزیز جان، اولاً لو شاء الله و اراد بہ ذکر او مسرور باشید و بہ حفظ او در جمیع عوالم محفوظ و بہ آنچه رضای او است متوجہ و مشغول. و بعد ہرگاہ از حالات این ذرہ بخواہید حین تحریر در ارض با در بیت جناب ورقہ روحا علیہا ۶۶۹ در خدمت جمعی از احبّاء الله بہ ذکر و ثنای مولی الوری و مالک العرش و الثری قائم و سالم و مشغول و مشغوف بودہ و ہستم و الیوم میقات و قوفم منقضی شدہ، اینک بعد از اتمام ورقہ معروضہ ارادہ قریہ زیرک کہ محلّ احباب و مقام اطیبابست دارم. دو یوم ہم در آن مقام توقّف خواهد شد و بعد را عازم طیس خواہم شد و بحمد الله ثمرات کلیہ در این توجہ بہ اطراف حاصل، اگر قبول فرماید و مقبول واقع شود. دخلی بہ سایر اسفار ندارد. امید نتایج آن الی الابد باقی و دائم ماند و اجر کلّ این اعمال در جزای صبر و اصطبار بہ آن مخذّرہ جان راجع است و محو نخواہد شد. دیگر دوسہ چہار است از سلامتی حالات آن ورقات اطلاعی حاصل نہ و از این جہت محزونم...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: ؟

تاریخ: حدود ۱۸۹۵-۱۸۹۶ م

... در این ایام یعنی دو یوم قبل یک نفر از اشخاصی که به ظاهر منسوب و در باطن غافل و محجوب گرفتار ناخوشی شده و جمعی را به اضطراب انداخته و نمی‌دانیم بالمآل عمل او به کجا منتهی می‌شود و حکم حکیم درباره او چه خواهد شد. و فی الحقیقه از عدم ملاحظه و ناپرهیزی خود مبتلا شده، دخلی به مرض ندارد و بدی هوا ندارد. باری در هر صورت باید چنین شخصی را که مردن او بهتر از زندگی است مشغول معالجه شد تا آنکه بمیرد یا بماند. چاره جز این نیست. اگر هم در واقع از ما و بسته به ما نیست ولی او را نسبت می‌دهند و مایه سرگردانی و اذیت ما شده. باری امید دارم خداوند مرا از سوء اعمال داخلی نجات دهد که در واقع خسته شده‌ام و قوه تحمل ندارم. شما هم دعا کنید ان شاء الله به زودی خلاص شوم. دیگر در باب شرفیابی خدمت شما و سایر دوستان، ان شاء الله مقدر شود. فرموده بودید خوب بود بازی کردن روحا خانم می‌دیدید. ان شاء الله خواهم دید. بچه در هر سن خود بازی مخصوص دارد. اگر بازی این ایام و این سن او را ندیدم بازی‌های سال بعد او را خواهم دید. اگر بازی‌های ملکی بگذارد و ما را زمان دهد...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: ؟

تاریخ: حدود ۱۸۹۶ م

... امر الهی این است که اگر کسی به شما زجر کرد و جفا نمود شما زجر نکنید، او را به نفس او بگذارید و توکل به خدا کنید. این است سجدۀ ابرار. از خدا بخواهید به این مقام موقف شویم. علم الله هیچ شأنی از شئون دنیا لایق توجه و اعتنای اهل بهاء نبوده و نیست. لا تنظر الی الخلق و اطوارهم بل الی الحق و سلطانه. مرقوم شده بود فلان رئیس محفل شده. بسیار خوبست. کار ما عبودیت آمستان احبای الهی است، عنوان ریاست منسوخ و متروک است. هر کس طالب است البتّه باید به او تسلیم نمود. شأن بندگان خدا و امام او بندگانگی و کنیزی احبای او است نه ریاست. از حق بخواهید که کلّ فائز به مقام عبودیت شویم و در خدمت امر او و احبای او قدم برداریم...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: ؟

تاریخ: حدود ۱۸۹۶ م

... هرگاه از احوالات این عبد بخواهید به عنایات الهیه و ربیع بیانات او به کمال سرور ظاهر چه که لطائف جودش لاینقطع رسیده و می‌رسد و نسائم عزّ موهبت و مکرمت او من غیر تعطیل و تأخیر در هبوب. در این پست هم مخصوصاً از سماء فضل امطار عنایت نازل و به آن مفتخر شدم. لو شاء الله

سواد ارسال می‌شود. فی الحقیقه آثار وجود سلطان وجود به شأنی ظاهر و شامل است که باید انسان در هر آن هستی و بقای خود را فدا نماید، اگرچه هستی و بقایم از او است. غیر او ملحوظ نیست و جز او مشهود نه...

خطاب به: شهنشاه بیگم از: ؟ تاریخ: حدود ۱۸۹۶ م

... بشارت مرحمت فرموده بودند که نورچشمان ماشاءالله دارای سواد شده‌اند و به مثل این ذره بلاسواد نخواهند بود. شکرآ له و فی الحقیقه تمام این مواهب و نعم از شمول مرحام و اشراق انوار شمس محبت و وداد آن ورقه قدسیه است که من غیر استحقاق در این مقامات بذل جهد و سعی فرموده‌اند تا این نتایج حاصل شده و در حقیقت و واقع ثمرات و اثرات و نتایج این زحمات در جمیع عوالم مالانهایه به خود حضرت علیّه عالیّه دامت شوکتها راجع، بلکه علم الله هرگاه منصفی [به] انصاف و به حقّ خالص نطق نماید شهادت می‌دهد که اصلاً ثمره وجود حضرت علیّه عالیّه و عملی که اثر و ثمر و ذکر آن الی الابد باقی است همین است بلکه شاید سایر اعمال و افعال و اطوار آن ورقه طیبه را این عمل مبرور به طراز قبول مزین فرماید...

خطاب به: آغا شاهزاده از: مشهد تاریخ: حدود ۱۸۹۶ م

... از احوالات این ذره بخواهید با کمال توکل و توسل بالله هنوز نعمت صحت باقی است. با آنکه هوای این ارض خیلی مختلف و آثار مرض از هر جهت ظاهر و قلوب کلّ متزلزل است، دیگر تا خدا چه بخواهد. برای این بنده توجه به جهتی که خوش آب و هوا باشد ممکن است ولی حفظ اهل بیت منظور است...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: خراسان تاریخ: حدود ۱۹۰۰ م

... در باب توجه به ارض ط مسلم است که از هر جهت توجه به آن ارض لازم ولی جهت تأخیر این بوده که از تمام نقاط و حدودات اوضاع به کلی مطمئن شود و بعد حرکت نماید که از بعد حرکت وهنی وارد نشود. لول شاء الله به زودی توجه خواهد نمود. قسم به جمال قدم آنی آسایش ندارم و شب و روز مشغول و خواب و آرام به کلی مقطوع...

خطاب به: شهنشاه بیگم از: ؟ تاریخ: حدود ۱۹۰۰ م
... هرگاه اهل انشاء در آتی از اوان از سکر غفلت و هوی به هوش آیند و در آنچه در مثل این ایام از ایشان فوت شده تأمل و تفکر نمایند کلّ از حسرت هلاک شوند و به کلمه فوا حسرةً علينا ناطق ولی شماها شکر نمائید چه که فائز شدید به آنچه کلّ از او ممنوع و محرومند الا قلیلی بل اقلّ قلیلی ولكن جهد بلیغ در حفظ اولایم و طریق حفظ او توجّه بالله و عمل به رضای او و انقطاع از سوی او است هرگاه موفق شویم و به تأییدات الهیه مؤید. زیاده وقت ندارم. باقی فدای شماها...

خطاب به: مدیر خاقان از: ارض اقدس تاریخ: حدود ۱۹۰۳-۱۹۰۴ م
... این عبد هم برای اجرای امر مهمی از هندوستان تلگرافاً احضار شده و این دو روز حسب الامر آمر حقیقی عازم ممالک روسیه و بلاد قفقازیه و اصل ورود و مقام توقف در بادکوبه خواهد بود...

خطاب به: لقائیه از: ارض اقدس تاریخ: حدود ۱۹۰۴ م
... باری فرصت برای من بیچاره به مثابه عنقا شده است. وقت ندارم و مکرر هم به شما و کسان طهران نوشته‌ام که همه شماها به یک خطّ اکتفا نمائید و سه چهار کاغذ که از شما برسد به یک جواب راضی شوید و ابداً محزون و افسرده نگردید. علم الله همه را چون جان خواهانم و چون روان مهربان. قدری انصاف دهید. در مدّت ۲ سال اکثر نقاط عربستان و هندوستان و برما را طّی نموده و کلمه امر الهی را به کلّ رسانیده، اعظم دلیل است بر صرف قوت و قدرت و عظمت امر او...

خطاب به: ضیاء الحاجیه از: قزوین تاریخ: نوامبر ۱۹۰۹ م
... از احوالات این بنده بخواهند بحمدالله در نهایت روح و ریحان است چه که [هر] یوم جمع کثیر از هر قبیل به شریعه ایمان و ایقان وارد و از هر جهت آنچه مایه سرور و حبور کلّ احبای این ارض بوده حاصل. به اقرار خود اولیای قزوین تا حال چنین اثر و ثمری از ورود واردین ظاهر و باهر نشده. در مدّت چهارده یوم توقف چهارده پانزده نفر از اعیان و اشراف و علماء و کملین قوم به مقام عزّ یقین وارد و کلّ مشتمل و همچنین مجالس و محافلی برای نظم و ترتیب کلیّه امور تأسیس نموده و لوشاء الله فردا که یوم چهارشنبه ۲۴ شهر حال است از قزوین عازم رشت. نورچشمی روحا بحمدالله در نهایت روح و ریحان و وجد و طرب بی پایان است...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: همدان تاریخ: حدود ۱۹۱۰ م

... یوم یکشنبه ۲۶ شهر شعبان به تأییدات محبوب امکان وارد مدینه طیبه همدان و همان یوم به زیارت عتبه مقدسه حضرت اسم ۶۶ الاصدق روح روحی لمضجعه الانور الاطهر فدا با جمیع آقایان همراهان علیهم ۶۶۹ الابهی مشرف و از قبل همه بستگان و یاران و احبای رحمن زیارت نمود و لو شاء الله بعد از ۹ یوم الی نوزده یوم حرکت خواهد شد اگرچه احبای همدان راضی نخواهند شد...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: رشت تاریخ: حدود ۱۹۱۱ م

... چند روز است در شرف حرکتم ولی اسباب مساعد نیست. اقلأً تمام طبقات خلق از عالم و جاهل و خارج و داخل و حاکم و محکوم و مکتوم و معلوم کل مانع از حرکت حتی از اجزاء مجلس شورای مملکتی و ولایتی و امراء و وزراء به جناب مدبر و دیگران گفته می گویند که نگذارید فلانی حرکت نمایند چه که از وقتی که ایشان آمده اند کلیه اهل رشت حرکت و هیجانی در ایشان پیدا شده و حرارتی در ایشان حاصل. مکرر جمیع وجوه و اکابر رشت پیغام داده اند که چندی در اینجا بمانند خیلی خو بست ولی خود این ذره دیگر میل توقف ندارد چه که توقف در محل جناب مدبر الممالک را صلاح نمی داند با آنکه نهایت رضامندی را از کل داشته و دارد. دیگر آنکه به جهت دیگر هم حسب الامر اقدس اعلی باید توجه نماید ولی اسباب حرکت موجود نه. به علاوه قرض موجود رشت قریب یکصد تومان مصروف حرکت و توجه به طهرانست و می خواهم از اهل رشت قرض نخواهم تا چه رسد به عنوانات دیگر...

خطاب به: ضیاءالحاجیه از: رشت تاریخ: ۱۹۱۱ م

... چون فعلاً در هر روز دو نفر سه نفر به شریعه ایمان وارد، سزاوار نه اینست با بودن محبوبی آقای قوام التجار علیه ۶۶۹ این عبد حرکت نماید مگر در صورت فرض و لزوم...

خطاب به: مدیر خاقان از: بادکوبه تاریخ: حدود ۱۹۱۲ م

... نور بصر حقیقی روحانی، درست تحقیق نمائید که از طریق بادکوبه به آسانی توجه به عشق آباد و نقاط ترکستان و خراسان یا اقلأً مازندران ممکن است یا خیر... دیگر از سلامتی جناب

مسعود الممالک خلخالی که دو ماه قبل برای ملاقات عشایر به رشت آمده اطلاع حاصل نموده مرقوم دارند. دیگر وضع امورات آن بلاد را اطلاع دهند بدانم بر اجبای آن حدود چه می‌گذرد، نسبت به سایر نقاط آسوده و در راحت و آسایشند یا خیر... مخصوصاً حالات و مقامات روحانی بعضی [را] کاملاً تحقیق و تفحص نموده مشروحاً اطلاع دهند. از میرزا مهدی خان خوب می‌توان مراتب و مقامات و داد و عناد هر یک را تحقیق نمود. اگرچه خود این ذره از قبل و بعد کاملاً مطلع و آگاه است...

خطاب به: فرزندان از: ؟ تاریخ: حدود ۱۹۱۸-۱۹۱۹ م

... طلعه جان، جمیع الواح و کتب و نوشتجات مرا درست حفظ نمائید و همچنین جمیع اشیاء متبرکه را، حتی یک سطر از اوراق کاغذ نباید غیر محفوظ بماند...

خطاب به: همسر و فرزندان از: انزلی تاریخ: ۱۹۱۹ م

... محفل ذکر و ثنا و تبلیغ امرالله را با همت و مراقبت حضرت محبوبی آقای میرزا احمد خان یزدانی علیه ۶۶۹ دائر داشته باشید. چنانچه در مکتوب قبل دستور العمل داده شده نورچشمی میرزا عنایت‌الله خان باید آهوگردان باشد و دائماً مبتدی بیاورد و حاضر نماید و شفیع زاده و آقا میرزا احمد خان علیهما ۶۶۹ القاء کلمه نمایند و روح‌الله خدمت نماید. این است وصیت من به شما...

خطاب به: ضیاء‌الحاجیه از: ارض اقدس تاریخ: حدود ۱۹۱۹-۱۹۲۰ م

... ورقة طیبه ثابتة روحانیه را به جوهر محبت و وداد خالصاً لوجه الله ذاکرم و تمام طرازات و شئونات و مقامات انسانیت و صفات و کمالات ایمان و ایقان به سلطان احدیت را در کل آن از برای اوسائل چه که فی الحقیقه جنت حقیقی و رضوان معنوی همان وصول به کمالات انسانی و درک علوم و معارف الهی و انتقال به مطالب ذوقی وجدانی است و ظهور و بروز انبیاء و مظاهر تقی و مرئیان حقیقی لاجل وصول و بلوغ خلق به مقامات روحانی بوده. این است که می‌فرماید حق جل جلاله برای ظهور کتاتر علم و عرفان الهی از مخزن و معدن انسانی آمده و آنچه در عوالم اخری معین و مقدر و مقرر شود فرع شئوناتی است که در این عالم تحصیل شود و از نوع انسان حاصل گردد. چنانچه فرموده‌اند الدنیا مزرعة الآخرة. و همچنین فرموده‌اند که از برای شما در عوالم اخری

عیشی معین و رزقی مقرر است اگر قمیص فانی را به قمیص باقی تبدیل نمائید و به مقام جنت الهیه وارد شوید. باری مقصود آنکه ما در هر حال آن ورقه نورا و عموم اماء الله را و جمیع ثابتین و راسخین بر عهد کبریا را در ساحت اعلیٰ دعا می‌نمائیم. امید کلّ به ثمره وجود و ما هو المقصود فائز شوند...

خطاب به: شهنشاہ بیگم از: ؟ تاریخ: ؟

... عمرگذشت و زمان من فی الامکان به انقضا و انتها رسیده و می‌رسد. تا آنی باقی باید غنیمت دانست و موهبت شمرد و او را فدای وقت و زمان یار حقیقی نمود. به ذات قدم که [چند کلمه ناخوانا است] باقی و ثمره وجود انسانی و موهبت رحمانی این است این. از حقّ بخواهید من علی الارض به این رتبه فائز و بدین ثمر و اثر نائل گردند خاصه ابرار و متوجهین به وجه مختار و متمسکین به خیط عهد و پیمان او...

خطاب به: آغا شاهزاده از: ؟ تاریخ: ؟

... از احوالات و امورات این ارض بخواهید بحمدالله برای کلّ نعمت صحت و سلامتی حاصل سوای یک نفس که به جزای اعمال و افعال نالایقه و اثر نفاق به مرض شدیدی مبتلا، در حقیقت ید قدر و قهر الهی اخذش نموده و به ثمره نیات فاسده خود رسیده. این شخص در ظاهر موافق و در باطن منافق تشریف داشت و دائماً ابرار به ظلم اقوال و ضرر اعمال او گرفتار، بدنام کننده نکونامی چند، این ایام مخصوص وعده عذاب و گرفتاری هم به بعضی داده بود. خداوند به قهر خود او را اخذ نمود و الآن در حبس حکومت عادل محبوس و مقید است تا بعد حکم او چه شود و چه امر به عدلی درباره او صادر. باری خدا قسم یاد نموده که از ظلم احدی نگذرد...

مکاتیب اعضای عائله جناب ابن اصدق

۱- عریضه آغا شاهزاده (بدیعه) خواهر همسر جناب ابن اصدق به حضور جمال اقدس ابهی

به اسم خداوند دانای توانا

حمد مقدس از ذکر و بیان و ثناء متعالی از وصف اهل امکان ساحت قدست را لایق و سزا است که لم یزل به لسان کینونت حامد خود بوده و لایزال به ظهورات فضل و رحمت و بروزات صنع و قدرت مادح و مُثنی خود خواهی بود. چگونه فدای محضر آنست نمایم وجود مفقودی را که از فواضل سلطان جُود تو است یا تصدق ساحت قُرب نمایم روح و جسمی را که از ودایع و امانات و بدایع مواهب و عطیات تو است. پس ای خدا و مولای من و ای مالک مبدأ و منتهای من، هرگاه سیل توحید و تحمیدت به روی ما سوایت مسدود و اقدام به ذکر و ثنایت از هیاکل امکان قبیح و مردود است بهتر آنکه این امه فانیه که سالها است به باب فضل و احسانت ملتجی و به ذیل رحمت و غفرانت متمسک است عفو از قصورات و تقصیرات خود را از محضر کبریائی بخواهد و مراتب فضل و عنایت و توفیق و تأیید بر خدمت و نصرت امر را مسئلت نموده به عرض مطالب فقریه و حوائج امکانیه خود پردازد.

ای اله من و ای آقای من، اول رجایم آنکه سراج معرفت و نار محبتی را که در مشکات فطرت و کانون فؤاد و کینونتم روشن و مشتعل فرموده‌ای از خاموشی و انخماد حفظ نما و به دهن و زیت عنایت غیبی و هبوب اریاح توفیق ربانی مدد فرما. دویم آنکه در این یوم مبارک از فیض لقا محروم نگردم و به اسباب مقتضیه قدرتیّه اذا شاء الله و اراد به این فوز عظیم فائز شوم. سیم آنکه اسباب ملکی و وسعت صوری‌ای عنایت شود که بتوانم در ایام الله از عهده خدمتی برآیم و به قدر وسع و امکان به نصرت امر قائم و به خدمت و مراقبت اولیای حقّ مشغول باشم.

استدعاء دیگر این امه ضعیفه محرومه آنکه چنانچه در محضر من لا یعزب عن علمه من شیء مشهود است چندی است که فرزندی سید محمد که به اقتضای سلیمی فطرت و سلامت حال به انامل تضرع و ابتهاج متشبث به ذیل فضل و رحمت ساحت قدس اجلال است و اولاد کمینه و

میرزا سید عبدالله بلکه طایفه مرحوم میرزا موسای وزیر منحصر به او است مزاجاً علیل و در بدو جوانی به مرض صعبی مبتلا و از معالجهٔ اطباء به هیچ وجه بُرئی حاصل نگشته و این معنی به بعض ملاحظات سبب ملالت خاطر و تفرقهٔ حواس و پریشانی حالت شده. رجاء آنکه از دار الشفای فضل و عنایت ربّانی و مخزن قوّت و قدرت رحمانی شفایی نازل و بُرئی حاصل شود تا سبب امیدواری طایفه و جمعیت خاطر این یندگان گشته به فراغت بال به ذکر و ثنای الهی مشغول و به آنچه لدی الله مقبول و معروف است عامل گردیم.

جناب میرزا سید عبدالله و همشیره عیال جناب ابن اسم الله الاصدق علیهما ۶۶۹ در محضر اطهر طائفین و مستظّلین ظلال سدرهٔ الهیه خاصه اغصان مبارکه به ذکر عبودیت و فنا ذاکرند و همچنین کمینه و همشیره در خدمت اهل سرادق رفعت و مخدّرات حرم عزّت و عصمت به کلّ خضوع و خلوص اهداء مراتب کنیزی و ارادت می‌نمائیم. رجاء آنکه نسائم لطف و عنایاتشان لازال در هُبوب و مرور باشد.

۲- عریضهٔ دیگر آغا شاهزاده (بدیعه) به حضور جمال اقدس ابهی

همچو توئی هم مگر ثنای تو گوید

الهی و ربّی و رجائی، چگونه ثنا گویم و حمد نمایم ذات مقدّس تو را در عین بی‌زبانی و حال آنکه جمیع انبیاء و اولیاء اظهار عجز نموده‌اند. این نملةٔ فانیه را چه حدّ ذکر و بیان است.

خود ثنا گفتن ز من ترک ثناست که دلیل هستی و هستی خطاست

الهی، به چه زبان شکر نمایم عنایات لامتناهای تو را که این فانیهٔ بادیهٔ حیرانی را از لیل ظلمانی گمراهی به صبح نورانی ایمان کشانده و به صراط مستقیم هدایت فرمودی و به ید قدرت و مکرمت از سلسبیل عنایت چشاندی. الهی، خود آگاه و گواهی که جز تو مقصودی نداشته و ندارم و از برای کلّ عباد تو حجاباً لجمالک ساجد بوده و هستم. ای پروردگار من و اله من و مقصود من، جز تو ملجأ و پناهی ندارم. مرا به من و امگدار. ای رب، به اطمینان اینکه از درگه همچون تو کریمی هرگز محروم کسی ترفت و من هم نروم از حضرتت مستلت می‌نمایم که این ذرهٔ فانیه را مؤید فرمائی به آنچه سزاوار آیام تو است. یا الهی، از هر چه به جز رضای توست بیزارم کن. الهی و مولای و رجائی، این فانیهٔ بحت را چه حدّ است که در ساحت امع اقدس تو مذکور گردد. این همه اقتضای فضل و کرم و رحمت و عنایت منبسطهٔ تو است. این ذرهٔ فانیه به جز فضل نامتناهی آن سلطان جود ابداً خود را

مستحقّ هیچ گونه عنایتی نمی دانم، ولی
گر تو برانی کسم شفیع نباشد
ره به تو دارم دگر به هیچ وسائل

۳- عریضه آغا شاهزاده (بدیعه) به حضور حضرت عبدالبهاء

هو البهیّ الابهی

یا من لا یعرفک الا هو، یا عبدالبهاء ساذجیة اهل ملکوت البقاء لمن عرفک بالتّورانیة و اقرّ بانّک
فَعَالَ لما تشاء فدا. اوّل رجا و آخر تمنای این اماء ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان تو است چه که این
است ثمره وجود و غایت مقصود حقایق و افئدة مجردات اهل عوالم غیب و شهود. و بعد توفیق و
تأیید عمل به رضا و امضای مبارکت را سائل و آملیم و اینکه در هیچ دوری از ادوار و کوری از اکوار
از عرفان اشراقات انوار شمس ظهور محروم و ممنوع نمایم و به صرف فضل و موهبت ظهورات عزّ
احدیّت را مدرک و به مجرد مکرمات تجلیات آفتاب حقیقت را در قمیص بشریّت مقرر و معترف
آئیم. هذا رجائی و رجاء کلّ من عرف الله بالله فی يوم اللّقاء.

ثمره این امه انتظام حاضر و بعد اقرار و اعتراف و ایمان و ایقان بالله و توجّه به مقرر استقرار سریر
عهد و میثاق او به لسان سر و سر توفیقات سلطان احدیّت و ملیک صمدیّت او را سائل و آمل است.
و همچنین ضلع مرحوم آقا صادق بر عهد ثابت و عنایات الهیّه را راجیه بوده و هست. و البهاء.
بدیعه الّتی نزلت اسمها من قلم الله ربّ الآخرة و الاوّلی.

بخش چهارم
تعليقات و توضيحات

تعلیقات و توضیحات

همان طور که در مقدمه این کتاب به اشاره مذکور شد، آثار صادره از اقلام طلعات مقدسه بهائی خطاب به جناب اسم الله الاصدق و اعضای خاندان ایشان که در بخش اول این کتاب به طبع رسیده حاوی تعداد کثیری از اسامی اشخاص، اشارات و فیره به وقایع عدیده تاریخی، نقل آیات قرآنی و احادیث اسلامی و دهها مطلب و مسئله دیگری است که شرح و توضیح همه آنها تحریر رسالات عدیده را ایجاب می نماید و واضحاً وراى صفحات معدود بخش تعلیقات و توضیحات در این کتاب است. شرح و توضیح جامع بسیاری از این نکات نیز محتاج تحقیقات و تتبعات وسیع تری است که باید در آینده ایام صورت پذیرد. با توجه به این مواضع آنچه در صفحات آینده این بخش مذکور خواهد شد شرح و توضیح مختصر بعضی از نکات مندرج در آثار مبارکه است و برای احتراز از تطویل، در هر جا ممکن بوده خوانندگان گرامی به منابع و مأخذ موجود ارجاع گردیده اند.

بعضی از مندرجات بخش های دوم و سوم این کتاب نیز که شرح و بسط آنها مفید تشخیص داده شده در این بخش به اختصار مورد توضیح و تشریح قرار گرفته است.

ص ۳، سطر ۱۳: فی کتاب الله لمسطور

مسجدی که جناب ملاً صادق در این توقیع منیع امر به نمازگزاری در آن شده است جنب بیت حضرت ربّ اعلی در شیراز قرار داشته و قبل از بنای مسجد، بیتی که متعلق به یکی از یهودیان بوده در آن محل وجود داشته است. پس از خرابی بیت مزبور مسجدی به جای آن مرتفع شده است.

ص ۳، سطر ۱۳: ولقد نزلنا کتاباً الی بلد الکرمان

اشاره به نزول توقیع حضرت ربّ اعلی خطاب به حاجی محمدکریم خان کرمانی زعیم شیخیه کرمان است که جناب مقدس خراسانی مأمور تسلیم آن شد. شرح ملاقات جناب مقدس با حاجی

محمدکریم خان کرمانی در شرح حال آن جناب به تفصیل مذکور است و شرح حال مزبور در بخش سوم این کتاب مندرج است.

ص ۴، سطر ۲: ابی لهب

نامش عبدالعزی و عموی پیغمبر بود و بر علیه شریعت اسلام قیام نمود. ذکر ابی لهب در سوره ۱۱۱ قرآن مجید مذکور است.

ص ۴، سطر ۱۰-۱۱: اجر الف شهید

کلام حضرت ربّ اعلی مبتنی بر حدیث نبوی است که می فرماید: "من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الانوار، ج ۷۱، ص ۹۳) و در حدیث امام جعفر صادق همین مضمون آمده است که: "من ابتلی من شیعتنا فصبر علیه کان له اجر الف شهید" (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۴).

ص ۲۳، سطر ۱۱: حرف الزّاء

مقصود زین العابدین نجف آبادی معروف به جناب زین المقربین است.

ص ۳۸: لوح شماره ۱

در این لوح عنایات جمال قدم به جناب اسم الله الاصدق و عائله ایشان واضح و عیان است. عبارت "طوبی لمن یزوره فی ارض الهاء" اشاره به زیارت مرقد جناب اسم الله در همدان است.

ص ۳۹، سطر ۱۵: علی قبل اکبر

مقصود از "علی قبل اکبر" به ظنّ قوی جناب ملا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند است.

ص ۴۷: لوح شماره ۴

این لوح در صص ۱۷۰-۱۷۱ مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی به طبع رسیده است.

ص ۵۷، سطر ۱۸: جناب محمد مصطفی
مقصود جناب محمد مصطفی بغدادی ساکن بیروت است.

ص ۵۹، سطر ۱۲: التسع و الثمانین

مقصود اظهار امر و خرق حجب مانعه در سنه ۱۲۶۹ هـ ق (۱۸۵۲ م) است که از آن به اظهار امر خفی جمال قدم در سیاه چال طهران تعبیر می شود. مقصود از ثمانین سنه ۱۲۸۰ هـ ق (۱۸۶۳ م) است که در آن اظهار امر علنی جمال قدم در باغ رضوان بغداد تحقق یافت. برای مطالعه شرح مطالب درباره سنه تسع و سنه ثمانین به کتاب رحیق مختوم، ج ۱، صص ۶۹۲-۶۹۶ مراجعه فرمائید.

ص ۶۱، سطر ۲۳-۲۴: میرزا احمد کرمانی

مقصود حاجی میرزا احمد کرمانی است که مردی متلون بود. در سال ۱۳۰۸ هـ ق (۱۸۹۰ م) با دو نفر از بهائیان مدتی در طهران در زندان به سر برد و هر چند به نام بهائی اشتهار داشت اما منافق بود و بارها از در عجز و انکسار درآمد ولی بر هیچ صراطی مستقیم نماند و عاقبت در سال ۱۳۱۴ هـ ق (۱۸۹۶ م) از این عالم درگذشت. آثار مبارکه در شرح احوال او در اسرار الآثار، ج ۵، صص ۱۰۷-۱۰۹ مندرج است.

ص ۶۲، سطر ۲۳: فی لوح مبین

آیات کتاب مستطاب اقدس در فقره شماره ۱۶۴ است.

ص ۶۳، سطر ۱۳: یکی از حروفات حی

اشاره به محمد باقر حرف حی و توقیع صادره به اعزاز ایشان است. متن توقیع جناب محمد باقر حرف حی به صورت ضمیمه کتاب کشف الغطاء در انتهای آن کتاب به طبع رسیده است.

ص ۶۴، سطر آخر: مستغاث

برای ملاحظه نصوص مبارکه درباره سنه مستغاث و متشابهاات اهل بیان در این باره به کتاب رحیق

مختوم، ج ۲، صص ۵۱۴-۵۲۵ مراجعه فرمائید. قضیه مستغاث در رساله روحانی نیز شرح و بسط یافته و مقاله جناب دکتر محمد افنان نیز قضیه مستغاث را مورد مطالعه دقیق قرار داده است. برای ملاحظه این مقاله به سفینه عرفان، ج ۲، صص ۱۹۵-۲۰۴ مراجعه فرمائید.

ص ۶۵، سطر ۵-۶: در کتاب هیاکل سر مستغاث مشهود برای ملاحظه شرح مربوط به کتاب هیاکل به کتاب محاضرات، ج ۱، صص ۲۹۲-۳۰۷ مراجعه فرمائید.

ص ۶۶، سطر ۳: شهادت سلطان الشهداء برای ملاحظه شرح احوال سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و الواح و آثار نازله در حق آنان به کتاب نورین نورین اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری مراجعه فرمائید.

ص ۶۷، سطر ۲۴: محل البرکه از قرائن چنین معلوم است که "محل البرکه" محل جمع آوری تبرعات و وجوه خیریه احبباء بوده تا از محل آن فقراء و افراد کم بضاعت اعاشه شوند. برای ملاحظه نصوص مبارکه درباره محل البرکه به امر و خلق، ج ۴، صص ۲۳۹-۲۴۳ مراجعه فرمائید.

ص ۶۹، سطر ۲۴: ارض صاد مقصود از ارض صاد اصفهان و مقصود از "بقیه آل الله حا" بازماندگان سلطان الشهداء و محبوب الشهداء هستند که در آن مدینه به شهادت رسیدند.

ص ۷۱، سطر ۱۴: حضرت غصن الله الاعظم مقصود سفر حضرت عبدالبهاء به مدینه بیروت است.

ص ۷۸، سطر ۴: آقا میرزا حیدرعلی مقصود آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی مؤلف کتاب بهجت الصدور و دلائل العرفان است که در سنه

۱۲۵۰ هـ ق (۱۸۳۴ م) متولد و در سنه ۱۳۳۹ هـ ق (۱۹۲۰ م) به ملکوت ابهی صعود فرمود. شرح حال مفصل این خادم عظیم الشان امر بهائی در مصابیح هدایت، ج ۱، صص ۹-۹۲ مندرج است.

ص ۷۸، سطر ۶: حدبا

مقصود مدینه موصل است.

ص ۷۸، سطر ۸: ق م ص

مقصود دهکده قمصرکاشان است.

ص ۷۹، سطر ۴: دائره مبارکه معروفه

اشاره به دعای حفظ است. برای شرح مطلب ن ک به محاضرات، ج ۱، صص ۴۱۵-۴۱۷.

ص ۸۱، سطر ۱۴: ارض س و ش

به ظن قوی مراد سنگسرو شهمیرزاد است.

ص ۸۱، سطر ۲۳: ان اخرج القوم

آیه شماره ۵ در قرآن مجید، سوره ابراهیم (۱۴) است.

ص ۸۳، سطر ۷: علی قبل اکبر

مقصود آقا ملا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند است. برای ملاحظه شرح حال این رجل عالی قدر بهائی به کتاب مؤسسه ایادی امرالله، صص ۳۷۱-۴۰۱ مراجعه فرمائید.

ص ۸۳، سطر ۱۵: ن ج و ارد

مقصود از ارض صاد مدینه اصفهان و مقصود از "ن ج" و "ارد" شهرستان های نجف آباد و اردستان است.

ص ۸۸، سطر ۸-۹: جناب علی قبل اکبر... جناب اسد
مقصود از جناب علی قبل اکبر آقا ملا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند و مقصود از جناب
اسد به ظن قوی آقا سید اسدالله قمی است.

ص ۸۸، سطر ۱۵: حرف م
مقصود از "حرف م" و "جناب م س" و "جناب میم" که در الواح جناب ابن اصدق مذکور شده
میرزا علی رضا مستوفی خراسان است که به مستشارالملک نیز ملقب می باشد. او برادر میرزا
محمد رضا مؤتمن السلطنة سبزواری بود. شرحی از احوال او در سفینه عرفان، ج ۳، صص ۲۰۵-
۲۰۷ به طبع رسیده است.

ص ۸۸، سطر ۱۷: دائرة عظیمه منیهه
مقصود دعای هیکل است که ذکر آن در تعلیقات فوق گذشت.

ص ۸۹، سطر ۱۸: حضرت ثمره
لقب دختر حاجی میرزا رضاقلی است که برادر جمال قدم بود. ثمره زوجه میرزا اسمعیل است.
همسر میرزا رضاقلی یعنی مریم نیز به ثمره ملقب بوده است.

ص ۸۹، سطر ۲۱: حضرت ورقه الحمراء
ورقه الحمراء لقب مریم خانم حرم حاجی میرزا رضاقلی برادر ابی جمال قدم است. مریم خواهر حرم
دوم جمال قدم نیز بوده است.

ص ۹۳، سطر ۵: بنت خاله
مقصود دختر غلام رضا هراتی دائی جناب ابن اصدق است.

ص ۹۵، سطر ۳: کلّ يعمل علی شاکلته
آیه ۸۴ در سوره اسراء (۱۷) در قرآن کریم است.

ص ۹۵، سطر ۲۱: حاجی میرزا حیدرعلی
مقصود حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و مقصود از "ارض هم" مدینه همدان است.

ص ۹۶، سطر ۲۳: میرزا هادی
مقصود حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی است.

ص ۹۷، سطر ۵: رئیس المفتین
میرزا یحیی ازل است.

ص ۹۷، سطر ۱۳: حسین سوخته
از اتباع یحیی ازل است و از ایام ادرنه به مخالفت با جمال قدم قیام نموده است. حضرت بهاءالله در کتاب بدیع، ص ۵۴ نیز به او اشاره می‌فرمایند.

ص ۹۷، سطر ۱۳-۱۴: جزیره معروفه
مقصود جزیره قبرس محل اقامت میرزا یحیی ازل است.

ص ۹۷، سطر ۱۴: شخصه
مقصود عزّیه است.

ص ۹۸، سطر ۲۴: جابلقا و جابلسا
مطالب لوح مبارک در این مقام راجع به اعتقادات عامّه مسلمین شیعی مذهب درباره ظهور فرزند امام حسن عسکری است که به زعم آنان به نام قائم آل محمد و صاحب الزمان ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

ص ۱۰۰، سطر ۶-۷: قنصلی که در عراق بودند
مقصود سر آرنولد باروز کمبال (Col. Sir Arnold Burrows Kembal) است. برای ملاحظه

شرحی دربارهٔ او به ص ۲۰۲ کتاب بهاءالله شمس حقیقت مراجعه فرمائید.

ص ۱۰۳، سطر ۲۳: حضرت مرفوع اهل قائن

مقصود جناب محمدعلی قائنی پدر میرزا احمد قائنی شوهر صمدیه خانم است.

ص ۱۰۵، سطر ۳: اسکندریه

اشاره به خرابی اسکندریه در اثر حملهٔ قوای انگلیس در سال ۱۸۸۲ م است. ذکر این مطلب در لوح بعدی جمال قدم که مورخ به تاریخ ۱۹ شوال سنه ۱۲۹۹ هـ ق می‌باشد نیز به عمل آمده است.

ص ۱۰۵، سطر ۶: حین مناص

آیه ۳ در سورهٔ ص (۳۸) در قرآن مجید است.

ص ۱۰۶، سطر ۱۵: جناب معلّم

مقصود جناب ملا احمد معلّم حصارى است.

ص ۱۰۶، سطر ۱۸: صعود ورقه

مقصود صعود اخت جناب ابن اصدق است. در این فقره جمال قدم به مراتب انقطاع جناب اسم الله الاصدق و تشرف او به محضر مبارک در عبارات: " اِنَّ الْمَظْلُومَ يَحِبُّ اَنْ يَذَكَرَ اَبَاكَ الَّذِى اِذَا سَمِعَ... " اشاره فرموده‌اند.

ص ۱۰۸، سطر ۱۲: جناب م س

ن ک به تعلیق ص ۸۸، سطر ۱۵.

ص ۱۰۸، سطر ۲۲: مخدّره ام و بنت اسم الله

مقصود جناب بی بی و صمدیه خانم است.

ص ۱۱۰، سطر ۱۰: گمشده در کجای جویم
برای ملاحظه شرح مطالب درباره این مصرع به کتاب مآخذ اشعار، ج ۲، صص ۱۲۳-۱۲۴ مراجعه فرمائید.

ص ۱۱۳، سطر ۱۳: زوج ورقه اخت و جناب طیب
مقصود از زوج ورقه اخت میر سید عبدالله همسر آغا شاهزاده و مقصود از طیب دکتر محمد خان منجم است.

ص ۱۱۳، سطر ۲۱: اسودت الوجوه
آیه ۱۰۶ در سوره آل عمران (۳) است.

ص ۱۱۴، سطر ۵: البلیة اذا عمّت طابت
از امثلة عربی است. برای شرح مطلب به پیام بهائی، شماره ۱۱۹ (اکتبر ۱۹۸۹ م)، صص ۱۶-۱۷ مراجعه فرمائید.

ص ۱۲۱، سطر ۲: نعیق از ارض کاف و را
همان طور که در اواخر لوح مبارک مذکور شده مقصود اشارات مندرج در کتاب اقدس درباره کرمان است. آیات مورد نظر در فقره ۱۶۴ کتاب اقدس مذکور است.

ص ۱۲۴، سطر ۶: با کریمان کارها دشوار نیست
برای ملاحظه شرح مطالب درباره مصرع فوق به کتاب مآخذ اشعار، ج ۲، صص ۲۰۱-۲۰۴ مراجعه فرمائید.

ص ۱۲۵، سطر ۳: ارض ق به جناب س م
مقصود مدینه قزوین و جناب سمندر است.

ص ۱۳۲، سطر ۷: منتسبین و بیت ع ط
اشاره به عائله جناب محمدکریم عطار است که شمس جهان همشیره جناب ابن اصدق را در حباله نکاح داشته است. مادر حاجی محمدکریم عطار که "ام الاولیاء" لقب داشته و در این فقره از لوح مبارک مورد عطف قرار گرفته در سنه ۱۳۰۴ ه ق صعود نموده است.

ص ۱۳۳، سطر ۹-۱۰: انه يعلم خائنة الأعین
آیه ۱۹ در سوره غافر (۴۰) در قرآن مجید است.

ص ۱۳۶، سطر ۶: جزیره
اشاره به جزیره قبرس و تمام این فقره در شرح اعمال و اقوال میرزا یحیی و اعوان اوست.

ص ۱۴۰، سطر ۲۳: اذا فسد العالم
از امثال سائره است که در امثال و حکم، ج ۱، ص ۹۳ مذکور شده و در شرح آن چنین آمده است:
"چون دانشمندان را روی به تباهی باشد جهانیان به سوی تباهی گرایند."

ص ۱۴۳، سطر ۲۴: مخدرة منجذبه روحانی
مقصود بی بی روحانیة بشرویه ای است. برای ملاحظه شرح احوال و آثار این مخدرة به رساله روحانی مراجعه فرمائید.

ص ۱۴۴، سطر ۶: ورقة الفردوس
لقب همشیره جناب ملا حسین بشروئی است.

ص ۱۴۷، سطر ۲: ابن مریم می فرماید
اشاره به کلام حضرت عیسی مسیح در انجیل است که "هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد از آن خانه یا شهر بیرون شده خاک پاهای خود را برافشانید" (متی، باب ۱۰، آیه ۱۴).

ص ۱۴۸، سطر ۱۰-۱۱: سید لولاک

برای ملاحظه شرح این مطلب به سفینه عرفان، ج ۲، صص ۱۳۷-۱۳۹ مراجعه فرمائید.

ص ۱۵۰، سطر ۱۴: فروغ

مقصود دوغ آباد خراسان است که در آثار مبارکه فروغ نامیده شده است.

ص ۱۵۲، سطر ۱۵: انا ذکرنا علیاً

مقصود ملا علی بجزستانی است که به وسیله ملا حسین بشرویه‌ای به امر جدید ایمان یافت و در عهد اعلی و ابهی مصدر خدمات مهمه گشت.

ص ۱۵۵، سطر ۷: ارض با و شین و قریه

مقصود بشرویه و خیرالقری در خراسان است.

ص ۱۵۵، سطر ۱۴: لا یعزب عن علمه

مبتنی بر آیه ۳ در سوره سبأ (۳۴) در قرآن مجید است.

ص ۱۵۶، سطر ۲۲: یا روحانی علیک بهائی

مقصود بی بی روحانی بشروئی است که ذکر ایشان در تعلیقات قبلی گذشت.

ص ۱۵۷، سطر ۷: المدینة الکبيرة

اشاره جمال قدم به وقایع اسلامبول است که در الواح عدیده آن حضرت و از جمله در الواح جناب ابن اصدق و سیماعی انعکاس یافته و مربوط به دسیسه‌ها و توطئه‌گری مخالفین امرالله در اسلامبول با بعضی از اعضای عائله افنان و شیخ محمدعلی نبیل این نبیل است. شرح این وقایع را مفصلاً میرزا عبدالحسین سمندرزاده مرقوم داشته و شرح مزبور در کتاب تاریخ سمندر به طبع رسیده است. جناب بالیوزی نیز فصل چهلم کتاب بهاءالله شمس حقیقت را به توضیح این وقایع اختصاص داده‌اند.

ص ۱۵۹، سطر ۱۰: لا یسبقونه بالقول
آیه ۲۷ در سوره انبیاء (۲۱) در قرآن مجید است.

ص ۱۶۳، سطر ۲۱: بعد القائم و هذا القیوم
برای ملاحظه نصوص مبارکه درباره قائم و قیوم به ریحی مختوم، ج ۱، صص ۶۹۲-۶۹۶ و ج ۲،
صص ۳۱۶-۳۱۷ مراجعه فرمائید.

ص ۱۶۵، سطر ۱۸: آقا میرزا محمود
به ظن قوی مقصود آقا میرزا محمود فروغی است. برای ملاحظه شرح احوال ایشان به مصابیح
هدایت، ج ۳، صص ۴۱۷-۴۸۳ مراجعه فرمائید.

ص ۱۶۵، سطر ۲۱: در آستانه علیه
مقصود قضایای اسلامبول است که شرح آن در تعلیق ص ۱۵۷، سطر ۷ از نظر خوانندگان گذشت.

ص ۱۶۶، سطر ۱۰: علیهما و علی امهما و امّ امهما
مقصود از "علیها" آغا شاهزاده و ضیاءالحاجیه و مقصود از "امهما" آغا جان شهنشاه بیگم و
مقصود از "امّ امهما" ضیاءالسلطنه است.

ص ۱۶۶، سطر ۱۲-۱۳: سارقین مدینه کبیره
مطلب مندرج در این فقره مربوط به قضایای دسایس و افتراات مخالفین امرالله در اسلامبول است
که شرح آن در فوق مذکور شد.

ص ۱۶۶، سطر ۲۳: جناب حاجی سی
مقصود از سیاح در این مقام حاجی میرزا محمدعلی محلاتی است.

ص ۱۷۳، سطر ۲: سید عب و ابن ایشان
مقصود سید عبدالله انتظام و ابن ایشان سید محمد انتظام است.

ص ۱۷۳، سطر ۷: جناب س
مقصود حاجی سیاح مذکور در فوق است.

ص ۱۷۳، سطر ۱۴: جناب عین و طا
مقصود حاجی محمدکریم عطار شوهر همشیره جناب ابن اصدق است.

ص ۱۷۵، سطر ۱۶: ومن الماء کل شیء حی
آیه ۳۰ در سورة انبیاء (۲۱) در قرآن مجید است.

ص ۱۷۵، سطر ۱۷-۱۸: حزب الله کشته شدند و نکشتند
همان طور که در نفس همین لوح شرح فرموده اند اشاره جمال قدم به کشته شدن جناب حاجی
محمدرضای اصفهانی در مدینه عشق آباد است که منجر به دستگیری قاتلین و صدور حکم اعدام
در حق بعضی از آنان گردید و احبای الهی شفاعت نموده تخفیف حکم را تقاضا نمودند. این
قضایا در الواح عدیة جمال قدم مذکور شده و شرح وقایع را جناب ابوالفضائل نیز به تفصیل
نوشته اند. برای ملاحظه این شرح به مصابیح هدایت، ج ۲، صص ۲۸۲-۳۱۶ مراجعه فرمائید.

ص ۱۷۵، سطر آخر: خافیة صدور
اشاره به آیه ۱۹ در سورة غافر (۴۰) است.

ص ۱۷۵، سطر آخر: انه لبالمرصاد
اشاره به آیه ۱۴ در سورة فجر (۸۹) است.

ص ۱۷۶، سطر ۲۲: هادی دولت‌آبادی

مقصود حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی فرزند میر عبدالکریم است که در سال ۱۲۵۷ هـ ق (۱۸۴۱ م) متولد شد و تحصیلات خود را در اصفهان به انجام رسانیده در سال ۱۲۸۹ هـ ق (۱۸۷۲ م) برای تکمیل آن به عتبات عالیات سفر نمود و چون در سال ۱۲۹۴ هـ ق (۱۸۷۷ م) به ایران مراجعت نمود در اصفهان بساط درس و منبرگسترده و خود را وصی میرزا یحیی ازل می‌دانست. او در سال ۱۳۰۳ هـ ق (۱۸۸۶ م) سفری برای ملاقات میرزا یحیی به قبرس نمود و از سال ۱۳۰۷ هـ ق (۱۸۸۹ م) به بعد ساکن طهران گشته زعامت ازلیان را به عهده داشت و در سال ۱۳۲۶ هـ ق (۱۹۰۸ م) در سن ۶۹ سالگی در طهران درگذشت. برای ملاحظه شرح احوال او به کتاب تاریخ رجال ایران، ج ۶، صص ۲۸۹-۲۹۱ مراجعه فرمائید.

ص ۱۷۶، سطر ۲۴: سید محمد اصفهانی

مقصود سید محمد اصفهانی است که در کتاب اقدس (فقره ۱۸۴) در حق او آیه "قد اخذ الله من اغواک" عز نزول یافته است. برای ملاحظه شرح مطلب درباره او که سبب اغوای میرزا یحیی ازل گردید به صص ۲۳۵-۲۳۶ کتاب اقدس مراجعه فرمائید.

ص ۱۷۷، سطر ۲: نفوس اربعه کاذبه

اشاره جمال قدم به چهار نفسی است که در تاریخ تشیع به "نواب اربعه" مشهورند و این اشخاص به اعتقاد اهل تشیع نایب خاص امام غایب و واسطه ارتباط امت با امام بوده‌اند. نواب اربعه که در دوره غیبت صغری یعنی در سال‌های ۲۶۰-۳۲۹ هـ ق (۸۷۳-۹۴۰ م) وساطت بین امام زمان و شیعیان را به عهده داشته‌اند عبارتند از:

- ۱- ابو عمرو عثمان بن سعید اسدی
- ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید
- ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی
- ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمری

ص ۱۷۹، سطر ۲۴: يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد
منطوق بسیاری از آیات قرآنی است. از جمله به آیه ۲۵۳ در سوره بقره (۲) و آیه ۴۰ در سوره آل عمران (۳) مراجعه فرمائید.

ص ۱۸۰، سطر ۷: ظلم ظاهرة وارده در ارض یا
اشاره جمال قدم به ضوضای یزد و شهادت شهدای سبعة در شوال سنه ۱۳۰۸ هـ ق (می ۱۸۹۱ م) در آن مدینه است. برای ملاحظه شرح مطالب و زیارت الواح نازله درباره این وقایع به ضمیمه دوازدهم در کتاب تقویم تاریخ امر (صص ۲۶۵-۲۹۸) مراجعه فرمائید.

ص ۱۸۰، سطر ۱۶: چندی مقر عرش ارض حیفا بوده
اشاره به سفر و اقامت جمال قدم در مدینه حیفا در ذی القعدة سنه ۱۳۰۸ هـ ق (جون ۱۸۹۱ م) است. در این فقره از لوح مبارک جمال قدم به "انزال صحیفه جدیده" اشاره می فرمایند که مقصود نزول لوح مبارک شیخ محمدتقی نجفی (ابن ذئب) است. فقره "انّ المشرکین غرقوا سفینتک..." در این لوح مبارک در لوح شیخ، صص ۹۵-۹۶ نیز عرّز نزول یافته بوده است.

ص ۱۸۳، سطر ۷-۸: سید جمال الدین افغانی
در این فقره از لوح مبارک جمال قدم به افکار و اقدامات سید جمال الدین افغانی اشاره می فرمایند و شبیه این مطالب در لوح مبارک دنیا نیز از قلم جمال قدم عرّز نزول یافته است. سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی در سنه ۱۲۵۴ هـ ق (۱۸۳۸ م) در اسدآباد همدان متولد شد و در ۱۳۱۴ هـ ق (۱۸۹۶ م) از این عالم درگذشت. او خواستار اتحاد جوامع اسلامی و مبارز حکومت های استعماری و مخالف سرسخت استبداد بود. در پاریس روزنامه عروة الوثقی را نشر نمود و در لندن چندی ناشر جریده ضیاء الخائفین بود. نصوص مبارکه درباره اقوال و افکار و شرح مقاصد و امیال او در ذیل "سید افغانی" در حقیق مختوم، جلد اول به طبع رسیده است.

ص ۱۸۵، سطر ۲۲: نایب السلطنه
مقصود کامران میرزا پسر سوم ناصرالدین شاه است که مدتی حاکم طهران و وزیر جنگ بود و از او و

پدرش در الواح مبارکه (اشراقات، ص ۱۳۶) به نون و نون دیگر تعبیر شده است.

ص ۱۸۷، سطر ۱۷: يعرف المجرمون بسیماهم
آیه ۴۱ در سورة رحمن (۵۵) است.

ص ۱۸۷، سطر ۲۴: مشیرالدوله

میرزا حسین خان مشیرالدوله مشهور به سپهسالار پسر میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی بود. میرزا حسین خان از رجال معروف عصر ناصرالدین شاه قاجار است. مدتی قنصل ایران در بمبئی بود. بعد در سال ۱۲۷۵ هـ ق (۱۸۵۸ م) وزیر مختار ایران در دربار عثمانی شد و سپس به وزارت عدلیه رسید و در سنه ۱۲۸۸ هـ ق (۱۸۷۱ م) به سمت صدراعظم ایران ارتقاء یافت. دوبار با شاه به سفر اروپا رفت و سرانجام در مشهد اقامت گزیده متولی آستان قدس رضوی گردید و در سال ۱۲۹۹ هـ ق (۱۸۸۱ م) وفات یافت. شرح احوالش را محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ، صص ۲۶۰-۲۸۱ نوشته است.

ص ۱۸۸، سطر ۳: ظالم دولت آبادی

اشاره به حاجی میرزا هادی دولت آبادی است که در تعلیقات فوق مذکور شد. خطابات قلم اعلی به میرزا هادی در لوح شیخ و نیز در لوح منتشره در کتاب اشراقات، صص ۲۴-۲۷ نیز مندرج است.

ص ۱۸۸، سطر ۱۰: خلیل

مقصود میرزا ابراهیم خلیل سبزواری است.

ص ۱۸۹، سطر ۱۷: شخصی در سودان

اشاره به محمداحمد سودانی فرزند عبدالله است که در سودان ادعای مهدویت نمود و طرفداران بسیار یافت و با قوای حکومتی به جنگ و ستیز پرداخت اما دیری نپایید که در سال ۱۸۸۵ م از این عالم درگذشت و دعای قائمیت و مهدویت محمداحمد به دست فراموشی سپرده شد. برای ملاحظه شرحی درباره محمداحمد که او را متمدنی سودانی می گویند به محاضرات، صص ۲۴۸-

۲۶۶ مراجعه فرمائید.

ص ۱۸۹، سطر ۱۹: یوم یقوم الناس لرب العالمین
آیه ۶ در سوره مطففین (۸۳) است.

ص ۱۸۹، سطر ۱۹: ولقد ارسلنا
آیه ۵ در سوره ابراهیم (۱۴) است.

ص ۱۹۰، سطر ۱۷: نورین نیرین

مقصود سلطان الشهداء و محبوب الشهداء است. مقصود از جناب اشرف، میرزا اشرف آباده‌ای است که در اصفهان به سال ۱۳۰۶ هـ ق (۱۸۸۸ م) به شهادت رسید. مقصود از کاظم، آخوند ملا کاظم طالخونچه‌ای است که در سال ۱۲۹۶ هـ ق (۱۸۷۹ م) در اصفهان شهید شد. حضرت بهاء‌الله در لوح شیخ، ص ۵۴ نیز به شهادت این نفوس اشاره فرموده‌اند. برای ملاحظه شرح حال این نفوس به ثالی درخشان، صص ۱۴۵-۱۶۸ رجوع فرمائید.

ص ۱۹۱، سطر ۱۲: جناب حاجی سید جواد

مقصود جناب حاجی سید جواد کربلائی است که به وسیله ملا علی بسطامی به امر حضرت باب ایمان یافت و سپس در جرگه مؤمنین به جمال قدم درآمد و در کرمان به ملکوت ابهی صعود نمود. شرح حال مفصل جناب حاجی سید جواد کربلائی در کتاب حضرت باب، صص ۶۶۶-۶۷۳ مندرج است.

ص ۱۹۷، سطر ۱۱: حیدر قبل علی

مقصود حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی است.

ص ۲۰۰، سطر ۲۱: نفسی را که در تمام لیالی و ایام تربیت نمودم

اشاره به میرزا یحیی ازل است.

ص ۲۰۵: لوح شماره ۲

این لوح به اعزاز ورقه آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم دختر ضیاء السلطنه عزّ نزل یافته و "علیهما بهاء الله" در صدر لوح مبارک حاکی از عنایت جمال قدم به ضیاء السلطنه نیز می باشد.

ص ۲۰۶، سطر ۹: جناب عبدالله

مقصود از جناب عبدالله آقا میر سید عبدالله انتظام السلطنه شوهر آغا شاهزاده ملقب به بدیعه است.

ص ۲۰۷، سطر ۱۹: المال و البنون

آیه شماره ۴۶ در سوره کهف (۱۸) است.

ص ۲۰۸، سطر ۲: سوره کوثر

سوره صد و هشتم در قرآن مجید و از سور مکیه است که حاوی سه آیه می باشد.

ص ۲۰۸، سطر ۴: فصیر جمیل

آیه شماره ۱۸ در سوره یوسف (۱۲) است.

ص ۲۰۹، سطر ۶: باقیات صالحات

اشاره به آیه شماره ۴۶ در سوره کهف (۱۸) است.

ص ۲۰۹، سطر ۷: کلّ شیء هالک الا وجهه

آیه ۸۸ در سوره قصص (۲۸) است.

ص ۲۱۴، سطر آخر: حسین

منظور جناب میرزا محمد حسین منجم باشی است.

ص ۲۱۹، سطر ۱۱: لا انساب بینکم

آیه ۱۰۱ در سوره مؤمنون (۲۳) است. جمال قدم در سوره الاسم نیز به این مطلب اشاره می‌فرمایند.

ص ۲۲۲، سطر ۹: زمزم بطحا

زمزم نام چاهی مقدس در مکه است که آبش را شفابخش دانسته‌اند. بطحا از القاب مکه معظمه است.

ص ۲۲۴، سطر ۱۲: آقا علی حیدر

مقصود آقا علی حیدر شیروانی رجل معروف بهائی است که شمه‌ای از شرح احوالش در ظهور الحق، ج ۸، ص ۳۷۹ مندرج است.

ص ۲۲۴، سطر ۱۵: حیرت اندر حیرت

برای ملاحظه شرح این مصرع به مآخذ اشعار، ج ۳، صص ۱۵۵-۱۵۹ مراجعه فرمائید.

ص ۲۲۴، سطر ۲۰: بر من مسکین

برای مطالعه شرح این بیت به مآخذ اشعار، ج ۲، صص ۲۴۰-۲۴۱ مراجعه فرمائید.

ص ۲۲۴، سطر ۲۳: خوش بود گر محک

برای مطالعه شرح این مصرع به مآخذ اشعار، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۶ مراجعه فرمائید.

ص ۲۲۵، سطر ۹: جناب عرب صاحب

یکی از اعضای سفارت روس در طهران بوده است.

ص ۲۲۵، سطر ۱۳: جناب خادم

اشاره به میرزا آقا جان خادم‌الله است.

ص ۲۳۰، سطر ۱۳: قضیه آقا سید اسدالله

اشاره به حبس و مصائب آقا سید اسدالله قمی در آذربایجان و رعایت و عنایت امین السلطان در حق آقا سید اسدالله در طهران است که شرح آن در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء مذکور شده و در شرح احوال آقا سید اسدالله قمی در مصابیح هدایت، ج ۶، صص ۴۲۹-۴۸۹ نیز آمده است. و نیز به مآخذ اشعار، ج ۲، صص ۳۲-۳۴ مراجعه فرمائید.

ص ۲۳۰، سطر ۱۶: صفی علی شاه

درباره صفی علی شاه و اعتراضات او و جوابی که جناب میرزا حسین شیرازی به آن اعتراضات داده است به ظهور الحق، ج ۸، صص ۵۱۴-۵۱۷ مراجعه فرمائید.

ص ۲۳۰، سطر ۲۱: ردیه ابن اثیم

اشاره به کتاب شمس المضيئه اثر حاجی محمد خان ابن حاجی محمدکریم خان کرمانی است که در سنه ۱۳۲۰ هـ ق (۱۹۰۲ م) تألیف شده است.

ص ۲۳۱، سطر ۷: اصم اذا

برای ملاحظه شرح این بیت به مآخذ اشعار، ج ۱، صص ۲۰-۲۲ مراجعه فرمائید.

ص ۲۳۱، سطر آخر: لو انفق ما فی الارض

آیه ۶۳ در سوره انفال (۸) در قرآن مجید است.

ص ۲۳۲، سطر ۲۱: آقا خان

اشاره به آقا خان کرمانی از اتباع سید جمال الدین اسدآبادی است. او صاحب کتاب آئینه سکندری و هفتاد و دو ملت است. احوال و آراء میرزا آقا خان در کتاب اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی به وسیله فریدون آدمیت مفصلاً به رشته تحریر درآمده است.

ص ۲۳۲، سطر ۲۱: شیخ احمد

اشاره به شیخ احمد روحی کرمانی است که فرزند ملا محمد کرمانی بود. در ۱۲۷۳ هـ ق (۱۸۵۶ م) متولد و در ۱۳۱۴ هـ ق (۱۸۹۶ م) به حکم محمدعلی میرزای ولیعهد او و میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خان خبیرالملک را در تبریز سربریدند.

ص ۲۳۲، سطر ۲۱-۲۲: جمال‌الدین افغانی

شرح احوال و افکار و امیال او در بخش آثار جمال قدم و تعلیقات مربوط به آن از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

ص ۲۳۳، سطر ۸: حکایت سخره شتر و فرار رویاه

برای ملاحظه شرح مربوط به این حکایت به مجله عندلیب، شماره ۲۲، بهار ۱۹۸۷ م، ص ۳۱ مراجعه فرمائید.

ص ۲۳۳، سطر ۱۱: ان الله لا یصلح عمل المفسدین

آیه ۸۱ در سوره یونس (۱۰) است.

ص ۲۳۳، سطر ۱۵: فقطع دابر قوم فاسقین

مبتنی بر آیات قرآنی نظیر آیه ۴۵ در سوره انعام (۶) است.

ص ۲۴۱، سطر ۱۰: فاستقم كما امرت

آیه ۱۱۲ در سوره هود (۱۱) است.

ص ۲۴۱، سطر ۱۰: شیئنی الآیتان

از احادیث نبوی است. برای شرح مطلب به قاموس ایقان، ج ۲، صص ۹۱۲-۹۱۶ مراجعه فرمائید.

ص ۲۴۱، سطر ۱۶-۱۷: قوم یموت

اشاره به پیروان میرزا یحیی ازل است.

ص ۲۴۱، سطر ۱۸: شیخ محمد فاضل

اشاره به شیخ محمد فاضل جهرمی است.

ص ۲۴۱، سطر ۲۱: قصد آن دارند

بیت مولوی است که در مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۱ چنین آمده است:

قصد کردند این گلپاره‌ها که بپوشانند خورشید ترا

ص ۲۴۱، سطر ۲۳: وجوه یومئذ مغبرة

مبتنی بر آیه ۴۰ در سوره عبس (۸۰) در قرآن مجید است.

ص ۲۴۲، سطر ۱: جنود لم تروها

آیه ۴۰ در سوره توبه (۹) در قرآن مجید است.

ص ۲۴۳، سطر ۱۴-۱۵: ظلم شداد

حضرت عبدالبهاء در این فقره از لوح مبارک به نام مخالفین و منکرین و دشمنان مظاهر حقّه در ادوار مختلفه اشاره می‌فرماید. شداد نام پادشاه افسانه‌ای جزیره العرب در زمان حضرت هود بود که به مخالفت با آن حضرت قیام نمود. نمرود نام سلطان بابل در عصر حضرت ابراهیم است که به مخالفت و امحاء آن حضرت همت گماشت. فرعون پادشاه مصر در عصر حضرت موسی بود و یزید بن معاویه کسی است که حسین بن علی را به قتل رسانید.

ص ۲۴۶، سطر ۱۷: هذا مغتسل بارد و شراب

آیه ۴۲ در سوره ص (۳۸) در قرآن مجید است.

ص ۲۴۶، سطر آخر: والده و ورقة الفردوس

مقصود بنای مرقد والده جناب ابن اصدق جناب بی بی و مرقد ورقة الفردوس همشیره جناب ملا حسین بشروئی است.

ص ۲۴۷، سطر ۳-۴: والده و جناب کلیم و جناب افنان کبیر

مقصود از والده، والده حضرت عبدالبهاء سرکار آسیه خانم و مقصود از جناب کلیم آقا میرزا موسای کلیم برادر جمال قدم و مقصود از جناب افنان کبیر آقا میرزا سید حسن افنان کبیر است.

ص ۲۵۰، سطر ۸: لیطمئن قلبی

آیه ۲۶۰ در سوره بقره (۲) است.

ص ۲۵۳، سطر ۱۸: آقا سید نصرالله

مقصود جناب آقا سید نصرالله باقراف است که شمه‌ای از احوالش در ظهور الحق، ج ۸، ص ۳۸۲ مندرج است.

ص ۲۶۱: لوح شماره ۵۱

این لوح در حدود ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۷ هـ ق (۱۱ جولای ۱۹۰۹ م) تسوید و به امضای حضرت عبدالبهاء رسیده است. اشاره حضرت عبدالبهاء به "نامه‌ای به نام ورقات طیبه" راجع به لوح مبارک با مطلع "ایتها الاماء المنجذبة بنفحات الله" است که در بخش اول این کتاب، صص ۳۰۹-۳۱۰ به طبع رسیده است.

ص ۲۶۲، سطر ۴: صعود شخص جلیل

اشاره به صعود حضرت علی قبل اکبر معروف به حاجی آخوند، ابادی امرالله است که در سنه ۱۳۲۸ هـ ق (۱۹۱۰ م) در طهران به ملکوت ابهی شتافت و در امامزاده معصوم به خاک سپرده شد.

ص ۲۶۳، سطر ۱-۳: صبیّه حضرت اسم الله که در مدینه عشق... صبیّه اخری مقصود بدیعه خانم در عشق آباد و صمدیه خانم در مشهد است.

ص ۲۶۳، سطر ۱۰: آقا میر ناصر مقصود آقا میر ناصر باقراوف (خمسی) است.

ص ۲۶۳، سطر ۲۳-۲۴: آقا میرزا اسدالله مازندرانی مقصود جناب فاضل مازندرانی است. شرح مسافرت ایشان به نجف که در لوح مزبور به آن اشاره شده به تفصیل در شرح حال جناب فاضل مندرج است و آن شرح حال در مصابیح هدایت، ج ۷، صص ۶۹-۱۴۱ به طبع رسیده است. مقصود از "شخص مذکور" و "شخص محترم نجف" آخوند ملا محمدکاظم خراسانی است. نیز به ظهور الحق، ج ۸، صص ۸۲۵-۸۴۰ مراجعه فرمائید.

ص ۲۶۷، سطر ۷: اقلیم یوسف کنعانی اشاره به سفر حضرت عبدالبهاء به مصر است.

ص ۲۶۷، سطر ۹: شخص شخیص مقصود آخوند ملا محمدکاظم خراسانی است که از اعظم علمای امامیه بود. او در سال ۱۲۵۵ هـ ق (۱۸۳۹ م) در طوس زاده شد. علوم شرعیه را در طهران فراگرفت و مدتی نیز در نزد شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی تلمذ نموده سپس بساط درس گسترده و مرجع تقلید شیعه امامیه گشت. او را آثار متعدّد در فقه و اصول است. آخوند ملا کاظم در ۲۰ ذی حجه ۱۳۲۹ هـ ق (۱۲ دسامبر ۱۹۱۱ م) در نجف وفات نمود.

ص ۲۶۷، سطر ۲۱-۲۲: دو نفر از ایشان مقصود روحا و طلّیعه صباپای جناب ابن اصدق اند.

ص ۲۶۸، سطر ۳: شریعتمدار لاهیجانی

شمه‌ای از شرح احوال آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار در *ظهور الحق*، ج ۸، صص ۷۸۹-۷۹۱ مندرج است.

ص ۲۶۸، سطر ۴: حضرت فرمان

اشاره به فرمانفرما است که لقب تعدادی از رجال عصر قاجار بوده است. اشاره حضرت عبدالبهاء در این مقام شاید ناظر به عبدالحسین میرزای فرمانفرما باشد که مدتی وزیر عدلیه بود و سپس وزارت داخله را به عهده داشت و در سال ۱۳۳۴ هـ ق (۱۹۱۵ م) صدر اعظم ایران گردید.

ص ۲۷۱، سطر ۱۱: در خصوص گفتار

مقصود جمال بروجردی است.

ص ۲۷۴، سطر ۲۳: برهمو سماج

بر اساس توضیح جناب فاضل مازندرانی در *اسرار الآثار*، ج ۲، ص ۴۱ برهمو سماج شعبه‌ای از آئین هندو است که متجاوز از یک صد سال قبل تأسیس شده است.

ص ۲۷۵، سطر ۲: ثیافتی

ثیافتی (Theosophy) در اصطلاح فلسفی عبارت از اعتقاد به وصول معرفت الهی از طریق نشئه روحانی و شهود و الهام مستقیم است. این اعتقاد در بین هندوها و بودائی‌ها به صورت تعالیم و نهضت‌های خواستار برابری و برادری جهانی جلوه نموده است.

ص ۲۷۵، سطر ۱۵: قضیه خانه

درباره قضیه خانه در خاطرات روحا چنین آمده است که مادر بزرگم شاهنشاه بیگم باغ بزرگی و چند عمارت در قطعه زمین بزرگی بنا نموده بود که همه خانواده تا آخر عمر در آن ساکن بودیم. در یکی از سفرهای طولانی پدرم، مادر بزرگم یکی از عمارت‌ها را با حیاط مستقل به یک خانم و چند فرزند وی اجاره داد، غافل از اینکه آنها نقشه دیگری در سر داشتند و می‌خواستند از غیبت

طولانی مرد خانواده ما سوء استفاده کنند. روزی با ورود شیانه عده زیادی از همدستانشان به خانه به خیال خود خانه را تصرف نمودند. تدابیر و مراجعات قانونی به جایی نرسید و جریان سال‌ها به طول انجامید. حضرت عبدالبهاء تأکید مخصوص فرمودند که رفع ایادی ظلم بشود تا باعث تجرّی دیگران نگردد. بالاخره با صلاحدید جناب قوام‌التجّار خانه به اسم لقایه و شوهرش مدیر خاقان مدبر که تبعه روس بودند موقتاً منتقل شد و چون کسی را جرأت مقابله با دولت روسیه نبود با صرف مخارج زیاد از این خانم خلع ید شد. به مناسبت لوح حضرت عبدالبهاء در این مقام درج می‌شود.

به واسطه حضرت شهید سلیل حضرت اسم الله الأصدق

جناب قوام‌التجّار علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای یار باوفا، با نهایت ثبوت و استقامت محافظت و صیانت که در حق منتسبین حضرت شهید معجری داشتی و در غیاب ایشان به قدر امکان در منع ظلم و عدوان از آن مظلومان کوشیدید سبب قربیت درگاه احدیت گشت. این خدمت مقبول و این همت ممدوح و این شهامت در درگاه احدیت معروف و مأجور است. از فضل آن دلبر آفاق رجای این عبد آستان جمال ابهی چنان است که در جمیع شئون مظهر الطاف گوناگون گردی و علیک البهّاء الأبهی. ع ع

ص ۲۷۶، سطر ۵: دولت‌آبادی

مقصود چنان که قبلاً نیز مذکور شد میرزا هادی دولت‌آبادی و فرزندش میرزا یحیی دولت‌آبادی است. ذکر "آن حزب" که در این فقره به عمل آمده مقصود حزب یحیائی و پیروان میرزا یحیی ازل است.

ص ۲۸۲، سطر ۱۳: زم‌غ صبح

برای شرح این بیت به مآخذ اشعار، ج ۳، صص ۳۴۳-۳۴۴ مراجعه فرمائید.

ص ۲۸۳، سطر ۸: این همه گفتیم

برای ملاحظه شرح این بیت به مآخذ اشعار، ج ۲، صص ۱۶۱-۱۶۴ مراجعه فرمائید.

ص ۲۸۳، سطر ۱۳: دکتر ضیاء
مقصود دکتر ضیاء بغدادی است.

ص ۲۸۴، سطر ۸: ان هذا الا اساطير الاولين
منطوق تعدادی از آیات قرآنی است. از جمله در آیه ۲۵ سورة انعام (۶) آمده است.

ص ۲۸۵: لوح شماره ۸۲
اشاره به مأموریت جناب ابن اصدق در تسلیم لوح صلح لاهه به اصحاب انجمن صلح است.

ص ۲۸۶، سطر ۳-۴: جناب یزدانی
مقصود جناب احمد یزدانی است. برای ملاحظه شرح احوال ایشان و نیز ارسال لوح لاهه به کتاب
مصایح هدایت، ج ۹، صص ۳۵۲-۳۸۹ و نیز به سالنامه جوانان بهائی ایران (۱۲۱-۱۲۲ بدیع)،
صص ۱۵۳-۱۵۹ مراجعه فرمائید.

ص ۲۸۷، سطر ۸: هب لی
آیه ۶ در سورة مریم (۱۹) است.

ص ۲۹۵، سطر ۱۷: ضیف کریم
مقصود از ضیف کریم به ظن قوی حاجی محمدکریم عطار شوهر خواهر جناب ابن اصدق است.

ص ۲۹۸، سطر ۷: اقل از کبریت احمر
برای ملاحظه شرح این تمثیل به مجله پیام بهائی، شماره ۱۰۷ (اکتبر ۱۹۸۸ م)، صص ۱۱-۱۲
مراجعه فرمائید.

ص ۳۰۶، سطر ۹: رفعت
این مناجات به اعزاز رفعت فرزند هوّیه خانم و دکتر عنایت الله فرزار یعنی نوه جناب ابن اصدق از

قلم حضرت عبدالبهاء عَزَّ صدور یافته است.

ص ۳۰۷، سطر ۱۶-۱۷: تعلیم لسان انگلیسی

خانم روحا اصدق (خدادوست) سوّمین صبیّه جناب ابن اصدق از خود خاطراتی به جا گذاشته‌اند که به وسیله فرزندان ایشان سرکار خانم مینو خدادوست (معارفی) و آقای ایرج خدادوست تحریر شده و در این کتاب از آن تحت عنوان خاطرات روحا یاد شده است. در این خاطرات درباره فراگیری زبان انگلیسی چنین آمده است که ما چهار خواهر علاوه بر یاد گرفتن دروس فارسی و عربی نزد مادر بزرگم شاهنشاہ بیگم و کسب اطلاعات امری و ادبی قرار بود زبان انگلیسی را نیز فراگیریم. معلّم ما در زبان انگلیسی ابتدا جناب ارسطو خان حکیم بود که از منزل ما دور بودند. بعدها آقای فریبرز روزبهیان برای تدریس انگلیسی به منزل ما می‌آمدند. ما در کلاس درس اسپرانتو که به سرپرستی و معلّمی آقای بهمن شیدائی تشکیل می‌شد نیز شرکت می‌کردیم و دوره آن را به اتمام رساندیم.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب فریبرز روزبهیان عَزَّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

طهران به واسطه حضرت شهید ابن اسم الله الأصدق

جناب فریبرز پارسی علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای فریبرز پارسی، از قرار معلوم شما به تعلیم صبا یای حضرت شهید مشغولید. این زحمت شما در درگاه احدیت مقبول و سبب تقرّب عتبه کبریاست. البتّه نهایت همت را مجری دارید تا آن ورقات در لسان انگلیسی نهایت مهارت حاصل نمایند زیرا آن ورقات طیبات تعلق به من دارند و همت در تعلیم آنان خدمت به آستان مقدّس است و علیک البهّاء الأبھی. ع ع

ص ۳۲۲: مکتوب شماره ۱

از قرائن چنین معلوم است که حضرت ورقه علیا این مکتوب را قبل از صعود والده خود حضرت آسیه خانم مرقوم فرموده‌اند. بنابراین تاریخ صدور این دستخط به سنین قبل از سنه ۱۳۰۳ هـ ق (۱۸۸۶ م) که صعود حضرت آسیه خانم در آن سال اتفاق افتاد راجع است.

ص ۳۲۴، سطر ۱۳: ناصبیان

ناصریان، ناصبیّه و نواصب در تاریخ اسلام عبارت از مخالفین علی بن ابی طالب و دشمنان آل علی هستند.

ص ۳۲۴، سطر ۲۲: عبدالرحمن ابن ملجم مرادی

از خوارج بود که با حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به ستیز و دشمنی برخاستند و سرانجام عبدالرحمن ابن ملجم در ۱۹ رمضان سال ۴۰ هـ ق حضرت امیر را مورد حمله قرار داد و ضربتی مهلک وارد ساخت که منجر به شهادت آن حضرت گردید.

ص ۳۴۱، سطر ۲۰: تصویر آن دو شهید را به ارض اقدس ارسال داشت

جمال قدم پس از وصول تصاویر مزبور در لوح مورّخ ۲۷ محرم ۱۲۹۸ هـ ق که در بخش اول این کتاب مندرج است چنین می‌فرمایند: "هذا من افخر الهدایا قد حضر تلقاء وجه مالک الأسماء..."

ص ۳۴۷، سطر ۲۱: وسائل تعلیم و تعمق آنان را در معارف امریهائی فراهم فرموده است

در خاطرات روحا درباره کلاس‌های درس تبلیغ چنین آمده است که یکی از ابتکارات پدرم تشکیل محفل درس تبلیغ برای خانم‌ها بود که در آن مادرم و ما خواهرها همراه با حدود سی خانم دیگر بهائی شرکت داشتیم. در این کلاس‌ها اگر پدرم در طهران بود خود معلم بود که خیلی هم سختگیر و دقیق بود. در غیر این صورت احبای عالم دیگر را تشویق می‌نمود تا این کلاس‌ها را که مخصوصاً مورد توجه حضرت عبدالبهاء بود اداره کنند تا وقفه‌ای در این کلاس‌ها پیش نیاید. از جمله دروسی که باید حفظ می‌کردیم کتاب مستطاب ایقان بود.

ص ۳۷۵، سطر ۷: ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها

آیه ۱۰۶ در سوره بقره (۲) در قرآن مجید است.

ص ۳۷۵، سطر ۲۱-۲۲: در زیارت ایشان نازل

متن زیارتنامه نازله به اعزاز جناب اسم الله الاصدق در بخش اول این کتاب به طبع رسیده است.

ص ۳۷۷، سطر ۵: مطلق هستی از سطوتش متبلبل
متن توفیق مبارک حضرت ربّ اعلی در بخش اول این کتاب درج گردیده است.

ص ۳۹۰، سطر ۴-۵: انا عرضنا الامانة
آیه ۷۲ در سورة احزاب (۳۳) در قرآن کریم است.

ص ۳۹۱، سطر ۱۸: ان يا اسمنا الأصدق توجه الى المنظر الأكبر
متن تمام این لوح در بخش اول این کتاب، صص ۲۵-۲۶ به طبع رسیده است.

ص ۳۹۲، سطر ۱۵: ان يا اسمي الأصدق ان اشكر بما احضرناك
متن این لوح نیز در بخش اول این کتاب، ص ۳۰ مندرج است.

ص ۳۹۲، سطر ۲۳: ان يا اسمنا الأصدق قد شربت رحيق اللقآء
متن این لوح نیز در بخش اول این کتاب، ص ۲۹ درج گردیده است.

ص ۳۹۴، سطر ۴: البهآء المشرق اللآئع من افق سمآء عناية مالک القدم
متن این زیارتنامه در بخش اول این کتاب، صص ۳۰-۳۱ نیز مندرج است.

ص ۳۹۵، سطر ۲: اول نور انار من افق البقآء
این فقره از لوح جناب زین المقربین که به تاریخ ۱۹ صفر سنه ۱۲۹۵ هـ ق مورخ است اخذ شده و
در بخش اول، ص ۳۲ مندرج است.

ص ۳۹۵، سطر ۸: البهآء عليك يا من بك انار افق الايمان
این فقره از لوح جناب ابن اصدق است که در صص ۴۸-۴۹ به طبع رسیده است.

ص ۳۹۷، سطر ۱۷: ان یا حکیم کن محکماً فی امر ربک
لوح مبارک فوق که بر حسب فحوای آن در عکاء عزّ نزول یافته و شرحی از احوال جناب حکیم
مسیح و اعضای عائله ایشان در کتاب *ظهور الحق* (ج ۶، صص ۴۴۲-۴۴۴ [نسخه خطی]) مندرج
است.

ص ۳۹۸: رساله به نام حکیم الهی
این رساله را جناب ابن اصدق در اواخر حیات خود درباره قضایای عهد و میثاق الهی و رفع
شبهات ناقضین مرقوم فرموده‌اند و از قرائن چنین معلوم است که این رساله در زمره سلسله رسالاتی
است که درباره این قضایا به قلم ایشان به رشته تحریر درآمده است.

ص ۴۰۰، سطر ۴: لا انساب بینکم
کلام جمال قدم از لوح مبارک نازل به اعزاز ضیاءالحاجیه است که متن تمام آن در بخش اول این
کتاب، ص ۲۱۹ مندرج است. جناب ابن اصدق در صفحات بعد نیز به قضیه "انساب" اشاره
نموده‌اند.

ص ۴۰۰، سطر ۲۰: میرزا بدیع الله
مقصود برادر میرزا محمدعلی ناقض اکبر است. برای ملاحظه شرح اقدامات او و اقراریه او به ذیل
"بدیع بدخصال" در حقیق مختوم، ج ۱ مراجعه فرمائید.

ص ۴۰۱، سطر ۱: لن ینسب احد بالله و مظهر نفسه
کلام جمال قدم مأخوذ از سورة الاسم است که تمام آن در بخش اول این کتاب به طبع رسیده
است. حضرت بهاءالله در صدر یکی از الواح ورقه ضیاءالحاجیه نیز که در بخش اول این کتاب،
ص ۲۱۹ به طبع رسیده است چنین می‌فرمایند: "در اول یوم ظهور دیباج کتاب وجود به کلمه
مبارکه لا انساب بینکم مزین..."

ص ۴۰۲، سطر ۱-۲: اذا غيض بحر الوصال
فقرة ۱۲۱ در کتاب اقدس و فقرة مندرج در کتاب عهدی (مجموعه الواح، ص ۴۲۰) است.

ص ۴۰۲، سطر ۹: يؤمنون ببعض الكتاب
مبتهنی بر آیه ۸۵ در سورة بقره (۲) است.

ص ۴۰۳، سطر ۳-۴: ومن لن ينقطع
فقرة منقول از لوح جمال قدم است که می فرماید:

ان يا اهل البيان ومن دان بالله وآياته في حى التبيان اسمعوا ما يغرن عليكم حمامة الهويّة... و
من لن ينقطع عن كلّ من فى السموات والأرض لن يستطيع ان يدخل فى ملكوت الله و من
يتبع هواه وينسب الى الله فهو محروم عن رياض عناية الله و من كان فى قلبه غير محبة الله لن
يقدر ان يدخل فى مدينة الله و من يبلغ احداً من دون اذن من الله فعليه نقمة الله و من ينشر
كلمات الله بين يدي احداً من غير ان يكون مجازاً من الله فعليه سطوة الله قل اتقوا الله تلك
ارض القدس فانّ روح الأحدىة قد خلعت نعلينها للورود فيها و من يخطر فى قلبه فساداً لها فهو
معرض عن وجه الله و من لن يحفظ لسانه و رجلاه و ايده و كلّ اعضاءه من قلبه و حشاه فعليه
نقمة من الله...

این مضامین در لوح جناب اسم الله الاصدق با مطلع "ان يا بقية اسمائنا الحسنی اسمع ما يوحى
اليك..." نیز نازل شده و آن لوح منبع در بخش اول کتاب، صص ۱۵-۱۶ به طبع رسیده است.

ص ۴۰۳، سطر ۵: ثم اعلم بان نصب بيننا وبين العباد
فقره ای از سورة الاسم است که تمام آن در بخش اول به طبع رسیده است.

ص ۴۰۴، سطر ۱۴: ميرزا محمدعلی
مقصود ميرزا محمدعلی ناقص أكبر است. شرح اعمال و افکار او ذیل "سالار نقض" در حقیق
مختوم، ج ۱، صص ۶۶۲-۶۷۶ به تفصیل مندرج است. و نیز به ذیل "به حکم قد اصطفينا

متمسک گشت" در کتاب فوق مراجعه فرمائید.

ص ۴۰۴، سطر ۱۶-۱۷: حاج علی یزدی

مقصود حاج علی یزدی برادر آقا محمدطاهر المیری است که چندی در دام اهل نقض گرفتار بود و سپس به مرکز میثاق رجوع نموده مورد عفو قرار گرفت.

ص ۴۰۴، سطر ۲۰-۲۱: وما ظلمناهم

فقره‌ای از آیه ۱۱۸ در سوره نحل (۱۶) است.

ص ۴۰۴، سطر ۲۵-۲۶: از جهت اهل فتور

فقره منقول قسمتی از لوح مشهور به هزاربیتی است که با این عبارت آغاز می‌گردد: "یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله..." تمام این لوح در کتاب منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۲۳۲-۲۵۹ به طبع رسیده است.

ص ۴۰۵، سطر ۱۹: قولوا لا اله

حدیث اسلامی است که می‌فرماید: "یا ایها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا" (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲).

ص ۴۰۵، سطر ۱۹: من قال لا

حدیث اسلامی است که می‌فرماید: "اقبل رسول الله ص فسمع رجلاً یقرأ قل هو الله احد فقال: وجبت، قلت: وما وجبت؟ قال: الجنة" (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۵۸).

ص ۴۰۵، سطر آخر: انا ما جئنا لاحکام الاجساد

بیان منقول مأخوذ از لوح جناب ملا احمد معلّم حصاری است که جمال قدم می‌فرمایند: "هذا کتاب من لدنا الى الّدی کسر صنم الوهم بسلطان ذکر ربّه مالک الرقاب... انا ما جئنا لاحکام الأجساد بل لاحیاء الأرواح یشهد بذلك ربکم مرسل الأریاح."

ص ۴۰۶، سطر ۵: بلال حبشی

بلال ابن رباح مؤذن رسول الله بود و با لکنتی که در زبان داشت به اقامه اذان مأمور گشت. بلال محلّ اعتماد رسول خدا و نمونه تقوی و خلوص و سادگی در شرع اسلام است. بلال در حدود سنه بیستم هجری وفات یافت.

ص ۴۰۶، سطر ۶: ابوالحکم

کنیه ابی جهل در جاهلیت بود. ابوالحکم عمرو بن هشام معروف به ابن حنظلیه است که با رسول خدا و شریعت اسلام به مخالفت و ضدیت شدید قیام نمود و سرانجام در غزوه احد به دست مسلمین کشته شد. ابوالحکم در معارف اسلامی و عرفانی مثل اعلای دشمنی با شرع محمدی است.

ص ۴۰۶، سطر ۶: ابولهب

نامش عبدالعزی ابن عبدالمطلب و عم رسول الله بود و از مخالفین سرسخت حضرت رسول محسوب می‌گردد. ابولهب در سال هشتم هجری وفات نمود.

ص ۴۰۶، سطر ۱۷: اسم جود

مقصود محمدجواد قزوینی است که به مخالفت با عهد و میثاق الهی قیام نمود و در دوره حضرت عبدالبهاء مطرود گشت.

ص ۴۰۷، سطر ۴: به او پیوست

اشاره به اقدامات و مساعی میرزا بدیع الله برادر ناقض اکبر میرزا محمدعلی است. همان طور که در تعلیقات قبلی نیز مذکور شد برای ملاحظه شرح مفاسد میرزا بدیع الله می‌توان به ذیل "بدیع بدخصال" در حقیق مختوم، جلد اول مراجعه نمود.

ص ۴۰۹، سطر ۳: و من اغتاط علیکم

فقرة ۱۵۳ در کتاب مستطاب اقدس است.

ص ۴۰۹، سطر ۱۰: یا ایها المشرق من افق الایقان
مأخوذ از لوح نازله به اعزاز جناب ابن اصدق به تاریخ ۱۹ شوال سنه ۱۳۰۱ هـ ق است که متن آن
در بخش اول این کتاب به طبع رسیده است.

صص ۴۵۸-۴۵۹: عریضه شماره ۲

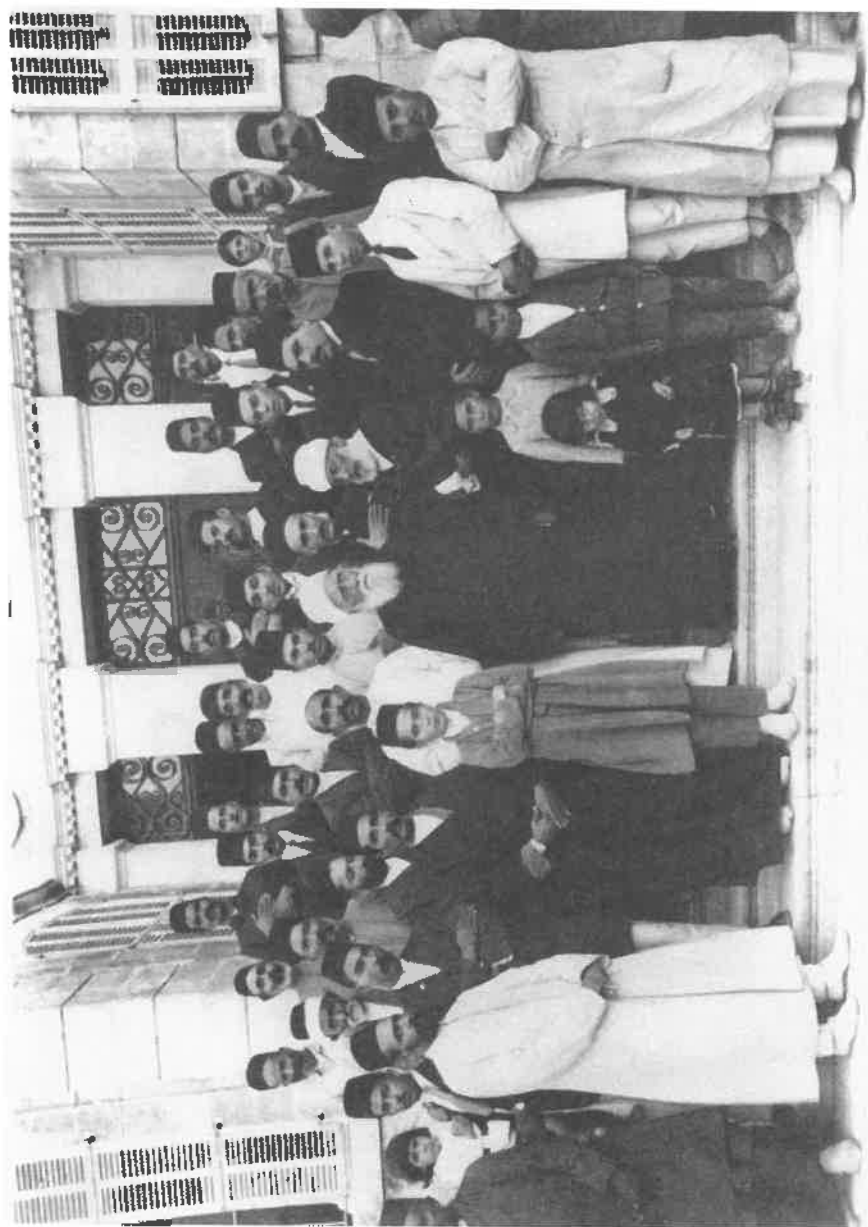
در پاسخ به این عریضه لوح جمال قدم با مطلع "سبحانک یا الهی و الهه الممکنات و محبوبی و
محبوب الکائنات..." از قلم جمال قدم عز نزول یافته که متن آن در بخش اول این کتاب، ص ۲۰۶
مندرج است.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت "خود ثنا گفتن..." به مأخذ اشعار، ج ۳، ص ۱۷۰ مراجعه
فرمائید. بیت اخیر در عریضه آغا شاهزاده از طیبات سعدی شیرازی است.

ص ۴۵۹، سطر ۱۲: ثمره این امه

مقصود از "ثمره این امه انتظام"، آقا میر سید محمد انتظام السلطنه فرزند آغا شاهزاده و میر سید
عبدالله انتظام السلطنه است که در حدود سنه ۱۸۷۰ م متولد شد و دختر میرزا ابراهیم غفاری
معاون الدوله را به حباله نکاح خود درآورد. شرح احوال آقا میر سید محمد انتظام السلطنه در بخش
دوم این کتاب ذیل شرح حال آغا شاهزاده درج گردیده است. در پاسخ به این عریضه لوح مبارک
حضرت عبدالبهاء با مطلع "ای بدیعه، نامهات به واسطه جناب شهید ابن شهید رسید..." عز صدور
یافته که تمام آن در بخش اول این کتاب، صص ۳۰۰-۳۰۱ مندرج است.

بخش پنجم
تصاویر



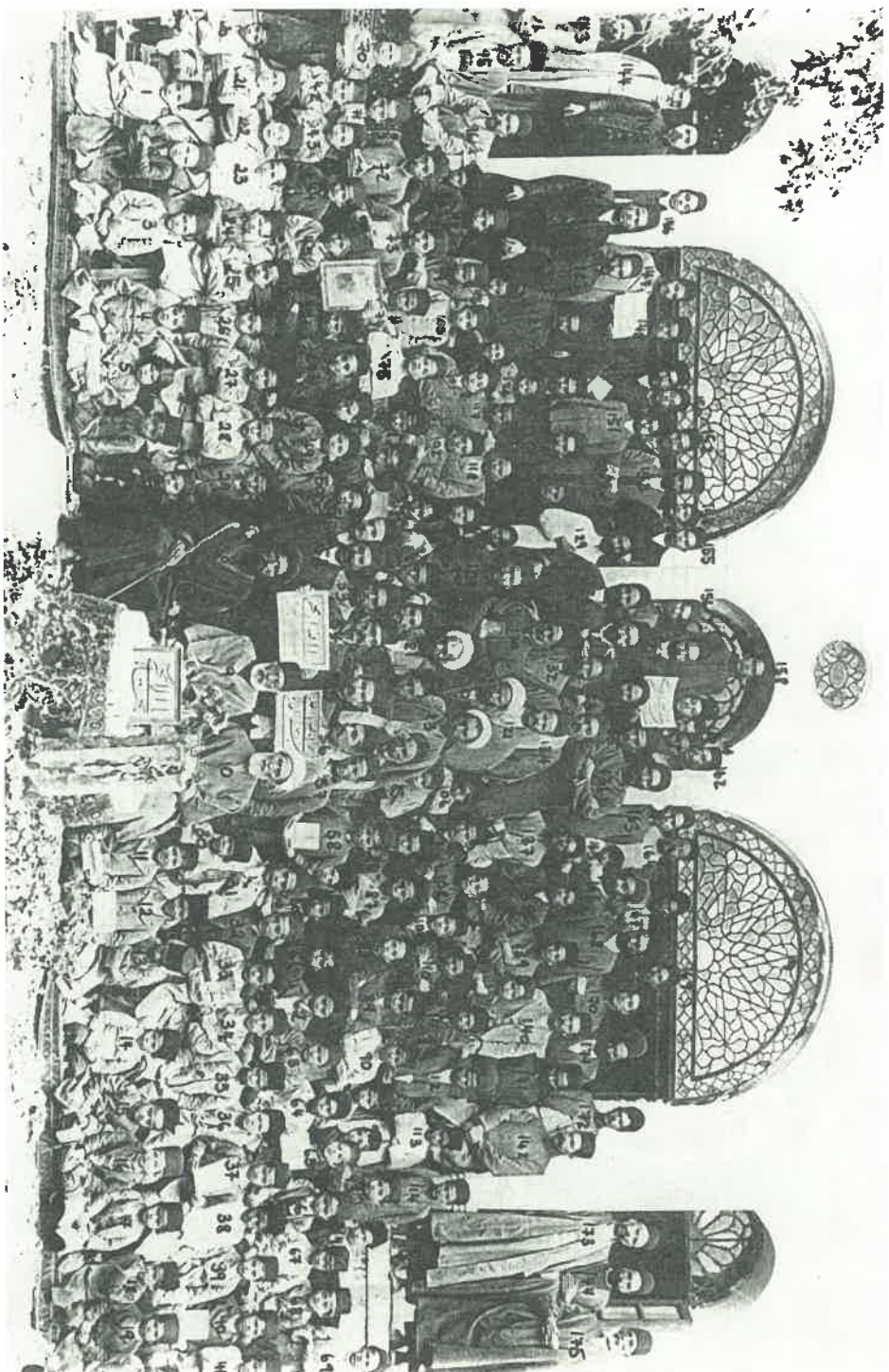
تصویر جناب ابن اصدق و جمعی از یاران الهی در حضور حضرت عبدالبهاء
این تصویر در مقابل بیت حضرت عبدالبهاء در اکتبر ۱۹۱۹ م برداشته شده و حضرت ولی امرالله (نفر اول دست راست در لباس سفید)
و جناب ابن اصدق (سمت چپ حضرت عبدالبهاء با محاسن سفید) در تصویر دیده می شوند.



تصویری از حضرت عبدالبهاء و جمعی از احیای الهی در مقابل بیت مبارک در حيفا - ۱۰ دسامبر ۱۹۱۹ م
حضرت ولی امرالله (نفر سوم از دست چپ در ردیف جلو) و جناب ابن اصدق (نفر چهارم) در این تصویر دیده می شوند.



جناب ابن اصدق واران اسکندریہ



تصویر تلامذہ مدرسہ تربیت در طهران
معلمین مدرسہ و اعضای هیئت ریسہ و حضرات ابادی امرالله در این تصویر ملاحظہ می‌شوند. جناب ابن اصدق در ردیف اول در وسط جالسند.



جناب ابن اصدق (سمت چپ) ویکی از یاران الھی



جناب ابن اصدق



جناب ابن اصدق

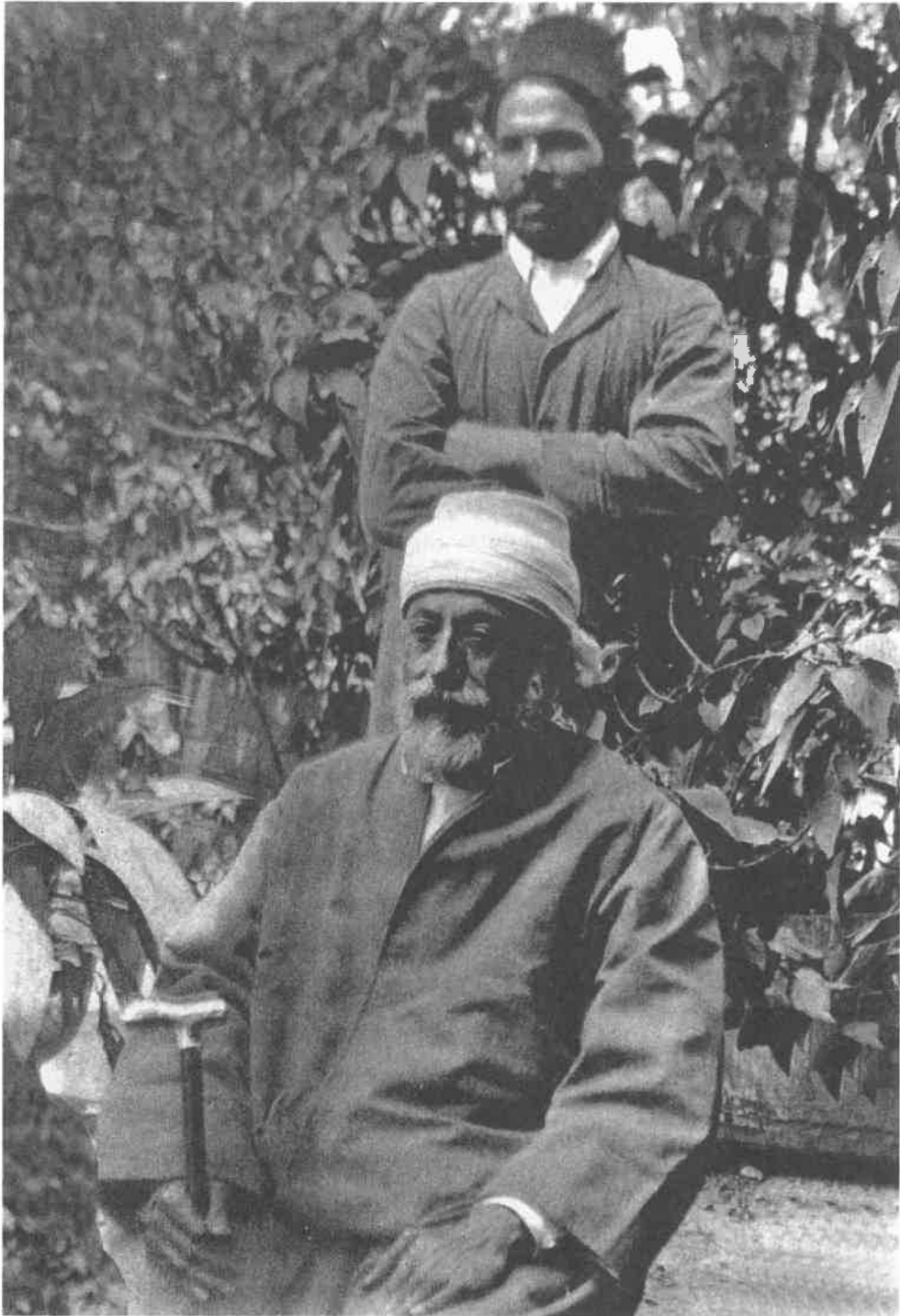


شهادت
شهادت

در کتاب تاریخچه مجریک در کربلا

تصویر جناب ابن اصدق

در ذیل تصویر به خط جناب ابن اصدق چنین مسطور است:
"ورقة ثابتة بر عهد محبوب یکتا نورچشمی روحا شهید ابن اصدق"



جناب ابن اصدق و خادم باوفایش مشہدی اکبر



میر سید عبداللہ انتظام السلطنہ ہمسرا آغا شاہزادہ



میر سید محمد انتظام السلطنہ پسر میر سید عبداللہ و آغا شاہزادہ



از چپ به راست: لقائیه مدبر - روحا خدادوست - طالیه منجم - طلعت خلیلی - هوئه فرزار
به جز خانم طلعت خلیلی بقیه صبیای جناب ابن اصدق اند.

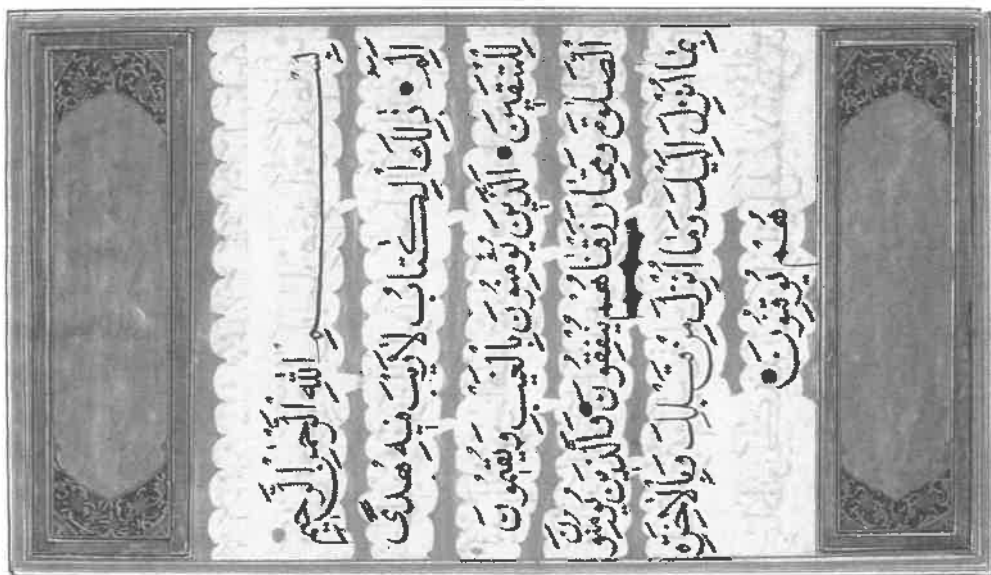
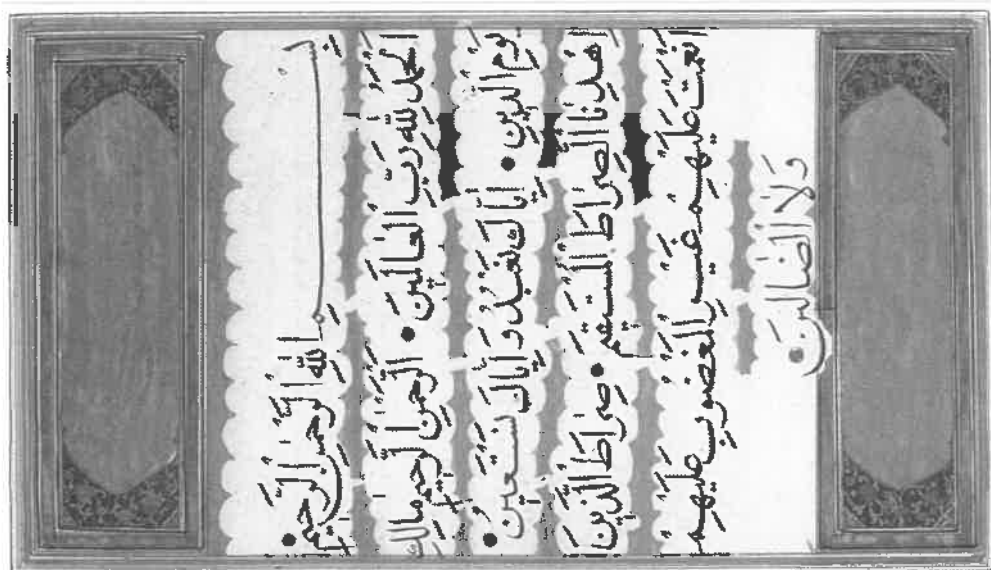


تصویری از اعضای عائله جناب ابن اصدق

از راست به چپ: عطاء الله مدبّر - هویه فرزار - طلیعه منجم - طلعت مدبّر - روحا اصدق (خدا دوست) - لقائیه مدبّر (مدبیر خاقان) - روح الله فرزار



هاشم خان قاضی طباطبائی تبریزی
همسر اول آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم



نمونه دو صفحه از قرآن مجید که به وسیله آغا جان شهنامه بیگم در سن هفتادسالگی خوشنویسی شده است

الناس • من الحرف والناس • من

فمن خلق من شقوله من اجزاء الكرم والارباب

الجمد من الحباب الهيم الذي يابى بالابل والارباب

ابدى لا يرضى خافى من عظمى العيون من كذا كما به ما يقدر

في اهل الجاهل القبيح الذي كبرنا في الجاهل كذا

التي غمره العجب للما يقرب من كذا اليك من كذا

الاباء ما ادهت من كذا لارامل الاربعة من كذا

الامر من كذا ما لك وما بين كذا من كذا

الرب من كذا القاطعون من كذا ما جها الكفر من كذا

سنة ١٢٨٣

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اهدانا في السموات وما في الارض

وله انزل في الآخرة وهو الكريم الخبير • بسم الله

في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما

يسر به فيها وهو الرحيم المنور • وقال النبي صلى

الله عليه وسلم قال بلى وربي انما يتكلم الله العزيز

لا يعجز عنه شئ من ذنوب الناس والارباب

والاراضع من ذلك والارباب الاربعة من كذا

يخبرني الذين اموا وعوا الضارح والارباب

الهم معصية ووزق لهم • والذين سموا في اننا

معا جرت اوقات كذا من كذا • وبسبب

نسخة دو صفحه از قرآن مجید که به وسیله شاه سلطان بیگم ضیاء السلطنه در سن هفتاد و سالگی خوشنویسی شده است

۱۵۲

ع.ع.



حوله
رسیده بخندره والده

سبع نوزده

وسطه از حضرتان
اطلاع نمودم
۱۳۱۴
مخادم سید

۱۵۱



رسیده به خان درگاه

سبع

سبع نوزده

در بجهت
۲ مهر ۱۳۱۴

نمونه قبوض رسید تبرعات از امة الله آغا جان (شهنشاه بیگم) والده آغا شاهزاده

۱۵۲

۴۴



۱۵۲

۴۴



رسید در حضور آقا شاهزاده
 در روز پنجشنبه ۱۳۱۶
 در حضور آقا شاهزاده
 در روز پنجشنبه ۱۳۱۶
 در حضور آقا شاهزاده
 در روز پنجشنبه ۱۳۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم
 در روز پنجشنبه ۱۳۱۶
 در حضور آقا شاهزاده
 در روز پنجشنبه ۱۳۱۶
 در حضور آقا شاهزاده
 در روز پنجشنبه ۱۳۱۶

نمونه قبوض رسید تبرّعات از آغا شاهزاده (بدیعه)

عشر للمهاجر ۱۵۴

۵ آ
۱ مود

الله
عليها السلام
عاقال
مهر لاله ضياء
الله

مهر زمر
حلقه
الله
عليها السلام
مهر لاله
مهر لاله
مهر لاله

۱۳۴۲ / مهر محرم

قبض رسید یک حلقه انگشتر زمر از امة الله آغا جان والده ضياء الحاجيه



میر سید محمد انتظام السلطنه و فرزندان وی

در ردیف عقب میر سید محمد انتظام السلطنه با کوچکترین فرزند خورد زهر ا دیده می شود.

ردیف جلو نشسته از چپ به راست: عبدالله - فتح اقا - نصرالله. دو طفلی که در اطراف ایستاده اند فرزندان مستخدمین بیت می باشند.



جمعی از زائرین ارض اقدس در ژانویه ۱۹۱۴ م
از چپ به راست: طفلی از زائرین - روحا اصدق - طلیعه منجم - زینت خانم بغدادی - خانسی دیگرا از زائرین - هویه فرزار
طفل ردیف جلو: روح الله فرزار



روحا خانم صبیحة جناب ابن اصدق که در حفظ اوراق و مدارک پدر خود همتی والا نمودند

کپنهاگ - ۱۹۷۶ م

کتاب شناسی

الف - منابع فارسی

- آهنگ بدیع
اسرار الآثار
- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (ط: م م م، ۱۲۴-۱۲۹ ب)،
ج ۵.
- امثال و حکم
اندیشه‌های میرزا آقا خان
کرمانی
- علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه. ش)، ۴ ج.
فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی (ط: پیام، ۱۳۵۷ ه. ش).
- بحار الانوار
بحار الانوار
- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار (ط: اسلامی، ۱۳۶۲-۱۳۶۵ ه. ش)، ج ۱۸، ۷۱، ۹۲.
- بهاء الله شمس حقیقت
بهاء الله شمس حقیقت
- حسن موقر بالیوزی، بهاء الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، ترجمه دکتر مینو درخشان (ثابت راسخ).
- تاریخ رجال ایران
تاریخ رجال ایران
- مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران قرون ۱۲-۱۳-۱۴ (ط: زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۱ ه. ش)، ۶ ج.
- تاریخ سمندر
تاریخ عضدی
- شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر و ملحقات (ط: م م م، ۱۳۱ ب).
شاهزاده عضدالدوله سلطان احمد میرزا، تاریخ عضدی (ط: بابک، [۱۳۵۵] ه. ش)، با توضیحات و اضافاتی از دکتر عبدالحسین نوائی.
- تاریخ و جغرافی
دارالسلطنه تبریز
- نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز (ط: اقبال، ۱۳۵۱ ه. ش).
- تقویم تاریخ امر
حضرت باب
- عبدالحمید اشراق خاوری، تقویم تاریخ امر (ط: م م م، ۱۲۶ ب).
نصرت الله محمدحسینی، حضرت باب (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م).
- حضرت نقطه اولی
حواریون حضرت بهاء الله
- محمدعلی فیضی، حضرت نقطه اولی (ط: م م م، ۱۳۲ ب).
هوشنگ گهرریز، حواریون حضرت بهاء الله (نیودهلی: مرآت، ۱۹۹۴)

- ۴.م
رحیق مختوم
عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (ط: م م م، ۱۳۰-۱۳۱ ج. ۲، ب).
- رسالة روحانی
روحانی بشروئی، رسالة روحانی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۰ م)، به اهتمام وحید رأفتی.
- زندگانی من
عبدالحسین مسعود انصاری، زندگانی من و نگاهی به تاریخ معاصر ایران و جهان (ط: آفتاب، ۱۳۵۲ ه ش)، ج ۱.
- سفینه عرفان
سفینه عرفان (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۹-۲۰۰۰ م)، دفتر ۲ و ۳
- صدر التواریخ
محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، صدر التواریخ (ط: وحید، ۱۳۴۹ ه ش).
- ظهور الحق
اسدالله فاضل مازندرانی، ظهور الحق (ط: آزدگان، بی تاریخ)، ج ۳، (ط: م م م، ۱۳۱ ب)، ج ۸.
- عهد اعلی
ابوالقاسم افغان، عهد اعلی (آکسفورد: وان ورلد، ۲۰۰۰ م).
- کتاب بدیع
حضرت بهاءالله، کتاب بدیع (ط: از روی خط زین المقربین، مورخ ربیع الاول ۱۲۸۶ ه ق).
- ثنائی درخشان
محمدعلی فیضی، ثنائی درخشان (ط: م م م، ۱۲۳ ب).
- لوح شیخ
حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی (ط: م م م، ۱۱۹ ب).
- مآخذ اشعار
وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰-۲۰۰۰ م)، ج ۳.
- مؤسسه ایادی امرالله
عبدالعلی علائی، مؤسسه ایادی امرالله (ط: م م م، ۱۳۰ ب).
- مجموعه الواح مبارکه
حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه (قاہرہ: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- مجموعه ای از الواح جمال
حضرت بهاءالله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی کہ بعد از کتاب اقدس نازل شده (لانگنہاین: لجنة نشر آثار، ۱۳۷ ب).
- اقدس ابھی
عبدالحمید اشراق خاوری، محاضرات (لانگنہاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۸۷ م)، ج ۲ در ۱ مجلد.
- محاضرات

عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت (ط: م م م، ۱۲۱ ب)، ج ۲.	مصابیح هدایت
محمد نبیل اعظم زرنندی، مطالع الانوار (ط: م م م، ۱۳۴ ب)، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری.	مطالع الانوار
حضرت عبدالبهاء، مفاوضات (لیدن: بریل، ۱۹۰۸ م).	مفاوضات
حضرت باب، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی (ط: م م م، ۱۳۴ ب).	منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م)، ج ۴.	منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء
عبدالحمید اشراق خاوری، نورین نیرین (ط: م م م، ۱۲۳ ب).	نورین نیرین
لامعه خدادوست، یک عمر یک خاطره (کپنهاگ): ۱۹۸۷ م [چاپ دوم، ۱۹۹۲ م].	یک عمر یک خاطره

ب - منابع انگلیسی

<i>Eminent Bahá'ís in the time of Bahá'u'lláh</i>	H. M. Balyuzi, <i>Eminent Bahá'ís in the time of Bahá'u'lláh</i> (Oxford: George Ronald, 1985).
<i>Herald of the Kingdom</i>	Martha Root, <i>Herald of the Kingdom</i> (New Delhi: Bahá'í Publishing Trust, 1983), compiled by Kay Zinky and edited by A. Baram.
<i>Lights of Fortitude</i>	Barron Harper, <i>Lights of Fortitude</i> (Oxford: George Ronald, 1997).
<i>Revelation of Bahá'u'lláh</i>	Adib Taherzadeh, <i>Revelation of Bahá'u'lláh</i> (Oxford: George Ronald, 1997), vols. 3, 4.

فهرست اعلام و اهمّ مواضع

فهرست ذیل شامل مهم‌ترین اسامی علم و عناوین مطالب و مواضع اصلی
مندرج در این کتاب است. این فهرست که به صورت الفبائی تنظیم شده
به همت خانم مینو معارفی و جناب ایرج خدادوست تهیه گردیده است.

۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۳

الف

ابتهاج ۲۶۳، ۲۳۳
ابراهیم ۱۴۲
ابراهیم، آقا میرزا ۱۰۰
ابراهیم، حضرت ۴۸۴؛ خلیل ۱۱، ۱۴۱؛ الخلیل ۱۲۳
ابراهیم خلیل سینواری، میرزا ۴۷۸؛ خلیل ۱۸۸، ۱۸۹
ابراهیم شریعتمدار لاهیجانی ن ک شریعتمدار لاهیجانی
ابراهیم غفاری معاون‌الدوله، میرزا ۴۹۷
ابن ابهر ۴۰، ۲۶۲، ۳۴۴
ابن اثیم ن ک محمدخان کرمانی، حاجی
ابن اصدق ۴۵، ۵۷، ۱۴۴-۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۳۹-۳۵۵، ۳۵۷-۳۶۱، ۳۶۳-۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۲؛ ابن اسم الله صادق ۴۶؛ ابن اسم الله اصدق ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۹۱؛ ابن اسم الله اصدق ۵۰، ۵۱، ۱۰۴، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۷۹، ۳۵۸؛ ابن اسم الله اص ۱۱۳؛ ابن اسم الله اصدق المقدس ۸۳، ۲۰۲؛ ابن اسمی اصدق ۳۴، ۵۱، ۱۲۹، ۱۴۴؛ ابن اسمی

آ

آئینهٔ سکندهری ۴۸۲

آبادیه ۶۲

آجودان‌باشی ن ک حسین خان آجودان‌باشی

آدمیت، فریدون ۴۸۲

آذربایجان ۳۸۴، ۴۸۲

آستانهٔ علیه ن ک استانبول

آسیه خانم ۴۸۵، ۴۹۰

آغا بیگم ۳۱۰

آغا جان (شهنشاه بیگم) ۲۰۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۰

۳۵۱، ۳۵۸-۳۶۲، ۴۴۹، ۴۷۴، ۴۸۰؛ شهنشاه

بیگم ۳۵۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۸۷

آغا شاهزاده (بدیمه) ۱۷۸، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۱۱، ۲۹۹

۳۰۲، ۳۲۲، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲-

۳۶۵، ۳۶۶، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۳-۴۴۵، ۴۴۷-

۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۷-۴۵۹، ۴۷۱، ۴۷۴

۴۸۰، ۴۹۷؛ بدیمه ۲۱۰، ۳۰۰؛ ورقه اخت

۱۱۳

آقا جان نراقی، حاجی ۲۶۲، حاجی آقا جان ۲۶۷

آقا جان همدانی، حکیم ۳۴۱

آقا خان کرمانی ۲۳۲، ۲۳۳، ۴۸۲، ۴۸۳

آقا شاهزاده ن ک آغا شاهزاده (بدیمه)

آکسفورد ن ک آکسفورد

آهنگ بدیع ۳۳۹

آیات الله ۱۹، ۲۳، ۷۵، ۸۰، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۶

الاتحاد و اتفاق ۹، ۲۳، ۴۱، ۶۹، ۷۶، ۱۱۱، ۱۲۳،
 ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۲۶،
 ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۷۹، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۱۳
 اجل ۲۰۸
 احزاب، سوره ۴۹۲
 احسن القصص ن ک قیوم الاسماء
 احمد، حاجی آقا ۳۳۳
 احمد (افغان)، آقا سید ۱۸۷
 احمد (باقراف)، آقا سید ۴۳۳
 احمد احسانی، شیخ ۳۳۱، ۳۷۳
 احمد ازغندی، آقا میرزا ۳۷۴؛ آقا سید احمد ازغندی
 ۳۳۳
 احمد بیک، میر ۱۵۴
 احمد حصارى، ملا ن ک احمد معلم حصارى، ملا
 احمد روحى کرمانى، شیخ ۴۸۳؛ شیخ احمد ۲۳۲،
 ۲۳۳
 احمد قائنى، میرزا ۳۵۵، ۴۷۰؛ آقا احمد ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۹۰، ۲۹۱؛ آقا میرزا احمد
 ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۸
 احمد کرمانى، میرزا ۶۱، ۴۶۵؛ احمد ۶۳
 احمد معلم حصارى، ملا ۳۷۴، ۳۸۴، ۴۷۰، ۴۹۵؛
 جناب معلم ۱۰۶
 احمد ن ه ا، آقا میرزا ۱۹۶
 احمد یزدى، آقا میرزا ۳۳۵
 احمد یزدى، حاجى ملا ۳۳۰
 احمدآباد ۴۳۲
 ادب ۴۰۸
 ادرنه ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۶۹؛ ارض سر ۲۹، ۶۱، ۱۲۱،
 ۱۷۶، ۱۹۷
 ارامنه ۴۳۳
 اردستان ۴۶۷
 ارسطو، آقا میرزا ۳۰۷؛ ارسطو خان ۳۵۲؛ ارسطو خان
 حکیم ۳۵۰، ۴۹۰
 ارض اقدس ۱۳۶، ۲۵۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۱۶،

الاصدق ۴۳، ۷۲، ۱۲۳، ۱۶۹؛ ابن اسمی
 الاصدق المقدس ۱۹۹؛ علی محمد ۴۶، ۷۳،
 ۸۳، ۳۴۰؛ علی محمد ابن الصادق ۲۰۰،
 شهید ابن اصدق ۲۷۴، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۹۸،
 ۴۱۳، ۴۲۶؛ شهید ابن اسم الله ۴۳۰-۴۳۴،
 ۴۳۶، ۴۳۷؛ شهید ابن اسم الله الاصدق ۹۳،
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵،
 ۲۵۹-۲۶۱، ۲۶۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۱،
 ۳۳۷؛ حضرت شهید ۲۴۸، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۵،
 شهید ابن شهید ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۷-۲۴۱،
 ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۲،
 ۲۷۵، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۷، ۳۴۲،
 ۴۹۷؛ شهید ابن الشَّهید ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۰۷، ۳۱۷؛
 الشَّهید ابن الشَّهید ۲۳۵؛ شهید ابن الشَّهید ابن
 اصدق ۳۱۷؛ محمد ۷۲، ۹۵، ۹۹
 ابن شهید ۷۰، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۸
 ابن شهید ۲۴۰
 ابن شهید ن ک سیف الله، میرزا
 ابن ملجم ن ک عبدالرحمن ابن ملجم مرادى
 ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید ۴۷۶
 ابوالحسن اردکانى، حاجى میرزا ۳۳۶؛ جناب امین
 ۶۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹،
 ۳۰۰؛ حضرت امین ۱۷۰، ۱۸۲؛ حاجى امین
 ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۸
 ابوالحسن علی بن محمد سمرى ۴۷۶
 ابوالحسن مستشار دفتر، میرزا ۳۳۵
 ابوالحسن میرزا شیخ رئیس ن ک شیخ رئیس
 ابوالحکم ۴۰۶، ۴۹۶
 ابوطالب عشق آبادى، حاجى ۳۵۷
 ابوعمرو عثمان بن سعید اسدى ۴۷۶
 ابوالقاسم ۱۵۲
 ابوالقاسم حسین بن روح نوبختى ۴۷۶
 ابولهيب ۴۰۶، ۴۹۶؛ ابی لهب ۴، ۷۷، ۴۶۴

- ۳۳۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۴، ۳۹۱؛ ارض مقدّس ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۱؛ ارض مقصود ۵۶، ۱۳۶، ۱۸۱، ۲۵۱؛ ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۵؛ شطراقدس ۲۹، ۱۸۷
- ارض با ن ک بشرویه
 ارض باوشین ن ک بشرویه
 الارض البيضاء ن ک عکّاه
 ارض خا ن ک خراسان
 ارض خضراء ن ک سبزوار
 ارض زوراء ن ک بغداد
 ارض س ن ک سنگسر
 ارض سرّ ن ک ادرنه
 ارض ش ن ک شهمیرزاد
 ارض ص ن ک اصفهان
 ارض ط ن ک طهران
 ارض طف ن ک کرپلاه
 ارض ق ن ک قزوین
 ارض ک ن ک کاشان
 ارض ک ن ک کرمان
 ارض کاف ورا ن ک کرمان
 ارض ها ن ک همدان
 ارض یا ن ک یزد
- اروپا ۳۷۸؛ اروپا ۲۳۳؛ اروپا ۲۴۹؛ اروپا ۱۱۲
 ازدواج ۷۶، ۹۳
 ازل (میرزا یحیی) ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۸۸
 استانبول ن ک اسلامبول
 استقامت ن ک صبر و استقامت
 اسحق ۱۲۸
 اسحق، آقا ۸۰
 اسحق خان ۳۵۸، ۳۵۹
 اسد ۱۲۴
 اسد ۸۸
 اسد ۸۴؛ آقا میرزا اسدالله ۸۵
 اسد ۷۷، ۷۸؛ اسد [الله] ۷۶
- اسد ۲۰۲؛ میرزا اسدالله ۲۰۲
 اسدآباد ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۷
 اسدالله، آقا میرزا ۷۰
 اسدالله، آقا میرزا ۱۸۱
 اسدالله، میرزا ۲۲۸
 اسدالله قمی، آقا سیّد ۴۶۸، ۴۸۲؛ اسد ۸۸؛ سیّد
 اسدالله ۲۲۸، ۲۳۰
 اسوار الآثار ۴۶۵، ۴۸۷
 اسکندر ۲۸۰
 اسکندرونه ۲۴۶
 اسکندریّه ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۴۷۰
 اسلام ۱۱۲، ۱۸۸، ۳۹۰، ۴۶۴، ۴۹۱، ۴۹۶
 الاسلام ۱۰۴
 اسلامبول ۲۷۴، ۴۷۳، ۴۷۴؛ مدینه کبیره ۶۲، ۱۲۷،
 ۱۶۶، ۱۸۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۴۷۴؛ آستانه علیّه
 ۱۶۵، ۲۷۴
 اسلمنت، دکتر ۳۵۱
 اسم - اسماء ۸، ۱۹، ۲۶، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۳،
 ۱۹۶، ۲۰۰، ۴۰۱، ۴۱۹
 اسم اعظم ۴۸، ۴۹، ۵۶، ۵۸، ۱۰۳، ۱۷۷، ۲۰۷،
 ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۸۴
 الاسم الاعظم ۳۰، ۷۷، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۵۹،
 ۱۶۴، ۱۹۲
 اسم الله الاصلق ن ک صادق مقدّس خراسانی،
 ملّا
 اسم الله جمال ن ک جمال بروجردی
 اسم الله حا ن ک سلطان الشهداء
 اسم جود ن ک محمدجواد قزوینی
 اسماعیل، آقا سیّد ۲۵۳
 اسمعیل ۱۵۱
 اسمعیل ۱۵۹
 اسمعیل، شیخ ۱۹۵
 اسمعیل، میرزا ۴۶۸
 اسمعیل بهبانی، سیّد ۳۳۵، ۳۸۹

اللهيار بيك ۱۵۱
 الواح مقدسه ۱۵، ۱۰۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۵،
 ۱۹۱، ۲۱۹
 امّ الاولياء ۱۳۲، ۳۵۷، ۴۷۲
 امّ البيان ۷۵، ۱۲۱، ۱۳۶
 امّ الكتاب ۵، ۶۱، ۷۹، ۹۱، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۱،
 ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲
 اماء الرحمن ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۶۱، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۰،
 ۳۰۸-۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۷، ۳۶۴، ۴۳۷
 امام ۸
 امانت ۲۰، ۴۹، ۱۱۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۲۰۱
 امروخلق ۱۳۸
 امروخلق ۴۶۶
 امريک ۲۴۹، ۳۲۱، ۴۳۵؛ امريکا ۲۶۷، ۲۸۲،
 ۳۵۲، ۳۶۶
 امين ن ک ابوالحسن اردکاني، حاجي ميرزا
 امين السلطان ۴۴۵، ۴۸۲؛ امين ۲۵۷، ۲۷۱
 انبار ۳۸۸-۳۹۰، ۳۹۶؛ سپاه چال ۳۴۱، ۴۶۵
 انتظام، زهرا ۳۶۴
 انتظام، عبدالله ۳۶۴
 انتظام، فرخ لقا ۳۶۴
 انتظام، نصرالله ۳۶۴
 انتظام السلطنه ن ک عبدالله انتظام السلطنه، ميرسيد
 انتظام السلطنه ن ک محمد انتظام السلطنه، ميرسيد
 انجلک ۳۸۲
 انجمن صلح لاهه ۳۴۵، ۳۴۹، ۴۸۹
 انجيل ۴۷۲؛ الانجيل ۲۰، ۲۶، ۵۳
 اندیشه های ميرزا آقا خان کرمانی ۲۸۲
 انزلی ۴۵۴
 انصاری، خيابان ۳۶۰
 انگليس ۱۱۳، ۴۷۰
 اوراق ناربه ۹۶، ۴۰۶، ۴۱۱
 اورشليم ۱۷۴

اسمعيل خراسانی، ميرزا ۳۲۹، ۳۷۱
 اشراقات ۴۷۸
 اشراقات، لوح ۲۸۳
 اشراق خاوری، عبدالحميد ۴۶۶
 اشرف، آقا سيد ۲۳
 اشرف آباده ای، ميرزا ۴۷۹؛ اشرف ۱۹۰
 اصدق، روحا ۳۶۶، ۴۹۰؛ روحا ۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۰-
 ۳۱۹، ۳۲۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶،
 ۳۶۷، ۴۳۵، ۴۳۷-۴۴۱، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲،
 ۴۸۶
 اصدق، طليعه ن ک منجم (اصدق)، طليعه
 اصدق، لقائيه ن ک مديبر (اصدق)، لقائيه
 اصدق، هوئه ن ک فرزار (اصدق)، هوئه
 اصفهان ۲۴۳، ۲۵۸، ۲۶۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵،
 ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۷۴-۳۷۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۶،
 ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۶، ۴۷۹؛ ارض
 صاد ۶۷، ۶۹، ۸۳، ۱۷۶، ۴۶۶، ۴۶۷؛ ارض
 ص ۹۶
 اعمال و اخلاق ۱۶، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۴۳، ۵۳،
 ۵۹، ۶۶، ۷۲، ۸۰، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۴۳،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۱، ۲۰۷
 اغصان ۱۷۳، ۱۷۶، ۴۱۶
 افق اعلى ۳۴، ۸۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۶۵، ۱۷۲،
 ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۳۱؛ الافق الاعلى ۵۲، ۶۸، ۷۵،
 ۱۱۰، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۴
 افنان ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۲، ۳۳۵،
 ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۱۶، ۴۷۳
 افنان، ابوالقاسم ۳۳۰
 افنان، محمد ۴۶۶
 افنان کبير ن ک حسن افنان کبير، ميرزا سيد
 افيون ۸۲
 آکسفورد ۲۸۴
 ال اهرور م ۷۰
 الفت، محمدحسين ۳۴۹

بابی ۱۹۰، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۹۶؛ بابی‌ها ۱۶۶؛ بابیه	اولاد ۲۰۷، ۲۴۶
۳۲۹	اهل بیان ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۴۷، ۵۳-
بابیه (بیت) ۲۸۳	۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۷، ۷۴، ۸۱، ۱۲۱، ۱۳۱
باجی، میرزا ۳۱۰	۴۲۳
بادکوبه ۲۵۳-۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۹۴	اهل فرقان ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۱۲۱
۴۵۳، ۴۵۲، ۳۹۲، ۳۵۱، ۳۳۶	ایادی امرالله ۷۴، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۷،
باغ رضوان (بغداد) ۴۶۵	۲۳۲، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۷، ۳۴۴،
باغ رضوان (عکاه) ۲۶۳	۳۵۳، ۴۰۲، ۴۲۴
باقراف ۴۳۹؛ نیزن ک احمد (باقراف)، آقا سید؛	ایام الله ۵، ۷۴، ۸۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۸،
ناصر باقراف (خمسی)، آقا میرزا نصرالله باقراف،	۱۳۴، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۷،
آقا سید	۱۹۹، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۸۷، ۴۵۷
بالیوزی، حسن موقر ۳۲۹، ۳۳۹، ۴۷۳	ایام شداد ۱۵، ۲۸
بتول ۳۱۰	ایران ۹۵، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۳،
بتول ۳۰۹، ۳۱۰	۲۳۵، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۶،
بجستان ۱۵۲	۲۷۸-۲۸۴، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۱،
بجستانی، ملا علی ۴۷۳، علی ۱۵۲، جناب	۳۴۲، ۳۴۴-۳۴۹، ۳۵۲، ۳۷۲، ۳۸۵، ۳۹۳،
بجستانی ۱۷۸	۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۳۷، ۴۷۶، ۴۷۸
بحار الانوار ۴۶۴، ۴۹۵	ایلیا ۲۶۹
بخارا ۲۵۳	ایوب ۱۱
بداء ۴	ایوب، آقا میرزا ۸۹
بدشت ۳۸۴	
بدیع الله، میرزا ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۹۳، ۲۹۶	ب
بدیعه ۳۵۵، ۴۸۶	باب، حضرت ۳۳۰، ۳۳۲، ۴۷۹؛ نقطه بیان ۱۲،
براون، ادوارد ۳۵۰، برون ۲۸۴	۵۵، ۶۴، ۶۵، ۱۳۴؛ نقطه بیان ۶۳، ۷۹،
برلین ۱۷۵	۱۴۵؛ نقطه اولی ۱۱، ۵۹، ۶۳، ۹۷، ۱۲۱،
برما ۴۵۲	۱۲۷، ۱۶۴، ۲۸۰، ۳۷۲-۳۷۹، ۳۸۴، ۴۸۸،
برهوسماج ۲۷۴، ۴۸۷	۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۲،
بزرگ وزیرنوری، میرزا ۳۵۸	۴۱۶-۴۱۸، ۴۲۱، ۴۴۰؛ نقطه اولی ۴۷،
بزمیه ۳۱۰	ربّ اعلیٰ ۳، ۴، ۲۶۸، ۳۳۰-۳۳۳، ۳۳۵،
بسطام ۳۳۵	۳۳۰، ۳۵۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۹۲؛ حضرت اعلیٰ
بشروه ۴۴۹، ۴۷۳، ارض یا ۶۹، ۴۳۰، ۴۴۹	۹۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۲۵؛ میشر جمال کبریاء
ارض یاوشین ۱۵۵	۹۸، ۴۱۸
بغداد ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۴، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶	باب الباب ن ک حسین بشروئی، ملا
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۴، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۵	بابل ۴۸۴

۴۳۲، ۴۶۵؛ زوراء ۱۰۰، ۱۲۹؛ الزوراء ۲۹، ۳۳

۴۰، ۲۰۱، ۲۵۵، ۳۹۲؛ ارض زوراء ۱۲۱

ارض الزوراء ۵۲

بغدادی، ضیاء ۴۸۹؛ دکتر ضیاء ۲۸۳

البقعة البيضاء ن ک عکاء

البقعة الحمراء ن ک عکاء

البقعة الزهراء ۲۵۵

البقعة المباركة ن ک عکاء

البقعة التوراء ن ک عکاء

بقية الله ۱۷۷

بگم سلطان ۳۰۹؛ بگم سلطان ۳۱۰

بلال حبشی ۴۰۶، ۴۹۶

بلایا ومصائب ۱۷، ۳۷، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۴۹، ۲۱۲

۲۱۳، ۲۲۳، ۲۷۳، ۳۱۷، ۳۲۴، ۴۱۱، ۴۶۶

۴۶۴

بمبئی ۲۶۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۳۲، ۴۴۹، ۴۷۸

بمبائی ۲۴۹، ۲۵۰؛ بمبای ۲۷۴

بودابست ۲۷۸

بوشهر ۳۳۲، ۳۷۹

بهاءالله، حضرت ۵، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۵

۲۰۲، ۲۰۵، ۲۴۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۹

۳۸۴، ۴۰۱، ۴۶۹، ۴۷۹، ۴۹۳؛ ب ه ا

۴۵؛ الحسين ۱۰؛ الغلام ۷، ۸، ۱۷، ۲۷

جمال ابهى ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۹۶، ۲۹۸

۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۴۰، ۳۵۶، ۳۹۵

۴۸۸؛ جمال اقدس ابهى ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۱۷

۴۵۷؛ جمال مبارک ۱۰۰، ۲۳۶، ۲۷۷، ۲۹۸

۳۱۱، ۳۲۱، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۹۹؛ جمال قدم

۱۲-۱۴، ۳۷، ۹۸، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۴۸

۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۰۰

۳۰۵، ۳۲۳، ۳۳۳-۳۳۷، ۳۴۴-۳۴۷

۳۵۳-۳۵۹، ۳۶۱-۳۶۴، ۳۷۹، ۴۰۰-۴۰۲

۴۰۵، ۴۰۸-۴۱۰، ۴۱۲، ۴۲۳، ۴۶۴، ۴۶۸

۴۷۷، ۴۹۳؛ جمال قدیم ۲۸۳-۲۸۵، ۳۰۷

۴۴۰

بهاءالله شمس حقیقت ۴۷۰، ۴۷۳

بهائیه خانم؛ بهائیه ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵؛ حضرت ورقة

علیا ۳۴۴، ۴۹۰؛ حضرت ورقة مبارکه علیا ۳۲۱

۳۲۴، ۳۲۲

بهادر، عزیزالله ۳۱۶

بهجت الصدور ۴۶۶

بهیه ۳۱۰

بیان ۱۱-۱۳، ۶۳، ۶۵، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۷۷؛ البیان

۹، ۲۱، ۲۷، ۷۹؛ اهل بیان ۵۳-۵۵، ۶۱، ۶۴

۶۷، ۷۵، ۱۳۲؛ ملأ البیان ۶، ۱۵، ۱۹، ۲۲

۲۷، ۴۲، ۴۷، ۱۱۵؛ البیانین ۱۶

بی بی، جناب ۳۵، ۲۸۷، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۴

۳۵۶-۳۵۸، ۴۴۸، ۴۷۰، ۴۸۵؛ نيز ن ک ۱۷۲

۲۳۸

بی بی روحانیة بشرویه ای ۴۷۲، ۴۷۳؛ روحانی ۱۴۳

۱۵۶؛ روحا ۴۴۹

بيت الله الحرام ۱۶۲

بيت باييه ن ک باييه (بيت)

بيت عدل عمومی ۴۰۵؛ بيت العدل عمومی ۴۱۳

بیروت ۵۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۴۴۳، ۴۶۵، ۴۶۶

پ

پاریس ۱۸۳، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۶۴، ۴۷۷

پاناویوت یونانی ۲۶۳

پطرس ۱۸۳

پنجاب ۲۴۶، ۲۵۱، ۴۳۲

پیام بهائی ۴۷۱، ۴۸۹

پیمان (منجم)، پاینده ۳۶۷

ت

تاج ماه ۳۱۰

تاریخ امری خراسان ۳۲۹، ۳۳۹

تاریخ رجال ایران ۳۵۸، ۴۷۶

- تاریخ سمندر ۳۲۹، ۲۷۳
تاریخ عضدی ۳۵۸
تاریخ نبیل ۳۳۰
تبت ۲۷۵
تبریز ۳۵۸، ۴۸۳
تبلیغ امر اللہ ۸، ۱۷، ۷۸، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴،
۹۶، ۱۰۷، ۱۵۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۲۷،
۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۸،
۲۶۱، ۲۶۷، ۳۰۹، ۳۳۵، ۳۵۲، ۴۲۵، ۴۹۱
تحریف ۱۳۱، ۱۳۳
تذکرۃ الوفاء ۳۳۰
ترکستان ۲۵۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۱، ۴۵۳
ترکمن ۳۳۴؛ ترکمانیہ ۳۸۸
تقدیس و تنزیہ ۱۴، ۱۱۸، ۱۶۷، ۲۶۲، ۳۱۱، ۴۳۱
تقویم تاریخ امر ۴۷۷
تقی خان، میرزا ۴۴۵
التوراة ۲۰، ۵۳
ث
ثابته ۳۰۹، ۳۱۰
ثروت و غنا ۷۷، ۸۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۷۵
ثمره، حضرت ۸۹، ۴۶۸؛ جناب ثمره ۱۱۱
ثنائفی ۲۷۵، ۴۸۷
ج
جابلقا - جابلسا ۵۴، ۹۸، ۱۷۷، ۱۹۱، ۴۶۹
جانی کاشانی، حاجی میرزا ۳۵۰
جذباء ن ک طیس
جعفر، میرزا ۳۳۶، ۳۹۲
جعفر صادق، امام ۴۶۴
جلال ۲۶۸
جمال بروجردی ۴۸۷؛ جمال ۲۳۷، ۲۷۶؛ اسم اللہ
جمال ۱۸۱؛ کفتار ۲۷۱
جمال اللدین افغانی ۱۸۳، ۲۳۲، ۲۳۳، ۴۷۷، ۴۸۳
جمال اللدین اسدآبادی ۴۸۲
جواد، آقا سید ۱۶۱
جواد کر بلائی، حاجی سید ۴۷۹؛ حاجی سید جواد
۱۹۱
جناباد ۱۵۸
الجیم و التون ۱۵۹
ج
چهارشان ۴
چهره نما ۲۶۸
ح
ح ۶۰۸ [ح س]، حاجی میرزا ۹۷
ح ی، میرزا ۱۲۶؛ حا قبل یا ۱۲۲
حاوس، میرزا ۸۵
حافظ ۲۸۲، ۲۲۹
حب و فنا ۴۵، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۱۰۵، ۱۰۶،
۲۲۶، ۲۳۸
حبيب الله ۴۲، ۴۳، ۱۸۵، ۲۹۳، ۳۵۶، ۳۵۷
حبيب ۱۰، ۴۸، ۱۸۶
حبيب الله، میرزا ۱۰۹
الحجاز ۹، ۱۰۹
حجّت الهی ۱۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۴۰۱
حدياء ن ک موصل
حرف الزاء ن ک زين العابدين نجف آبادی ۲۳
حروف حی ۱۲، ۶۳، ۶۵
حزن ۵۰، ۶۹
حسام السلطنه ۳۹۰
حسن ۱۰
حسن ۳۳۵
حسن، حاجی میرزا ۱۸۳
حسن، میر ۱۵۱
حسن آقا، آقا ۲۶۳
حسن افغان کبیر، میرزا سید ۳۳۵، ۳۹۱، ۴۸۵؛ افغان

حکومت ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۵۵، ۳۴۸
 حکیم ۱۲۶
 حکیم، لطف الله ۲۸۶
 حکیم الهی ۲۵۲، ۳۵۰، ۳۹۸، ۴۹۳
 حمزه، آقا سید ۲۶۳
 حنا داود ۲۸۶
 حوا خانم ۳۵۷
 حواریون حضرت بهاء الله ۳۵۳
 حواریون حضرت بهاء الله ۳۳۹
 حیدرعلی، آقا ۱۳۲
 حیدرعلی اصفهانی، میرزا ۳۴۶، ۳۶۶، ۴۶۹، ۴۷۹
 آقا میرزا حیدرعلی ۷۸، ۸۵، ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۲
 حاجی میرزا حیدرعلی ۹۵، ۱۸۱، ۴۲۶، حیدر
 قبل علی ۱۹۷، ۲۹۱
 حیفان ۱۰۵، ۱۸۰، ۲۴۶، ۲۶۹، ۲۹۹، ۴۷۷

خ

خادم الله ۲۲۵
 خاطرات روحا ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۸۷، ۴۹۰،
 ۴۹۱
 خال (حاجی میرزا سید محمد) ۱۹۲، ۳۷۳، خالو
 ۳۷۴
 خانم جان ۳۶۷
 خانم شاهزاده ۳۵۹
 خداداد، آقا ۷۰، ۸۰
 خدادوست، ایرج ۳۶۶، ۴۹۰
 خدادوست، روحا ن ک اصدق، روحا
 خدادوست، لامعه ۳۶۶، ۴۴۲، ۴۴۳
 خدادوست، موسی ۳۶۶، ۴۴۱، ۴۴۲
 خدادوست (معارفی)، مینو ۳۶۶
 خلعت امرالله ۱۸، ۲۴، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۶۵، ۶۸،
 ۷۶، ۱۳۰، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸،
 ۲۹۹، ۳۲۱، ۴۲۸، ۴۲۹
 خدیجه خانم ۳۵۱

کبیر ۲۴۷

حسن بیگ، میر ن ک حسن، میر
 حسن خان انصاری، میرزا ۳۵۸
 حسن سیزواری، حاجی میرزا ۳۳۰
 حسن طباطبائی، حاجی میرزا ۳۷۴
 حسن عسکری، امام ۴۶۹
 حسین ۳۳۵
 حسین، آقا سید ۳۳۳
 حسین، حاجی میرزا ۱۵۷
 حسین آقا، آقا میرزا ۳۴۲
 حسین ابن علی ۳۷۳، ۴۱۰، ۴۸۴، حسین ۱۵۳
 الحسین ۹؛ سید الشهداء ۲۸۰، ۳۲۴، ۳۳۰
 ۳۳۱، ۳۷۲؛ اسمی ۱۰۸؛ آل الحسین ۱۵
 حسین بشروئی، ملا ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۱، ۴۷۲
 ۴۸۵؛ باب الباب ۳۷۲-۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۴
 ۳۸۵
 حسین بیگ، میر آقا ۱۵۳
 حسین خان ۳۸۶، ۳۸۷
 حسین خان آجودان باشی ۳۷۷، ۳۷۸؛ حسین خان
 ۳۳۲، ۳۷۹
 حسین خان انصاری مصباح السلطنه، میرزا ۳۵۹
 حسین خان مشیرالدوله، میرزا ۱۸۷، ۴۷۸؛ م ش
 ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۷۱
 حسین خان میرفندرسکی ۳۵۸
 حسین سوخته ۹۷، ۴۶۹
 حسین شیرازی، میرزا ۲۳۰، ۴۸۲
 حسین عارف، مشهدی ۳۵۳
 حشمت ۳۰۹، ۳۱۰
 حصار ۱۵۱، ۲۳۱
 حضرت باب ۴۷۹
 حقوق الله ۵۵، ۷۱، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۳۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۶۲
 حکمت ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۴۱، ۴۸، ۵۴، ۶۶، ۸۱،
 ۸۴، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۱

خدیجه سلطان ۳۰۹، ۳۱۰

خراسان ۲۳۳، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۲۹-۳۳۱، ۳۳۳-
۳۳۵، ۳۳۶-۳۳۷، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱-۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۴۰،
۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۷۳؛ خا ۶۱، ۹۱، ۹۸،
۱۰۷، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳،
۱۷۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۷۱؛ ارض

الخاء ۵۷، ۲۲۸

خراسانی، آخوند ملا محمدکاظم ۲۸۰

خسروقادریکلانی ۳۸۵

خشیه الله ۱۳۸

خضرم، مقام ۲۶۹

خلیج آباد ۱۴۲؛ خ ل ۱۴۲

خلیل ۱۹

خلیل ۱۹۲

خورشیدلقاء ۳۶۴

خوقند ۲۵۳

خیرآباد ۱۶۰

خیرالقری ن ک زیرک

د

دارا ۲۸۰

درویش خندا ۱۸۲

دریغوس ۲۸۱

دلائل العرفان ۳۶۶

دمشق ۲۶۶

دوغآباد ۴۷۳، ۳۸۳، ۱۵۰، فروغ

دولت آبادی، هادی ن ک هادی دولتآبادی، میرزا

دولت آبادی، یحیی ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۱، ۴۸۸

دهقان، محمدباقر ۳۴۴

دهلی ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۴۶

دین ۲۸۳

ذ

ذکریا ۱۱

ر

راسخ، شاپور ۳۳۹

رجب، آقا ۸۰

رحیق مختوم ۴۶۵، ۴۷۴، ۴۹۴

رساله روحانی ۴۶۶، ۴۷۲

رساله سیاسیة ۲۵۵، ۳۴۵، ۳۴۸

رسول و نبی ۸

رشت ۱۶۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۵، ۳۶۵، ۳۸۴

۴۰۶، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۳، ۴۵۴

رضا ۱۴۵

رضاقلی، حاجی میرزا ۴۶۸

رضوان ۱۷۲، ۲۶۳، ۴۰۲، ۴۶۵

رفیع خ ۱۹۴۱

رنگون ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۴۶

روایات ۲۳۶

الروح ۹، ۷۵

روح القدس ۲۲

روح الله، شیخ ۲۳

روحی ۳۱۰

روزبهیان، فریبرز ۲۶۸، ۴۹۰

روس ۲۸۳

روسیه ۴۵۲

روضه مبارکه ۲۴۶؛ روضه مطهره ۲۴۵

ریاض الازهار ۳۵۹

ز

زاوه ۱۶۱

زرقانی، محمود ۲۴۵، ۲۷۴

زعفران ۱۲۵

زکيه ۳۵۷

زندگانی من ۳۵۸

سودان ۱۸۹، ۴۷۸	الزوراء ن ک بغداد
سورة الاسم ۴۸۱، ۴۹۳، ۴۹۴	زيرک ۴۴۹؛ قرية ۱۵۵؛ خيرالقرى ۴۷۳
سورة البيان ۳۲	زين، نورالدين ۳۱۷-۳۱۹
سورة آل عمران ۴۷۱، ۴۷۷	زين العابدين نجف آبادى ۴۶۴؛ جناب زين ۱۸۰؛
سورة ابراهيم ۴۶۷، ۴۷۹	زين المقرين ۳۲، ۳۳، ۹۰، ۲۰۲، ۳۵۶، ۴۹۲؛
سورة اسراء ۴۸۶	حرف الزاء ۲۳، ۴۶۴
سورة انبياء ۴۷۴، ۴۷۵	
سورة انعام ۴۸۳	س
سورة توبه ۴۸۴	س ۱۷۳
سورة رحمن ۴۷۸	سالار ۳۸۷
سورة سبأ ۴۷۳	سانفرانيسكو ۲۸۴
سورة ص ۴۷۰، ۴۸۴	سبزوار ۱۸۸، ۲۸۳، ۳۸۴، ۳۹۲؛ ارض خضراء ۸۹،
سورة عبس ۴۸۴	۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۲، ۹۱
سورة غافر ۴۷۲، ۴۷۵	سجن اعظم ن ک عگآه
سورة فجر ۴۷۵	سجن طهران ۱۸۵
سورة قصص ۴۸۰	سجن عگآه ن ک عگآه
سورة کوثر ۴۸۰	سعدیه ۳۳۲، ۳۷۸، ۳۷۹
سورة كهف ۴۸۰	سعيدالعلماء ۲۸۴، ۳۸۵
سورة مريم ۴۸۹	سفینه حمراء ۹۲، ۱۵۵، ۱۸۰، ۱۹۸؛ السفینه
سورة مطلقين ۴۷۹	الحمراء ۷۴، ۱۵۹، ۲۰۰
سورة مؤمنون ۴۸۱	سفینه عرفان ۴۶۸، ۴۷۳
سورة نحل ۴۹۵	سلطان ن ک ناصرالدين شاه
سورة هود ۴۸۳	سلطان الشهداء ۶۶، ۹۱، ۱۸۱، ۳۴۱، ۴۶۶، ۴۷۹؛
سورة يوسف ۴۸۰	اسم الله حا ۶۹، ۴۶۶
سورة يونس ۴۸۳	سلطان مراد ميرزا ۳۳۴، ۳۸۸، ۳۹۶
سياح، ميرزا محمدعلى محلاتى ۴۷۴، ۴۷۵	السليم (سلطان) ۷
سياست ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۵، ۲۷۹، ۳۴۸	سليم خان، ميرزا ۲۶۳
سياه چال ن ک انبار	سليمان خان ۸۰
سيف الله، ميرزا ۲۵۹	سليمانى، عزيزالله ۳۲۹
سيناء ۲۹۳؛ سدره سيناء ۲۹۵، ۲۹۷	سمرقند ۲۵۳
	سمنان ۳۴۵
ش	سمندر ۲۸۵، ۴۷۱
ش ه ن ک شهميزاد	سنگسر ۴۶۷؛ ارض س ۸۱
شام ۲۷۴	سنگلجى ن ک صادق سنگلجى، سيد

ص
صادق، آقا ۱۳۶
صادق، آقا سید ۱۰۵
صادق سنگلجی، سید ۳۳۵؛ سید سنگلجی ۳۸۹،
۳۹۰
صادق مقدس خراسانی، ملا ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۱؛
حرف صاد ۳۲۹؛ حرف الصاد ۵؛ اصدق ۶،
۳۶، ۴۰؛ اسمی ۶، ۱۰، ۲۶؛ اسم من ۲۷،
اسم الله ص ۳۲؛ اسم الله اصدق ۲۴۶، ۳۰۷
اسم الله الاصدق ۳-۵، ۲۵، ۲۹-۳۳، ۳۵، ۳۷
-۴۰، ۴۲، ۵۷، ۹۹، ۱۸۲، ۲۳۲، ۲۳۹،
۲۴۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹،
۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۳-۳۳۷، ۳۴۰، ۳۵۷، ۳۷۱،
۳۹۶؛ اسم الله الاصدق المقدس ۸۲؛ اسمی
الاصدق ۳۰، ۳۴؛ اسمی المقدس ۳۰؛ اسمی
الاصدق المقدس ۵۳؛ اسمنا الاصدق ۲۵، ۲۹،
۳۱، ۳۸، ۴۹؛ حضرت شهید ۲۳۹، ۲۴۳
صالح آباد ۱۴۲
صام صام ۳۸۳
صبر و استقامت ۸، ۱۰، ۱۳، ۲۹، ۳۷-۳۹، ۴۳،
۴۷، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۹۲، ۱۰۰،
۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۷۷، ۲۰۸،
۲۲۵، ۲۴۱، ۴۴۰
صحنه ۱۴۲
صحیفه حراء ۱۸۰
صدر اعظم ۳۵۲؛ ص ۲۳۶؛ صدر ۲۳۴؛
صدارت پناهی ۲۴۰
صدر التواریخ ۴۷۸
صدر العلماء ۲۸۰
صدق ۲۰، ۲۵
صفی عیاش ۲۳۰
صدیقه ۴۲، ۲۹۰، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۵۵، ۴۸۶؛ بنت
۱۰۸، ۴۷۰
صوم وصلات ۲۳

شاهجهان ۴۳۲؛ شاهجهان آباد ۲۴۶
شاهرود ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۵۴، ۳۹۲
شاهزاده حسین، بقعه ۳۳۶، ۳۹۳
شاهسلطان بیگم ن ک ضیاء السلطنه
شاهوردی ۱۲۸
شیل، شیخ محمد ن ک محمد شیل، شیخ
شداد ۳۲۴، ۴۸۶
الشرق الاتصی ۲۵۵
شریعتمدار لاهیجانی ۲۶۸، ۴۸۷
شعبا ۱۱
شفیع خان، میرزا ۴۴۶
شفیع زاده، ابراهیم ۳۴۹، ۴۵۴
شمس جهان ۳۸-۴۱، ۳۱۰-۳۱۲، ۳۵۷، ۳۶۶؛
ضلع کریم ۳۸
شوستر ۲۷۹
شوقی افندی ن ک ولی امرا، حضرت
شوکت ۳۰۹، ۳۱۰
شهادت - شهید - شهدا ۴، ۶، ۶۶، ۱۳۸، ۱۸۰،
۲۴۷، ۲۵۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۲، ۴۶۴
شهمیرزاد ۴۶۷؛ ارض ش ۸۱؛ ش ۱۰۹
شیخ رئیس، حضرت ۲۸۱؛ حضرت شیخ جلیل
۲۴۱؛ سمن آقای رئیس ۴۴۵
شیخ طبرسی، قلعه ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۷۱
شیخیه ۳۸۱
شیدانی، یمن ۳۵۲، ۴۹۰
شیراز ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۶۶، ۳۷۳-۳۷۸،
۳۹۹، ۴۳۹، ۴۶۳
شیرازی، هادی ۳۱۶
شیرزاد خان ۲۵۸
شیطان ۴، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۵۴، ۱۱۸
شیمه ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۸۰
مذهب جعفری ۲۸۰
شیکاگو ۳۶۶

ظلم - ظالمين ٣٨، ٣٩، ١١٩، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٣،
١٦٩، ١٧٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٣
ظهور الحق ٤، ٣٢٩، ٣٣٩، ٣٨٥-٣٨٧

ع ب، قرية ١٤٢

ع ب ن و ٨٩

ع ل ١٦٤

عبدالبهاء، حضرت ٢٢٣، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٦،
٢٣٩، ٢٤٣-٢٤٥، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٥٨،
٢٦٠، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٧٧، ٢٧٩،
٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣١٥، ٣٢١،
٣٢٤، ٣٣٠، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٤٠، ٣٤٣-
٣٤٥، ٣٥٢، ٣٥٤-٣٥٦، ٣٥٩-٣٦٦، ٣٩٨،
٤٠١، ٤٠٥، ٤٢٤، ٤٦٦، ٤٦٦، غصن اعظم
٧١، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٤، ٤١١، ٤١٦، ٤١٧،
٤٢٢، حضرت غصن الله ٤٤٩، غصن الله
الاعظم ٧١، ١٨٣، ٤٦٦

عبدالحسين، آقا ٩٠، ١١٢، ١٢٦

عبدالحسين، سيد ٢٦٢

عبدالحميد ٢٦٨

عبدالرحمن ابن ملجم مرادي ٣٢٤، ٣٩١

عبدالرحيم ١٤٢

عبدالرحيم، آقا ٨٣

عبدالرحيم، حاجي ٢٤٢

عبدالرسول، حاجي ٢٤٧

عبدالعلي، حاجي ميرزا ١٥٣

عبدالكريم ٤٧٦

عبدالله انتظام السلطنة، مير سيد ٢٠٦، ٢١٢، ٣٠٣

٣٥١، ٣٥٩، ٣٦٢-٣٦٥، ٣٧١، ٣٧٥، ٣٨٠

عبد ٢١٣، سيد ع ب ١٧٣، ٢١٤

عبدالله ميرزا ٣٤٣

عبدالوهاب ١٥٧

ضياءالحاجيه ١٧٨، ٢١٨، ٢٦٣، ٢٩٣-٢٩٦،
٣٠٨-٣١٠، ٣١٥، ٣٥١، ٣٥٩، ٣٦٢،
٣٦٤، ٣٦٧-٣٦٨، ٣٦٦، ٣٦٦، ٣٦٦،
٣٦٦-٣٦٧، ٣٦٦، ٣٦٦، ٣٦٦، ٣٦٦، ٣٦٦

ضياءالخافقين ٢٧٧

ضياءالسلطنة ٣٥١، ٣٥٨-٣٦٠، ٣٦٦، شاه
سلطان بيگم ٣٥٧، شاهزاده بيگم ٣٥٨
ضياييه ٣٠٩، ٣١٠

طائره ٣١٠، ٣٤٧، ٣٤٥، ٣٢٧

طاغوت ١٧

طاهره ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٩٥، ٣٢٧، ٣٢٧

طب و سلامتي ٨٢

طبرسي، شيخ ن ك شيخ طبرسي، قلعه

طبرسي (٣٩١)، ٤٤٩، جذباه ٣٨٣، ٣٩١، ٤٣٠، ٤٤٨

طوبى ٣١٠

طوبى ٣١٠

طوس ٣٨٦

طهران ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٠، ٢٤٤، ٢٥٠، ٢٥٤

٢٥٧، ٢٧٠، ٢٨٥، ٢٩٦، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٠

٣١٢، ٣١٥، ٣١٧، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٣٤

٣٤٨، ٣٥٠، ٣٨٤، ٣٥٣، ٣٥٧، ٣٦٠، ٣٦١

٣٦٥، ٣٦٦، ٣٨٨، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٥، ٣٧٦

٣٨٥، ٤٨٦، ارض ط ٧٧، ٧٩، ٩٦، ١٠٧

١١١، ١٢٢، ١٦٦، ١٨٥، ١٨٣، ١٦٦، ٢٢٩

٢٣١، ٢٤٦، ٢٧١، ٢٩٨-٣٠٠، ٣٢٢، ٣٣٥

ط ١٦٨، ٢٢٥، ٣٩٧، ٤٣٩، سقر آقا ٣٦٤

طهاسب ميرزا ٣٣٥

- عنتاب عالیات ۴۷۶
عثمانی ۴۰۱
عراق ۲۹، ۱۹۷، ۲۴۶-۲۴۹، ۲۵۱، ۳۰۵، ۳۳۴، ۴۶۹
العراق ۱۸، ۳۲، ۲۸۹
عرب صاحب ۲۲۵
عربستان ۳۴۶، ۳۳۲، ۴۵۲
عروة الوقتی ۱۸۳، ۴۷۷
عزیزالله ۸۰، ۱۰۹، ۲۹۱
عشق آباد ۱۸۶، ۲۳۶، ۲۴۵-۲۴۷، ۲۵۱، ۲۹۵
۳۵۴، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۸۶؛ ارض عشق ۱۷۶
مدینة عشق ۲۵۵
عکاء ۹۰، ۱۶۰، ۱۸۷، ۳۴۲، ۳۹۲؛ السّجن ۹
۲۲، ۳۱، ۳۲، ۹۰، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۹۶، ۲۱۲
سجن عکاء ۳۰، ۱۱۶، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۵
۱۸۸، ۱۹۳، ۲۶۸؛ ارض سجن ۱۰۴، ۱۴۴
سجن عظیم ۱۷، ۲۷، ۱۹۵، ۳۹۲؛ سجن اعظم
۲۹، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۹۷، ۲۲۱، ۲۷۰
السّجن الاعظم ۴۴، ۱۲۶؛ بقعة مبارکه ۲۴۰
۳۱۵؛ بقعة مبارکه نورا ۳۱۷؛ البقعة المبارکه
۲۲۵؛ البقعة البيضاء ۳۳؛ الارض البيضاء ۵۳
البقعة الحمراء ۳۵، ۲۱۳؛ البقعة النّوراء ۵۳
۱۹۵؛ بقعة النّوراء ۲۴۹، ۲۶۳، ۳۱۶؛ السّجن
البعید ۱۶۲
علائی، عبدالعلی ۳۳۹
علماء ۳، ۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵
۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۸
۲۱۶، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۵
علی ۱۷۶
علی ۳۵۸
علی، آقا سید ۱۶۲، ۴۳۱
علی، شیخ ۴۴۴
علی ابن ابیطالب ۴۹۱؛ حضرت امیر ۲۸۰، ۳۲۴
علی بسطامی، ملا ۴۷۹
علی سبزواری، ملا ۲۵۸
- علی کنی، ملا ۳۳۵، ۳۸۹
علی مشهدی ۳۹۶
علی یزدی، حاجی ۴۰۴، ۴۹۵
علی اصغر، ملا ۳۸۸، ۳۹۶
علی اکبر اردستانی، ملا ۳۳۲
علی اکبر شه میرزادی، ملا ۲۵۵، ۳۳۵؛ علی اکبر ۳۹
۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۲، ۳۴۴؛ علی قبل اکبر ۴۶۴
۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۵
علی اکبر مستوفی، میرزا ۴۴۵
علی اکبر میلانی، میرزا (محبّ السّلاطین) ۴۳۷
علی حیدر، آقا ۲۲۴
علی حیدر آقا شیروانی ۴۸۱
علی رضا مستوفی، میرزا ۴۶۸؛ م س ۷۸، ۱۰۸
۱۱۴؛ حرف م ۸۸، ۴۶۸؛ حرف المیم ۲۳
عمّه قری ۴۳۹
عندلیب ۴۸۳
عوض محمد ۳۸۷
عهد اعلی ۳۳۰
عهد و میثاق ۹، ۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۵
۲۴۸، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۲۱، ۳۹۸
۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۳-۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۵۹
۴۹۳
عیسی ۴۱۰؛ حضرت عیسی مسیح ۴۷۲؛ الرّوح ۹
۷۵، ۲۷۰
عیسی شیرازی ۳۶۶
عین الملک ۳۳۴، ۳۸۹، ۳۹۰
- غ
غصن اعظم ن ک عبدالبهاء، حضرت
غصن اکبر ن ک محمدعلی، میرزا
غفاری، میرزا ابراهیم ۴۹۷
غلام قبل رضا ۸۱
غلام رضا ۱۵۷
غلام رضا، حاجی ۲۶۹، ۴۳۹

- غلامرضا، ملاً ۷۰، ۱۹۸
 غلامرضا بیک، میر ۱۵۴
 غلامرضا هراتی ۳۵۴، ۴۶۸
 غلامعلی ۱۰۶
 غلامعلی، میرزا ۳۳۹
 غلامعلی خان مدبّر الممالک، میرزا ۲۶۳، ۲۶۷،
 ۳۶۵، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۵۳
- ف**
 فائز ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۹۲، ۱۹۳؛ ابن فائز ۱۲۷
 فائزه خانم ۳۰۱، ۴۵۹
 فاران ۱۵۲، ۱۸۲، ۳۸۳، ۴۳۰، ۴۴۸
 فارانی، محمّد ۱۳۷
 فارس ۹۶، ۲۳۵، ۳۴۵
 فاضل جهرمی ۲۴۱، ۲۸۴
 فاضل مازندرانی، اسدالله ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۹، ۴۸۶،
 ۴۸۷؛ آقا میرزا اسدالله مازندرانی ۲۶۳
 فاطمه جهان (هدهد) ۹۰، ۳۵۷؛ امه الله هدهد ۳۷،
 ام شمس جهان ۳۷؛ ام شمسی ۳۷
 فتح اعظم، شفیقه ۳۶۶
 فتح علی شاه قاجار ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۰
 فرج الله، میرزا ۳۳۹
 فرزار، جذیبه ۳۶۶
 فرزار، رفعت ۳۰۶، ۳۶۶، ۴۸۹
 فرزار، روح الله ۳۶۶، ۴۵۴
 فرزار، شفیقه ن ک فتح اعظم، شفیقه
 فرزار، عنایت الله ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۶۶، ۴۵۴
 فرزار، قدسیه ۳۰۹-۳۱۲، ۴۳۹
 فرزار، منیحه ن ک مهندی (فرزار)، منیحه
 فرزار، نوری ۳۶۶
 فرزار (اصدق)، هیوه ۲۲۲، ۳۰۵، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۹
 ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۶، ۴۳۷، ۴۳۸
 فرعون ۲۴۳، ۲۸۴
 فرقان ن ک قرآن
- فرمانفرما ۲۶۶، ۴۸۷؛ حضرت فرمان ۲۶۴، ۲۶۸
 فروغ ن ک دوع آباد
 فروغ ۳۱۰
 فریروز ن ک روزبهیان، فریروز
 فضل وجود ۲۴۷-۲۴۸
 فضل علی، آقا میرزا ۳۵۹
 فطرت ۵، ۱۸۰، ۴۵۷
 فلسطین ۳۴۹
 فزادی، حسن ۳۳۹
- ق**
 قآنی ۲۶۵
 قائم ۱۲، ۱۶۳، ۱۹۱، ۴۷۷، ۴۷۸
 قائم مقامی ۴۳۹
 قائن ۵۶، ۱۰۳، ۴۷۰
 قاسم، شیخ ۱۶۲
 قاسم آقا ۸۵
 قاضی ۴۰۱
 قاموس ایقان ۴۸۳
 قبرس ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۶
 قدّوس، جناب ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۲-۳۸۴
 ۳۸۶؛ اسمنا القنّوس ۶
 قرآن ۲۷۹، ۳۶۰، ۳۵۸؛ القرآن ۳؛ فرقان ۱۱
 الفرقان ۱۵۹، ۴۱۲
 قزوین ۲۶۳، ۲۸۱، ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۷۱؛ ارض قاف
 ۲۵۲؛ ارض ق ۹۸، ۱۲۵
 قصیر، حاجی سید محمّد ۳۳۰، ۳۷۱
 قضا و قدر ۲۲۳
 قفقازیّه ۲۹۵، ۴۵۲
 قلب - قلوب ۳۸، ۸۳، ۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۷،
 ۲۲۵، ۲۷۷، ۴۹۴
 قلم اعلیٰ ۶۴، ۱۶۷، ۲۰۰، ۲۳۱، ۳۹۱، ۴۰۴
 ۴۰۵؛ القلم الاعلیٰ ۱۶۳، ۲۶۰، ۳۷۵، ۳۹۴
 قلم قدم ۳۹۲، ۳۹۳

۶۳، ۱۲۶
 کرمانشاه ۹۶، ۱۴۲، ۲۶۶، ۳۴۵
 کرمل ۱۷۴
 کریم خان کرمانی ن ک محمدکریم خان کرمانی،
 حاجی
 کشف الغطاء ۴۶۵
 کشف وشهود ۳۷۶
 کشمیر ۲۴۶، ۴۳۲
 کفتار ن ک جمال بروجردی
 کلاک، سارا ۳۵۱
 کلکته ۲۴۶، ۲۷۴، ۳۴۶
 کلمات مکنونه ۱۷۸، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۴۲
 کلمة الله ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۰،
 ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۳
 ۲۵۱، ۲۶۲، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۲۵، ۴۳۱
 کلیم، حضرت ن ک موسی، حضرت
 کلیم، میرزا موسی ۴۸۵
 کمبل، آرنولد ۴۶۹
 کنائس ۲۱۸
 کوفه، مسجد ۳۳۱

گ

گجرات ۲۴۹، ۲۵۲، ۴۳۲
 گلبن خانم ۳۰۹
 گلستان جاوید ۴۴۷
 گوهر آقا ۲۹۱
 گهریز، هوشنگ ۳۳۹
 گیلان ۲۶۲، ۳۸۴

ل

لامع، حضرت ۴۴۱
 لاهای ۲۸۵، ۲۸۶
 لاهور ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۴۶
 لاهه، انجمن صلح ن ک انجمن صلح لاهه

قم ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۴۵
 قمصر ۴۶۷، ق م ص ۷۸
 قوام التجار شیروانی ۴۳۰، ۴۳۷، ۴۵۳
 قیامت ۱۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۹۵
 قیوم الاسماء ۳۲۵، قیوم اسماء ۱۷۷، ۱۹۸، احسن
 القصص ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۷۵، ۳۷۷

ک

کاخک ۱۵۸
 کارلوس ۲۶۳
 کاشان ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۹۰، ارض ک ۷۸، ۹۲، ۹۸
 ک ۱۰۶
 کاظم ۱۶۷
 کاظم ۱۹۰
 کاظم رشتی، سید ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۷۲، ۳۷۵
 کاظم طالخونجه ای، ملا ۴۷۹
 کاظم میرزا ۸۰، ۱۲۸، ک ظ ۱۲۵
 الکاف والرآه ن ک کرمان
 کالیفرنیا ۲۸۴
 کامران میرزا نایب السلطنه ۱۸۵، کامران میرزا ۴۷۷
 کاهوخرمند ۳۸۷
 کیس، لیلیان ۳۵۱
 کتاب اقدس ۷۲، ۲۶۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۱۸
 ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۹۴، ۴۹۶
 کتاب بدیع ۴۶۹
 کتاب تکوین ۴۰۶
 کتاب هیاکل ۶۵، ۴۶۶
 کرپلاء ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۷۲، ۳۷۴-۳۷۶، ارض
 طغ ۱۰۸، ۳۳۲، ارض الطغ ۱۵، ۲۰۱، ۲۴۸
 ۲۵۵، ۴۳۲
 کرپلائی حسن ۱۵۳
 کردستان ۱۶۷
 کرمان ۳۳۳، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۷۱، بلد الکرمان ۳
 ارض کاف ورا ۱۲۱، ۱۲۶، الکاف والرآه ۶۲

- لطف علی میرزا ۳۸۶، ۳۸۷
 لقاء الله ۸، ۲۱
 لمیعه ۳۰۹، ۳۱۰
 لندن ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۶، ۴۷۷؛ ملکه لندن
 ۲۰۷
 لوح الاحباب ۳۱
 لوح احمد ۳۳۵
 لوح حکمت ۱۶۱
 لوح شیخ ۴۷۷، ۴۷۹
 لکالی درخشان ۴۷۹
 لیوان ۲۶۳
- م**
 م، حرف ن ک علی رضا مستوفی، میرزا
 م س ن ک علی رضا مستوفی، میرزا
 مآخذ اشعار در آثار بهائی ۴۷۱، ۴۸۱، ۴۸۸، ۴۹۷
 مارکار ۲۶۳
 مازندران ۱۶۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۷۱، ۳۸۴-
 ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۵۳
 مازندرانی، آقا میرزا ۲۶۳، ۲۸۶
 ماکو ۳۸۳
 ماوراءالنهر ۲۵۵
 ماه سلطان ۳۱۰
 مجدالدوله ۳۹۰
 مجید، حاجی ۲۶۳
 مجید عرب، حاجی ۲۶۳
 محاضرات ۴۶۶-۴۶۷
 محال بختیاری ۹۶
 محب السلطان ن ک علی اکبر میلانی، میرزا (محب
 السلطان)
 محبوب الشهداء ۳۳۱، ۴۶۶، ۴۷۹
 محترم ۳۱۰
 محرم، میرزا ۲۷۴، ۲۹۳
 محسن آقا، میرزا ۲۶۸
- محل البرکه ۶۷، ۶۶۶
 محمد ۷۹
 محمد ۱۵۸
 محمد، حاجی میرزا سید ۱۹۱
 محمد، سید ۲۴۹
 محمد، شیخ ۱۰۹
 محمد، میرزا ۲۳۷
 محمد (حضرت رسول) ۷
 محمد آقا ۱۳۲
 محمد اصفهانی، سید ۱۷۶، ۲۷۴، ۴۷۶؛ قنوس
 ۱۷۶
 محمد انتظام السلطنه، میر سید ۱۷۳، ۲۱۵، ۲۱۷،
 ۳۰۲، ۳۰۳، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۹۷؛ آقا
 داداش ۴۲۶، ۴۲۹
 محمد اورمانی، میرزا ۳۳۵، ۳۸۹
 محمد تاجر آذربایجانی ۳۵۶
 محمد حاجی ۱۶۵
 محمد حصار، سید ۲۶۵
 محمد خان کرمانی، حاجی ۴۸۲؛ ابن اثیم ۲۳۰،
 ۴۸۲
 محمد خان منجم ۱۱۳، ۴۷۱
 محمد دوغ آبادی ۳۷۴
 محمد شاه ۳۷۸، ۳۸۴
 محمد شبل، شیخ ۳۹۵
 محمد شیخ ۱۲۵
 محمد عطار، حاجی میرزا ۳۵۷
 محمد قاضی، ملا ۱۰۳
 محمد کاتب، میرزا ۱۰۲
 محمد نبیل زرنندی ۳۳۵
 محمد احمد سودانی ۴۷۸
 محمد باقر ۱۵۹
 محمد باقر، حرف حی ۴۶۵
 محمد باقر هروی ۳۸۵
 محمد تقی ۹۷

- محمدتقی نجفی ۴۷۷
 محمدجواد قزوینی ۴۹۶؛ اسم جود ۴۰۶
 محمدحسن ۳۷۱
 محمدحسن، آقا ۳۵۶
 محمدحسن خان (اعتماد السلطنه) ۴۷۸
 محمدحسن خان کاشانی ۳۳۵
 محمدحسین، ۷۹، ۱۲۵
 محمدحسین، آقا میرزا ۱۷۷
 محمدحسین م س ۱۹۵
 محمدحسین منجم باشی ۲۱۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۸۰
 محمدحسینی، نصرت الله ۳۳۰
 محمدرضیا اصفهانی، حاجی ۴۷۵
 محمدرضیا خان ۸۰
 محمدرضیا مؤتمن السلطنه ۴۴۴؛ حاجی میرزا
 محمدرضیا ۳۳۵؛ مؤتمن السلطنه ۴۶۸
 محمدرفیع، ملا ۱۵۵
 محمدعلی ۱۵۶
 محمدعلی ۱۵۷
 محمدعلی، میرزا؛ غصن الله الاکبر ۱۰۴، ۱۲۶،
 ۱۳۵، ۳۲۲، ۴۰۴، ۴۹۴
 محمدعلی (نبیل ابن نبیل)، شیخ ۱۶۶، ۴۷۳
 محمدعلی بارفروشی، ملا ۳۳۱، ۳۸۴
 محمدعلی شاه ۲۸۱
 محمدعلی صراف، آقا ۳۹۰
 محمدعلی قائمی، میرزا ۵۶؛ نبیل قبل علی ۱۰۳
 محمدعلی میرزا (ولی عهد) ۴۸۳
 محمد قبل نقی ۱۲۶
 محمدکاظم ۱۱۲، ۱۸۱
 محمدکاظم، حاجی ۱۸۶
 محمدکاظم، میرزا ۳۸۵
 محمدکاظم خراسانی، ملا ۴۸۶
 محمدکریم خان کرمانی، حاجی ۳۳۳؛ کریم خان
 کرمانی ۳۸۰-۳۸۲، ۳۸۸، ۴۶۳
 محمدکریم عطار، حاجی ۳۳، ۴۱، ۳۱۱-۳۱۳
- ۳۵۷، ۳۶۶؛ ع ط ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۷۳، ۴۷۲،
 ۴۷۵، ۴۸۹
 محمدمصطفی بغدادی ۵۷، ۴۶۵
 محمدمهملدی، آقا سید ۲۵۰، ۲۶۳
 محمدولی میرزا ۳۳۴، ۳۸۹
 محمدهاشم ۱۵۴
 محمود، میرزا ۱۶۵
 محمود آقا، میرزا ۴۴۶
 محمود شریعتمدار لاهیجانی ن ک شریعتمدار
 لاهیجانی
 محمود فروغی، میرزا ۴۷۴
 محمود کرپالائی ۱۵۱
 محوکتب ۳
 مدبر ن ک مدیر خاقان
 مدبر، زکّیه ۳۶۵
 مدبر، ضیاء الله ۳۶۵
 مدبر، طلعت ۳۶۵
 مدبر، عطاء الله ۳۶۵
 مدبر، عطیه ۳۶۵
 مدبر، ملیحه ۳۶۵
 مدبر، منیب ۳۶۵
 مدبر، نزهت ۳۶۵
 مدبر، هجرت ۳۶۵
 مدبر، هدايت الله ۳۶۵
 مدبر (اصدق)، لقائیه ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۵، ۳۰۸-
 ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۵،
 ۴۳۱-۴۳۲، ۴۴۴، ۴۵۲
 مدبر الممالک ن ک غلام علی خان مدبر الممالک،
 میرزا
 مدرسه تربیت ۳۵۲
 مدرسه میرزا جعفر ۳۳۰، ۳۳۱
 مدیر خاقان ۳۱۷، ۴۵۲
 مدینه کبیره ن ک استانبول
 مرآت ۱۳۱

- مرتضی انصاری، شیخ ۴۸۶
 مرو ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۴۶
 مریم (ورقة الحمراء) ۸۹، ۱۱۰، ۴۶۸؛ ورقة الحمراء
 ۱۱۰، ۸۹
 مریم سلطان ۴۳۹
 مزاجرد ۱۴۲
 مستشار دفتر ن ک ابوالحسن مستشار دفتر، میرزا
 مستغاث ۱۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶
 مستوفی ن ک علی اکبر مستوفی، میرزا
 مسجد اقصی ۲۳۱؛ المسجد الاقصی ۳۰۰
 مسجد ذوالفقار ۳۳۲، ۳۷۷
 مسجد سپهسالار ۳۸۹
 مسجد سلطان سلیم ۷
 مسجد شمشیرگرها ۳۳۲، ۳۷۷
 مسجد کوفه ۳۷۴
 مسجد مصلی ۳۸۰
 مسجد نو ۳۳۲، ۳۷۷
 مسعود انصاری، عبدالحسین ۳۵۸
 مسعود انصاری گرمودی، میرزا ۳۵۸، ۴۴۹
 مسعود الممالک خلخالی ۴۵۴
 مسیح، حضرت ن ک عیسی
 مسیح، حکیم ۳۳۴، ۳۵۰، ۳۹۵-۳۹۷
 مسیحیان ن ک نصاری
 مشرق الادکار ۶۷، ۱۲۵، ۲۵۵، ۲۹۵، ۳۴۶
 مشکین قلم ۱۸۲، ۳۴۸
 مشورت ۷۷، ۹۵، ۹۷، ۲۳۶، ۳۴۸
 مشهد ۲۹۱، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۵۴، ۳۸۳، ۳۸۷، ۴۴۳
 ۴۴۴، ۴۴۷-۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۷۸؛ ش ه
 ۲۹۵، ۳۳۳، ۳۵۱، ۳۵۹؛ م ش ۴۵، ۱۷۴،
 ۱۸۶، ۲۶۲
 مشهدی اکبر ۴۳۳
 مشیرالدوله، میرزا حسین خان ن ک حسین خان
 (مشیرالدوله)، میرزا
 مصابیح هدایت ۳۲۹، ۳۴۹، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۸۲،
- ۴۸۶
 مصر (۳۲۱، ۳۴۶، ۴۸۴، ۴۸۶)
 مطالع الانوار ۳۳۰
 مظهریت الهیه ۷، ۲۴، ۴۱، ۵۱، ۵۹، ۶۴، ۱۱۵،
 ۱۶۳، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۴۴۰، ۴۵۴
 معارفی (خدادوست)، مینو ۳۶۶، ۴۹۰
 معانی ۲۰۰
 معاون ۴۳۹
 معاون الدوله غفاری ۳۶۴
 معتمد کوادی ۳۶۶
 معتمد الدوله ن ک منوچهر خان معتمد الدوله
 معتمد السلطان ن ک معصوم خان معتمد السلطان
 انصاری، میرزا
 معراج ۳۴، ۴۰
 معصوم خان معتمد السلطان انصاری، میرزا ۳۵۹
 معصومه ۳۱۰
 معلّم ن ک احمد حصارى (معلّم)، ملأ
 معصومی ۳۸۳
 مفاخر ۲۶۳، ۴۳۳
 مفاوضات ۳۹۹
 مفتی ۴۰۱
 مقام اعلى ۱۵۹، ۱۸۱؛ المقام الاعلى ۳۵، ۲۶۳
 مقصود، شیخ ۱۶۲
 مگه ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۴۸۱
 ملأ اعلى ۲۵۶، ۲۹۵؛ الملأ الاعلى ۶، ۹، ۳۳،
 ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۲، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۷۶
 ملکه لندن ن ک لندن
 ملوک و سلاطین ۷، ۳۱۰
 مناجات ۱۴، ۲۱، ۳۱، ۳۵، ۴۵، ۵۳، ۵۹، ۶۰،
 ۷۳، ۸۶، ۹۳، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۰،
 ۱۳۳، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸،
 ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴،
 ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۵-۲۰۹، ۲۱۲،
 ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۰،

- ۲۶۹، ۲۸۸، ۲۹۶-۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶
 منجم ن ک محمد خان منجم ۳۹۴، ۳۷۹، ۳۱۰، ۳۰۶
 منجم، ثنائیه ۳۰۹، ۳۱۰
 منجم، شاپور ۳۶۷
 منجم، فرهنگ ۳۶۷
 منجم، فریدون ۳۶۷
 منجم، لطف الله ۳۶۷
 منجم (اصدق)، طلیحہ ۳۰۸-۳۱۰، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۷، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۵۴، ۴۸۶
 منجم باشی ن ک محمدحسین منجم باشی
 منشی حقیقی، حاجی ۱۰۰
 منظر اکبر ۲۵
 منوچهر خان معتمدالدوله ۲۵۸، ۲۵۹
 منور ۳۱۰
 منیرہ ۳۱۰
 مؤتمن السلطنہ ن ک محمدرضا مؤتمن السلطنہ
 مودی، سوزان ۳۵۱
 موزة حضرت معصومه ۳۶۰
 مؤسسۃ ایادی اموالہ ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۰، ۴۶۷
 موسی، حضرت ۷۵، ۱۸۹، ۴۱۰، ۴۸۴، کلیم ۱۴۱
 ۱۸۲، الکلیم ۳۰، ۴۰، ۷۵، ۱۲۹، حضرت
 کلیم ۲۴۷، ۴۰۲
 موسی و زفر ۴۵۸
 موصل ۳۳۶، ۳۹۳، ۴۶۷، حدباء ۷۰، ۷۸، ۹۰، ۴۶۷
 مولوی ۴۸۴
 مؤمن ۵۶
 مؤمن، سوزان ۳۵۱
 مؤید السلطنہ ۲۵۸
 مہندی (فرزان)، منیعہ ۳۶۶
 مہد علیا ۳۹۰
 مہدی ۱۹۹
 مہدی، آقا سید ۲۵۰، ۲۵۳
- مہدی حضور، میرزا ۱۰۰
 مہدی خان، میرزا ۴۵۴
 مہدی دہجی، سید ۴۰۶
 مہدی قلی میرزا، نواب ۳۸۵-۳۸۷
 میامی ۳۸۴، ۳۸۷
 میرفندرسکی ن ک حسین خان میرفندرسکی
 میرزای شیرازی ۴۸۶
- ن
 نادر میرزا قاجار ۳۵۹
 ناصیان ۴۹۱
 ناصر ۲۶۴
 ناصر ۲۷۱
 ناصر باقراف (خمسی)، آقا میر ۴۸۶؛ آقا میر ناصر
 ۲۶۳؛ آقا میر ناصر ۴۳۹؛ آقا سید ناصر ۴۳۳
 ناصرالدین شاہ ۳۳۴، ۳۸۸-۳۹۰، ۳۹۶؛ حضرت
 سلطان ۱۹۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۴
 ناعق - ناعقین ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۹۷، ۴۷۱
 نایب السلطنہ ن ک کامران میرزا نایب السلطنہ
 نبوت عامہ و خاصہ ۱۲۱
 نبی خان، میرزا ۴۷۸
 نبی و رسول ۸
 نبیل ابن نبیل ن ک محمدعلی (نبیل ابن نبیل)،
 شیخ
 نبیل قبل علی ن ک ابن اصدق
 نبیل قبل علی ن ک محمدعلی قاتنی، میرزا
 نجف ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۰، ۴۳۲، ۴۸۶
 نجف آباد ۴۶۷
 نسبت ۲۱۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۸۱، ۴۹۳
 نشر نجات الله ۸، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۸، ۶۵،
 ۷۲، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۲، ۳۹۹
 نصاری ۴۳۳، ۴۳۷
 نصر ۲۶۴
 نصرالله، میرزا ۳۹۶

نصراﷲ باقراف، آقا سید نصرالله ۲۵۳

نصرت امر الهی ۷۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۸۱

نظر خان گرایلی ۳۸۶

نقطه اولی ن ک باب، حضرت

نمرود ۳۲۴، ۴۸۶

نواب اربعه ۴۷۶

نوح ۱۱

نورین تبرین ۱۹۰، ۴۷۹

نورین تبرین ۴۶۶

نوم ۳۷۶

نیاز، حاجی ۲۷۸

نیشابور ۳۳۵، ۳۸۳، ۴۴۵، ۴۴۸

و

والدین ۲۳۹، ۲۴۷، ۳۱۳، ۴۴۴

وجادیہ ۲۹۱

وحدت وجود ۲۷۵

ورقاء ۲۱۱

ورقاء، روح الله ۲۱۱

ورقه الحمراء ن ک مریم (ورقه الحمراء)

ورقه الفردوس ۱۴۴، ۱۵۶، ۲۴۶، ۲۵۱، ۴۷۲

۴۸۵

ورقه مبارکه علیا ن ک بویه خانم، حضرت

وصی ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۹۷

وصیت نامه ۲۴۲

ولی ۸

ولی امراﷲ، حضرت ۳۹۵؛ غصن ممتاز ۳۱۵، ۳۲۱

۴۳۸، ۴۳۹

ه

ه م ن ک همدان

الهء والمیم ن ک همدان

هاجر خانم ۳۲۳

هادی دولت آبادی، میرزا ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۸

۲۶۸، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۸؛ میرزا هادی

هادی همدانی، حاجی میرزا ۳۵۸

هاشم خان قاضی تبریزی، میرزا ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲

هدایت، میرزا ۱۹۵

هدایت حسین ۳۴۶

هدهد ن ک فاطمه جهان (هدهد)

هفتاد و دو ملت ۴۸۲

هلند ۳۴۹

همدان ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹

۲۷۸، ۲۸۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۹۳، ۴۳۵، ۴۳۷

۴۵۳، ۴۶۹؛ ه م ۹۸؛ ارض هاء ۶۲، ۱۲۵

۳۹۲؛ ارض الهاء ۳۸؛ ارض الهاء والمیم ۳۰

۵۴، ۳۴۱، ۳۹۶

هندوستان ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰

۲۷۵، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۴۴، ۳۹۹، ۴۳۲، ۴۳۳

۴۵۲

هود، حضرت ۴۸۴

ی

یحیی ازل، میرزا ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۳۳، ۲۶۸

۲۷۴، ۲۸۰، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۴

یزد ۲۴۳، ۲۴۷، ۳۲۴، ۳۲۵-۳۳۴، ۳۷۴، ۳۸۰

۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۱؛ ارض یا ۱۸۰، ۱۸۴؛ یا

۱۳۲

یزدانی، احمد ۲۸۶، ۳۴۹، ۴۵۴، ۴۸۹

یزید ۲۴۳، ۴۸۴

یک عمربیک خاطره ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷

یوسف ۱۱

یوسف خ ۱۹۴

یوسف کمانی ۲۶۷

یهود ۱۳۲، ۲۸۰؛ الیهود ۲۶؛ ابناء خلیل ۱۳۶

۱۴۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۳۳۴؛ بیت الیهود ۳